

سياق نامه کتاب‌گزار

«کتاب‌گزار» در تمام عرصه‌های علوم انسانی با محوریت فرهنگ و تمدن اسلامی و در ساحت‌های تراث‌پژوهی، بررسی‌های متن‌محور، گزاره‌شناسی، نقد، تحلیل و معرفی میراث و دستاوردهای معاصران - به معنای گسترده آن - از مقالات و نوشته‌های محققان استقبال می‌کند. لازم به ذکر است که این مجله علاوه بر مقالات بلند و نیمه‌بلند، از تک‌نگاشت‌ها، یادداشت‌ها و فیش‌نوشته‌های کوتاه - حتی در حجم یک پاراگراف - نیز استقبال می‌کند. این از آن‌روست که امروزه با تخصصی‌شدن مجلات موجود در فضای فرهنگی کشورمان، بسیاری از نگاشته‌های کوتاه دانشجویان محقق - که در قالب حتی چند سطر، دست‌آوردی علمی ارائه می‌دهند یا به مسئله‌ای مغفول در حوزه متن‌شناسی یا گزاره‌شناسی اشاره می‌کنند - هیچ‌گاه عرصه بروز نمی‌یابند.

بدیهی است که بسیاری از دانشوران ما، امروزه از فرصت کافی برای تدوین کتاب یا مقاله برای طرح نکته دست‌یاب خویش، برخوردار نیستند. در همین حال، بسیاری از مجلات تخصصی - با توجه به قواعد مرسوم مطبوعات علمی/ پژوهی - از انتشار کوتاه‌نگاشته‌ها خودداری می‌کنند و همین، فرصت بروز را از چنین نوشته‌های ارزشمندی - که گاه حاصل برهه‌ای تفکر و تأمل هستند - خواهد گرفت. کتاب‌گزار با عنایت به این مطلب و اصرار بر لزوم نشر این دست‌نگاشته‌ها، از تمام مختصرنوشته‌هایی که در قالب حتی چند سطر، نکته‌ای ویژه و جدید ارائه می‌دهند، استقبال می‌کند. صورت حروف‌نگاری مجله نیز بر اساس همین رویکرد تنظیم شده است تا با جداسازی متن از حاشیه، بستری مناسب جهت انتشار این‌گونه یادداشت‌های کوتاه فراهم آید.

این فصلنامه، از مقالات بلند - که در دو یا چند شماره عرضه می‌شوند - نیز استقبال می‌کند. این ساحت برای بازسازی متون از دست‌رفته در حوزه تراثی ما فراهم شده است تا طی چند شماره، متنی از دست‌رفته بازسازی و ارائه شود.

از حیث صورت و ظاهر، متن ارسالی برای انتشار، در قالب تمام نرم‌افزارهای مرسوم حروف‌نگاری - همچون زرنگار، ورد و این‌دیزاین - و در همه نسخه‌های این

برنامه‌ها، پذیرفته می‌شود. استفاده از انواع حروف و قلم‌های موجود در این نرم‌افزارها آزاد بوده و محققان گران قدر می‌توانند نگاشته‌های خود را در محیط هر برنامه‌ای که در اختیار دارند، تدوین کنند. این از آن روست که زمان محققان گرامی را بهایی بیش از آن است که در ساحت مسائلی صوری همچون حروف نگاری به کار رود. کتاب‌گزار یکسان‌سازی نگاشته‌ها را بر اساس قالب مختار خود - که در همین شماره فراروی خواننده ارجمند قرار گرفته است - بر عهده خواهد داشت.

در ساحت زبان اما، پرواضح است که این مجله در شمار مجلات فارسی زبان قرار دارد؛ از این رو، بدنه آن را متونی به همین زبان شیوای شیرین تشکیل می‌دهند و ویراستاری مجله نیز بر اساس قواعد رایج زبان فارسی صورت می‌گیرد. از سوی دیگر، می‌دانیم که عموم محققان در حوزه علوم اسلامی و تراث پژوهی، با زبان عربی کلاسیک چندان آشنا و همنشین هستند که تألیف متون عربی را - با مسامحه‌ای در تعبیر - همچون نگارش پارسی، آسان‌یاب می‌دانند؛ از این رو، استفاده از مقاله‌ها و نگاشته‌های عربی نیز بسیار ضروری و مفید است. می‌دانیم که زبان عربی در میان زبان‌های جاری در حوزه تمدن اسلامی، نقشی یگانه داشته است؛ چنان‌که علی‌رغم اهمیت والای دو زبان فارسی و ترکی در این میان، باز بیشترین حجم تراث عالم اسلامی در قالب زبان عربی پدید آمده است. علاوه بر این، در روزگار کنونی، توجه بسیاری از محققان خارجی به تراث اسلامی معطوف شده است و مقالات مختلفی در عرصه‌های گوناگون تراث و علوم اسلامی به زبان‌های اروپایی - همچون انگلیسی، فرانسوی و آلمانی - تألیف می‌شوند؛ لذا و با اینکه کتاب‌گزار مجله‌ای دو زبانه محسوب نمی‌شود، بخشی از حجم خود را به نگاشته‌های عربی و انگلیسی اختصاص خواهد داد.

گذشته از درون‌مایه مجله، لازم است به زیبایی ظاهری آن نیز اشاره کنیم. کتاب‌گزار امید می‌برد با استفاده از ساحت غنی هنر اسلامی - که پیوندی تام و تمام با تمدن کرامند اسلامی دارد - از ظاهری چشم‌نواز برخوردار باشد. بدیهی است که استفاده از صفحات تمام‌رنگی تنها در بخش کوچکی از مجله ممکن است؛ با این همه، تلاش می‌کنیم با استفاده از عناصر هنر اسلامی، بر طراوت صفحات مجله افزوده و در حد مقدور، آن را آراسته و چشم‌نواز ارائه کنیم.

امید به رحمت واسعه حضرت حق که این چراغ روشن بماند و شماری از دست‌آورد‌های بیش‌بهای دانشوران این مُلک گرامی را به شایستگی ارائه کند؛ و ما ذلك علی الله بعزیز.

فهرست

جامع المقدمات

سخن سردبیر..... ۹

از گنجینه میراث

تصحیح متون

تعلیقات میرداماد بر حواشی خفّری بر شرح جدید

تجرید الاعتقاد / میرداماد / تحقیق: حسین نجفی؛ شهاب

شاطرآقایی..... ۱۵

دو رساله فارسی از میرداماد در آداب عبادات /

میرداماد / تحقیق: حسین نجفی..... ۶۵

بازتحریر رساله «مناسک حج» مقدّس اردبیلی

بر بنیاد آراء فقهی میرداماد / محمّدجعفر بن محمود

خادم مشهدی / تحقیق: امیر یارانی بیرانوند؛ حسین نجفی ۱۵۷۰

سیره عملی میرداماد در آئینه تحفة العابدین /

ملّاعبدالله سمنانی / تحقیق: حسن صوفی لو..... ۲۲۵

مکاتبات ملّاصدرا با میرداماد / ملّاصدرا؛ میرداماد /

تحقیق: حسین نجفی..... ۲۷۱

رساله «المعارف الإلهیّة» / سیّداحمد علوی عاملی / تحقیق:

محمّد مهدی مشکاتی..... ۳۴۷

رساله «ردّ التشکیک فی الماهیّة» / سیّداحمد علوی عاملی

/ تحقیق: محمّد مسعود خداوردی..... ۳۸۳

رساله «المراشح» / میرزا محمّد بن محمّدهادی النائینی /

تحقیق: السیّد صادق الحسینی الإشکوری..... ۴۰۵

میرداماد به روایت میرزا محمود شهبازی خراسانی /

میرزا محمود شهبازی خراسانی / تحقیق: شهاب شاطرآقایی..... ۴۵۳



قطعه چلیپای نستعلیق
رقم نعیم الدین محمد نصیری، ۱۰۳۹ هجری قمری
موزه فیتز ویلیام (کمبریج)

جامع المسلمات



قطعه نستعلیق ممتاز، رقم میرعماد حسنی
برگی از مرقع «میرزامهدی خان استرآبادی»
موزه هنرهای شرقی (سن پترزبورگ)

سخن سردبیر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لواهب العقل والصَّلاة والسَّلام على النَّبيِّ والأهل

چهارسال پیش از این، آنگاه که در پیش‌نوشت چهارمین دفتر از دفاتر کتاب‌گزار، از پی به سامان رسیدنِ ویژه‌نامه سیدنا الأجلّ الموسوی المرتضی - که نخستین گام در نگارش ارج‌نامه‌های ناموران بیش‌بهای حوزه تمدن اسلامی، به شمار بود - قلم شوق و رقم اشتیاق بر کاغذ دوانیدم که: «و امید که دومین گام در این راستا - که به پاس داشت و ارج‌گزارِ سیدنا العالم العیلم حضرت میرمحمدباقر حسینی، میرداماد، پرداخته است - نیز، در همین ایام تقدیم یاران بیش‌بهای این مجله، گردد»؛

بر آن بودم که به تعبیر آن بزرگ، به همراه یاران همدل خود در کتاب‌گزار، هرچند به «پالوده‌خواری» نخواهم رفت؛ اما به کشیدن و برکشیدن سوزن بر تخم چشم نیز نخواهم شد؛ و افسوس که آن احتمال نخست، صائب؛ و این دومین احتمال، سخت ناروا نمود؛ و چنان شد «که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها»!

در آغازین ایام سال ۱۴۳۹ هجری قمری (۱۳۹۶ هجری شمسی) که دو سال تا گذر چهار قرن بر ایام رحلت حضرت سیدمحمدباقر حسینی، میرداماد، باقی بود، بر خاطر افسرده این ضعیف گذشت - که نه روا، بل از مقوله فرض است - تا دفتری ویژه آن میرامیر پدید آورد؛ و بهره‌ای هرچند خُرد از حقّی که آن مردانه‌مرد روزگار را برگردن ماست، به گزاردن گیرد. چنین شد که تدوین این دفتر و طرح و چگونگی آن بر خاطر یاران نشست و سر در پی سامان آن نهادند.

افسوس اما که تا آنچه بر صحیفه ذهن است بر صفحه کاغذ آید، راهی است مردافکن؛ که همّتِ مردانه می‌خواهد و تلاشی جانانه. سپاس خدای را - جلّ و عزّ - که در همان ایام، قائد توفیق دست این ضعیف را بر دست دانشی‌مرد همدل فاضلِ فرزانه، آقای دکتر حسین نجفی، نهاد تا او این بار را بر دوش گیرد و راه را چنان‌که رهروان سترگ همّت پیشین رفته‌اند، رود؛ و آن فکر، چنین در قالب ۶ دفتر و نزدیک به ۲۸۰۰ صفحه، جامه فعلیت پوشد؛ والحمد له، ثمّ الحمد له، ثمّ الحمد له.

هرچند از احتیاط علمی سخت به دور است؛ در اینجا می‌خواهم بدون هیچ محاملت، از این باور خویش سخن گویم که در تمامی جغرافیای جهان اسلام و اسلامی و در تمامی پهنه تاریخی

آن، حتی به عدد انگشتان یک دست نیز نمی‌توان کسانی در طرازی چنان بهره‌مند از دانش و بینش سراغ گرفت - که نه فراتر - که در سطح حضرت میرامیر قرارگیرند. حوزه تمدنی جهان اسلام / اسلامی نوادر ناپیدا کرانه‌ای همچون ابن سینا، ابوریحان، ابن حزم، محمد غزالی و فیض کاشانی را به خویش دیده است؛ اما به راستی کدامین ریزاندیش جامع الأطراف و العلومی در همین حوزه می‌توان دست‌یاب کرد که:

الف. در حوزه خدمت‌گزاری به متن وحی و بهره‌گیری از آن نور مجسم، سدره‌المنتهی^۱ را به سامان آورد؛ ب. و در حوزه حکمت مصطلح، گذشته از آنکه مدرسه‌ای ویژه خود ابداع فرمود، آثاری در طراز القبسات و تقویم‌الایمان پرداخته باشد؛

ج. و در حوزه علم کلام / عقائد، به تدوین نبی‌الضیاء دست برده باشد؛

د. و در حوزه علوم فقه و مقدمات لازم آن، ضوابط الرضاع را نگاشته باشد؛

ق. و در حوزه علوم ادب - به معنای عام آن - گذشته از دیوان بس ارزشمندی که از سروده‌های او به دست دادند، چنان به تدقیقات و ژرف‌نگری‌های لغوی، نحوی و بلاغی پرداخته که بتوان ادیب‌الحکماء و حکیم‌الأدبایش خواند؛

ک. و در حوزه علم حدیث، به تحشیه و تعلیق مام‌نامه‌های سترگی همچون کتاب فقیه من لا یحضره الفقیه و الکافی دست برد؛

ل. و در حوزه دانش رجال، پرداخته‌های گران‌ارج کشی، نجاشی و شیخ طوسی را به مذاقه گیرد؛

ن. و در حوزه دانش درایه، التّواشع السّماویّة را از آسمان فضل به ارض فضیلت، به هدیت آورد؛ ی. و در ساحت ادعیه و أورداد، أربعة ائیام را به دست داده باشد.

آری، می‌گویم و می‌آیمش از عهده برون که راقم این حروف، اکنون که این نگاشته بر کاغذ می‌رود، هیچ‌کس را فرا خاطر خود ندارد که:

الف. در چنین وسعتی از پهنه دانش و سرزمین آن، به تکاپو پرداخته باشد؛

ب. و در یکایک آن علوم، به غوررسی، تأمل، نگریستن و بازنگریستن دست برده باشد؛

ج. و چنین آثار مایه‌دار ماندگاری در هر یک از دانش‌های آن حوزه پهنار، به دست داده باشد. هم از این روست که می‌پندارم گلستانی که بوعلی و مفید و مرتضی و ابن حزم و شیخ طوسی و حاکم نیشابوری و غزالی و طبری را به خود دید، چندان بخت‌یار نبوده است تا دیگر کسانی هم‌أفق با آن مردانه‌مرد روزگار، در دامن خود پرورانیده باشد.

و به راستی آیا خواننده ارجمند که اکنون سوی چشم در کار این نبشته می‌کند و زیت دماغ بر این ادعای سترگ می‌سوزاند - و کان الله له و فی عونہ فی النّشأتین - چون به خزانه خیال خود رجوع فرماید، می‌تواند علامه جامع‌العلوم مدقق و ژرف‌اندیش دیگری را در کنار نام بشکوه و هراس‌آمیز حضرت میرامیر، سید محمدباقر حسینی داماد، نهد و او را هم‌پای این امام ائمة العلم و الحکمة بشؤونها و فنونها، به شمار آورد؟

۱. درباره چپستی و چگونگی و سرانجام این تفسیر، در همین دفتر به تفصیل سخن خواهیم داشت.

رفاقت توفیق و کام‌گاری اندیشه نخستین تکریم میرامیر را که دانشمند جوان بخت کهن‌رای، دکتر حسین نجفی، که سال‌هاست تا مُهر ارادت حضرت میرامیر را در ذهن و ضمیر خود دارد و گاه از پی این ارادت، آثاری از دست اوراق پراکنده از مصنفات میرداماد را به عرصه نشر آورده - و بسیاری همچون صاحب این قلم، در آن به دیده تکریم و بل‌عجاب نگریسته بودند - سامان این طرح را بر عهده همت گرفت و کوشید و کوشید و کوشید تا این جزء از کتاب‌گزار، در قالب ۶ دفتر و ۱۲ شماره، به عرصه آید؛ و بر دست‌ان خواننده ارجمندی که اکنون از سر لطف این مجموعه را در دست دارد، بوسه نهد. از همین روست که در صفحه معرفی‌نامه این شماره‌ها، آن دوست فاضل را «دبیر این دفتر» خوانده‌ام؛ و ناگفته پیداست که طوق منت آن عزیز بر گردن این مجله آمده و از این رو، محبت او را از دل بیرون نمی‌توان کرد، حتی به روزگاران!

در خصوص این دفتر که پاره سوم از ویژه‌نامه بزرگداشت حضرت میرامیر - و دو شماره دوازدهم و سیزدهم از سلسله شماره‌های فصل‌نامه بین‌المللی تراث پژوهانه کتاب‌گزار - است، تنها به همین سخن بسنده می‌کنم که در این دفتر، به میراث مکتوب میرداماد در قالب تصحیح و تحقیق متون اعم از کتب یا رسائل میرداماد در بستر بخش «از گنجینه میراث» پرداخته‌ایم؛ و در مجموع، در ۱ بخش با ۹ اثر، سخن از میراث مکتوب مربوط به آن یگانه روزگاران را به پایان برده‌ایم. بدین ترتیب، در مجموع این ۶ دفتر، در قالب ۷ بخش و ۵۹ نگاشته، به ۴ زبان از آن مسندنشین ساحت دانش و بینش، سخن داشته‌ایم.

مُشک آن است که خود ببوید؛ و امید که حاصل این تلاش، چنان باشد تا کام خوانندگان بیش‌بهای مجله را به عطر تلاشی عالمانه و جهدی عمیق، معطر سازد؛ ایدون باد!

و سپاس در آغاز و انجام خدای راست.

سردیبر



آیات از سوره مبارکه «الفتح» و «یس»،
کتابت شاه محمود نیشابوری
مجموعه شخصی ناصر خلیلی (لندن)

اگرچہ فیضِ الٰہی



نگاره استقبال جهانگیرشاه از شاه عباس صفوی، عمل نادرالزمان بن آقارضا
گالری فریر و ساکالر (واشنگتن)
(این نگاره تحت تأثیر ارتباط دودمان صفوی با دربار گورکانیان هند رسم شده است.)

تصحیح متون

تعليقات ميرداماد بر حواشی خفري بر شرح جديد تجريد الاعتقاد

حسين نجفی *

دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تربیت مدرس (تهران)

شهاب شاطرآقايي **

دانش آموخته کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی (مشهد)

مقدمه

-۱-

تجريد الاعتقاد و ساختار آن

رساله «تجريد الاعتقاد» که با عناوین دیگری همچون «تحرير العقائد»، «تجريد العقائد»، «تجريد الکلام» و «تجريد الکلام في تحرير عقائد الإسلام» نامبردار است، متنی موجز و مؤثر در تاريخ کلام اسلامی - به ویژه کلام شیعی - به شمار می رود که به شکلی مستدل و نظام مند، عقاید شیعه را به نمایش گذارده است. خواجه نصیرالدین طوسی (درگذشته ۶۷۲ هجری قمری) درباره انگیزه خود از نگارش این اثر، آورده است:

«... أمّا بعد حمد واجب الوجود علی نعمائه و الصلاة و السلام علی سید أنبيائه محمد المصطفى و علی أکرم أمثائه، فإنّي مجيب إلى ما سئلت من تحرير مسائل الکلام و ترتيبها علی أبلغ نظام مشيراً إلى غرر فوائد الاعتقاد و نکت مسائل الاجتهاد ممّا قاذني الدليل إليه و قوی اعتقادي عليه و سمّيته بـ«تجريد الاعتقاد» و الله أسأل العصمة و السداد و أن يجعله ذخراً ليوم المعاد»^۱.

* رایانامه: hossein.najafi@modares.ac.ir

** رایانامه: shahabeshragh70@yahoo.com

۱. نگر: الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج ۳، ص ۳۵۳؛ ج ۱۳، ص ۱۳۸؛ تسديد القواعد في شرح تجريد العقائد، ج ۱، ص ۱۱۱ (مقدمه مصححان).

۲. كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، ص ۱۲.

تجرید الاعتقاد از همان زمان تألیف، توجّه خاصّ اندیشه‌مندان شیعه و سنی را جلب کرد؛ چنان‌که که بیشتر آنان، به جای تألیف اثری مستقلّ در کلام، به شرح و تحشیّه تجرید مبادرت می‌ورزیدند. این اثر در طول زمانی قریب به نه قرن، یکی از متون درسی کلام اسلامی بود و شروح و حواشی فراوانی بر محور آن پدید آمدند که شمار آن‌ها بالغ بر دویست و شصت عنوان است. این شروح و حواشی، علاوه بر روایت تاریخ کلام اسلامی، تحوّل این علم و تناظر آن با تطوّر فلسفه در جهان اسلام، سهم چشمگیر خواجه طوسی و اثر او را در این بازه مدید، نشان می‌دهند.^۱ خواجه نصیرالدین طوسی با الهام از متون کلاسیک فلسفی، متن تجرید الاعتقاد را در ساختاری تنظیم کرد که تا آن زمان در کتاب‌پردازی کلامی بی‌سابقه بود. این اثر شامل یک «مقدمه» و شش «مقصد» است و هر مقصد، به «فصل»‌های چندگانه‌ای تقسیم می‌شود. هریک از فصول نیز ضمن چند «مسئله»، عهده‌دار تبیین جزئیات اصول اعتقادی است. ترتیب و تفصیل مقاصد شش‌گانه تجرید عبارت‌اند از:

۱. امور عامّه (مشمول بر سه فصل: «الوجود و العدم: ۴۷ مسئله»، «الماهیة و لواحقها: ۱۱ مسئله»، «العلّة و المعلول: ۱۷ مسئله»);
۲. جواهر و اعراض (مشمول بر پنج فصل: «الجواهر: ۱۱ مسئله»، «الأجسام: ۳ مسئله»، «بقیة أحكام الأجسام: ۶ مسئله»، «الجواهر المجردة: ۱۴ مسئله»، «الأعراض: ۴۰ مسئله»);
۳. اثبات صانع و صفات او (مشمول بر سه فصل: «وجود الواجب»، «صفات الواجب: ۲۱ مسئله»، «أفعال الواجب: ۱۸ مسئله»);
۴. نبوّت (مشمول بر ۷ مسئله);
۵. امامت (مشمول بر ۹ مسئله);
۶. معاد (مشمول بر ۱۶ مسئله).

-۳-

شرح و تحشیّه تجرید: از شمس‌الدین اصفهانی تا شمس‌الدین خبری

یکی از شروح معروف تجرید الاعتقاد، شرح شمس‌الدین محمود بن عبدالرحمن اصفهانی (درگذشته ۷۴۶ هجری قمری)^۲ است که «تسدید القواعد فی شرح تجرید العقائد» نام داشته و به «شرح قدیم» مشهور است.^۳ اصفهانی از متکلمان و مفسران اهل سنت به شمار می‌رود و در این اثر، تفسیر مفصّلی از عبارات خواجه طوسی ارائه داده است. او متن خواجه را با علامت «ص»^۴ و

۱. نگر: «کتاب‌شناسی تجرید الاعتقاد»، ص ۵۸.

۲. باید توجّه کرد که او شخصی غیر از شمس‌الدین محمد بن محمود اصفهانی (درگذشته ۶۸۸ هجری قمری)، فقیه و متکلم نامدار شافعی، است.

۳. ناگفته نماند که شرح اصفهانی، قدیمی‌ترین شرح تجرید الاعتقاد نیست؛ بلکه در قیاس با شرح قوشچی، به «شرح قدیم» شهرت دارد.

۴. شکل اختصاری «المصنّف».

شرح خویش را با علامت «ش»^۱ مشخص کرده است.^۲ در بخشی از مقدمه اصفهانی می‌خوانیم: «... و قد صُنّف فيه (أي: علم الكلام) مصنّفات شريفة و مختصرات لطيفة، من جملتها المختصر الموسوم بـ«التجريد» المنسوب إلى المولى الإمام المحقق، العلامة النحرير المدقق، الحبر الفاخر والبحر الزاخر، مكمل علوم الأولين، أفضل المتقدمين والمتأخرين، سلطان الحكماء المتأهلين، نصير الملة والحق والدين، مطاع الملوك والسلاطين، محمد الطوسي - كساه الله جلايب رضوانه وأسكنه أعلى غرف جنانه - وهو صغير الحجم، غريز العلم، يحتوي من الدقائق الأصولية على أسناها وينطوي من الحقائق العلمية على أجلاها، يشتمل على بدائع شريفة و غرائب لطيفة؛ لكن لغاية الإيجاز نازل الألغاز، لا ينكشف لكل أحد مغزاه، ولا يدرك قبل التأمل معناه. فأشار إليّ مَنْ طاعته فرض يجب عليّ أدائه و متابعتة فرض يلزمني قضاؤه بأن أشرح له شرحاً يزيع جلايب أبار معانيه للطلابين، و يجلو محاسن غوانيه للخاطبين و أحرّر معاقده و أقرّر قواعده و أبين مقاصده و أجرد فرائده، و أنبّه على ما ورد عليه من الاعتراضات، و أشير إلى أجوبة ما أورد فيه من الشبهات، خصوصاً على مباحث الإمامة، فإنّها قد عدل فيها عن سمت الاستقامة»^۳.

اختلافات کلامی اصفهانی با خواجه طوسی، به‌ویژه در مبحث «امامت»، به‌شکلی خاص در این شرح نمایان شده‌اند و همین مسئله، شرح قدیم تجرید را به نقطه عطفی در نگارش انبوهی از حواشی و حواشی حواشی بر تجرید الاعتقاد تبدیل کرد. شمس‌الدین محمود اصفهانی سرسلسله شعبه‌ای از محشیان نامدار تجرید الاعتقاد است که آثار خود را بر محور شرح قدیم تألیف کرده‌اند؛ افرادی همچون نصیرالدین کاشی حلی (۷۵۵ هجری قمری)، میرسید شریف جرجانی (درگذشته ۸۱۶ هجری قمری)، افضل‌الدین محمد ترکه اصفهانی (درگذشته ۸۵۰ هجری قمری)، جلال‌الدین محمد بن اسعد دوانی (درگذشته ۹۰۸ هجری قمری)، کمال‌الدین حسین لاری (درگذشته ۸۵۰ هجری قمری) و...^۴ صد البته در این میان، سهم جرجانی بیش از دیگران است؛ زیرا حواشی مفصل او بر شرح قدیم، به قدری اهمیت یافته است که بالغ بر بیست و چهار حاشیه خرد و کلان بر آن نگاشته‌اند.^۵

دیگر شارح نامدار تجرید الاعتقاد، علاء‌الدین علی بن محمد قوشچی قسطنطنی (درگذشته ۸۷۹ هجری قمری) است. او نیز در عداد متکلمان بزرگ اهل سنت است و شرح خود را به نام ابوسعید گورکان، حاکم وقت خراسان و فرارود (ماوراءالنهر)، نگاشته است. این کتاب که بعدها به «شرح جدید» شهرت یافته، شرحی مزجی و مفصل بر تجرید الاعتقاد است. قوشچی در مباحث متعددی، به‌ویژه مسئله «امامت»، با خواجه نصیرالدین طوسی مخالف کرده؛ با این حال، درباره تجرید الاعتقاد نوشته است:

«... و إنّ کتاب التجريد الذي صَنّفه في هذا الفنّ (أي: علم الكلام)، المولى الأعظم

۱. شکل اختصاری «الشارح».

۲. نگر: همان، صص ۶۰-۶۱.

۳. تسدید القواعد فی شرح تجرید العقائد، ج ۲، صص ۱۱-۱۲.

۴. نگر: «کتاب شناسی تجرید الاعتقاد»، ص ۶۳.

۵. تفصیل مطلب را نگر: همان، صص ۶۱-۶۳.

و الحبر المعظم، قدوة العلماء الراسخين، أسوة الحكماء المتأهلين، نصير الحق و الدين، محمد بن محمد الطوسي - قدس الله نفسه و روح رمسه - تصنيف مخزون بالعجائب و تأليف مشحون بالغرائب، فهو وإن كان صغير الحجم، و جيز النظم، فهو كثير العلم، عظيم الاسم، جليل البيان، رفيع المكان، حسن النظام... ثم إن كثيراً من العلماء و جمّاً غفيراً من الفضلاء و جهوا نظرهم إلى شرح هذا الكتاب و نشر معانيه و الفحص عن دلائله و الكشف عن مبانيه و صرفوا همهم إلى إيضاح مشكلاته و إيضاح مشكلاته و إفصاح معضلاته و بذلوا الطاقة في كشف غطاءه و هتك ستره و غشائه»^۱.

وی پس از اشاره‌ای احترام‌آمیز به شرح اصفهانی و حاشیه جرجانی بر شرح قدیم، نوشته است: «... و مع ذلك، کان كثير من خفیات رموز ذلك الكتاب باقياً على حياها و جلیل من مکنونات کنوزه لم يقع نظرة ناظر على ظلالها... و إني بعد أن صرفت في الكشف عن حقائق هذا العلم شطراً من عمري و وقفت على الفحص عن دقائقه قدراً من دهري فما من كتاب في هذا العلم إلا تصفحت سینه و شینه و ما من صحيفة مزبورة في هذا الفن إلا تعرّفت غثّه و سمینه، أبت نفسي أن تبتقي تلك البدائع تحت غطاء من الإبهام و تكون تلك الودائع في خفاء من الأفهام، فرأيت أن أشرحه شرحاً يذلل صعابه و يكشف عن وجوه خرائده نقابه و يتضمن ما فيه من غوامض أسرار و يبين ما فيه من اللطائف التي وراء أستاره و أضيف إليه فوائد التقطتها من سائر الكتب و الدفاتر و زوائد استنبطتها بفكري القاصر و خاطري الفاتر»^۲.

در جریان تاریخ کلام و فلسفه اسلامی، شرح جدید تجرید جایگاهی رفیع‌تر از شرح قدیم پیدا کرد و حواشی فراوانی بر محور آن نگاشته شد که مشهورترین آن‌ها، مجموعه موسوم به «الطبقات الصدريّة و الجلالیّة» است که دربردارنده حواشی دو چهره برجسته مکتب شیراز، صدرالدین محمد دشتکی (مقتول در ۹۰۳ هجری قمری) و جلال‌الدین دوانی، بر شرح جدید است. بنا بر روایت مشهور، دوانی آغازکننده نگارش این حواشی بوده و دشتکی ضمن نگارش حاشیه‌ای، دوانی را نقد کرده است. دوانی در حاشیه‌ای دیگر، به حاشیه نخست دشتکی پاسخ داده و دشتکی ضمن حاشیه‌ای جدید، از خود دفاع کرده است. دوانی دوباره به مقابله با دشتکی برخاسته و حاشیه دیگری نگاشته؛ اما قتل دشتکی به دست طایفه بایندریان، مجال دفاع را از او گرفته است. پس از قتل صدرالدین دشتکی، فرزندش، غیاث‌الدین منصور، به دفاع از پدر برخاسته و حاشیه‌ای با نام تجرید الغواشی نگاشته است. به حواشی دوگانه دشتکی، «حاشیه قدیم» و «حاشیه جدید» گویند و حواشی سه‌گانه دوانی را به ترتیب «حاشیه قدیم»، «حاشیه جدید» و «حاشیه اجد» می‌نامند.^۳ بر اساس روایت دکتر قاسم کاکائی، دشتکی آغازکننده نگارش این حواشی بوده و دوانی، «حاشیه قدیم» خویش را در نقد «حاشیه قدیم» دشتکی نگاشته است؛ لذا، دشتکی نیز مانند دوانی سه حاشیه قدیم، جدید و اجد بر شرح جدید نگاشته

۱. شرح تجرید العقائد، ج ۱، ص ۶۶.

۲. همان، ص ۶۸.

۳. نگر: «کتاب‌شناسی تجرید الاعتقاد»، صص ۶۴-۶۸؛ کتاب‌شناسی مکتب فلسفی شیراز، ص ۱۹.

است.^۱ طبقات صدری و جلالی، از زمان حیات دشتکی و دوانی توجّه دانشمندان را به خود جلب کرد و حواشی متعدّدی بر آن‌ها - به‌ویژه در قالب «محاکمات» - نگاشته شدند که شمار آن‌ها بالغ بر بیست عنوان است.^۲

به هر روی، باید توجّه کرد که حواشی دشتکی و دوانی از حیث تاریخی، آثاری مستقلّ به شمار می‌روند و وابستگی چندانی به شرح جدید ندارند. شاهد این مدّعا، ارجاعات اندک فلاسفّه مکتب اصفهان به شرح جدید در قیاس با ارجاعات آن‌ها به حواشی دشتکی و دوانی است. مشابه این نسبت در ارجاع، در تأثیر فلسفی حکماء اصفهان از قوشچی و دشتکی و دوانی بر قرار است؛ برای مثال، افرادی همچون میرداماد و ملاصدرا در مباحث مختلفی همچون «جعل»، «حمل»، «قاعده فرعیت»، «نسبت واجب و ممکن» و... از دوانی و دشتکی بسیار متأثر بوده‌اند. این در حالی است که عمده توجّه آن‌ها به شرح قوشچی، تنها در مبحث «معقول ثانی» بوده است. با توجّه به این نکته، نباید طبقات را به معنای متعارف کلمه، «حاشیه بر شرح» تلقی کرد؛ بلکه نزد دشتکی و دوانی، شرح جدید صرفاً بهانه‌ای بوده است تا نظرات خویش را بیان کرده و مناظرات علمی خود را سامان دهند.^۳

علاوه بر دشتکی و دوانی، دانشمندان دیگر نیز حواشی مستقلّ و متعدّدی بر شرح جدید نگاشته‌اند؛ چهره‌هایی همچون شمس‌الدین محمد بن احمد خفزی (درگذشته ۹۵۷ هجری قمری)، فخرالدین محمد سماکی استرآبادی (درگذشته ۹۸۴ هجری قمری)،^۴ احمد بن محمد مقدّس اردبیلی (درگذشته ۹۹۳ هجری قمری)، حبیب‌الله باغنوی شیرازی (درگذشته ۹۹۴ هجری قمری)، کمال‌الدین حسین بن عبدالحق الهی اردبیلی (درگذشته ۹۵۰ هجری قمری)، قاضی نورالله شوشتری (شهید در ۱۰۱۹ هجری قمری)، میرزا ابراهیم همدانی (درگذشته ۱۰۳۶ هجری قمری)، علاء‌الدین بن عبدالحق قاضی زاده کرهرودی (درگذشته ۱۰۳۸ هجری قمری)، عبدالرزاق بن علی فیاض لاهیجی (درگذشته ۱۰۷۲ هجری قمری)، نظام‌الدین احمد دشتکی شیرازی (زنده در قرن ۱۱ هجری قمری)، محمد حسین بن محمد صالح خاتون‌آبادی (درگذشته ۱۱۵۱ هجری قمری)، محمد جعفر بن محمد صادق لاهیجی (درگذشته ۱۲۶۴ هجری قمری) و... که در مجموع، بالغ بر سی و پنج حاشیه خُرد و کلان بر شرح جدید نگاشته‌اند.^۵ در میان این آثار، حاشیه خفزی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و یکی از شاخه‌های تناور حاشیه‌نویسی بر تجرید الاعتقاد را رشد داده است.

۱. نگر: غیاث‌الدین منصور دشتکی و فلسفه عرفان، ص ۴۲.

۲. تفصیل مطلب را نگر: کتاب‌شناسی تجرید الاعتقاد، صص ۶۹-۸۸.

۳. البته، جدال‌های قلمی دوانی و دشتکی‌ها به حواشی آن‌ها بر شرح جدید محدود نمی‌شود؛ بلکه در حاشیه متونی همچون شرح المطالع قطب‌الدین رازی، تهذیب المنطق سعدالدین تفتازانی، حاشیه تفتازانی بر شمسیه کاتبی قزوینی، نگاشته‌هایی انتقادی میان آن‌ها ردّ و بدل شده در موضوعاتی همچون «مغالطه جذر اصم» و «اثبات واجب الوجود» نیز آثار مستقلّی در ردّ نظرات یکدیگر به قلم آورده‌اند. نگر: مکتب فلسفی شیراز، صص ۸۸-۱۱۱.

۴. به تناظر «حواشی خفزی»، حواشی سماکی استرآبادی را «حواشی خفزی» نامیده‌اند. نگر: غیاث‌الدین منصور دشتکی و فلسفه عرفان، ص ۱۰۹.

۵. نگر: «کتاب‌شناسی تجرید الاعتقاد»، صص ۷۵-۷۹.

شمس الدین خفّری و حواشی او بر شرح جدید

شمس الدین محمد بن احمد خفّری، مشهور به «فاضل خفّری»، «محقق خفّری» و «علامه خفّری»، از دانشمندان نامدار سده دهم هجری قمری است که در «خفّری»، از توابع شهر جهرم، دیده به جهان گشود. وی علوم دینی و معارف عقلی را در مکتب شیراز فراگرفت و در حلقه شاگردان صدرالدین محمد دشتکی در آمد. آگاهی ما از جزئیات حیات خفّری اندک است؛ برای مثال، با توجه به جامعیت شخصیت علمی او، نمی دانیم که اساتید دیگر خفّری در علوم نقلی، عقلی و ریاضیات، چه کسانی بوده اند یا اینکه دلیل مهاجرت او به شهر کاشان چه بوده است و... گویا به سبب سخت گیری سنیان متعصب در فارس، به ناچار و از روی تقیه، خود را ملتزم به مذهب شافعی نشان می داده است؛ اما در سال ۹۰۹ هجری قمری، در مجلسی با حضور شاه طهماسب صفوی، از مرام تسنن به شدت برائت جسته و تشیع خویش را آشکار ساخته است.^۱

حسب گزارش های تاریخی، شمس الدین خفّری پس از سال ۹۰۹ هجری قمری از شیراز به کاشان مهاجرت کرده و چند دهه پایانی عمر خویش را در آن دیار سپری کرده است.^۲ خفّری در کاشان مرجعیت فقهی استواری داشته و منقول است که فقیه بانفوذ عصر صفوی، محقق کرکی (شهید در ۹۴۰ هجری قمری)، فتاوی او را تأیید کرده است.^۳ از شاگردان مشهور خفّری، می توان به فرزندش، قوام الدین حسین خفّری، شاه طاهرین رضی الدین کاشانی دکنی (درگذشته ۹۵۲ هجری قمری) و مولی فیض الله حاجبی اشاره کرد.^۴

شمس الدین خفّری عالمی جامع و چند دانشی بود که بر جریان های فکری پس از خود - به ویژه مکتب فلسفی اصفهان - تأثیر شگرفی نهاد. وی در رشته های مختلف همچون منطق، فلسفه، نجوم، ریاضیات و علوم غریبه تبخّری کامل داشته و در زمینه های گوناگون علمی قلم زده است. فهرست اجمالی آثار مهم خفّری از این قرار است:

۱. حیره الفضلاء (حیره العقلاء)؛
۲. رساله عبّرة الفضلاء فی حلّ شبهة «جذر الأصم» (ضالّة الفضلاء فی حلّ شبهة «کَلّ کلامی کاذب»)؛

۱. نگر: غیاث الدین منصور دشتکی و فلسفه عرفان، ص ۵۰.

البته، افندی اصفهانی بر این باور است که خفّری در ابتدا سنی مذهب بوده و سپس به تشیع گراییده است. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۷، ص ۸۸. با توجه به سخت گیری های مذهبی در عصر شاه طهماسب که تعداد کثیری از دانشمندان اهل سنت را به فرار از ایران وادار کرد، این مدّعا پذیرفتنی می نماید. به هر روی، می دانیم که شمس الدین خفّری در مقام دانشمندی شیعی، نزد حکومت صفویان مقبولیت یافته است.

۲. نگر: تاریخ حبیب السیر، ج ۴، ص ۶۱۱.

۳. نگر: مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۳۴۳.

۴. او یکی از مبلغان پرشور تشیع امامی در شبه قاره هند است که نامه ای ارادت‌مندانه به شمس الدین خفّری نوشته است. بخش هایی از این نامه را نگر: غیاث الدین منصور دشتکی و فلسفه عرفان، صص ۴۹-۵۰.

۵. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۴، ص ۴۵؛ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۳۳۵؛ تحفه سامی، صص ۴۹-۵۰.

۳. سواد العین فی شرح حکمة العین؛
 ۴. رساله فی تحقیق الهیولی؛
 ۵. المحاکمات بین «الطبقات الصدریّة و الجلالیّة»؛
 ۶. تعلیقه بر إلهیات شرح جدید تجرید؛
 ۷. رساله فی اثبات واجب الوجود بذاته و صفاته؛
 ۸. رساله فی الإلهیات؛
 ۹. مهمّات مسائل الکلام الهادیة إلى المعارف المبدأ الأول؛
 ۱۰. رساله فی وحدة الوجود (تتمّة کلام الفاضل الخفّری)؛
 ۱۱. الأسفار الأربعة (أسفار العارفين)؛
 ۱۲. تفسیر آیه الكرسي (رساله فی بیان لطائف آیه الكرسي)؛
 ۱۳. الأربعینیات؛
 ۱۴. تعلیقه بر تحریر اقلیدس (رساله فی الزاویه)؛
 ۱۵. رساله در علم رمل؛
 ۱۶. التکملة فی شرح التذکره النصیریّة؛
 ۱۷. منتهی الإدراک فی مدرک (مدارک) الأفلاک؛
- و...^۱

شمس الدین خفّری سرانجام در کاشان دارفانی را وداع گفت و در همان شهر، خارج «درب عطا» (امام زاده عطا بخش) در حوالی مقبره «مقصود بیگ» و در زمین «خواجه مظفر مخدوم» به خاک سپرده شد. تذکره نگاران در ضبط تاریخ وفات خفّری هم داستان نیستند و سال های ۹۳۵، ۹۴۲ و ۹۵۷ هجری قمری را برای این واقعه ذکر کرده اند. با این همه، ظاهراً سال ۹۵۷ هجری قمری به صواب نزدیکتر است.^۲

اهمیت شخصیت علمی خفّری در سیر تطوّر اندیشه اسلامی، از آن روست که وی یکی از واسطه های انتقال آموزه های مکتب شیراز به مکتب اصفهان است. در میان نگاشته های خفّری، حواشی او بر شرح جدید تجرید الاعتقاد، بیش از همه در این وساطت تاریخی نقش داشته است. مطابق بررسی های کتاب شناختی، شمس الدین خفّری دو حاشیه بر شرح جدید نگاشته است: حاشیه نخست به «مقصد اول»، یعنی مباحث «امور عامّه»، اختصاص دارد که چندان مقبولیت نیافته و نسخه های اندکی از آن به دست ما رسیده است؛ حاشیه دوم به «مقصد سوم»، یعنی مباحث «الهیات»، مربوط است. عمده مباحث خفّری در این اثر، به مسائل «اثبات واجب»، «توحید واجب»، «قدرت الهی»، «علم الهی»، «حیات الهی»، «اراده الهی»، «سمع و بصر الهی»، «تکلم و صدق الهی» و «سرمدیت واجب» اختصاص دارد. گویا خفّری در ابتدا

۱. برای مشاهده فهرست کامل آثار خفّری به تفکیک موضوع، نگر: ستّ رسائل فی اثبات واجب الوجود و فی الإلهیات، صص ۲۳-۵۲ (مقدمه مصحح)؛ «شمس الدین محمد خفّری: فیلسوف و منجم نامدار مکتب شیراز»، صص ۵۴۴-۵۷۳.

۲. نگر: غیاث الدین منصور دشتکی و فلسفه عرفان، ص ۵۱.

حواشی پراکنده‌ای بر الهیات شرح جدید نگاشته بوده و سپس، به گردآوری آن‌ها مباردت ورزیده است؛ چنان‌که در مقدمه او می‌خوانیم:

«... و بعد، يقول الفقير إلى الله الغني، محمد بن أحمد الحفري: هذه تعليقات اتفقت مئى على شرح إلهيات التجريد. قد جمعها تذكرة لمن له قلب وألقى السمع وهو شهيد»^۱. حواشی خفّری توجّه محافل علمی شیعی و سنی را به خود جلب کرده و تعداد زیادی از دانشمندان، نقدها و تحلیل‌های فراوانی بر محور آن نگاشته‌اند. شمار این آثار، بالغ بر سی و پنج عنوان است که بازه تاریخی مکتب اصفهان تا دوران متأخر مدرسه تهران را در بر می‌گیرد.^۲ بر این اساس، اگر ادعا شود که حواشی خفّری بر الهیات شرح جدید، از حیث تأثیر بر محافل علمی ایران، رقیب طبقات صدری و جلالی به شمار می‌رود^۳، سخنی گزاف نخواهد بود.

-۴-

حواشی خفّری بر شرح جدید در مدرسه میرداماد

تعلیقات خفّری بر الهیات شرح جدید، در مکتب فلسفی اصفهان جایگاهی ویژه داشته است؛ چنان‌که یکی از منابع پر تکرار در آثار حکماء این مکتب به شمار می‌رود. میرداماد (درگذشته ۱۰۴۰ هجری قمری)، بنیان‌گذار مکتب اصفهان و صاحب کرسی استادی در علوم نقلی و عقلی، یکی از چهره‌هایی است که به حواشی خفّری، توجهی خاص داشته و تعلیقات مختصری بر آن‌ها نگاشته است. علاوه بر این، در سایر آثار خود نیز به حواشی خفّری ارجاع داده و از او با عنوان «بعض أولی الاعتیاد بدقّة النظر و سعة التعلّل» یاد کرده است.^۴ میرداماد در تعلیقات خود که از ابتدای حواشی خفّری تا مبحث «علم الهی» را در بر می‌گیرند، با تقریر و تحریر محلّ نزاع میان فیلسوفان و متکلمان، جمع‌بندی مطالب، تبیین احتمالات مختلف در سخن محشی و... به ایضاح عبارات خفّری پرداخته است. میر در برخی مواضع سخنان وی را نقد کرده و آراء اختصاصی خود را مطرح کرده است.

توجّه به حواشی خفّری بر الهیات شرح جدید، به شخص میرداماد محدود نمی‌شود؛ بلکه تعدادی از شاگردان او نیز به تعلیق کامل و مستقلّ این اثر مباردت ورزیدند. آنچه شاگردان میرداماد بر محور حواشی خفّری نگاشته‌اند، به متن تجرید الاعتقاد، شرح قوشچی و حواشی خفّری ناظر است که در برخی مواضع، به شکل «محاکمه» میان این سه اثر درآمده‌اند؛^۵ برای نمونه، ملاشمسای گیلانی

۱. تعلیقه بر الهیات شرح تجرید ملاعلی قوشچی، ص ۹۳.

۲. نگر: «کتاب‌شناسی تجرید الاعتقاد»، صص ۶۸-۷۳.

۳. تقیید مدّعا به «ایران» از آن‌روست که طبقات صدری و جلالی در محافل علمی شبه‌قاره هندوستان و قلمرو حکومت عثمانی نیز با اقبال فراوان مواجه شده‌اند؛ درحالی‌که حواشی خفّری این بخت را نیافته‌اند.

۴. البتّه، میرداماد علاوه بر حواشی خفّری بر الهیات شرح جدید، به دیگر نگاشته‌های او - به ویژه در حوزه هیئت و نجوم - نیز ارجاع داده است. نمونه را نگر: جذوات و مواقیت، ص ۲۷؛ ص ۱۶۷.

۵. نگر: الصراط المستقیم، ص ۱۴۲.

۶. در این تعلیقات - و برخی تعلیقات متأخر، همچون تعلیقات فیاض لاهیجی، آقاجمال خوانساری و ملاهادی سبزواری - ردّپای تعلیقات میرداماد به روشنی دیده می‌شود؛ چنان‌که برخی از آن‌ها به شرح یا نقد عبارات میر

تعلیقات مستقلّ و مفصّلی بر حواشی خفّری نگاشته و در مقدّمه آن آورده است:

«... [فبقول] أفقر خلق الله الغني، محمد المدعوّ بـ«شمسا الجيلاني»: هذه تعلیقات اتّفقت مَنّي بفضل الله سبحانه علي مبحث إلهیات التجريد و شرحه الجديد و الحاشية التي علّقها العلامة الخفري عليه، مع تحقیقات شافية و تدقیقات وافیه»^۱.

سید علاء‌الدین حسین مرعشی، مشهور به «سلطان العلماء» (درگذشته ۱۰۶۴ هجری قمری)، تعلیقات مختصری بر حواشی خفّری نگاشته است. در ابتدای این اثر می‌خوانیم:

«... فهذه تعلیقات كتبه العبد الغریق فی بحر العصیان، خلیفه سلطان - غفر له الرحیم الرحمن - علی الحاشية المنسوبة إلى العلامة الخفري - قدّس الله تعالی سرّه - علی إلهیات التجريد حين مطالعتهما تذکرة لنفسه و لمن أراد أن یتذکر»^۲.

ملا عبد الغفار رشتی نیز تعلیقات پراکنده فراوانی بر حواشی خفّری نگاشته است که در بعضی نسخه‌های این اثر، با امضاء «ع الغفار» درج شده‌اند.

در میان شاگردان میرداماد، سید احمد علوی عاملی سهمی ویژه در شرح و تحشیۀ تجرید الاعتقاد دارد. آنچه او بر محور تجرید الاعتقاد و شروح و حواشی آن به قلم آورده است، از حیث حجم و تتبع، نه تنها در مدرسه میرداماد، که در هیچ‌یک از محافل علمی پس از خواجه طوسی نظیر و رقیب ندارد^۳؛ مگر نگاشته‌های چهارگانه فیاض لاهیجی درباره تجرید الاعتقاد - یعنی شوارق الإلهام، مشارق الإلهام، حاشیه بر شرح جدید و تعلیقات بر حواشی خفّری^۴ - که باز هم از حیث تعداد و تنوع، طرف نسبت با آثار علوی عاملی نیستند. بررسی و معرّفی دقیق نگاشته‌های علوی عاملی، خود موضوع مقاله و تحقیق مستقلّ است؛ اما آنچه به گفتار کنونی مربوط می‌شود، از این قرار است:

- «عقد الجواهر المتعلّقة بکتاب التجريد الزاخر» که حاشیه‌ای استدلالی و مفصّل و به صورت «قوله / أقول»، بر تجرید الاعتقاد است.
- «حاشية حاشية القديمة علي شرح التجريد» که تعلیقات مفصّلی بر شرح شمس‌الدین اصفهانی بر تجرید الاعتقاد است.
- «ریاض القدس» که شرحی بسیار مفصّل و تحقیقی بر شرح جدید و حواشی خفّری است که در سال ۱۰۱۱ هجری قمری تألیف شده است. سید احمد علوی عاملی در پایان تنها نسخه شناخته‌شده از این اثر، اجازه‌ای برای کاتب نسخه، سید محمد حسینی امامی، نگاشته و

اختصاص دارند.

۱. حاشیه حاشیه الخفري علی شرح التجريد (نسخه خطی)، برگ‌اپ.
۲. حاشیه شرح تجريد العقائد (نسخه خطی)، برگ‌اپ.
۳. سید احمد علوی عاملی از دانشمندان دقیق و پرکار مکتب اصفهان به شمار می‌رود که منزلت علمی او تاکنون ناشناخته مانده است. علاوه بر آثار علوی درباره تجرید الاعتقاد، شرح‌ها و حواشی او بر آثار ابن سینا نیز در تاریخ محافل علمی ایران بی‌نظیرند. امید که در روزگاری نزدیک، نگاشته‌های این دانشمند والا گهر بلند همت، با تصحیحی حوصله‌مندانه به جامعه علمی عرضه شوند.
۴. نگر: کتاب‌شناسی تجرید الاعتقاد، ص ۱۱۳، ص ۱۶۱؛ ص ۱۷۶.

- تصریح کرده است که او متن کتاب را در مجلس درس، مطالعه و مقابله کرده است.^۱
- «مصایح القدس و قنادیل الأنس (التعليقة القدسية)» که شرح و بسط حواشی خفّری بر «مقصد اول» تجرید الاعتقاد، یعنی مباحث «امور عامّه» است. تألیف این اثر در سال ۱۰۲۲ هجری قمری به پایان رسیده است.
- «حظیرة الأنس من أركان رياض القدس» که مشهورترین اثر علوی عاملی درباره تجرید الاعتقاد است. وی پس از تألیف ریاض القدس، به این نتیجه رسید که طول و تفصیل آن، موجب ملال خوانندگان می شود؛ از این رو، به تلخیص دقیق آن همت گمارد و آن را «حظیرة الأنس من أركان رياض القدس» نامید. علوی عاملی در سال ۱۰۳۷ هجری قمری و در مدرسه باقریه اصفهان، از نگارش این اثر فراغت یافته و آن را به دربار قطبشاهیان اهداء کرده است. در بخشی از مقدمه حظیرة الأنس می خوانیم:

«... فيقول أفقر عباد الله إلى رحمة ربّه الغني، أحمد بن زين العابدين العلوي:.... إني قد علّقت في سالف الزمان على ما علّقه الفاضل الربّاني، شمس الدين محمد الحفري على إلهيات كتاب التجريد من تعليقات يعسر نيلها على الطالبين و يعوز تحصيلها على الراغبين، حواشي كشفت بها عن أستار أسرارها و غوّصت في تيّاز بحارها و قحّصت عن عزاييها، فاطلعت على رغاييها؛ ولكن لما رأيت الهمم قاصرة فيحصل لمطالعيها ملال و لمن نظر فيها كلال، فانتخبت منها اللطفا و أحسنها و انتقدت أرضها و أتقنها من غير إخلال بشيء من الفوائد و إهمال لما يُعَدُّ من اللطائف و الفرائد. ثمّ اجتهدت كلّ الاجتهاد في تسهيل سبيل الرشاد، فوضعت الجميع على طرف الثّمّام ليكون الكتاب كالبدر في التمام، و أشرت أيضاً إشارات شافية و تلميحات كافية إلى ما عليه الحكماء - سيّما الشيخ في الشفاء - على وجه بديع و طريق منيع»^۲.

- «روضة المتّقين في إمامة الأئمّة المعصومين (عليهم السلام)» که شرح مفصّلی بر مقصد پنجم و ششم تجرید الاعتقاد، یعنی مباحث «امامت» و «معاد»، است.^۳
- نوادگان سیّد احمد علوی عاملی نیز به اهمیّت تجرید الاعتقاد و شروح و حواشی آن توجه کرده اند؛ برای نمونه، محمّد اشرف علوی عاملی شرحی مفصّل بر تجرید الاعتقاد به زبان فارسی گردآورده و آن را «علاقة التجريد» نام نهاده است.^۴ همچنین، رساله ای مستقلّ و مختصر درباره عبارتی از شرح جدید قوشچی درباره «معقول ثانی فلسفی» به قلم آورده است.^۵

۱. نگر: فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی (رحمه الله)، ج ۳۱، ص ۷۲۸.

۲. حظیرة الأنس من أركان رياض القدس (نسخه خطی)، برگ های ۱-۲۰.

۳. نگر: کتاب شناسی تجرید الاعتقاد، صص ۱۳۰-۱۳۴.

۴. این اثر گران سنگ، با تصحیح استاد ارجمند، دکتر حامد ناجی اصفهانی، در سال ۱۳۸۱ هجری شمسی و ضمن منشورات همایش بین المللی قرطبه و اصفهان به انتشار رسیده است.

۵. این رساله به زودی با تصحیح حسین نجفی منتشر خواهد شد؛ إن شاء الله العزیز.

مروری بر تعلیقات میرداماد بر حواشی خفّری

مطابق یافته‌های ما، میرداماد بیست و دو تعلیقه بر حواشی خفّری نگاشته است که از این تعداد، یازده تعلیقه به بحث «اثبات واجب» و یازده تعلیقه به مباحث «صفات الهی» مربوط می‌شوند. به نظر می‌آید که میرداماد این تعلیقات را در دوره‌های زمانی مختلفی نگاشته است؛ اما با توجه به ارجاعاتی که به آثار خود - همچون الصراط المستقیم، الإیماضات و التقدیسات - داده است، می‌توان حدس زد که این نگاشته‌های کوتاه، به دوره میانی حیات علمی میر - یعنی سال‌های ۱۰۰۵ تا ۱۰۲۵ هجری قمری - مربوط هستند. در بخش پیش‌رو، محتوای برخی تعلیقات میرداماد را به اختصار مرور خواهیم کرد.

۵.۱. اثبات واجب

یکی از مسائل کلیدی در الهیات اسلامی، بحث از وجود خداوند، صفات و افعال اوست. فیلسوفان اسلامی استدلال‌های گوناگونی برای اثبات وجود خداوند ارائه داده‌اند که از میان آن‌ها، «برهان صدیقین» از جایگاه و اعتبار خاصی برخوردار بوده و دارای تقریرهای مختلفی است. خواجه طوسی در آغاز مقصد سوم از کتاب تجرید الاعتقاد، استدلالی کوتاه بر اثبات وجود خداوند اقامه کرده است. این استدلال که تنها برهان تجرید الاعتقاد بر وجود خداوند است، یکی از تقریرهای «برهان صدیقین» به شمار می‌رود.^۱ عبارت خواجه نصیرالدین طوسی چنین است:

«الموجود إن كان واجباً، فهو المطلوب وإلاّ استلزمه؛ لاستحالة الدور والتسلسل».^۲ خواجه در این استدلال کوتاه، با تفکیک موجود ممکن از واجب، توجه به نیازمندی موجود ممکن به غیر و سپس، نفی تسلسل در سلسله علل، ضرورت وجود آن «غیر» یا ضرورت ختم سلسله علل به او را اثبات کرده است. بدین ترتیب، هر موجودی که در نظر گرفته شود، یا واجب است یا ناگزیر به واجب ختم می‌شود.

خفّری بر این باور است که خواجه طوسی در اثبات واجب الوجود، از شیوه حکماء الهی پیروی کرده است. به اعتقاد او، خواجه با نظر به «وجود»، یگانه برهان خویش را بر وجود خداوند اقامه کرده است. خفّری اشاره کرده است که برهان خواجه در قیاس با ادله متکلمان اسلامی و دانشمندان طبیعی، کوتاه‌تر و موثق‌تر و شریف‌تر است؛ زیرا آن‌ها وجود خداوند را از طریق «حدوث محض»، «حدوث به شرط امکان» یا «حرکت» اثبات کرده‌اند.^۳

خفّری چهار تقریر متفاوت از این برهان به دست داده که به اختصار از این قرارند:

۱. «موجود» بالبداهه دارای افرادی است. اگر فردی از آن‌ها واجب باشد، مطلوب حاصل است؛ و اگر همه آن‌ها ممکن باشند، لازم است که مؤثر و علتی برای آن‌ها باشد و به واجب الوجود

۱. البته، فضل تقدّم و تقدّم فضل در تقریر برهان صدیقین، از آن شیخ رئیس است. نگر: الإشارات و التنبیّهات، صص ۲۶۶-۲۷۶.

۲. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۰۵.

۳. نگر: تعلیقه بر الهیات شرح تجرید ملاحی قوشجی، ص ۹۳.

- منتهی شوند؛ زیرا دور و تسلسل محال است.
۲. در شق دوم از تقریر اوّل، اگر در میان افراد موجود، واجب الوجودی محقق نباشد، مستلزم دور و تسلسل خواهد بود.
۳. با توجّه به استحالة دور و تسلسل، «واجب الوجود» موجودی است که از فرض عدمش، وجودش لازم می‌آید.
۴. به حکم ضرورت، موجودی تحقّق دارد. اگر این موجود، واجب الوجود باشد، مطلوب ما ثابت شده و اگر واجب الوجود نباشد، ممکن الوجود بوده و به علّت نیازمند است. در این صورت، اگر علّت آن، واجب الوجود باشد، مطلوب همان است و اگر ممکن الوجود باشد، مستلزم دور و تسلسل خواهد بود. این تقریر، برگرفته از بیان قوشچی در شرح جدید است.^۱
- خفّری پس از بیان این تقریرها، دو برهان دیگر برای «اهل بحث» اقامه کرده است^۲ که به اختصار از این قرارند:
- برهان نخست: انحصار موجودات در ممکنات، مستلزم دور است؛ زیرا اگر موجودات در ممکنات منحصر باشند، با توجّه به اینکه وجود هر موجودی، به نحو مطلق به ایجاد وابسته است، تحقّق «موجود ما» بر «ایجاد ما» متوقّف خواهد بود؛ و از طرف دیگر، بنا بر قاعده «الشیء ما لم یوجد لم یوجد»، تحقّق «ایجاد ما» نیز بر تحقّق «موجود ما» متوقّف است.
- برهان دوم: موجود مطلق (اعم از واجب و ممکن)، از آن حیث که موجود است، مبدأ ندارد؛ زیرا اگر مبدأ داشته باشد، این مبدأ یا داخل در موجودات است یا خارج از آن‌ها. فرض دوم باطل است؛ زیرا خارج از موجودات، تحقّق و تحصّل نیست که مبدأ واقع شود؛ بنابراین، مبدأ باید فردی از موجودات باشد. در این فرض، تقدّم شیء بر خودش لازم می‌آید؛ زیرا این فرد، از آن جهت که مبدأ است، باید بر دیگر افراد مقدّم باشد و از آن جهت که خود فردی از مجموع موجودات - و بنا به فرض برهان، معلول - است، باید مؤخّر باشد. بر این اساس، برای گریز از مفسده دور، فردی از مجموع موجودات که مبدأ است، باید واجب الوجود باشد. خفّری این استدلال را مصداق کاملی از «برهان صدیقین» دانسته است.^۳
- میرداماد در تعلیقات خود، نخست به توصیف خفّری از برهان خواجه طوسی توجّه کرده که آن را در قیاس با دیگر استدلال‌ها، طریقه‌ای «کوتاه»، «موثق» و «شریف» دانسته است. از

۱. نگر: همان، صص ۹۳-۹۴. سنج: شرح تجرید العقائد، ج ۳، صص ۲۰-۳۲.

۲. خفّری در رساله اثبات الواجب، براهین اثبات خداوند را بر اساس نیازمندی آن‌ها به ابطال دور و تسلسل، به دو دسته کلی تقسیم کرده است. او دوازده برهان مستقل از بطلان دور و تسلسل اقامه کرده و در تقریر تنها استدلال مبتنی بر بطلان دور و تسلسل، بیانی مشابه با تقریر قوشچی در شرح جدید ارائه داده است. نگر: ست رسائل فی اثبات واجب الوجود بالذات و الإلهیات، صص ۸۶-۹۱. خفّری در پایان این بخش نوشته است:

«فلنقتصر فی إثبات واجب الوجود علی البراهین المذكورة التي یناسب العوام. و أمّا براهین الخواصّ و برهان خاصّ الخاصّ، فهما لایلیقان بهذا المختصر» (همان، ص ۹۱). با توجّه به این نکته، می‌توان احتمال داد که مراد او از «اهل بحث»، همان «خواصّ» باشد.

۳. نگر: تعلیقه بر الهیات شرح تجرید ملاء علی قوشچی، ص ۹۴.

نگاه میرداماد، وجه اختصار برهان خواجه آن است که برخلاف برهان «امکان و وجوب»، بدون استمداد از مفهوم «امکان»، وجود خداوند را اثبات کرده است. اگر فرض کنیم ممکن بر امکان خود باقی باشد و به ساحت وجود نرسد، نیازمند علت نخواهد بود؛ زیرا عدم، محتاج علت نیست. وثاقت برهان مذکور بدین جهت است که استنتاج آن، بر «وجود» مبتنی است؛ ازاین رو، اشکالاتی نظیر «امکان اولویت ذاتی» و شبهه «ماقبل معلول اخیر» که بر طریقه امکان مطرح می شوند، بر این برهان وارد نیستند. اشرفیت این برهان نیز به شرافت وجود مربوط است؛ زیرا وجود، فعلیت است و امکان، قوه؛ و آشکار است که امر بالفعل بر امر بالقوه برتری دارد.

میرداماد در ادامه، به تقریرهای خفری از برهان خواجه طوسی اشاره کرده است. بر پایه تقریر اول، اگر فردی از افراد وجود، واجب باشد، واجب الوجود اثبات می شود و اگر همه آن ها ممکن باشند، ناگزیر باید به واجب الوجود منتهی شوند؛ زیرا دور و تسلسل محال است. خفری در تقریر دوم از برهان خواجه آورده است:

«... و ثانیها أن یقال فی الشقّ الثانی: إن لم یتحقق فی أفراد الموجود، واجب الوجود، لزوم الدور و التسلسل»^۱.

میرداماد در ذیل این عبارت، اشاره کرده است که مراد خفری، شق دوم از تقریر اول است که اگر همه افراد موجود، ممکن باشند، ناگزیر باید به واجب الوجود منتهی شوند؛ زیرا دور و تسلسل محال است. میرداماد بر این باور است که تقریر چهارم، منحصراً همان طریقه وجود بحث است که با بررسی وجود و احکام آن، بر وجود حق استدلال کرده است؛ برخلاف تقریر نخست که با امکان ماهوی آمیخته است. میرداماد در ادامه تعلیقات خود، به براهین خفری برای «اهل بحث» پرداخته است. بر برهان نخست خفری چنین اشکال شده است که مفسده «دور» در این استدلال، از قبیل دور مصطلح میان حکماء نیست؛ زیرا در استحاله دور، شرط است که موضوع حکم، از قبیل واحد عددی باشد، نه واحد نوعی، جنسی یا صنفی. این در حالی است که «موجود ما» و «ایجاد ما»، طبیعت مرسله هستند و در این گونه از توقف ها که میان افراد طبیعت یافت می شود، فردی از طبیعتی بر فرد دیگری از طبیعت دیگر توقف دارد، نه آنکه فردی واحد - با حفظ وحدت شخصی - بر خودش توقف داشته باشد. به بیان دیگر، در فرض این استدلال، طبیعت مرسله ای (موجود ما) که کلی بوده و ذاتاً تشخیص ندارد، بر طبیعت مرسله دیگری (ایجاد ما) توقف دارد و این طبیعت دوم نیز بر اولی متوقف است؛ اما این رشته توقف ها به جایی ختم نمی شوند؛ زیرا در هر توقفی، متوقف و متوقف علیه تغییر می کنند؛ بنابراین و در واقع، محذور اصلی این فرض، تسلسل است، نه دور. البته، این تسلسل نیز از قبیل تسلسل محال است.^۲

میرداماد در دفاع از برهان نخست خفری، اشاره کرده است که «طبیعت ایجاد»، از «طبیعت وجود» متأخر است؛ زیرا طبیعت ایجاد، طبیعت ناعتی و وصفی است و محال است که به ذات خود قائم باشد. بر این اساس، ایجاد منحصراً وصف شیء خواهد بود و ربط ایجاد، مطلقاً از وجود

۱. همان.

۲. تفصیل مطلب را نگر: الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة، ص ۴۷؛ الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۶، صص ۳۴-۳۶.

موضوع متأخر است؛ زیرا ثبوت صفتی برای شیء، فرع آن است که موصوف آن شیء، فی نفسه ثابت باشد؛ در نتیجه، طبیعت وجود بر طبیعت ایجاد تقدّم دارد و اگر وجود واجب الوجود را در تقدیر نگیریم، این تقدّم حفظ نخواهد شد؛ یعنی امر قائم به ذاتی نخواهد بود که وجود موضوع و موجد همه موجودات باشد؛ بلکه صرفاً طبیعت ایجاد محقّق خواهد بود. در این صورت، وجود هر ایجادى، بر ایجاد متوقّف خواهد بود؛ یعنی طبیعت ایجاد بر خودش متوقّف خواهد بود و این همان مفسده دور است. برای گریز از این مفسده، لازم است که واجب الوجود را در تقدیر بگیریم؛ زیرا طبیعت ممکن، تنها زمانی به طبیعت وجود متّصف می شود که ایجاد به طبیعت ممکن تعلّق بگیرد.

میرداماد در ادامه اشاره می کند که هیچ یک از اشکالات پیش گفته، بر سخن خفّری وارد نیستند؛ زیرا لازمه قول شبهه کنندگان در قاعده «الشیء ما لم یوجد لم یوجد»، آن است که ایجاد هر شیء (موجد) به واسطه شیء دیگر (موجد)، متوقّف بر وجود آن ایجاد کننده است، نه آنکه طبیعت ایجاد بر طبیعت وجود متوقّف بوده و از آن متأخر باشد. به بیان دیگر، تقدّم و تأخّر که ما در دو طبیعت مذکور ترسیم کردیم، مراد شبهه کنندگان نبوده است؛ بنابراین، محذور دور در برهان خفّری محفوظ است و به تسلسل تبدیل نمی شود؛ زیرا در فرض تسلسل، هیچ طبیعت قائم به ذاتی محقّق نبوده و هر چه هست، طبیعت قائم به غیر است.

میرداماد در ادامه تذکّر می دهد که این بیان، مسلم توقّف طبیعت وجود بر خودش لازم نیست؛ زیرا اتّصاف شیء به طبیعت وجود، بر وجود همان شیء متوقّف است. البته، طبیعت وجود همواره طبیعتی ناعتی نیست تا همیشه وصف ماهیت شیء باشد؛ بلکه طبیعت وجود - برخلاف طبیعت ایجاد که صرفاً ناعتی است - گاه به ذات خود قائم است (همچون واجب الوجود) و گاه به غیر خود قائم است (همچون ممکنات). بر این اساس، اگر بر طبیعت مطلق عام و بدیهی وجود اشکال شود، ما تأخّر طبیعت عام را بر طبیعت وجود خاص - که قائم به ذات نیز هست - اختیار می کنیم. میرداماد در ادامه، به برهان دوم خفّری اشاره کرده و بر این باور است که این برهان تمام نیست، مگر اینکه مقدّمه دیگری بر مبادی آن افزوده شود: «ممکن از آن حیث که ممکن است، وابسته مبدائی است که بدون او، وجود نخواهد یافت»؛ از این رو استدلال به این شکل خواهد بود: اختلافی میان دو مقدّمه وجود دارد؛ بدین صورت که عقد ایجاب در یکی (واجب الوجود) صحیح است و در دیگری (ممکن) صحیح نیست. از سوی دیگر، مابه الاختلاف آن ها صرفاً وجود است که در وجوب و امکان منحصر است؛ بنابراین و به شهادت تفاوت وجوب با امکان، مابه الامتیاز تنها واجب الوجود خواهد بود.

میر در ادامه آورده است که استدلال بر وجود خداوند، در دو طریقه منحصر است:

۱. «استدلال از معلول بر وجود علّت» که در آن، نخست به وجود معلول نظر شده و سپس، بر وجود واجب استدلال می شود.
۲. «استدلال از وجود علّت بر معلولات» که در آن، ابتدا به حقیقت وجود نظر شده و سپس، به وجود معلولات اذعان می شود.

میرداماد آیه شریفه «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»^۱ را ناظر به طریق اول و آیه شریفه «أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^۲ ناظر به طریقه دوم می‌داند. به باور وی، برهان دوم خفزی از قسم دوم است که از وجود حق تعالی که شاهد همه اشیاست، بر وجود معلولات استدلال کرده است.^۳

۵٫۲. صفات الهی

خواجه طوسی پس از اثبات واجب الوجود، از صفات و افعال الهی بحث کرده و همه شارحان و محشیان تجرید الاعتقاد، از انتظام متن خواجه تبعیت کرده‌اند. در گفتار پیش‌رو، تعلیقات میرداماد را در مباحث «قدرت و اختیار الهی» و «علم الهی»، به اختصار مرور خواهیم کرد.

۵٫۲٫۱. قدرت و اختیار الهی

خواجه نصیرالدین طوسی در فصل دوم از مقصد سوم تجرید الاعتقاد، درباره اراده و اختیار الهی نوشته است:

«وجود العالم بعد عدمه ینفی الإيجاب»^۴.

میرداماد ذیل این عبارت اشاره کرده است که از نظر قوشچی و جمهور شارحان، «ایجاب» در عبارت خواجه، به معنایی مقابل با «صَحَّتْ فعل و ترک ایجاد عالم از سوی واجب الوجود» تفسیر می‌شود. البته، قدرت و اختیار در نظر ایشان، دو معنا دارد:

۱. «كون القادر بحيث إن شاء فعل و إن شاء لم يفعل» که حکماء و متکلمان (ملیتون)، در اثبات این معنا برای حق متعال اتفاق نظر دارند.
۲. «صَحَّةُ الفعل و الترك» است که حکماء آن را از ذات پروردگار نفی می‌کنند؛ زیرا مقدم قضیه شرطی در معنای نخست (إن شاء فعل)، ضرورت دارد. این در حالی است که متکلمان به دلیل تَخَلُّفِ فی الجملة هریک از طرفین فعل و ترک از ذات حق، این معنا را برای پروردگار اثبات می‌کنند؛ بنابراین، به نظر می‌آید که اختلاف میان حکماء و متکلمان در دو مقام است: حدوث و قدم عالم؛ اختیار واجب الوجود به معنای «صَحَّةُ الفعل و الترك» و ایجابی که مقابل آن است.^۵ میرداماد اشاره می‌کند که برخی محققان متأخر، به فساد این سخن توجه داشته‌اند؛ زیرا مراد از «صَحَّةُ الفعل و الترك»، از دو حال خارج نیست: یا صَحَّتْ فعل و ترک از ذات بحت من حیث‌هی است که این معنا لازم بین معنای نخست است و حکماء نیز به آن باور دارند؛ یا اینکه مراد، صَحَّتْ فعل و ترک از ذاتی است که علم و اراده به آن منضم شده باشند که متکلمان محقق - همچون خواجه طوسی و دیگر متکلمان غیراشعری - به این معنا باور دارند؛ زیرا در نظر

۱. فصلت/۵۳.

۲. فصلت/۵۳.

۳. تفصیل دیدگاه میرداماد را درباره براهین اثبات واجب، نگر: تقویم ایمان و شرحه کشف الحقائق،

صص ۲۴۸-۲۲۷.

۴. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۰۵.

۵. نگر: تعلیقه بر الهیات شرح تجرید ملاحی قوشچی، ص ۱۰۱.

ایشان، تا شیء وجوب پیدا نکند، موجود نمی شود و تخلف فعل از ذات عالم مرید، ممتنع است. پس نزاع حکماء با متکلمان، نه در حدوث و قدم عالم است و نه در اختیار واجب و ایجابش؛ زیرا متکلمان نیز به ایجاب خاصی که مقتضی وجوب وجود فعل است، باور دارند.

میرداماد در ادامه، اشاره کرده است که برخی متکلمان در حکم به تفاوت میان دو معنا و اتفاق نظر هر دو گروه بر آن، مصیب اند؛ اما در باور به انحصار نزاع در مقام اول، اشتباه کرده اند؛ زیرا اعتقاد به قدم عالم، مستلزم باور به امتناع تخلف فعل مطلق از ذات واجب تعالی - به اعتبار علم و اراده - است. بر این اساس، صفت دیگری برای واجب الوجود ثابت می شود که عبارت است از وجود حق تعالی به نحوی که تخلف فعل مطلق از او - به اعتبار علم و اراده اش - ممتنع باشد. باور به حدوث، مستلزم نفی این صفت از واجب الوجود است؛ بنابراین، مراد از «ایجاب» در عبارت خواجه، منحصرأ نفی این صفت است و با این توضیح، عبارت «وجود العالم بعد عدمه ینبی الإیجاب» استوار می شود. شمس الدین خفّری در حواشی خود بر مبحث قدرت الهی، بر تفسیر قوشچی از عبارات خواجه خرده گرفته و پس از بیان نظر خود، برخی اشکالات مبحث را در قالب «إن قیل / قلت» پاسخ داده است. یکی از اشکالات آن است که انفکاک علت تا مه از معلولش - یعنی تقدّم زمانی علت بر معلول - جایز است و حکماء نیز به پذیرش این سخن، ملزم هستند. توضیح آنکه به حکم بدهات، امر حادث در آن حدوث علتی دارد و لازم است که آن علت، از حیث زمانی بر امر حادث مقدّم باشد؛ زیرا اگر با یکدیگر معیت زمانی داشته باشند، سخن را درباره علت آن علت مطرح می کنیم و در نهایت، به علت تا مه ای خواهیم رسید که بر معلول خود، تقدّم زمانی دارد؛ وگرنه، اجتماع علل نامتناهی مترتب لازم می آید که به اتفاق عقلاء محال است.

خفّری در پاسخ به این اشکال، اشاره کرده است که تخلف معلول از علت تا مه، به گونه ای که زمان میان آن ها مطلقاً - چه در خارج و چه در وهم - متخلّل نشود، نزد حکماء جایز است و این اشکال، حکماء را به پذیرش امری ملزم می کند که از پیش به آن باور دارند.^۱

میرداماد بر این باور است که خفّری در تقریر این اشکال و جواب، به خلط و تحریف دچار شده و پاسخ او کافی نیست. میراشاره می کند که شبهه حدوث حوادث زمانی، اشکال پیچیده ای است که از دو طریق مطرح شده است:

طریق اول: حدوث هر حادث زمانی از آن حیث که حادث زمانی - یعنی مسبوق به عدم فکّی در زمان پیشین - است، یا مستلزم تخلف زمانی و اندازه مند معلول زمانی از علت تا مه زمانی خود است؛ یا مستلزم تسلسل علل موجود نامحدودی است که بر یکدیگر مترتب اند و در آن واحد با هم موجودند؛ زیرا اگر علت تا مه حادث در وقت حدوثش، بر حادث تقدّم زمانی داشته باشد، تخلف مذکور در شق نخست لازم می آید و چنانچه علت تا مه حادث، تقدّم زمانی نداشته باشد، ناگزیری یکی از اجزاء علت تا مه، در وقت حدوث حادث، همراه با آن، حادث خواهد شد. بر این اساس، جزء علت حادث، در نیازمندی به علت تا مه، همانند آن حادث است و برای جزء علت نیز علت تا مه ای می باشد و جزئی از اجزاء علتش نیز در آن حدوث این جزء، حادث می شود و این سخن تا بی نهایت ادامه می یابد.

۱. نگر: همان، صص ۱۰۵-۱۰۶.

فرجام اینکه در آن حدوث حادث، امور مترتب و غیرمتناهی به همراه یکدیگر حادث می‌شود. اگر این امور مترتب نامحدود، مجموعاً موجود باشند، در آن حدوث تسلسل محال لازم می‌آید؛ و اگر عدم‌هایی باشند که مجموعاً در آن حدوث حادث شوند، ناگزیر پیش از آن حدوث، وجودهایی محقق هستند که تا بی‌نهایت بر یکدیگر مترتب‌اند و با هم وجود دارند؛ بنابراین، عدم‌های آن‌ها همگی در آن حدوث حادث می‌شوند و مستلزم تسلسل محال پیش از آن حدوث خواهند بود. همچنین، اگر آن امور مترتب نامحدود، «متشابه» باشند - به گونه‌ای که تعدادی از آن‌ها موجود و تعدادی دیگر معدوم باشند - چون پاره نامحدودی از آن‌ها، وجودها یا عدم‌ها هستند، در آن حدوث یا قبل از حدوث، تسلسل محال را در پی خواهند داشت.

طریق دوم: حدوث هر حادث زمانی از آن حیث که وجودش در حاق واقع حادث شده - و نه از حیث زمان مند بودنش - تنها به واسطه رفع عدمش در متن واقع است. از حصول وجود حادث با ارتفاع عدم آن در متن واقع، به «حدوث دهری» تعبیر می‌شود. بر این اساس، حدوث موجود در دهر با همه آنچه که وجود حادث بر آن‌ها متوقف است - اعم از علل و شرایط متربی که با هم در مرتبه دهر حادث‌اند - مستلزم تخلف دهری و غیراندازه‌مند همه آن‌ها از علت تامه غیرزمانی در متن واقع است؛ به طوری که میان متخلف و متخلف عنه - نه در خارج و نه در وهم - نه امر ممتدی و نه طرف ممتدی متخلل نشده است؛ زیرا متخلف عنه از دو عالم زمان و مکان متعالی بوده و از آمیزش با هیولی و عوارض آن منزه است. بر این اساس، مجموع حوادث مترتب بر یکدیگر که رابطه علی و معلولی دارند، به حسب حدوث دهری، ضرورتاً از علت تامه منزه از زمان و مکان، تخلف دارند. به شکل خلاصه، همان‌طور که تخلف زمانی و اندازه‌مند هر حادث زمانی - از حیث زمان مند بودنش - از علت تامه زمانی لازم می‌آید، تخلف دهری و غیراندازه‌مند مجموع حوادث زمانی - از حیث حدوث دهری آن‌ها - از علت تامه غیرزمانی نیز لازم می‌آید؛ و هیچ‌یک از این دو تخلف نزد عقلاء پذیرفته نیست. حکماء از طریق اول اشکال بدین صورت پاسخ داده‌اند که تخلف زمانی از علت تامه زمانی و تسلسل محال، منحصراً در صورتی لازم می‌آید که در علل حوادث زمانی، ماهیت تصرّم و تجدد و حدوث و زوال - یعنی حرکت - متحقق نباشد. اگر حرکت نباشد، هیچ‌گونه حدوثی در زمان محقق نمی‌شود و هیچ تسلسلی در سلسله زمانی پدید نمی‌آید؛ مگر تسلسل نامحدود «لایقی».

ایشان از طریق دوم نیز چنین پاسخ داده‌اند که طبیعت حوادث دهری از قبول وجود ازلی قاصر است؛ بنابراین، مسبوقیت حادث دهری به عدم واقعی، مقتضای ذات اوست، نه اینکه حکمی از ناحیه علت باشد. بر این اساس، تخلف دهری، از ذات معلول نشئت می‌گیرد و به معنای امساک فاعل از افاضه وجود نیست.

میرداماد در پایان اشاره می‌کند که شمس‌الدین خفزی دو مقام مذکور را با یکدیگر خلط کرده و حکم هریک از آن دو را از موضع اصلی خارج کرده است. پاسخگویی به اشکالات از طریق تحریر محل نزاع، یکی از شیوه‌های متداول در آثار میرداماد است؛ برای نمونه، او در تبیین اقسام حدوث و طرح «حدوث دهری» در جایگاه قسم سوم، همین شیوه را در آثار خود پی گرفته و محل

نزاع را به سود نظریّه خود تحریر کرده است.^۱

۵،۲،۲. علم الهی

دومین صفتی که خواجه طوسی در مقصد سوم از تجرید الاعتقاد بدان پرداخته، «علم الهی» است. این مسئله، از مباحث اختلافی میان متکلمان مسلمان است؛ به گونه‌ای که برخی از ایشان صفت علم را به طور مطلق برای باری تعالی ثابت کرده‌اند، برخی آن را مطلقاً نفی کرده‌اند و بعضی دیگر، به تفصیل قائل‌اند. خواجه طوسی که به علم مطلق باری باور دارد، سه دلیل برای علم الهی اقامه کرده است. سپس، عمومیت این صفت را بررسی کرده و به اشکالات مطرح شده درباره علم باری پاسخ داده است. عبارت وی چنین است:

«و الإحکام و التجرد و کیفیة قدرته و استناد کلّ شیء إلیه، دلائل العلم».^۲

دلیل نخست خواجه، احکام و اتقان افعال خداوند است. فعل محکم و متقن، فعلی است که از حکمت نشئت گرفته باشد. بر این اساس، اتقان صنع الهی، بر علم و حکمت آفریننده آن دلالت دارد. دلیل دوم خواجه بر تجرد حق تعالی استوار است. حکماء بر اساس گزاره «هر مجرّدی، هم به ذات خود و هم به دیگری، علم دارد»، علم الهی را اثبات می‌کنند. این استدلال برگرفته از آموزه‌های فلسفی ابن سینا و دو قاعده «کلّ مجرّد عاقل» و «کلّ عاقل مجرّد» است. دلیل سوم خواجه نیز قدرت الهی و استناد تمامی مخلوقات و معلولات به خداوند است؛ یعنی کیفیت قدرت حق تعالی به گونه‌ای است که همه ممکنات را در بر می‌گیرد و همه ممکنات به ذات او اسناد دارند. از طرف دیگر، بر اساس قاعده فلسفی «علم به علّت مستلزم علم به معلول است»، خداوند متعال که به ذات خود علم دارد، به همه مخلوقات نیز عالم است.^۳

از نظر شمس‌الدین خفّری، دلیل اوّل خواجه، استدلالی کلامی و دو دلیل دیگر، استدلال‌هایی فلسفی به شمار می‌روند. او در پایان تقریر دلیل دوم خواجه، آورده است:

«... و فی هذا الدلیل سرّ تأمل فیه إن كنت ذا الشوق، فإنّه لا یظهر إلّا لأهل التّأله و الذوق».^۴

میرداماد کوشیده است تا سرّ این دلیل را برای مخاطبان خود فاش کند. او ابتدا به رأی اهل ذوق و تأله اشاره کرده است که برای ماسوی‌الله - یعنی ممکنات - وجود مستقلّی قائل نیستند؛ بلکه ممکنات را منتسب به وجود حضرت حق می‌دانند. ایشان بر این باورند که وجود ممکنات، نه عارض بر آن‌هاست، نه قائم بر آن‌هاست و نه عارض بر ماهیت آن‌ها؛ بلکه ممکنات صرفاً به سبب نسبتی که میان آن‌ها و وجود حق تعالی برقرار است، مصداق حمل «موجود» واقع می‌شوند. میرداماد در ادامه، به نظر صوفیه اشاره کرده و آن را برتر از دیدگاه پیشین دانسته است. ایشان بر این باورند که ذات ممکنات، مستحقّ حمل «موجود» نیست؛ بلکه آن‌ها مظاهر حقیقت واجبی به

۱. نگر: مصنفات میرداماد، ج ۱، صص ۳-۴.

۲. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۰۹.

۳. نگر: همان، صص ۳۰۹-۳۱۰؛ تعلیقه بر الهیات شرح تجرید ملاحی قوشجی، صص ۱۱۵-۱۱۶.

۴. همان، ص ۱۱۵.

شمار می‌روند و نسبت آن‌ها با وجود حضرت حقّ، همچون نسبت امواج با دریا، پرتو نور با منبع نور و تعینات با طبایع کلیّه است. در نظر میرداماد، اگر تنها وجود حقیقی، ذات حقّ تعالی باشد، ظهور منحصر از آن حقّ است و ماسوای او ظهوری ندارند. بدین ترتیب، شدّت ظهور حقّ متعال موجب خفاء او از عقول عاقلان است.^۱

شمس‌الدین خفّری پس از توضیح و بررسی شرح قوشچی از براهین دوم و سوم خواجه طوسی، در شرح عبارتی از قوشچی که علم به علّت را موجب علم به ماسوای او دانسته^۲، اشاره کرده است که حقّ تعالی در بالاترین مرتبه تجرّد قرار دارد؛ بنابراین، به ذات خود عالم است. از سوی دیگر، ذات او علّت فاعلی همه ممکنات - اعمّ از معلولاتی که بی‌واسطه و باواسطه از وی صادر شده‌اند - به شمار می‌رود؛ لذا، بر تمامی موجودات عالم است. او در انتهای بحث آورده است:

«فإنّ الحكم بأنّ الفاعل العالم بذاته عالم بما صدر عنه، بدیهی»^۳.

خفّری در ادامه، دوگونه علم برای واجب‌الوجود ترسیم کرده است:

۱. «علم کمالی اجمالی» که عین ذات حقّ تعالی بوده و مبدأ انکشاف تمامی موجودات است.
 ۲. «علم تفصیلی» که عین‌اشیایی است که حقّ متعال در عالم خارج ایجاد کرده و همان معلوم خارجی است. عبارت خفّری درباره علم تفصیلی حقّ تعالی چنین است:
- «... و ثانیها: علم تفصیلی و هو عین ما أوجده في الخارج و المدرك و مراتبه أربع: ...»^۴.
- میرداماد درباره کلمه «المدرك»، دو احتمال مطرح کرده است:

۱. می‌توان این کلمه را به ضمّ میم و فتح راء (المدرك) قرائت کرد. در این صورت، علم تفصیلی حقّ، عین موجودات خارجی و عین مدرکات و معلومات است؛ برخلاف علم اجمالی حقّ که عین ذات اوست.
 ۲. می‌توان این کلمه را به فتح میم و فتح راء (المدرك) خواند. در این صورت، علم تفصیلی حقّ، عین همان چیزی است که در عالم خارج و مدرک عقلانی و نفسانی ایجاد کرده است. این احتمال، به مراتب علم تفصیلی ناظر است که شرح آن گذشت.
- علم تفصیلی حقّ تعالی در نظر خفّری، شامل چهار مرتبه است:
- مرتبه نخست: مرتبه‌ای است که در شریعت به «قلم» و «نور»، نزد صوفیه به «عقل کلّ» و نزد

۱. ناگفته نماند که نظر نهایی میرداماد در حمل «موجود» بر اعیان و دیدگاه او درباره نسبت ممکنات با واجب، با آنچه به صوفیه نسبت داده است، فاصله چندانی ندارد؛ برای نمونه، در بخشی از کتاب التقدیسات می‌خوانیم:

«فإذن، وحدة الوجود الانتزاعي ظلّ وحدته الحقّة - تقدّس شأنه و تمجّد سلطانه - و بساطته لمعة أحديته المطلقة... فكما مطلق الوجود منته إلى الوجود القائم بذاته، فكذلك مطلق العلم [منته] إلى العلم القائم بذاته، و مطلق القدرة والإرادة و الحياة [منته] إلى القدرة والإرادة و الحياة القائمة بالذات، فسبيلها سبيل الوجود في أنّ النظر فيها بما هي يسلّك بالعقل إلى إثبات المبدأ الحقّ. ثمّ الفحص البالغ عنها يتأدّى إلى توحيده» (مصنّفات میرداماد، ج ۱، صص ۱۵۹-۱۶۰).

۲. «العلم بالعلّة يوجب العلم بالمعلول» (شرح تجرید العقائد، ج ۳، ص ۱۰۴).

۳. تعلیقه بر الهیات شرح تجرید ملاء علی قوشچی، ص ۱۲۲.

۴. همان، ص ۱۲۳، با ترجیح یک ضبط بدل.

حکماء به «عقول» مشهور است. قلم - که اولین مخلوق است - و آنچه در خود نهان دارد، نزد حق تعالی حاضرند. این مرتبه از علم، در قیاس با علم اجمالی حق - که عین ذات اوست - تفصیلی به شمار می‌رود؛ و در قیاس با دیگر مراتب علم تفصیلی که بعد از این مرتبه قرار دارند، اجمالی محسوب می‌شود. مرتبه دوم: مرتبه‌ای است که در شریعت به «لوح محفوظ»، نزد صوفیه به «نفس کل» و نزد حکماء به «نفوس فلکیه مجرده» تعبیر می‌شود. لوح محفوظ و آنچه از صور کلیات در آن نقش بسته‌اند، نزد واجب‌الوجود حاضرند. بر این اساس، لوح محفوظ در قیاس با دو مرتبه مافوق خود، علم تفصیلی به شمار می‌رود.

مرتبه سوم: مرتبه‌ای است که «کتاب محو و اثبات» خوانده می‌شود. این مرتبه، شامل قوای جسمانیته‌ای است که صور جزئیات مادی در آن‌ها نقش بسته‌اند. نفوس منطبع در اجسام علوی و سفلی در این مرتبه جای می‌گیرند. این قوا با نقوشی که در آن‌ها نقش بسته‌اند، به تفصیل نزد حق تعالی حاضرند.

مرتبه چهارم: مرتبه موجودات خارجی - اعم از اجرام علوی و سفلی و احوال آن‌ها - است. این موجودات نیز با ذوات‌شان، نزد واجب‌الوجود و در مرتبه ایجاد حاضرند.

خفری در پایان این تقسیم‌بندی، اشاره کرده است که جمیع ممکنات - اعم از کلی و جزئی و اعم از اینکه صور ادراکی باشند یا موجودات خارجی - با ذوات خود نزد واجب‌الوجود و در مرتبه ایجاد حضور دارند؛ بنابراین، ممکنات به اعتباری «علوم» و به اعتبار دیگر، «معلومات» واجب‌الوجودند.^۱ به باور میرداماد، غرض خفری از طرح علم اجمالی و تفصیلی حق تعالی، بیان دو مسئله است: نخست، تحقیق و تبیین عینیت علم اجمالی حق تعالی با علم ذاتی او؛ و دوم، دفع اشکالی که بر اساس تفاوت حقیقت واجب و ممکن، مطرح شده و به اجمال از این قرار است: اگر علم حق تعالی به ممکنات عین ذات او باشد، چگونه می‌توان این نحوه علم را ممکن دانست؟

میرداماد در پاسخ به این اشکال، توضیح داده است که حضور ذات علت، همان حضور ذوات معلولات به صورت مجمل است. به این اعتبار، ذات واجب‌الوجود، به اجمال عین معلولات خود بوده و هم‌زمان، علم و عالم و معلوم است. بر این اساس، علم با معلوم مغایرت ندارد و ذات واجب‌الوجود، شکل مجمل چیزی است که از او به تفصیل صادر می‌شود.

میر در پاسخ دیگری که به این اشکال داده، بر معنای «عینیت علم واجب‌الوجود به معلولات با ذات او» تأکید کرده است. به باور او، معنای این گزاره آن است که ذات حق - بدون اینکه صفت علم بر او قائم باشد - منشأ انکشاف ذات و جمیع معلولات برای خویش است.

خفری در ادامه مباحث علم الهی، به یکی از مسائل مهم و مناقشه‌برانگیز میان متکلمان و حکماء، یعنی معضل «علم الهی به جزئیات متغیر زمانی»، اشاره کرده است. وی با نقل عبارتی از کتاب الشفاء، دیدگاه ابن‌سینا را در این باره بیان کرده و به نقد آن پرداخته است. شیخ‌رئیس درباره علم حق تعالی به جزئیات متغیر نگاشته است:

«لایحوز آن یکون [واجب‌الوجود لذاته - تعالی -] عاقلاً هذه المتغیرات مع تغیرها

۱. نگر: همان، ص ۱۳۲-۱۳۴.

من حیث هی متغیّرة عقلاً زمانیاً مشخصاً، بل علی نحو آخر نبینّه، فإِنَّه لا یجوز أن یکون تارةً یعقل عقلاً زمانیاً منها أنّها موجودة غیر معدومة، و تارةً یعقل عقلاً زمانیاً منها أنّها معدومة غیر موجودة، فیکون لكلّ واحد من الأمرین صورة عقلیّة علی حدة، ولا واحدة من الصورتین تبقى مع الثانیة، فیکون واجب الوجود متغیّر الذات. ثمّ الفاسدات إن عقلت بالماهیة المجردة و بما یتبعها ممّا لا یتشخّص لم تعقل بما هی فاسدة، وإن أدركت بما هی مقارنة لمادّة و عوارض مادة و وقت و تشخّص لم تكن معقولة، بل محسوسة أو متخیلة. و نحن قد بیّنا فی کتب أخرى أنّ كلّ صورة محسوسة و كلّ صورة خیالیّة فإنّما تدرك من حیث هی محسوسة أو متخیلة بالآلة متجزّئة، و کما أنّ إثبات کثیر من الأفاعیل للواجب الوجود نقص له، كذلك إثبات کثیر من التعقّلات، بل واجب الوجود إنّما یعقل كلّ شیء علی نحو کليّ، و مع ذلك فلا یعزب عنه شیء شخصي، و «لا یُعزّب عنه مثقال ذرّة فی السّماواتِ وَ لا فی الأرض»^۱، و هذا من العجائب التي یحوج تصوّرها إلى لطف قریحة»^۲.

خفّری پس از نقل این عبارات، اشاره کرده است که از کلام ابن سینا بر می آید که موجودات عالم کون و فساد، تنها به واسطه صور کلیّه ای که قبل از ایجاد تحقّق دارند، برای ذات حقّ منکشف اند و به اعتبار وجود عینی خود - که به اعتبار آن متغیّرند - برای حقّ تعالی منکشف نیستند. نفی این انکشاف کفر صریح است و از پوشیدگی دیدگان بصیرت با پرده غفلت نشئت می گیرد. از نظر خفّری، حکم امثال غزالی در تکفیر ابن سینا، ناشی از نفی همین انکشاف است.^۳

میرداماد در صدد دفاع از شیخ و رفع این اتهام برآمده و اشاره کرده است که عبارت «بل واجب الوجود إنّما یعقل كلّ شیء علی نحو کليّ»، شقّ سوم برای دو شقّ دیگر تردید است که در عبارت ابن سینا با برهان ردّ شده اند. به نظر میر، کلمه «کليّ» در کلام شیخ، قید فعل «یعقل» است، نه ترکیب «کُلّ شیء». بر این اساس، مخلص سخن ابن سینا آن است که حقّ تعالی هر چیز را به نحو کليّ - یعنی به نحو ثابت و غیر متغیّر - تعقل می کند؛ چنان که ما ماهیات کليّ را ادراک می کنیم.^۴

-۶-

نسخه های خطّی و شیوه تصحیح

با بررسی و تبارشناسی نسخه های خطّی، به این نتیجه رسیدیم که دست نوشته های برجای مانده از تعلیقات میرداماد بر حواشی خفّری، در دو دسته کليّ جای می گیرند:

الف) نسخه های مستقلّ و مدوّن که به دست شاگردان میر یا کاتبان متأخّر گردآوری شده اند. این نسخه ها ناقص بوده و تمام تعلیقات میرداماد را در بر ندارند. مشخصات دو نسخه شناخته شده از این تبار، چنین است:

۱. سباء/۳.
۲. الشفاء، ج ۱۰ (الاهیّات)، ص ۳۵۹.
۳. نگر: تعلیقه بر الهیات شرح تجرید ملاعلی قوشجی، ص ۱۳۸.
۴. میرداماد در مواضع مختلفی از آثار خود، ابن سینا را از این اتهام تبرئه کرده است. نمونه را نگر: الصراط المستقیم، صص ۱۳۲-۱۳۵.

۱. نسخه شماره ۱۱۳۵۱/۳ کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه در قم که با علامت اختصاری (M) نشان داده شده است.

این نسخه رونوشتی از ۷ تعلیقه میرداماد است که هویت کاتب و تاریخ استنساخ آن مشخص نیست. این نسخه در ۳ صفحه مختلف السطور (برگ های ۲۸-۲۹ پ) و با خط نستعلیق ریز کتابت شده است. دو تعلیقه پایانی این نسخه، در صفحه آخر و با خطی غیر از خط کاتب، دورنویسی شده اند. عنوان «قوله» در ابتدای تعلیقات - به جز تعلیقه نخست - شنگرف نویسی شده است و در ابتدای نسخه، سرنویسی به صورت «هذه سبعة حواش كتبها الأستاذ - قدس سره - علی حاشیة الخفري» به چشم می خورد. با توجه به این قرینه، می توان احتمال داد که کاتب نسخه، از شاگردان میرداماد بوده و این تعلیقات را پس از وفات استاد گرد آورده است. با این همه، متن این نسخه چندان استوار نیست و اغلاط و اسقاط فراوانی در بر دارد.

۲. نسخه شماره ۴۶۴۱/۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که با علامت اختصاری (D) نشان داده شده است.

این نسخه در مجموعه ای از رساله های گوناگون در علوم عقلی قرار دارد که شامل ۸ تعلیقه از میرداماد است. این تعلیقات در ۱۱ صفحه ۱۶ سطری (برگ های ۱-۷ ر) و با خط نستعلیق خوانا کتابت شده اند و عنوان «قوله» در ابتدای آن ها، شنگرف نویسی شده است. هویت کاتب این نسخه و تاریخ کتابت آن نیز مشخص نیست.

ب) نسخه هایی از حواشی خفّری بر الهیات شرح جدید که تعلیقات میرداماد، به صورت حواشی پراکنده در صفحات آن ها با علامت اختصاری «محق» یا امضاء «میرمحمدباقر» درج شده اند. تعداد تعلیقات نقل شده از میرداماد در این دست نوشته ها، بیش از نسخه های دسته نخست است؛ اما با توجه به فراوانی نسخه های شناخته شده از حواشی خفّری و نقصان فهرس در گزارش جزئیات آن ها، شناسایی تمام نسخه های این تبار برای نگارندگان میسر نشد. در تصحیح پیش رو، دو نسخه نسبتاً متقن و خوانای زیر را از این تبار برگزیده ایم:

۱. نسخه شماره ۱۷۶۱ کتابخانه مجلس شورای اسلامی در تهران که با علامت اختصاری (J) نشان داده شده است.

این نسخه، رونوشتی کامل و دقیق از حواشی خفّری است که به دست سلیمان بن محمد علی فیروزآبادی، در ربیع الثانی سال ۱۰۸۰ هجری قمری و در شهر شیراز کتابت شده است. او این نسخه را در ۱۲۹ صفحه ۱۵ سطری و با خط نستعلیق کتابت کرده است. فیروزآبادی تعلیقات فراوانی از دانشمندان گوناگون - از جمله فخرالدین سّماکی، میرداماد، ملاشای گیلانی، سلطان العلماء و ... - در اطراف صفحات این دست نوشته درج کرده است که بر امتیاز و نفاست آن افزوده است. در این نسخه، بیست تعلیقه از میرداماد با نشان اختصاری «محق» و امضاء «میرمحمدباقر داماد» ثبت شده است.

۲. نسخه شماره ۸۱۵۹ کتابخانه ملی در تهران که با علامت اختصاری (L) نشان داده شده است. این نسخه در محرم سال ۱۰۳۹ هجری قمری - یعنی کمتر از یک سال پیش از وفات میرداماد - به دست محمد مطیع بن عبد الحمید، در شهر اصفهان کتابت شده است. او این دست نوشته

را در ۱۳۰ صفحه ۱۴ سطر و با خط شکسته تحریری کتابت کرده است. در اطراف صفحات ابتدایی این نسخه، تعلیقاتی فراوان - و بعضاً بدون امضاء - دیده می‌شوند که در میان آن‌ها، شش تعلیقه به میرداماد تعلق دارند. پراکندگی تعلیقات میرداماد در چهار نسخه معرفی شده، از این قرار است:

شماره حاشیه	نسخه (تعداد حواشی)			
	مرعشی / M (۷)	دانشگاه / D (۸)	مجلس / J (۲۰)	ملّی / L (۶)
۱	-	-	•	-
۲	-	-	•	-
۳	-	-	•	-
۴	•	•	•	•
۵	-	-	-	•
۶	-	-	•	•
۷	-	-	•	-
۸	-	-	•	-
۹	-	-	•	-
۱۰	-	-	•	-
۱۱	•	-	-	-
۱۲	-	-	•	-
۱۳	•	•	•	•
۱۴	-	-	•	-
۱۵	-	•	•	•
۱۶	-	-	•	-
۱۷	-	-	•	-
۱۸	•	•	•	•
۱۹	•	•	•	-
۲۰	•	•	•	-
۲۱	•	•	•	•
۲۲	-	•	•	-

بر اساس توضیحات پیش گفته، این احتمال معقول وجود دارد که شمار و حجم تعلیقات میرداماد بر حواشی خفّری، بیش از چیزی باشد که در مجموعه حاضر ارائه شده است. بررسی این حدس، حاجتمند دسترسی به تمام نسخه‌های حواشی خفّری بر شرح جدید است که هم‌اکنون برای نگارندگان حاصل نیست. پس از بررسی نسخه‌ها، مشخص شد که هرکدام از آن‌ها مزایا و معایبی دارند و هیچ‌یک برتری خاصی بر مابقی ندارد. برخی تعلیقات - همچون تعلیقات شماره ۴، ۱۳، ۱۸ و ۲۱ - در همه نسخه‌ها به چشم می‌خورند و برخی دیگر - همچون تعلیقات شماره ۱، ۶ و ۱۱ - تنها در یک نسخه روایت شده‌اند؛ از این رو، شیوه تصحیح تلفیق را اختیار کردیم. البته، در انتساب برخی از تعلیقات به میرداماد هنوز ابهاماتی وجود دارد که امیدواریم با دسترسی به نسخه‌های اصیل و کامل در آینده، مرتفع شوند؛ «می‌کند حافظ دعایی بشنو و آمین بگو».

در تحقیق پیش رو،

۱. متن تعلیقه‌ها از حیث رسم الخط، اعمال علائم سجاوندی و پاراگراف‌بندی، متناسب با شیوه‌های امروزی تنظیم شده است.
۲. در صورت تفاوت ضبط نسخه‌ها، با ذکر اختصار نسخه و علامت «[]»، تفاوت دو نسخه در پاورقی قید شده است. عبارات اضافی نسخه بدل با علامت «+» و عبارات افتاده در آن، با علامت «-» مشخص شده‌اند. همچنین، انجامه نسخه‌ها با اختصار «انجامه» و مواضع بریدگی صفحات در نسخه کتابخانه ملی (L)، با علامت «#» ثبت شده‌اند.
۳. افزونه‌های مصححان در میان علامت «[]» آمده‌اند.
۴. جهت سهولت کار خواننده، افتادگی‌ها و تفاوت‌های طولانی متن با علامت «{ }» بازنموده شده‌اند.
۵. محل دقیق تعلیقات میرداماد، با ذکر شماره صفحه و سطر، بر اساس تصحیح خانم دکتر فیروزه ساعتچیان از حواشی خفّری بر الهیات شرح جدید^۲، در پانویس صفحات و در میان علامت «[]» درج شده‌اند.

-۷-

ضرورت تصحیح مجدد تعلیقات میرداماد بر حواشی خفّری

مرحوم استاد عبدالله نورانی در مجلد نخست از مجموعه مصنفات میرداماد، متن نه تعلیقه میرداماد را بر اساس نسخه دانشگاه تهران - که پیش‌تر معرفی شد - منتشر کرده است.^۳ با توجه به شمار تعلیقات نویافته، تصحیح و انتشار مجدد این نگاشته‌های کوتاه، ضروری به نظر می‌رسد. افزون بر اینکه در تصحیح پیشین، منابع تعلیقات میرداماد استخراج نشده و آخرین تعلیقه از این مجموعه

۱. برای نمونه، متن تعلیقه شماره ۵ که تنها در نسخه کتابخانه ملی (L) به میرداماد منسوب شده، چندان با سبک نگارش وی سازگار نیست.

۲. این تصحیح، یکی از گام‌های بلند و نخستین در راه معرفی میراث فکری شمس‌الدین خفّری به جامعه علمی است؛ اما با دریغ فراوان، هیچ‌یک از تعلیقات پراکنده دانشمندان را بر حواشی خفّری، در بر ندارد.

۳. نگر: مصنفات میرداماد، ج ۱، صص ۵۵۴-۵۶۰.

- یعنی تعلیقۀ نهم - به اشتباه جای گذاری شده است؛ زیرا در واقع، حاشیۀ میر بر عبارتی از الهیات الشفاء است و با حواشی شمس الدین خفري ارتباطی ندارد.^۱

- ۸ -

تکریم و تقدیم

اشارات منتقدانۀ ما در بخش پیشین، به هیچ روی بر قدح کوشش های استاد نورانی دلالت ندارند؛ چه آنکه مصححان از دشواری های تهیۀ و گردآوری نسخه ها و مواد خام برای تحقیقات متن محور به خوبی آگاهند و می دانند که این مشکلات در عصری که این استاد مرحوم به تصحیح آثار میرداماد دست یازید، دوچندان بوده اند. با عنایت به این نکته، تحقیق پیش رو را به به روح پاک استاد عبد الله نورانی تقدیم می کنیم؛ همو که کارنامه اش در عرصۀ احیاء تراث اسلامی و شیعی، حجیم و متنوع و درخشان است. رحمه الله تعالى و حشره مع عباده الصالحین.

متن تعلیقات میرداماد

بسم الله الرحمن الرحيم

«حواشی [ال]معلم الثالث على حاشية الخفري»^۲

۱. قوله: «لأنه أخصر وأوثق وأشرف»^۳.

[۱.] أما اختصاره، فلعدم احتياجه إلى معاونة الإمكان، بخلاف طريقة الإمكان، فإنه محتاج إلى الوجود؛ إذ لو بقي الممكن على صرافة الإمكان ولم يبلغ إلى ساحة الوجود، لم يصّر طالباً للعلّة؛ لأنّ العدم لا يطلب العلة أصلاً. وما قيل: «إنّ عدم العلة علة للعدم»، فقول على سبيل المسامحة؛ لأنّ في العدم ليس تأثير ولا تأثر حتّى يتصوّر تعلق أثر العلة عليه.

[۲.] وثاقفة طريقة الوجود، فلعدم إيراداته الموردة على طريقة الإمكان من إمكان الأوليّة الذاتيّة وشبهة «ما قبل المعلول الأخير» كما أورده المبيدي في شرحه لاهداية الأثيريّة؛ وغيرها. [۳.] وأما أشرفيّة الوجود، فظاهر؛ إذ الوجود فعل والإمكان قوّة. (محق)

۲. قوله: «و ثانيها أن يقال في الشق الثاني: ...»^۴.

أي: في موضع شقّ الثاني من التقرير الأول هكذا، فإن كان واحد منها واجب الوجود بالذات، ثبت المطلوب؛ وإن لم يتحقّق في أفراد الموجود، لزم الدور أو التسلسل. (محق)

۳. قوله: «ورابعها ما قرّره الشارح»^۵.

هذه الطريقة هي طريقة وجود البحث، بخلاف الأولى؛ فإنّها مشوبة بالإمكان. (محق)

۱. نگر: همان، ص ۵۶۰. سنج: اوراق پراکنده از مصتفات میرداماد، صص ۲۳۲-۲۳۳.

۲. حواشی [ال]معلم الثالث على حاشية الخفري [هذه سبعة حواش كتبها الأستاذ - قدس سره - على حاشية الخفري M.

۳. [ص ۹۳، س ۷ (الفصل الأول: في إثبات الصانع تعالى)]

۴. نگر: شرح هداية الحکمة، صص ۱۵۵-۱۵۶.

۵. [ص ۹۴، س ۱ (الفصل الأول: في إثبات الصانع تعالى)]

۶. [ص ۹۴، س ۵ (الفصل الأول: في إثبات الصانع تعالى)]

٤. قوله: «إذ تحقق إيجاد ما يتوقف أيضاً على تحقق موجود ما؛ لأن الشيء ما لم يوجد، لم يوجد»^١. طبيعة الإيجاد متأخرة عن طبيعة الوجود؛ لأنها طبيعة ناعتيّة يستحيل قيامها بذاتها، فهي إنما تكون^٢ وصفاً لشيء^٣ والربط الإيجابي مطلقاً يتأخّر^٤ عن وجود الموضوع، فإنّ ثبوت صفة^٥ لشيء فرع ثبوت^٥ الموصوف في نفسه، فطبيعة الوجود متقدمة على طبيعة الإيجاد، و على تقدير عدم وجود واجب الوجود^٦ تعالى لا يتحقّق^٧ ذلك؛ لأنّ اتّصاف طبيعة الممكن بطبيعة الوجود لا يكون إلّا بعد تعلّق الإيجاد بها^٨ وهذا تقرير البرهان على وجهه^٩. فالمقصود^{١٠} من قوله: «الشيء ما لم يوجد، لم يوجد»^{١١}، أنّه ما لم يتّصف بطبيعة الوجود، لم يتّصف بطبيعة الإيجاد. و على هذا لم يتوجّه^{١٢} شيء من وجوه^{١٣} الشّبّه كما يقال: اللازم من قولهم «الشيء ما لم يوجد، لم يوجد»^{١٤}، توقّف إيجاد كلّ شيء شيئاً على وجوده، لا توقّف طبيعة الإيجاد على طبيعة الوجود. و على تقدير التسلسل^{١٥} لا يلزم خلاف ذلك. لا يقال: على ما ذكر^{١٦} يلزم توقّف طبيعة الوجود أيضاً^{١٧} على نفسها؛ لأنّ اتّصاف شيء^{١٨} بها يتوقّف على وجود ذلك الشيء بعين ما ذكر؛ لأنّا نقول: لا يتمّ ذلك في طبيعة الوجود مطلقاً؛ لأنها ليست طبيعة^{١٩} ناعتيّة حتّى يلزم كونها وصفاً لماهيّته، بل قد يكون طبيعة الوجود قائمة^{٢٠} بنفس ذاتها كما^{٢١}

١. [ص ٩٤، س ٨-٩ (الفصل الأول: في إثبات الصانع تعالى)]

٢. تكون [يكون D.]

٣. يتأخّر [متأخّر M و D.]

٤. صفة [شيء J.]

٥. ثبوت [وجود D.]

٦. واجب الوجود [الواجب M و D.]

٧. لا يتحقّق [لا يتحقّف M.]

٨. [و - M.]

٩. وجهه [ما وجهه J.]

١٠. فالمقصود [و المقصود J.]

١١. «الشيء ما لم يوجد، لم يوجد» [«الشيء لم يجب لم يوجد» M.]

١٢. لم يتوجّه [لا يتوجّه L.]

١٣. وجوه [J؛ الوجوه M.]

١٤. «الشيء ما لم يوجد، لم يوجد» [«الشيء لم يجب لم يوجد» M.]

١٥. التسليم [التسلسل M.]

١٦. ذكر [ذكرتم D.]

١٧. أيضاً [M -]

١٨. شيء [الشيء D.]

١٩. طبيعة [حقيقة J.]

٢٠. قائمة [قائماً M و D و L.]

٢١. كما [M -]

- في حقيقة واجب الوجود وإن أورد^٢ في^٣ طبيعة الوجود المطلق العام البديهي، فنختار أنها متأخرة عن طبيعة وجود الخاص القائم بذاته^٤ الواجب الوجود بنفس ذاته^٥، فتحدثس و﴿أَسْتَقِيمُ كَمَا أُمِرْتُ﴾^٦ (ميرمحمدباقر داماد - رحمه الله -)
٥. قوله: «منها أن ليس للموجود المطلق من حيث هو موجود مبداء...»^٧.
- إذ لو كان له مبدأ، لكان قبل نفسه و لتقرر قبل تقرر نفسه، فالمتقرر كله و الموجود كله لا مبدأ له بالضرورة العقلية. و الممكن ليس يمتنع له مبدأ، بل إنه يجب أن يكون للممكن كله مبدأ، فإذا الموجود المطلق ليس مساوفاً للممكن المطلق، بل إنه مفترق في التقرر بحسب نفس الأمر لا محالة، فما به يفترق المتقرر المطلق و الموجود المطلق عن المتحقق في نفس الأمر، هو القيوم الواجب بالذات بته. (مح ق - سلمه الله -)
٦. قوله: «وإلا لزم تقدم الشيء على نفسه...»^٨.
- لابد لإتمام الدليل من انضمام مقدمة أخرى و هي أن للإمكان من حيث هو إمكان مبداء، و طريق الاستدلال بأن يقال: إنا نجد تفرقة بين المقدمتين بصحة عقد الإيجاب في أحدهما دون الآخر، و ليس مابه الاختلاف إلا الوجود، و الوجود منحصر في الوجوب و الإمكان، فليس ما به الامتياز و الافتراق إلا الواجب بشهادة الانفصال. (مح ق)
٧. قوله: «و هذا حقيق بأن يكون طريقة الصديقين»^٩.
- اعلم أن الاستدلال على وجود الواجب بالذات منحصر على طريقين:
- [١]. أحدهما الاستدلال من المعلول على العلة، و هو أن ينظر أولاً إلى المعلول، ثم يستدل بها على^{١٠} الواجب، كما قال سبحانه: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾، إشارة إلى هذه الطريقة.
- [٢]. و الثاني أن ينظر أولاً إلى الوجود، ثم ينتقل إلى المعلولات، كما قال تعالى مشيراً إلى ذلك: ﴿أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^{١١}؛ يعني أنه شاهد وجود كل شيء، و هذه هي طريقة «الصديقين»، و هذا أراد المحشي بقوله: «و منها: أن ليس للموجود المطلق من حيث

١. واجب [الواجب M.

٢. أورد [أردت M.

٣. في [- M.

٤. الوجود [- M.

٥. الواجب ... ذاته [- J.

٦. الهود/١١٣.

٧. [ص ٩٤، س ١٠ (الفصل الأول: في إثبات الصانع تعالى)]

٨. [ص ٩٤، س ١٠ (الفصل الأول: في إثبات الصانع تعالى)]

٩. [ص ٩٤، س ١٣ (الفصل الأول: في إثبات الصانع تعالى)]

١٠. على [إلى J.

١١. فضلت/٥٣.

١٢. فضلت/٥٣.

هو موجود، مبداء، وإلا...» (محق)

٨. قوله: «و مجموع الموجودات من حيث هو موجود»^١.

يعني: لو لم يكن الواجب في البين، يلزم أن لا يكون بين تينك القضيتين تفرقة ويكون كلتاها متكافئان في الصدق والكذب مع أنه ليس كذلك إذ سألبة أحدهما مع موجبة الأخرى صادقة وما به الافتراق ليس إلا الواجب بالذات، فثبت وجود الواجب.

واعلم أن هاهنا شبهة أخرى قد اشتهرت بشبهة «ما فوق المعلول الأخير» ودفعه يقتضي بسطاً في الكلام. (محق)

٩. قوله: «و بعبارة أخرى، مجموع الموجودات»^٢.

إشارة «بعبارة أخرى» إلى أن لنا أن نأخذ طبيعة الوجود المطلق والإمكان المطلق وأن نأخذ الموجود والممكن إلى عدم الفرق بين المبداء والمشتق، وكذلك قوله: «مجموع الموجودات...» (محق)

١٠. قوله: «مجموع الموجودات من حيث هو موجود يمتنع أن يصير لشيئاً محضاً»^٣.

لئلا يلزم خلف المفروض والممكنات لها مبداء، فمجموع الموجودات غير مجموع الممكنات و «بذلك ثبت...» (محق)

١١. قول المصنف - رضي الله عنه - : «وجود العالم بعد عدمه ينفي الإيجاب»^٤.

فسر الشارح وفاقاً لجمهور الشارحين^٥ هذا الإيجاب إنما هو مقابل صحة فعل العالم وتركه بالنظر إلى واجب الوجود - تعالى شأنه - بناءً على ما ذهب إليه المتأخرون وتبعهم هو أيضاً على ذلك من أن للقدرة والاختيار معنيين: أحدهما «كون القادر بحيث إن شاء فعل وإن لم يشاء لم يفعل»، وإثبات هذا المعنى للباري تعالى مما اتفق عليه الحكماء والمليين؛ و ثانيهما «صحة الفعل والترك» وهذا المعنى ينفيه الحكماء عنه تعالى لوجوب مقدم الشرطية في المعنى الأول وهناك عندهم. ويثبتة المليين لتخلف كل من الفعل والترك عن الذات المقدسة في الجملة. فالخلاف بين الحكماء والمليين في مقامين:

[١]. قدم العالم وحدوثه.

[٢]. واختيار الواجب تعالى بالمعنى الأخير والإيجاب الذي هو مقابله.

والمحققون من متأخري المتأخرين تفتنوا بفساد هذا الكلام فإنه إما أن يراد بصحة الفعل والترك صحتهما بالنظر إلى الذات البحتة من حيث هي فظهر أن الحكماء أيضاً يقولون فكيف لا وذلك لازم للمعنى الأول واللزوم بين، وإما أن يراد بهما الصحة بالنظر إلى الذات بانضمام العلم والإرادة

١. [ص ٩٤، س ١٣ (الفصل الأول: في إثبات الصانع تعالى)]

٢. [ص ٩٤، س ١٥ (الفصل الأول: في إثبات الصانع تعالى)]

٣. [ص ٩٤، س ١٥ (الفصل الأول: في إثبات الصانع تعالى)]

٤. [كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، ص ٣٠٥، س ١٩ (الفصل الثاني: في صفاته تعالى / المسألة الأولى: في أنه تعالى قادر مختار)].

٥. نكر: شرح تجريد العقائد، ج ٣، صص ٣٧-٥٠.

فيقول المحققون^١ من الملتين أيضاً كالمصنّف وغيره، بل من عدا الأشاعرة فهم لا يقولون بذلك. فإنّهم يقولون الشيء ما لم يجب لم يوجد و الفعل يمتنع تخلفه عن الذات مع اعتبار العلم والإرادة. فالنزع بين الحكماء و الملتين ليس في قدم العالم و حدوثه، لا في اختيار الواجب و إيجابه، فإن الملتين أيضاً يعترفون بالإيجاب الخاص الذي مقتضاه وجوب وجود الفعل وقت وجوبه.

أقول: هؤلاء أصابوا في الحكم بالفرق بين المعنيين و اتفاق الفريقين عليها، لكنّهم أخطئوا في جعل النزاع مقصوراً على المقام الأول. كيف و القول بالقدم يستلزم الحكم بامتناع تخلف الفعل المطلق عن ذات الواجب مع اعتبار العلم و الإرادة. فثبت للواجب تعالى بتوسط اعتبار الإرادة صفة أخرى هي كونه تعالى بحيث يمتنع تخلف الفعل المطلق عنه أصلاً و لكن ذلك باعتبار العلم و الإرادة، و القول بالحدوث يستلزم نفي تلك الصفة عنه تعالى، فالمراد من الإيجاب المنفي في قول المصنّف هو تلك الصفة، و حينئذٍ يستقيم قوله: «الفصل الثاني: في صفاته / وجود العالم بعد عدمه ينفي الإيجاب» كما لا يخفى بأدنى تأمل و قد حقّقنا المقام في كتابنا المسمّى بـ «الصرّاط المستقيم»^٢ بما لا يحتمل كلاماً فوقه. (مح ق)

١٢. قوله: «الأوّل لكن قال بالوجوب»^٣.

ولا يخفى عليك أنّ بينهما فرق آخر و هو أنّ الداعي عندهم مصلحة تعود إلى العالم، فيكون زائداً على ذاته المقدّسة. و أمّا عند المصنّف هو العلم بالأصلح، فيكون عين ذاته. (مح ق)

١٣. قوله: «ذلك التوقّف مع كون لزومه لحدوث الفعل المطلق ممنوعاً كما مرّ الإشارة إليه، لمحاليّة هذا الحدوث على تقدير الإيجاب بالمعنى المذكور، و إمكان استلزام المحال للمحال مستلزم لتقدّم الشيء على نفسه»^٤.

تحرير سوق البحث و تشريح نظم العبارة في هذه الحاشية يستقيم على أوجه ثلاثة:

[١. الأوّل: أن يكون «مستلزماً» خبراً «ذلك التوقّف» و الحارّة بمجرورها و المعطوف على مدخولها - أعني: «محاليّة الحدوث على تقدير الإيجاب و إمكان استلزام المحال للمحال» - متعلّقاً بـ «ممنوع» سنداً للمنع، فالكلام مصبوب^٥ في قالب بحثين:

[أ. أحدهما أنّ توقّف الحادث على شرط حادث و إن كان ثبوته مستبيناً^٦ و نقيضه محالاً، إلّا أنّه مع فرض حدوث الفعل المطلق على تقدير الإيجاب^٧، ممنوع؛ لأنّ هذا الحدوث محال و المحال

١. المحققون [المحقّقين M.

٢. نگر: الصراط المستقيم، صص ١٨٧-٢٠٢.

٣. [ص ١٠٢، س ٩ (الفصل الثاني: في صفاته تعالى / قدرة الواجب)]

٤. [ص ١٠٢، س ١٤-١٦ (الفصل الثاني: في صفاته تعالى / قدرة الواجب)]

٥. يستقيم [مستقيم M.

٦. خبر [جزء M.

٧. مصبوب] - L.

٨. مستبيناً [خل: مبيّناً D.

٩. الإيجاب [الإيجاد M.

يمكن أن يكون مستلزماً لمحال آخر، فلعلّ هذا الحدوث المحال^١ يستلزم عدم توقّف الحادث على شرط حادث وإن كان هو أيضاً محالاً.

[ب.] والآخرون أن توقّف الحادث على شرط حادث مع فرض الحدوث للفعل المطلق - و^٢ هو ما سوى الله تعالى^٣ على الإطلاق - مستلزم لتقدّم الشيء - وهو الفعل المطلق - على نفسه؛ ضرورة أن الفعل المطلق حينئذ يكون متوقفاً على شرط حادث وهو أيضاً من أفراد الفعل المطلق والشرط متقدّم لا محالة^٤ على المشروط تقدماً بالذات. فإذاً، توقّف الحادث على شرط حادث على تقدير حدوث الفعل المطلق وهو العالم بجمليته، خلف محال.

[٣.] والثاني: أن يكون الجارّ والمجرور مع ما في حيّزه^٥ متعلّقاً بالخبر - وهو «مستلزم» - و تعليلاً للاستلزام، فتقدير العبارة أن ذلك التوقّف على تقدير حدوث الفعل المطلق مستلزم لتقدّم^٦ الشيء على نفسه لكون هذا الحادث^٧ على تقدير كون الباري سبحانه^٨ موجباً لوجود العالم بإرادته التي هي^٩ عين ذاته محالاً، والمحال يمكن أن يستلزم محالاً آخر^{١٠}، فلعلّ هذا الحدوث المحال يكون^{١١} مستلزماً لكون الحادث متوقفاً على شرط حادث - هو نفسه - لا شيء آخر غيره، فيكون الحادث شرطاً لنفسه و متقدماً^{١٢} على نفسه.

[٣.] و^{١٣} الثالث: أن يكون الجارّ والمجرور - أعني «لمحالية هذا الحدوث على تقدير الإيجاب» - خبر «ذلك التوقّف» و «إمكان استلزام المحال للمحال» مبتداء آخر خبره «مستلزم لتقدّم الشيء على نفسه».

فتقرير الكلام أن توقّف الحادث على شرط حادث^{١٤} إنما يستقيم لمحالية^{١٥} حدوث الفعل المطلق؛ إذ لو أمكن هذا^{١٦} الحدوث لم يكن ذلك التوقّف صحيحاً بالضرورة، فحدوث الفعل المطلق حينئذ محال، وإمكان استلزام المحال محالاً مستلزم لصحة حدوث الفعل المطلق قبل الفعل

١. المحال - M.

٢. و - M.

٣. تعالى [سبحانه M و D.

٤. متقدّم لا محالة [لا محالة متقدّم J.

٥. و - J.

٦. حيّزه [تأخيره M.

٧. لتقدّم [لتوقّف M.

٨. الحادث [الحدوث M و L.

٩. سبحانه - D.

١٠. هي - M.

١١. يستلزم محالاً آخر [يكون لازماً لمحال آخر M.

١٢. يكون - M.

١٣. متقدّم [مقدّم M.

١٤. و - [M و J و L.

١٥. حادث - [M و J.

١٦. حدوث الفعل ... هذا [L #.

المطلق^١، فيلزم إذن تقدّمه على نفسه بناءً على ذلك التوقف.

ثم التحقيق أن المقدمة القائلة: «إنّ كلّ شيء^٢ حادث موقوف على شرط حادث»، إن ريم^٣ بالحدوث «الحادث الزماني»، صادقة بكلّيتها وليس يلزم من ذلك إلاّ اللانهاية اللايقينية بحسب تحليل الحركة الدورية المتصلة إلى أبعاضها التحليلية، دون اللانهاية العددية؛ وإن ريم^٤ به «الحادث الدهري»، فكليّتها ممنوعة، بل إنّما يصحّ ذلك فيما عدا نظام^٥ الكلّ وأقدم أجزائه الذي^٦ هو الصادر الأول^٧ وتنتهي سلسلة التوقف على شرط حادث هو^٨ الصادر الأول^٩، فليتعرف. (محق - رحمه الله -)

١٤. قوله: «إمكان استلزام المحال للمحال مستلزم لتقدّم الشيء على نفسه»^{١٠}.

بيان الاستلزام أنّ طبيعة الحوادث المتسلسلة أعني الكلّي الطبيعي منها أيضاً حادث، فيتوقف على شرط حادث حينئذٍ وذلك الحادث الموقوف عليه يكون طبيعة الحادث موجوداً بعين وجوده على ما هو الحقّ، فيكون طبيعة الحادث موجودة قبل وجودها بوجوب تقدّم الموقوف عليه على الموقوف. (محق)

١٥. قوله: «فإن قيل: انفكك العلّة التامة عن المعلول...»^{١١}.

لا يخفى عليك أنّ في نظم هذا السؤال والجواب على ما أورده المحشّي خطأً^{١٢} و تحريفاً وذلك أنّ^{١٣} للمتشكّكين في الحوادث الزمانية إشكالاً عويصاً من مسلكين:

[١]. الأول: أنّ كلّ حادث زماني بما هو حادث زماني - أي: مسبوق كونه الحادث في زمانه بلاكونه الواقع في الزمان القبل - فإنّه يستلزم حدوثه إمّا تخلف المعلول الزماني عن علّته التامة الزمانية تخلفاً^{١٤} مكماً زمانياً متخلّل^{١٥} بحسبه بين المتخلف والمتخلف عنه زمان أو آن؛ وإمّا تسلسل علل موجودة^{١٦} غير متناهية مترتبة مجتمعة في الوجود معاً في آن واحد؛ لأنّ العلّة التامة

١. قبل الفعل المطلق [M و D و J].

٢. شيء - [M و D].

٣. ريم [أردتم M].

٤. ريم [أردتم M].

٥. نظام [النظام M].

٦. الذي [التي J].

٧. هو [عند J].

٨. وينتهي... الأول - [M].

٩. [ص ١٠٢، س ١٥] (الفصل الثاني: في صفاته تعالى / قدرة الواجب).

١٠. [ص ١٠٥، س ١٥] (الفصل الثاني: في صفاته تعالى / قدرة الواجب).

١١. خطأً خطأ J.

١٢. أنّ [لأنّ D].

١٣. تخلفاً - [D].

١٤. متخلّل [يتخلّل D و L].

١٥. موجودة [موجود J].

لوجود الحادث في وقت حدوثه إن كانت تسبقه^١ بالزمان لزم التخلف المذكور وإن كانت غير متقدمة عليه بالزمان، فلا محالة يكون جزءاً^٢ من أجزائها حادثاً معه في آن حدوثه، فيكون الكلام فيه كالكلام في ذلك الحادث ويكون له^٣ أيضاً علّة تامّة و جزء من أجزاء علّته أيضاً حادثاً معه في ذلك الآن بعينه وهكذا إلى لا نهاية. فتحدث في آن حدوث الحادث أمور مترتبة غير متناهية معاً، فإن كانت هي بأسرها وجودات لزم التسلسل المستحيل في ذلك الآن؛ وإن كانت هي عدمات حادثّة معاً في ذلك الآن، فيكون لا محالة قبل ذلك الآن وجودات مترتبة إلى لا نهاية متحققة معاً فتحدث عدماتها جميعاً في ذلك الآن، فيلزم^٥ التسلسل المستحيل قبل ذلك الآن وكذلك إذا كانت متشابكة عضة^٦ منها وجودات و عضة^٧ منها عدمات، إذ العضة^٨ الغير المتناهية منها إما الوجودات وإما العدمات، فلا محيص إذن عن لزوم التسلسل المستحيل إما في آن حدوث الحادث وإما قبله بالضرورة.

[٣]. الثاني: أن كلّ حادث زماني بما هو حادث الوجود في حاقّ الواقع، فإن حصول كونه الحادث في الواقع إنما يكون بارتفاع لكونه^٩ في متن^{١٠} الواقع رأساً وحصول الكون بارتفاع اللاكون في متن الواقع هو المعبر عنه بـ«الحادث الدهري». و حينئذ نقول: حدوث الكائن في الدهر بجميع ما يتوقف عليه من علله و شرائطه المترتبة الحادثة في الدهر معاً يستلزم تخلف الجميع عن علّته التامة الغير الزمانية تخلفاً دهرتياً غير مكتم في حاقّ متن الواقع لايتخلل بحسبه^{١١} بين المتخلف و المتخلف عنه ممتدّ ولا طرف ممتدّ لا في الخارج ولا في الوهم أصلاً لكون^{١٢} المتخلف عنه متعالياً عن عالمي الزمان و المكان، متقدّساً عن ملابسة الهيولى و عوارضها. وبالجمله، مجموع الحوادث المترتبة بالعلّية و المعلولية بحسب حدوثها في الدهر معاً متخلف عن علّته التامة المتقدّسة عن الزمان و المكان بالضرورة.

فإذن، كما يلزم تخلف كلّ حادث زماني بما هو حادث زماني عن علّته التامة الزمانية تخلفاً^{١٣} زمانياً مكتملاً، فكذلك يلزم تخلف مجموع الحوادث الزمانية بما هي حوادث دهرية عن علّتها

١. تسبقه [سبقه M و J].

٢. جزءاً [جزء J].

٣. له [J -].

٤. آن [D -].

٥. فيلزم [لزم J].

٦. عضة [عرضية D].

٧. عضة [عرضية D].

٨. العضة [العرضية D].

٩. لاكونه [كونه D].

١٠. عين [متن D].

١١. بحسبه [الحسبية D].

١٢. لكونه [لكون J].

١٣. بالضرورة... تخلفاً [L #].

التامة الغير الزمانية تخلفاً دهرياً غير مكتمم ولا منتدح^١ عن شيء من ذينك التخلفين لأحد من العقلاء أصلاً. فهذا تقرير مسلّكي الإشكال ملخصاً.

والحكماء تفصّوا عن الأول بأثّه إنّما يلزم التخلف الزماني عن العلة التامة الزمانية،^٢ والتسلسل المستحيل لو لم يكن في علل حدوث الحوادث الزماني في الزمان^٣ ماهية التصرّم والتجدّد و الحدوث و الزوال - وهو الحركة - فلا حدوث في الزمان لولا الحركة ولا تسلسل هناك إلا على سبيل اللانهاية اللايقفية دون اللانهاية العددية.

وعن الثاني بأنّ الحوادث غير تامة القوة على قبول الوجود الأزلي، فكون الكائن بعد اللاكون في متن الدهر مقتضى ذات الكائن وليس هو من تلقاء الفاعل. إنّما من تلقاء الفاعل، وجود الحادث. وأما كونه بعد العدم الدهري، فمن تلقاء جوهر ذاته لقصور طباعه عن احتمال الألية، فيأذن التخلف^٤ الدهري^٥ هنالك من^٦ طباع جوهر ذات المعلول^٧ لا من تلقاء تسويق العلة في الإفاضة كما تخلف المعلول^٨ عن مرتبة ذات العلة، من نقصان جوهر المعلول وقاصرته عن قبول الوجود في تلك المرتبة. وتفصيل القول في المقامين حيّزه الشفاء^٩ والكتب التي في مرتبته، ومحزّ^{١٠} حقّ التحقيق، ضمانه على ذمة صحفنا وكتبنا الحكيمية البرهانية. "فأذن، قد استبان أنّ المحشّي خلط أحد المقامين بالآخر وحرف كلّ منهما عن موضعه، فليعلم. (محق) ١٦. قوله: «أقول: لا خفاء»^{١١}.

غرض المحشّي من هذا القول تحقيق أنّ كلام المصنّف ليس نقلاً لمذهب المعتزلة، بل أدرج ما هو الحقّ عنده أيضاً وهو قوله: «وإن لم يحكم بوجوب الأصلح». (محق) ١٧. قوله: «شبهة الثنوية»^{١٢}.

يفهم من هذه الشبهة بهذا التقرير، أمران: أحدهما تعدّد الفاعل؛ وثانيهما انتفاء عمومية القدرة، حيث قال: «فلا يمكن أن يوجد الشيء».

١. منتدح [خل: منقذ D.

٢. أو [M و J.

٣. في الزمان] - J.

٤. هو - [M و J.

٥. التخلف [تخلف J.

٦. الدهري [الدهر J.

٧. من [عن M و J.

٨. لا من ... المعلول] - J.

٩. نكر: الشفاء، ج ١٠ (الإلهيات)، صص ٢٥٧-٢٧٨.

١٠. محزّ [مخ J.

١١. نمونه را نكر: الصراط المستقيم، صص ٢٠١-٢١٨؛ تقويم الإيمان و شرحه كشف الحقائق، صص ٣٢٦-٣٢٩؛

القبسات، صص ٧٥-٧٦.

١٢. [ص ١٠٧، س ١٢ (الفصل الثاني: في صفاته تعالى / قدرة الواجب)]

١٣. [ص ١١٣، س ١١ (الفصل الثاني: في صفاته تعالى / قدرة الواجب)]

و الجواب عن الأول ما ذكره المحسني بقوله: «و دفعها بأن يقال:....».
وعن الثاني ما فهم من كلامه سابقاً من تقسيم القدرة إلى المستجمعة لجميع شرائط التأثير و إلى القدرة مطلقاً؛ إذ حينئذ نقول أن الشيء غير مقدور بالمعنى الأول لا الثاني؛ إذ هو مقدور بمعنى أنه لو أراد الله تعالى وقع بقدرته، فافهم. (مير محمد باقر داماد)
١٨. قوله: «وفي هذا الدليل سرّ، تأمل فيه إن كنت ذا الشوق، فأنّه لا يظهر إلا لأهل التآله والذوق»^١.
وهو أنّ ما سوى الله تعالى من الممكنات ليس لها وجود، بل هي منسوبة إلى حضرة الوجود، لأنّ «الوجود» ليس بعارض لها ولا قائم بها^٢ ولا لماهيّتها^٣، بل مصداق حمل «الموجود»^٤ عليها مجرّد انتسابها إلى الوجود، كما أنّ «الحّداد» هو من ينتسب^٥ إلى «الحديد» - وذلك هو مصداق حمل الحّداد عليه - لا من يقوم به الحديد. هذا على^٦ ذوق المتألهين^٧ من الحكماء^٨.
ومذاق^٩ الصوفيّة أعلى من ذلك^{١٠} فإنهم يرون^{١١} أنّ^{١٢} الحقيقة الممكنة لا يطلق عليها «الموجود» أصلاً، بل إنّما الممكنات مظاهر للحقيقة القدسيّة الواجبيّة^{١٣} و^{١٤} نسبتها إلى تلك الحضرة كنسبة الأمواج إلى البحر، والأشعة إلى النور، والتعينات إلى الطبائع الكلّيّة. ثمّ إذا لوحظ أنّ الظهور الحقّ إنّما^{١٥} هو الوجود الحقيقي^{١٦} وليس^{١٧} الوجود^{١٨} إلاّ الموجود^{١٩} الحقّ^{٢٠} الأول - تعالى شأنه - ،

١. [ص ١١٥، س ٨-٩] (الفصل الثاني: في صفاته تعالى / علم الواجب)

٢. بها [بذاتها L.

٣. لماهيّتها [بماهيّتها M و D.

٤. «الموجود» [«الوجود» M.

٥. ينتسب [ينسب J.

٦. هو - [M و J و L.

٧. على [هو M و D.

٨. المتألهين [التآله J.

٩. من - [M.

١٠. من الحكماء - [J.

١١. مذاق [بمذاق J.

١٢. من ذلك [منها J.

١٣. يرون [يريدون M؛ يروين D.

١٤. أنّ - [J.

١٥. القدسيّة الواجبيّة [القيوميّة الوجوبيّة L.

١٦. و - [J.

١٧. إنّما - [J.

١٨. الحقيقي - [M و D و L.

١٩. ليس [فليس J.

٢٠. الوجود - [J.

٢١. الموجود [للموجود J.

٢٢. الحقّ - [J.

فليس الظهور إلّاه. فالظاهر الحق هو الله سبحانه، وإتّما المخفي ما عدا ذاته تعالى. فإذّن هو خفي من فرط الظهور، ونسبته إلى عقول العقلاء في الخفاء من شدة الظهور^١، نسبة الشمس إلى القوة الباصرة، بل لا نسبة بين النسبتين، فتبصّر. (محق)
١٩. قوله: «فيكون الالتفات بها مستفاداً من الشرع لأصل العلم»^٢.

الباء للسببية و ضمير التأنيث «للمعجزة»؛ أي يكون الالتفات إلى كون المرسل عالماً، مستفاداً من الشرع بسبب المعجزة وإن كان أصل العلم بكون المرسل عالماً، حاصلًا من سبيل العقل. وليست الباء للتعدية، إلّا أن يكون بمعنى «إلى»؛ لأنّ «الالتفات» إنّما يتعدى بـ «إلى».
(ميرمحمدباقر - رحمه الله -)

٢٠. قوله: «وليعلم أنّ لواجب الوجود علمين... قال بهمنيار: بيان ذلك...»^٥.

الغرض من هذا الكلام المعتضد بما نقل عن بهمنيار والمعلّم الثاني^٦ تحقيق كون العلم الإجمالي بالمعلولات عين ذاته تعالى ودفع ما يترأى وروده من أنّ العلم عين المعلوم بالذات ومغاير له بالاعتبار على ما هو التحقيق، فكيف يكون علمه تعالى بالممكنات عين ذاته تعالى مع تخالف الحقيقة الواجبة والممكنة بالذات^٧؟

وتحقيق الدفع أنّ حضور ذات العلة بعينه حضور ذوات المعلولات على سبيل الإجمال، فكان ذات الواجب^٨ تعالى بهذا الاعتبار عين المعلومات على سبيل الإجمال، فكان علماً وعالماً ومعلومًا، فلا يغير العلم^٩ المعلوم، فكأنّ ذات الواجب تعالى مجمل ما يصدر عنه مفضلاً حتّى أنّ الوهم ربّما^{١٠} يذهب إلى أنّ هذه الحقائق المتعددة اتّحدت بحسب حضور ذواتها في ذات^{١١} الواجب تعالى، وهذا معنى^{١٢} قول المعلّم الثاني: «فهو الكلّ^{١٣} في وحدة»^{١٤}.

١. من الحكماء - J.

٢. ونسبته إلى... الظهور - L.

٣. [ص ١١٧، س ٧ (الفصل الثاني: في صفاته تعالى / علم الواجب)]

٤. حاصلًا [حاصل J].

٥. [ص ١٢٢، س ٨ (الفصل الثاني: في صفاته تعالى / علم الواجب)]

٦. الثاني [في + M].

٧. بالذات [و الذات M].

٨. ذات الواجب [ذاته J و D].

٩. بهذا [و هذا M].

١٠. العلم [و + M].

١١. فكأنّ [و كأنّ M].

١٢. ربّما - M.

١٣. ذواتها في ذات - M.

١٤. معنى - M.

١٥. الكلّ [الكلّي M].

١٦. فصوص الحكمة و شرحه، ص ٥٤.

ويمكن دفع الإيراد بأن المراد من كون علمه تعالى بالمعلولات^١ عين ذاته تعالى^٢، كون ذاته تعالى^٣ بذاته من غير قيام صفة العلم به منشاء لانكشاف ذاته وجميع معلولاته عليه تعالى، لفافهم وتدبر وإن أحببت مَرَّ الحق ولب القول هنالك، فعليك بملازمة كتابينا^٤ التقديسات و تقويم الإيمان^٥. (محق - رحمه الله -)

٢١. قوله: «والمدرک مراتبه»^٦.

المُدْرَك^٧، لو كان بضَمِّ الميم وفتح الراء، لكان^٨ عطفاً على قوله: «ما أوجده في الخارج»^٩؛ أي: العلم التفصيلي عين الموجودات في الخارج وعين المدركات والمعلومات^{١٠} بخلاف العلم الإجمالي، فإنه عين ذاته تعالى.

ولو كان بفتح الميم والراء، لكان^{١١} عطفاً على الخارج؛ أي: العلم التفصيلي عين ما أوجده في الخارج وفي المُدْرَك العقلاني والنفساني. وحينئذ يكون هذا الكلام إشارة إلى مراتب العلم التفصيلي على ما يشرحها^{١٢} مفصلاً^{١٣}. (محق)

٢٢. قوله: «بل واجب الوجود إنما يعقل كل شيء على نحو كلي»^{١٤}.

هذا شق ثالث لشقّي التريديد للمنفين^{١٥} بالبرهان. وقوله: «على نحو كلي» قيد لقوله: «يعقل»، لا لقوله: «كل شيء». وملخصه أنه تعالى يعقل كل جزئي^{١٦} وكلّي علماً ذلك العلم على نحو كلي؛ أي: أي: نحو غير متغير، كما هو سنة الكلّيات. (محق)

١. بالمعلولات] من المعلولات J.
٢. تعالى] - J.
٣. تعالى] - J.
٤. كتابينا] كتابنا M.
٥. نگر: مصنفات ميرداماد، ج ١، صص ١٦٦-١٨٢؛ تقويم الإيمان و شرحه كشف الحقائق، صص ٣٣٥-٣٤٥.
٦. فافهم وتدبر... تقويم الإيمان] - J.
٧. [ص ١٢٣، س ٣ (الفصل الثاني: في صفاته تعالى / علم الواجب)]
٨. المُدْرَك] - L.
٩. لكان] كان M و D و L.
١٠. في الخارج] - M و L.
١١. المعلومات] خل: المعلولات D.
١٢. لكان] كان M و D و L.
١٣. يشرحها] شرحنا M: قد شرحها L.
١٤. والحمد لله رب العالمين، تمت. [انجام M.
١٥. [ص ١٣٧، س ١٤-١٥ (الفصل الثاني: في صفاته تعالى / علم الواجب)]
١٦. للمنفين] المنفين D.
١٧. جزئي] شيء J.
١٨. أي: على + D.

تصویر نسخ خطی

[تصویر شماره ۱]



صفحه آغازین نسخه شماره ۱۱۳۵۱، ۳، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی (رحمته الله علیه) (M)

[تصویر شماره ۲]

[illegible]

صفحه پایانی نسخه شماره ۱۱۳۵۱۳، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمۃ اللہ علیہ (M)

[تصویر شماره ۳]

بسم الله الرحمن الرحيم
 اولی الامر فی بحال ايجاد و ما سوقف ایضا علی محسن موجود ما
 لان الشیء لم یوجد لم یوجد فی طبیعه الایجاد متاخره عن
 طبیعه الوجود لانها طبیعه ناعیه تسخیل قضاها انداختها
 فترانا یکدر وصف الشیء و الربط الاکانی مطلقا عن
 وجود الموضوع فان ثبوت الصفة شیء فرع وجود الموضوع
 فی نفسه فطبیعه الوجود متقدمه علی طبیعه الایجاد و علی
 تقدیر عدم وجود الواجب لا یحفظ ذلك لان ایضا
 طبیعه الممكن طبیعه الوجود لا یکدر الا بعد تعلق الایجاد
 بها و هذا یقرر البرهان علی وجهه فالمتوجه مرهوله الشیء
 عالم یوجد لم یوجد انه عالم یتصف بطبیعه الوجود لم
 یتصف بطبیعه الایجاد و علی هذا لم ینوجه شیء مرهوله
 الشیء کایقال اللازم مرهولهم الشیء لم یوجد لم یوجد
 توقف ايجاد کل شیء شیئا علی وجوده لا یوجد طبیعه

الایجاد

امیرالمؤمنان علیه السلام
 فی شرحه فی حاشیه
 کتاب تجرید الاعتقاد

صفحه آغازین نسخه شماره ۶۴۱/۸، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (D)

[تصویر شماره ۴]

وقوله علم بحیث کلی فیدل قوله بعقل لا لقوله كل شیء و ملخصه انه
 كما بعقل كل جری وكلی علیا و كل العلم علی كلی ار علیا
 غیر متغیر كما هو سنه الكلیات م ح ق در سنه
 میر محمد باقر میر داماد
 ای ما مرشانه لم یفعل فقط ان كان لم یعلم غیره
 ویرید فذلك شیء لیس له قدرة و لا قوة بهذا المعنى وان
 كان انما کلمه یفعل له بارادة الاله وایم الارادة واما
 ضروری و واجب و جوبا انما قیا او ذاتیا و مستحیل تغیر
 استحاله انما قیسه او ذاتیه فانه انما یفعل بقدرة و اجب
 لا محاله بل الحق علی ما نحن اوردناه و مرکبا بنا الایمان ضات
 و التشریعات و مرکبا برکتنا لم العدة و الاحتمال رتبا کد
 بموجب الارادة و جوبا ذاتیا و لا سیمما ما اذا كان الفاعل
 الفاعل و نفس فانه یمر بعینها الارادة و مع ذلك یستمر صحة
 الصدور و الاصل و المعتبرة فر حد الصدرة نالسه علی
 ذات الفاعل الفاعل و لكن بحسب التباين ذات المنقول
 المتدور علیه اذ ذات الفاعل الفاعل و بحسب ما اذا كان
 متدوره متعده مما یلحق بنظام انحراف الوجوده كان معلوق
 المشیه بتمه بحسب ذلك الاعتبار و اذا كان ذلك المنقول

[تصویر شماره ۵]



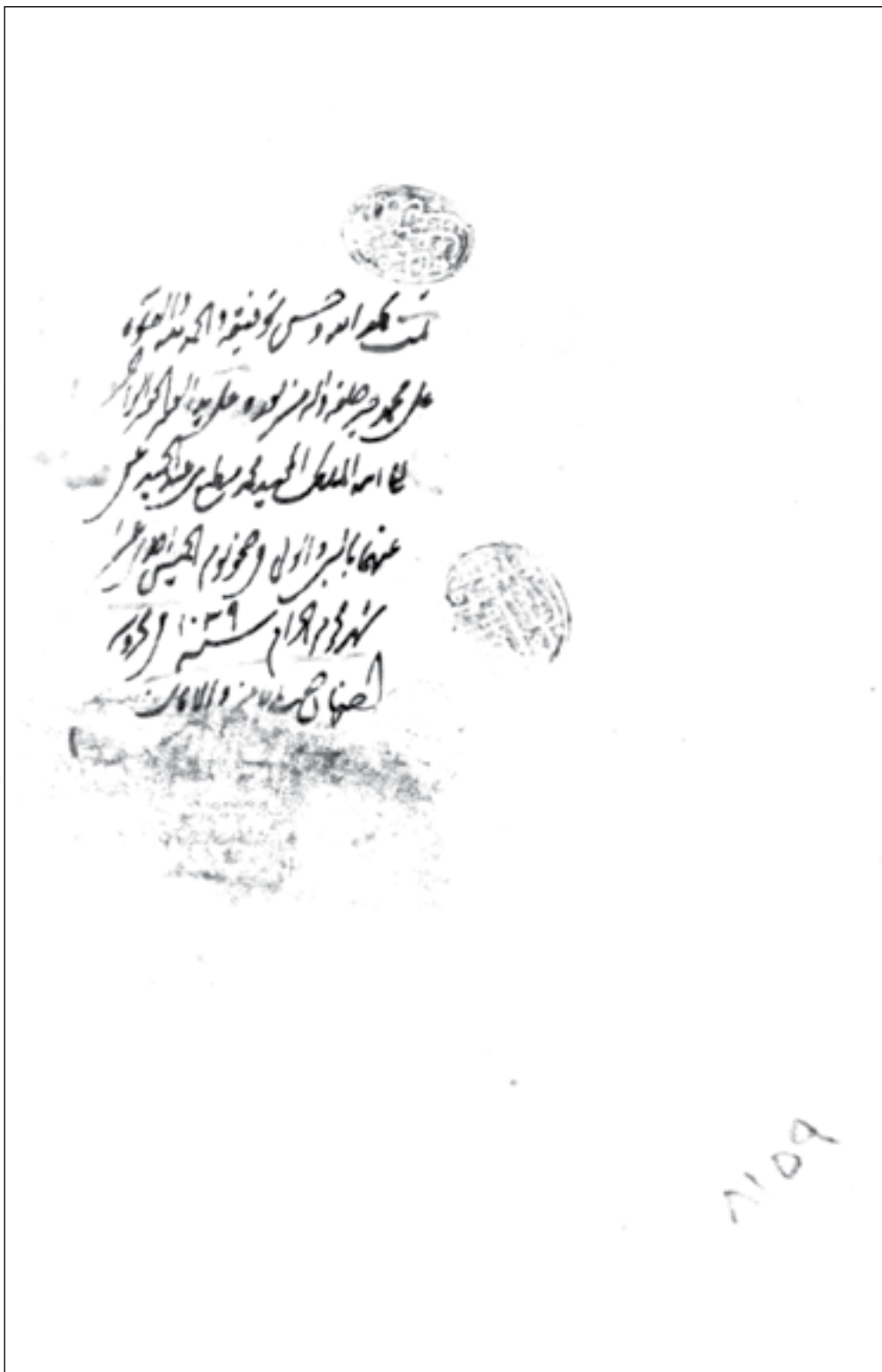
صفحه آغازین نسخه شماره ۱۷۶۱، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (۱)

[تصویر شماره ۸]

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين والصلاة على سيدنا محمد وآله الطاهرين
 فيقول الغيبة العيني محمد بن احمد الحفري من تلاميذ
 آتفت من شرح آيات السجدة فقهرا من تلاميذ آتفت من شرح
 السجدة في تفسيره وادعاه في شرحه في السجدة
 استدل على وجود الواجب في احكام المسموع في اثبات الوجود
 منع ذلك ان آتفت في قوله في السجدة في الوجود لا في
 واولي وبنزله في المنهج الذي استقر فيه صوت الحق او المعاني
 بشرط انه لا يكون له في بعض المسائل او في كل واحد من الطرفين
 واصغر في هذا المنهج على دليل واحد في حصول المقصود في الوجود
 لا في هذا الدليل ويمكن في هذا الدليل وجود اربعة اقسام
 افراد بالبداهة في الوجود واجب الوجود بالبداهة في الوجود
 والكل في الوجود في الوجود بالبداهة في الوجود بالبداهة في الوجود
 الدور والشمس في الوجود في الوجود في الوجود في الوجود في الوجود
 في الوجود في الوجود في الوجود في الوجود في الوجود في الوجود

صفحه آغازين نسخه شماره ۸۱۵۹، کتابخانه ملی (L)

[تصویر شماره ۱۰]



صفحه پایانی نسخه شماره ۸۱۵۹، کتابخانه ملی (L)

فهرست منابع و مآخذ

کتاب‌ها:

- الإشارات و التنبهات، ابوعلى حسين بن عبدالله بن سينا، تصحيح: مجتبى زارعى، چ ۱، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۱ ش.
- اوراق پراکنده از مصنفات میرداماد، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح و گردآوردی: حسین نجفی، چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۶ ش.
- تاریخ حبیب السیر (فی أخبار أفراد البشر)، غیاث الدین بن همام الدین حسینی (خواند میر)، تصحیح: محمد دبیرسیاقی، مقدمه: جلال الدین همایی، چ ۴، تهران: انتشارات خیام، ۱۳۸۰ ش.
- تحفه سامی، سام میرزا صفوی، تصحیح: رکن الدین همایون فر، چ ۱، تهران: نشر اساطیر، ۱۳۸۴ ش.
- تسدید القواعد فی شرح تجرید العقائد (و معه حاشیة التجرید)، شمس الدین ابوالثناء محمود بن عبدالرحمن اصفهانی؛ سید شریف زین الدین علی بن محمد جرجانی، تصحیح: أشرف الطاش [و] محمد علی قوجا [و] صالح گون آیدین [و] محمد یتیم، چ ۱، استانبول: نشریات وقف الدیانة التركي، ۲۰۲۰ م.
- تعلیقه بر الهیات شرح تجرید ملا قوشچی، شمس الدین محمد بن احمد خفری، تصحیح: فیروزه ساعتچیان، چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۱ ش.
- تقویم ایمان و شرحه کشف الحقائق، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)؛ سید احمد بن زین العابدین علوی عاملی، تصحیح: علی اوجی، چ ۱، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران [و] مؤسسه بین‌المللی اندیشه و تمدن اسلامی [و] مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۷۶ ش.
- جذوات و مواقیت، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: علی اوجی، چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۰ ش.
- الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (ملا صدرا)، تعلیق: ملاهادی بن مهدی سبزواری [و] علامه سید محمد حسین طباطبائی، تصحیح: محمد رضا مظفر، چ ۳، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۹۸۱ م.
- الذریعة إلى تصانیف الشيعة، محمد محسن بن علی منزوی طهرانی (شیخ آقابزرگ)، تصحیح و تعلیق: علی نقی منزوی [و] احمد منزوی، چ ۳، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۰۳ ق.
- ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، میرزا عبدالله بن عیسی بیگ افندی اصفهانی، تصحیح: سید احمد حسینی اشکوری، چ ۱، قم: منشورات مکتبه آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۱-۱۴۱۵ ق.
- ست رسائل فی اثبات واجب الوجود بالذات و فی الإلهیات، شمس الدین محمد بن احمد خفری، تصحیح: فیروزه ساعتچیان، مقدمه، رودیگر آرنسن، چ ۱، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۰ ش.
- شرح تجرید العقائد (المشهور بالشرح الجديد)، علاء الدین علی بن محمد قوشچی قسطنطنی،

- تصحیح: محمدحسین زارعی رضایی [و] محمدرضا امامی نیا، چ ۱، نشر الرائد، ۱۳۹۳-۱۴۰۰ ش.
- الشفاء (الإلهیات / الرياضیات / الطبيعیات / المنطق)، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، تصحیح: جورج قنوتی [و] سعید زاید [و] عبدالحمید صبرة [و] عبدالحمید لطیفی مظهر [و] محمدرضا مدور [و] امام ابراهیم أحمد [و] محمود قاسم [و] عبدالحلیم منتصر [و] عبدالله اسماعیل [و] محمود الخضیری [و] أحمد فؤاد الأهواني [و] أبوالعلا عفیفی، تصدیق و مراجعه: ابراهیم بیومی مدکور، چ ۱ (افست از: چاپ قاهره، ۱۳۹۵ق)، قم: منشورات مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴-۱۴۰۵ق.
 - الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة، صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (ملاصدرا)، تحشیه: ملاهادی بن مهدی سبزواری، تصحیح: سیدجلال الدین آشتیانی، چ ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۰ ش.
 - الصراط المستقیم، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: علی اوجبی، چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب [و] انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۱ ش.
 - غیاث الدین منصور دشتکی و فلسفه عرفان (منازل السائرین و مقامات العارفين)، قاسم کاکائی، چ ۱، تهران: انتشارات فرهنگستان هنر، ۱۳۸۷ ش.
 - فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله، چ ۳۱، مجموعه مؤلفان، زیر نظر: سید محمود مرعشی نجفی، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۳۸۳ ش.
 - کتاب شناسی تجرید الاعتقاد، علی صدرایی خویی؛ سید محمود مرعشی نجفی، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله، ۱۳۸۲ ش.
 - کتاب شناسی مکتب فلسفی شیراز محمد برکت، چ ۱، شیراز: انتشارات بنیاد فارس شناسی، ۱۳۸۲ ش.
 - کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، خواجه نصیرالدین محمد بن محمد طوسی؛ علامه حسن بن یوسف بن مطهر حلّی، تصحیح: سید ابراهیم موسوی زنجانی، چ ۳، قم: انتشارات شکوری، ۱۳۷۲ ش.
 - مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری (شهید ثالث)، چ ۳، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۵ ش.
 - مصنفات میرداماد، چ ۱، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: عبدالله نورانی، چ ۱، تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ ش.

مقالات:

- «شمس الدین محمد بن احمد خفّری: فیلسوف و منجم نامدار مکتب شیراز»، فیروزه ساعتچیان، ماهنامه کتاب ماه فلسفه، شماره ۱۳، مهر ۱۳۸۷ ش، صص ۶۹-۱۰۳.
- «کتاب شناسی تجرید الاعتقاد»، علی صدرایی نیا، خواجه پژوهی (مجموعه مقالات)، به کوشش: عبدالله صلواتی، چ ۱، تهران: خانه کتاب، ۱۳۹۰ ش، صص ۵۵-۸۸.

نسخه‌های خطی:

- حاشیه حاشیه الخفزی علی شرح التجرید، شمس‌الدین محمد بن نعمه الله گیلانی (ملاشمسا)، نسخه شماره ۸۸، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- حاشیه شرح تجرید العقائد، سیدحسین بن رفیع‌الدین محمد مرعشی‌آملی (سلطان العلماء)، نسخه شماره ۸۹، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- حظیره الأنس من أركان رياض القدس، سیداحمد بن زین العابدین علوی عاملی، نسخه شماره ۲۸۳۷، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه (قم).



تصاویری از قبر منسوب به میرداماد
محله «حیدریه» (نجف)



دییاجہ رونوشتی نفیس از دیوان اشراق (میرداماد)
 نسخہ شمارہ ۴۹۸۶، کتابخانہ ملی ملک (تہران)

تصحیح متون

دو رساله فارسی از میرداماد در آداب عبادات رساله «اعمال مسنونه ماه مبارک رمضان» و رساله «کیفیت نماز جعفر طیار علیه السلام»

حسین نجفی *

دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تربیت مدرس (تهران)

مقدمه

-۱-

درآمد

سید محمدباقر موسوی خوانساری (درگذشته ۱۳۱۳ هجری قمری) در اثر وزین و مشهور خود،
روضات الجنات، در شرح حال میرداماد چنین نوشته است:

«کان - رحمه الله تبارک و تعالی علیه - ... مقرباً عند السلاطین الصفویّه، بل
مؤدّبهم بجمیل الآداب الدینیّه»^۱.

قرائن و شواهد مذکور در کتب تاریخی، تراجم و تذکره‌ها، مدّعی خوانساری را تأیید می‌کنند.
از بررسی این منابع بر می‌آید که میرداماد نقش تعلیم مبانی و آداب دینی به پادشاهان صفوی
را بر عهده داشته؛ چنان‌که خود در رسالهٔ اربعهٔ آیام نوشته است:

«داعی دولت قاهره... در دارالسلطنه قزوین، پادشاه جمجاه مغفور مرحوم،
شاه عباس را در یکی از آیام اربعه بر پشت بام مسجد «پنجه علی» تعلیم و تلقین
زیارت می‌کرد»^۲.

این جایگاه در دوران شاه صفی نیز برای میرداماد محفوظ بوده است. سوانح نگار تفرشی در
گزارش سفر کاروان شاهی به عتبات عالیات در سال ۱۰۴۰ هجری قمری، آورده است:
«شاهنشاه کشورستانی با یک جهان اخلاص فراوان، احرام زیارت آستانه مقدسه

* رایانامه: hossein.najafi@modares.ac.ir

۱. روضات الجنات فی أحوال العلماء و السادات، ج ۲، ص ۶۲.

۲. «أربعة آیام»، ص ۶۵۹.

سدره درجه امام همام، موسی الکاظم و سده سنیه آسمان درجه امام محمدتقی - صلوات الله علیهما - که آن دو گرامی گوهر بحر امامت، مانند دو نگین در یک انگشتری جای کرده‌اند، نسبت به توفیق زیارت آن مشاهد مقدس کامروای صورت و معنی گردیدند؛ و همه جا سید الفضلاء، امیر محمدباقر داماد و اقبال مثال، در موكب همایون رسوم زیارات تعلیم آن نورافشان گوهر درج سریرآرایی نمودند^۱.

البته، تأثیر علمی و معنوی میرداماد بر پادشاهان صفوی، به حضور وی در دربار یا همراهی با کاروان شاهی در سفرهای گوناگون محدود نبوده است؛ بلکه او یکی از مراجع فقهی دربار صفوی به شمار می‌رفته^۲ و علاوه بر اقامه جمعه و جماعات در تخته‌گاه صفویان، در زمره امناء و مشاوران حکومت نیز بوده است. برخی محققان بر این باورند که پس از وفات شیخ بهایی در سال ۱۰۳۱ هجری قمری، منصب شیخ‌الإسلامی به میرداماد واگذار شده است^۳.

یکی از شواهد فعالیت‌های آموزگارانه میرداماد در دربار صفوی، رساله‌هایی است که در موضوع آداب و سنن، به دستور پادشاهان صفوی به قلم آورده است. این رساله‌ها در ساختاری کاربردی و به زبان فارسی عامیانه نگاشته شده‌اند. مشهورترین رساله میرداماد در آداب و سنن، «أربعة أيام»، «الأيام الأربعة» یا «الدرة البيضاء» نام دارد. این اثر، رساله‌ای است در بیان شرافت، آداب و اعمال چهار روز مهم سال - یعنی: دحوالأرض، عید غدیر، روز میلاد رسول اکرم ﷺ و عید مبعث - که به نام شاه صفی تألیف شده؛ اما به اتمام نرسیده است. این اثر با مقدمه‌ای در بیان آداب دعا، ازمنه و امکانه اجابت دعوات، ایام و لیالی شریفه، طریقه استشفاء و... آغاز می‌شود.^۴ رساله أربعة أيام فواید تاریخی مهمی دربر دارد؛ برای نمونه، اطلاعات پراکنده‌ای درباره ارتباط میرداماد با دربار صفوی به دست می‌دهد، برخی نظرات و آراء خاص میر را نشان می‌دهد و گوشه‌ای از اختلافات فقهی وی را با شیخ بهایی آیینگی می‌کند.^۵

اما این تمام ماجرا نیست. میرداماد در عصر شاه عباس صفوی و به دستور او، دو رساله دیگر در آداب عبادات به قلم آورده است: رساله‌ای مفصل در آداب و اعمال ماه مبارک رمضان و رساله‌ای مختصر در کیفیت اقامه نماز جعفر طیار علیه السلام. حسب جست‌وجوی ما، در منابع تاریخی و کتاب‌شناختی، ذکری از این دو اثر به میان نیامده و فهرست‌نگاران آثار میرداماد نیز به آن‌ها توجه نداشته‌اند.^۶

۱. تاریخ شاه صفی، ص ۴۹، با اصلاح یک لفظ.

۲. متن استفتاء شاه عباس صفوی را از میرداماد، نگر: مقالات تاریخی، ج ۱۲، صص ۲۴۰-۲۴۱.

۳. نگر: الهجرة العالمية إلى إيران في العصر الصفوي، صص ۱۹۳-۱۹۴؛ ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، ص ۱۹۰.

۴. نگر: الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج ۱، ص ۴۰۷؛ اوراق پراکنده از مصنفات میرداماد، ص ۳۳.

۵. محدث قی نیز در ابواب گوناگون مفتاح الجنان، بارها به أربعة أيام میرداماد استناد کرده است.

۶. البته، استاد مرحوم سیدعلی موسوی بهبهانی، از رساله «اعمال مسنونه ماه مبارک رمضان» به اختصار - و با قدری تردید - یاد کرده است. نگر: حکیم استرآباد: میرداماد، ص ۱۶۹.

-۲-

مروری بر محتوای رساله‌ها

مجموعه حاضر، شامل دو رساله است: رساله «اعمال مسنونۀ ماه مبارک رمضان» و رساله «کیفیت نماز جعفر طیار علیه السلام». تاریخ نگارش این رساله‌ها مشخص نیست؛ اما با عنایت به اینکه هردو به درخواست شاه عباس صفوی تألیف شده‌اند، باید آن‌ها را مربوط به سال‌های پیش از ۱۰۳۸ هجری قمری^۱ بدانیم.

میرداماد در تقریظ رساله نخست آورده است:

«مختصر ادعیه و نوافل ماه مبارک رمضان که حسب الامر متبّعۀ منیعۀ مطاعۀ سنّیۀ قدوسیۀ مقدّسۀ ولیّۀ النعمیۀ قدسیۀ الشّیمیۀ علیّۀ تعالیّۀ - لازلّت جاریۀ باستتباع البریّۀ - بندۀ دعاگوی دولت قاهرۀ عباسیۀ صفویۀ موسویۀ حسینیۀ علویّۀ - خلّدها الله تعالی بالتظلیل علی العوالم العنصریّۀ - محمّد بن محمّد المدعوّ باقر الداماد الحسینی - ختم الله له بالحسنی - تألیف نموده».

همچنین در مقدمه رساله دوم نوشته است:

«ذکر نماز جعفر طیار - رضي الله عنه - به طریق که بندۀ دعاگوی دولت قاهرۀ عباسیۀ صفویۀ موسویۀ حسینیۀ علویّۀ - خلّدها الله بالتظلیل علی البریّۀ - محمّد بن محمّد المدعوّ باقر الداماد الحسینی - ختم الله له بالحسنی - موافق مذهب حقّ امامیّه و طریقه قومیّه مستقیمۀ حضرات ائمّۀ طاهرین معصومین - صلوات الله علیهم أجمعین - می‌داند».

چنان‌که گذشت، این دو رساله ساختاری کاربردی و بیانی عامیانه دارند. میرداماد در تدوین این مجموعه، از منابع حدیثی معتبر شیعه بهره برده و در بیشتر مواضع، روایات مربوط به کیفیت و ثواب اعمال را به فارسی ترجمه کرده است. جالب است که ترجمه میرداماد، ساده، عوامانه و - بعضاً - تحت‌اللفظی است. این سبک نگارش - که نظیر آن در شارع‌النجاة و أربعة ایام نیز به چشم می‌خورد - نشان می‌دهد که میرداماد علاوه بر توجّه به وضعیّت مخاطب و خواننده رساله، در ساده‌نویسی نیز چیره و توانا بوده است.

۲.۱. رساله «اعمال مسنونۀ ماه مبارک رمضان»

این رساله، مجموعه‌ای مختصر درباره اعمال و اذکار روزها و شب‌های ماه مبارک رمضان است. میرداماد در ابتدای رساله تأکید کرده است که محتوای آن، برگرفته از روایات «صحیحه و حسنه و موثقه مقبوله» است. بخش فراوانی از حجم این اثر، به متن ادعیه و اوّراد اختصاص دارد و میرداماد در مواضعی انگشت‌شمار - همچون کیفیت نوافل ماه مبارک رمضان - آراء خاصّ خود را بیان کرده است.

عمده منابع میر در تدوین این رساله، کتب الکافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب الأحکام، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، مصباح المتجهد و سلاح المتعبّد، الإقبال بالأعمال الحسنة و

۱. شاه عباس کبیر، در یکم جمادی‌الأوّل ۱۰۳۸ هجری قمری، در کاخ اشرف مازندران درگذشته است.

المصباح الكبير بوده‌اند. البته، بسآمد ارجاع به این منابع، در فصول رساله میرداماد یکسان نیست؛ چنان‌که ترتیب مطالب رساله نیز تابع هیچ‌یک از این منابع نیست. با این همه، میرداماد در تدوین این رساله، از مصباح‌المتجهّد شیخ طوسی، بیش از دیگر منابع متأثر بوده است. ترتیب و محتوای فصل‌های رساله «اعمال مسنونۀ ماه مبارک رمضان»، به اختصار از این قرارند:

۱. «در فضل ماه رمضان»

این فصل کوتاه، به بیان شرافت ماه مبارک رمضان و فضیلت روزه‌داری اختصاص دارد. میرداماد در حاشیۀ این فصل، تفسیری خاصّ از حدیث قدسی «كُلُّ عَمَلٍ لِّبَنِي آدَمَ الْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا إِلَى سَبْعِمِائَةِ ضِعْفٍ إِلَّا الصِّيَامَ فَإِنَّهُ لِي وَأَنَا أَجْزَى بِهِ» ارائه داده است. در نظر او، بالاترین درجه عرفان، محو شدن عارف در شعاع نور حقّ تعالی است؛ بدین معنا که هیچ موجود و ملحوظی غیر از واجب‌الوجود را ادراک نکند. این مقام، صوم بصیرت عارف از دیدن ماسوی‌الله و صوم قلب او از ادراک غیر اوست. با عنایت به اینکه در این مرتبه، مدرکی غیر از حقّ متعال وجود ندارد، صوم عارف به ذات کبریایی حقّ اختصاص خواهد داشت. این دیدگاه، برگرفته از روئے خاصی است که در آثار فقهی میرداماد به چشم می‌خورد. او در برخی نگاشته‌های خود، عاملان به تکالیف شرعی را به سه قسم «عابد»، «سالک» و «عارف» تقسیم کرده و برای هریک، حظّ و بهره‌ای خاصّ از عبادت ذکر کرده است.^۱

۲. «در بیان دیدن ماه نو»

میرداماد در این فصل کوتاه، اذکار و آداب رؤیت هلال ماه نو را برشمرده است.

۳. «در دعای حضرت امام زین‌العابدین (علیه‌السلام) در رؤیت هلال»

میر این فصل را به نقل دعای چهل‌وسوم صحیفۀ سجّادیّه اختصاص داده و آن را «به‌غایت شریف‌القدر و عظیم‌الأجر» دانسته است.

۴. «در دعای شب اول ماه رمضان»

این فصل به آداب شب نخست ماه رمضان و دو دعای وارد در این شب - از جمله دعای چهل‌وسوم صحیفۀ سجّادیّه - اختصاص دارد.

۵. «در دعای روز اول ماه رمضان»

میرداماد در این فصل، سه دعای مختصر برای روز نخست ماه مبارک رمضان ذکر کرده است.

۶. «در ادعیۀ روزهای ماه رمضان»

این فصل به دعای مشترک در ایّام ماه مبارک رمضان اختصاص دارد.

۷. «تسبیح ایّام ماه مبارک رمضان»

میرداماد در این فصل، تسبیح مشترک ایّام ماه مبارک رمضان را به همراه دعایی مختصر و عظیم‌الأجر، نقل کرده است.

۸. «در دعای وقت افطار»

در این فصل کوتاه، فضیلت تفطیر مؤمن و دو دعا برای وقت افطار ذکر شده است.

۱. تفصیل مطلب را نگر: «سبک‌شناسی فقهی میرداماد»، صص ۳۱۹-۳۲۱.

۹. «در ادعیه شب‌های ماه رمضان»
میرداماد در این فصل، دعای مشترک شب‌های ماه مبارک رمضان را نقل کرده است.
۱۰. «در دعای سحر شب‌های ماه رمضان»
در این فصل، دعای مشترک سحرهای ماه مبارک رمضان ذکر شده است.
۱۱. «در بیان حمل مصحف مقابل وجه و ذکر دعای آن»
این فصل بسیار کوتاه، به آداب گشودن قرآن در مقابل صورت در هر شب از شب‌های رمضان - خصوصاً شب نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم - اختصاص دارد.
۱۲. «در عمل شب قدر»
میرداماد در این فصل کوتاه، آداب شب‌های قدر - از جمله غسل، احیاء و قرائت قرآن - را بر شمرده است. او بر این باور است که:
(در هریک از این سه شب (شب‌های نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم ماه مبارک رمضان)، دو بار غسل کردن، سنت است: یکی در اوّل شب و یکی در آخر شب. چنین گمان کرده‌اند بعضی از علماء؛ و حقّ آن است که این گمان غلط است و دو بار غسل کردن، مخصوص شب بیست و سیم است؛ یک بار در اوّل شب و یک بار در آخر شب».
۱۳. «در دعای شب‌های عشر آخر از ماه رمضان»
این فصل نسبتاً طولانی است و به ذکر ادعیه شب‌های دهه سوم ماه رمضان - از شب بیستم تا شب سی‌ام - اختصاص دارد.
۱۴. «در دعای وداع ماه رمضان»
در این فصل، ادعیه جمعه آخر و شب آخر ماه مبارک رمضان ذکر شده است.
۱۵. «در بیان نمازهای نافله که در ماه رمضان به عمل آورند»
میرداماد در این فصل، به نحوی مبسوط، کیفیت نمازهای نافله در شب‌های ماه رمضان را توضیح داده است. او این فصل را به سی بخش کوچک تر تقسیم کرده و در هر بخش، کیفیت نافله شب و ذکر روز یکی از ایام ماه رمضان را ذکر کرده است. چنان‌که در مباحث نسخه‌شناختی مذکور خواهد شد، بخشی از این فصل - از میانه نافله شب هفدهم تا میانه نافله روز بیست و هشتم - مفقود شده و ما بر اساس الگوی نگارش و ارجاع میرداماد، آن را بازسازی کرده‌ایم.
۱۶. «در هزار رکعت نوافل رمضان و ترتیب آن»
این فصل، طولانی‌ترین بخش رساله است که برخی نظرات فقهی میرداماد را در خود جای داده است. میر در این فصل، پس از اشاره به برخی اختلافات فقهی درباره نوافل ماه مبارک رمضان، نظر خود را بیان کرده است. تفصیل مسائل مذکور از این قرار است.
الف) شیخ صدوق بر این باور است که نوافل هزار رکعتی در ماه مبارک رمضان تشریع نشده است؛ اما میرداماد آن‌ها را مطابق طریقه و سنت اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌داند.
ب) برخی فقهیان بر این باورند که استحباب نوافل هزار رکعتی، به روزه‌داران اختصاص دارد و

برای غیر ایشان - همچون مسافران - مستحب نیست. میرداماد بر این باور است که این نوافل از وظایف عمومی ماه مبارک رمضان هستند و استحباب آن‌ها، به روزه‌داران اختصاص ندارد. (ج) درباره چگونگی توزیع نوافل هزارگانه در شب‌های ماه مبارک رمضان، دو دیدگاه مطرح شده است:

نخست اینکه در هریک از شب‌های دهه نخست و دوم - به جز شب نوزدهم - ۲۰ رکعت، در هریک از شب‌های دهه سوم - به جز شب‌های بیست و یکم و نوزدهم - ۳۰ رکعت و در هر کدام از شب‌های نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم، ۱۰۰ رکعت نافله اقامه شود. بدین ترتیب، تا شب سی‌ام ۹۲۰ رکعت نافله اقامه خواهد شد. ۸۰ رکعت باقی مانده نیز به صورت نماز حضرت امیرالمؤمنین (ع)، نماز حضرت فاطمه زهرا (ع) و نماز جعفر طیار (ع)، در جمعه‌های ماه مبارک رمضان و شب جمعه و شنبه آخر ماه اقامه می‌شوند.

دیدگاه دوم آن است که شب‌های نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم، از نوافل عمومی در دهه‌های اول و دوم و سوم ماه مبارک رمضان مستثنا نیستند؛ بلکه علاوه بر آن‌ها، باید ۱۰۰ رکعت نافله دیگر در این شب‌های سه‌گانه اقامه کرد. بدین ترتیب، در شب نوزدهم، ۱۲۰ رکعت و در شب‌های بیست و یکم و بیست و سوم، ۱۳۰ رکعت اقامه خواهد شد و نوافل هزارگانه، بدون اقامه نمازهای حضرت امیرالمؤمنین (ع)، حضرت فاطمه زهرا (ع) و جعفر طیار (ع) اتیان می‌شوند. میرداماد معتقد است که رأی نخست، به حسب فتوا و به حسب روایت، اقوی، اصح و اظهر است؛ چنان‌که رساله حاضر را بر همین شیوه تدوین کرده است.

(د) فقهاء درباره ترتیب نوافل در قیاس با نماز مغرب و عشاء، بر دو دسته‌اند: گروهی معتقدند که در دهه اول و دوم، ۸ رکعت از ۲۰ رکعت، بعد از نماز مغرب اقامه می‌شوند و ۱۲ رکعت باقی مانده، بعد از نماز عشاء؛ و گروه دوم بر این باورند که ترتیب نوافل وارونه است؛ یعنی ۱۲ رکعت بعد از نماز مغرب و ۸ رکعت پس از نماز عشاء اقامه می‌شود.

میرداماد نظر گروه نخست را اقوی و اصح دانسته و این فصل را بر اساس دیدگاه ایشان تدوین کرده است.

(ه) برخی فقیهان بر این باورند که اگر این نوافل در لیلة الشک فوت شوند، قضاء آن‌ها لازم است. برخی دیگر - همچون شهید اول - نیز این مسئله را محل نظر و تردّد دانسته‌اند. میرداماد بر این باور است که اداء نوافل در لیلة الشک لازم است؛ اما در صورت فوت، نه موجب قضاء می‌شود و نه محل تردّد است؛ زیرا:

«در علم اصول فقه مقرر شده که لزوم قضاء، به امر جدید می‌باشد و امر جدید

در اینجا نیست و اصل، عدم است؛ و همچنین است حکم اگر راتبه یک شب از شب‌های رمضان یا مجموع شب‌ها بی عذری شرعی فوت شود».

با توجه به نکات پیش گفته، کیفیت اقامه نوافل هزاررکعتی در نظر میرداماد، از این قرار است:

- در هریک از شب‌های دهه نخست و دهه دوم، به جز شب نوزدهم: ۲۰ رکعت (در مجموع ۳۸۰ رکعت)؛ بدین صورت که ۸ رکعت پس از نماز مغرب و ۱۲ رکعت پس از نماز عشاء اقامه شود.
- در هریک از شب‌های دهه سوم، به جز شب‌های بیست و یکم و بیست و سوم: ۳۰ رکعت (در

مجموع ۲۴۰ رکعت؛ بدین صورت که ۸ رکعت پس از نماز مغرب و ۲۲ رکعت پس از نماز عشاء اقامه شود.

- در هریک از شب‌های نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم: ۱۰۰ رکعت (در مجموع ۳۰۰ رکعت)؛ بدین صورت که ۳۰ رکعت همانند شب‌های دهه سوم و ۷۰ رکعت مطابق دستور خاص این شب‌ها اقامه شود.

- در هریک از جمعه‌های ماه مبارک رمضان: ۴ رکعت نماز امیرالمؤمنین علیه السلام، ۲ رکعت نماز حضرت فاطمه علیها السلام و ۴ رکعت نماز جعفر طیار علیه السلام (در مجموع ۴۰ رکعت).

- در شب جمعه آخر ماه مبارک رمضان: ۲۰ رکعت نماز امیرالمؤمنین علیه السلام.

- در شب شنبه آخر ماه مبارک رمضان: ۲۰ رکعت نماز حضرت فاطمه زهرا علیها السلام.

۱۷. «در دعای وداع ماه رمضان که از ادعیه صحیفه سجّادیه است»

میرداماد در این فصل، دعای چهل و پنجم صحیفه سجّادیه را نقل کرده و درباره آن آورده است:

«دعایی است به غایت شریف و عظیم‌القدر و در نهایت فصاحت و بلاغت است؛

و مشتمل است بر الفاظ طریقه و معانی لطیفه؛ و این بنده دعاگوی دولت قاهره،

تعلق عظیم به این دعای شریف دارد و این دعا را از کل دنیا و از تمام نعمت‌ها که

بر وجه ارض مخلوق است و از جمیع گنج‌ها که بر روی زمین و در شکم زمین مودوع

است، نفیس‌تر و عزیزتر می‌داند».

۱۸. در عمل شب عید فطر

این فصل، آخرین بخش از رساله است و به اعمال و ذکار شب عید سعید فطر اختصاص دارد.

۲.۲. ضمائ رساله

در نسخه خطی، پس از متن رساله «اعمال مسنونۀ ماه مبارک رمضان»، دو ضمیمه در قالب دو

«باب» از خط میرداماد نقل شده‌اند که عنوان آن‌ها چنین است:

الف) جهت رفع صداع

ب) در نماز حضرت امام محمدباقر علیه السلام در اوّل هر ماه

متن این دو ضمیمه را نیز عیناً نقل کرده‌ایم.

۲.۳. رساله «کیفیت نماز جعفر طیار علیه السلام»

این اثر، ضمیمه‌ای کوتاه برای رساله «اعمال مسنونۀ ماه مبارک رمضان» به شمار می‌رود؛ زیرا

چنان‌که گذشت، میرداماد در ترتیب و تفصیل نوافل هزارگانه ماه رمضان، بر این باور است که ۸۰

رکعت از این نوافل، به طریق نماز امیرالمؤمنین علیه السلام، نماز حضرت فاطمه علیها السلام و نماز جعفر طیار علیه السلام

اتیان می‌شوند.

فقیهان درباره چگونگی اقامه کیفیت نماز جعفر طیار علیه السلام - خصوصاً در شمار رکعات آن (بین

دو و چهار رکعت)، ترتیب قرائت سوره‌ها و اذکار عقیب نماز - با یکدیگر اختلاف دارند؛ اما

۱. تفصیل مطلب را نگر: مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۲، صص ۳۴۶-۳۵۲.

میرداماد بدون تصریح به این نزاع‌ها، در مقدمه رساله آورده است:

«ذکر نماز جعفر طیار - رضي الله عنه - به طریق که بنده دعاگوی دولت قاهره عباسیه... موافق مذهب حق امامیه و طریقه قویمه مستقیمه حضرات ائمه طاهرين معصومین - صلوات الله عليهم أجمعین - می‌داند؛ و اسلاف این دعاگو، خواه از آباء و اجداد این بنده فقیر و خواه غیر ایشان از اعظام علماء و اکابر فقهاء امامیه، همه بر این وجه اعتقاد داشته‌اند؛ و همیشه محققان ارباب علم و بزرگان اصحاب این مذهب، از این زمان تا زمان ائمه معصومین - صلوات الله عليهم أجمعین - در این نماز، بدین اسلوب عمل می‌کرده‌اند».

از این عبارات پیداست که اختلافی در میان بوده و برخی فقیهان نماز جعفر طیار را به شیوه دیگری اقامه می‌کرده‌اند؛ اما میرداماد ترجیح داده است به اشارت و کنایه از این نزاع عبور کند. او با تعبیر «آباء و اجداد این بنده فقیر»، تلویحاً به دیدگاه جد مادری خود، محقق کرکی (شهید در ۹۴۰ هجری قمری)، اشاره کرده و خود را با او هم‌داستان دانسته است.^۱ میرداماد در ادامه، از فضیلت این نماز سخن گفته و آورده است:

«... و این نماز در نهایت شرف قدر و عظم اجراست و اهل سنت و شیعه امامیه، همه این نماز را عظیم‌المنزله می‌دانند... و هر مؤمن می‌باید که هر روز این را به عمل آورد؛ و اگر نتواند، هر شب جمعه یا روز یک بار به جای آورد؛ و اگر نتواند، هر ماه یک بار و اگر نتواند، هر سال یک بار اتیان به او بکند که اجر آن بیش از حد و حصر است؛ و افضل اوقات این نماز، شب جمعه و روز جمعه است».

وی در ادامه، کیفیت اقامه نماز «جعفر طیار علیه السلام» را بدین صورت بیان کرده است:

«کیفیتش آن است که چهار رکعت نماز به دو تشهد و دو تسلیم بگذارد؛ در رکعت اول، «الحمد» و «إِذَا زُلْزِلَتْ» بخواند و در رکعت دوم، «الحمد» و «العاديات» و در رکعت سیم، «الحمد» و «إِذَا جَاءَ» و در رکعت چهارم، «الحمد» و «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»؛ و در رکعت اول، بعد از قرائت، پانزده نوبت «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ» بگوید. پس رکوع کند و در رکوع، ده نوبت مثل این بگوید؛ و چون از رکوع باز گردد، مثل این ده نوبت بگوید. پس سجده کند و در سجده، ده نوبت همچنین بگوید؛ و چون از سجده اول باز گردد، ده نوبت. پس به سجده دوم رود و در سجده، مثل این ده نوبت بگوید. پس سر از سجده دوم بردارد و باز ده نوبت بگوید. پس برخیزد به رکعت دوم و به عمل آورد آنچه در رکعت اول مذکور شد؛ و همچنین، باقی رکعت‌ها».

میرداماد در پایان رساله، کیفیت اقامه نماز «حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام» و نماز «حضرت فاطمه زهرا علیه السلام» را ذکر کرده است.

۱. نگر: جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۲، ص ۴۸۶.

-۳-

نسخه‌های خطی و شیوه تصحیح

در تصحیح این رساله‌ها، از دو نسخه زیر استفاده کرده‌ایم:

۱. نسخه شماره ۱۸۵۴۱ کتابخانه ملی در تهران که با علامت اختصاری «M» نشان داده شده است. این دست‌نوشته نفیس، به خط نسخ خوانا و در صفحات ۱۴ سطری کتابت شده؛ اما با دریغ تمام، تنها ۲۲ صفحه از آن باقی مانده است. در ابتدای این نسخه، صورت تقریظی از میرداماد درج شده که نشان می‌دهد او رساله «اعمال مسنونه ماه مبارک رمضان» را به دستور شاه عباس صفوی تدوین کرده است. مهم‌تر آنکه میرداماد این نسخه را ملاحظه کرده و حواشی تصحیحی و نسخه‌بدها را به خط خود در اطراف صفحات درج کرده است. در این نسخه، متن رساله مختصر «کیفیت نماز جعفر طیار (علیه السلام)»، بر رساله «اعمال مسنونه ماه مبارک رمضان» مقدم است.
۲. نسخه شماره ۵۲۹۷۶ کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد که با علامت اختصاری «A» نشان داده شده است.

این نسخه، در تاریخ ۲۶ شوال ۱۱۰۱ هجری قمری، به خط نسخ شرف‌الدین بن زین‌الدین نائینی و در ۲۵۶ صفحه ۱۲ سطری کتابت شده است. این دست‌نوشته در تملک نوادگان میرداماد بوده و در سال ۱۳۹۵ هجری شمسی از سید محمد حسین میردامادی خریداری شده است. ترتیب رساله‌ها در این نسخه، وارونه نسخه کتابخانه ملی است و در برخی مواضع - خصوصاً در فقرات پایانی رساله «اعمال مسنونه ماه مبارک رمضان» - افتادگی‌های مختصری در آن راه یافته است. همچنین، کاتب رساله گاهی فعل «گزاردن» را به صورت «گزاردن» ضبط کرده است. افزون بر این، اوراق این دست‌نوشته روزگاری از شیرازه خارج شده و سپس، صحافی شده‌اند. در جریان این مرمت، برخی اوراق این نسخه - از فصل اعمال وداع با ماه رمضان (برگ‌های ۷۱-۷۷ پ) - جابه‌جا شده‌اند و برخی دیگر از میان رفته‌اند و تبعاً، بخشی از متن رساله - از فصل اعمال شب‌های ماه رمضان - از دسترس ما خارج شده است. بنا بر انجامة نائینی، او دست‌نوشته خود را از نسخه تصحیح‌کرده میرداماد استنساخ کرده؛ نسخه‌ای که این یادداشت را در انجام خود داشته است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

«جامع این رساله، بنده دعاگوی دولت قاهره باهره عباسیه صفویه موسویه حسینیه علویه - خلدّها الله تعالی بالتظليل على البرية - محمد بن محمد المدعو باقر الداماد الحسيني - ختم الله له بالحسنی - بر سبیل استعجال در این اوراق نظر کرد؛ و اکثر اغلاط را که از کاتب واقع شده بود، فی الجملة تصحیح داد. و الحمد لله سبحانه حق حمده و الصلاة على أفضل المرسلين محمد النبي الأمي عبده، صلواته عليه و آله الأوصياء المرضيين من بعده».

۱. ممکن است برخی اغلاط و اسقاط در متن رساله باقی مانده باشند که به سبب استعجال مذکور، از دیدگان میرداماد پنهان مانده‌اند.

با توجه به این نکته، می‌توان حدس زد که نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی، از نسخه کتابخانه ملی استنساخ شده باشد؛ اما این حدس با مانعی جدی روبه‌روست: در نسخه آستان قدس، حاشیه‌هایی از میرداماد نقل شده که در بخش باقی‌مانده از نسخه کتابخانه ملی، به چشم نمی‌خورند. بر این اساس، احتمال می‌دهیم که میان این دو نسخه، واسطه دیگری بوده که به دست ما نرسیده است.

پس از بررسی نسخه‌ها، به این نتیجه رسیدیم که در ترتیب رساله‌ها، نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی (A) به صواب نزدیک‌تر است؛ زیرا در نسخه کتابخانه ملی (M)، رساله «کیفیت نماز جعفر طیار علیه السلام» بی‌هیچ مناسبتی میان رساله «اعمال مسنونۀ ماه مبارک رمضان» و تقریظ میرداماد بر آن، فاصله انداخته است. بر این اساس، ترجیح دادیم که متن رساله «کیفیت نماز جعفر طیار علیه السلام» را پس از رساله «اعمال مسنونۀ ماه مبارک رمضان» درج کنیم.

در تصحیح متن رساله «کیفیت نماز جعفر طیار علیه السلام» و چند صفحه نخست از رساله «اعمال مسنونۀ ماه مبارک رمضان»، از روش تلفیقی بهره برده و تا حد امکان، به نسخه تصحیح‌کرده میرداماد وفادار بوده‌ایم. در بخش‌های دیگر، تصحیح را بر پایه نسخه اساس پیش برده و از تنها نسخه موجود، یعنی نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی (A)، بهره برده‌ایم. به هر حال، نسخه کتابت‌کرده نائینی، تنها دست‌نوشته کامل از رساله «اعمال مسنونۀ ماه مبارک رمضان» است و تا زمان دسترسی به نسخه سوم، باید به آن وفادار بود.

چنان‌که گذشت، بخشی از متن رساله «اعمال مسنونۀ ماه مبارک رمضان» - یعنی اواسط اعمال شب هفدهم تا اواسط اعمال شب بیست‌وششم - در دسترس ما نیست. متن این بخش را بر اساس شیوه میرداماد در ارجاع به منابع حدیثی و الگوی ترجمه او، تا حد امکان بازسازی کرده‌ایم. در تحقیق پیش‌رو،

۱. متن رساله «اعمال مسنونۀ ماه مبارک رمضان» به هجده فصل تقسیم شده است. این تقسیم‌بندی از خود میرداماد است؛ اما کلمه «فصل» در برخی سرنویس‌های نسخه اساس از قلم افتاده و شماره‌گذاری و تعداد فصول تابع حدس ماست.

۲. درج متن ادعیه و روایات، با وفاداری به ضبط نسخه اساس صورت گرفته و منبع این ادعیه در پاورقی ذکر شده است. افتادگی‌های ادعیه را نیز با علامت «[]» نشان داده‌ایم. لازم به ذکر است که در مواضعی - همچون اعمال شب‌های ماه مبارک رمضان - که تقسیم‌بندی متن رساله، به گسستگی متن احادیث منجر شده است، مرجع احادیث و اعمال را در پانویس صفحات تکرار کرده‌ایم.

۳. مرجع ما در ضبط دعا‌های منقول از صحیفه کریمه سجّادیه، شرح‌الصحیفه‌ی میرداماد بوده است تا علاوه بر ضبط متن ادعیه بر اساس روایت میر، خواننده از حواشی وی بر این ادعیه شریفه نیز مطلع شود.

۴. در تنظیم متن کنونی، صورت برخی کلمات متن، مطابق با رسم الخط معیار، تغییر کرده و عبارات معترضه، میان دو خط فاصله قرار گرفته‌اند.

۵. حواشی میرداماد، با امضاء مشهور وی، یعنی «مح ق»، در پاورقی‌ها درج شده‌اند.

۶. در صورت تفاوت ضبط نسخه‌ها، با ذکر اختصار نسخه و علامت «[]»، تفاوت دو نسخه در پاورقی قید شده است. عبارات اضافی نسخه بدل با علامت «+»، عبارات افتاده در آن، با علامت «-» مشخص شده‌اند. همچنین، ضبط بدل‌های نسخه‌ها را با علامت «خ»، حواشی آن‌ها را با اختصار «ح» و انجامه‌ها را با علامت «انجام» نشان داده‌ایم.
۷. افزونه‌های مصحح در میان علامت «[]» آمده‌اند.
۸. جهت سهولت کار خواننده، افتادگی‌های طولانی متن با علامت «^۱» بازنموده شده‌اند.

-۴-

یاد و سپاس

همسر صبور و مهربانم، بانو عارفه سلیمانی ابهری، در کمال دقت و امانت، این جانب را در مقابله نسخه‌ها و تطبیق نمونه‌های حروف نگاشتی این مجموعه یاری داده است. تحقیق حاضر را به او تقدیم می‌کنم که در اوج و افت‌های زندگی، صمیمانه همراه و هم‌پای من است؛ سرش سبز و دلش خرم باد!

متن رساله‌ها

-۱-

تقریظ میرداماد بر رساله «اعمال مسنونه ماه مبارک رمضان»

^۱هو الله [وحده]

مختصر ادعیه و نوافل ماه مبارک رمضان که حسب الامر متبّعهُ منیعهُ مُطاعهُ سَنیَّهُ قَدّوسیَّهُ مقدّسه ولّیة النعمیَّهِ قدسیَّهِ الشّیمیَّهِ عَلیَّهِ تعالیَّهِ متعالیه - لازالت جاریَّه باستتباع البریَّه - بنده دعاگوی دولت قاهره عباسیَّهِ صفویَّهِ موسویَّهِ حسینیَّهِ علویَّهِ - خَلَدَهَا اللهُ تعالی بالتظلیل علی العوالم العنصریَّه - محمّد بن محمّد المدعوّ باقر الداماد الحسینی - ختم الله له بالحسنى - تألیف نموده و از روایات و کتب معتبره، آنچه اصَحّ و اَوْثَق و اَحْرَى و اَلیق دانسته، انتخاب کرده. نفع الله المتعبّدين بها و صَلَّی اللهُ عَلَی مُحَمَّد و آلِهِ الطاهِرین.^۲

-۲-

رساله «اعمال مسنونه ماه مبارک رمضان»

بسم الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله ربّ العالمین و صلواته علی أفضل المرسلین و آلِهِ الطاهِرین.

اما بعد، این مختصری ست در اعمال مسنونه که در ماه مبارک رمضان فضل عظیم داشته

۱. این فقره خوانا نیست و کلمه داخل قلاب حدس ماست.

۲. هو الله... آلِهِ الطاهِرین] - A.

باشد؛ به طریق که اعظم علماء فرقه ناجیه امامیه - رضوان الله تعالى علیهم - در کتب معتبره از اهل بیت طاهرين معصومین - صلوات الله علیهم أجمعین - به اسانید صحیحه و حسنه و موثقۀ مقبوله روایت کرده اند؛ و ترتیب آن بر چند فصل است:

[۱]. فصل: در فضل ماه رمضان

بباید دانست که ماه مبارک رمضان، شهر الله الأعظم و ماه رحمت الهی است؛ و روزه تشبیه است به ملائکه و قطع مواد شیطانی و کسر قوای شهویۀ حیوانی و نصر قوت عاقلۀ ملکیتیه است؛ و از حضرت خاتم انبیاء - صلی الله علیه و آله و سلم - مروی است که جناب مقدّس الهی فرموده: «كُلَّ عَمَلٍ لِّبَنِي آدَمَ الْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا إِلَى سَبْعِمِائَةٍ ضِعْفٍ إِلَّا الصَّيَامَ فَإِنَّهُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ»^۱؛ یعنی هر عمل نیک بنی آدم، مضاعف می سازد حسنه را به ده مثل آن تا به هفتصد ضعف، الا روزه که آن خاص از برای من است و من به خودی خود جزای آن می دهم^۲؛ و حسنات آن از حساب بیرون است.

۱. قطع [قع M].

۲. درر اللثالی العمادیة فی الأحادیث الفقھیة، ج ۱، ص ۱۶.

۳. الحديث القدسي: «كُلَّ عَمَلٍ لِّبَنِي آدَمَ الْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا إِلَى سَبْعِمِائَةٍ ضِعْفٍ إِلَّا الصَّيَامَ فَإِنَّهُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ»، الذي يستبين لي في سبب اختصاص الصوم من بين سائر العبادات بأنه - عزّ سلطانه - بنفسه يجزي به، هو أنّ أخيرة درجات العرفان التي لا درجة ورائها هي إحياء العارف بمجامع مداركه ومشاعره وشرائره وأذواقه في سلطان شعاع نور الأنوار العلي العظيم وتألّوها ووجهه المتين الكريم بحيث يكون لا ملحوظ له غير الله ولا شعور له بوجود سواه، فهذا المقام هو صوم بصر العارف عن استلحاط موجود و ملحوظ إلا الله وصوم قلبه عن استشعار وجه و شيء إلا إياه مشروماً به سبحانه عن كلّ شيء عداه على الإطلاق حتّى عن هذه الدرجة البهیجة الکریمه و عن التبجّج ببهجتها البهیة العظيمة فهذه الدرجة في العرفان لاتناسب شيئاً من الأعمال و العبادات إلا الصوم، فإنّ حقیقته کفّ النفس عن المفطرات. فالصوم الحقیقی فهو کفّ بصر العقل و صرفه عن غیر الله و کفّ شعور القلب عن ما سوى الله، فإنّ جزاء العارف بحسب صومه هذا و درجته هذه هو الله سبحانه لا غیر إذ لا موجود ولا معقول ولا معطلوب ولا ملحوظ في هذه الدرجة إلا الله. و مطلق الصوم متخصّ بالفضل على سائر العبادات أصلاً. والأعمال من جهة أنّ هذه الدرجة الرفیعة مندرجة تحتة و معدودة من أفرادها و لعلّ هذا السرّ أحقّ ما یعدّ حرّیاً بالذکر في تفسیر هذا الحديث الکریم و شرحه.

فلقد أطنب العلماء من العامّة و الخاصّة هنالك بوجوه عديدة أورد طایفة منها شیخنا الشهید - قدّس الله روحه - في قواعده (نگر: القواعد و الفوائد، ج ۲، صص ۳۷-۳۹) و لا بأس بإيراد شيء منها، فنقول: قال ابن الأثير في النهاية: «يقال: جزی عني هذا الأمر؛ أي: قضی... و منه قولهم: «جزاه الله خيراً»؛ أي: أعطاه جزاء ما أسلف من طاعته... و منه حديث «الصوم لي و أنا أجزي به». قد أكثر الناس تأويل هذا الحديث و أنّه لمّ خصّ الصوم و الجزاء علیه بنفسه - عزّ و جلّ - و إن كانت العبادات كلّها له و جزاؤها منه و ذكروا وجوهاً مدارها كلّها على أنّ الصوم سرّ بين الله و العبد لا یطلع علیه سواه، فلا یكون العبد صائماً حقيقة إلاّ و هو مخلص في الطاعة، و هذا و إن كان كما قالوا، فإنّ غیر الصوم من العبادات یشاركه في سرّ الطاعة، كالصلاة على غیر طهارة، أو في ثوب نجس و نحو ذلك من الأسرار المقترنة بالعبادات التي لا یعرفها إلاّ الله و صاحبها. و أحسن ما سمعت في تأویل هذا الحديث أنّ جمیع العبادات التي یتقرّب بها العباد إلى الله - عزّ و جلّ - من صلاة و حجّ و صدقة و اعتکاف و تبثّل و دعاء و قربان و هدي و غیر ذلك من أنواع العبادات، قد عبد المشركون بها آلهتهم، و ما كانوا یتخذونه من دون الله أنداداً، و لم یسمع أنّ طائفة من طوائف المشركين و أرباب النحل في

و هم حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده که: «الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ»^۲؛ یعنی روزه امان است و سپر از آتش دوزخ؛ و هم حضرت خاتم انبیاء - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده: «الصَّوْمُ نِصْفُ الصَّبْرِ»^۳ و «الصَّبْرُ نِصْفُ الْإِيمَانِ»^۴؛ پس بنابراین، روزه ربع ایمان باشد. و هم حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرموده که: «الله تعالی ملائکه خود را موکل ساخته که دعا کنند از برای روزه داران»^۵.

و حضرت امام به حق ناطق، جعفر صادق - صلوات الله و سلامه علیه - می فرماید: «تَوْمُ الصَّائِمِ عِبَادَةٌ وَ صَمْتُهُ تَسْبِيحٌ وَ عَمَلُهُ مُتَقَبَّلٌ وَ دُعَاؤُهُ مُسْتَجَابٌ»^۶ و «أَعْظَمُ الثَّوَابِ أَجْرًا صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ»^۷؛ یعنی خواب روزه دار عبادت است؛ و سکوت او تسبیح است؛ و عمل او مقبول است؛ و دعای او مستجاب است؛ و اعظم اعمال از روی اجر و ثواب، روزه ماه رمضان است. و حضرت امام محمد باقر - صلوات الله علیه - می فرماید که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - در جمعه آخر شعبان خطبه اداء فرموده و در آن خطبه بوده که: «ماه رمضان است آن ماهی که در او شبی هست که آن شب بهتر است از هزار ماه... و اول آن ماه رحمت است و اوسطش مغفرت و آخرش اجابت و آزادی از آتش دوزخ»^۸.

و به روایات صحیحیه معتبره ثابت شده که هر که ماه رمضان را روزه دارد و از اهل ایمان باشد، الله تعالی جمیع گناهان او را بیامرزد.

الأزمان المتقدمة عبدت آلهتها بالصوم، ولاتقرب إليها به، ولا عرف الصوم في العبادات إلا من جهة الشرع، فلذلك قال الله - عزَّ وجلَّ - «الصوم لي وأنا أجزي به»؛ أي: لم يشاركني أحد فيه ولا عبد به غيري، فأنا حينئذٍ أجزي به وأتولى الجزاء عليه بنفسي، لا أكله إلى أحد من ملك مقرب أو غيره على قدر اختصاصه بي» (النهاية في غريب الحديث والأثر، ج ۱، ص ۳۷۰). انتهى كلام ابن أثير. وما في قواعد شيخنا الشهيد - رحمه الله - يدور على نظائر ذلك، فليتعرف (م ح ق).

۱. «الجنة: الثرس. هذا يحتمل أمرين: أحدهما أن يكون معناه الصوم يدفع الرجل عن المعاصي لأنه يكسر النفس كما تدفع الجنة السهم وغيره؛ والثاني أن يكون الصوم يدفع النار عن الصائم كما أن الجنة تدفع السهم» (شرح مصابيح/ نگر: المفاتيح في شرح المصابيح، ج ۳، ص ۱۰) [ح A].

۲. الكافي، ج ۳، ص ۵۵.

۳. عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، ج ۱، ص ۱۱۵.

۴. تنبيه الخواطر ونزهة النواظر، ج ۱، ص ۴۰.

۵. «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - وَكَلَّ مَلَائِكَتَهُ بِالْدُّعَاءِ لِلصَّائِمِينَ» (الكافي، ج ۷، ص ۳۷۵).

۶. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۵۱.

۷. ظاهراً این فقره از متن روایت نیست.

۸. «حَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - النَّاسَ فِي آخِرِ جُمُعَةٍ مِنْ شَعْبَانَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ قَدْ أَظْلَكَكُمْ شَهْرٌ فِيهِ لَيْلَةٌ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ، وَ هُوَ شَهْرُ رَمَضَانَ... وَ هُوَ شَهْرٌ أَوَّلُهُ رَحْمَةٌ، وَ أَوْسَطُهُ مَغْفِرَةٌ، وَ آخِرُهُ إِجَابَةٌ وَ الْعِثْقُ مِنَ النَّارِ» (الكافي، ج ۷، صص ۳۸۱-۳۸۲).

[۲]. فصل: در بیان دیدن ماه نو

چون ماه نو دیده شود، بیاید گفت آنچه حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - در حالت رؤیت هلال فرمودی و آن این است:

«اللَّهُمَّ أَهْلَهُ عَلَيْنَا بِالْأَمْنِ وَالْإِيمَانِ وَالسَّلَامَةِ وَالْإِسْلَامِ وَالْعَافِيَةِ الْمُبَجَّلَةِ^۲ وَالرِّزْقِ الْوَاسِعِ وَدَفْعِ الْأَسْقَامِ. اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا صِيَامَهُ وَقِيَامَهُ وَتِلَاوَةَ الْقُرْآنِ فِيهِ. اللَّهُمَّ سَلِّمْهُ لَنَا وَتَسَلِّمْهُ مِنَّا وَسَلِّمْنا فِيهِ»^۴.

بعد از آن، بیاید خواندن این دعا را که بر وجوب آن رفته اند بعضی از فقهاء چون ابن ابی عقیل؛ و دعا این است:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَنِي وَخَلَقَكَ وَصَوَّرَنِي وَصَوَّرَكَ وَقَدَّرَنِي وَقَدَّرَكَ وَمَنَازِلَكَ وَجَعَلَكَ مَوَاقِيتَ لِلنَّاسِ. اللَّهُمَّ أَهْلَهُ عَلَيْنَا إِهْلَالًا مُبَارَكًا. اللَّهُمَّ أَذْخِلْهُ عَلَيْنَا بِالسَّلَامَةِ وَالْإِسْلَامِ وَالْيَقِينِ وَالْإِيمَانِ وَالْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَالتَّوْفِيقِ لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى»^۵.
و در حدیث وارد است که حضرت امیرالمؤمنین - علیه الصلاة والسلام - چون ماه نور را مشاهده فرمودی - سیما ماه رمضان - سه بار گفتی: «اللَّهُ أَكْبَرُ»، پس فرمودی:
«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَنِي وَخَلَقَكَ وَقَدَّرَ مَنَازِلَكَ^۶ وَجَعَلَكَ آيَةً لِلْعَالَمِينَ»^۷.

۱. به خط بعضی از علماء سابقین - رضوان الله تعالی علیهم - به نظر این بنده دعاگو رسیده که هرکس در شب اول ماه مبارک رمضان، در وقت دیدن ماه نو، سوره «إِنَّا فَتَحْنَا» [را] سه بار بخواند، آن سال بر او به فتح و فیروزی و خوشحالی و توسعه رزق بگذرد (نقلت من خطه - نور مرقدہ -).

۲. آله: أي اطلعه و أخرجه من مطلعه علينا بالأمن و الإيمان. هذا الباء يحتمل أن يكون باء السبب؛ أي: و اجعل سبب أمننا، و أراد بالإيمان هنا ثبات الإيمان و دوامه؛ و يحتمل أن يكون الباء باء المصاحبة و المعية؛ أي: آلهه علينا مع الأمن و دوام الإيمان؛ أي: اجعله مصاحبنا للأمن علينا] ح A.

۳. جللت الشيء تجليلاً: أي غمر (صاح/ نگر: الصحاح، ج ۴، ص ۱۶۶) [ح M].

۴. الكافي، ج ۷، ص ۳۹۲؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۹۶؛ تهذيب الأحكام، ج ۴، ص ۱۹۷؛ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۶۴؛ مصباح المتعبد، ج ۲، ص ۵۴۰؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۶۳، المصباح، صص ۵۶۰-۵۶۱.

۵. الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۲۷۳-۲۷۴، بدون فقره «وَصَوَّرَنِي وَصَوَّرَكَ وَقَدَّرَنِي وَقَدَّرَكَ». سنج: زاد المعاد، ص ۷۹.

۶. قَدَّرَ مَنَازِلَكَ [قَدَّرَ لَكَ مَنَازِلَ (خل)].

۷. الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۶۷.

۸. «فيما يؤكل أول الشهر لثلاث له حاجة: «رَوَيْنَا ذَلِكَ بِإِسْنَادِنَا إِلَى هَارُونَ بْنِ مُوسَى التَّلْعُكَبَرِيِّ - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ بْنِ سَهْلٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَبِيرِ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْفَارِسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَنِيفَةَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الطَّبْرِيُّ، عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ أَبِي الزَّازِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ: «بِعَمِّ اللَّقْمَةِ الْحُبُّ، تُغَذِّبُ الْقَلَمَ وَتُطَيِّبُ النَّكْهَةَ وَتَهْضِمُ مَا قَبْلَهُ وَتُسَهِّي الطَّعَامَ، وَ مَنْ يَغْتَمِدَ أَكْلَهُ رَأْسَ الشَّهْرِ أَوْشَكَ أَنْ لَا تُشْرَدَ لَهُ حَاجَةٌ». أقول: فإياك أن تستبعد مثل هذه الآثار، و قد رواها هارون بن موسى و هو من الأخيار، و كم لله - جل جلاله - في بلاده و عبادته من الأسرار، ما لم يطلع عليه إلا من شاء من رسله و خواصه الأطهار. فيجب التسليم و الرضا و القبول ممن شهدت بوجوب تصديقه العقول»

و نیز مشغول شدی به خواندن این دعا:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ هَذَا الشَّهْرِ وَنُورَهُ وَنَصْرَهُ وَبَرَكَتَهُ وَطَهْرَهُ وَرِزْقَهُ وَأَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا فِيهِ وَخَيْرَ مَا بَعْدَهُ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا فِيهِ وَشَرِّ مَا بَعْدَهُ. اللَّهُمَّ أَهْلُهُ عَلَيْنَا بِالْأَمْنِ وَالْإِيمَانِ وَالسَّلَامَةِ وَالْإِسْلَامِ وَالْبَرَكَةِ وَالتَّقْوَى وَالتَّوْفِيقِ لِمَا نَحِبُّ وَتَرْضَى»^۱.

و هم آن حضرت این دعا می خواندی:

«رَبِّي وَرَبُّكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ تَبَشَّنَا عَلَى الْأَمْنِ وَالْإِيمَانِ وَالسَّلَامَةِ وَالْإِسْلَامِ وَالْمُسَارَعَةِ فِيمَا نَحِبُّ وَتَرْضَى. اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَهْرِنَا وَارْزُقْنَا خَيْرَهُ وَبَرَكَتَهُ وَغُنْمَهُ وَعَوْنَهُ وَقُوَّةَ وَاصْرِفْ عَنَّا بَلَاءَهُ وَشَرَّهُ وَفِتْنَتَهُ وَضُرَّهُ وَادْفَعْ عَنَّا فِيهِ الْآفَاتِ وَالْأَسْقَامَ وَوَقِّفْنَا لِإِدَاءِ الصَّلَاةِ وَالْقِيَامِ وَالصَّيَامِ وَارْزُقْنَا رِزْقاً وَاسِعاً حَلَالاً طَيِّباً وَجَنِّبْنَا الْحَرَامَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»^۲.

[۲.۳] فصل: در دعای حضرت امام زین العابدین [- علیه السلام -] در رؤیت هلال

و حضرت امام الساجدین، علی بن الحسین، زین العابدین - صلوات الله و سلامه علیه - در وقتی که ماه نو می دیده اند، این دعا می خوانده اند؛ و این دعایی است به غایت شریف القدر و عظیم الأجر: «أَيُّهَا الْخَلْقُ الْمُطِيعُ^۳ الدَّائِبُ السَّرِيعُ الْمُتَرَدِّدُ فِي مَنَازِلِ التَّقْدِيرِ الْمُتَصَرِّفُ فِي فَلَكِ التَّدْوِيرِ^۴ آمَنْتُ بِمَنْ نَوَّرَ بِكَ الظُّلُمَ وَأَوْضَحَ بِكَ الْبُهْمَ وَجَعَلَ آيَةً مِنْ آيَاتِ مُلْكِهِ وَعَلَامَةً مِنْ عِلَامَاتِ سُلْطَانِهِ وَامْتَنَنْتَ بِالزِّيَادَةِ وَالتَّقْصَانِ وَالتُّلُوعِ وَالأَفُولِ وَالإِنَارَةِ وَالحُسُوفِ^۵ فِي كُلِّ ذَلِكَ أَنْتَ لَهُ مُطِيعٌ وَإِلَى إِرَادَتِهِ سَرِيعٌ. سُبْحَانَهُ مَا أَعْجَبَ مَا دَبَّرَ فِي أَمْرِكَ وَأَلْطَفَ مَا صَنَعَ فِي شَأْنِكَ؛ جَعَلَكَ مُفْتَاَحَ شَهْرِ حَادِثٍ لِأَمْرِ حَادِثٍ، فَأَسْأَلُ اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكَ وَخَالِقِي وَخَالِقَكَ وَمُقَدِّرِي وَمُقَدَّرَكَ وَمُصَوِّرِي وَمُصَوَّرَكَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَنْ يَجْعَلَكَ هِلَالَ بَرَكَةٍ لَا تَمُحُّهَا الْآثَامُ وَطَهَارَةٍ لَا تُدْثِسُهَا الْإِثَامُ؛ هِلَالٌ أَمِنَ مِنَ الْآفَاتِ وَ سَلَامَةٌ مِنَ السَّيِّئَاتِ؛ هِلَالٌ سَعِدَ لَا نَحْسَ فِيهِ وَيَمْنٌ لَا نَكْدَ^۶ مَعَهُ وَيُسِرُّ

(من کتاب الدرود الواقية لابن طاووس / نگر: الدرود الواقية، ص ۴۳) [A ح]

۱. الکافی، ج ۷، ص ۴۰۶؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۰۰؛ تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۱۹۷؛ مصباح المتبجّد و

سلاح المتعبّد، ج ۲، ص ۵۴۱؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۶۵؛ المصباح، ص ۵۶۱.

۲. مأخذ این دعا یافت نشد.

۳. «ما أيسر لك أن تتعرّف أن كلّ جرم سماوي، فهو حيوان مطيع لله - جلّ ذكره و عزّ سلطانه - متصرّف في نظام الكون بالتدبير، متحلّ بمقدار قسط درجته و نصاب مرتبته، بانتقاش صور الموجودات الكلّية و الجزئية و أحوالها و أحكامها العينية و العقلية في لوح نفسه و رقيم ذهنه و كتاب عقله» (القبسات، ص ۴۱۳).

۴. التّدوير [التّدبير (خل)].

۵. امْتَنَنْتَ [امْتَحَنْتَ (خل)].

امتن الشيء: ابتذله و امتنّه: اضعفه. (صاح/ نگر: الصحاح، ج ۶، ص ۲۳۰۹) [M ح]

۶. الحُسُوف [الكُسُوف (خل)].

۷. نكّد عيشهم - بالكسر - ينكد نكدًا: اشتدّ؛ و نكدت الركية: قلّ مأوها. (صاح/ نگر: الصحاح، ج ۲، ص ۵۴۵) [M ح]

لَا يَمَازُجُهُ عُسْرٌ وَ خَيْرٌ لَا يَشُوْبُهُ شَرٌّ؛ هَلَالٌ أَمِنٌ وَ إِيْمَانٌ وَ نِعْمَةٌ وَ إِحْسَانٌ وَ سَلَامَةٌ وَ
إِسْلَامٌ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَرْضَى مَنْ طَلَعَ عَلَيْهِ وَ أَزْكَى مَنْ نَظَرَ
إِلَيْهِ وَ أَسْعَدَ مَنْ تَعَبَّدَ لَكَ فِيهِ وَ وَفَّقْنَا فِيهِ لِلتَّوْبَةِ وَ اعْصِمْنَا فِيهِ مِنَ الْحَوْبَةِ وَ احْفَظْنَا
فِيهِ مِنْ مَبَاشَرَةِ مَعْصِيَتِكَ وَ أَوْزِعْنَا فِيهِ شُكْرَ نِعْمَتِكَ وَ الْبَسْنَا فِيهِ جُنْنَ الْعَافِيَةِ وَ أَتَمِّمْ
عَلَيْنَا بِاسْتِكْمَالِ طَاعَتِكَ فِيهِ الْمِنَّةَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُنَّانُ الْحَمِيدُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ
آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ»^۲.

[۴]. فصل: در دعای شب اول ماه رمضان

در اول این شب، غسل کردن سنت است؛ و همچنین، در هر شب فرد از شب های ماه رمضان،
به تخصیص شب پانزدهم و شب هفدهم و شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سیم؛
و در شب بیست و سیم، یک غسل دیگر سنت است در آخر شب.
در اول ماه رمضان این دعا می باید خواندن:

«اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الشَّهْرَ الْمُبَارَكَ الَّذِي أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ
الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ»^۳ قَدْ حَضَرَ فَسَلِّمْنَا فِيهِ وَ سَلِّمُهُ لَنَا وَ تَسَلِّمُهُ مِنَّا فِي يُسِّرْ مِنكَ وَ عَافِيَةٍ
يَا مَنْ أَخَذَ الْقَلِيلَ وَ شَكَرَ الْكَثِيرَ اقْبَلْ مِنِّي الْيُسِيرَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ لِي إِلَى
كُلِّ خَيْرٍ سَبِيلًا وَ مِنْ كُلِّ مَا لَأُحِبُّ مَانِعًا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا مَنْ عَفَا عَنِّي وَ عَمَّا جَلَوْتُ^۴
بِهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْنِي^۵ بِأَرْثِكَ الْمَعَاصِي. عَفْوَكَ عَفْوَكَ يَا كَرِيمُ.
اللَّهُمَّ^۶ وَ عَظَمْتَنِي فَلَمْ أَتَّعِظْ وَ رَجَزْتَنِي عَنْ مَحَارِمِكَ فَلَمْ أَنْزَجِرْ^۷ فَمَا عُذْرِي، فَأَعْفُ عَنِّي
يَا كَرِيمُ عَفْوَكَ عَفْوَكَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَ الْعَفْوَ عِنْدَ الْحِسَابِ عَظُمَ
الدَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ فَلْيُحْسِنِ التَّجَاوُزَ مِنْ عَبْدِكَ يَا أَهْلَ التَّقْوَى يَا أَهْلَ الْمَغْفِرَةِ عَفْوَكَ
عَفْوَكَ. اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ وَ ابْنُ أَمَتِكَ ضَعِيفٌ فَقِيرٌ إِلَى رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ مُنْزِلُ
الْعَنَى وَ الْبَرَكَاتِ عَلَى الْعِبَادِ قَاهِرٌ مُفْتَدِرٌ أَحْصَيْتَ أَعْمَالَهُمْ وَ قَسَمْتَ أَرْزَاقَهُمْ وَ جَعَلْتَهُمْ
مُخْتَلِفَةً أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَلْوَانَهُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ لَا يَعْلَمُ الْعِبَادُ عِلْمَكَ وَ لَا يَقْدِرُ الْعِبَادُ قُدْرَكَ
وَ كُلُّنَا فَقِيرٌ إِلَى رَحْمَتِكَ وَ لَا تَصْرِفْ عَنِّي وَجْهَكَ وَ اجْعَلْنِي مِنْ صَالِحِي خَلْقِكَ فِي الْعَمَلِ وَ
الْأَمَلِ وَ الْقَضَاءِ وَ الْقَدْرِ. اللَّهُمَّ أَتَقْنِي خَيْرَ الْبَقَاءِ وَ أَفْنِي خَيْرَ الْفَنَاءِ عَلَى مَوْلَاةٍ أَوْلِيَايْكَ

۱. «الإيمان» من الأمن و هو سكون النفس و زوال الخوف عن القلب. أمن زيدا إذا زال عنه الخوف و زال عن قلبه
التحرك و القلق الذي كان عليه من الخوف. و أمن زيد عمروا - على وزن أفع - إذا زال عنه الخوف و أسكن
قلبه عن التحرك من الخوف؛ و «المؤمن» اسم فاعل منه و هو الذي آمن قلبه؛ أي: جعل قلبه ساكنا مطمئنا
بما أخبره المخبر من غير أن يجعل للشك و التردد في قلبه سبيلا. M ح.

۲. المُنَّانُ] الحَنَّانُ A.

۳. شرح الصحيفة الكاملة السجادية، صص ۳۴۲-۳۷۳.

۴. البقرة/۱۸۵.

۵. جَلَوْتُ] خَلَوْتُ (خل).

۶. لَمْ يُؤَاخِذْنِي] لَا يُؤَاخِذُ M.

۷. اللَّهُمَّ] إلهي A.

و مُعَادَاةُ أَعْدَائِكَ وَ الرَّغْبَةُ إِلَيْكَ وَ الرَّهْبَةُ مِنْكَ وَ الْخُشُوعُ وَ الْوَقَارُ وَ الْوَفَاءُ وَ التَّسْلِيمُ لَكَ وَ التَّصَدِيقُ بِكِتَابِكَ وَ اتِّبَاعُ سُنَّةِ نَبِيِّكَ.

اللَّهُمَّ مَا كَانَ فِي قَلْبِي مِنْ شَيْءٍ أَوْ رِيَاءٍ أَوْ سُوءَةٍ أَوْ شِقَاقٍ أَوْ نِفَاقٍ أَوْ كُفْرٍ أَوْ فُسُوقٍ أَوْ عِصْيَانٍ أَوْ عَظَمَةٍ أَوْ شَيْءٍ لَا تُحِبُّ فَأَسْأَلُكَ يَا رَبِّ أَنْ تُبَدِّلَنِي مَكَانَهُ إِيمَانًا بِوَعْدِكَ وَ وَفَاءً بِعَهْدِكَ وَ رِضَاءً بِقَضَائِكَ وَ زُهْدًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ رَغْبَةً فِيمَا عِنْدَكَ وَ أَثَرَةً وَ طُمَأْنِينَةً وَ تَوْبَةً نَصُوحًا. أَسْأَلُكَ ذَلِكَ يَا رَبِّ الْعَالَمِينَ إِلَهِي أَنْتَ مِنْ جِلْمِكَ تُعْصِي وَ مِنْ كَرَمِكَ وَ جُودِكَ تُطَاعُ فَكَأَنَّكَ لَمْ تُعْصَ وَ لَمْ يَعْصِكَ سُكَّانُ أَرْضِكَ فَكُنْ عَلَيْنَا بِالْفَضْلِ جَوَادًا وَ بِالْخَيْرِ عَوَادًا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ صَلَاةً دَائِمَةً لَا تُحْصَى وَ لَا تُعَدُّ وَ لَا يَقْدِرُهَا غَيْرُكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۶.

و در صحیفه صحیحہ مبارکہ سجادیہ وارد است کہ چون ماه رمضان داخل می شدہ، حضرت امام الساجدین، علی بن الحسین، زین العابدین - صلوات اللہ و سلامہ علیہ - این دعا می خواندہ. چون ماه رمضان دیدہ باشند، بعد از نماز مغرب این دعا بخوانند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِحَمْدِهِ وَ جَعَلَنَا مِنْ أَهْلِهِ لِنَكُونَ لِإِحْسَانِهِ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِيَجْزِيَنَا عَلَى ذَلِكَ جَزَاءَ الْمُحْسِنِينَ. وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَبَانَا بِدِينِهِ^۷ وَ اخْتَصَّنَا بِمِلَّتِهِ، وَ سَبَّلَنَا فِي سُبُلِ^۸ إِحْسَانِهِ لِنَسْلُكَهَا بِمِثْلِهِ إِلَى رِضْوَانِهِ، حَمْدًا يَتَقَبَّلُهُ مِنَّا وَ يَرْضَى بِهِ عَنَّا. وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مِنْ تِلْكَ السُّبُلِ شَهْرَهُ رَمَضَانَ شَهْرَ الصِّيَامِ وَ شَهْرَ الْإِسْلَامِ، وَ شَهْرَ الظُّهُورِ وَ شَهْرَ التَّمَجُّصِ، وَ شَهْرَ الْقِيَامِ^۹ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ^{۱۰} فَأَبَانَ فَضِيلَتَهُ^{۱۱} عَلَى سَائِرِ الشُّهُورِ بِمَا جَعَلَ لَهُ مِنَ الْحُرْمَاتِ^{۱۲} الْمُؤَفَّرَةِ وَ الْفَضَائِلِ الْمُشْهُورَةِ، فَحَرَّمَ فِيهِ مَا أَحَلَّ فِي غَيْرِهِ إِعْظَامًا، وَ حَجَرَ فِيهِ الْمُطَاعِمَ وَ الْمَشَارِبَ إِكْرَامًا، وَ جَعَلَ لَهُ وَقْفًا بَيِّنًا^{۱۳} لَا يُحِيزُ جَلَّ وَ عَزَّ أَنْ يُقَدَّمَ قَبْلَهُ وَ لَا يُقْبَلَ أَنْ يُؤَخَّرَ عَنْهُ، ثُمَّ فَضَّلَ لَيْلَةً وَاحِدَةً مِنْ لَيَالِيهِ عَلَى لَيَالِي أَلْفِ شَهْرٍ، وَ سَمَّاها

۱. الترح ضد الفرج. (صالح/ نگر: الصحاح، ج ۱، ص ۳۵۷) ح M.

۲. البطر الأشر و هو شدة المرح؛ أي: شدة الفرح و النشاط. (صالح/ نگر: الصحاح، ج ۲، ص ۵۹۲) ح M.

۳. الخيلاء: الكبر. (صالح/ نگر: الصحاح، ج ۴، ص ۱۶۹۱) ح M.

۴. رضاء: رضى (خل).

۵. لا يقدرها [لا يقدر قدرها] A.

۶. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، صص ۸۵۱-۸۵۲؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۴۳-۴۴.

۷. حَبَانًا بِدِينِهِ [اجْتَبَانًا لِدِينِهِ (خل)].

۸. سَبَّلْنَا فِي سُبُلٍ [سَبَّلَ لَنَا سُبُلَ (خل)].

۹. البقرة/ ۱۸۵.

۱۰. فَضِيلَتَهُ [فَضَّلَهُ (خل)].

۱۱. الْحُرْمَاتِ [الْخَيْرَاتِ (خل)].

۱۲. بَيِّنًا - M.

لَيْلَةَ الْقَدْرِ ﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾ *سَلَامٌ ﴿دَائِمُ الْبَرَكَةِ إِلَى طُلُوعِ الْفَجْرِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بِمَا أَحْكَمَ مِنْ قَضَائِهِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَهْمُنَا مَعْرِفَةَ فَضْلِهِ وَإِجْلَالَ حُرْمَاتِهِ، وَالتَّحَقُّظَ بِمَا حَظَرْتَ فِيهِ، وَأَعِنَّا عَلَى صِيَامِهِ بِكَفِّ الْجَوَارِحِ عَنْ مَعَاصِيكَ، وَاسْتِعْمَالِهَا فِيهِ بِمَا يُرْضِيكَ حَتَّى لَا نُضْغِي^۲ بِأَسْمَاعِنَا إِلَى لَعْوٍ، وَلَا نُسْرِعَ بِأَبْصَارِنَا إِلَى هَوٍ وَحَتَّى لَا نَبْسُطَ أَيْدِينَا إِلَى مَحْظُورٍ، وَلَا نَخْطُوَ بِأَقْدَامِنَا إِلَى مُحْجُورٍ، وَحَتَّى لَا نَعْيَ بَطُونَنَا إِلَّا مَا أَحَلَّكَ، وَ لَا نَتَنَطَّقَ أَلْسِنَتُنَا إِلَّا بِمَا مَثَّلْتَ، وَلَا نَتَكَلَّفَ إِلَّا مَا يُدْنِي مِنْ ثَوَابِكَ، وَلَا نَتَعَاطَى إِلَّا الَّذِي يَبْقَى مِنْ عِقَابِكَ، ثُمَّ خَلِّصْ ذَلِكَ كُلَّهُ مِنْ رِيَاءِ الْمُرَائِينَ، وَ سُمْعَةِ الْمُسْمِعِينَ حَتَّى لَا نُشْرِكَ فِيهِ أَحَدًا دُونَكَ، وَلَا نَبْتَغِي فِيهِ مُرَادًا سِوَاكَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَوَقِّفْنَا فِيهِ عَلَى مَوَاقِيتِ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ بِمُحْدُوذِهَا الَّتِي حَدَدْتَ، وَفُرُوضِهَا الَّتِي فَرَضْتَ، وَوُظَائِفِهَا الَّتِي وَظَّفْتَ، وَأَوْقَاتِهَا الَّتِي وَقَّتْ وَأَنْزَلْنَا فِيهَا مَنَزِلَةَ الْمُصِيبِينَ لِمَنَازِلِهَا، الْحَافِظِينَ لِزَكَاتِهَا، الْمُؤَدِّينَ لَهَا فِي أَوْقَاتِهَا عَلَى مَا سَنَّهُ عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ مُحَمَّدٌ - صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فِي رُكُوعِهَا وَسُجُودِهَا وَجَمِيعِ فَوَاضِلِهَا عَلَى أَتَمِّ الظُّهُورِ وَأَسْبَغِهِ وَأَبْيَنِ الْخُشُوعِ وَأَبْلَغِهِ. وَوَقِّفْنَا فِيهِ لِأَنْ نَصِلَ أَرْحَامَنَا بِالْبِرِّ وَالصَّلَةِ، وَأَنْ نَتَعَاهدَ جِيرَانَنَا^۳ بِالْإِفْضَالِ وَالْعَطِيَّةِ وَأَنْ نُخَلِّصَ أَمْوَالَنَا مِنَ الشُّبُهَاتِ وَالتَّبَعَاتِ، وَأَنْ نُظَهِّرَهَا بِإِخْرَاجِ الزَّكَاةِ وَأَنْ نُرَاجِعَ مَنْ هَاجَرَنَا وَأَنْ نُنْصِفَ مَنْ ظَلَمَنَا، وَأَنْ نُسَالِمَ مَنْ عَادَانَا حَاشَى مِنْ عُودِي فِيكَ وَلَكَ، فَإِنَّهُ الْعُدُوُّ الَّذِي لَا تَوَالِيَهُ، وَالْحِزْبُ الَّذِي لَا نُصَافِيهِ^۴ وَأَنْ نَتَقَرَّبَ إِلَيْكَ فِيهِ مِنَ الْأَعْمَالِ الزَّكَاةِ بِمَا تُظَهِّرُنَا بِهِ مِنَ الذُّنُوبِ، وَتَعْصُمُنَا فِيهِ بِمَا نَسْتَأْنِفُ مِنَ الْعُيُوبِ، حَتَّى لَا يُورِدَ عَلَيْكَ أَحَدٌ مِنْ مَلَائِكَتِكَ إِلَّا دُونَ مَا نُورِدُ^۵ مِنْ أَبْوَابِ الطَّاعَةِ لَكَ، وَأَنْوَاعِ الْقُرْبَةِ إِلَيْكَ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الشَّهْرِ وَبِحَقِّ مَنْ تَعَبَّدَ لَكَ فِيهِ مِنْ ابْتِدَائِهِ إِلَى وَقْتِ فَنَائِهِ مِنْ مَلِكٍ قَرَّبْتَهُ أَوْ نَبِيٍّ أَرْسَلْتَهُ أَوْ عَبْدٍ صَالِحٍ اخْتَصَصْتَهُ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ أَهْلُنَا فِيهِ لِمَا وَعَدْتَ أَوْلِيَاءَكَ مِنْ كَرَامَتِكَ، وَأَوْجِبْ لَنَا فِيهِ مَا أَوْجَبْتَ لِأَهْلِ الْمُبَالَاةِ فِي طَاعَتِكَ، وَاجْعَلْنَا فِي نَظْمٍ مِنْ اسْتَحَقَّ الرَّفِيعُ الْأَعْلَى بِرَحْمَتِكَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَجَبِّتْنَا الْإِحْدَادَ فِي تَوْحِيدِكَ وَالتَّقْصِيرَ فِي تَمَجِّدِكَ^۶ وَالشَّكَّ فِي دِينِكَ وَالْعَمَى عَنْ سَبِيلِكَ وَالْإِغْفَالَ لِحُرْمَتِكَ وَالْإِحْدَاعَ لِعُدُوِّكَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ

۱. القدر/۴-۵.

۲. لَأُضْغِي [لَأُضْغِي] A.

۳. نَتَعَاهدَ جِيرَانَنَا [نَتَعَاهدَ جِيرَانَنَا] M.

۴. التبعة: الخصلة التي يُتَبَعُ به الإنسان؛ أي: يؤخذ. [ح M].

۵. الْحِزْبُ [الْحِزْبُ] (خ.ل).

۶. لَأُضْصَافِيهِ [لَأُضْصَافِيهِ] (خ.ل).

۷. نُورِدُ [نُورِدُ] (خ.ل).

۸. تَمَجِّدِكَ [تَمَجِّدِكَ] (خ.ل).

أَلِهَ وَإِذَا كَانَ لَكَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ لَيَالِي شَهْرِنَا هَذَا رِقَابٌ يُعْتَقُهَا عَفْوَكَ، أَوْ يَهَبُهَا صَفْحَكَ فَاجْعَلْ رِقَابَنَا مِنْ تِلْكَ الرِّقَابِ وَاجْعَلْنَا لِشَهْرِنَا هَذَا مِنْ خَيْرِ أَهْلِ وَأَصْحَابِ.
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَامْحُحْ ذُنُوبَنَا مَعَ إِحْمَاقِ^١ هَلَالِهِ، وَاسْلُخْ عَنَّا تَبِعَاتِنَا مَعَ انْسِلَاحِ أَيَّامِهِ حَتَّى يَنْقُضِيَ عَنَّا وَقَدْ صَفَّيْتَنَا فِيهِ مِنَ الْخَطِيئَاتِ وَأَخْلَصْتَنَا فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَإِنْ مِلْنَا فِيهِ فَعَدِلْنَا، وَإِنْ زُغْنَا فِيهِ فَقَوِّمْنَا، وَإِنْ اشْتَمَلِ^٢ عَلَيْنَا عَدُوُّكَ الشَّيْطَانُ فَاسْتَنْقِذْنَا مِنْهُ. اللَّهُمَّ اشْحُذْ بِعِبَادَتِنَا إِتَاكَ، وَزَيِّنْ أَوْقَاتَهُ بَطَاعَتِنَا لَكَ، وَأَعِنَّا فِي مَهَارِهِ عَلَى صِيَامِهِ، وَفِي لَيْلِهِ عَلَى الصَّلَاةِ وَالتَّصَرُّعِ إِلَيْكَ، وَالْخُشُوعِ لَكَ وَالدَّلِيلَةِ بَيْنَ يَدَيْكَ حَتَّى لَا يَشْهَدَ مَهَارُهُ عَلَيْنَا بِعَفْلَةٍ، وَلَا لَيْلُهُ بِتَفْرِيطٍ.
 اللَّهُمَّ وَاجْعَلْنَا فِي سَائِرِ الشُّهُورِ وَالْأَيَّامِ كَذَلِكَ مَا عَمَّرْتَنَا، وَاجْعَلْنَا مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ^٣ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ^٤، وَ«الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَّةٌ أَتَتْهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ»^٥، وَمِنْ الَّذِينَ «يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ»^٦. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فِي كُلِّ وَقْتٍ وَكُلِّ أَوَانٍ وَعَلَى كُلِّ حَالٍ عَدَدَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى مَنْ صَلَّيْتَ عَلَيْهِ، وَأَضْعَافَ ذَلِكَ كُلِّهِ بِالْأَضْعَافِ الَّتِي لَا يُحْصِيهَا غَيْرُكَ، إِنَّكَ فَعَالٌ لِمَا تُرِيدُ»^٧.

[٥]. فصل: در دعای روز اول ماه رمضان

در روز اول ماه رمضان سنت است این دعا خواندن:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَانَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَبِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَبِعَظَمَتِكَ الَّتِي تَوَاضَعُ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ وَبِقُوَّتِكَ الَّتِي خَضَعَ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ وَبِجَبَرُوتِكَ الَّتِي غَلَبَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَبِعِلْمِكَ الَّذِي أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ يَا نُورُ يَا قُدُّوسُ يَا أَوَّلًا قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ يَا آخِرًا بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ، وَاغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ النِّقَمَ، وَاغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَقْطَعُ الرَّجَاءَ، وَاغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُدِيلُ الْأَعْدَاءَ، وَاغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَرُدُّ الدُّعَاءَ، وَاغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي يُسْتَحَقُّ بِهَا نُزُولُ الْبَلَاءِ، وَاغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ غَيْثَ السَّمَاءِ، وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَكْشِفُ الْعِطَاءَ وَاغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ وَاغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُورِثُ التَّدَمُّ وَاغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصَمَ وَالْبَسْنِي دِرْعَكَ الْحَصِينَةَ الَّتِي لَا تُرَامُ وَغَافِي مِنْ شَرِّ مَا أَحَازِرُ بِاللَّيْلِ وَالتَّهَارِ فِي مُسْتَقْبَلِ سَنَتِي هَذِهِ.

١. إِمْحَاقٍ [مُحَاقٍ (خ.ل)].

٢. اشْتَمَلَ [اسْتَوَلَى (خ.ل)].

٣. المؤمنون/١١.

٤. المؤمنون/٦٠.

٥. المؤمنون/٦١.

٦. [ما] - M.

٧. شرح الصحيفة الكاملة السجادية، صص ٣٧٤-٣٨٠.

اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَمَا تَحْتَهُنَّ وَ رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ رَبَّ السَّبْعِ الْمَثَانِي^١ وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ رَبَّ إِسْرَافِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ جَبْرَائِيلَ وَ رَبَّ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَسْأَلُكَ بِكَ بِمَا سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ يَا عَظِيمُ أَنْتَ الَّذِي تَمُنُّ بِالْعَظِيمِ وَ تَدْفَعُ كُلَّ مُحْدُورٍ وَ تُعْطِي كُلَّ جَزِيلٍ وَ تُضَاعِفُ مِنَ الْحَسَنَاتِ بِالْقَلِيلِ الْكَثِيرَ وَ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ يَا قَدِيرُ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ. صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ الْبُسْنِي فِي مُسْتَقْبَلِ سَنَتِي هَذِهِ سِتْرَكَ وَ نَصْرَ وَجْهِ بَنُورِكَ وَ أَحِبِّبْنِي^٢ بِمَحَبَّتِكَ وَ بَلِّغْنِي رِضْوَانَكَ وَ شَرِيفَ كَرَامَتِكَ وَ جَسِيمَ عَطَائِكَ وَ خَيْرَ مَا عِنْدَكَ وَ مِنْ خَيْرِ مَا أَنْتَ مُعْطِيهِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ وَ الْبُسْنِي مَعَ ذَلِكَ عَافِيَتِكَ يَا مَوْضِعَ كُلِّ شَكْوَى وَ شَاهِدَ كُلِّ نَجْوَى وَ عَالِمَ كُلِّ خَفِيَّةٍ وَ يَا دَافِعَ مَا تَشَاءُ مِنْ بَلَاءَةٍ يَا كَرِيمُ الْعَفْوِ يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ تَوَفَّنِي عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ فِطْرَتِهِ وَ عَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - وَ سُنَّتِهِ وَ عَلَى خَيْرِ الْوَفَاةِ فَتَوَفَّنِي مُوَالِيًا لِأَوْلِيَائِكَ وَ مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكَ. اللَّهُمَّ وَ جَنِّبْنِي فِي هَذِهِ السَّنَةِ كُلَّ عَمَلٍ وَ قَوْلٍ وَ فِعْلٍ يُبَاعِدُنِي عَنْكَ وَ أَجْلِنِي إِلَى كُلِّ عَمَلٍ أَوْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ يُقَرِّبُنِي مِنْكَ فِي هَذِهِ السَّنَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ ائْتِنِي مِنْ كُلِّ عَمَلٍ أَوْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ يَكُونُ مِنِّي أَخَافُ ضَرَرَ عَاقِبَتِهِ وَ أَخَافُ مَقْتِكَ إِيَّايَ عَلَيْهِ حَدَرًا أَنْ تَصْرِفَ وَجْهَكَ^٣ الْكَرِيمَ عَنِّي فَأَسْتَوْجِبَ بِهِ نَفْصًا مِنْ حَظِّ لِي عِنْدَكَ يَا رَوْوُفُ يَا رَحِيمُ. اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي مُسْتَقْبَلِ سَنَتِي هَذِهِ فِي حِفْظِكَ وَ فِي جِوَارِكَ وَ فِي كُنْفِكَ وَ جَلْلَنِي سِتْرَ عَافِيَتِكَ وَ هَبْ لِي كَرَامَتَكَ عَزَّ جَارَكَ وَ جَلَّ ثَنَاؤُكَ وَ لَا إِلَهَ غَيْرُكَ. اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي تَابِعًا لِصَالِحٍ مِنْ مَضَى مِنْ أَوْلِيَائِكَ وَ الْحَقْنِي بِهِمْ وَ اجْعَلْنِي مُسْلِمًا لِمَنْ قَالَ بِالْصِّدْقِ عَلَيْكَ مِنْهُمْ وَ أَعُوذُ بِكَ اللَّهُمَّ أَنْ تُحِيطَ^٤ بِي خَطِيئَتِي وَ ظُلْمِي وَ إِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي وَ اتِّبَاعِي لِهَوَايَ وَ اسْتِعَالِي بِدُنْيَايَ فَيَحُولَ ذَلِكَ بَيْنِي وَ بَيْنَ رَحْمَتِكَ وَ رِضْوَانِكَ فَأَكُونَ مُنْسِيًّا عِنْدَكَ مُتَعَرِّضًا لِسَخَطِكَ وَ نَقِمَتِكَ.

اللَّهُمَّ وَ قَفِّنِي لِكُلِّ عَمَلٍ صَالِحٍ تَرْضَى بِهِ عَنِّي وَ قَرِّبْنِي بِهِ^٥ إِلَيْكَ زُلْفًا اللَّهُمَّ كَمَا كَفَيْتَ نَبِيَّكَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - هَوْلَ عَدُوِّهِ وَ فَرَجْتَ هَمَّهُ وَ كَشَفْتَ غَمَّهُ وَ صَدَّقْتَهُ وَعْدَكَ وَ أَنْجَزْتَ لَهُ عَهْدَكَ، اللَّهُمَّ فَبِذَلِكَ فَاقْنِي هَوْلَ هَذِهِ السَّنَةِ وَ أَقَاتِمَا وَ أَسْقَامَهَا وَ فِتْنَهَا وَ سُرُورَهَا^٦ وَ أَخْزَانَهَا وَ ضِيقَ الْمَعَاشِ فِيهَا وَ بَلِّغْنِي بِرَحْمَتِكَ كَمَالَ الْعَافِيَةِ بِتَمَامِ دَوَامِ الْعَافِيَةِ عِنْدِي إِلَى مُتَنَهَى أَجَلِي أَسْأَلُكَ سُؤَالَ مَنْ أَسَاءَ وَ ظَلَمَ وَ اسْتَكَانَ وَ

١. لَأَنَّ «الفاحة» سبع آيات و سماها المثنى لأنها تكررت في الصلاة في كل ركعة مرة؛ و قيل: المثنى المثنى و هو بمعنى

الثناء كالمحمدة بمعنى الحمد، سميت المثنى على هذا القول لما فيها من الثناء على الله تعالى. [A - M].

٢. أَحِبِّبْنِي [أَحْبَبْنِي؛ احْبَبْنِي (خ.ل)].

٣. وَجْهَكَ [يُوجِّهَكَ (خ.ل)].

٤. تُحِيطُ [تُحِيطُ (خ.ل)].

٥. مُتَعَرِّضًا [مَعْرُضًا (خ.ل)].

٦. بِهِ - [M].

٧. سُورُورَهَا [سُرُورَهَا A].

اعْتَرَفَ أَسْأَلُكَ أَنْ تَغْفِرَ لِي مَا مَضَى مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي حَضَرَتْهَا حَفَظْتُكَ وَأَخَصَّتْهَا كِرَامُ
مَلَائِكَتِكَ عَلَيَّ وَأَنْ تَغْصِمَنِي إِلَهِي مِنَ الذُّنُوبِ فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِي إِلَى مُنْتَهَى أَجَلِي يَا
رَحْمَانُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَآتِنِي كَمَا سَأَلْتُكَ وَرَغِبْتُ إِلَيْكَ فِيهِ فَإِنَّكَ
أَمَرْتَنِي بِالْدُّعَاءِ وَتَكَفَّلْتَ لِي بِالْإِجَابَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۱.

در روز اول این ماه، این دعا خواندن از مستحبات است و ثواب عظیم است مر قاری را:
«اللَّهُمَّ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى
وَالْفُرْقَانِ»^۲ وَقَدْ حَضَرَ يَا رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ مِنْ مَكْرِهِ وَحَبَائِلِهِ وَ
جُنُودِهِ وَخَيْلِهِ وَدَخْلِهِ^۳ وَارْزُقْنِي صِيَامَهُ وَقِيَامَهُ وَالْعَمَلَ بِطَاعَتِكَ وَجَنِّبْنِي مَعَاصِيكَ
وَارْزُقْنِي فِيهِ الثَّوْبَةَ وَالْإِنَابَةَ وَالْإِجَابَةَ وَأَعِزَّنِي مِنَ الْكَسَلِ وَالْفُسْهِ وَالْفُشْلِ^۴ وَاسْتَجِبْ لِي
فِيهِ الدُّعَاءَ وَأَصِحِّ فِيهِ جِسْمِي وَفَرِّغْنِي فِيهِ لِبَطَاعَتِكَ يَا كَرِيمُ يَا خَيْرَ النَّاصِرِينَ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْنَا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۵.

و بعضی از متقدمین اصحاب روایت کرده‌اند که روز اول این ماه، در بامداد باید گفت:
«اللَّهُمَّ قَدْ حَضَرَ شَهْرُ رَمَضَانَ وَقَدْ افْتَرَضْتَ عَلَيْنَا صِيَامَهُ وَأَنْزَلْتَ فِيهِ الْقُرْآنَ
هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ. اللَّهُمَّ أَعِنَّا عَلَى صِيَامِهِ وَتَقَبَّلْهُ مِنَّا وَسَلِّمْنَا
فِيهِ وَتَسَلِّمُهُ مِنَّا فِي يُسْرٍ مِنْكَ وَعَافِيَةٍ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۶.

[۶]. فصل: در ادعیه روزهای ماه رمضان

و سنت است در هر روز از روزهای ماه رمضان، این دعا خواندن:

«اللَّهُمَّ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَتْ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ
الْفُرْقَانِ وَهَذَا شَهْرُ الصِّيَامِ وَهَذَا شَهْرُ الْقِيَامِ وَهَذَا شَهْرُ الْإِنَابَةِ وَهَذَا شَهْرُ الثَّوْبَةِ وَهَذَا
شَهْرُ الْمُغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ وَهَذَا شَهْرُ الْعَتَقِ مِنَ النَّارِ وَالْفَوْزِ بِالْجَنَّةِ وَهَذَا شَهْرٌ فِيهِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ
الَّتِي «هِيَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»^۷. اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَعِزَّنِي عَلَى صِيَامِهِ وَ
قِيَامِهِ وَسَلِّمْنِي فِيهِ وَأَعِزَّنِي عَلَيْهِ بِأَفْضَلِ عَوْنِكَ وَوَقِّفْنِي فِيهِ لِبَطَاعَتِكَ وَطَاعَةِ
رَسُولِكَ وَأَوْلِيَائِكَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِمْ - وَفَرِّغْنِي فِيهِ لِعِبَادَتِكَ وَدُعَائِكَ وَتِلَاوَةِ

۱. الکافی، ج ۴، صص ۷۲-۷۳؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، صص ۱۰۲-۱۰۴؛ تهذیب الأحکام، ج ۴، صص ۶۰۴-۶۰۷؛

الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۱۱۵-۱۱۸؛ المصباح، صص ۶۰۸-۶۱۰.

۲. البقرة/۱۸۵.

۳. الدخل: العیب و الریبة. (صالح/ نگر: الصحاح، ج ۴، ص ۱۶۹۶) ح M.

۴. الکسل: عدم نهوض النفس إلى الخیر و الرغبة فيه مع وجود الاستطاعة له. ح M.

۵. الفشل: الرجل الضعیف و الحبان؛ و الجمع أفضال. (صالح/ نگر: الصحاح، ج ۵، ص ۱۷۹۰) ح M.

۶. الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۱۱۸-۱۱۹.

۷. الکافی، ج ۷، ص ۴۰۰؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۶۵.

۸. القدر/۳.

كِتَابِكَ وَأَعْظَمَ لِي فِيهِ الْبَرَكَةُ وَأَحْسَنَ لِي فِيهِ الْعَافِيَةُ^١ وَأَصَحَّ فِيهِ بَدَنِي وَأَوْسَعَ فِيهِ رِزْقِي وَكَفَّنِي فِيهِ مَا أَهْمَنِي وَاسْتَجَبَ لِي فِيهِ دُعَائِي وَبَلَّغَنِي^٢ فِيهِ رَجَائِي.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَذْهَبْ عَنِّي فِيهِ الْتُعَاسَ وَالْكَسَلَ وَالسَّأَمَةَ وَ الْفُسْرَةَ وَالْقُسُوءَ وَالْعَقْلَةَ وَالْغَرَّةَ وَجَنِّبْنِي فِيهِ الْعِلَلَ وَالْأَسْقَامَ وَالْهُمُومَ وَالْأَحْزَانَ وَ الْأَعْرَاضَ وَالْأَمْرَاضَ وَالْخَطَايَا وَالدُّنُوبَ وَاصْرِفْ عَنِّي فِيهِ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ وَالْجُهْدَ وَ الْبَلَاءَ وَالتَّعَبَ وَالْعَنَاءَ إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ قَرِيبٌ مَجِيبٌ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَعِزَّنِي فِيهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَهَمِّهِ وَلَمَزِهِ وَ طَنِّهِ وَنَفْتِهِ وَنَفْخِهِ وَوَسْوسَتِهِ وَتَشْبِيْطِهِ وَكَيْدِهِ وَمَكْرِهِ وَحَبَالِهِ وَخُدَعِهِ وَأَمَانِيهِ وَ غُرُورِهِ وَفِتْنَتِهِ وَشُرْكَهِ وَأَحْزَابِهِ وَاتِّبَاعِهِ وَأَشْيَاعِهِ وَأَوْلِيَّائِهِ وَشُرَكَائِهِ وَجَمِيعَ مَكَايِدِهِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنَا صِيَامَهُ وَقِيَامَهُ وَبُلُوغَ الْأَمَلِ فِيهِ وَفِي قِيَامِهِ وَ اسْتِكْمَالَ مَا يُرْضِيكَ عَنِّي صَبْرًا وَاحْتِسَابًا وَإِيمَانًا وَيَقِينًا ثُمَّ تَقَبَّلْ ذَلِكَ مِنِّي بِالْأَضْعَافِ الْكَثِيرَةِ الْكَبِيرَةِ وَالْأَجْرِ الْعَظِيمِ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنِي

فِيهِ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ وَالْحِدَّ وَالِاجْتِهَادَ وَالْإِنَابَةَ وَالتَّوْبَةَ وَالْقُرْبَةَ وَالْخَيْرَ الْمَقْبُولَ وَالرَّهْبَةَ وَالرَّغْبَةَ وَالْقُوَّةَ وَالتَّسَاطُ وَالتَّضَرُّعَ وَالْخُشُوعَ وَالرِّقَّةَ وَالنِّيَّةَ الصَّادِقَةَ وَصِدْقَ اللِّسَانِ وَ الْوَجَلَ مِنْكَ وَالتَّجَاءَ لَكَ وَالتَّوَكَّلَ عَلَيْكَ وَالثِّقَةَ بِكَ وَالتَّوَرَعَ عَنْ مُحَارِمِكَ مَعَ صَالِحِ الْقَوْلِ وَمَقْبُولِ السَّعْيِ وَمَرْفُوعِ الْعَمَلِ وَمُسْتَجَابِ الدَّعْوَةِ وَلَا تَحُلْ بَيْنِي وَبَيْنَ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ بِعَرَضٍ وَلَا مَرَضٍ وَلَا هَمٍّ وَلَا غَمٍّ وَلَا سُقْمٍ وَلَا غَفْلَةٍ وَلَا نِسْيَانٍ بَلْ بِالتَّحَقُّظِ وَ

التَّعَهُدِ لَكَ وَفِيكَ وَالرَّعَايَةِ لِحَقِّكَ وَالْوَفَاءِ بِعَهْدِكَ وَوَعْدِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاقْسِمْ لِي فِيهِ أَفْضَلَ مَا تَقْسِمُهُ لِعِبَادِكَ الصَّالِحِينَ وَاعْطِنِي فِيهِ أَفْضَلَ مَا تُعْطِي أَوْلِيَاءَكَ الْمُتَقَرِّبِينَ مِنَ الرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ وَالتَّحَنُّنِ وَالِإِجَابَةِ وَ الْعَفْوِ وَالْمَغْفِرَةِ الدَّائِمَةِ وَالْعَافِيَةِ وَالْمُعَافَاةَ وَالْعِثْقَ مِنَ النَّارِ وَالْفَوْزَ بِالْجَنَّةِ وَالتَّجَاةَ مِنْ النَّارِ وَخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ دُعَائِي فِيهِ

إِلَيْكَ وَاصِلًا وَرَحْمَتَكَ وَخَيْرَكَ فِيهِ إِلَيَّ نَازِلًا وَعَمَلِي فِيهِ مَقْبُولًا وَسَعْيِي فِيهِ مَشْكُورًا وَ دُنْيِي فِيهِ مَغْفُورًا حَتَّى يَكُونَ نَصِيبِي فِيهِ الْأَكْثَرُ وَحَظِّي فِيهِ الْأَوْفَرُ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَوَفِّقْنِي فِيهِ لِلْيَلَّةِ الْقَدَرِ عَلَى أَفْضَلِ حَالٍ تُحِبُّ أَنْ يَكُونَ عَلَيْهَا أَحَدٌ مِنْ أَوْلِيَائِكَ وَأَرْضَاهَا لَكَ ثُمَّ اجْعَلْهَا لِي خَيْرًا مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ وَارْزُقْنِي فِيهَا أَفْضَلَ مَا رَزَقْتَ أَحَدًا يَمُنْ بِلَعْنَتِهِ إِيَّاهَا وَأَكْرَمَتُهُ بِهَا وَاجْعَلْنِي فِيهَا مِنْ عَتَقَائِكَ مِنْ جَهَنَّمَ وَطَلْقَائِكَ مِنَ النَّارِ وَسُعْدَاءِ خَلْقِكَ بِمَغْفِرَتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَرِضْوَانِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنَا فِي شَهْرِنَا هَذَا الْحِدَّ وَالِاجْتِهَادَ وَالْقُوَّةَ

١. [العافية] العاقبة M؛ العاقبة (خل) A.

٢. و - M.

٣. پایان نسخه کتابخانه ملی (M).

٤. التَّعَهُدِ [التَّعَاهِدِ] (خل).

٥. الْأَكْثَرُ [الأَكْبَر] (خل).

و النَّشَاطَ وَ مَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى. اللَّهُمَّ رَبَّ «الْفَجْرِ» * وَ لَيَالٍ عَشْرٍ * وَ الشَّفْعَ وَ الْوَتْرَ^۱
وَرَبَّ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ مَا أُنْزِلَتْ فِيهِ مِنَ الْقُرْآنِ وَ رَبَّ جِبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ وَ
رَبَّ جَمِيعِ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ رَبَّ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ رَبَّ مُوسَى
وَ عِيسَى وَ رَبَّ جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ رَبَّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ - صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ
عَلَيْهِمْ^۲ أَجْمَعِينَ - وَ أَسْأَلُكَ بِحَقِّهِمْ عَلَيْكَ وَ بِحَقِّكَ الْعَظِيمِ عَلَيْهِمْ لَمَّا صَلَّيْتَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ
عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَ نَظَرْتَ إِلَيَّ نَظْرَةً رَحِيمَةً تَرْضَى بِهَا عَنِّي رِضاً لَا سَخَطَ عَلَيَّ بَعْدَهُ أَبَدًا وَ
أَعْطَيْتَنِي جَمِيعَ سُؤْلِي وَ رَغْبَتِي وَ أُمْنِيَّتِي وَ إِرَادَتِي وَ صَرَفْتَ عَنِّي جَمِيعَ مَا أَكْرَهُ وَ أَخَافُ وَ
أَحْذَرُ عَلَى نَفْسِي وَ مَالِي وَ مَا لَأَخَافُ وَ عَنِ أَهْلِي وَ مَالِي وَ إِخْوَانِي وَ ذُرِّيَّتِي.

اللَّهُمَّ إِلَيْكَ فَرَزْنَا مِنْ ذُنُوبِنَا فَأَوْنَا تَائِبِينَ وَ ثُبَّ عَلَيْنَا مُسْتَغْفِرِينَ وَ اغْفِرْ لَنَا مُتَعَوِّذِينَ
وَ أَعِدْنَا مُسْتَجِيرِينَ وَ أَجِرْنَا مُسْتَسْلِمِينَ وَ لَاتُخْذِلْنَا رَاهِبِينَ وَ آمِنَّا رَاغِبِينَ وَ شَفِّعْنَا
سَائِلِينَ وَ أَعْطِنَا إِيَّاكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ قَرِيبٌ مُجِيبٌ. اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي وَ أَنَا عَبْدُكَ وَ أَحَقُّ
مَنْ سَأَلَ الْعَبْدَ رَبَّهُ وَ لَمْ يَسْأَلِ الْعِبَادَ مِثْلَكَ كَرَمًا وَ جُودًا يَا مُؤْضِعَ شَكْوَى السَّائِلِينَ وَ يَا
مُنْتَهَى حَاجَةِ الرَّاغِبِينَ وَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ وَ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ وَ يَا مَلْجَأَ
الْمُتَّارِبِينَ وَ يَا صَرِيحَ الْمُسْتَصْرِخِينَ وَ يَا رَبَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَ يَا كَاشِفَ كُرْبِ الْمُكْرُوبِينَ
وَ يَا فَارِجَ هَمِّ الْمُتَهَمِّينَ وَ يَا كَاشِفَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ.

يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ لِي
ذُنُوبِي وَ عُيُوبِي وَ إِسَاءَتِي وَ ظُلْمِي وَ جُرْمِي وَ إِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي وَ ارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ وَ
رَحْمَتِكَ فَإِنَّهُ لَا يَمْلِكُهَا غَيْرُكَ وَ اغْفِرْ عَنِّي وَ اغْفِرْ لِي كُلَّ مَا سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِي وَ اغْصِنِي
فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِي وَ اسْتُرْ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدَيَّ وَ وَلَدِي^۳ وَ قَرَاتِي وَ أَهْلَ حِرَاتِي وَ مَنْ
كَانَ مِنِّي بِسَبِيلِ مِنَ الْمُتُومِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ بِيَدِكَ وَ أَنْتَ
وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ، فَلَا تُخَيِّبْنِي يَا سَيِّدِي وَ لَا تُثَرِّدْ عَلَيَّ دُعَائِي وَ لَا تُثَرِّدْ يَدِي إِلَى نُخْرِي حَتَّى
تَفْعَلَ ذَلِكَ بِي وَ تَسْتَجِيبَ لِي جَمِيعَ مَا سَأَلْتُكَ وَ تَزِيدَنِي مِنْ فَضْلِكَ فَإِنَّكَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ نَحْنُ إِلَيْكَ رَاغِبُونَ.

اللَّهُمَّ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَ الْكِبَرِيَاءُ وَ الْأَلَاءُ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ بِسْمِ
اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنْ كُنْتَ قَضَيْتَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ تَنْزِيلَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ فِيهَا أَنْ تُصَلِّيَ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السُّعْدَاءِ وَ رُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَ
إِحْسَانِي فِي عَلَيِّينَ وَ إِسَاءَتِي مَغْفُورَةً وَ أَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ إِيمَانًا لَا يَشُوبُهُ
شَكٌّ وَ رِضًا بِمَا قَسَمْتَ لِي وَ آتِنِي فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنِي عَذَابَ
النَّارِ وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ قَضَيْتَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ تَنْزِيلَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ فِيهَا فَأَخْرِنِي إِلَى ذَلِكَ
وَ ارْزُقْنِي فِيهَا شُكْرَكَ وَ ذِكْرَكَ وَ طَاعَتَكَ وَ حُسْنَ عِبَادَتِكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ
بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

۱. الفجر ۷-۳.

۲. عَلَيْهِمْ [عَلَى آلِهِ (خ.ل)].

۳. وَلَدِي [وَلَدِي (خ.ل)].

يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا رَبَّ مُحَمَّدٍ اغْصَبِ الْيَوْمَ لِ مُحَمَّدٍ وَلِإِبْرَارِ عِثْرَتِهِ وَافْتُلْ أَعْدَاءَهُمْ
بَدَدًا وَأَخْصِهِمْ عَدَدًا وَلَا تَدْعُ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَدًا وَلَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا. يَا حَسَنَ
الصُّحْبَةِ يَا خَلِيفَةَ النَّبِيِّينَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ الْبَدِيءُ الْبَدِيعُ الَّذِي «لَيْسَ كَمِثْلِهِ
شَيْءٌ» وَالْقَائِمُ غَيْرُ الْغَافِلِ وَالْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ أَنْتَ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنِ أَنْتَ خَلِيفَةُ
مُحَمَّدٍ وَنَاصِرُ مُحَمَّدٍ وَمُفَضِّلُ مُحَمَّدٍ أَشْأَلُكَ أَنْ تَنْصُرَ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ وَخَلِيفَةَ مُحَمَّدٍ وَالْقَائِمَ
بِالْقِسْطِ مِنْ أَوْصِيَاءِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَاعْظِفْ عَلَيْهِمْ نَصْرَكَ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا
أَنْتَ بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي مَعَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ
اجْعَلْ عَاقِبَةَ أَمْرِي إِلَى غُفْرَانِكَ وَرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَكَذَلِكَ نَسَبْتَ نَفْسَكَ يَا
سَيِّدِي بِاللُّطْفِ بَلَى إِنَّكَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَالْطُّفَ لِمَا تَشَاءُ.
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنِي الْحَيَّ وَالْعُمَرَةَ فِي عَامِنَا هَذَا وَتَطَوَّلْ عَلَيَّ
بِجَمِيعِ حَوَائِجِي لِلْآخِرَةِ وَالْدُّنْيَا. أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ «إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ»^١
وَدُودٌ، أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ
«إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا»^٢. اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنَّكَ «أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» رَبِّ إِنِّي عَمِلْتُ سُوءًا وَ
ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاعْفُزْ لِي ذُنُوبِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا
هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ الْغَفَّارُ لِلذَّنْبِ الْعَظِيمِ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ
كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا»^٣، سه بار بگوید.

پس بگوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ فِيمَا تَقْضِي وَتُقَدِّرُ
مِنْ الْأَمْرِ الْعَظِيمِ الْمُحْتَمِ فِي لَيْلَةِ الْقَدَرِ مِنَ الْقَضَاءِ الَّذِي لَا يَرُدُّ وَلَا يَبْدُلُ أَنْ تَكْتُبَنِي
مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ الْمُبَرَّورِ حُجَّتُهُمُ الْمُشْكُورِ سَعِيَّتُهُمُ الْمُغْفُورِ ذُنُوبُهُمُ الْمُكَفَّرِ عَنْهُمْ
سَيِّئَاتُهُمْ وَأَنْ تَجْعَلَ فِيمَا تَقْضِي وَتُقَدِّرُ أَنْ تُطِيلَ عُمْرِي وَتُوسِّعَ رِزْقِي^٤ وَتُوَدِّيَ عَنِّي
أَمَانَتِي وَدِينِي آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي مِنْ أَمْرِي فَرْجًا وَمُخْرَجًا وَارْزُقْنِي
مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ وَاحْرُسْنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَرُسُ وَمِنْ حَيْثُ
لَا أَحْتَرُسُ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَسَلِّمْ تَسْلِيمًا كَثِيرًا كَثِيرًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ»^٥.

١. الشوری/ ١١.

٢. هود/ ٦١.

٣. نوح/ ١٠.

٤. الأنبياء/ ٨٣.

٥. النساء/ ١٠٦.

٦. رَزَقِي [فِي رَزْقِي (خَل)].

٧. تهذیب الأحکام، ج ٣، صص ١١١-١١٥؛ مصباح المتہجد و سلاح المتعبد، ج ٢، صص ٦١٠-٦١٦؛ الإقبال بالأعمال

الحسنة، ج ١، صص ٢٠٢-٢٠٨؛ المصباح، صص ٦١٨-٦٢٣.

۷. فصل: در [تسبیح ایام ماه مبارک رمضان]

هر روز از ایام ماه رمضان، صد بار این تسبیحات می باید گفت:

«سُبْحَانَ الضَّارِّ النَّافِعِ سُبْحَانَ الْقَاضِي بِالْحَقِّ سُبْحَانَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى سُبْحَانَهُ وَ بِحَمْدِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى»^۱.

و به طریق معتبر مروی ست که در هر روز از ایام رمضان، این تسبیحات می باید گفت:

«سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُصَوِّرِ، سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا، سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورِ، سُبْحَانَ اللَّهِ ﴿فَالِقِ الْهَبِّ وَالنَّوَى﴾»^۲، سُبْحَانَ اللَّهِ ﴿خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ﴾»^۳، سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى، سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۴، سُبْحَانَ اللَّهِ ﴿مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تَعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾»^۵.

سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُصَوِّرِ، سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا، سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورِ، سُبْحَانَ اللَّهِ ﴿فَالِقِ الْهَبِّ وَالنَّوَى﴾»^۶، سُبْحَانَ اللَّهِ ﴿خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ﴾»^۷، سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى، سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ، ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾»^۸، سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي ﴿عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾»^۹.

سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُصَوِّرِ، سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا، سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورِ، سُبْحَانَ اللَّهِ ﴿فَالِقِ الْهَبِّ وَالنَّوَى﴾»^{۱۰}، سُبْحَانَ اللَّهِ ﴿خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ﴾»^{۱۱}، سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى، سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ، ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾»^{۱۲}، سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي لَا يُحْصِي مَدَحَتَهُ الْقَائِلُونَ وَ

۱. مأخذ این تسبیح و کیفیت اداء آن یافت نشد.

۲. الأنعام/۹۵.

۳. الزمر/۶۳.

۴. النمل/۸.

۵. آل عمران/۲۶-۲۷.

۶. الأنعام/۹۵.

۷. الزمر/۶۳.

۸. النمل/۸.

۹. الأنعام/۵۹.

۱۰. الأنعام/۹۵.

۱۱. الزمر/۶۳.

۱۲. النمل/۸.

لَا يَجْزِي بِالْآيَةِ الشَّاكِرُونَ الْعَابِدُونَ وَ هُوَ كَمَا قَالَ وَ فَوْقَ مَا يَقُولُ الْقَائِلُونَ وَ اللَّهُ كَمَا أَنْتَى عَلَى نَفْسِهِ وَ ﴿لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ لَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾^۱.

سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِي النَّسَمِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُصَوِّرِ، سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا، سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ، سُبْحَانَ اللَّهِ ﴿فَالِقِ الْحَبِّ وَ النَّوَى﴾^۲، سُبْحَانَ اللَّهِ ﴿خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۳، سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى، سُبْحَانَ اللَّهِ مَدَادَ كَلِمَاتِهِ، ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۴، سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي ﴿يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا﴾^۵ وَ لَا يَشْغَلُهُ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا عَمَّا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا، وَ لَا يَشْغَلُهُ عِلْمُ شَيْءٍ عَنْ عِلْمِ شَيْءٍ وَ لَا يَشْغَلُهُ خَلْقُ شَيْءٍ عَنْ خَلْقِ شَيْءٍ وَ لَا حِفْظُ شَيْءٍ عَنْ حِفْظِ شَيْءٍ وَ لَا يَسَاوِيهِ شَيْءٌ وَ لَا يَعْدِلُ لَهُ شَيْءٌ ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^۶.

سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِي النَّسَمِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُصَوِّرِ، سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا، سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ، سُبْحَانَ اللَّهِ ﴿فَالِقِ الْحَبِّ وَ النَّوَى﴾^۷، سُبْحَانَ اللَّهِ ﴿خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ﴾^۸، سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يَرَى وَ مَا لَا يَرَى، سُبْحَانَ اللَّهِ مَدَادَ كَلِمَاتِهِ، ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۹، سُبْحَانَ اللَّهِ ﴿فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^{۱۰} مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^{۱۱}.

سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِي النَّسَمِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُصَوِّرِ، سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا، سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ، سُبْحَانَ اللَّهِ ﴿فَالِقِ الْحَبِّ وَ النَّوَى﴾^{۱۲}، سُبْحَانَ

۱. البقرة/۳۵۵.

۲. الأنعام/۹۵.

۳. الزمر/۶۲.

۴. النمل/۸.

۵. مَا [عَنْ مَا (خ.ل)].

۶. سبأ/۳.

۷. لَا يَعْدِلُ لَهُ [يُعَادِلُهُ (خ.ل)].

۸. الشورى/۱۱.

۹. الأنعام/۹۵.

۱۰. الزمر/۶۲.

۱۱. النمل/۸.

۱۲. الفاطر/۱-۳.

۱۳. الأنعام/۹۵.

اللَّهُ «خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ»^۱، سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى، سُبْحَانَ اللَّهِ مَدَادَ كَلِمَاتِهِ، «سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۲، سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي «يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۳.

و سنت است که بعد از تسبیحات، این صلوات و این دعا بخوانند که در آثار و اخبار چنین وارد است. پس بگوید:

«إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۴. لَبَّيْكَ يَا رَبِّ وَ سَعْدَيْكَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. اللَّهُمَّ ارْحَمْ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. اللَّهُمَّ ارْحَمْ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ كَمَا رَحِمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. اللَّهُمَّ سَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا سَلَّمْتَ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا هَدَيْتَنَا بِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ابْعَثْهُ مَقَاماً مَحْمُوداً يَغِيْظُهُ بِهِ الْأَوَّلُونَ وَ الْآخِرُونَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ السَّلَامَ كُلَّمَا طَرَفَتْ عَيْنٌ أَوْ ذَرَفَتْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ السَّلَامَ كُلَّمَا ذَكَرَ اللَّهُ ذَاكِرٌ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ السَّلَامَ كُلَّمَا سَبَّحَ اللَّهُ مَلَكٌ أَوْ قَدَّسَهُ. السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فِي الْأَوَّلِينَ السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فِي الْآخِرِينَ السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

اللَّهُمَّ رَبَّ الْبَلَدِ الْحَرَامِ وَ رَبَّ الرُّكْنِ وَ الْمُقَامِ وَ رَبَّ الْحِلِّ وَ الْحَرَامِ بَلِّغْ مُحَمَّدًا نَبِيَّكَ عَنَّا السَّلَامَ. اللَّهُمَّ أَعْطِ مُحَمَّدًا مِنَ الْبَهَاءِ وَ النَّصْرَةِ وَ السُّرُورِ وَ الْكَرَامَةِ وَ الْغِيْظَةِ وَ الْوَسِيلَةَ وَ الْمُتَنَزِّلَةَ وَ الْمُقَامِ وَ الشَّرَفِ وَ الرَّفْعَةِ وَ الشَّفَاعَةَ عِنْدَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلَ مَا تُعْطِي أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ وَ أَعْطِ مُحَمَّدًا [وَ آلَهُ] فَوْقَ مَا تُعْطِي الْخَلَائِقِ مِنَ الْخَيْرِ أَضْعَافًا كَثِيرَةً لَا يُحْصِيهَا غَيْرُكَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ أَطْيَبَ وَ أَظْهَرَ وَ أَزْكَى وَ أَمْنَى وَ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَالٍ مِنْ وَالَاهُ وَ عَادٍ مِنْ عَادَاهُ وَ ضَاعِفِ الْعَذَابِ عَلَى مَنْ شَرِكَ فِي دَمِهِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْعَنْ مَنْ آذَى نَبِيَّكَ فِيهَا. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ الْحُسَيْنِ إِمَامِي الْمُسْلِمِينَ وَ وَالٍ مِنْ وَالَاهُمَا وَ عَادٍ مِنْ عَادَاهُمَا وَ ضَاعِفِ الْعَذَابِ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُمَا وَ عَلَى مَنْ شَرِكَ فِي دَمِهِمَا. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ وَ وَالٍ مِنْ وَالَاهُ وَ عَادٍ مِنْ عَادَاهُ وَ ضَاعِفِ الْعَذَابِ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ وَ وَالٍ مِنْ وَالَاهُ وَ عَادٍ مِنْ عَادَاهُ وَ ضَاعِفِ الْعَذَابِ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى جَعْفَرِ

۱. الزمر/۶۳.

۲. النمل/۸.

۳. المجادلة/۷.

۴. الأحزاب/۵۶.

بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ وَوَالٍ مِنْ وَالَاهُ وَعَادٍ مِنْ عَادَاهُ وَضَاعِفِ الْعَذَابِ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ وَ عَلَى مَنْ شَرَكَ فِي دَمِهِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الكَاضِمِ إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ وَوَالٍ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَصَاعِفِ الْعَذَابِ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ وَعَلَى مَنْ شَرِكَ فِي دَمِهِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا إِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَالٍ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَصَاعِفِ الْعَذَابِ عَلَى مَنْ قَتَلَهُ وَعَلَى مَنْ شَرِكَ فِي دَمِهِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْجَوَادِ إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ وَوَالٍ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَصَاعِفِ الْعَذَابِ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَادِي إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ وَوَالٍ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَصَاعِفِ الْعَذَابِ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الزُّكِّيِّ الْعَسْكَرِيِّ إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ وَوَالٍ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَصَاعِفِ الْعَذَابِ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ وَوَالٍ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَعَجِّلْ فَرَجَهُ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الظَّاهِرِ وَالْقَاسِمِ ابْنِي نَبِيِّكَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى رُفِيَّةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَ
الْعَن مَنْ آذَى نَبِيِّكَ فِيهَا. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَمِّ كُلْثُومِ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَالْعَن مَنْ آذَى نَبِيِّكَ
فِيهَا. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى ذُرِّيَةِ نَبِيِّكَ. اللَّهُمَّ اخْلُفْ نَبِيَّكَ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ. اللَّهُمَّ مَكِّنْهُمْ فِي
الْأَرْضِ. اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ عَدَدِهِمْ وَمَدَدِهِمْ وَأَنْصَارِهِمْ عَلَى الْحَقِّ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ.
اللَّهُمَّ اظْلُبْ بِذَلِيلِهِمْ وَوَثِّرِهِمْ وَدِمَائِهِمْ وَكُفَّ عَنَّا وَعَنْهُمْ وَعَنْ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ
بَأْسُ كُلِّ بَاغٍ وَطَاغٍ وَكُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّكَ «أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا»^(١).

و در هر روز از ماه رمضان این دعا نیز بخواند که فضل عظیم دارد:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ بِأَفْضَلِهِ وَكُلُّ فَضْلِكَ فَاضِلٌ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِفَضْلِكَ كُلِّهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ رِزْقِكَ بِأَعَمِّهِ وَكُلُّ رِزْقِكَ عَامٌّ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ رِزْقِكَ كُلِّهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عَطَايِكَ بِأَهْنَأِهِ وَكُلُّ عَطَايِكَ هَنِئٌ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عَطَايِكَ كُلِّهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِكَ بِأَعْجَلِهِ وَكُلُّ خَيْرِكَ عَاجِلٌ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِكَ كُلِّهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ إِحْسَانِكَ بِأَحْسَنِهِ وَكُلُّ إِحْسَانِكَ حَسَنٌ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ إِحْسَانِكَ كُلِّهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا تُجِيبُنِي بِهِ حِينَ أَسْأَلُكَ فَأَجِبْنِي يَا اللَّهُ.

وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ الْمُتَرْضَى وَرُسُولِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنَ الْعَالَمِينَ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ
السَّراجِ الْمُنِيرِ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَنْبَارِ الطَّاهِرِينَ وَعَلَى مَلَائِكَتِكَ الَّذِينَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ
لِنَفْسِكَ وَحَجَّبْتَهُمْ^٣ عَلَى خَلْقِكَ وَعَلَى أَنْبِيَائِكَ الَّذِينَ يُنْبِئُونَ عَنْكَ بِالْصِّدْقِ وَعَلَى
رُسُلِكَ الَّذِينَ خَصَصْتَهُمْ بِوَحْيِكَ وَفَضَّلْتَهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ بِرِسَالَتِكَ وَعَلَى عِبَادِكَ
الصَّالِحِينَ الَّذِينَ أَدْخَلْتَهُمْ فِي رَحْمَتِكَ الْأَمَّةِ الْمُتَهَدِّينِ الرَّاشِدِينَ وَأَوْلِيائِكَ الْمُطَهَّرِينَ وَ

١. النساء/٨٤.

٢. تهذيب الأحكام، ج ٣، صص ١١٥-١٢٠؛ مصباح المهجد و سلاح المتعبد، ج ٢، صص ٢١٦-٢٣٣؛ الإقبال بالأعمال

الحسنة، ج ١، صص ٢٠٨-٢١٥؛ المصباح، صص ٦٣٥-٦٣٠.

۳. حَجَّيْتَهُمْ [حَجَّجْتَهُمْ (خل).]

٤. عَلِيٍّ [عَنْ (خ)].

عَلَى جَبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ وَمَلَكِ الْمَوْتِ وَمَالِكِ خَازِنِ النَّارِ [وَرِضْوَانَ خَازِنِ الْجَنَّةِ] وَرُوحِ الْقُدُسِ وَرُوحِ الْأَمِينِ وَحَمَلَةَ عَرْشِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الْحَافِظِينَ عَلَيَّ بِالصَّلَاةِ الَّتِي تُحِبُّ أَنْ يُصَلِّيَ بِهَا عَلَيْهَا أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ صَلَاةً كَثِيرَةً طَيِّبَةً مُبَارَكَةً زَاكِيَةً نَامِيَةً ظَاهِرَةً بَاطِنَةً شَرِيفَةً فَاضِلَةً تُبَيِّنُ بِهَا فَضْلَهُمْ عَلَى الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ. اللَّهُمَّ أَعْطِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالشَّرَفَ وَالْفَضِيلَةَ وَاجْزِهِ عَنَّا خَيْرَ مَا جَزَيْتَ نَبِيًّا عَنْ أُمَّتِهِ، اللَّهُمَّ فَأَعْطِ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مَعَ كُلِّ زُلْفَةٍ زُلْفَةً وَمَعَ كُلِّ وَسِيلَةٍ وَسِيلَةً وَمَعَ كُلِّ فَضِيلَةٍ فَضِيلَةً وَمَعَ كُلِّ شَرَفٍ شَرَفًا حَتَّى تُعْطِيَ مُحَمَّدًا وَآلَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيتَ أَحَدًا مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ. اللَّهُمَّ وَاجْعَلْ مُحَمَّدًا وَآلَهُ أَدْنَى الْمُرْسَلِينَ مِنْكَ مَجْلِسًا وَأَفْسَحَهُمْ فِي الْحِجَّةِ عِنْدَكَ مَنْزِلًا وَأَقْرَبَهُمْ إِلَيْكَ وَسِيلَةً وَاجْعَلْهُ أَوَّلَ شَافِعٍ وَأَوَّلَ مُشَفِّعٍ وَأَوَّلَ قَائِلٍ وَأَنْجَحِ سَائِلٍ وَابْعَثْهُ مَقَامًا مُحْمُودًا الَّذِي يَغِيْظُهُ بِهِ الْأَوَّلُونَ وَالْآخِرُونَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. وَاسْأَلْكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَسْمَعَ صَوْتِي وَتُجِيبَ دَعْوَتِي وَتَجَاوَزَ عَنِّي خَطِيئَتِي وَتَضْفَحَ عَنِّي ظُلْمِي وَتُنَجِّحَ طَلِبَتِي وَتَقْضِيَ حَاجَتِي وَتُنَجِّرَ لِي مَا وَعَدْتَنِي وَتُقِيلَ عَشْرَتِي وَتَغْفِرَ ذُنُوبِي وَتَغْفُوَ عَنِّي جُزْمِي وَتُقْبِلَ عَلَيَّ وَلَا تُعْرِضَ عَنِّي وَتَرْحَمَنِي وَلَا تُعَذِّبَنِي وَتُعَافِنِي وَلَا تُتَبِّلَنِي وَتَرْزُقَنِي مِنَ الرِّزْقِ أَطْيَبُهُ وَأَوْسَعُهُ وَلَا تُخْرِجَنِي يَا رَبِّ وَأَفْضَلَ عَنِّي دِينِي وَضَعْ عَنِّي وَزْرِي وَلَا تُحْمِلَنِي مَا لَا طَاقَةَ لِي بِهِ يَا مَوْلَايَ وَادْخُلْنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَأَخْرِجْنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ كَمَا أَمَرْتَنِي فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَنِي»، سه بار بگوید.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ قَلِيلًا مِنْ كَثِيرٍ مَعَ حَاجَةٍ بِي إِلَيْهِ عَظِيمَةٍ وَغِنَاكَ عَنْهُ قَدِيمٌ وَهُوَ عِنْدِي كَثِيرٌ وَهُوَ عَلَيْكَ يَسِيرٌ فَأَمُنْ عَلَيَّ بِهِ «إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»^۲.

[۸. فصل: در] دعای وقت افطار

تفطیر روزه داران سنت مؤکد است - یعنی روزه دار را به طعامی که مال این کس باشد، افطار فرمودن - و با روزه داران افطار کردن نیز سنت است؛ و دعای وقت افطار بر این وجه است:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعَانَنَا، فَصُمْنَا وَرَزَقَنَا، فَأَفْطَرَنَا. اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا وَاعْتِنَا عَلَيْهِ وَسَلِّمْنا فِيهِ وَتَسَلِّمْهُ مِنَّا فِي يُسْرِ مِنْكَ وَعَافِيَةٍ. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَضَى عَنَّا يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ»^۳.

۱. آل عمران/۲۶.

۲. تهذیب الأحکام، ج ۳، صص ۱۲۱-۱۲۲؛ مصباح المتعبد، ج ۲، صص ۶۲۳-۶۲۵؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۲۱۶-۲۱۸؛ المصباح، صص ۶۲۳-۶۲۵.

۳. الکافی، ج ۷، ص ۵۵۹؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۰۶؛ تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۲۰۰؛ مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۶۲۵؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۲۴۶؛ المصباح، ص ۶۳۱.

و شیخ ما، محمد بن مکی شهید - رضی الله تعالی عنه - در کتاب دروس الشریعة، دعای افطار را بر این وجه ذکر کرده که در وقت افطار بگویند:

«اللَّهُمَّ لَكَ صُمْنَا وَ عَلَى رِزْقِكَ أَفْطَرْنَا، فَتَقَبَّلْهُ مِنَّا ذَهَبَ الظَّلَامُ وَ ابْتَلَّتِ الْعُرُوقُ وَ بَقِيَ الْأَجْرُ. اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا وَ أَعِنَّا عَلَيْهِ وَ سَلِّمْنَا فِيهِ وَ تَسَلِّمُهُ مِنَّا»^۱.

پس هر حاجت که داشته باشند، بطلبند و افطار کنند که دعا در وقت افطار مستجاب می‌باشد؛ إن شاء الله تعالی.

[۹. فصل: در ادعیه شب‌های ماه رمضان]

و سنت است در هر شب از شب‌های رمضان، این دعا خواندن:

«اللَّهُمَّ أَفْتَحْ^۲ الثَّنَاءَ بِحَمْدِكَ وَ أَنْتَ مُسَدِّدٌ لِلصَّوَابِ بِمَنِّكَ أَيقَنْتُ أَنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ وَ أَشَدُّ الْمُعَافِينَ فِي مَوْضِعِ التَّكَالِ وَ التَّقَمَةِ وَ أَعْظَمُ الْمُتَجَبِّرِينَ فِي مَوْضِعِ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْعِظَمَةِ. اللَّهُمَّ أَذْنْتُ لِي فِي دُعَائِكَ وَ مَسْأَلَتِكَ فَاسْمَعْ يَا سَمِيعُ مَدْحِي وَ أَجِبْ يَا رَحِيمُ دَعْوَتِي وَ أَقِلْ يَا غَفُورُ عَثْرَتِي فَكَمْ يَا إِلَهِي مِنْ كُرْبَةٍ قَدْ فَرَجْتَهَا وَ هُمُومٍ قَدْ كَشَفْتَهَا وَ عَثْرَةٍ قَدْ أَقْلَتَهَا وَ رَحْمَةٍ قَدْ نَشَرْتَهَا وَ حَلَقَةٍ بَلَاءٍ قَدْ فَكَّكْتُهَا. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَ كَبَّرَهُ تَكْبِيرًا»^۳. الْحَمْدُ لِلَّهِ بِجَمِيعِ مَحَامِدِهِ كُلِّهَا عَلَى جَمِيعِ نِعَمِهِ كُلِّهَا. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا مُضَادَّ لَهُ فِي مُلْكِهِ وَ لَا مُنَازِعَ لَهُ فِي أَمْرِهِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا شَرِيكَ لَهُ فِي خَلْقِهِ وَ لَا شَبَهَ^۴ لَهُ فِي عَظَمَتِهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَاشِي فِي الْخَلْقِ أَمْرُهُ وَ حَمْدُهُ الظَّاهِرُ بِالْكَرَمِ مَجْدُهُ الْبَاسِطُ بِالْجُودِ يَدُهُ الَّذِي لَا يَنْقُصُ خَزَائِنُهُ وَ لَا يَزِيدُهُ كَثْرَةُ الْعَطَاءِ إِلَّا كَرَمًا وَ جُودًا إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْوَهَّابُ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ قَلِيلًا مِنْ كَثِيرٍ مَعَ حَاجَةٍ بِي إِلَيْهِ عَظِيمَةٍ وَ غِنَاكَ عَنْهُ قَدِيمٌ وَ هُوَ عِنْدِي كَثِيرٌ وَ هُوَ عَلَيْكَ سَهْلٌ يَسِيرٌ. اللَّهُمَّ إِنَّ عَفْوَكَ عَنْ ذَنْبِي وَ تَجَاوُزَكَ عَنْ خَطِيئَتِي وَ صَفْحَكَ عَنْ ظُلْمِي وَ سَتْرَكَ عَلَى قَبِيحِ عَمَلِي وَ حِلْمَكَ عَنْ كَثِيرِ ظُلْمِي^۵ عِنْدَ مَا كَانَ مِنْ خَطَايَايَ^۶ وَ أَرَيْتَنِي مِنْ قُدْرَتِكَ وَ عَرَفْتَنِي مِنْ إِبْجَاتِكَ فَصَرْتُ أَدْعُوكَ آمِنًا وَ أَسْأَلُكَ مُسْتَأْنِسًا لَا خَافًا وَ لَا وَجَلًا مُدَلًّا عَمْدِي أَطْمَعَنِي فِي أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَا أَسْتَوْجِبُهُ مِنْكَ الَّذِي رَزَقْتَنِي مِنْ رَحْمَتِكَ عَلَيْكَ فِيمَا قَصَدْتُ فِيهِ إِلَيْكَ، فَإِنْ أَبْطَأَ عَنِّي عَثَبْتُ^۷ بِجَهْلِي

۱. کذا.

۲. الدروس الشرعية في فقه الإمامية، ج ۱، ص ۲۸۰.

۳. أَفْتَحْ [إِنِّي أَفْتَحْ (خل).]

۴. غَفُورٌ [عَفُو (خل).]

۵. الإِسْرَاءُ ۱۱۱.

۶. شَبَهَ [شَبِيه (خل).]

۷. ظُلْمِي [جُرْمِي (خل).]

۸. خَطَايَايَ [خَطَايَ (خل).]

۹. عَثَبْتُ [عَتَيْتُ (خل).]

عَلَيْكَ وَ لَعَلَّ الَّذِي أَبْطَأَ عَنِّي هُوَ خَيْرٌ لِّي لِعِلْمِكَ بِعَاقِبَةِ الْأُمُورِ فَلَمْ أَرِ مَوْلَى كَرِيماً أَصْبَرَ عَلَى عَبْدٍ لَيْئِمٍ مِنْكَ عَلَيَّ.

يَا رَبِّ إِنَّكَ تَدْعُونِي فَأُوَلِّي عَنْكَ وَتَتَحَبَّبُ إِلَيَّ فَاتَّبَعْتُ إِيَّاكَ وَتَتَوَدَّدُ إِلَيَّ، فَلَا أَقْبَلُ مِنْكَ كَأَنَّ لِي التَّطَوُّلَ عَلَيْكَ وَلَمْ يَمْنَعْكَ ذَلِكَ مِنَ الرَّحْمَةِ لِي وَ الْإِحْسَانِ إِلَيَّ وَ التَّفَضُّلِ عَلَيَّ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ، فَارْحَمْ عَبْدَكَ الْجَاهِلَ وَ جُدْ عَلَيْهِ بِتَفَضُّلٍ^۱ إِحْسَانِكَ إِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ.

الْحَمْدُ لِلَّهِ مَالِكِ الْمُلْكِ مُجْرِي الْفُلْكِ مُسَخِّرِ الرِّيَّاحِ فَالِقِ الْإِصْبَاحِ دَيَّانِ يَوْمِ الدِّينِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى حِلْمِهِ بَعْدَ عِلْمِهِ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَفْوِهِ بَعْدَ قُدْرَتِهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى طَوْلِ أَنَاتِهِ فِي غَضَبِهِ وَ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى مَا يُرِيدُ الْحَمْدُ لِلَّهِ خَالِقِ الْخَلْقِ وَ بَاسِطِ الرِّزْقِ ذِي الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ وَ الْفَضْلِ وَ الْإِحْسَانِ الَّذِي بَعْدَ فَلَا يُرَى وَ قَرَبَ فَشْهَدَ النَّجْوَى تَبَارَكَ وَ تَعَالَى. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لَهُ مُنَازَعٌ^۲ يُعَادِلُهُ وَ لَا شَبِيهَ يُشَاكِلُهُ وَ لَا ظَهِيرٌ يُعَاضِدُهُ فَهَرِ بَعِزَّتِهِ الْأَعَزَّاءَ وَ تَوَاضَعَ لِعَظَمَتِهِ الْعُظَمَاءَ قَبْلَهُ بِقُدْرَتِهِ مَا يَشَاءُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُجِيبُنِي حِينَ أَنَادِيهِ وَ يَسْتُرْ عَلَيَّ كُلَّ عَوْرَةٍ وَ أَنَا أَغْصِيهِ وَ يُعْظِمُ النِّعْمَةَ عَلَيَّ فَلَا أَجَازِيهِ فَكَمْ مِنْ مَوْهِبَةٍ هَنِيئَةٍ قَدْ أَعْطَانِي وَ عَظِيمَةٍ مَخُوفَةٍ قَدْ كَفَانِي وَ بَهْجَةٍ مُونِقَةٍ قَدْ أَرَانِي فَأَتْنِي عَلَيْهِ حَامِداً وَ أَذْكُرُهُ مُسَبِّحاً.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُكَ حِجَابُهُ وَ لَا يَغْلِقُ بَائِيهِ وَ لَا يَزِيدُ سَائِلُهُ وَ لَا يُخَيِّبُ أَمَلُهُ. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُؤْمِنُ الْخَائِفِينَ وَ يُنْجِي الصَّالِحِينَ وَ يَرْفَعُ الْمُسْتَضْعِفِينَ وَ يَضَعُ الْمُسْتَكْبِرِينَ وَ يُهْلِكُ مُلُوكاً وَ يَسْتَخْلِفُ آخَرِينَ. وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ قَاصِمِ الْجَبَّارِينَ مُنِيرِ الظُّلُمَةِ^۳ مُدْرِكِ الْهَارِبِينَ نَكَالِ الظَّالِمِينَ صَرِيخِ الْمُسْتَضَرِّحِينَ مَوْضِعِ حَاجَاتِ الظَّالِمِينَ مُعْتَمِدِ الْمُؤْمِنِينَ. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مِنْ خَشْيَتِهِ تَرَعَدُ السَّمَاءُ وَ سُكَّانُهَا وَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ عُمَارُهَا وَ تَمْتَوِجُ الْبِحَارُ وَ مَنْ يَسْبِخُ فِي عَمَرَاتِهَا. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَخْلُقُ وَ لَمْ يَخْلُقْ وَ يَزِرُّقُ وَ لَا يَزِرُّقُ وَ يُطْعِمُ وَ لَا يَطْعَمُ وَ يُمِيتُ الْأَحْيَاءَ وَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ أَمِينِكَ وَ حَبِيبِكَ وَ صَفِيكَ وَ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ حَافِظِ سِرِّكَ وَ مُبْلِغِ رِسَالَتِكَ أَفْضَلَ وَ أَحْسَنَ وَ أَجْمَلَ وَ أَكْمَلَ وَ أَزْكَى وَ أَمْنَى وَ أَطْيَبَ وَ أَظْهَرَ وَ أَسْنَى وَ أَكْبَرَ^۴ مِمَّا صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ وَ تَرَحَّمْتَ وَ تَحَنَّنْتَ وَ سَلَّمْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ عِبَادِكَ وَ أَنْبِيَائِكَ وَ رُسُلِكَ وَ صَفْوَتِكَ وَ أَهْلِ الْكِرَامَةِ عَلَيْكَ مِنْ خَلْقِكَ. اللَّهُمَّ

۱. مَوْلَى [مَوْثَلَا (خ.ل).

۲. بِتَفَضُّلٍ [بِفَضْل (خ.ل).

۳. لَيْسَ لَهُ مُنَازَعٌ [لَا مُنَازِع (خ.ل).

۴. قَبْلَهُ [قَبْلَهُ (خ.ل).

۵. مَوْهِبَةٍ [هَبَةٍ (خ.ل).

۶. مُنِيرِ الظُّلُمَةِ [مُبِيرِ الظُّلُمَةِ (خ.ل).

۷. أَكْبَرَ [أَكْثَرَ (خ.ل).

۸. مِمَّا [مَا (خ.ل).

صَلِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ الظَّاهِرَةِ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى سِبْطِي الرَّحْمَةِ وَإِمَامِي الْهُدَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَيِّ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَصَلِّ عَلَى أُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ حُجَّجِكَ عَلَى عِبَادِكَ وَأَمَنَّاكَ فِي بِلَادِكَ صَلَاةً كَثِيرَةً دَائِمَةً.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّ أَمْرِكَ الْقَائِمِ الْمُؤَمَّلِ وَالْعَدْلِ الْمُنْتَظَرِ اخْفُفْهُ بِمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَأَيِّدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ الدَّاعِيَ إِلَى كِتَابِكَ وَالْقَائِمَ بِدِينِكَ اسْتَخْلِفْهُ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفْتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِ وَمَكَّنْ لَهُ دِينَهُ الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ لَهُ وَأَبْدَلْهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ أَمْنًا يَتَعْبُدُكَ لَا يَشْرِكُ بِكَ شَيْئًا اللَّهُمَّ أَعِزَّهُ وَأَعِزِّزْ بِهِ وَانْصُرْهُ وَانْتَصِرْ بِهِ وَانْصُرْهُ نَصْرًا عَزِيزًا. اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَمِلَّةَ نَبِيِّكَ حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ شَيْءٌ مِنَ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ. اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ وَتُدِلُّ بِهَا التِّفَاقَ وَأَهْلَهُ وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ وَتَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

اللَّهُمَّ مَا عَرَفْتَنَا مِنَ الْحَقِّ فَحَمِلْنَاهُ وَمَا قَصُرْنَا عَنْهُ فَبَلِّغْنَاهُ. اللَّهُمَّ ائْتِم بِشَعْنِنَا وَاشْعَبْ بِهِ صَدْعَنَا وَارْتُقْ بِهِ فَتَقْنَا وَكَثِّرْ بِهِ قَلَّتْنَا وَأَعِزِّ بِهِ ذَلَّتْنَا وَأَغْنِ بِهِ عَائِلَتَنَا وَاقْضِ بِهِ عَنْ مُغْرِمِنَا^۱ وَاجْبُرْ بِهِ فَقْرَنَا وَشُدَّ بِهِ خَلَّتْنَا وَيَسِّرْ بِهِ عُسْرَنَا وَبَيِّضْ بِهِ وُجُوهَنَا وَفُكَّ بِهِ أَسْرَتَنَا وَأَنْجِجْ بِهِ طَلِبَتَنَا وَأَنْجِزْ بِهِ مَوَاعِيدَنَا وَاسْتَجِبْ بِهِ دَعَوَتَنَا وَأَعْطِنَا بِهِ فَوْقَ رَغْبَتِنَا، يَا خَيْرَ الْمُسْتُولِينَ وَأَوْسَعَ الْمُعْطِينَ، اشفِّ بِهِ صُدُورَنَا وَأَذْهَبْ بِهِ غَيْظَ قُلُوبِنَا وَاهْدِنَا فِيهِ^۲ لِمَا اخْتَلَفَ فِيهِ^۳ مِنَ الْحَقِّ يَا ذِيكَ. إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَانْصُرْنَا عَلَى عَدُوِّكَ وَعَدُوِّنَا إِلَهَ الْحَقِّ آمِينَ.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقْدَ نَبِيِّنَا وَغَيْبَةَ إِمَامِنَا وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَشِدَّةَ الْفِتَنِ بَيْنَا وَتَظَاهِرَ الزَّوْمَانِ عَلَيْنَا، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَعِنَّا عَلَى ذَلِكَ بِفَتْحٍ مِنْكَ تُعْجِلْهُ وَضُرِّ تَكْشِفُهُ وَنَصْرٍ تُعِزُّهُ وَسُلْطَانٍ حَقٍّ تُظْهِرُهُ وَرَحْمَةٍ مِنْكَ تُجَلِّلُنَاهَا وَعَافِيَةٍ مِنْكَ تُلْبِسُنَاهَا^۴ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ^۵.

۱. صَلِّ [وَصَلِّ (خل).

۲. مُغْرِمِنَا [مَغْرِمَنَا (خل).

۳. فِيهِ [بِهِ (خل).

۴. فِيهِ [بِهِ (خل).

۵. ضُرِّ [بُضْرٍ (خل).

۶. انْصُرْنَا [انْصُرْنَا بِهِ (خل).

۷. أَلْبَسَهُ: غَطَّاهُ (قاموس/ نگر: القاموس المحيط، ج ۱، ص ۵۷۲). [A ح.

۸. تهذيب الأحكام، ج ۳، صص ۱۰۸-۱۱۱: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۱۳۸-۱۴۳.

[۱۰. فصل: در] ادعای سحر شب های ماه رمضان

و سحر کردن - یعنی در سحر چیزی خوردن و آشامیدن - سنت مؤکد است و اگر چه به یک جرعه آب باشد؛ و سنت است که در هر سحر این ماه، به توجه تمام به خواندن این دعا مشغول باشند:

«يَا عَدَّتِي فِي كُرْبَتِي وَيَا صَاحِبِي فِي شِدَّتِي وَيَا وَلِيَّيَ فِي نِعْمَتِي وَيَا غَايَتِي فِي رَغْبَتِي أَنْتَ السَّائِرُ عَوْرَتِي وَ الْمُؤْمِنُ رَوْعَتِي وَ الْمُثْقِلُ عَثْرَتِي فَاعْفُ عَنِّي خَطِيئَتِي. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خُشُوعَ الْإِيمَانِ قَبْلَ خُشُوعِ الدَّلِّ فِي النَّارِ يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا فَرْدُ يَا صَمَدُ يَا مَنْ ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ تَحَنُّنًا مِنْهُ وَ رَحْمَةً وَ يَبْنِدِي بِالْخَيْرِ مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ تَفَضُّلاً مِنْهُ وَ كَرَمًا بِكَرَمِكَ الدَّائِمِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ هَبْ لِي رَحْمَةً وَاسِعَةً جَامِعَةً أَبْلُغُ بِهَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَغْفِرُكَ لِمَا تُبْتُ إِلَيْكَ مِنْهُ ثُمَّ عُدْتُ فِيهِ وَ أَسْتَغْفِرُكَ لِكُلِّ خَيْرٍ أَرَدْتُ بِهِ وَجْهَكَ فَخَالَطَهُ فِيهِ مَا لَيْسَ لَكَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اعْفُ عَن ظُلْمِي وَ جُرْمِي بِحِلْمِكَ وَ جُودِكَ يَا كَرِيمُ يَا مَنْ لَا يَخِيبُ سَأَلُهُ وَ لَا يَنْقُذُ نَائِلُهُ يَا مَنْ عَلَا فَلَاشَيْءَ فَوْقَهُ وَ دَنَا فَلَاشَيْءَ دُونَهُ. صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْحَمْنِي يَا قَالِقَ الْبَحْرِ لِمُوسَى، اللَّيْلَةَ اللَّيْلَةَ اللَّيْلَةَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ. اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي مِنَ التَّفَاقُ وَ عَمَلِي مِنَ الرِّيَاءِ وَ لِسَانِي مِنَ الْكُذِبِ وَ عَيْنِي مِنَ الْخِيَانَةِ فَإِنَّكَ تَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ. يَا رَبِّ هَذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ النَّارِ، هَذَا مَقَامُ الْمُسْتَجِيرِ بِكَ مِنَ النَّارِ، هَذَا مَقَامُ الْمُسْتَعِيثِ بِكَ مِنَ النَّارِ، هَذَا مَقَامُ الْهَارِبِ إِلَيْكَ مِنَ النَّارِ، هَذَا مَقَامُ مَنْ يَبُوءُ لَكَ بِخَطِيئَتِهِ وَ يَعْتَرِفُ بِذَنْبِهِ وَ يَتُوبُ إِلَى رَبِّهِ، هَذَا مَقَامُ الْبَائِسِ الْفَقِيرِ هَذَا مَقَامُ الْخَائِفِ الْمُسْتَجِيرِ. هَذَا مَقَامُ الْمُخْزُونِ الْمُكْرُوبِ، هَذَا مَقَامُ الْمُغْمُومِ الْمُتَهَمُومِ، هَذَا مَقَامُ الْغَرِيبِ الْغَرِيقِ، هَذَا مَقَامُ الْمُسْتَوْحِشِ الْفَرِيقِ، هَذَا مَقَامُ مَنْ لَا يَجِدُ لِدَنْبِهِ غَافِرًا غَيْرَكَ وَ لَا لَهُمِهِ مَفْرَجًا سِوَاكَ. يَا اللَّهُ يَا كَرِيمُ لَا تُخْرِقْ وَجْهِي بِالنَّارِ بَعْدَ سُجُودِي لَكَ وَ تَغْفِيرِي بِغَيْرِ مَنْ مَتَّى عَلَيْكَ بَلِّ لَكَ الْحَمْدُ وَ الْمُنُّ وَ الْفَضْلُ عَلَيَّ ارْحَمْ أَيُّ رَبِّ أَيُّ رَبِّ أَيُّ رَبِّ»، باید گفت چندان که نفس بریده گردد.

و بعد از آن باید گفت:

«صَغْفِي وَ قَلَّةَ حِيلَتِي وَ رِقَّةَ جِلْدِي وَ تَبَدُّدَ أَوْصَالِي وَ تَنَاقُضَ لَحْمِي وَ جِسْمِي وَ وَحْشَتِي وَ وَحْشَتِي فِي قَبْرِي وَ جَزَعِي مِنْ صَغِيرِ الْبَلَاءِ. أَسْأَلُكَ يَا رَبِّ فُرَّةَ الْعَيْنِ وَ الْاِغْتِبَاطَ يَوْمَ الْحُسْرَةِ وَ التَّدَامَةَ بَيَاضَ وَجْهِي يَا رَبِّ يَوْمَ تَسْوَدُ فِيهِ الْوُجُوهُ وَ آمَنِي مِنَ الْفَرَجِ الْأَكْبَرِ. أَسْأَلُكَ الْبُشْرَى يَوْمَ تُقْلَبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ وَ الْبُشْرَى عِنْدَ فِرَاقِ الدُّنْيَا. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَرْجُوهُ عَوْنًا فِي حَيَاتِي وَ أَعِدُّهُ دُخْرًا لِيَوْمِ قَافَتِي. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْعُوهُ وَ لَا أَدْعُو غَيْرَهُ وَ لَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ لَخَيَّبَ دُعَائِي. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَرْجُوهُ وَ لَا أَرْجُو

۱. التوحيد/۳-۴.

۲. فَخَالَطَهُ [فَخَالَطَكَ (خل)].

غَيْرُهُ وَلَوْ رَجَوْتُ غَيْرَهُ لَأَخْلَفَ رَجَائِي. الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُنْعِمِ الْمُحْسِنِ الْمُجْمَلِ الْمُتَّضِلِ
ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَلِي كُلِّ نِعْمَةٍ وَصَاحِبِ كُلِّ حَسَنَةٍ وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ وَقَاضِي
كُلِّ حَاجَةٍ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنِي الْيَقِينَ وَحُسْنَ الظَّنِّ بِكَ وَأَثِّبْ رَجَائَكَ
فِي قَلْبِي وَاقْطَعْ رَجَائِي عَمَّنْ سِوَاكَ حَتَّى لَا أَرْجُو غَيْرَكَ وَلَا أَتَقَرَّ إِلَّا بِرَحْمَتِكَ بِكَ يَا لَطِيفاً
لِمَا يَشَاءُ الظُّفَّ لِي فِي جَمِيعِ أَحْوَالِي بِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى يَا رَبِّ إِنِّي ضَعِيفٌ عَنِ النَّارِ
فَلَا تُعَذِّبْنِي بِالنَّارِ. يَا رَبِّ ارْحَمْ دُعَائِي وَتَضَرُّعِي وَخَوْفِي وَذُلِّي وَمَسْكِنَتِي وَتَعْوِذِي
وَتَلْوِيزِي بِكَ عَنِ طَلَبِ الدُّنْيَا وَأَنْتَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ. أَسْأَلُكَ يَا رَبِّ بِقُوَّتِكَ عَلَى ذَلِكَ وَ
قُدْرَتِكَ عَلَيْهِ وَغِنَاكَ عَنْهُ وَحَاجَتِي إِلَيْهِ أَنْ تَرْزُقَنِي فِي عَامِي هَذَا وَشَهْرِي هَذَا وَيَوْمِي
هَذَا وَسَاعَتِي هَذِهِ رِزْقاً وَاسِعاً تُغْنِيَنِي بِهِ عَنْ تَكْلَفِ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَمِنْ رِزْقِكَ
الْحَلَالِ الطَّيِّبِ. أَيُّ رَبِّ مِنْكَ أَطْلُبُ وَإِلَيْكَ أَرْغَبُ وَإِيَّاكَ أَرْجُو وَأَنْتَ أَهْلُ لِدَلِكْ وَ
لَا أَرْجُو غَيْرَكَ وَلَا أَتَقَرُّ إِلَّا بِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. يَا رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي، فَاعْفُ لِي وَ
ارْحَمْنِي وَاعْفُ عَنِّي يَا سَامِعَ كُلِّ صَوْتٍ يَا جَامِعَ كُلِّ قُوَّةٍ يَا بَارِيَّ النَّفُوسِ
بَعْدَ الْمَوْتِ. يَا مَنْ لَا تَغْشَاهُ الظُّلُمَاتُ وَلَا تَشْتَبِهُ عَلَيْهِ الْأَصْوَاتُ وَلَا يَشْغَلُهُ شَيْءٌ عَنْ
شَيْءٍ أَعْطَى مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَفْضَلَ مَا سَأَلْتُكَ وَأَفْضَلَ مَا سَأَلْتُكَ لَهُ وَأَفْضَلَ
مَا أَنْتَ مَسْئُولٌ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهَبْ لِي الْعَافِيَةَ حَتَّى لَا تُهَيِّئَ لِي الْمَعِيشَةَ وَارْحَمْنِي لِي
بِخَيْرٍ حَتَّى لَا تُضَرِّرَنِي الدُّنُوبُ.

اللَّهُمَّ رَضِّنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي حَتَّى لَا أَسْأَلَ أَحَدًا شَيْئاً. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ وَافْتَحْ لِي خَزَائِنَ رَحْمَتِكَ وَارْحَمْنِي رَحْمَةً لَا تُعَذِّبْنِي بَعْدَهَا أَبَداً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ
ارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ رِزْقاً حَلالاً طَيِّباً لَا تُفْقِرُنِي إِلَى أَحَدٍ بَعْدَهُ سِوَاكَ تَزِيدُنِي بِذَلِكَ
شُكْراً وَإِلَيْكَ فَاقَّةً وَفَقْراً وَبِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ غِنًى وَنَفْعاً، يَا مُحْسِنُ يَا مُجْمَلُ يَا مُنْعِمُ
يَا مُفْضِلُ يَا مَلِكُ^۱ يَا مُقْتَدِرُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْنِي رَحْمَةً كُلاًَّ وَاقْضِ لِي
بِالْحُسْنَى وَبَارِكْ لِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي وَاقْضِ لِي جَمِيعَ حَوَائِجِي. اللَّهُمَّ يَسِّرْ لِي مَا أَخَافُ
تَعْسيرَهُ فَإِنَّ تَيْسِيرَ مَا أَخَافُ تَعْسيرُهُ عَلَيْكَ يَسِيرٌ وَسَهْلٌ لِي مَا أَخَافُ حُزُونَتَهُ وَنَفْسُ
عَنِّي مَا أَخَافُ ضَيْقَهُ وَكُفَّ عَنِّي مَا أَخَافُ غَمَّهُ وَاضْرَفْ عَنِّي مَا أَخَافُ يَلِيَّتَهُ يَا أَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ ائِمَّا قَلْبِي حُبّاً لَكَ وَخَشْيَةً مِنْكَ وَتَضَرُّعاً وَإِيمَاناً بِكَ [وَفَرْقاً مِنْكَ] وَ
سَوْقاً إِلَيْكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ. اللَّهُمَّ إِنَّ لَكَ عَلَيَّ حُقُوقاً فَتَصَدَّقْ بِهَا عَلَيَّ وَلِلنَّاسِ
قَبْلِي تَبِعَاتٍ، فَتَحَمَّلْهَا عَنِّي وَقَدْ أُوجِبْتَ لِكُلِّ ضَيْفٍ قَرَى وَأَنَا ضَيْفُكَ فَاجْعَلْ قِرَايَ
الْحُجَّةِ يَا وَهَّابَ الْحُجَّةِ يَا وَهَّابَ الْمُغْفِرَةِ. لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ^۲.

۱. لَاهِمْنِي [لا تَهَيِّئْ لِي] (خ.ل).

۲. نَفْعاً [تَعَفُّفاً] (خ.ل).

۳. مَلِكُ [مَلِكُ] (خ.ل).

۴. مصباح المتبجد و سلاح المتعبّد، ج ۲، صص ۵۹۸-۶۰۱؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۱۷۷-۱۸۰؛

المصباح، صص ۶۰۲-۶۰۴.

۱۱. فصل: در بیان حمل مصحف مقابل وجه و ذکر دعای آن

و در اخبار و آثار از امام ابی جعفر - علیه الصلاة والسلام - مروی است که هر که در ثلث ثانی از هر شب از شب‌های رمضان - خصوصاً شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم - بردارد مصحف را و از هم بگشاید و برابر خود دارد و بگوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكِتَابِكَ الْمُنَزَّلِ وَمَا فِيهِ وَفِيهِ اسْمُكَ الْأَعْظَمُ الْأَكْبَرُ وَاسْمَاؤُكَ الْحُسْنَى وَمَا يُخَافُ وَيُرْجَى أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ عَتَقَائِكَ وَطُلُقَائِكَ مِنَ النَّارِ»^۱

پس حاجت خود را عرض کند که البته مستجاب شود.

۱۲. فصل: در [عمل شب قدر

شب قدر را احیاء داشتن، سنت مؤکد است و آن به این می‌شود که در لیالی افراد، یعنی شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سیم، هر سه احیاء بکنند^۲؛ و در هریک از این سه شب، دو بار غسل کردن، سنت است: یکی در اوّل شب و یکی در آخر شب. چنین گمان کرده‌اند بعضی از علماء؛ و حقّ آن است که این گمان غلط است و دو بار غسل کردن، مخصوص شب بیست و سیم است؛ یک بار در اوّل شب و یک بار در آخر شب.

و در شب بیست و یکم یک بار غسل سنت است در اوّل شب؛ و همچنین، در شب نوزدهم و در شب بیست و سیم، سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» هزار بار^۳ و سوره «عنکبوت» یک بار و سوره «روم» یک بار می‌باید خواند^۴. ابوبصیر از حضرت امام جعفر صادق - صلوات الله و سلامه علیه - روایت کرده که آن حضرت فرمود که هر که در شب بیست و سیم ماه رمضان این سور بخواند، به خدا سوگند که از اهل بهشت است^۵.

۱. الکافی، ج ۴، ص ۶۶۴؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۴۶.

۲. میرداماد در پاسخ به استفتائی درباره شب قدر آورده است: «اصحّ آن است که لیلۃ القدر، «لیلۃ الجهنی» است و آن، شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان است» (اوراق پراکنده از مصنفات میرداماد، صص ۳۰۳-۳۰۴).

۳. و روی ابو یحیی الصنعانی عن أبي عبد الله - علیه السلام - أنه قال: «لَوْ قَرَأَ رَجُلٌ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» أَلْفَ مَرَّةٍ لَأُصْبِحَ وَهُوَ شَدِيدُ الْيَقِينِ بِالْاِعْتِرَافِ بِمَا يَخْتَصُّ بِهِ فِينَا وَمَا ذَلِكَ إِلَّا لِشَيْءٍ غَايَتُهُ فِي نَوْمِهِ». (کذا فی مصباح الشیخ / نگر: مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۵۷۷). A ح

۴. «فَإِذَا كَانَ لَيْلَةُ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ فَأَقْرَأْ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» أَلْفَ مَرَّةٍ وَاقْرَأْ سُورَةَ «الْعَنْكَبُوتِ» وَ «الرُّومِ» مَرَّةً وَاحِدَةً» (همان).

۵. و در بعضی از کتب، ختم قرآن نیز واقع شده در این شب - و به سه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» اکتفا نمودن این ختم ممکن است - و زیارت حضرت امام حسین - علیه السلام - در این شب سنت است. A ح

۶. «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْعَنْكَبُوتِ وَ الرُّومِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ فَهُوَ وَاللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مِنْ أَهْلِ الْحِنَّةِ لَا أَسْتَفْنِي فِيهِ أَبَدًا وَلَا أَخَافُ أَنْ يَكْتُوبَ اللَّهُ عَلَيَّ فِي يَمِينِي إِثْمًا وَإِنَّ هَاتَيْنِ السُّورَتَيْنِ مِنَ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - مَكَانًا» (همان).

[۱۳]. فصل: در دعای شب‌های عشر آخر از ماه رمضان

در شب‌های عشر آخر رمضان، این دعا را مکرر بخوانند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِجَلَالِ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ أَنْ يَنْقُضِيَ عَنِّي شَهْرُ رَمَضَانَ أَوْ يُطْلَعَ الْقَجْرُ مِنْ لَيْلَتِي هَذِهِ وَ لَكَ قَبْلِي تَبِعَةٌ أَوْ ذَنْبٌ تُعَذِّبُنِي عَلَيْهِ»^۱.

و در شب بیست و یکم که اول شب است از شب‌های عشر آخر، این دعا می‌باید خواند:

«يَا مُوَلِّجَ اللَّيْلِ فِي النَّهَارِ وَمُوَلِّجَ النَّهَارِ فِي اللَّيْلِ وَمُخْرِجَ الْحَيِّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجَ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ يَا رَازِقَ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا اللَّهُ يَا رَحِيمُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَالْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَالْكَبرِيَاءُ وَالْآلَاءُ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَأَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السُّعْدَاءِ وَرُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَإِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَإِسَاءَتِي مَغْفُورَةً وَأَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تَبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ إِيْمَانًا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَتَرْضِيَنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي وَ«آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^۲ الْحَرِيقَ وَارْزُقْنَا فِيهَا ذِكْرَكَ وَشُكْرَكَ وَالرَّغْبَةَ إِلَيْكَ وَالْإِنَابَةَ وَالتَّوْفِيقَ لِمَا وَقَفْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَام»^۳.

دعای شب بیست و دویم که دویم شب است از شب‌های عشر آخر:

«يَا سَالِحَ النَّهَارِ مِنَ اللَّيْلِ فَإِذَا نَحْنُ مُظْلِمُونَ وَمُجْرِي السُّنَنِ لِمُسْتَقَرِّهَا بِتَقْدِيرِكَ يَا عَزِيزُ يَا عَلِيمُ يَا مُقَدِّرَ الْقَمَرِ مَنَازِلَ حَتَّى «عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ» يَا نُورَ كُلِّ نَوْرٍ وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ وَوَلِيَّ كُلِّ نِعْمَةٍ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا اللَّهُ يَا قُدُّوسُ يَا أَحَدُ يَا وَاحِدُ يَا فَرْدُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَالْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَالْكَبرِيَاءُ وَالْآلَاءُ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السُّعْدَاءِ وَرُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَإِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَإِسَاءَتِي مَغْفُورَةً وَأَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تَبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ إِيْمَانًا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَتَرْضِيَنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي وَ«آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^۴ الْحَرِيقَ وَارْزُقْنَا فِيهَا ذِكْرَكَ وَشُكْرَكَ وَالرَّغْبَةَ إِلَيْكَ وَالْإِنَابَةَ وَالتَّوْفِيقَ لِمَا وَقَفْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَام»^۵.

دعای شب بیست و سیم که سیم شب است از شب‌های عشر آخر:

«يَا رَبَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَجَاعِلَهَا خَيْرًا مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ وَرَبَّ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الْحَبَالِ وَ الْبِحَارِ

۱. الکافی، ج ۷، ص ۶۳۲؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۶۱؛ مصباح المتعبد، ج ۲، ص ۶۲۸.

۲. البقرة/۳۰۱.

۳. الکافی، ج ۷، صص ۶۳۲-۶۳۳؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، صص ۱۶۱-۱۶۲؛ تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۰۱؛ مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، صص ۶۲۸-۶۲۹؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۶۲؛ المصباح، ص ۵۸۲.

۴. یس/۳۹.

۵. البقرة/۳۰۱.

۶. الکافی، ج ۷، ص ۶۳۳؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۶۲؛ تهذیب الأحکام، ج ۳، صص ۱۰۱-۱۰۲؛ مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۶۲۹؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۷۱؛ المصباح، ص ۵۸۳.

و الظِّلَمَ وَ الْأَنْثَارَ وَ الْأَرْضَ وَ السَّمَاءَ يَا بَارِئُ يَا مُصَوِّرُ يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا اللَّهُ يَا قَيُّوْمُ يَا اللَّهُ يَا بَدِيعُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَ الْكِبَرِيَاءُ وَ الْأَلَاءُ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي...»؛

و تمام دعا را چنانچه در شب های سابق گذشت تا آخر بخواند. بعد از آن بگویند:
«اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ^۲ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلًا وَ عَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا»^۳؛ و در این شب چندان که توانند این دعا را مکرر بخوانند.

دعای شب بیست و چهارم که چهارم شب است از شب های عشر آخر:
«يَا قَالِقَ الْإِضْبَاحِ وَ جَاعِلَ اللَّيْلِ سَكَنًا وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ حُسْبَانًا يَا عَزِيزُ يَا عَلِيمُ يَا ذَا الْمَنِّ وَ الطَّوْلِ وَ الْقُوَّةِ وَ الْحَوْلِ وَ الْفَضْلِ وَ الْإِنْعَامِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا اللَّهُ يَا قُدُّ يَا وَثِرُ يَا اللَّهُ يَا ظَاهِرُ يَا بَاطِنُ يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَ الْكِبَرِيَاءُ وَ الْأَلَاءُ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السُّعْدَاءِ وَ رُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَ إِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَ إِسَاءَتِي مَغْفُورَةً...»؛
و تمام دعا را چنانچه در شب های سابق گذشت، بخواند.

دعای شب بیست و پنجم که پنجم شب است از شب های عشر آخر:
«يَا جَاعِلَ اللَّيْلِ لِبَاسًا وَ النَّهَارِ مَعَاشًا وَ الْأَرْضِ مَهَادًا وَ الْحَبَالِ أَوْتَادًا يَا اللَّهُ يَا قَاهِرُ يَا اللَّهُ يَا جَبَّارُ يَا اللَّهُ يَا سَمِيعُ يَا اللَّهُ يَا قَرِيبُ يَا اللَّهُ يَا مُجِيبُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَ الْكِبَرِيَاءُ وَ الْأَلَاءُ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ اسْمِي...»؛ تا آخر دعا بخواند.

دعای شب بیست و ششم که ششم شب است از شب های عشر آخر:
«يَا جَاعِلَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ آيَتَيْنِ يَا مَنْ مَحَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلَ آيَةَ النَّهَارِ مُبْصَرَةً لِيَتَبَتَّعُوا فَضْلًا مِنْهُ وَ رِضْوَانًا يَا مُفَضِّلُ كُلِّ شَيْءٍ تَفْضِيلًا يَا مَاجِدُ يَا وَهَّابُ يَا اللَّهُ يَا جَوَادُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَ الْكِبَرِيَاءُ وَ الْأَلَاءُ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ

۱. الکافی، ج ۷، ص ۶۳۴؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، صص ۱۶۲-۱۶۳؛ تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۰۲؛ مصباح المتجهد و سلاح المتعبد، ج ۲، صص ۶۲۹-۶۳۰؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۷۸؛ المصباح، ص ۵۸۳.
۲. این فقره از دعا با فتوای میرداماد مبنی بر حرمت تصریح به نام مبارک حضرت حجت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر غیبت کبری سازگار نیست. نگر: شرعة التسمية، ص ۲۴. جالب است که این فقره در کتاب شریف الکافی، به صورت «كُنْ لَوْلِيكَ فَلَانِ بْنِ فَلَانٍ» ضبط شده است. نگر: الکافی، ج ۷، ص ۶۳۷.
۳. المصباح، ص ۵۸۶.
۴. الکافی، ج ۷، ص ۶۳۶؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۶۳؛ تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۰۳؛ مصباح المتجهد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۶۳۱؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۳۸۹-۳۹۰؛ المصباح، ص ۵۸۳.
۵. الکافی، ج ۷، ص ۶۳۷؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۶۳؛ تهذیب الأحکام، ج ۳، صص ۱۰۳-۱۰۴؛ مصباح المتجهد و سلاح المتعبد، ج ۲، صص ۶۳۱-۶۳۲؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۳۹۳-۳۹۵؛ المصباح، ص ۵۸۳.

عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السُّعْدَاءِ وَرُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَإِحْسَانِي فِي عِلَّتَيْنِ وَإِسَاءَتِي مَغْفُورَةً وَأَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَإِيمَانًا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَتُرْضِيَنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي وَأَتْنِي فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنِي عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَشُكْرَكَ وَالرَّغْبَةَ إِلَيْكَ وَالْإِنَابَةَ وَالتَّوْفِيقَ لِمَا وَفَّقْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ»^۱.

دعای شب بیست و هفتم که هفتم شب است از شب های عشر آخر:

«يَا مَادَّ الظِّلِّ وَلَوْ شِئْتَ لَجَعَلْتَهُ سَاكِنًا وَجَعَلْتَ الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ثُمَّ قَبَضْتَهُ قَبْضًا يَسِيرًا يَا ذَا الْجُودِ وَالْظُّلُومِ وَالْكَبْرِيَاءِ وَالْأَلَاءِ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا قُدُّوسُ يَا سَلَامُ يَا مُؤْمِنُ يَا مُهَيِّمُنُ يَا عَزِيزُ يَا جَبَّارُ يَا مُتَكَبِّرُ يَا اللَّهُ يَا خَالِقُ يَا بَارِئُ يَا مُصَوِّرُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَالْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَالْكَبْرِيَاءُ وَالْأَلَاءِ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَأَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السُّعْدَاءِ وَرُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَإِحْسَانِي فِي عِلَّتَيْنِ وَإِسَاءَتِي مَغْفُورَةً وَأَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَإِيمَانًا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَتُرْضِيَنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي وَ﴿أَتْنِي فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ الْحَرِيقِ وَارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَشُكْرَكَ وَالرَّغْبَةَ إِلَيْكَ وَالْإِنَابَةَ وَالتَّوْبَةَ وَالتَّوْفِيقَ لِمَا وَفَّقْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ»^۲.

دعای شب بیست و هشتم از شب های عشر آخر:

«يَا خَازِنَ اللَّيْلِ فِي الْمَوْتِ وَخَازِنَ الثُّورِ فِي السَّمَاءِ وَمَنَعَ السَّمَاءِ أَنْ تَفْعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَحَاسِبُهُمَا أَنْ تَزُولَا يَا عَلِيمُ يَا غَفُورُ يَا دَائِمُ يَا اللَّهُ يَا وَارِثُ يَا بَاعِثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَالْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَالْكَبْرِيَاءُ وَالْأَلَاءِ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السُّعْدَاءِ وَرُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَإِحْسَانِي فِي عِلَّتَيْنِ وَإِسَاءَتِي مَغْفُورَةً وَأَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَإِيمَانًا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَتُرْضِيَنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي وَأَتْنِي فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنِي عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَشُكْرَكَ وَالرَّغْبَةَ إِلَيْكَ وَالْإِنَابَةَ وَالتَّوْفِيقَ لِمَا وَفَّقْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ»^۳.

دعای شب بیست و نهم که نهم شب است از شب های عشر آخر:

۱. الکافی، ج ۷، ص ۶۳۸؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۶۳؛ تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۰۴؛ مصباح المتبجد و سلاح المتعبّد، ج ۲، ص ۶۳۲؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۳۹۷-۳۹۸؛ المصباح، ص ۵۸۳.
۲. البقرة/۳۰۱.
۳. الکافی، ج ۷، صص ۶۳۸-۶۳۹؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۶۳؛ تهذیب الأحکام، ج ۳، صص ۱۰۴-۱۰۵؛ مصباح المتبجد و سلاح المتعبّد، ج ۲، صص ۶۳۲-۶۳۳؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۴۰۱-۴۰۲؛ المصباح، صص ۵۸۳-۵۸۴.
۴. الکافی، ج ۷، صص ۶۳۹-۶۴۰؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۶۴؛ تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۰۵؛ مصباح المتبجد و سلاح المتعبّد، ج ۲، صص ۶۳۳-۶۳۴؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۴۰۵-۴۰۶؛ المصباح، ص ۵۸۴.

«يَا مُكَوِّرَ اللَّيْلِ عَلَى النَّهَارِ وَيَا مُكَوِّرَ النَّهَارِ عَلَى اللَّيْلِ يَا عَلِيمُ يَا حَكِيمُ يَا حَلِيمُ يَا رَبَّ الْأَرْبَابِ وَيَا سَيِّدَ السَّادَاتِ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَالْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَالْكِبَرِيَاءُ وَالْأَلَاءُ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السَّعْدَاءِ وَرُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَإِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَإِسَاءَتِي مَغْفُورَةً وَأَنْ تَهَبَ لِي يَقِيناً تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَإِيمَاناً يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَتُرْضِيَنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي وَآتِنِي فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنِي عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَشُكْرَكَ وَالرَّغْبَةَ إِلَيْكَ وَالْإِنَابَةَ وَالتَّوْفِيقَ لِمَا وَقَفْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَام»^۱.

دعای شب سی ام که دهم شب است از شب های عشر آخر:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا شَرِيكَ لَهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ كَمَا يَنْبَغِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ وَكَمَا هُوَ أَهْلُهُ يَا قُدُّوسُ يَا نُورَ الْقُدُسِ يَا سُبُّوحُ يَا مُنْتَهَى التَّسْبِيحِ يَا رَحْمَانُ يَا فَاعِلَ الرَّحْمَةِ يَا اللَّهُ يَا عَلِيمُ يَا كَبِيرُ يَا اللَّهُ يَا لَطِيفُ يَا جَلِيلُ يَا اللَّهُ يَا سَمِيعُ يَا بَصِيرُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَالْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَالْكِبَرِيَاءُ وَالْأَلَاءُ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السَّعْدَاءِ وَرُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَإِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَإِسَاءَتِي مَغْفُورَةً وَأَنْ تَهَبَ لِي يَقِيناً تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَإِيمَاناً يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَتُرْضِيَنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي وَآتِنِي فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنِي عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَارْزُقْنَا فِيهَا ذِكْرَكَ وَشُكْرَكَ وَالرَّغْبَةَ إِلَيْكَ وَالْإِنَابَةَ وَالتَّوْفِيقَ لِمَا وَقَفْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَام»^۲.

[۱۴]. فصل: در دعای وداع ماه رمضان

حضرت خاتم الانبیاء - صلی الله علیه و آله - جابر بن عبدالله انصاری را در جمعه آخر ماه رمضان به خواندن این دعا امر فرمود:

«اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ صِيَامِنَا إِيَّاهُ فَإِنْ جَعَلْتَهُ فَاجْعَلْنِي مَرْحُومًا وَلَا تَجْعَلْنِي مَحْرُومًا»^۳.

در جمعه آخر ماه رمضان این دعا می باید خواند؛ و در شب آخر ماه رمضان نیز در وقت سحر همین دعا می باید خواند:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ الْمُتَزَّلِ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَوْلِكَ حَقٌّ «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ»^۴ وَهَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ قَدْ تَصَرَّمْ

۱. الکافی، ج ۷، صص ۶۴۰-۶۴۱؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۶۴؛ تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۰۵؛ مصباح

المتجهّد و سلاح المتعبّد، ج ۲، ص ۶۳۴؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۴۰۸-۴۰۹؛ المصباح، ص ۵۸۴.

۲. الکافی، ج ۷، ص ۶۴۱؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۶۴؛ تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۰۶؛ مصباح المتجهّد و

سلاح المتعبّد، ج ۲، صص ۶۳۴-۶۳۵؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۴۱۴-۴۱۵؛ المصباح، ص ۵۸۴.

۳. الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۴۲۳؛ المصباح، ص ۶۴۰.

۴. البقرة/۱۸۵.

أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَكَلِمَاتِكَ الثَّامَّةِ إِنْ كَانَ بَقِيَ عَلَيَّ ذَنْبٌ لَمْ تَغْفِرْهُ لِي أَوْ تُرِيدَ أَنْ تُعَذِّبَنِي عَلَيْهِ أَوْ تُقَايِسَنِي بِهِ أَنْ لَا يَظْلُعَ فَجْرُ هَذِهِ اللَّيْلَةِ أَوْ يَنْصَرِمَ^٢ هَذَا الشَّهْرُ إِلَّا وَقَدْ غَفَرْتَهُ لِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ بِحَامِدِكَ كُلِّهَا وَأَوَّلَهَا وَآخِرَهَا مَا قُلْتُ لِنَفْسِكَ مِنْهَا وَمَا قَالَ لَكَ الْخَلَائِقُ الْحَامِدُونَ الْمُجْتَهِدُونَ الْمُعَذِّدُونَ الْمُؤَثِّرُونَ فِي ذِكْرِكَ^٣ وَشُكْرِكَ الَّذِينَ أَعْنَتَهُمْ عَلَى آدَاءِ حَقِّكَ مِنْ أَصْنَافِ خَلْقِكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالنَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ أَصْنَافِ النَّاطِقِينَ الْمُسَبِّحِينَ لَكَ مِنْ جَمِيعِ الْعَالَمِينَ عَلَى أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَنَا شَهْرَ رَمَضَانَ وَعَلَيْنَا مِنْ نِعَمِكَ وَعِنْدَنَا مِنْ قَسَمِكَ وَإِحْسَانِكَ مَا تَوَاتَرَ وَتَظَاهَرَ بِهِ امْتِنَانُكَ، فَبَذَلِكَ لَكَ مُنْتَهَى الْحَمْدِ الْحَالِدِ الدَّائِمِ الرَّائِدِ الْمُخَلَّدِ السَّرْمَدِ الَّذِي لَا يَنْفَدُ طَوْلُ الْأَبَدِ جَلَّ ثَنَاؤُكَ أَعْنَتْنَا عَلَيْهِ حَتَّى قَضَيْتَ عَنَّا صِيَامَهُ وَقِيَامَهُ مِنْ صَلَاةٍ وَمَا كَانَ مِنَّا فِيهِ مِنْ بَرٍّ أَوْ شُكْرٍ أَوْ ذِكْرٍ.

اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُ مِنَّا بِأَحْسَنِ قَبُولِكَ وَتَجَاوَزْكَ وَعَفْوِكَ وَصَفْحِكَ وَغُفْرَانِكَ وَحَقِيقَةَ رِضْوَانِكَ حَتَّى تُظْفِرَنَا^٤ فِيهِ بِكُلِّ خَيْرٍ مَطْلُوبٍ وَجَزِيلٍ عَطَاءٍ مُوْهُوبٍ وَتُؤْمِنَنَا^٥ فِيهِ مِنْ أَمْرِ مَرْهُوبٍ وَذَنْبٍ مَكْسُوبٍ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعَظِيمِ مَا سَأَلْتُكَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِكَ مِنْ كَرِيمِ أَسْمَائِكَ وَجَزِيلِ ثَنَائِكَ وَخَاصَّةِ دُعَائِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ شَهْرَنَا أَعْظَمَ شَهْرِ رَمَضَانَ مَرَّ عَلَيْنَا مُذْ^٦ أَنْزَلْتَنَا إِلَى الدُّنْيَا بَرَكَةً فِي عِصْمَةِ دِينِي وَخَلَاصِ نَفْسِي وَقَضَاءِ حَاجَتِي وَتُسْقِفَنِي^٧ فِي مَسَائِلِي وَتَمَامِ النِّعْمَةِ عَلَيَّ وَصَرَفِ الشُّوْءِ عَنِّي وَلِبَاسِ الْعَافِيَةِ لِي وَأَنْ تَجْعَلَ لِي بِرَحْمَتِكَ بِمَنْ حَزَبَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ^٨ وَجَعَلَهَا لَهُ خَيْرًا مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ فِي أَعْظَمِ الْأَجْرِ وَكَرِيمِ^٩ الذُّخْرِ وَطَوَّلِ الْعُمُرِ وَحُسْنِ الشُّكْرِ وَدَوَامِ الْيُسْرِ.

اللَّهُمَّ وَأَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ وَطَوْلِكَ وَعَفْوِكَ وَنِعْمَانِكَ وَجَلَالِكَ وَقَدِيمِ إِحْسَانِكَ وَامْتِنَانِكَ أَنْ لَا تَجْعَلَهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِشَهْرِ^{١٠} رَمَضَانَ حَتَّى تُبَلِّغَنَاهُ مِنْ قَابِلٍ عَلَى أَحْسَنِ

١. تَصَرَّمَ أَسْأَلُكَ [اِنْصَرَمَ فَأَسْأَلُكَ (خ.ل).]

٢. يَنْصَرِمَ [يَتَصَرَّمَ (خ.ل).]

٣. الْمُؤَثِّرُونَ فِي ذِكْرِكَ [الْمُؤَثِّرُونَ ذِكْرَكَ (خ.ل).]

٤. تَظَاهَرَ بِهِ امْتِنَانُكَ [تَظَاهَرِ امْتِنَانِكَ (خ.ل).]

٥. السَّرْمَدِ [المُسَرَّمَد (خ.ل).]

٦. تُظْفِرُنَا [تُظْفِرُنَا (خ.ل).]

٧. تُؤْمِنُنَا [تُؤْمِنُنَا (خ.ل).]

٨. مُذْ [مُنْذُ (خ.ل).]

٩. تُسْقِفَنِي [تُسْقِفَنِي (خ.ل)؛ شَقَفَنِي (خ.ل).]

١٠. حَزَبَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ [حُزَّتْ لَهُ لَيْلَةُ الْقَدْرِ (خ.ل).]

١١. كَرِيمِ [كَرَامِ (خ.ل).]

١٢. لِشَهْرٍ بِشَهْرٍ (خ.ل).]

حَالٍ وَتُعَرِّفُنَا هَلَالَهُ مَعَ النَّاطِرِينَ إِلَيْهِ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ لَهُ فِي أَعْفَى عَافِيَتِكَ وَ أَتَمَّ نِعْمَتِكَ وَ أَوْسَعِ رَحْمَتِكَ وَ أَجْزَلِ قَسَمِكَ. اللَّهُمَّ يَا رَبِّي الَّذِي لَيْسَ لِي رَبٌّ غَيْرُهُ وَ لَا يَكُونُ هَذَا الْوَدَاعُ مِنِّي وَ دَاعَ فَنَاءٍ وَ لَا آخِرَ الْعَهْدِ مِنَ الْلِقَاءِ حَتَّى تُرِنِّيهِ مِنْ قَابِلٍ فِي أَسْبَغِ النِّعَمِ وَ أَفْضَلِ الرِّجَاءِ وَ أَنَا لَكَ عَلَى أَحْسَنِ الْوَفَاءِ إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ. اللَّهُمَّ اسْمَعْ دُعَائِي وَ ارْحَمْ تَضَرُّعِي وَ تَذَلُّلِي لَكَ وَ اسْتِكَانَتِي وَ تَوَكُّلِي عَلَيْكَ وَ أَنَا لَكَ سَلَمٌ لَا أَرْجُو نَجَاحاً وَ لَا مُعَافَاةً وَ لَا تَشْرِيفاً وَ لَا تَبْلِيغاً إِلَّا بِكَ وَ مِنْكَ فَاْمُنْ عَلَيَّ جَلَّ ثَنَاؤُكَ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ بِتَبْلِيغِي شَهْرَ رَمَضَانَ وَ أَنَا مُعَافٍ مِنْ كُلِّ مَكْرُوهٍ وَ مَحْذُورٍ وَ مِنْ جَمِيعِ الْبَوَائِقِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعَانَنَا عَلَى صِيَامِ هَذَا الشَّهْرِ وَ قِيَامِهِ حَتَّى بَلَغْتُنَا آخِرَ لَيْلَةٍ مِنْهُ»^۱.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَحَبِّ مَا دُعِيتَ وَ أَرْضَى مَا رَضِيتَ بِهِ عَنْ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَا تَجْعَلَ وَدَاعِي شَهْرَ رَمَضَانَ وَ دَاعَ خُرُوجِي مِنَ الدُّنْيَا وَ لَا وَدَاعَ آخِرِ عِبَادَتِكَ فِيهِ وَ لَا آخِرَ صَوْمِي لَكَ وَ ارْزُقْنِي الْعُودَ فِيهِ ثُمَّ الْعُودَ فِيهِ بِرَحْمَتِكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَفَّقْنِي فِيهِ لَلَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ اجْعَلْهَا لِي خَيْرًا مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ.

يَا رَبَّ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الْحِبَالِ وَ الْبِحَارِ وَ الظُّلَمِ وَ الْأَنْوَارِ وَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ، يَا بَارِيَّ يَا مُصَوِّرَ يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا قَيُّوْمُ يَا بَدِيعُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَ الْكِبَرِيَاءُ وَ الْأَلَاءُ، أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السَّعْدَاءِ وَ رُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَ إِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَ إِسَاءَتِي مَغْفُورَةً وَ أَنْ تَهَبَ لِي يَقِيناً تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ إِيْمَاناً لَا يَشُوبُهُ شَكٌّ وَ رِضَى بِمَا قَسَمْتَ لِي وَ أَنْ تُؤْتِيَنِي فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ أَنْ تَقِيَنِي عَذَابَ النَّارِ. اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِيمَا تَقْضِي وَ تُقَدِّرُ مِنَ الْأَمْرِ الْمُحْشُومِ وَ فِيمَا تُفَرِّقُ مِنَ الْأَمْرِ الْحَكِيمِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ مِنَ الْقَضَاءِ الَّذِي لَا يَرُدُّ وَ لَا يَغَيِّرُ وَ لَا يَبْدُلُ أَنْ تَكْتُبَنِي مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ الْمُبْرُورِ حُجَّتُهُمُ الْمُشْكُورِ سَعْيُهُمُ الْمُغْفُورُ ذَنْبُهُمُ الْمُكَفَّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتُهُمْ وَ أَنْ تَجْعَلَ فِيمَا تَقْضِي وَ تُقَدِّرُ أَنْ تُعْتِقَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَ لَمْ تَسْأَلِ الْعِبَادُ مِثْلَكَ كَرَمًا وَ جُوداً وَ أَرْعَبُ إِلَيْكَ وَ لَمْ يُرْعَبْ إِلَى مِثْلِكَ أَنْتَ مَوْضِعُ مَسْأَلَةِ السَّائِلِينَ وَ مُتَمَتَّى رَغْبَةِ الرََّاغِبِينَ أَسْأَلُكَ بِأَعْظَمِ الْمَسَائِلِ كُلِّهَا وَ أَفْضَلِهَا وَ أَنْجَحِهَا الَّتِي يَنْبَغِي لِلْعِبَادِ أَنْ يَسْأَلُوكَ بِهَا، يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ وَ بِأَسْمَائِكَ مَا عَلِمْتُ مِنْهَا وَ مَا لَمْ أَعْلَمْ وَ بِأَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَ أَمْثَالِكَ الْعُلْيَا وَ نِعَمِكَ الَّتِي لَا تُحْصَى وَ بِأَكْرَمِ أَسْمَائِكَ عَلَيْكَ وَ أَحَبِّهَا إِلَيْكَ وَ أَشْرَفِهَا عِنْدَكَ مَنْزِلَةً وَ أَقْرَبِهَا مِنْكَ وَ سِيلَةً وَ أَجْزَلِهَا مِنْكَ ثَوَاباً وَ أَسْرَعَهَا لَدَيْكَ إِجَابَةً وَ بِاسْمِكَ الْمُخْزُونِ الْمُكْنُونِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الْأَكْبَرِ الْأَجَلِ الَّذِي تُحِبُّهُ وَ تَهْوَاهُ وَ تَرْضَى بِهِ عَمَّنْ دَعَاكَ بِهِ وَ تَسْتَجِيبُ لَهُ دُعَاءَهُ وَ حَقُّ عَلَيْكَ أَنْ لَا تُخَيِّبَ سَائِلَكَ.

۱. المُسْتَغْفِرِينَ [المُتَعَرِّفِينَ (خ.ل)].

۲. بَلَغْتُنَا [بَلَغْنَا (خ.ل)].

۳. الکافی، ج ۷، صص ۶۴۶-۶۴۷؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، صص ۱۶۴-۱۶۶؛ تهذیب الأحکام، ج ۳، صص ۱۲۳-۱۲۴؛

الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۴۳۰-۴۳۲.

۴. تُفَرِّقُ [يُفَرِّقُ (خ.ل)؛ تُفَرِّقُ (خ.ل)].

وَأَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَالْفُرْقَانِ وَبِكُلِّ اسْمٍ دَعَاكَ بِهِ حَمَلَةٌ أَوْ عَرْشٌ شَكَّ وَمَلَائِكَةٌ سَمَاوَاتِكَ وَجَمِيعُ الْأَصْنَافِ مِنْ خَلْقِكَ مِنْ نَبِيٍّ أَوْ صِدِّيقٍ أَوْ شَهِيدٍ وَبِحَقِّ الرَّاعِبِينَ إِلَيْكَ الْمُتَضَرِّعِينَ مِنْكَ الْمُتَعَوِّذِينَ بِكَ وَبِحَقِّ مُجَاوِرِي بَيْتِكَ الْحَرَامِ حُجَّاجًا وَمُعْتَمِرِينَ^١ وَمُفْرِنِينَ^٢ وَالْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِكَ وَبِحَقِّ كُلِّ عَبْدٍ مُتَعَبِّدٍ لَكَ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ أَوْ سَهْلٍ أَوْ جَبَلٍ أَدْعُوكَ دُعَاءَ مَنْ قَدْ اشْتَدَّتْ فَاقَتُهُ وَكَثُرَتْ ذُنُوبُهُ وَعَظُمَ جُرْمُهُ وَضَعُفَ كَدُّهُ دُعَاءَ مَنْ لَمْ يَجِدْ لِنَفْسِهِ مُعَادًا^٣ وَلَا لِضَعْفِهِ مُقَوِّلاً^٤ وَلَا لِدُنْيِهِ غَافِراً غَيْرَكَ هَارِباً إِلَيْكَ مُتَعَوِّذاً بِكَ مُتَبَعِداً لَكَ غَيْرَ مُسْتَكْبِرٍ وَلَا مُسْتَنْكِفٍ خَائِفاً بَائِساً فَقِيراً مُسْتَجِيراً بِكَ أَسْأَلُكَ بِعِزَّتِكَ وَعَظَمَتِكَ وَجَبْرُوتِكَ وَسُلْطَانِكَ وَمُلْكِكَ وَبَهَائِكَ وَجُودِكَ وَكَرَمِكَ وَجَلَالِكَ وَبِآلَائِكَ وَحُسْنِكَ وَجَمَالِكَ وَقُوَّتِكَ عَلَى مَا أَرَدْتَ مِنْ خَلْقِكَ أَدْعُوكَ يَا رَبِّ خَوْفاً وَطَمَعاً وَرَهْبَةً وَرَغْبَةً وَتَحْشَعاً وَتَمَلُّقاً وَتَضَرُّعاً وَالْحَاحِ وَالْخَافِ خَاضِعاً لَكَ.

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ يَا قُدُّوسُ يَا قُدُّوسُ يَا قُدُّوسُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا رَحِيمُ يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ أَعُوذُ بِكَ يَا اللَّهُ الْوَاحِدَ الْأَحَدَ الصَّمَدَ الْوَحِيدَ الْمُتَكَبِّرَ الْمُتَعَالَى وَأَسْأَلُكَ بِجَمِيعِ مَا دَعَوْتُكَ وَبِأَسْمَائِكَ الَّتِي تَمْلَأُ أَرْكَانَ عَرْشِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاعْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَأَوْسِعْ عَلَيَّ رِزْقِي مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ وَتَقَبَّلْ مِنِّي شَهْرَ رَمَضَانَ وَصِيَامَهُ وَقِيَامَهُ وَفَرَائِضَهُ وَنَوَافِلَهُ وَاعْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَاعْفُ عَنِّي وَلَا تَجْعَلْهُ آخِرَ شَهْرِ رَمَضَانَ صُغْتُهُ لَكَ وَعَبَدْتُكَ فِيهِ وَلَا تَجْعَلْ وَدَاعِي إِيَّاهُ وَدَاعَ خُرُوجِي مِنَ الدُّنْيَا.

اللَّهُمَّ أَوْجِبْ لِي مِنْ رَحْمَتِكَ وَمَغْفِرَتِكَ وَرِضْوَانِكَ وَحَسَنَتِكَ^٥ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيتَ أَحَدًا مِمَّنْ عَبْدَكَ فِيهِ. اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي أَحْسَرَ مِنْ سَأَلِكَ وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ أَعْتَقْتَهُ فِي هَذَا الشَّهْرِ مِنَ النَّارِ وَغَفَرْتَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ وَأَوْجِبْتَ لَهُ أَفْضَلَ مَا رَجَاكَ وَأَمَلَهُ مِنْكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي الْعُودَ فِي صِيَامِهِ لَكَ وَعِبَادَتِكَ فِيهِ وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ كَتَبْتَهُ فِي هَذَا الشَّهْرِ مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ الْمُبْرُورِ حَجَّتُهُمُ الْمَغْفُورِ لَهُمْ ذُنُوبُهُمُ الْمُتَقَبَّلِ عَمَلُهُمْ آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ لَا تَدْعُ لِي فِيهِ ذَنْباً إِلَّا غَفَرْتَهُ وَلَا خَطِيئَةً إِلَّا مَحَوْتَهَا وَلَا عَثْرَةً إِلَّا أَقْلَتَهَا وَلَا دِيناً إِلَّا قَضَيْتَهُ وَلَا عَيْلَةً إِلَّا أَغْنَيْتَهَا وَلَا هَمّاً إِلَّا فَرَجْتَهُ وَلَا فَاقَةً إِلَّا سَدَدْتَهَا وَلَا غُرِيّاً إِلَّا كَسَوْتَهُ وَلَا مَرَضاً إِلَّا شَفَيْتَهُ وَلَا دَاءً إِلَّا أَذْهَبْتَهُ وَلَا حَاجَةً مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا قَضَيْتَهَا عَلَيَّ أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

١. الْمُفْرِنِينَ [الْمُفْرِقِينَ (خ)].

٢. مُفْرِنِينَ [مُقَدِّسِينَ (خ)].

٣. مُعَاداً [سَاداً (خ)].

٤. مُقَوِّلاً [مُقَوِّياً (خ)].

٥. خُرُوجِي [خُرُوج (خ)].

٦. حَسَنَتِكَ [حَسَنِيَّتِكَ (خ)].

اللَّهُمَّ لَا تُخْرِجْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا^۱ وَلَا تُدِلَّنَا بَعْدَ إِذْ أَعَزَّزْتَنَا وَلَا تَضَعْنَا بَعْدَ إِذْ رَفَعْتَنَا وَلَا تُهِنَّنَا بَعْدَ إِذْ أَكْرَمْتَنَا وَلَا تُفْقِرْنَا بَعْدَ إِذْ أَغْنَيْتَنَا وَلَا تَمْنَعْنَا بَعْدَ إِذْ أَعْطَيْتَنَا وَلَا تُخْرِمْنَا بَعْدَ إِذْ رَزَقْتَنَا وَلَا تُغَيِّرْ شَيْئاً مِنْ نِعْمَتِكَ^۲ عَلَيْنَا وَإِحْسَانِكَ إِلَيْنَا بِشَيْءٍ كَانَ مِنْ ذُنُوبِنَا وَلَا لِمَا هُوَ كَائِنٌ مِنَّا فَإِنَّ فِي كَرَمِكَ وَعَفْوِكَ وَفَضْلِكَ سِعَةً لِمَغْفِرَةِ ذُنُوبِنَا فَاعْفُزْ لَنَا وَتَجَاوَزْ عَنَّا وَلَا تُعَاقِبْنَا عَلَيْهَا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ أَكْرِمْني فِي مَجْلِسِي هَذَا كِرَامَةً لَا تُهَيِّنُنِي بَعْدَهَا أَبَداً وَأَعِزَّنِي عِزًّا لَا تُدِلُّنِي بَعْدَهُ أَبَداً وَعَافِنِي عَافِيَةً لَا تُبْتَلِّينِي بَعْدَهَا أَبَداً وَارْزُقْنِي رِزْقَةً لَا تَضْعُنِي بَعْدَهَا أَبَداً وَاصْرِفْ عَنِّي شَرَّ كُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ وَشَرَّ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَشَرَّ كُلِّ قَرِيبٍ وَبَعِيدٍ وَشَرَّ كُلِّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ وَشَرَّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

اللَّهُمَّ مَا كَانَ فِي قَلْبِي مِنْ شَكٍّ أَوْ رَيْبَةٍ أَوْ جُحُودٍ أَوْ قُنُوطٍ أَوْ فَرَحٍ أَوْ مَرَحٍ أَوْ تَرَجٍ أَوْ بَطَرٍ أَوْ خِيَلَاءٍ أَوْ رِبَاءٍ أَوْ سُمْعَةٍ أَوْ شِقَاقٍ أَوْ نِفَاقٍ أَوْ كُفْرٍ أَوْ فُسُوقٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ أَوْ شَيْءٍ لَا تُحِبُّ عَلَيْهِ أَوْلِيَانِكَ^۳، فَاسْأَلْكَ أَنْ تَمْحُوهُ مِنْ قَلْبِي وَتُبَدِّلَنِي مَكَانَهُ إِيمَاناً وَرَضَى بِقَضَائِكَ وَوَفَاءَ بِعَهْدِكَ وَوَجْلاً مِنْكَ وَزُهْداً فِي الدُّنْيَا وَرَغْبَةً فِيمَا عِنْدَكَ وَثِقَةً بِكَ وَطُمَأْنِينَةً إِلَيْكَ وَتَوْبَةً نَصُوحاً إِلَيْكَ. اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ بَلَغْتَنَاهُ وَالْأَفْخَرُ آجَالَنَا إِلَى قَابِلٍ حَتَّى تُبَلِّغَنَاهُ فِي يُسْرِ مِنْكَ وَعَافِيَةٍ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَثِيراً وَرَحْمَةً اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ^۴.

[۱۵]. فصل: در بیان نمازهای نافله که در ماه رمضان به عمل آورند

شیخ ما، محمد بن مکی شهید - رضی الله تعالی عنه - در کتاب اربعین حدیث به اسانید معتبره از حضرت امیرالمؤمنین علی - صلوات الله و سلامه علیه - در باب این نمازها که مذکور خواهد شد در شب های ماه رمضان فضل عظیم روایت کرده به این طریق که:

[شب اول:]

در شب اول از شب های رمضان چهار رکعت نماز باید گزارد؛ در هر رکعتی بعد از «الحمد»، سوره «اخلاص» پانزده بار باید خواند تا حق تعالی او را ثواب صدیقان و شهداء کرامت فرماید، جمیع گناهان او را بیامزد و باشد در روز قیامت از رستگاران.^۵
و دعایی که در ایام رمضان هر روز باید خواند به طریق که مذکور می شود.
هرکه در روز اول ماه رمضان بگوید:

۱. آل عمران/۸.

۲. نِعْمَتِكَ [نِعْمِكَ (خل)].

۳. أَوْلِيَانِكَ [وَلِيَّائِكَ (خل)].

۴. تهذیب الأحکام، ج ۳، صص ۱۲۵-۱۲۷؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۴۳۲-۴۳۶؛ مصباح المتبهّد و سلاح المتعبّد، ج ۲، صص ۶۴۲-۶۴۳؛ المصباح، صص ۶۳۴-۶۴۰.

۵. «مَنْ صَلَّى أَوَّلَ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكَعَةٍ «الْحَمْدَ» مَرَّةً، وَخَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، أَعْطَاهُ اللَّهُ تَعَالَى ثَوَابَ الصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَغُفِّرَ لَهُ جَمِيعُ ذُنُوبِهِ وَكَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْفَائِزِينَ» (الأربعون حدیثاً، ص ۸۷).

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ صِيَامِي صِيَامَ الصَّائِمِينَ، وَ قِيَامِي قِيَامَ الْقَائِمِينَ، وَ نَبْهَنِي فِيهِ عَنْ نَوْمَةِ الْغَافِلِينَ، وَ هَبْ لِي جُزْئِي، يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ»،
حق تعالی از برای او بنویسد هزارهزار حسنه و محو کند هزار سیئه او را و معین کند از برای او هزار درجه.^۱

شب دویم:

چهار رکعت باید گزارد در هر رکعتی بعد از «الحمد»، سوره «قدر» بیست بار باید خواند تا حق تعالی بیمارزد گناهان او را و فراخ گرداند بر او رزق را و در آن سال هیچ ضرر و بدی به او نرسد.^۲
روز دویم هرکه بخواند این دعا را:

«اللَّهُمَّ قَرِّبْنِي فِيهِ إِلَى مَرْضَاتِكَ وَ جَبِّبْنِي فِيهِ عَنْ سَخَطِكَ وَ نَقِمَاتِكَ وَ وَفَّقْنِي فِيهِ لِقِرَاءَةِ آيَاتِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۳،
بنویسد حق تعالی از برای او هر قدمی که بردارد در عمر خود، ثواب عبادت یک ساله که در همه روز روزه داشته باشد و شب بیدار بوده باشد.

شب سیم:

ده رکعت باید گزارد که در هر رکعتی بعد از «الحمد» سوره «اخلاص» پنجاه بار بخواند تا فردای قیامت، منادی ندا کند از جانب حق تعالی که آزاد گردانید تو را حق - سبحانه - از آتش دوزخ و عذاب نیران؛ و بر روی تو گشاده گردانید درهای آسمان را؛ و هرکه این شب را زنده دارد، بیمارزد حق تعالی گناهان او را.^۴
روز سیم هرکه بگوید:

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي فِيهِ الدِّهْنَ وَ التَّنْبِيَةَ وَ بَاعِدْنِي فِيهِ مِنَ السَّفَاهَةِ وَ التَّمْوِيهِ وَ اجْعَلْ لِي نَصيباً مِنْ كُلِّ خَيْرٍ يَنْزِلُ فِيهِ بِجُودِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»،
حق تعالی بنا کند از برای او خانه در بهشت از مروارید تابان؛ و در بالای آن؛ هفتاد هزار غرفه و در پایین آن؛ هفتاد هزار حجره و در هر غرفه؛ هزار تخت و بر هر تختی حوری که از دیدن او چشم خیره شود؛ و هر روز هفتاد هزار ملک در آنجا آیند و در دست هر یک هدیه باشد از حضرت عزّت - جلّ جلاله - .^۵

۱. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۲۳۰-۲۳۱؛ المصباح، صص ۶۱۲-۶۱۳.

۲. «مَنْ صَلَّى فِي اللَّيْلَةِ الثَّانِيَةِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رُكْعَةٍ «الْحَمْدَ» مَرَّةً، وَ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» عَشْرِينَ مَرَّةً، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ جَمِيعَ ذُنُوبِهِ وَ وَسَّعَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ وَ كَفَى أَمْرَ سِتِّهِ» (الأربعون حديثاً، صص ۸۷-۸۸).

۳. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۴۵۰؛ المصباح، ص ۶۱۳.

۴. «مَنْ صَلَّى فِي اللَّيْلَةِ الثَّالِيَةِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ عَشْرَ رَكَعَاتٍ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رُكْعَةٍ «فَاتِحَةَ الْكِتَابِ» مَرَّةً، وَ خَمْسِينَ مَرَّةً «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، نَادَاهُ مُنَادٍ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَعَالَى: أَلَا إِنَّ فُلَانً بَنَ فُلَانٍ عَتِيقَ اللَّهِ مِنَ النَّارِ، وَفُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ قَامَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ فَأَخْيَاهَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ» (الأربعون حديثاً، ص ۸۸).

۵. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۴۵۰؛ المصباح، ص ۶۱۳.

شب چهارم:

هشت رکعت نماز باید گزارد و در هر رکعتی بعد از «حمد»، بیست بار سوره «قدر» باید خواند تا حق تعالی در آن شب، بالا برد عمل او را در قبول مثل عمل هفت پیغمبر که تبلیغ رسالت پروردگار خود کرده باشند و اداء آن را کما ینبغی، فرموده.^۱

و هر که در روز چهارم بگوید که:

«اللَّهُمَّ وَفَّقْنِي فِيهِ عَلَى إِقَامَةِ أَمْرِكَ وَارْزُقْنِي فِيهِ حَلَاوَةَ ذِكْرِكَ وَأَوْزِعْنِي فِيهِ لِأَدَاءِ شُكْرِكَ بِكَرَمِكَ يَا خَيْرَ النَّاطِرِينَ».

حق تعالی عطا کند او را در بهشت برین، هفتاد هزار خانه؛ در هر خانه هزار تخت و به هر تختی، هفتاد هزار کنیزک و غلام؛ و بر سر هر کنیزک مقنعه باشد که بهتر بود از دنیا و هر چه در آن است.^۲

شب پنجم:

دو رکعت نماز باید گزارد؛ در هر رکعتی بعد از «الحمد»، پنجاه بار سوره «اخلاص» باید خواند و بعد از فراغ، بر پیغمبر - صلی الله علیه و آله - صد بار صلوات باید فرستاد تا ملاقات کند فردای قیامت بر در بهشت، حضرت پیغمبر را - صلی الله علیه و آله -.^۳

و روز پنجم هر که بگوید:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِيهِ مِنَ الْمُسْتَغْفَرِينَ وَاجْعَلْنِي فِيهِ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ الْفَائِتِينَ وَاجْعَلْنِي فِيهِ مِنْ أَوْلِيَائِكَ الْمُقَرَّبِينَ بِرَأْفَتِكَ يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ».

حق تعالی ببخشد او را در بهشت هزار هزار شهر؛ و در هر شهری، هزار خانه و در هر خانه، هزار هزار ظرف و در هر ظرفی، هزار هزار خان و در هر خانی، چهل هزار نوع از طعام.^۴

شب ششم:

چهار رکعت نماز باید گزارد؛ در هر رکعتی بعد از «حمد» یک بار سوره «تبارک الذي بيده الملك» تا دریافت باشد شب قدر را؛ یعنی ثواب عبادت آن را.^۵

و هر که روز ششم این دعا را بخواند، حق تعالی عطا کند او را در دارالسلام بهشت، چهل هزار شهر و در هر شهری، هزار هزار خانه و در هر خانه، هزار هزار تخت که طول آن هزار گز باشد و در هر تختی، خدمتکاران که هریک را گیسوها از مشک بهشت باشد و هفتاد کنیزک گیسوان ایشان را بردارند:

۱. «مَنْ صَلَّى [فِي] اللَّيْلَةِ الرَّابِعَةِ [مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ] ثَمَانِي رَكَعَاتٍ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكَعَةٍ «الْحَمْدَ» مَرَّةً، وَ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» عَشْرِينَ مَرَّةً، رَفَعَ اللَّهُ تَعَالَى [لَهُ] عَمَلَهُ تِلْكَ اللَّيْلَةِ كَعَمَلِ سَبْعَةِ أَنْبِيَاءَ مِمَّنْ بَلَغَ رِسَالَاتِ رَبِّهِ» (الأربعون حديثاً، ص ۸۸).

۲. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۲۵۷؛ المصباح، ص ۶۱۳.

۳. «مَنْ صَلَّى فِي اللَّيْلَةِ الْخَامِسَةِ رَكَعَتَيْنِ، مِائَةً مَرَّةً «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، فِي كُلِّ رَكَعَةٍ «خَمْسِينَ مَرَّةً» فَإِذَا فَرَغَ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِائَةً مَرَّةً، زَاوَمَنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ» (الأربعون حديثاً، ص ۸۸).

۴. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۲۶۰؛ المصباح، ص ۶۱۳.

۵. «مَنْ صَلَّى [فِي] اللَّيْلَةِ السَّادِسَةِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكَعَةٍ «الْحَمْدَ» وَ «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ»، فَكَأَنَّمَا صَادَقَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ» (الأربعون حديثاً، ص ۸۸).

«اللَّهُمَّ لَا تَخْذُلْنِي فِيهِ لِتَعْرِضَ مَعْصِيَتِكَ وَلَا تَضْرِبَنِي بِسَيِّئِ نِقَمَتِكَ وَارْجُرْنِي عَنْ مُوجِبَاتِ سَخَطِكَ بِمَنِّكَ يَا مُنْتَهَى رَغْبَةِ الرَّاعِبِينَ»^۱

شب هفتم:

چهار رکعت نماز باید گزارد؛ در هر رکعتی بعد از «الحمد»، سیزده بار سوره «قدر» بخواند تا حق تعالی قصری در بهشت از برای او بنا کند و در امان حق تعالی باشد تا رمضان دیگر.^۲ و هر که بگوید در روز هفتم:

«اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى صِيَامِهِ وَ قِيَامِهِ وَ جَنِّبْنِي فِيهِ مِنْ هَفَوَاتِهِ وَ اتِّهَامِهِ وَ ارْزُقْنِي ذِكْرَكَ بِدَوَامِهِ بِتَوْفِيقِكَ يَا هَادِيَ الْمُضِلِّينَ»،

حق تعالی کرم کند او را در نعیم بهشت، آنچه عطا می کند به سعادتمندان و شهداء و اوصیاء و پیغمبران و صالحان امت.^۳

شب هشتم:

دو رکعت نماز باید گزارد؛ در هر رکعتی بعد از «الحمد»، باید خواند ده بار سوره «اخلاص» و هزار بار «سبحان الله»، تا بکشایند از برای او هشت در بهشت تا از هر دری که خواهد، درآید.^۴ و هر که بگوید در روز هشتم:

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي فِيهِ رَحْمَةَ الْإِيْتَامِ وَ إِطْعَامَ الطَّعَامِ وَ إِفْسَاءَ السَّلَامِ وَ ارْزُقْنِي فِيهِ صُحْبَةَ الْكِرَامِ وَ جَنِّبْنِي فِيهِ صُحْبَةَ اللَّيْثَامِ بِطَوْلِكَ يَا مَلْجَأَ الْآمِلِينَ»،

حق تعالی او را ثواب هزار صدیق کرامت فرماید.^۵

شب نهم:

در میان نماز شام و خفتن، شش رکعت نماز بگزارد؛ در هر رکعتی بعد از «الحمد»، هفت بار «آیه الکرسی» باید خواند و پنجاه نوبت صلوات بر رسول و آل او [- علیه و علیهم السلام -] باید فرستاد تا فرشتگان اعمال او را بالا برند و در ثواب مثل صدیقان و شهیدان و صالحان باشد.^۶

۱. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۲۶۳؛ المصباح، ص ۶۱۳، با ضبط «رَحْرِخْنِي» به جای «ارْجُرْنِي».
۲. «مَنْ صَلَّى فِي اللَّيْلَةِ السَّابِعَةِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ «الْحَمْدَ» مَرَّةً وَ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» ثَلَاثَ عَشْرَةَ مَرَّةً بَنَى اللَّهُ لَهُ فِي جَنَّةٍ عَدْنٍ قَصْرًا ذَهَبًا، وَ كَانَ فِي أَمَانٍ اللَّهِ تَعَالَى إِلَى شَهْرِ رَمَضَانَ مِثْلَهُ» (الأربعون حديثاً، ص ۸۸).

۳. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۲۶۷؛ المصباح، ص ۶۱۳.
۴. «مَنْ صَلَّى [فِي] اللَّيْلَةِ الثَّامِنَةِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ رَكْعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ «الْحَمْدَ» [مَرَّةً] وَ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» عَشْرَ مَرَّاتٍ، وَ سَبَّحَ أَلْفَ تَسْبِيحَةٍ فُتِّحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةِ يَدْخُلُ مِنْ أَيِّهَا شَاءَ» (الأربعون حديثاً، صص ۸۸-۸۹).

۵. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۲۷۰؛ المصباح، صص ۶۱۳-۶۱۴.
۶. «مَنْ صَلَّى فِي اللَّيْلَةِ الثَّاسِعَةِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ بَيْنَ الْعِشَاءَيْنِ سِتَّ رَكَعَاتٍ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ «الْحَمْدَ» وَ «آيَةَ الْكُرْسِيِّ» سَبْعَ مَرَّاتٍ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خَمْسِينَ مَرَّةً، صَعِدَتْ الْمَلَائِكَةُ بِعَمَلِهِ كَعَمَلِ الصَّادِقِينَ وَ الشَّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ» (الأربعون حديثاً، ص ۸۹).

و هر که بگوید در روز نهم:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فِيهِ نَصِيباً مِنْ رَحْمَتِكَ الْوَاسِعَةِ وَ اهْدِنِي فِيهِ بِرَاهِينَكَ السَّاطِعَةَ وَ خُذْ بِنَاصِيَّتِي إِلَى مَرْضَاتِكَ الْجَامِعَةِ بِحَبَّتِكَ يَا أَمَلُ الْمُشْتَاقِينَ»،
حق تعالی به او عطا کند مثل ثواب بنی اسرائیل؛ یعنی فرزندان یعقوب - علیه السلام -^۱.

شب دهم:

بیست رکعت نماز باید گزارد؛ در هر رکعتی بعد از «الحمد» سی نوبت سوره «اخلاص» باید خواند تا حق تعالی بگشاید بروی در روزی را و او را درآورد در سلک سالکان.^۲
و هر که در روز دهم بگوید:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِيهِ مِنَ الْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ الْفَائِزِينَ لَدَيْكَ وَ اجْعَلْنِي فِيهِ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ إِلَيْكَ يَا حَسَنًا يَا غَايَةَ رَغْبَةِ الطَّالِبِينَ».

آمرزش خواهند از برای او آفتاب و ماه و اشجار و انهار و جمیع موجودات و مخلوقات.^۳

شب یازدهم:

دو رکعت نماز باید گزارد؛ در هر رکعتی بعد از «الحمد»، بیست بار سوره «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» [باید خواند] تا حق تعالی پیروی نکند گناهان آن روز او را؛ اگر چه ابلیس آنچه نهایت سعی باشد در اضلال او به تقدیم رسانیده باشد.^۴
و هر که در روز یازدهم بگوید که:

«اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيَّ فِيهِ الْإِحْسَانَ وَ كَرِّهِ إِلَيَّ فِيهِ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ وَ حَرِّمْ عَلَيَّ فِيهِ السَّخَطَ وَ التَّيْرَانَ بِقُوَّتِكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ».

حق تعالی ثبت کند در دیوان او ثواب حج و عمره مقبولی که با حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - به جای آورده باشد که آن حج با هزار حج و عمره که با گیری بوده باشد، برابر است.^۵

شب دوازدهم:

هشت رکعت [نماز] باید کرد؛ در هر رکعتی بعد از «الحمد»، سی بار سوره «قدر» باید خواند تا حق تعالی او را ثواب شاكران کرامت فرماید و در روز قیامت از رستگاران باشد.^۶

۱. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۲۷۳؛ المصباح، ص ۶۱۴.
۲. «مَنْ صَلَّى [فِي] اللَّيْلَةِ الْعَاشِرَةِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ عَشْرِينَ رُكْعَةً يَقْرَأُ فِي كُلِّ رُكْعَةٍ «الْحَمْدَ» مَرَّةً وَ «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» أَحَدٌ ثَلَاثِينَ مَرَّةً، وَسَخَّ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ رِزْقَهُ، وَ كَانَ مِنَ الْفَائِزِينَ» (الأربعون حديثاً، ص ۸۹).
۳. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۲۷۶؛ المصباح، ص ۶۱۴.
۴. «مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ إِحْدَى عَشْرَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ رُكْعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رُكْعَةٍ «الْحَمْدَ» مَرَّةً وَ «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» عَشْرِينَ مَرَّةً، لَمْ يَتَّبِعْهُ ذَنْبٌ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَ إِنْ جَهَدَ إِنْ لَيْسَ جُهْدَهُ» (الأربعون حديثاً، ص ۸۹).
۵. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۲۸۰؛ المصباح، ص ۶۱۴.
۶. «مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ اثْنَتَيْ عَشْرَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ثَمَانِي رُكْعَاتٍ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رُكْعَةٍ «الْحَمْدَ» مَرَّةً وَ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» ثَلَاثِينَ مَرَّةً، أَعْطَاهُ اللَّهُ تَعَالَى ثَوَابَ الشَّاكِرِينَ وَ كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْفَائِزِينَ» (الأربعون حديثاً، ص ۸۹).

و در روز دوازدهم بگوید:

«اللَّهُمَّ زَيِّنِي فِيهِ بِالسَّيْرِ وَالْعَفَافِ وَاسْتُرْنِي فِيهِ بِلِبَاسِ الصَّبْرِ وَالْقُنُوعِ وَالْكَفَافِ
وَاجْلِنِي فِيهِ مَحَلَّ الْفَضْلِ وَالْإِنْصَافِ بِعِصْمَتِكَ يَا عِصْمَةَ الْخَائِفِينَ»،

تا حق تعالی جمیع سیئات او را به حسنات بدل کند و بیامزد گناهان گذشته او را؛ خواه اندک
و خواه بسیار.^۱

شب سیزدهم:

چهار رکعت نماز باید گزارد؛ در هر رکعتی بعد از «الحمد»، بیست و پنج بار سوره «اخلاص» تا در
روز قیامت بگذرد از پل صراط همچو برق جهنده.^۲

و هر که در روز سیزدهم بگوید که:

«اللَّهُمَّ طَهِّرْنِي فِيهِ مِنَ الدَّنَسِ وَالْأَقْدَارِ وَصَبِّرْنِي فِيهِ عَلَى كَائِنَاتِ الْأَقْدَارِ وَوَقِّفْنِي
فِيهِ لِلثَّقَى وَصُحْبَةِ الْأَبْرَارِ بِقُوَّتِكَ يَا قُوَّةَ الْمَسَاكِينِ»،

حق تعالی او را کرامت فرماید به عدد هرسنگی و کلوخی که در زمین هست حسنه و درجه
در بهشت.^۳

شب چهاردهم:

شش رکعت نماز باید گزارد؛ در هر رکعتی بعد از «الحمد»، سوره «إِذَا زُلْزِلَتْ» سی بار که حق تعالی
آسان گرداند بر او سكرات مرگ و جواب منکر و نکیر.^۴

و هر که در روز چهاردهم بگوید که:

«اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي فِيهِ بِالْعَثَرَاتِ وَأَقْلِنِي فِيهِ مِنَ الْخَطَايَا وَالْهَفَوَاتِ وَلَا تَجْعَلْنِي
غَرَضًا لِلْبَلَايَا وَالْآفَاتِ بِعِزَّتِكَ يَا عِزَّ الْمُسْلِمِينَ».

همچنان باشد که با پیغمبر و شهداء و صلحاء روزه داشته باشد.^۵

شب پانزدهم:

صد رکعت نماز باید گزارد و بعد از «الحمد»، ده بار سوره «اخلاص» باید خواند؛ و بعد از آن
چهار رکعت دیگر باید گزارد؛ در رکعت اول و دویم بعد از «الحمد»، سوره «توحید» باید خواند

۱. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۲۸۴؛ المصباح، ص ۶۱۴، با ضبط «حَلَّنِي فِيهِ بِحُلِّي» به جای «اجلني
فيه محل».

۲. «مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ ثَلَاثَ عَشْرَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ أَزْبَعَ رَكَعَاتٍ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ «فَاتِحَةَ الْكِتَابِ» مَرَّةً وَخَمْسًا وَ
عِشْرِينَ مَرَّةً «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ» (الأربعون حديثاً، ص ۸۹).

۳. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۲۸۸؛ المصباح، ص ۶۱۴، با ضبط «قُرَّةَ عَيْنِ الْمَسَاكِينِ» به جای «قُوَّة
المساكين».

۴. «مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ أَرْبَعِ عَشْرَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ سَبَّ رَكَعَاتٍ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ «الْحَمْدُ» مَرَّةً وَ «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ»
ثَلَاثِينَ مَرَّةً، هَوَّنَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ مُنْكَرًا وَ نَكِيرًا» (الأربعون حديثاً، ص ۸۹).

۵. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۲۹۲؛ المصباح، ص ۶۱۴.

صد بار و در رکعت سیم و چهارم، بعد از «الحمد» پنجاه بار سوره «اخلاص» تا حق - سبحانه و تعالی - پیامرزد گناهان او را؛ اگر چه در بسیاری مثل کف دریا باشد و ریگ موضع «عالج» و به عدد ستارگان آسمان و برگ درختان، زودتر از آنکه چشم بر هم زنند با آنچه او را هست نزد حق تعالی از مزید بر آن ثواب و جزا^۱.

و هر که در روز پانزدهم بگوید که:

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي فِيهِ طَاعَةَ الْخَاشِعِينَ وَ اشْرَحْ فِيهِ صَدْرِي بِإِثَابَةِ الْمُخْبِتِينَ بِأَمَانِكَ يَا أَمَانَ الْخَائِفِينَ».

روا کند حق تعالی صد حاجت دنیا و بیست حاجت آخرت او را و در فردوس اعلی منزل او را در همسایگی پیغمبران عطا کند؛ و او را هزار شهر مروراید تابان - که در هر شهری هزار حجره و هزار غرفه باشد که هر چیزی که خواهد، در آنجا باشد - بدهد و دیده او روشن شود به جزای این عمل^۲.

شب شانزدهم:

دوازده رکعت نماز باید گزارد؛ در هر رکعتی بعد از «الحمد»، دوازده بار سوره «الْهَاقُمُ التَّكْوِيْنُ» باید خواند تا بیرون آید از قبر، سیراب؛ در روزی که مردمان از تشنگی «العطش» گویان باشند و منادی کنان باشد به شهادت «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» تا درآید در عرصات، از جانب حق تعالی امر در رسد که او را ببرید در بهشت^۳.

و هر که در روز شانزدهم بگوید که:

«اللَّهُمَّ وَفَّقْنِي فِيهِ لِعَمَلِ الْأَبْرَارِ وَ حَبِّبْنِي فِيهِ مُرَافَقَةَ الْأَخْيَارِ وَ جَنِّبْنِي فِيهِ مُرَافَقَةَ الْأَشْرَارِ وَ آوِنِي فِيهِ بِرَحْمَتِكَ فِي دَارِ الْقَرَارِ يَا إِلَهَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ».

حق تعالی ببخشد او را در روز قیامت در حالتی که از قبر بیرون آید نوری و روشنائی ای که راهنمای وی باشد و جامه ای از حله های بهشت او را بپوشاند و بر مرکبی سوار کنند و شراب ظهور به او دهند تا بخورد^۴.

شب هفدهم:

دو رکعت نماز باید گزارد؛ در رکعت اول بعد از «الحمد»، بخواند آنچه میسر باشد از قرآن و در رکعت دوم بعد از «الحمد»، صد بار سوره «اخلاص» و صد بار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» تا حق تعالی او را ثواب

۱. «مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ التَّصَفُّفِ مِنْهُ مِائَةٌ رُكْعَةٍ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رُكْعَةٍ «الْحَمْدَ» مَرَّةً وَ عَشْرَ مَرَّاتٍ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، وَ صَلَّى أَيْضاً أَرْبَعَ رُكْعَاتٍ يَقْرَأُ فِي الْأَوَّلَيْنِ مِائَةَ مَرَّةٍ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَ الْاِثْنَتَيْنِ الْآخِرَتَيْنِ خَمْسِينَ مَرَّةً «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ، وَ رَمَلَ عَالِجٍ، وَ عَدَدُ نُجُومِ السَّمَاءِ، وَ وَزَقِ الشَّجَرِ فِي أَسْرَعِ مَنْ طَرَفَةٍ عَيْنٍ مَعَ مَا لَهُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْمُرِيدِ» (الأربعون حديثاً، صص ۸۹-۹۰).

۲. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۲۹۷-۲۹۸؛ المصباح، ص ۶۱۴.

۳. «مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ سِتِّ عَشْرَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ اِثْنَتَيْ عَشْرَةَ رُكْعَةً يَقْرَأُ فِي كُلِّ رُكْعَةٍ «الْحَمْدَ» مَرَّةً وَ «الْهَاقُمُ التَّكْوِيْنُ» اِثْنَتَيْ عَشْرَةَ مَرَّةً، خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَ هُوَ رَيَّانٌ يُنَادِي بِشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، حَتَّى يَرِدَ الْقِيَامَةَ فَيُؤَمَّرُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (الأربعون حديثاً، ص ۹۰).

۴. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۰۱؛ المصباح، ص ۶۱۴، بدون فقره «حَبِّبْنِي فِيهِ مُرَافَقَةَ الْأَخْيَارِ».

هزار [هزار] حج مقبول و عمره مشکور و غزوه مبرور کرامت فرماید.^۱
و هر که در روز هفدهم بگوید:

«اللَّهُمَّ اهْدِنِي فِيهِ لِمَصَالِحِ الْأَعْمَالِ وَ اقْضِ لِي فِيهِ الْحَوَائِجِ وَ الْأَمَالَ يَا مَنْ لَا يَحْتَاجُ
إِلَى السُّؤَالِ يَا عَالِمًا بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ»،
گناهان او بخشوده شود؛ اگر چه از زیان کاران باشد.^۲

شب هجدهم:

چهار رکعت نماز باید گزارد؛ در هر رکعت بعد از «الحمد»، بیست و پنج بار سوره «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ
الْكَوْثَرَ» باید خواند و از دنیا خارج نشود؛ مگر اینکه ملک الموت او را بشارت دهد بر اینکه
خداوند از او راضی است و غضبناک نیست.^۳
و هر که در روز هجدهم بگوید:

«اللَّهُمَّ تَبَيَّنِي فِيهِ لِبَرَكَاتِ أَشْحَارِهِ وَ نَوِّرْ قَلْبِي بِضِيَاءِ أَنْوَارِهِ وَ خُذْ بِكُلِّ أَعْضَائِي إِلَى
اتِّبَاعِ آثَارِهِ يَا مُتَوَرِّ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ»،
ثواب عمل هزار پیغمبر به او عطا خواهد شد.^۴

شب نوزدهم:

پنجاه رکعت نماز باید گزارد؛ در هر رکعت بعد از «الحمد»، سوره «إِذَا زُلْزِلَتْ» پنجاه بار باید خواند
تا حق تعالی را ملاقات کند در روز قیامت، همچون کسی که هزار حج و هزار عمره به جای آورده
باشد و خدای تعالی سایر اعمال او را قبول کند.^۵
و هر که در روز نوزدهم بگوید:

«اللَّهُمَّ وَفِّرْ حَظِّي بِبَرَكَاتِهِ وَ سَهِّلْ سَبِيلِي إِلَى خَيْرَاتِهِ وَ لَا تَحْرِمْنِي قَبُولَ حَسَنَاتِهِ يَا
هَادِيًا إِلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ»،

اسغفار کنند از برای او و دعایش کنند جمیع ملائکه زمین و آسمان ها.^۶

۱. «مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ سَبْعِ عَشْرَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ رُكْعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِي الْأُولَى مَا تَبَيَّنَ بَعْدَ «فَاتِحَةِ الْكِتَابِ» وَ فِي الثَّانِيَةِ
مِائَةَ مَرَّةٍ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، وَ قَالَ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مِائَةَ مَرَّةٍ، أَغْطَاهُ اللَّهُ ثَوَابَ أَلْفِ حِجَّةٍ، وَ أَلْفِ عُمْرَةٍ،
وَ أَلْفِ غَزْوَةٍ» (الأربعون حديثاً، ص ۹۰).

۲. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۰۷؛ المصباح، صص ۶۱۴-۶۱۵.

۳. «وَ مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ ثَمَانِي عَشْرَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ أَرْبَعَ رُكْعَاتٍ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رُكْعَةٍ «الْحَمْدُ» وَ «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ»
خَمْسًا وَ عِشْرِينَ مَرَّةً، لَمْ يُخْرَجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُبَشِّرَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ بِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَنْهُ رَاضٍ غَيْرُ غَضَبَانَ»
(الأربعون حديثاً، ص ۹۰).

۴. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۱۱؛ المصباح، ص ۶۱۵.

۵. «مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ تِسْعِ عَشْرَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ خَمْسِينَ رُكْعَةً يَقْرَأُ فِي كُلِّ رُكْعَةٍ «الْحَمْدُ» مَرَّةً وَ «إِذَا زُلْزِلَتْ» خَمْسِينَ مَرَّةً
لَبَّى اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَمَنْ حَجَّ مِائَةَ حِجَّةٍ وَ اعْتَمَرَ مِائَةَ عُمْرَةٍ، وَ قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ سَائِرَ عَمَلِهِ» (الأربعون حديثاً، ص ۹۰).

۶. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۵۰؛ المصباح، ص ۶۱۵.

شب بیستم:

هشت رکعت نماز باید گزارد و در رکعات آن، هرچه خواهد از قرآن بخواند تا حق تعالی گناهان گذشته و آینده او را ببامزد.^۱

و هرکه در روز بیستم بگوید:

«اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي فِيهِ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ وَأَغْلِقْ عَنِّي أَبْوَابَ النَّارِ وَوَقِّفْنِي فِيهِ لِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ يَا مُنْزِلَ السَّكِينَةِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»،

حق تعالی برای او به اندازه شصت سال روزه داران ماه رمضان، روزه مقبوله می نویسد.^۲

شب بیست و یکم:

هشت رکعت نماز باید گزارد تا حق تعالی درهای هفت آسمان بر او بگشاید و حوائج اش را برآورده سازد با آنچه او را هست نزد حق تعالی از مزید بر آن ثواب و جزا.^۳

و هرکه در روز بیست و یکم بگوید:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فِيهِ إِلَى مَرْضَاتِكَ دَلِيلًا وَلَا تَجْعَلْ عَلَيَّ فِيهِ لِلشَّيْطَانِ سَبِيلًا يَا قَاضِيَ حَوَائِجِ السَّائِلِينَ»،

خداوند خانه قبر او را نورانی گرداند و روسفید باشد و بگذرد از پل صراط همچو برق جهنده.^۴

شب بیست و دویم:

هشت رکعت نماز باید گزارد تا حق تعالی هشت در بهشت را بر او بگشاید و از هر در که خواهد، داخل شود.^۵

و هرکه در روز بیست و دویم بگوید:

«اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي فِيهِ أَبْوَابَ فَضْلِكَ وَأَنْزِلْ عَلَيَّ فِيهِ بَرَكَاتِكَ وَوَقِّفْنِي فِيهِ لِمُوجِبَاتِ مَرْضَاتِكَ وَأَسْكِنِي فِيهِ بِحُبُوحَةِ جَنَّاتِكَ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ»،

خداوند سكرات موت و سؤال منكر و نكير را بر او سهل گرداند و ایمانش ثابت و استوار باشد.^۶

۱. «مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ثَمَانِي رَكَعَاتٍ يَقْرَأُ فِيهَا مَا شَاءَ، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ» (الأربعون حديثاً، ص ۹۰).

۲. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۵۵؛ المصباح، ص ۶۱۵.

۳. «مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ إِحْدَى وَعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ثَمَانِي رَكَعَاتٍ فُتِّحَتْ لَهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ اشْتُجِبَ لَهُ الدُّعَاءُ مَعَ مَا لَهُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْمُرِيدِ» (الأربعون حديثاً، ص ۹۰).

۴. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۶۹؛ المصباح، ص ۶۱۵.

۵. «مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ اثْنَتَيْنِ وَعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ثَمَانِي رَكَعَاتٍ فُتِّحَتْ لَهُ ثَمَانِيَةُ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ يَدْخُلُ مِنْ أَيِّهَا شَاءَ» (الأربعون حديثاً، ص ۹۰).

۶. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۷۳؛ المصباح، ص ۶۱۵.

شب بیست و سیم:

هشت رکعت نماز باید گزارد و هرآنچه از قرآن میسر شود بخواند تا حق تعالی درب های هفت آسمان بر او بگشاید و دعایش مستجاب شود.^۱

و هرکه در روز بیست و سیم بگوید:

«اللَّهُمَّ اغْسِلْنِي فِيهِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ طَهِّرْنِي فِيهِ مِنَ الْغُيُوبِ وَ اَمْتَحِنْ فِيهِ قَلْبِي بِتَقْوَى الْقُلُوبِ يَا مُقِيلَ عَثَرَاتِ الْمُذْنِبِينَ»،

همراه با انبیاء و شهداء و صلحاء، از پل صراط همچو برق جهنده عبور کند.^۲

شب بیست و چهارم:

هشت رکعت نماز باید گزارد و هرآنچه از قرآن بخواهد در رکعات آن بخواند تا ثواب اداء حج و عمره برای او باشد.^۳

و هرکه در روز بیست و چهارم بگوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ فِيهِ مَا يُرْضِيكَ وَ أَعُوذُ بِكَ فِيهِ بِمَا يُؤْذِيكَ بِأَنْ أُطِيعَكَ وَ لَا أُغْصِيكَ يَا عَالِمًا بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ»،

حق تعالی به عدد موهای سر و بدنش، هزار خادم و هزار غلام به وی عطا کند که در زیبایی همچون مرجان و یاقوت باشند.^۴

شب بیست و پنجم:

هشت رکعت نماز باید گزارد؛ در هر رکعت پس از «الحمد»، ده بار سوره «اخلاص» بخواند تا حق تعالی ثواب عابدان را از برای او بنویسد.^۵

و هرکه در روز بیست و پنجم بگوید:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مُحِبًّا لِأَوْلِيَائِكَ وَ مُعَادِيًّا لِأَعْدَائِكَ وَ مُتَمَسِّكًا بِسُنَّةِ خَاتَمِ أَنْبِيَائِكَ يَا عَظِيمًا فِي قُلُوبِ النَّبِيِّينَ»،

صد قصر در بهشت از برای او بنا کنند که بر هریک از آن ها خیمه ای سبز باشد.^۶

۱. «مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ مِنْهُ تَمَانِي رَكَعَاتٍ يَفْقَرُ فِيهَا مَا شَاءَ [يَقْرَأُ فِيهَا مَا يَشَاءُ] فَتُفْتَحُ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ، وَ اسْتُجِيبَ دُعَاؤُهُ» (الأربعون حديثاً، صص ۹۰-۹۱).

۲. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۷۸؛ المصباح، صص ۶۱۵-۶۱۶.

۳. «مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ أَرْبَعٍ وَ عَشْرِينَ مِنْهُ تَمَانِي رَكَعَاتٍ يَفْقَرُ فِيهَا مَا يَشَاءُ كَانَ لَهُ مِنَ الثَّوَابِ كَمَنْ حَجَّ وَ اعْتَمَرَ» (الأربعون حديثاً، ص ۹۱).

۴. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۹۲؛ المصباح، ص ۶۱۶.

۵. «مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ خَمْسٍ وَ عَشْرِينَ مِنْهُ [تَمَانِي رَكَعَاتٍ] يَفْقَرُ فِيهَا «الْحَمْدُ» وَ عَشْرَ مَرَّاتٍ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» كَتَبَ [اللَّهُ] لَهُ ثَوَابَ الْعَابِدِينَ» (الأربعون حديثاً، ص ۹۱).

۶. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۹۹؛ المصباح، ص ۶۱۶.

شب بیست و هشتم:

هشت رکعت نماز باید گزارد؛ در هر رکعت پس از «الحمد»^۱ صد بار سوره «اخلاص» بخواند تا حق تعالی بگشاید از برای او هفت در آسمان و نزد حضرت آمرزیده بود.^۲ و هر که در روز بیست و هشتم بگوید که:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ سَعْيِي فِيهِ مَشْكُوراً وَ ذَنْبِي فِيهِ مَغْفُوراً وَ عَيْبِي فِيهِ مَسْتُوراً وَ أَعْنِي فِيهِ بِجُودِكَ يَا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ يَا سَامِعَ أَصْوَاتِ الْمُتَبَتِّلِينَ»^۳،

حق تعالی ندا کند به او روز قیامت که ای بنده من! مترس و اندوهناک مباش که من تو را آمرزیدم به لطف خود.^۴

شب بیست و هفتم:

چهار رکعت نماز باید گزارد؛ در هر رکعتی بعد از «الحمد»، سوره «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ» و اگر نداند، بیست و پنج بار سوره «اخلاص» بخواند تا حق تعالی بیامزد او را.^۵ و هر که روز بیست و هفتم بگوید:

«اللَّهُمَّ وَفِّرْ حَقْلِي فِيهِ مِنَ التَّوَابِلِ وَ أَكْرِمْنِي فِيهِ بِإِحْضَارِ الْأَخْرَازِ مِنَ الْمَسَائِلِ وَ قَرِّبْ وَ سَيِّلِي إِلَيْكَ مِنْ بَيْنِ الْوَسَائِلِ يَا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ الْحَاحُ الْمُلْحِحِينَ»^۶،

حق تعالی او را ببخشد [با] ثواب کسی که جمیع گرسنگان و تشنگان را سیراب کرده باشد و طعام داده باشد و اکرام جمیع مؤمنین و مؤمنات کرده باشد.^۷

شب بیست و هشتم:

شش رکعت نماز باید گزارد؛ در هر رکعتی بعد از «الحمد»، «آیه الكرسي» و «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ» و «قُلْ هُوَ اللَّهُ» هریک ده بار بخواند و صلوات بر نبی و آل او [- علیه و علیهم السلام -] ده بار باید فرستاد تا حق تعالی بیامزد گناهان او را.^۸ و هر که روز بیست و هشتم بگوید که:

«اللَّهُمَّ عَشِّنِي فِيهِ بِالرَّحْمَةِ وَ ارْزُقْنِي فِيهِ التَّوْفِيقَ وَ الْعِصْمَةَ وَ طَهِّرْ قَلْبِي مِنَ الْمَعِيبَاتِ

۱. فِيهِ الْخَوَائِجُ... پس از «الحمد» - A. بازسازی این بخش از مصحح است.
۲. «مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ سِتِّ وَ عَشْرِينَ مِنْهُ ثَمَانِي رَكَعَاتٍ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكَعَةٍ بَعْدَ «الْحَمْدِ»، «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» مِائَةً مَرَّةً فُتِّحَتْ لَهُ سَبْعُ سَمَاوَاتٍ، وَ اسْتَجِيبَ لَهُ الدُّعَاءُ مَعَ مَا لَهُ [عِنْدَ اللَّهِ] مِنَ الْمَزِيدِ» (الأربعون حديثاً، ص ۹۱).
۳. أي: الباكين. [ح A].
۴. نگر: المصباح، ص ۶۱۶، با قدری اختلاف در ضبط.
۵. «مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ سَبْعِ وَ عَشْرِينَ مِنْهُ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ مَرَّةً وَ «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ» مَرَّةً، فَإِنْ لَمْ يَحْفَظْ تَبَارَكَ فَخَمْسَ وَ عَشْرُونَ مَرَّةً «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ لَوْلَا ذَلِكَ» (الأربعون حديثاً، ص ۹۱).
۶. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۴۰۷؛ المصباح، ص ۶۱۶.
۷. «مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ ثَمَانِي وَ عَشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ سِتَّ رَكَعَاتٍ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ عَشْرَ مَرَّاتٍ «آيَةَ الْكُرْسِيِّ»، وَ عَشْرَ مَرَّاتٍ «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ»، وَ عَشْرَ مَرَّاتٍ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ -، غَفَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ» (الأربعون حديثاً، ص ۹۱).

الْتَّهْمَةِ يَا رَحِيمًا بِعِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ»

حق تعالی او را نصیبی کامل کرامت فرماید که مثل چهل هزار مرتبه از نعمت های دنیا باشد.^۱

شب بیست و نهم:

هرکه بگزارد دو رکعت نماز و در هر رکعتی بعد از «فاتحه»، بیست بار سوره اخلاص بخواند، از جمله مرحومان باشد و برده شود نامه اعمال او بر زبر هفت آسمان.^۲
و هرکه روز بیست و نهم بگوید که:

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي فِيهِ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَ صَيِّرْ لِي فِيهِ كُلَّ أَمْرٍ مِنَ الْعُسْرِ إِلَى الْيُسْرِ وَ أَقْبَلْ
مَعَاذِيرِي وَ حُطِّ عَنِّي الْوُزْرَ يَا رَءُوفًا بِعِبَادِهِ الصَّالِحِينَ»

حق تعالی عطا کند او را در بهشت هزار شهر از طلا و نقره و زبرجد و مروارید.^۳

[شب سی ام:]

هرکه بگزارد دوازده رکعت نماز و در هر رکعتی بعد از «فاتحه»، بیست بار سوره «اخلاص» بخواند و صد بار صلوات بر نبی و آل او فرستد، حق تعالی خاتمه حال و عاقبت مال او را به رحمت بی نهایت خود قرین گرداند؛ ختم الله لنا بالحسنى.

هرکه روز سی ام - که آخر ماه است - بگوید:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ صِيَامِي فِيهِ بِالشُّكْرِ وَ الْقَبُولِ عَلَى مَا تَرْضَاهُ وَ يَرْضَاهُ الرَّسُولُ مُحْكَمَةً
فُرُوعُهُ بِالْأُصُولِ بِحَقِّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ
وَآلِهِ أَجْمَعِينَ»

حق تعالی او را اکرام کند به کرامت پیغمبران.^۴

[۱۶]. فصل: در هزار رکعت نوافل رمضان و ترتیب آن

اگرچه شیخ فقیه فاضل معظم، محمد بن علی بن بابویه - رضی الله تعالی عنهما - در کتاب من لایحضره الفقیه چند حدیث در انکار این نوافل روایت کرده^۵؛ اما چون روایات معتبره به نقل این نوافل و فضل عظیم و اجر جزیل در ثواب آن متظافر است و اکثر علماء امامیه - رضوان الله تعالی علیهم - نقل آن کرده اند و اکابر اصحاب ما همیشه به آن عمل می نموده اند؛ و بالجمله، ظن این فقیر آن است که این نوافل مطابق طریقه مستقیمه حضرات ائمه طاهیرین معصومین است

۱. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۴۱۰؛ المصباح، ص ۶۱۶.

۲. «مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ تِسْعٍ وَ عَشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ رُكْعَتَيْنِ بِقَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ عَشْرِينَ مَرَّةً «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، مَاتَ مِنَ الْمُتْرَحِمِينَ، وَ رُفِعَ كِتَابُهُ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ» (الأربعون حديثاً، ص ۹۱).

۳. نگر: المصباح، ص ۶۱۶، با قدری اختلاف در ضبط.

۴. «مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ الثَّلَاثِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ رُكْعَةً يَقْرَأُ فِي كُلِّ رُكْعَةٍ «فَاتِحَةَ الْكِتَابِ» [مَرَّةً] وَ عَشْرِينَ مَرَّةً «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، وَ يُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ مِائَةَ مَرَّةً، حَتَّمَ اللَّهُ لَهُ بِالرَّحْمَةِ» (الأربعون حديثاً، ص ۹۱).

۵. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۴۴۸؛ المصباح، ص ۶۱۶.

۶. نگر: من لایحضره الفقیه، ج ۲، صص ۱۳۷-۱۳۹.

- صلوات الله عليهم أجمعين -؛ بنابراین، کیفیت و ترتیب آن را بر وجه اخصر اوثق ذکر می‌کند. مستحب است که هر مکلف در شب‌های ماه رمضان، زیاده بر نوافلی که وظایف هر ماه است، هزار رکعت نماز به جای آورد؛ و آیا استحباب آن مخصوص روزه‌داران است یا اگر کسی روزه‌دار نباشد - مانند مسافر - بر او نیز عمل کردن به این نوافل مستحب است؟ ظاهر قول ابوالصلاح اول است؛ و ظن این فقیر آن است که این نوافل از وظایف ماه رمضان است و مخصوص روزه‌داران نیست؛ و لهذا، سابقین مجتهدین، غیر ابوالصلاح، ذکر تخصیص نکرده‌اند.^۱ در روایت مشهور آن است که در هر شب تا شب بیستم، بیست رکعت نماز بگزارد و در ده شب عشر آخر، هر شب سی رکعت نماز بگزارد؛ الا در شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سیم که لیالی افرادند و در هریک از این سه شب، صد رکعت نماز به عمل می‌باید آورد.^۲ و طریق در بیست شب دو عشر اول و اوسط، آن است که هشت رکعت از جمله بیست رکعت بعد از نماز مغرب و قبل از عشاء به عمل آورد و دوازده رکعت بعد از نماز خفتن، هر دو رکعت به یک نیت و یک سلام^۳؛ و ابوالصلاح و بعضی دیگر از مجتهدین، عکس این گفته‌اند؛ یعنی دوازده رکعت بعد از نماز مغرب و هشت رکعت بعد از نماز خفتن؛ اما ظاهر آنچه در اصل کتاب ذکر شده، اقوی و اصح است.

و در لیلۃ الشک نیز - یعنی شب یوم الشک - به جای می‌باید آورد؛ و اگر در لیلۃ الشک فوت شده باشد بی‌عذری و بعد از آن ثابت شود که از رمضان بوده، آیا قضاء آن بیست رکعت لازم است یا نه؟ بعضی از محققین علماء ما مثل شیخ شهید در کتاب بیان و در دیگر کتاب‌ها فرموده‌اند که محل نظر و جای تردد است^۴؛ و ظن این فقیر آن است که قضاء لازم نیست و مقام تردد هم نیست؛ زیرا که در علم اصول فقه مقرّر شده که لزوم قضاء، به امر جدید می‌باشد و امر جدید در اینجا نیست؛ و اصل، عدم است؛ و همچنین است حکم اگر راتبه یک شب از شب‌های رمضان یا مجموع شب‌ها بی‌عذری شرعی فوت شود.

۱. نگر: الکافی فی الفقه، ص ۱۶۱.

۲. نگر: شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۱، ص ۱۰۰. بنا بر گزارش علامه حلی، این نظر فقیهانی همچون شیخ مفید، سید مرتضی، سلار دیلمی، قاضی ابن براج، ابن حمزه طوسی است. شیخ طوسی نیز در دو کتاب دو کتاب المبسوط فی فقه الإمامیه و النهایة فی مجرّد الفقه و الفتوی، بر همین فتواست. نگر: مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۲، صص ۳۴۲-۳۴۳؛ منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ج ۶، صص ۱۳۸-۱۳۹.

۳. شیخ مفید، سید مرتضی، سلار دیلمی و قاضی ابن براج، از حامیان این دیدگاه‌اند؛ چنان‌که شیخ طوسی در کتاب المبسوط فی فقه الإمامیه و الخلاف فی الأحکام، بر همین فتواست. نگر: مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۲، صص ۳۴۳-۳۴۴؛ منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ج ۶، ص ۱۴۰.

۴. نگر: الکافی فی الفقه، ص ۱۶۱. علاوه بر ابوالصلاح حلبی، ابن جنید اسکافی نیز بر این فتواست؛ چنان‌که شیخ طوسی نیز در النهایة فی مجرّد الفقه و الفتوی، بدین نظر متمایل است. نگر: مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۲، ص ۳۴۴؛ منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، ج ۶، صص ۱۴۰-۱۴۱.

۵. نگر: البیان، ص ۲۱۶.

[کیفیت اقامه نوافل پس از نماز مغرب]

پس چون نماز مغرب کرده باشد، نیت کرده، دو رکعت بگزارد و در عقب آن این دعا بخواند که:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَدْخِلْنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَأَخْرِجْنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»^۱.

پس دو رکعت دیگر بگزارد؛ و بعد از سلام، این دعا بخواند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا قَهْرَهُ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَلَكَ فَقْدَرَهُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَطَّنَ فَخْبَرَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُخَيِّ الْمُسَوَّى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَوَاضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِعَظَمَتِهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لِعِزَّتِهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اسْتَسْلَمَ كُلُّ شَيْءٍ لِقُدْرَتِهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِمُلْكِهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَلَا يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ غَيْرُهُ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَدْخِلْنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَأَخْرِجْنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»^۲.

پس دو رکعت دیگر بگزارد؛ و چون سلام باز دهد، بگوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا فِي جَمِيعِ مَا دَعَاكَ بِهِ عِبَادُكَ الَّذِينَ اضْطَفَيْتَهُمْ لِنَفْسِكَ الْمَأْمُونُونَ عَلَى سِرِّكَ الْمُخْتَجِبُونَ بِغَيْبِكَ الْمُسْتَسِرُّونَ بِدِينِكَ الْمُغْلَبُونَ بِهِ الْوَاصِقُونَ لِعَظَمَتِكَ الْمُتَنَزِّهُونَ عَنْ مَعَاصِيكَ الدَّاعُونَ إِلَى سَبِيلِكَ السَّابِقُونَ فِي عِلْمِكَ الْفَائِزُونَ بِكَرَامَتِكَ أَدْعُوكَ عَلَى مَوَاضِعِ خُدُودِكَ وَكَمَالِ طَاعَتِكَ وَبِمَا يَدْعُوكَ بِهِ وَلَا تُؤْمِرُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَلَا تَفْعَلَ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ»^۳.

پس دو رکعت دیگر بگزارد و بعد از سلام بگوید:

«يَا ذَا الْمُنَى وَلَا مَنْ عَلَىكَ يَا ذَا الطُّولِ يَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا ظَهْرَ اللَّاحِثِينَ وَمَأْمَنَ الْخَائِفِينَ وَجَارَ الْمُسْتَجِيرِينَ إِنْ كَانَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ عِنْدَكَ أُنْيٌ شَقِيٌّ أَوْ مَحْرُومٌ أَوْ مُقْتَرٌّ عَلَيَّ فِي رِزْقِي فَأَمَحْ مِنْ أُمِّ الْكِتَابِ شَقَايَ وَجَزَمَانِي وَإِقْتَارَ رِزْقِي وَاكْتُبْنِي عِنْدَكَ سَعِيداً مُوَفَّقاً لِلْخَيْرِ مُوسِعاً عَلَيَّ رِزْقَكَ فَإِنَّكَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ الْمُنْزَلِ عَلَى نَبِيِّكَ الْمُرْسَلِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ «يُنَحُّوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتْ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»؛ وَقُلْتَ «و

۱. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۷۱؛ مصباح المتعبد، ج ۲، ص ۵۴۳؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۸۱؛ المصباح، ص ۵۶۴.
۲. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۷۲؛ مصباح المتعبد، ج ۲، ص ۵۴۳؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۸۵-۸۶؛ المصباح، ص ۵۶۵.
۳. تهذیب الأحکام، ج ۳، صص ۷۲-۷۳؛ مصباح المتعبد، ج ۲، ص ۵۴۴؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۸۷؛ المصباح، ص ۵۶۵.
۴. الرعد/۳۹.

رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ^۱ وَأَنَا شَيْءٌ، فَلْتَسْغِنِي رَحْمَتُكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ^۲.

و دعا کند به آنچه خواهد؛ و چون فارغ شود از دعا، سجده کند و در سجده این دعا بخواند:
«اللَّهُمَّ اغْنِنِي بِالْعِلْمِ وَ زَيِّتِي بِالْحِلْمِ وَ كَرِّمْنِي بِالتَّقْوَى وَ جَمِّلْنِي بِالْعَافِيَةِ يَا وَلِيَّ الْعَافِيَةِ عَفْوِكَ عَفْوِكَ مِنَ النَّارِ»^۳.

و چون سر از سجده بردارد، بگوید:

«يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ أَسْأَلُكَ بِلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ بِاسْمِكَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَا اللَّهُ يَا رَبِّ يَا قَرِيبُ يَا مُجِيبُ يَا بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ، يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ تُحِبُّ أَنْ تُدْعَى بِهِ وَ بِكُلِّ دَعْوَةٍ دَعَاكَ بِهَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ، فَاسْتَجِبْ لَهٗ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُصَرِّفَ قَلْبِي إِلَى خَشْيَتِكَ وَ رَهْبَتِكَ وَ أَنْ تُجْعَلَنِي مِنَ الْمُخْلِصِينَ وَ تُقَوِّيَ أَرْكَانِي كُلَّهَا [لِلْعِبَادَةِ] وَ تَشْرَحَ صَدْرِي لِلْخَيْرِ وَ تُطْلِقَ لِسَانِي لِتِلَاوَةِ كِتَابِكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»^۴.

پس طلب کند آنچه خواهد و دوست داشته باشد تا بدهد حق تعالی او را به لطف و کرم خود.

[کیفیت اقامه نوافل پس از نماز عشاء]

پس نماز خفتن بگذارد. پس هرگاه که فارغ شود از نماز عشاء و آنچه مذکور شد، دوازده رکعت دیگر بگذارد و هردو رکعت که بگذرد، سلام باز دهد.

پس در دو رکعت از دوازده رکعت، بعد از سلام این دعا بخواند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِبَهَائِكَ وَ جَلَالِكَ وَ جَمَالِكَ وَ عَظَمَتِكَ وَ ثَوَرِكَ، وَ سَعَةِ رَحْمَتِكَ وَ بِأَسْمَائِكَ وَ عِزَّتِكَ وَ قُدْرَتِكَ وَ مَشِيَّتِكَ، وَ نَفَازِ أَمْرِكَ وَ مُنْتَهَى رِضَاكَ وَ شَرَفِكَ وَ كَرَمِكَ، وَ دَوَامِ عِزِّكَ وَ سُلْطَانِكَ وَ فَخْرِكَ وَ عُلُوِّ شَأْنِكَ وَ قَدِيمِ مَتْنِكَ، وَ عَجِيبِ آيَاتِكَ وَ فَضْلِكَ وَ جُودِكَ وَ كَرَمِكَ، وَ عُمُومِ رِزْقِكَ وَ خَيْرِكَ وَ عَطَائِكَ وَ إِحْسَانِكَ وَ تَفَضُّلِكَ، وَ اٰمِنَتَانِكَ وَ شَأْنِكَ وَ جَبَرُوتِكَ وَ أَسْأَلُكَ بِجَمِيعِ مَلَائِكَتِكَ^۵ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تُنَجِّبَنِي مِنَ النَّارِ وَ تَمَنَّ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ وَ تُوسِّعَ عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلَالِ الطَّيِّبِ، وَ تَذَرَأَ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ وَ تَمْنَعَ لِسَانِي مِنَ الْكُذْبِ وَ قَلْبِي مِنَ الْحَسَدِ وَ عَيْنِي مِنَ

۱. الأعراف/۱۵۶.

۲. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۷۲؛ مصباح المتهجد و سلاح المتعبّد، ج ۲، ص ۵۴۴؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۹۲؛ المصباح، ص ۵۶۵.

۳. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۷۲؛ مصباح المتهجد و سلاح المتعبّد، ج ۲، ص ۵۴۴؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۹۴؛ المصباح، ص ۵۶۵.

۴. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۷۳؛ مصباح المتهجد و سلاح المتعبّد، ج ۲، ص ۵۴۵؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۹۴؛ المصباح، ص ۵۶۵.

۵. مَلَائِكَتِكَ [مَسَائِلِكَ (خ)].

الْحَيَاةِ، فَإِنَّكَ تَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ، وَتَرْزُقُنِي فِي عَامِي هَذَا وَفِي كُلِّ عَامِ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ وَتَغُضُّ بَصَرِي وَتُخَصِّنُ فَرْجِي وَتُوسِّعُ رِزْقِي وَتَعَصِّمَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۱.

پس دو رکعت دیگر بگزارد؛ و بعد از سلام بگوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ حُسْنَ الظَّنِّ بِكَ وَالصِّدْقَ فِي التَّوَكُّلِ عَلَيْكَ وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ تَبْتَلِيَنِي بِبَلِيَّةٍ تَحْمِلُنِي ضُرُورُهَا عَلَى التَّعَوُّذِ بِشَيْءٍ مِنْ مَعَاصِيكَ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ تُدْخِلَنِي فِي حَالٍ كُنْتُ أَكُونُ فِيهَا فِي عُسْرٍ أَوْ يُسْرٍ أَظُنُّ أَنَّ مَعَاصِيكَ أَنْجَحَ لِي مِنْ طَاعَتِكَ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أَقُولَ قَوْلًا حَقًّا مِنْ طَاعَتِكَ أَلْتَمِسُ بِهِ سِوَاكَ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ تَجْعَلَنِي عِظَةً لِعَبِيرِي، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ يَكُونَ أَحَدٌ أَسْعَدَ مِنِّي أَتَيْتَنِي بِهِ مِنِّي، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أَتَكَلَّفَ طَلَبَ مَا لَمْ تَقْسِمْ لِي وَمَا قَسَمْتَ لِي مِنْ قِسْمٍ أَوْ رَزَقْتَنِي مِنْ رِزْقٍ فَأَتَيْتَنِي بِهِ إِلَى يُسْرِ مِنْكَ وَعَافِيَةٍ خَلَالًا طَيِّبًا، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ زَحَرَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَوْ بَاعَدَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَوْ نَقَصَ بِهِ حَظِّي عِنْدَكَ أَوْ صَرَفَ بَوَاجِهُكَ الْكَرِيمَ عَنِّي، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ تَحُولَ خَطِئَتِي أَوْ ظُلْمِي أَوْ جُرْمي أَوْ إِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي وَاتِّبَاعُ هَوَايَ وَاشْتِغَالُ شَهْوَتِي دُونَ مَعْرِفَتِكَ وَرِضْوَانِكَ وَتَوَابِكَ وَنَائِلِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَمَوْعِدِكَ الْحَسَنِ الْجَمِيلِ عَلَى نَفْسِكَ»^۲.

پس دو رکعت دیگر بگزارد؛ و چون سلام باز دهد، این دعا بخواند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعَزَائِمِ مَغْفِرَتِكَ وَبِمَوَاجِبِ^۳ رَحْمَتِكَ السَّلَامَةَ مِنْ كُلِّ إِثْمٍ وَالْغَنِيمَةَ مِنْ كُلِّ بَرٍّ وَالْفُوزَ بِالْجَنَّةِ وَالتَّجَاةَ مِنَ النَّارِ. اللَّهُمَّ دَعَاكَ الدَّاعُونَ وَدَعْوَتَكَ وَسَأَلَكَ السَّائِلُونَ وَسَأَلْتُكَ وَطَلَبَكَ الظَّالِمُونَ وَطَلَبْتُكَ وَحَرَبَ إِلَيْكَ الْحَارِبُونَ وَحَرَبْتُ إِلَيْكَ وَطَلَبْتُ إِلَيْكَ. اللَّهُمَّ أَنْتَ الثِّقَّةُ وَالرَّجَاءُ وَإِلَيْكَ مُتَمَتِّهِ الرَّغْبَةِ وَالدُّعَاءِ فِي الشَّدَّةِ وَالرَّخَاءِ. اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلِ الْيَقِينَ فِي قَلْبِي وَالثُّورَ فِي بَصَرِي وَالنَّصِيحَةَ فِي صَدْرِي وَذِكْرَكَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ عَلَى لِسَانِي وَرِزْقًا وَاسِعًا غَيْرَ تَمْنُونٍ وَلَا مَحْظُورٍ فَارْزُقْنِي وَبَارِكْ لِي فِيمَا رَزَقْتَنِي وَاجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي وَرَغْبَتِي فِيمَا عِنْدَكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۴.

پس دو رکعت دیگر بگزارد؛ و چون فارغ شود، بگوید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَفَرِّغْنِي لِمَا خَلَقْتَنِي لَهُ وَلَا تَشْغَلْنِي بِمَا قَدْ تَكَلَّفْتُ لِي بِهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيْمَانًا لَا يَزِيدُ وَنَعِيمًا لَا يَنْقُذُ وَمُرَافَقَةً نَبِيِّكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ

۱. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۷۳؛ مصباح المتعبد، ج ۲، ص ۵۴۵؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۹۵؛ المصباح، صص ۵۶۵-۵۶۶.

۲. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۷۴؛ مصباح المتعبد، ج ۲، ص ۵۴۶؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۹۹-۱۰۰؛ المصباح، ص ۵۶۶.

۳. بِمَوَاجِبِ [مُوجِبَاتِ (خ)].

۴. تهذیب الأحکام، ج ۳، صص ۷۴-۷۵؛ مصباح المتعبد، ج ۲، ص ۵۴۷؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۱۰۱-۱۰۲؛ المصباح، ص ۵۶۶، بدون فقره «وَحَرَبَ إِلَيْكَ الْحَارِبُونَ وَحَرَبْتُ إِلَيْكَ وَطَلَبْتُ إِلَيْكَ».

فِي أَعْلَى جَنَّةِ الْخُلْدِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ رِزْقَ يَوْمٍ بَيَّوْمٍ لَا قَلِيلًا فَأَشْقَى وَلَا كَثِيرًا فَأَطْعَى. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ مَا تَرِزُقُنِي بِهِ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ فِي عَامِي هَذَا وَتَقْوِيَنِي بِهِ عَلَى الصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ فَإِنَّكَ أَنْتَ رَبِّي وَرَجَائِي وَعِصْمَتِي لَيْسَ لِي مُعْتَصِمٌ إِلَّا أَنْتَ وَلَا رَجَاءَ غَيْرُكَ وَلَا مَنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآتِنِي فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنِي بِرَحْمَتِكَ عَذَابَ النَّارِ»^۱.

پس دو رکعت نماز دیگر بگزارد؛ و چون سلام باز دهد، این دعا بخواند:

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كُلُّهُ وَ لَكَ الْمُلْكُ كُلُّهُ وَ بِيَدِكَ الْخَيْرُ كُلُّهُ وَ إِلَيْكَ يَرْجِعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ عَلَانِيَتُهُ وَ سِرُّهُ وَ أَنْتَ مُنْتَهَى الشَّأْنِ كُلِّهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّرِّ كُلِّهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ رَضِّنِي بِقَضَائِكَ وَ بَارِكْ لِي فِي قَدْرِكَ حَتَّى لَا أَحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَ لَا تَأْخِيرَ مَا عَجَلْتَ. اللَّهُمَّ وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ وَ ارْزُقْنِي بَرَكَتَكَ وَ اشْغَلْنِي فِي طَاعَتِكَ وَ تَوَقَّيْنِي عِنْدَ انْقِضَاءِ أَجَلِي عَلَى سَبِيلِكَ وَ لِأَتَوَلَّ أَمْرِي غَيْرَكَ وَ لَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي وَ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»^۲.

پس دو رکعت دیگر بگزارد؛ و بعد از سلام بگوید:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَ بِجَمِيعِ رُسُلِ اللَّهِ وَ بِجَمِيعِ مَا أَنْزَلَ بِهِ رُسُلُ اللَّهِ وَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لِقَاءَهُ حَقٌّ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ بَلَغَ الْمُرْسَلُونَ. وَ «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۳ وَ سُبْحَانَ اللَّهِ كُلَّمَا سَبَّحَ اللَّهُ شَيْءٌ وَ كَمَا يُحِبُّ اللَّهُ أَنْ يُسَبَّحَ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ كُلَّمَا حَمِدَ اللَّهُ شَيْءٌ وَ كَمَا يُحِبُّ اللَّهُ أَنْ يُحْمَدَ، وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كُلَّمَا هَلَّلَ اللَّهُ شَيْءٌ وَ كَمَا يُحِبُّ اللَّهُ أَنْ يُهَلَّلَ، وَ اللَّهُ أَكْبَرُ كُلَّمَا كَبَّرَ اللَّهُ شَيْءٌ وَ كَمَا يُحِبُّ اللَّهُ أَنْ يُكَبَّرَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مَفَاتِيحَ الْخَيْرِ وَ خَوَاتِيمَهُ وَ سَوَابِقَهُ وَ سَوَابِغَهُ وَ فَوَائِدَهُ وَ بَرَكَاتِهِ مَا بَلَغَ عِلْمُهُ عِلْمِي وَ مَا قَصَّرَ عَنْ إِحْصَائِهِ حِفْظِي. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ انْمُهِّجْ لِي أَسْبَابَ مَعْرِفَتِهِ وَ افْتَحْ لِي أَبْوَابَهُ وَ غَشِّنِي بِبَرَكَاتِ رَحْمَتِكَ وَ مَنَّ عَلَيَّ بِمَا تَغْصُمُهُ عَنِ الْإِزَالَةِ عَنْ دِينِكَ وَ ظَهَّرْ قَلْبِي مِنَ الشَّكِّ وَ لَا تَشْغَلْ قَلْبِي بِدُنْيَايَ وَ عَاجِلِ مَعَاشِي عَنِ أَجْلِ ثَوَابِ آخِرَتِي وَ اشْغَلْ قَلْبِي بِحِفْظِ مَا لَا تُقْبَلُ مِنِّي جَهْلُهُ وَ ذَلِّلْ لِكُلِّ خَيْرٍ لِسَانِي وَ ظَهَّرْ قَلْبِي مِنَ الرِّيَاءِ وَ السُّمْنَةِ وَ لَا تُجَرِّهِ فِي مَفَاصِلِي وَ اجْعَلْ عَمَلِي خَالِصًا لَكَ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّرِّ وَ أَنْوَاعِ الْفَوَاحِشِ كُلِّهَا ظَاهِرِهَا وَ بَاطِنِهَا وَ غَفْلَاتِهَا وَ جَمِيعِ مَا يُرِيدُنِي بِهِ السُّلْطَانُ الْعَنِيدُ مِمَّا أَحْظَتْ بِعِلْمِهِ وَ أَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى صَرْفِهِ عَنِّي.

۱. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۷۵؛ مصباح المتجهد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۵۴۷؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۱۰۳-۱۰۴؛ المصباح، ص ۵۶۶.

۲. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۷۵؛ مصباح المتجهد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۵۴۸؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۱۰۵؛ المصباح، ص ۵۶۴.

۳. الفاتحة/۳.

۴. بِمَا تَغْصُمُهُ [بِعِصْمَةِ (خ)].

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ طَوَارِقِ الْحَيِّ وَالْإِنْسِ وَرَوَائِقِهِمْ^۱ وَبَوَائِقِهِمْ وَمَكَائِدِهِمْ وَمَسَاهِدِ
الْفُسْقَةِ مِنَ الْحَيِّ وَالْإِنْسِ وَإِنْ اسْتَرَلَّ عَنْ دِينِي فَيُفْسِدَ^۲ عَلَيَّ آخِرَتِي وَأَنْ يَكُونَ ذَلِكَ
مِنْهُمْ ضَرَرًا عَلَيَّ فِي مَعَاشِي أَوْ يَعْزِضَ بِلَاءً^۳ يُصِيبُنِي مِنْهُمْ لَا قُوَّةَ لِي بِهِ وَلَا صَبْرَ لِي عَلَى
احْتِمَالِهِ، فَلَا تَبْتَلِنِي يَا إِلَهِي بِمُقَاسَاتِهِ فَيَمْنَعُنِي ذَلِكَ مِنْ ذِكْرِكَ وَيَشْغَلَنِي عَنْ عِبَادَتِكَ
[إِنَّكَ] أَنْتَ الْعَاصِمُ الْمَانِعُ وَالِدَافِعُ الْوَاقِي مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ أَسْأَلُكَ الرِّفَاقِيَّةَ فِي مَعِيشَتِي مَا
أَتَّقِيْتَنِي مَعِيشَةً أَقْوَى بِهَا عَلَى طَاعَتِكَ وَأُبْلُغَ بِهَا رِضْوَانَكَ وَالْجَنَّةَ وَأَصِيرُ بِهَا [إِبْرَاهِيمَ] مَتَّكًا
إِلَى دَارِ الْحَيَوَانِ غَدًا، وَلَا تَزُرُّنِي رِزْقًا يُطْغِنِي وَلَا تَبْتَلِنِي بِفَقْرٍ أَشْقَى بِهِ مُطْبِقًا^۴ عَلَيَّ وَ
أَعْطِنِي حَقًّا وَافِرًا فِي آخِرَتِي وَمَعَاشًا وَاسِعًا هَنِينًا مَرِيئًا فِي دُنْيَايَ، وَلَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا عَلَيَّ
سَجْنًا وَلَا تَجْعَلْ فِرَاقَهَا عَلَيَّ حُزْنًا وَأَجِرْنِي مِنْ فِتْنَتِهَا وَاجْعَلْ عَمَلِي فِيهَا مَقْبُولًا وَسَعِي
فِيهَا مَشْكُورًا.

اللَّهُمَّ وَمَنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ فَأَرِدْهُ وَمَنْ كَادَنِي فِيهَا فَكِدْهُ وَاصْرِفْ عَنِّي هَمَّ مَنْ أَدْخَلَ
عَلَيَّ هَمَّهُ وَامْكُرْ بَيْنَ مَكْرِي فَإِنَّكَ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ وَافْقًا عَنِّي عُيُونُ الْكَفَرَةِ الظُّلْمَةِ
الطُّغَاةِ الْحَسَدَةِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْكَ سَكِينَةً وَالْبَسْنِي
دِرْعَكَ الْحَصِينَةَ وَاحْفَظْنِي بِسِرِّكَ الْوَاقِي وَجَلِّلْنِي عَافِيَتِكَ النَّافِعَةَ وَصِدْقِ قَوْلِي وَ
فِعَالِي وَبَارِكْ لِي فِي أَهْلِي وَوُلْدِي وَمَالِي وَمَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ وَمَا أَغْفَلْتُ وَمَا
تَعَمَّدْتُ وَمَا تَوَانَيْتُ وَمَا أَغْلَنْتُ وَمَا أَسْرَرْتُ، فَاغْفِرْ لِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَصَلِّ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ كَمَا أَنْتَ أَهْلُهُ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ^۵.

پس سجده کند و دعا کند به این دعا که:

«اللَّهُمَّ أَغْنِنِي بِالْعِلْمِ وَزَيَّنِي بِالْحِلْمِ وَكَرِّمْنِي بِالتَّقْوَى وَجَمِّلْنِي بِالْعَافِيَةِ يَا وَلِيَّ الْعَافِيَةِ
عَفْوِكَ عَفْوِكَ مِنَ النَّارِ»^۶؛

و چون بردارد سر از سجده، بگوید:

«يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ أَسْأَلُكَ بِلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ بِاسْمِكَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَا اللَّهُ يَا رَبَّ
يَا قَرِيبُ يَا مُجِيبُ يَا بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ
يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ تُحِبُّ أَنْ تُدْعَى بِهِ وَبِكُلِّ دَعْوَةٍ دَعَاكَ بِهَا أَحَدٌ
مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَصْرِفَ قَلْبِي
إِلَى خَشْيَتِكَ وَرَهْبَتِكَ، وَأَنْ تَجْعَلَنِي مِنَ الْمُخْلِصِينَ وَتَقْوِي أَرْكَانِي كُلَّهَا وَتَشْرَحَ صَدْرِي

۱. رَوَائِقِهِمْ [زَوَائِعِهِمْ (خ.ل.).

۲. فَيُفْسِدَ [فَتُفْسِدَ (خ.ل.).

۳. يَعْزِضَ بِلَاءً [يَعْزِضُ بِلَاءً (خ.ل.).

۴. مُطْبِقًا [مُضَيِّقًا (خ.ل.).

۵. تهذیب الأحکام، ج ۳، صص ۷۶-۷۷؛ مصباح المتبجد و سلاح المتعبّد، ج ۲، صص ۵۴۸-۵۵۰؛ الإقبال بالأعمال
الحسنة، ج ۱، صص ۱۰۷-۱۰۸؛ المصباح، صص ۵۶۶-۵۶۷.

۶. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۷۵؛ مصباح المتبجد و سلاح المتعبّد، ج ۲، ص ۵۴۴؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱،
ص ۹۴؛ المصباح، ص ۵۶۵.

لِّلْخَيْرِ وَ تُطَلِّقُ لِسَانِي لِتِلَاوَةِ كِتَابِكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ^۱.
 پس دعا کند و طلب نماید آنچه خواهد و آنچه دوست دارد که حق - سبحانه و تعالی - به لطف خود کرامت فرماید؛ و چون فارغ شود، دو رکعت نماز نشسته بگذارد^۲ و به این ختم کند نمازهای خود را؛ و همچنین تا بیست شب، هر شب بیست رکعت نماز بگذارد، الا شب نوزدهم.

[کيفيت اقامه نوافل عشر سوم از ماه مبارک رمضان]

و چون داخل شود عشر آخر رمضان، زیاد گرداند بر آن بیست رکعت، ده رکعت دیگر؛ چنانچه هر شب سی رکعت نماز باید گزارد: هشت رکعت میان شام و خفتن و بیست و دو رکعت بعد از نماز عشاء، هر دو رکعت به یک نیت و یک سلام، الا شب بیست و یکم و بیست و سیم؛ و دعا بعد از هر دو رکعت تا بیست رکعت به همان طریق باید خواندن که مذکور شد؛ و در ده رکعت زاید، به این طریق که:
 بعد از هر دو رکعت، این دعا بخواند:

«يَا حَسَنَ الْبَلَاءِ عِنْدِي يَا قَدِيمَ الْعَفْوِ عَنِّي يَا مَنْ لَا غِنَى لِشَيْءٍ عَنْهُ يَا مَنْ لَا بَدَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مِنْهُ يَا مَنْ مَرَدُّ كُلِّ شَيْءٍ إِلَيْهِ يَا مَنْ مَصِيرُ كُلِّ شَيْءٍ إِلَيْهِ تَوَلَّنِي سَيِّدِي وَ لَا تَوَلَّ أَمْرِي شَرَارَ خَلْقِكَ أَنْتَ خَالِقِي وَ رَازِقِي يَا مَوْلَايَ فَلَا تُضَيِّعْنِي»^۳.
 پس برخیزد و دو رکعت دیگر بگذارد؛ و بعد از سلام، این دعا بخواند:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَوْفَرِ عِبَادِكَ نَصِيباً مِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَنْزَلْتَهُ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ أَوْ أَنْتَ مُنْزِلُهُ مِنْ نُورِ تَهْدِي بِهِ أَوْ رَحْمَةٍ تَنْشُرُهَا وَ مِنْ رِزْقٍ تَبْسُطُهُ وَ مِنْ ضَرٍّ تَكْشِفُهُ وَ مِنْ بَلَاءٍ تَرْفَعُهُ وَ مِنْ سُوءٍ تَدْفَعُهُ وَ مِنْ فِتْنَةٍ تَصْرِفُهَا وَ أَكْثَبْ لِي مَا كَتَبْتَ لِأَوْلِيَائِكَ الصَّالِحِينَ الَّذِينَ اسْتَوْجَبُوا مِنْكَ الثَّوَابَ وَ آمَنُوا بِرِضَاكَ عَنْهُمْ مِنْكَ الْعَذَابَ يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ اغْفِرْ لِي ذَنْبِي وَ بَارِكْ لِي فِي كَسْبِي وَ قَتِّعْنِي بِمَا رَزَقْتَنِي وَ لَا تَفْتِنَنِي بِمَا رَزَوْتِ عَنِّي»^۴.

پس دو رکعت دیگر بگذارد؛ و چون فارغ شود، بگوید:

«اللَّهُمَّ إِلَيْكَ نَصَبْتُ يَدِي وَ فِيمَا عِنْدَكَ عَظُمَتْ رَغْبَتِي فَأَقْبَلْ يَا سَيِّدِي تَوْبَتِي وَ ارْحَمْ ضَعْفِي وَ اغْفِرْ لِي وَ ارْحَمْنِي وَ اجْعَلْ لِي فِي كُلِّ خَيْرٍ نَصيباً وَ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ سَبِيلاً. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكِبَرِ وَ مَوَاقِفِ الْحُزْنِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ لِي مَا سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِي وَ اعْصِمْنِي فِيمَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِي وَ أَوْرِدْ عَلَيَّ أَسْبَابَ طَاعَتِكَ وَ اسْتَعْمِلْنِي بِهَا وَ اصْرِفْ عَنِّي أَسْبَابَ مَعْصِيَتِكَ وَ حُلْ بَيْنِي وَ بَيْنَهَا

۱. تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۷۳؛ مصباح المتعبد، ج ۲، ص ۵۴۵؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۹۴؛ المصباح، ص ۵۶۵.
۲. ظاهراً این دو رکعت، در شمار نوافل هزارگانه نیست؛ و گرنه تعداد نوافل پس از عشاء، چهارده رکعت خواهد شد.
۳. تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۷۷؛ مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، صص ۵۵۰-۵۵۱؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۱۳؛ المصباح، ص ۵۶۷.
۴. تهذيب الأحكام، ج ۳، صص ۷۷-۷۸؛ مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۵۵۱؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۱۳؛ المصباح، ص ۵۶۷.

وَاجْعَلْنِي وَاهْلِي وَوَلَدِي فِي وَدَائِعِكَ الَّتِي لَا تَضِيعُ وَاعْصِمْنِي مِنَ النَّارِ، وَاصْرِفْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْحَبِّ وَالْإِنْسِ وَشَرَّ كُلِّ ذِي شَرٍّ وَشَرَّ كُلِّ ضَعِيفٍ وَشَدِيدٍ مِنْ خَلْقِكَ وَشَرَّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱.

پس دو رکعت دیگر بگزارد؛ و بعد از سلام، بگوید:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ مُتَعَالِي الشَّانِ عَظِيمُ الْجَبْرُوتِ شَدِيدُ الْمِحَالِ عَظِيمُ الْكِبَرِيَاءِ قَادِرٌ قَاهِرٌ قَرِيبُ الرَّحْمَةِ صَادِقُ الْوَعْدِ وَفِي الْعَهْدِ قَرِيبٌ مُجِيبٌ سَامِعُ الدُّعَاءِ قَابِلُ التَّوْبَةِ مُحْصِي لِمَا خَلَقْتَ قَادِرٌ عَلَى مَا أَرَدْتَ مَذْكُورٌ مَنْ طَلَبْتَ رَازِقٌ مَنْ خَلَقْتَ شَكُورٌ إِنْ شُكِرْتَ ذَاكِرٌ إِنْ ذُكِرْتَ، فَاسْأَلْكَ يَا إِلَهِي مُحْتَاجاً وَارْعَبُ إِلَيْكَ فَقِيراً وَاتَضَرَّعُ إِلَيْكَ خَائِفاً وَأُبْكِي إِلَيْكَ مَكْرُوباً وَأَرْجُوكَ نَاصِراً وَاسْتَغْفِرُكَ ضَعِيفاً وَاتَوَكَّلُ عَلَيْكَ مُحْتَسِباً وَاسْتَرْزُقْكَ مُتَوَسِّعاً، وَاسْأَلْكَ يَا إِلَهِي أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُغْفِرَ لِي ذُنُوبِي وَتَقَبَّلَ عَمَلِي وَتُبَسِّرَ مُنْقَلَبِي وَتُفَرِّجَ قَلْبِي، إِلَهِي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَدِّقَ ظَنِّي وَتَغْفُوَ عَن خَطِيئَتِي وَتَغْفِصَنِي مِنَ الْمُعَاصِي. اللَّهُمَّ ضَعُفْتُ فَلَا قُوَّةَ لِي وَعَجَزْتُ فَلَا حَوْلَ لِي إِلَهِي جِئْتُكَ مُسْرِفاً عَلَى نَفْسِي مُقْتِراً بِسُوءِ عَمَلِي قَدْ ذَكَرْتُ غَفْلَتِي وَاشْفَقْتُ عَمَّا كَانَ مِنِّي، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْضَ عَنِّي وَاقْضِ لِي جَمِيعَ حَوَائِجِي مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۲.

پس دو رکعت دیگر نماز بگزارد؛ و بعد از سلام، این دعا بخواند که:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَافِيَةَ مِنْ جَهْدِ الْبَلَاءِ وَشِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ وَسُوءِ الْقَضَاءِ وَدَرْكِ الشَّقَاءِ وَمِنَ الضَّرَرِّ فِي الْمَعِيشَةِ وَأَنْ تَبْتَلِيَنِي بِبَلَاءٍ لَا طَاقَةَ لِي بِهِ أَوْ تُسَلِّطَ عَلَيَّ طَافِئاً أَوْ تَهْتِكَ لِي سِتْراً أَوْ تُبْدِي لِي غُورَةً أَوْ تُحَاسِنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُقَاصّاً أَوْ حَوْجاً مَا أَكُونُ إِلَى عَفْوِكَ وَتَجَاوُزِكَ عَنِّي فَاسْأَلْكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَكَلِمَاتِكَ الثَّامَةِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ عِتْقَائِكَ وَطَلْقَائِكَ مِنَ النَّارِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَادْخُلْنِي الْجَنَّةَ فَاجْعَلْنِي مِنْ سُكَّانِهَا وَعَمَّارِهَا. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ سَفَعَاتِ النَّارِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنِي الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ وَالصِّيَامَ وَالصَّدَقَةَ لِوَجْهِكَ»^۳.

پس سجده کند و در سجده این دعا بخواند:

«يَا سَامِعُ كُلِّ صَوْتٍ وَيَا بَارِيَّ النُّفُوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَيَا مَنْ لَا تَغْشَاهُ الظُّلُمَاتُ وَيَا مَنْ لَا يَتَشَابَهُ عَلَيْهِ الْأَصْوَاتُ وَيَا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ شَيْءٌ عَنْ شَيْءٍ أُعْطِيَ مُحَمَّدٌ أَفْضَلَ مَا سَأَلَكَ وَأَفْضَلَ مَا سَأَلْتَ لَهُ وَأَفْضَلَ مَا أَنْتَ مُسْئِلُ لَهُ وَأَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ عِتْقَائِكَ وَطَلْقَائِكَ مِنَ النَّارِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلِ الْعَافِيَةَ شِعَارِي وَدِيَّارِي

۱. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۷۸؛ مصباح التهجید و سلاح المتعبد، ج ۲، صص ۵۵۱-۵۵۲؛ المصباح، ص ۵۶۸.

۲. تهذیب الأحکام، ج ۳، صص ۷۸-۷۹؛ مصباح التهجید و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۵۵۲؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۱۵؛ المصباح، ص ۵۶۸.

۳. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۷۹؛ مصباح التهجید و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۵۵۳؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۳۱۵-۳۱۶؛ المصباح، ص ۵۷۲، بدون فقره «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَادْخُلْنِي الْجَنَّةَ... وَالصَّدَقَةَ لِوَجْهِكَ».

و نَجَاةً لِّي مِنْ كُلِّ سُوءٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ^۱.

[کيفيت اقامه نوافل در شب های نوزدهم، بيست ويکم و بيست وسوم]

و در هر شب از ليالي افراد - يعني شب نوزدهم و بيست ويکم و بيست وسوم - صد رکعت نماز مي بايد گزارد؛ هر دو رکعت به یک نيت و یک سلام. سي رکعت از جمله اين صد رکعت، به طريق سي رکعت هر شب است از شب های عشر آخر؛ يعني هر دعا که بعد از هر دو رکعت خوانده، همان دعا بخواند؛ و در سجده و بعد از سجده نيز به همان دعاها عمل کند؛ و هفتاد رکعت باقي، طريقش آن است که:

چون ده رکعت بگزارد، اين دعا بخواند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۲ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى طَيِّبِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُتَنَجِّبِ الْفَاتِقِ الرَّاتِقِ. اللَّهُمَّ فَخِّصْ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِالذِّكْرِ الْمَحْمُودِ وَ الْحَوْضِ الْمُرْوُودِ. اللَّهُمَّ آتِ مُحَمَّدًا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْوَسِيلَةَ وَ الرَّفْعَةَ وَ الْفَضِيلَةَ وَ فِي الْمُضْطَفِّينَ مَحَبَّتَهُ وَ فِي الْعَلِيِّينَ دَرَجَتَهُ وَ فِي الْمُقَرَّبِينَ كَرَامَتَهُ. اللَّهُمَّ أَعْظِ مُحَمَّدًا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ كُلِّ كَرَامَةٍ أَفْضَلَ تِلْكَ الْكَرَامَةِ وَ مِنْ كُلِّ نَعِيمٍ أَوْسَعَ ذَلِكَ النَّعِيمِ وَ مِنْ كُلِّ عَطَاءٍ أَجْزَلَ ذَلِكَ الْعَطَاءِ وَ مِنْ كُلِّ يُسْرٍ أَنْضَرَ ذَلِكَ الْيُسْرِ وَ مِنْ كُلِّ قِسْمٍ أَوْفَرَ ذَلِكَ الْقِسْمِ، حَتَّى لَا يَكُونَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِكَ أَقْرَبَ مِنْهُ مَجْلِسًا وَ لَا أَرْفَعَ مِنْهُ عِنْدَكَ ذِكْرًا وَ مَنْزِلَةً وَ لَا أَعْظَمَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ لَا أَقْرَبَ وَسِيلَةً مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِمَامِ الْخَيْرِ وَقَائِدِهِ وَ الدَّاعِي إِلَيْهِ وَ الْبَرَكَةِ عَلَى جَمِيعِ الْعِبَادِ وَ الْبِلَادِ وَ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ.

اللَّهُمَّ اجْمَعْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي بَرْدِ الْعَيْشِ وَ بَرْدِ الرُّوحِ وَ قَرَارِ النِّعَمَةِ وَ شَهْوَةِ الْأَنْفُسِ وَ هَنَاءِ الشَّهَوَاتِ وَ نِعَمِ اللَّذَاتِ وَ رَجَاءِ الْفَضِيلَةِ وَ شُهُودِ الظَّمَائِنَةِ وَ سُودِدِ الْكَرَامَةِ وَ فِتْرَةِ الْعَيْنِ وَ نَضْرَةِ النَّعِيمِ وَ بَهْجَةِ لَا تُشْبِهُ بَهْجَاتِ الدُّنْيَا. نَشْهَدُ أَنَّهُ قَدْ بَلَغَ الرِّسَالَةَ وَ أَدَّى النَّصِيحَةَ وَ اجْتَهَدَ لِلْأُمَّةِ وَ أَوْذَى فِي جَنْبِكَ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِكَ وَ عَبْدَكَ حَتَّى أَتَاهُ الْيَقِينُ، فَصَلِّ اللَّهُمَّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ اللَّهُمَّ رَبِّ الْبَلَدِ الْحَرَامِ وَ رَبِّ الرُّكْنِ وَ الْمُقَامِ وَ رَبِّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَ رَبِّ الْحِلِّ وَ الْحَرَامِ بَلِّغْ رُوحَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنَّا السَّلَامَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ عَلَى أَنْبِيَائِكَ [الْمُرْسَلِينَ] وَ رُسُلِكَ أَجْمَعِينَ وَ صَلِّ اللَّهُمَّ عَلَى الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ وَ عَلَى أَهْلِ طَاعَتِكَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِينَ [السَّبْعِ] مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَجْمَعِينَ»^۳.

پس سجده مي بايد کرد؛ و اين دعا در سجده مي بايد خواند:

«اللَّهُمَّ إِلَيْكَ تَوَجَّهْتُ وَ بِكَ اعْتَصَمْتُ وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ. اللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِي وَ رَجَائِي

۱. تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۷۹؛ مصباح المتجهد و سلاح المتعبّد، ج ۲، ص ۵۵۳؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۱۶؛ المصباح، ص ۵۷۲.

۲. الفاتحة/۳.

۳. تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۸۳؛ مصباح المتجهد و سلاح المتعبّد، ج ۲، صص ۵۵۷-۵۵۸؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۳۲۱-۳۲۰؛ المصباح، صص ۵۷۰-۵۷۱.

اللَّهُمَّ فَاتِّخِذْنِي مَا أَهَمَّنِي وَلَا يَهْمُنِي بِمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي عَزَّ جَارُكَ وَجَلَّ ثَنَاؤُكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ»^۱.

پس سر از سجده بردارد و این دعا بخواند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ رَزَحَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَوْ صَرَفَ بِهِ وَجْهَكَ الْكَرِيمَ عَنِّي أَوْ نَقَصَ بِهِ حَظِّي عِنْدَكَ. اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَوَقِّفْنِي لِكُلِّ شَيْءٍ يُرْضِيكَ عَنِّي وَيُقَرِّبُنِي إِلَيْكَ وَارْزُقْ دَرَجَتِي عِنْدَكَ وَأَعْظِمْ حَظِّي وَأَحْسِنْ مَثْوَايَ وَثَبِّتْنِي بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَوَقِّفْنِي لِكُلِّ مَقَامٍ مُحَمَّدٌ يُحِبُّ أَنْ تُدْعَى فِيهِ بِاسْمَائِكَ وَتُسْأَلَ فِيهِ مِنْ عَطَائِكَ رَبِّ لَا تُكْشِفْ عَنِّي سِتْرَكَ وَلَا تُبَدِّ عَوْرَتِي لِلْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السَّعْدَاءِ حَتَّى يَتِمَّ الدَّعَاءُ»^۲.

بعد از آن، ده رکعت دیگر بگذارد به پنج سلام؛ و این دعا بخواند:

«يَا أَجْوَدَ مَنْ أَعْطَى وَيَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ وَيَا أَرْحَمَ مَنْ اسْتُزِحِمَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فِي الْأَوَّلِينَ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فِي الْآخِرِينَ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فِي الْمَسَالِكِ الْأَعْلَى، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فِي النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ. اللَّهُمَّ أَعْطِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْوَسِيلَةَ وَالشَّرَفَ وَالْفَضِيلَةَ وَالدرَجَةَ الْكَبِيرَةَ. اللَّهُمَّ إِنِّي آمَنْتُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَمْ أَرَهُ فَلَا تُخْرِفْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ صُحْبَتَهُ وَارْزُقْنِي مَحَبَّتَهُ وَتَوْفَّقْنِي عَلَى مِلَّتِهِ وَاشْفِنِي مِنْ حَوْضِهِ مَشْرَباً رَوِيّاً لَا أَظْمَأُ بَعْدَهُ أَبَداً إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. اللَّهُمَّ كَمَا آمَنْتُ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَمْ أَرَهُ فَعَرِّفْنِي فِي الْجَنَانِ وَجْهَهُ. اللَّهُمَّ بَلِّغْ رُوحَ مُحَمَّدٍ عَنِّي نَحْيَةً كَبِيرَةً وَسَلَاماً»^۳.

پس هر حاجت که خواهد، بطلبد؛ و سجده کند و در سجده بگوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا سَامِعُ كُلِّ صَوْتٍ وَيَا بَارِئَ النَّفُوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَيَا مَنْ لَا تَغْشَاهُ الظُّلُمَاتُ وَلَا تَنْشَابُهُ عَلَيْهِ الْأَصْوَاتُ وَلَا تَغْلُظُهُ الْحَاجَاتُ يَا مَنْ لَا يَنْسَى شَيْئاً لَشَيْءٍ وَلَا يَشْغَلُهُ شَيْءٌ عَنْ شَيْءٍ أَعْطِ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَفْضَلَ مَا سَأَلُوا وَخَيْرَ مَا سَأَلُوكَ وَخَيْرَ مَا سُئِلْتَ لَهُمْ وَخَيْرَ مَا سَأَلْتُكَ لَهُمْ وَخَيْرَ مَا أَنْتَ مَسْئُولٌ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۴.

پس سر از سجده بردارد و هر دعا که خواهد بکند.

۱. تهذیب الأحكام، ج ۳، صص ۸۳-۸۴؛ مصباح التهجد و سلاح المتعبّد، ج ۲، ص ۵۵۸؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۲۱؛ المصباح، ص ۵۷۱.

۲. تهذیب الأحكام، ج ۳، ص ۸۴؛ مصباح التهجد و سلاح المتعبّد، ج ۲، صص ۵۵۸-۵۵۹؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۳۲۱-۳۲۲؛ المصباح، ص ۵۷۱.

۳. تهذیب الأحكام، ج ۳، ص ۸۶؛ مصباح التهجد و سلاح المتعبّد، ج ۲، ص ۵۶۱؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۲۴؛ المصباح، ص ۵۷۲.

۴. لَا يَنْسَى [لَيْسَ يَنْسَى (خل)].

۵. تهذیب الأحكام، ج ۳، ص ۸۶؛ مصباح التهجد و سلاح المتعبّد، ج ۲، ص ۵۵۳؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۲۴؛ المصباح، ص ۵۷۲.

و برخیزد و ده رکعت دیگر بگزارد به پنج سلام؛ و بعد از آن این دعا بخواند:

«اللَّهُمَّ إِنَّ عَفْوَكَ عَنْ ذَنْبِي وَ تَجَاوُزَكَ عَنْ خَطِيئَتِي وَ صَفْحَكَ عَنْ ظُلْمِي وَ سِتْرَكَ عَلَى قَبِيحِ عَمَلِي وَ حِلْمَكَ عَنْ كَبِيرِ جُرْئِي عِنْدَ مَا كَانَ مِنْ خَطَايَايَ وَ عَمْدِي أَظْمَعَنِي فِي أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَا أَسْتَوْجِبُهُ مِنْكَ أَنْتَ الَّذِي رَزَقْتَنِي مِنْ رَحْمَتِكَ وَ عَزَفْتَنِي مِنْ إِبْجَاتِكَ وَ أَرَيْتَنِي مِنْ قُدْرَتِكَ، فَصِرْتُ أَدْعُوكَ آمِنًا وَ أَسْأَلَكَ مُسْتَأْنِسًا لَا خَائِفًا وَ لَا وَجَلًا مُدِلًّا عَلَيْكَ فِيمَا قَصَدْتُ بِهِ إِلَيْكَ فَإِنْ أَبْطَأَ عَنِّي عَتَبْتُ بِجَهْلِي عَلَيْكَ وَ لَعَلَّ الَّذِي أَبْطَأَ عَنِّي هُوَ خَيْرٌ لِي لِعِلْمِكَ بِعَاقِبَةِ الْأُمُورِ، فَلَمْ أَرِ مَوْلَى كَرِيمًا أَصْبَرَ عَلَى عَبْدٍ لَيْسَ مِنْكَ عَلَيَّ يَا رَبِّ إِنَّكَ تَدْعُونِي فَأُولِي عَنكَ وَ تَتَحَبَّبُ إِلَيَّ فَاتَّبَعُضُ إِلَيْكَ وَ تَتَوَدَّدُ إِلَيَّ فَلَا أَقْبُلُ مِنْكَ كَأَنَّ لِي التَّطَوُّلَ عَلَيْكَ فَلَمْ يَمْنَعَكَ ذَلِكَ مِنَ الرَّحْمَةِ لِي وَ الْإِحْسَانِ إِلَيَّ وَ التَّفَضُّلِ عَلَيَّ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ فَارْحَمْ عَبْدَكَ الْجَاهِلَ وَ جُدْ عَلَيْهِ بِفَضْلِ إِحْسَانِكَ إِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ»^۱.

پس هر دعا که خواهد بکند؛ و چون فارغ شود، سجده کند و در سجده بگوید:

«يَا كَائِنًا قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ يَا كَائِنًا بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ يَا مُكُونَ كُلِّ شَيْءٍ لَا تَفْضُخْنِي، فَإِنَّكَ بِي عَالِمٌ وَلَا تُعَذِّبْنِي فَإِنَّكَ عَلَيَّ قَادِرٌ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَدِيلَةِ عِنْدَ الْمَوْتِ وَ مِنَ شَرِّ الْمَرْجِعِ فِي الْقُبُورِ وَ مِنَ النَّدَامَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلَكَ عِيشَةً هَنِيئَةً وَ مَيِّتَةً سَوِيَّةً وَ مُنْقَلَبًا كَرِيمًا غَيْرَ مُخْزٍ وَ لَا قَاضِحٍ»^۲.

پس سر بردارد و دعا کند به هر چه خواهد.

پس ده رکعت دیگر بگزارد به پنج سلام؛ و چون فارغ شود، این دعا بخواند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلَكَ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ فِي سُرَادِقِ الْمُجَدِّ، وَ أَسْأَلَكَ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ فِي سُرَادِقِ النَّبَاءِ، وَ أَسْأَلَكَ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ فِي سُرَادِقِ الْعُظْمَةِ، وَ أَسْأَلَكَ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ فِي سُرَادِقِ الْجَلَالِ، وَ أَسْأَلَكَ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ فِي سُرَادِقِ الْعِزَّةِ، وَ أَسْأَلَكَ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ فِي سُرَادِقِ الْقُدْرَةِ، وَ أَسْأَلَكَ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ فِي سُرَادِقِ السَّرَائِرِ السَّابِقِ الْفَاتِحِ الْحُسْنِ النَّصِيرِ، رَبِّ الْمَلَائِكَةِ التَّمَانِيَةِ وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ بِالْعَيْنِ الَّتِي لَا تَنَامُ وَ بِالْإِسْمِ الْأَكْبَرِ الْأَكْبَرِ الْأَكْبَرِ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ الْمُحِيطِ بِمَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ بِالْإِسْمِ الَّذِي أَشْرَقَتْ بِهِ الشَّمْسُ وَ أَضَاءَ بِهِ الْقَمَرُ وَ سُجِّرَتْ بِهِ الْبَحَارُ وَ نُصِبَتْ بِهِ الْجِبَالُ، وَ بِالْإِسْمِ الَّذِي قَامَ بِهِ الْعَرْشُ وَ الْكُرْسِيُّ وَ بِأَسْمَائِكَ الْمُكَرَّمَاتِ الْمُقَدَّسَاتِ الْمَكْنُونَاتِ الْمَخْزُونَاتِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ أَسْأَلَكَ بِذَلِكَ كُلِّهِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»؛

و دعا کند هر چه خواهد؛ و چون از دعا فارغ شود، سجده کند و در سجده بگوید:

۱. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۸۹؛ مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۵۶۴؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۲۷؛ المصباح، ص ۵۷۳.
۲. الْقِيَامَةُ [التَّشْوِيرُ] (خل).
۳. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۸۹؛ مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۵۶۴؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۲۷؛ المصباح، ص ۵۷۳.
۴. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۹۱؛ مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، صص ۵۶۶-۵۶۷؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۳۲۹-۳۳۰؛ المصباح، ص ۵۷۴.

«سَجَدَ وَجْهِي لِلَّيْمِ لَوْجِهِ رَبِّي الْكَرِيمِ سَجَدَ وَجْهِي الْحَقِيرُ لَوْجِهِ رَبِّي الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ
يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ بِكَرَمِكَ وَجُودِكَ اغْفِرْ لِي ظُلْمِي وَجُرْمِي وَإِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي»^۱.

پس سر بردارد و طلب کند هر چه خواهد.

پس ده رکعت دیگر بگزارد به پنج سلام؛ و چون فارغ شود، این دعا بخواند:

«اللَّهُمَّ لَا بُدَّ مِنْ أَمْرِكَ وَلَا بُدَّ مِنْ قُدْرِكَ وَلَا بُدَّ مِنْ قَضَائِكَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ. اللَّهُمَّ فَكَلِّمْنَا قَضَيْتَ عَلَيْنَا مِنْ قَضَاءٍ أَوْ قَدَّرْتَ عَلَيْنَا مِنْ قَدَرٍ فَأَعْطِنَا مَعَهُ صَبْرًا بِقَهْرِهِ وَبِدَمْعِهِ فَاجْعَلْهُ لَنَا صَادِعًا فِي رِضْوَانِكَ يُنْمِي فِي حَسَنَاتِنَا وَتَفْضِلِنَا وَسُودِدِنَا وَشَرَفِنَا وَمَجْدِنَا وَنِعْمَانِنَا وَكَرَامَتِنَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَا تَنْقُصْ مِنْ حَسَنَاتِنَا. اللَّهُمَّ وَمَا أَعْطَيْتَنَا مِنْ عَطَاءٍ أَوْ فَضَّلْتَنَا بِهِ مِنْ فَضِيلَةٍ أَوْ أَكْرَمْتَنَا بِهِ مِنْ كَرَامَةٍ فَأَعْطِنَا مَعَهُ شُكْرًا بِقَهْرِهِ وَبِدَمْعِهِ وَاجْعَلْهُ لَنَا صَادِعًا فِي رِضْوَانِكَ وَفِي حَسَنَاتِنَا وَسُودِدِنَا وَشَرَفِنَا وَمَجْدِنَا وَنِعْمَانِكَ وَكَرَامَتِكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. [اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ لَنَا أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا فِتْنَةً وَلَا مَقْتًا وَلَا عَذَابًا وَلَا خِزْيًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ].

اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ عَثْرَةِ اللِّسَانِ وَسُوءِ الْمَقَامِ وَخَفَةِ الْمِيزَانِ. اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَلَقِّنَا حَسَنَاتِنَا فِي الْمَمَاتِ وَلَا تُثَرِّنَا أَعْمَالَنَا عَلَيْنَا حَسَرَاتٍ وَلَا تُخْرِثَنَا عِنْدَ قَضَائِكَ وَلَا تُفْضِخْنَا بِسَيِّئَاتِنَا يَوْمَ نَلْقَاكَ وَاجْعَلْ قُلُوبَنَا بِذِكْرِكَ مُسْتَأْنِسَةً فَتَذْكُرَكَ وَلَا تُنْسَاكَ وَخُشَاكَ كَأَنَّا نَرَاكَ حَتَّى نَلْقَاكَ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَدِّلْ سَيِّئَاتِنَا حَسَنَاتٍ وَاجْعَلْ حَسَنَاتِنَا دَرَجَاتٍ وَاجْعَلْ دَرَجَاتِنَا عُزَافَاتٍ وَاجْعَلْ عُزَافَاتِنَا عَالِيَاتٍ. اللَّهُمَّ وَأَوْسِعْ لِفَقِيرِنَا مِنْ سَعَةٍ مَا قَضَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَمَنْ عَلَيْنَا بِالْهُدَى مَا أَبْقَيْتَنَا وَالْكَرَامَةَ مَا أَحْيَيْتَنَا وَالْكَرَامَةَ إِذَا تَوَفَّيْتَنَا وَالْحِفْظَ فِيمَا تَبَقَى مِنْ عُمرِنَا وَالْبِرْكَهَ فِيمَا رَزَقْتَنَا وَالْعَوْنَ عَلَى مَا حَمَلْتَنَا وَالثَّبَاتَ عَلَى مَا طَوَّقْتَنَا وَلَا تُؤَاخِذْنَا بِظُلْمِنَا وَلَا تُفَاقِسْنَا بِجَهْلِنَا وَلَا تُتَسَدَّرْجُنَا بِخَطَايَانَا وَاجْعَلْ أَحْسَنَ مَا نَقُولُ ثَابِتًا فِي قُلُوبِنَا وَاجْعَلْنَا عَظَمَاءَ عِنْدَكَ وَفِي أَنْفُسِنَا أَذِلَّةً وَانْفَعْنَا بِمَا عَلَّمْتَنَا وَزِدْنَا عِلْمًا تَأْفِئًا أَعُوذُ بِكَ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَمِنْ عَيْنٍ لَا تَدْمَعُ وَمِنْ صَلَاةٍ لَا تُقْبَلُ أَجْرُنَا مِنْ سُوءِ الْيَقِينِ يَا وَلِيَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۲؛

و چون از دعا فارغ شود، سجده کند و در سجده بگوید:

«سَجَدَ وَجْهِي لَكَ تَعَبُّدًا وَرِقَالًا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ حَقًّا حَقًّا أَنْتَ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ الْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ هَا أَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ نَاصِيَتِي بِيَدِكَ فَاعْفِرْ لِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ غَيْرُكَ، فَاعْفِرْ لِي فَإِنِّي مُقِرٌّ بِذُنُوبِي عَلَى نَفْسِي وَلَا يَدْفَعُ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ غَيْرُكَ»^۳.

۱. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۹۲؛ مصباح المتہجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۵۶۷؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۳۰؛ المصباح، ص ۵۷۴.

۲. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۹۳-۹۴؛ مصباح المتہجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۵۶۹-۵۷۰؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۳۱-۳۳۲؛ المصباح، ص ۵۷۵.

۳. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۹۴؛ مصباح المتہجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۵۷۰؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۳۲-۳۳۳؛ المصباح، ص ۵۷۵.

پس سر از سجده بردارد و دعا کند بدانچه خواهد.

پس ده رکعت دیگر بگذارد به پنج سلام؛ و بعد از فراغ، این دعا بخواند:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ حَفِظْتَ الْعُلَمَاءَ لِصَلَاحِ آبَائِهِمَا وَ دَعَاكَ الْمُؤْمِنُونَ فَقَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ وَأَسْأَلُكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَأَسْأَلُكَ بِعَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَأَسْأَلُكَ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمَا وَأَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ وَ أَزْكَانِكَ كُلِّهَا وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ الْعَظِيمِ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ لَمْ يَرُدَّ مَا كَانَ أَقْرَبَ مِنْ طَاعَتِكَ وَ أَبْعَدَ مِنْ مَعْصِيَتِكَ وَ أَوْفَى بِعَهْدِكَ وَ أَقْضَى لِحَقِّكَ وَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَبْسُطَنِي لَهُ وَ أَنْ تَجْعَلَنِي لَكَ عَبْدًا شَاكِرًا تَجِدُ مِنْ خَلْقِكَ مَنْ تَعْدِبُهُ غَيْرِي وَ لَا أَجِدُ مَنْ يَغْفِرُ لِي إِلَّا أَنْتَ.

أَنْتَ عَنْ عَذَابِي غَنِيٌّ وَ أَنَا إِلَى رَحْمَتِكَ مُحْتَاجٌ أَنْتَ مَوْضِعُ كُلِّ شَكْوَى وَ شَاهِدُ كُلِّ نَجْوَى وَ مُنْتَهَى كُلِّ حَاجَةٍ وَ مُنْجٍ مِنْ كُلِّ عَثْرَةٍ وَ غَوْثُ كُلِّ مُغِيبٍ^۱، فَاسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَغْصِمَنِي بِطَاعَتِكَ عَنْ مَعْصِيَتِكَ وَ بِمَا أَحْبَبْتَ عَنْ مَا كَرِهْتَ وَ بِالْإِيمَانِ عَنِ الْكُفْرِ وَ بِالْهُدَى عَنِ الضَّلَالَةِ وَ بِالْيَقِينِ عَنِ الرَّيْبَةِ وَ بِالْأَمَانَةِ عَنِ الْخِيَانَةِ وَ بِالصِّدْقِ عَنِ الْكُذْبِ وَ بِالْحَقِّ عَنِ الْبَاطِلِ وَ بِالْتَّقْوَى عَنِ الْإِثْمِ وَ بِالْمَعْرُوفِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ بِالذِّكْرِ عَنِ النِّسْيَانِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَافِنِي مَا أَحْيَيْتَنِي وَ أَلْهَمْنِي الشُّكْرَ عَلَى مَا أَعْطَيْتَنِي وَ كُنْ بِي رَحِيمًا»^۲.

چون فارغ شود از دعا، سجده کند و در سجده بگوید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اعْفُ عَن ظُلْمِي وَ جُرْمِي بِحِلْمِكَ وَ جُودِكَ يَا رَبِّ يَا كَرِيمُ يَا مَنْ لَا يُحِبُّ سَائِلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ نَائِلَهُ يَا مَنْ عَلَا فَلَاشَيْءَ فَوْقَهُ وَ يَا مَنْ دَنَا فَلَاشَيْءَ دُونَهُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»؛

و طلب کند آنچه خواهد.

پس ده رکعت دیگر بگذارد به پنج سلام؛ و چون فارغ شود، این دعا بخواند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَدِينُ بِطَاعَتِكَ وَ وَلايَةِ رَسُولِكَ وَ وَلايَةِ الْأَئِمَّةِ - عَلَيْهِمُ السَّلَام - مِنْ أَوْلِهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ وَ تُسَمِّيهِمْ»؛ یعنی نام ائمه طاهرين ذکر کند از اميرالمؤمنين تا صاحب الزمان - صلوات الله عليهم -.

پس بگوید:

«إِنِّي أَدِينُكَ بِطَاعَتِهِمْ وَ وَلايَتِهِمْ وَ الرِّضَا بِمَا فَضَّلْتَهُمْ بِهِ غَيْرَ مُتَكَبِّرٍ وَ لَا مُسْتَكْبِرٍ عَلَى مَعْنَى مَا أُنْزِلَتْ فِي كِتَابِكَ عَلَى حُدُودِ مَا أَتَانَا مِنْهُ وَ مَا لَمْ يَأْتِنَا مِنْ مُقَرَّرٍ بِذَلِكَ

۱. تَبْسُطَنِي [تَبْسُطَنِي (خ.ل).

۲. مُغِيبٌ [مُسْتَعِيبٌ (خ.ل).

۳. تهذيب الأحكام، ج ۳، صص ۹۶-۹۷؛ مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، صص ۵۷۲-۵۷۳؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۳۳۵-۳۳۶؛ المصباح، ص ۵۷۶.

۴. تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۹۷؛ مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۵۷۳؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۳۶؛ المصباح، صص ۵۷۶-۵۷۷.

مُسَلِّمٌ رَاضٍ بِمَا رَضِيتَ بِهِ يَا رَبِّ أُرِيدُ بِهِ وَجْهَكَ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ مَرْهُوباً وَمَرْغُوباً إِلَيْكَ، فَأُخَيِّنِي إِذَا مَا أَخَيَّنْتَنِي وَأُمْنِنِي إِذَا أَمَنْتَنِي عَلَيْهِ وَابْعَثْنِي عَلَيْهِ [إِذَا بَعَثْتَنِي عَلَى ذَلِكَ] وَإِنْ كَانَ مِنِّي تَقْصِيرٌ فِيمَا مَضَى فَإِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ مِنْهُ وَأَرْغُبُ إِلَيْكَ فِيمَا عِنْدَكَ وَ أَسْأَلُكَ أَنْ تَعْصِمَنِي مِنْ مَعَاصِيكَ وَأَنْ لَا تُكَلِّبَنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَداً مَا أَخَيَّنْتَنِي وَ لَا أَقْلَ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي»^۱، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ أَسْأَلُكَ أَنْ تَعْصِمَنِي بِطَاعَتِكَ حَتَّى تَتَوَفَّأَنِي عَلَيْهَا وَأَنْتَ عَنِّي رَاضٍ وَأَنْ تُخَيِّمَ لِي بِالسَّعَادَةِ وَ لَا تُخَوِّلَنِي عَنْهَا أَبَداً وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^۲.

پس به دعا طلب کند آنچه خواهد؛ و سجده کند و در سجده بگوید:

«سَجَدَ وَجْهِي الْبَالِي الْفَانِي لَوَجْهِكَ الدَّائِمِ الْبَاقِي الْعَظِيمِ، سَجَدَ وَجْهِي الدَّلِيلُ لَوَجْهِكَ الْعَزِيزِ سَجَدَ وَجْهِي الْفَقِيرُ لَوَجْهِكَ الْغَنِيِّ الْكَرِيمِ. رَبِّ إِنِّي أَسْتَغْفِرُكَ بِمَا كَانَ وَ أَسْتَغْفِرُكَ بِمَا يَكُونُ رَبِّ لَا تَجْهَدْ بِلَايِي رَبِّ لَا تُسَيِّ^۳ قَضَائِي، رَبِّ لَا تُشْمِتْ بِي أَعْدَائِي رَبِّ إِنَّهُ لَا دَافِعَ وَ لَا مَانِعَ إِلَّا أَنْتَ. صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ بِأَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ سَطَوَاتِكَ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَقِمَاتِكَ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ جَمِيعِ غَضَبِكَ وَ سَخَطِكَ سُبْحَانَكَ أَنْتَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»^۴.

پس سر از سجده بردارد و «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» بخواند؛ و هر دعا که خواهد بکند و حاجات خود طلب نماید.

[كَيْفِيَّةُ اِقَامَةِ بَاقِي نَوَافِلِ]

آنچه مذکور شد از نماز، نهصد و بیست رکعت است؛ و هشتاد رکعت دیگر که باقی مانده تا هزار رکعت تمام شود، به طریق نماز حضرت امیرالمؤمنین است - علیه السلام - و نماز حضرت فاطمه - علیها السلام - و نماز جعفر طیار - رضي الله عنه - به جای آورد.

و طریقی آن است که تفریق کند و بر این وجه بگذارد که در هر جمعه، ده رکعت نماز به جای آورد: چهار رکعت نماز امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - و دو رکعت نماز فاطمه زهرا - سلام الله علیها - و چهار رکعت نماز جعفر طیار - رضي الله عنه -؛ و شب جمعه آخر ماه، بیست رکعت به نماز امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - و در شب شنبه آخر ماه، بیست رکعت به نماز فاطمه زهرا - سلام الله علیها -؛ و این است تمام هزار رکعت.

و جمعی از اعظام علماء ما - رضوان الله تعالی علیهم - بر آن رفته اند که در هریک از لیالی افراد صد رکعت را بر وظیفه مقرر می باید افزود؛ یعنی در شب نوزدهم، صد و بیست و رکعت به جای می باید آورد

۱. لَأْتَسِيئُ [لَأَتَسَيَّ (خل).

۲. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۹۹؛ مصباح المتبجد و سلاح المتعبّد، ج ۲، ص ۵۷۶؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، صص ۳۳۸-۳۳۹؛ المصباح، صص ۵۷۷-۵۷۸.

۳. یوسف/۵۳.

۴. تهذیب الأحکام، ج ۳، صص ۹۹-۱۰۰؛ مصباح المتبجد و سلاح المتعبّد، ج ۲، صص ۵۷۶-۵۷۷؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۳۳۹؛ المصباح، ص ۵۷۸.

و در شب بیست و یکم، صدوسی رکعت و در شب بیست و سیم نیز صدوسی رکعت^۱؛ و در این صورت، هزار رکعت تمام می شود، بی نماز جعفر - رضي الله تعالى عنه - و نماز امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - و نماز حضرت فاطمه - صلوات الله علیها -؛ و روایات نیز بر این وجه وارد شده^۲؛ اما آنچه اول ذکر کردیم، به حسب فتوا و به حسب روایت اقوی و اوثق و اصح و اظهر است؛ و الله سبحانه أعلم.

و مستحب است که در شب پانزدهم^۳ - که شب نصف ماه است - صد رکعت نماز دیگر بگزارند زیاده بر این هزار رکعت؛ هر دو رکعت به یک نیت و یک سلام، و در هر رکعتی بعد از «فاتحه»، سوره «توحید» بخواند.

[۱۷]. فصل: در دعای وداع ماه رمضان که از ادعیه صحیفه سجادیه است

اختتام وظایف ماه رمضان به دعایی که حضرت امام الساجدین، علی بن الحسین، زین العابدین - صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه الطاهیرین و اولاده المعصومین - در وداع ماه رمضان می خوانده اند، اولی می نماید؛ و آن دعایی است به غایت شریف و عظیم القدر و در نهایت فصاحت و بلاغت است؛ و مشتمل است بر الفاظ طریفه و معانی لطیفه؛ و این بنده دعاگوی دولت قاهره، تعلق عظیم به این دعای شریف دارد و این دعا را از کل دنیا و از تمام نعمت ها که بر وجه ارض مخلوق است و از جمیع گنج ها که بر روی زمین و در شکم زمین مودوع است، نفیس تر و عزیزتر می داند؛ و دعا این است:

«اللَّهُمَّ يَا مَنْ لَا يَزُغُ فِي الْحِزَاءِ وَلَا يَنْدُمُ عَلَى الْعَطَاءِ، يَا مَنْ لَا يَكْفِي عَبْدَهُ عَلَى السَّوَاءِ مِثْلَكَ ابْتِدَاءٍ وَ عَفْوِكَ تَفْضُلٌ وَ عُقُوبَتِكَ عَذْلٌ وَ قَضَاؤُكَ خَيْرٌ إِنْ أُعْطِيَ لَمْ تَشُبْ عَطَاءَكَ بِمَنْ وَ إِنْ مَنَعْتَ لَمْ يَكُنْ مَنُوعَكَ تَعْدِيًا تَشْكُرُ مِنْ شُكْرِكَ، وَ أَنْتَ أَهْمَتُهُ شُكْرُكَ وَ تَكْفِي مِنْ حَمْدِكَ وَ أَنْتَ عَلِمَتُهُ حَمْدُكَ تَسْتُرُ عَلَى مَنْ لَوْ شِئْتَ فَضَحْتَهُ وَ تَجُودُ عَلَى مَنْ لَوْ شِئْتَ مَنَعْتَهُ وَ كِلَاهُمَا أَهْلٌ مِنْكَ لِلْفَضِيحَةِ وَ الْمُنْعِ، غَيْرَ أَنَّكَ بَنَيْتَ أَفْعَالَكَ عَلَى التَّفَضُّلِ وَ أَجَرَيْتَ قُدْرَتَكَ عَلَى التَّجَاوُزِ وَ تَلَقَّيْتَ مِنْ عَصَاكَ بِالْحِلْمِ وَ أَمَهَلْتَ مَنْ قَصَدَ لِنَفْسِهِ بِالظُّلْمِ تَسْتَظْهِرُهُمْ بِأَنَاتِكَ إِلَى الْإِنْيَابَةِ وَ تَتَرَكُّ مُعَاجَلَتَهُمْ إِلَى التَّوْبَةِ لِكَيْلَا يَهْلِكَ عَلَيْكَ هَالِكُهُمْ وَ لَا يَشْقَى بِنِعْمَتِكَ شَقِيَّهُمْ إِلَّا عَنْ طَوْلِ الْإِعْذَارِ إِلَيْهِ وَ بَعْدَ تَرَادُفِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِ كَرَمًا مِنْ عَفْوِكَ يَا كَرِيمُ وَ عَائِدَةً مِنْ عَظْفِكَ يَا حَلِيمُ، أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَابًا إِلَى عَفْوِكَ وَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ وَ جَعَلْتَ عَلَى ذَلِكَ الْبَابِ دَلِيلًا مِنْ وَحْيِكَ لِكَيْلَا يَضِلُّوا عَنْهُ، فَقُلْتَ تَبَارَكَ اسْمُكَ: «تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا

۱. بنا بر گزارش علامه حلی، این نظر فقیهانی همچون ابن ادریس حلی، ابن جنید اسکافی، سلار دیلمی و ابوالصلاح حلبی است؛ چنان که شیخ طوسی نیز در دو کتاب الاقتصاد فیما یعلق بالاقتصاد و الخلاف فی الأحکام، بر همین فتواست. نگر: مختلف الشیعة فی احکام الشریعة، ج ۲، صص ۳۴۲.
۲. نگر: تهذیب الأحکام، ج ۳، صص ۶۲-۶۳.
۳. غسل کردن سنت مؤکد است در اول شب. [A ح.
۴. تَسْتَظْهِرُهُمْ [تَسْتَظْهِرُهُمْ (خ).

مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيَمَانِهِمْ، يَقُولُونَ رَبَّنَا أَنْعِمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱.

فَمَا عَذْرٌ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ ذَلِكَ الْمَنْزِلِ بَعْدَ فَتْحِ الْبَابِ وَ إِقَامَةِ الدَّلِيلِ وَ أَنْتَ الَّذِي زِدْتَ فِي السُّؤْمِ عَلَى نَفْسِكَ لِعِبَادِكَ تُرِيدُ رَجْعَهُمْ فِي مُتَاجِرَتِهِمْ وَ فَوْزَهُمْ بِالْوَفَادَةِ عَلَيْكَ وَ الزِّيَادَةِ مِنْكَ، فَقُلْتَ تَبَارَكَ اسْمُكَ وَ تَعَالَيْتَ: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا»^۲، وَ قُلْتَ: «مِثْلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمِثْلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ»^۳، وَ قُلْتَ: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً»^۴ وَ مَا أَنْزَلْتَ مِنْ نَظَائِرِهِنَّ فِي الْقُرْآنِ مِنْ تَضَاعِيفِ الْحَسَنَاتِ. وَ أَنْتَ الَّذِي دَلَلْتَهُمْ بِطَوْلِكَ مِنْ غَيْبِكَ وَ تَوَغْيَبِكَ الَّذِي فِيهِ حَظُّهُمْ عَلَى مَا لَوْ سَتَرْتَهُ عَنْهُمْ لَمْ تُدْرِكْهُ أَبْصَارُهُمْ وَ لَمْ تَقَهْ أَسْمَاعُهُمْ وَ لَمْ تَلْحَقْهُ أَوْهَامُهُمْ، فَقُلْتَ: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونَ»^۵، وَ قُلْتَ: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»^۶، وَ قُلْتَ: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»^۷، فَسَمَّيْتَ دُعَاكَ عِبَادَةً، وَ تَرَكْتَ اسْتِكْبَارًا، وَ تَوَعَّدْتَ عَلَى تَرْكِهِ دُخُولَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ.

فَذَكَّرُوكَ بِمَنِّكَ وَ شَكَرُوكَ بِفَضْلِكَ وَ دَعَاكَ بِأَمْرِكَ وَ تَصَدَّقُوا لَكَ طَلِبًا لِمَزِيدِكَ وَ فِيهَا كَانَتْ نَجَاتُهُمْ مِنْ غَضَبِكَ وَ فَوْزَهُمْ بِرِضَاكَ وَ لَوْ دَلَّ مَخْلُوقٌ مَخْلُوقًا مِنْ نَفْسِهِ عَلَى مِثْلِ الَّذِي دَلَّلْتَ عَلَيْهِ عِبَادَكَ مِنْكَ كَانَ مُوصُوفًا بِالْإِحْسَانِ وَ مَنْعُوتًا بِالْإِمْتِنَانِ وَ مَحْمُودًا بِكُلِّ لِسَانٍ، فَلَكَ الْحَمْدُ مَا وَجَدَ فِي حَمْدِكَ مَذْهَبٌ وَ مَا بَقِيَ لِلْحَمْدِ لَفْظٌ يُحْمَدُ بِهِ وَ مَعْنَى يَنْصَرِفُ إِلَيْهِ يَا مَنْ تَحَمَّدَ إِلَى عِبَادِهِ بِالْإِحْسَانِ وَ الْفَضْلِ وَ غَمَرَهُمْ بِالْمِنَّةِ وَ الطَّوْلِ مَا أَفْسَى فِينَا نِعَمَتَكَ^۸ وَ أَسْبَغَ عَلَيْنَا مَنَّتَكَ^۹ وَ أَخَصَّنَا بِبِرِّكَ هَدَيْتَنَا لِدِينِكَ الَّذِي اضْطَفَيْتَ وَ مِلَّتِكَ الَّتِي ارْتَضَيْتَ وَ سَبِيلِكَ الَّذِي سَهَّلْتَ وَ بَصَّرْتَنَا مَا يُوجِبُ الرُّلْفَةَ لَدَيْكَ وَ الْوُضُولَ إِلَى كَرَامَتِكَ.

۱. التحريم/۸.

۲. الأنعام/۱۶۰.

۳. البقرة/۲۶۱.

۴. البقرة/۳۴۵.

۵. البقرة/۱۵۳.

۶. إبراهيم/۷.

۷. الغافر/۶۰.

۸. تَصَدَّقُوا [تَصَدَّقُوا (خ.ل.).

۹. حَمْدِكَ [الْحَمْدُ (خ.ل.).

۱۰. غَمَرَهُمْ [عَامَلَهُمْ (خ.ل.).

۱۱. نِعَمَتَكَ [نِعَمَتِكَ (خ.ل.).

۱۲. مَنَّتَكَ [مِنَّتِكَ (خ.ل.).

اللَّهُمَّ وَأَنْتَ جَعَلْتَ مِنْ صَفَايَا تِلْكَ الْوُطَائِفِ وَخَصَائِصِ تِلْكَ الْفُرُوضِ شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي اخْتَصَصْتَهُ مِنْ سَائِرِ الشُّهُورِ وَتَخَيَّرْتَهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَزْمِنَةِ وَالذُّهُورِ وَأَثَرْتَهُ عَلَى كُلِّ أَوْقَاتِ السَّنَةِ بِمَا أَثَرْتَ فِيهِ مِنَ الْقُرْآنِ وَالنُّورِ وَصَاعَقْتَ فِيهِ مِنَ الْإِيمَانِ وَفَرَضْتَ فِيهِ مِنَ الصِّيَامِ وَرَغَّبْتَ فِيهِ مِنَ الْقِيَامِ، وَأَجَلَّلْتَ^۱ فِيهِ مِنْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ الَّتِي هِيَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ثُمَّ أَثَرْتَنَا بِهِ عَلَى سَائِرِ الْأُمَمِ وَاضْطَفَيْنَا بِفَضْلِهِ دُونَ أَهْلِ الْمَلَلِ، فَصُمْنَا بِأَمْرِكَ نَهَارَهُ وَفُتْنَا بِعَوْنِكَ^۲ لَيْلَهُ مُتَعَرِّضِينَ بِصِيَامِهِ وَقِيَامِهِ لِمَا عَرَضَتْنا لَهُ مِنْ رَحْمَتِكَ وَتَسَبَّبْنَا^۳ إِلَيْهِ مِنْ مَثُوبَتِكَ، وَأَنْتَ الْمَلِيءُ بِمَا رَغِبَ فِيهِ إِلَيْكَ الْجَوَادُ بِمَا سئِلْتَ مِنْ فَضْلِكَ الْقَرِيبُ إِلَى مَنْ حَاوَلَ قُرْبَكَ.

وَقَدْ أَقَامَ فِينَا هَذَا الشَّهْرُ مَقَامَ حَمْدٍ وَصَحْبِنَا صُحْبَةَ مَبْرُورٍ وَأَرْبَحْنَا أَفْضَلَ أَرْبَاحِ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ قَدْ فَارَقْنَا عِنْدَ تَمَامِ وَقْتِهِ وَانْقِطَاعِ مُدَّتِهِ وَوَفَاءِ عَدْدِهِ، فَتَحْنُ مُودِّعُوهُ وَدَاعٌ مِنْ عَزِّ فِرَاقِهِ عَلَيْنَا وَغَمًّا وَأَوْحَسْنَا انْصِرَافَهُ عَنَّا وَلَزِمْنَا لَهُ الدِّمَامَ الْمُحْفُوظَ وَالْحُرْمَةَ الْمُرْعِيَّةَ وَالْحَقَّ الْمُقْضِيَّ فَتَحْنُ قَائِلُونَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ اللَّهِ الْأَكْبَرِ وَيَا عِيدَ أَوْلِيَائِهِ الْأَعْظَمِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَكْرَمَ مَصْحُوبٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ وَيَا خَيْرَ شَهْرِ فِي الْأَيَّامِ وَالسَّاعَاتِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهْرٍ قَرَّبْتَ^۴ فِيهِ الْأَمَالَ وَنُشِرَتْ فِيهِ الْأَعْمَالُ^۵، السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ قَرِينِ جَلِّ قَدْرُهُ مَوْجُوداً وَأَفْجَعُ فَقْدُهُ مَفْقُوداً^۶ وَمَرْجُو أَلَمِ فِرَاقِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ أَلِيفِ آنَسٍ مُقْبِلاً فَسَرَ وَأَوْحَشَ مُنْقَضِياً فَخَضَّ^۷، السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ مُجَاوِرِ رَقَّتْ فِيهِ الْقُلُوبُ وَقَلَّتْ فِيهِ الدُّنُوبُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ نَاصِرٍ أَعَانَ عَلَى الشَّيْطَانِ وَصَاحِبٍ سَهَّلَ سُبُلَ^۸ الْإِحْسَانِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ مَا أَكْثَرَ عُتْقَاءَ اللَّهِ فِيكَ وَمَا أَسْعَدَ مَنْ رَعَى حُرْمَتَكَ بِكَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ مَا كَانَ أَحْمَاكَ لِلذُّنُوبِ وَأَسْتَرَكَ لِأَنْوَاعِ الْعُيُوبِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ مَا كَانَ أَظْلَمَكَ عَلَى الْمُجْرِمِينَ وَأَهْيَبَكَ فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهْرٍ لَا تُنَافِسُهُ الْأَيَّامُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهْرٍ هُوَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ، السَّلَامُ عَلَيْكَ غَيْرِ كَرِيهِهِ الْمُصَاحِبَةِ وَلَا ذَمِيمِ الْمُلَابَسَةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ كَمَا وَفَدْتَ عَلَيْنَا بِالْبَرَكَاتِ وَغَسَلْتَ عَنَّا دَنَسَ الْخَطِيئَاتِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ غَيْرِ مُودِّعٍ بَرَمًا وَلَا مَثْرُوكٍ صِيَامُهُ سَأَمًا، السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ

۱. أَجَلَّلْتَ [جَعَلْتَ (خ.ل)].

۲. بِعَوْنِكَ [بِقَوْلِكَ (خ.ل)].

۳. تَسَبَّبْنَا [نَدَبْنَا (خ.ل)].

۴. مَبْرُورٍ [سُرُورٍ (خ.ل)].

۵. أَرْبَحْنَا [رَبِحْنَا فِيهِ (خ.ل)].

۶. قَرَّبْتَ [تَوَيْتَ (خ.ل)].

۷. نُشِرَتْ فِيهِ الْأَعْمَالُ [زُكِّيَتْ فِيهِ الْأَمْوَالُ (خ.ل)].

۸. مَفْقُوداً [مُنْقَضِياً (خ.ل)].

۹. فَخَضَّ [فَأَمَضَّ (خ.ل)].

۱۰. سُبُلَ [سَبِيلَ (خ.ل)].

مَطْلُوبٌ قَبْلَ وَثْقِهِ وَ مَحْزُونٌ عَلَيْهِ عِنْدَ قُوَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ كَمْ مِنْ سُوءٍ صُرِفَ بِكَ عَنَّا وَ كَمْ مِنْ خَيْرٍ أُفِيضَ بِكَ عَلَيْنَا، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى لَيْلَةِ الْقَدْرِ الَّتِي هِيَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ، السَّلَامُ عَلَيْكَ مَا كَانَ أَحْرَصَنَا بِالْأَمْسِ عَلَيْكَ وَ أَشَدَّ شَوْقَنَا غَدًا إِلَيْكَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى فَضْلِكَ الَّذِي حُرِمْنَاهُ وَ عَلَى مَاضٍ^۲ مِنْ بَرَكَتِكَ سُلِبْنَاهُ.

اللَّهُمَّ إِنَّا أَهْلُ هَذَا الشَّهْرِ الَّذِي شَرَّفْتَنَا بِهِ وَ وَفَّقْتَنَا بِمَنِّكَ لَهُ حِينَ جَهَلَ الْأَشْقِيَاءُ وَ قُتِّهِ وَ حُرِمُوا لِشَقَائِهِمْ فَضْلَهُ وَ أَنْتَ وَلِيُّ مَا أَثَرْتَنَا بِهِ مِنْ مَعْرِفَتِهِ وَ هَدَيْتَنَا لَهُ مِنْ سُنَّتِهِ وَ قَدْ تَوَلَّيْنَا بِتَوْفِيقِكَ صِيَامَهُ وَ قِيَامَهُ عَلَى تَقْصِيرٍ وَ أَدَيْنَا مِنْ حَقِّكَ فِيهِ قَلِيلًا مِنْ كَثِيرٍ. اللَّهُمَّ فَلَكَ الْحَمْدُ إِقْرَارًا بِالْإِسَاءَةِ وَ اعْتِرَافًا بِالْإِضَاعَةِ وَ لَكَ مِنْ قُلُوبِنَا عَقْدُ النَّدَمِ وَ مِنْ أَلْسِنَتِنَا صِدْقُ الْإِعْتِذَارِ، فَأَجْزِنَا عَلَى مَا أَصَابَنَا^۳ فِيهِ مِنَ التَّفْرِيطِ أَجْرًا نَسْتَدْرِكُ بِهِ الْفَضْلَ الْمَرْغُوبَ فِيهِ وَ يُفْتَأْضُ^۴ بِهِ مِنْ أَنْوَاعِ الدُّخْرِ الْمُخْرُوصِ عَلَيْهِ وَ أُوجِبْ لَنَا عُذْرَكَ عَلَى مَا قَصَرْنَا فِيهِ مِنْ حَقِّكَ وَ أْبْلِغْ بِأَعْمَارِنَا مَا بَيْنَ أَيْدِينَا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ الْمُقْبِلِ فَإِذَا بَلَغْتَنَاهُ^۵ فَأَعِنَّا عَلَى تَنَاوُلِ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ مِنَ الْعِبَادَةِ وَ أَدِنَا إِلَى الْقِيَامِ بِمَا تَسْتَحِقُّهُ مِنَ الطَّاعَةِ وَ أَجْرْ لَنَا مِنْ صَالِحِ الْعَمَلِ مَا يَكُونُ دَرَكًا لِحَقِّكَ فِي الشَّهْرَيْنِ مِنْ شُهُورِ الدَّهْرِ.

اللَّهُمَّ وَ مَا أَلْمَنَّا بِهِ فِي شَهْرِنَا هَذَا مِنْ لَمَمٍ أَوْ إِثْمٍ أَوْ وَاقَعْنَا فِيهِ مِنْ ذَنْبٍ أَوْ اكْتَسَبْنَا فِيهِ مِنْ خَطِيئَةٍ عَلَى تَعَمُّدٍ مِنَّا أَوْ عَلَى نِسْيَانٍ ظَلَمْنَا فِيهِ^۶ أَنْفُسَنَا أَوْ انْتَهَكْنَا بِهِ حُرْمَةً مِنْ غَيْرِنَا، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فَاسْتُرْنَا بِسِتْرِكَ وَ اغْفِرْ عَنَّا بَعْفُوكَ وَ لَا تَنْصُبْنَا فِيهِ لِأَعْيُنِ الشَّامِتِينَ وَ لَا تَبْسُطْ عَلَيْنَا فِيهِ أَلْسُنَ الطَّاعِنِينَ^۷ وَ اسْتَعْمِلْنَا بِمَا يَكُونُ حِطَّةً وَ كَفَّارَةً لِمَا أَنْكَرْتَ مِنَّا بِرَأْفَتِكَ الَّتِي لَا تَنْفَدُ وَ فَضْلِكَ الَّذِي لَا يَنْقُصُ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْبُرْ مُصِيبَتَنَا بِشَهْرِنَا وَ بَارِكْ لَنَا فِي يَوْمِ عِيدِنَا وَ فَطْرِنَا وَ اجْعَلْهُ مِنْ خَيْرِ يَوْمٍ مَرَّ عَلَيْنَا وَ أَجْلِبْهُ لِعَفْوٍ وَ أَحْمَاهُ لِدَنْبٍ وَ اغْفِرْ لَنَا مَا خَفِيَ مِنْ ذُنُوبِنَا وَ مَا عَلَنَ.

اللَّهُمَّ اسْلُخْنَا بِانْسِلَاخِ هَذَا الشَّهْرِ مِنْ خَطَايَانَا وَ أَخْرِجْنَا بِخُرُوجِهِ مِنْ سَيِّئَاتِنَا وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَسْعَدِ أَهْلِهِ بِهِ وَ أَجْزَلِهِمْ قِسْمًا فِيهِ وَ أَوْفَرِهِمْ حَظًّا مِنْهُ. اللَّهُمَّ وَ مَنْ رَعَى حَقَّ هَذَا الشَّهْرِ حَقَّ رِعَايَتِهِ وَ حَفِظَ حُرْمَتَهُ حَقَّ حِفْظِهَا وَ قَامَ بِمُحْدُوْدِهِ حَقَّ قِيَامِهَا وَ اتَّقَى ذُنُوبَهُ حَقَّ تَقَاتِيهَا أَوْ تَقَرَّبَ إِلَيْكَ بِقُرْبَةٍ أَوْجَبَتْ رِضَاكَ لَهُ^۸ وَ عَظَمَتْ رَحْمَتَكَ عَلَيْهِ،

۱. عِنْدَ [بَعْدَ (خ.ل)].

۲. مَاضٍ [مَا (خ.ل)].

۳. أَصَابَنَا [أَصَبْنَا (خ.ل)].

۴. يُفْتَأْضُ [نَعْتَأْضُ (خ.ل)].

۵. بَلَغْتَنَاهُ [بَلَّغْتَنَاهُ (خ.ل)].

۶. فِيهِ [بِهِ (خ.ل)].

۷. الطَّاعِنِينَ [الطَّاعِنِينَ (خ.ل)].

۸. لَهُ [عَنْهُ (خ.ل)].

۹. وَ [أَوْ (خ.ل)].

فَهَبْ لَنَا مِثْلَهُ مِنْ وَجْدِكَ وَأَعْطِنَا أَصْعَافَهُ بِفَضْلِكَ فَإِنَّ فَضْلَكَ لَا يَغِيصُ وَإِنَّ خَزَائِنَكَ لَا تَنْقُصُ بَلْ تَفِيضُ وَإِنَّ مَعَادِنَ إِحْسَانِكَ لَا تَفْنَى وَإِنَّ عَطَاءَكَ الْعَطَاءَ الْمُهْنَأُ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاكْتُبْ لَنَا فِيهِ مِثْلَ أَجُورِ مَنْ صَامَهُ أَوْ تَعَبَّدَ لَكَ فِيهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. اللَّهُمَّ وَإِنَّا نَتُوبُ إِلَيْكَ فِي يَوْمِ فَطَرْنَا الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ عِيداً وَسُروراً وَلِأَهْلِ مِلَّتِكَ مَجْمَعاً وَمُحْتَشِداً [وَلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذُخْراً وَمَزِيداً] مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ أَذْنَبْنَاهُ أَوْ سُوءٍ أَسْلَفْنَاهُ أَوْ خَاطِرٍ شَرٍّ أَضْمَرْنَاهَا [أَوْ عَقِيدَةٍ سُوءٍ اغْتَفَذْنَاهَا] تَوْبَةً مَنْ لَا يَنْطَوِي عَلَى رُجُوعٍ إِلَى ذَنْبٍ وَلَا يَعُودُ بَعْدَهَا فِي خَطِيئَةٍ تَوْبَةً نَصُوحاً خُلِصَتْ مِنَ الشُّكِّ وَالْإِرتِيَابِ، فَتَقَبَّلْهَا مِنَّا وَارْضَ بِهَا عَنَّا وَتَبَيَّنْهَا عَلَيْنَا.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا خَوْفَ عِقَابِ الْوَعِيدِ وَشَوْقَ ثَوَابِ الْمُتَوَعِّدِ حَتَّى نَجِدَ لَذَّةَ مَا نَدْعُوكَ بِهِ وَكَاتِبَةَ مَا نَسْتَجِيرُكَ مِنْهُ وَاجْعَلْنَا عِنْدَكَ مِنَ التَّوَّابِينَ الَّذِينَ أُوجِبَتْ لَهُمْ مَحَبَّتُكَ وَقَبِلَتْ مِنْهُمْ مُرَاجَعَةُ طَاعَتِكَ يَا أَعْدَلَ الْعَادِلِينَ. اللَّهُمَّ تَجَاوَزْ عَنِ آبَائِنَا وَأُمَّهَاتِنَا وَأَهْلِ دِينِنَا جَمِيعاً مَنْ سَلَفَ مِنْهُمْ وَمَنْ غَبَرَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَصَلِّ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى أَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ وَأَفْضَلْ مِنْ ذَلِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ صَلَاةً تَبْلُغُنَا بَرَكَتَهَا وَيَتَالِنَا نَفْعَهَا [وَيَعْمُرُنَا يُسْرَهَا] وَيُسْتَجَابُ لَهَا دُعَاؤُنَا يَا أَكْرَمَ مَنْ رَغِبَ إِلَيْهِ وَكَفَى مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ وَأَعْطَى مَنْ سَأَلَ مِنْ فَضْلِهِ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

[۱۸]. فصل: در عمل شب عید فطر

حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - می فرموده اند که عجب دارم از آن کس که خود را فارغ نسازد از برای عبادت در چهار شب: شب اول رجب و شب نصف شعبان و شب عید فطر و شب عید اضحی^۱؛ و این شب ها را «لیالی اربعه» گویند؛ یعنی در فضیلت پنجم ندارند و احیاء این شب ها فضل عظیم دارد.^۲

۱. خَزَائِنُكَ [خَزَائِنُكَ (خ.ل)].

۲. الْمُهْنَأُ [الْأَهْنَى (خ.ل)].

۳. مَجْمَعاً [مُجْتَمِعاً (خ.ل)].

۴. نَسْتَجِيرُكَ [نَسْتَجِيرُ بِكَ (خ.ل)].

۵. دِينِنَا [بَيِّنَتِنَا (خ.ل)].

۶. لَهَا [بِهَا (خ.ل)].

۷. شرح الصحيفة الكاملة السجادية، صص ۳۸۱-۳۹۰.

۸. «يُغِيْبُنِي أَنْ يُفَرِّغَ الرَّجُلُ نَفْسَهُ فِي السَّنَةِ أَرْبَعَ لَيَالٍ: لَيْلَةُ الْفِطْرِ وَلَيْلَةُ الْأَضْحَى وَلَيْلَةُ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ وَأَوَّلُ لَيْلَةٍ مِنْ رَجَبٍ» (مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۵۲).

۹. «باید دانست که در هر سال چهار شب هست که من حیث القدر و الشرف، پنجم ندارد؛ و در اصطلاح شریعت مقدسه، آن شب ها را «لیالی اربعه» می نامند. در هریک از آن شب ها، غسل و احیاء تا طلوع صبح و اقامت وظائف اعمال آن شب، از صلوات مرویه و ادعیه مأثوره و زیارات مسنونه و اذکار مخصوصه، معادل شصت سال به

مستحب است که مکلف در این شب، بعد از غروب آفتاب غسل کند؛ و بعد از نماز مغرب و نافله آن بگوید:

«يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا ذَا الظُّلُمِ يَا ذَا الْحَوْلِ يَا مُصْطَفِيَا مُحَمَّدًا وَ نَاصِرُهُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ وَ نَسِيتُهُ أَنَا وَ هُوَ عِنْدَكَ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»؛
پس صد نوبت بگوید: «أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ»^۱.

و سنت است تکبیر عقب چهار نماز مغرب و عشاء و صبح و عید. پس بگوید:
«اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ الْحَمْدُ
لِلَّهِ عَلَى مَا هَدَانَا وَ لَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَوْلَانَا»^۲.

و سنت است که نمازگزارنده، بعد از اتمام جمیع نمازها، دو رکعت نماز بگزارد؛ در رکعت اول، «الحمد» یک بار و «توحید» هزار بار؛ و در رکعت دوم، «الحمد» یک بار و «توحید» یک بار؛ و چون فارغ شود، این دعا بخواند:

«يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا اللَّهُ [يَا رَحِيمُ يَا اللَّهُ] يَا مَالِكُ يَا اللَّهُ يَا قُدُّوسُ يَا اللَّهُ
يَا سَلَامُ يَا اللَّهُ يَا مُؤْمِنُ يَا اللَّهُ يَا مُهَيِّمُ يَا اللَّهُ يَا عَزِيزُ يَا اللَّهُ يَا جَبَّارُ يَا اللَّهُ يَا مُتَكَبِّرُ
يَا اللَّهُ [يَا خَالِقُ يَا اللَّهُ يَا بَارِئُ يَا اللَّهُ] يَا مُصَوِّرُ يَا اللَّهُ يَا عَلِيمُ يَا اللَّهُ يَا عَالِمُ يَا اللَّهُ يَا
كَرِيمُ يَا اللَّهُ يَا حَلِيمُ يَا اللَّهُ يَا حَكِيمُ يَا اللَّهُ يَا عَظِيمُ يَا اللَّهُ يَا عَلِيَّ يَا اللَّهُ يَا سَمِيعُ يَا اللَّهُ يَا
بَصِيرُ يَا اللَّهُ يَا قَرِيبُ يَا اللَّهُ يَا مُجِيبُ يَا اللَّهُ يَا جَوَادُ يَا اللَّهُ يَا مَاجِدُ يَا اللَّهُ يَا مَلِيَّ يَا اللَّهُ
يَا وَفِيَّ يَا اللَّهُ يَا مَوْلَى يَا اللَّهُ يَا قَاضِي يَا اللَّهُ يَا سَرِيعُ يَا اللَّهُ يَا شَدِيدُ يَا اللَّهُ يَا رَعُوفُ يَا
اللَّهُ يَا رَقِيبُ يَا اللَّهُ يَا مُحِيدُ يَا اللَّهُ يَا حَفِيزُ يَا اللَّهُ يَا مُحِيطُ يَا اللَّهُ يَا قَاهِرُ يَا اللَّهُ يَا أَوَّلُ يَا
اللَّهُ يَا آخِرُ يَا ظَاهِرُ يَا اللَّهُ يَا بَاطِنُ يَا اللَّهُ يَا فَآخِرُ يَا اللَّهُ يَا سَيِّدَ السَّادَاتِ يَا اللَّهُ
يَا رَبَّاهُ يَا اللَّهُ يَا وَدُودُ يَا اللَّهُ يَا نُورُ يَا اللَّهُ يَا زَافِعُ يَا اللَّهُ يَا مَانِعُ يَا اللَّهُ يَا دَافِعُ يَا اللَّهُ يَا
فَاتِحُ يَا اللَّهُ يَا نَفَّاعُ يَا اللَّهُ يَا جَلِيلُ يَا اللَّهُ يَا جَمِيلُ يَا اللَّهُ يَا شَهِيدُ يَا اللَّهُ يَا شَاهِدُ يَا اللَّهُ
يَا مُغِيثُ يَا اللَّهُ يَا حَسِيبُ يَا اللَّهُ يَا فَاطِرُ يَا اللَّهُ يَا ظَاهِرُ يَا اللَّهُ يَا مُظَهِّرُ يَا اللَّهُ يَا مَلِيكُ يَا
اللَّهُ يَا مُقْتَدِرُ يَا اللَّهُ يَا قَادِرُ يَا اللَّهُ يَا قَابِضُ يَا اللَّهُ يَا بَاسِطُ يَا اللَّهُ يَا مُحْيِي يَا اللَّهُ يَا مُمِيتُ
يَا اللَّهُ يَا بَاعِثُ يَا اللَّهُ يَا وَارِثُ يَا اللَّهُ يَا مُعْطِي يَا اللَّهُ يَا مُفْضِلُ يَا اللَّهُ يَا مُنْعِمُ يَا اللَّهُ يَا
حَقُّ يَا اللَّهُ يَا وَكِيلُ يَا اللَّهُ يَا طَيِّبُ يَا اللَّهُ يَا مُحْسِنُ يَا اللَّهُ يَا مُجْمَلُ يَا اللَّهُ يَا مُبْدِئُ يَا
اللَّهُ يَا مُعِيدُ يَا اللَّهُ يَا بَارِئُ يَا اللَّهُ يَا بَدِيعُ يَا اللَّهُ يَا هَادِي يَا اللَّهُ يَا كَافِي يَا اللَّهُ يَا شَافِي يَا

عبادت و طاعت گذراندن است؛ و یک درهم تصدق در هر شبی از آن شبها، مقابل ده هزار درهم صدقه است در شبهای دیگر. امیرالمؤمنین و یعسوب المتقین و جججاج الموحّدين، علی بن ابی طالب - علیه السلام - در این شبها نفس مقدس خود را در تعب عظیم و مشقت شدید می داشت از کثرت عبادت و طاعت؛ و مواظبت او را و ادعیه؛ و الظاظر اذکار و اثنیه؛ و توقیر ساعات و اوقات؛ و توقیر عطایا و تصدقات؛ و همچنین، سید الساجدین و من تلاه من الأئمة الطاهرين - صلوات الله و تسلیماته علیهم أجمعین - . اول آن شبها، شب اول ماه رجب است؛ دویم، منتصف ماه شعبان؛ سیم، شب عید فطر؛ چهارم، شب عید اضحی» («أربعة أيام»، ص ۶۶).

۱. الکافی، ج ۷، صص ۶۴۸-۶۴۹؛ مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۶۴۸.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۶۷؛ مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۶۴۹؛ المصباح، ص ۶۴۷.

اللَّهُ يَا حَنَّانُ يَا اللَّهُ يَا مَنّانُ يَا اللَّهُ يَا ذَا الطُّولِ يَا اللَّهُ يَا مُتَعَالٍ يَا اللَّهُ يَا عَدْلُ يَا اللَّهُ يَا ذَا
الْمِحَارَجِ يَا اللَّهُ يَا صَدِيقُ يَا اللَّهُ يَا دَيَّانُ يَا اللَّهُ يَا بَاقِي يَا اللَّهُ يَا مُعْزِي يَا اللَّهُ يَا ذَا الْجَبَالِ
وَالْأَكْرَامِ يَا اللَّهُ يَا مَعْبُودُ يَا اللَّهُ يَا مَوْجُودُ يَا اللَّهُ يَا صَانِعُ يَا اللَّهُ يَا مُعِينُ يَا اللَّهُ يَا مَكُونُ
يَا اللَّهُ يَا فَعَّالُ يَا اللَّهُ يَا لَطِيفُ يَا اللَّهُ يَا غَفُورُ يَا اللَّهُ يَا شَكُورُ يَا اللَّهُ يَا صَبُورُ يَا اللَّهُ يَا
نُورُ يَا اللَّهُ يَا قَدِيرُ يَا اللَّهُ يَا رَبَّاهُ يَا اللَّهُ يَا رَبَّاهُ يَا اللَّهُ يَا رَبَّاهُ يَا اللَّهُ يَا رَبَّاهُ يَا اللَّهُ يَا رَبَّاهُ
يَا اللَّهُ يَا رَبَّاهُ يَا اللَّهُ يَا رَبَّاهُ يَا اللَّهُ يَا رَبَّاهُ يَا اللَّهُ يَا رَبَّاهُ يَا اللَّهُ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَمُنَّ عَلَيَّ بِرِضَاكَ وَتَغْفِقُو عَنِّي بِحِلْمِكَ وَتُوسِّعَ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ
الْحَلَائِلِ الطَّلِبِ مِنْ حَيْثُ أُحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا أُحْتَسِبُ فَإِنِّي عَبْدُكَ لَيْسَ لِي أَحَدٌ
سِوَاكَ وَلَا أَحَدٌ أَسْأَلُهُ غَيْرَكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

یس سجده کند و در سجده بگوید:

«يَا اللَّهُ يَا رَبِّ يَا اللَّهَ يَا رَبِّ يَا رَبَّ يَا مُنْزِلَ الْبَرَكَاتِ بِكَ تَنْزُلُ كُلُّ حَاجَةٍ أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ فِي مَخْزُونِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ وَالْأَسْمَاءِ الْمَشْهُورَاتِ عِنْدَكَ الْمَكْتُوبَةِ عَلَى سُرَادِقِ عَرْشِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَقْبَلَ مِنِّي شَهْرَ رَمَضَانَ وَتَكْتَبَنِي مِنَ الْوَافِينَ إِلَى بَيْتِكَ الْحَرَامِ وَتَصَفِّحَ لِي عَنِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ وَتُسْتَخْرِجَ يَا رَبِّ كُنُوزَكَ يَا رَحْمَنًا».

و به روایتی دیگر، در این شب دوازده رکعت نماز بگزارد و در هر رکعتی بعد از «الحمد»، ده بار سوره «توحید» بخواند و در رکوع و سجود، بعد از ذکر، یک بار بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ»؛ و در میان هر دو رکعت، هزار بار «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» بگوید؛ و در سجده شکر [این دعا بخواند]:

«يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، يَا رَحْمَانَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَحِيْمَهُمَا [يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ] يَا إِلَهَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَتَقَبَّلْ صَوْمِي وَصَلَاتِي وَقِيَامِي»^٢.

بيغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - می فرماید که:

«به خدایی که مرا به خلق فرستاد، که هنوز سر از سجده بر نداشته باشد که حق تعالی او را پیامزد و نماز و روزه این ماه او را قبول کند»^۳.
و به روایت دیگر، بعد از فراغ ده رکعت، دعا و استغفار باید گفت.^۴
تمت.

١. مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ٢، صص ٦٤٩-٦٥١؛ الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ١، صص ٤٦١-٤٦٣، المصباح، صص ٦٤٧-٦٤٩.

٣. الإقبال بالأعمال الحسنة، ج، ص ٤٦٠، بدون فقره «وَقِيَامِي»؛ المصباح، ص ٦٤٩.

٣. «وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّهُ لَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ حَتَّى يَغْفِرَ لَهُ وَيَتَقَبَّلَ مِنْهُ شَهْرَ رَمَضَانَ وَيَتَجَاوَزَ عَنْ ذُنُوبِهِ وَإِنْ كَانَ قَدْ أَذْنَبَ سَبْعِينَ ذَنْبًا كُلُّ ذَنْبٍ مِنْهَا أَعْظَمُ مِنْ ذُنُوبِ جَمِيعِ الْعِبَادِ» (ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ٧٥).

٤. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ١، ص ٤٦٠.

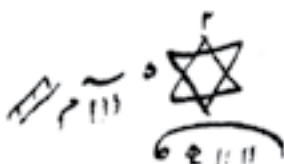
-۳-

ضمائم رساله

[۱.] باب: جهت [رفع] صداع:

روز جمعه آخر ماه مبارک رمضان نوشته، من أوّل الصبح إلى قبل الغروب، معلق بر پهلوی سر باید آویخت که مجرب است:

«كَمْ مِنْ نِعْمَةٍ لِلَّهِ فِي عِزِّي سَاكِنٍ وَغَيْرِ سَاكِنٍ عَلَى عَبْدٍ شَاكِرٍ وَغَيْرِ شَاكِرٍ فِي عِزِّي ضَارِبٍ وَ سَاكِنٍ. اسْكُنْ أَيْهَا الْوَجْعُ كَمَا سَكَنَ عَرْشُ الرَّحْمَنِ وَ يَسْكُنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».



(و ظنیّی آنه من محق)

[۲.] باب: در [نماز حضرت امام محمد باقر - صلوات الله و سلامه علیه -

در اوّل هر ماه

بسم الله الرحمن الرحيم

چون ماه نو داخل می شد، حضرت محمد بن علی الباقر - صلوات الله علیه و علی آبائه المعصومین و اولاده الطاهرين - در روز اوّل آن ماه، دو رکعت نماز به عمل می آورد؛ در رکعت اوّل، بعد از سوره «فاتحه»، سوره «توحید» سی بار به عدد ایام ماه؛ و در رکعت دویم، بعد از سوره «فاتحه»، سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» سی بار هم به عدد ایام ماه؛ و بعد از نماز، به آنچه میسر بود تصدّق می کرد، پس می فرمود: «الهی خریداری کردم سلامت خود را در این ماه به این عمل که به جای آوردم»؛ و در اوّل هر ماه این عمل اداء می فرمود.^۲ (نقل من خطّ محق - نور الله مرقده -).

-۴-

رساله «کیفیت نماز جعفر طیار علیه السلام»

بسم الله الرحمن الرحيم

أحمد و أصلي

^۱ ذکر نماز جعفر طیار - رضي الله عنه - به طریقی که بنده دعاگوی دولت قاهره عباسیه صفویه موسویه حسینیّه علویه - خلدها الله بالتظلیل علی البریة - محمد بن محمد المدعو باقر الداماد

۱. ظاهر این است که این خاتم غلط باشد. اولین خاتمی همی باید که بود پنج گوشه آن خاتم؛ لیک شرط نوشتن اش آن است که نراند بر آن دو بار قلم. [ح ا].

۲. نگر: الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۱، ص ۱۹۷.

الحسینی - ختم الله له بالحسنى - موافق مذهب حق امامیه و طریقه قومیّه مستقیمه حضرات ائمه طاهرین معصومین - صلوات الله علیهم أجمعین - می‌داند؛ و اسلاف این دعاگو، خواه از آباء و اجداد این بنده فقیر و خواه غیر ایشان^۱ از اعظام علماء و اکابر فقهاء امامیه، همه بر این وجه اعتقاد داشته‌اند؛ و همیشه محققان ارباب علم و بزرگان اصحاب این مذهب، از این زمان تا زمان ائمه معصومین - صلوات الله علیهم أجمعین - در این نماز بدین اسلوب عمل می‌کرده‌اند.

و این نماز در نهایت شرف قدر و عظم^۲ اجراست و اهل سنت و شیعه امامیه، همه این نماز را عظیم‌المنزله می‌دانند؛ غایه الامر آنکه اهل سنت این را «نماز عباس» می‌خوانند؛ و شیعه امامیه، «نماز جعفر طیار - رضي الله عنه -» می‌دانند و «نماز تسبیح» هم می‌نامند.^۳

و هر مؤمن می‌باید که هر روز این را به عمل آورد؛ و اگر نتواند، هر شب جمعه یا روز یک بار به جای آورد؛ و اگر نتواند، هر ماه یک بار و اگر نتواند، هر سال یک بار اتیان به او بکند که اجر آن بیش از حدّ و حصر است؛ و افضل اوقات این نماز، شب جمعه و روز جمعه است؛ و همچنین، وقت نماز امیرالمؤمنین و نماز فاطمه - صلوات الله علیهما - .

و کیفیتش آن است که چهار رکعت نماز به دو تشهد و دو تسلیم بگذارد؛ در رکعت اول، «الحمد» و «إِذَا زُلْزِلَتْ» بخواند و در رکعت دویم، «الحمد» و «العادیات» و در رکعت سیّم، «الحمد» و «إِذَا جَاءَ» و در رکعت چهارم، «الحمد» و «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»؛ و در رکعت اول، بعد از قرائت، پانزده نوبت «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ» بگوید. پس رکوع کند و در رکوع، ده نوبت مثل این بگوید؛ و چون از رکوع باز گردد، مثل این ده نوبت بگوید. پس سجده کند و در سجده، ده نوبت همچنین بگوید؛ و چون از سجده اول باز گردد، ده نوبت. پس به سجده دویم رود و در سجده، مثل این ده نوبت بگوید. پس سر از سجده دویم بردارد و باز ده نوبت بگوید. پس برخیزد به رکعت دویم و به عمل آورد آنچه در رکعت اول مذکور شد؛ و همچنین، باقی رکعت‌ها و بگوید در سجده آخر رکعت چهارم، بعد از آنکه تسبیحات اربع را ده نوبت گفته باشد: «سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ الْغَرْ وَ الْوَقَارُ، سُبْحَانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمُجْدِ وَ تَكْرَمَ بِهِ، سُبْحَانَ مَنْ لَا يَنْبَغِي التَّسْبِيحُ إِلَّا لَهُ، سُبْحَانَ مَنْ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عِلْمُهُ، سُبْحَانَ ذِي الْمَنِّ وَ التَّعَمُّ، سُبْحَانَ ذِي الْقُدْرَةِ وَ الْكَرَمِ، سُبْحَانَ ذِي الْعِزَّةِ وَ الْفَضْلِ، سُبْحَانَ ذِي الْقُوَّةِ وَ الطَّوْلِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ وَ مُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ وَ بِأَسْمِكَ الْأَعْظَمِ وَ بِكَلِمَتِكَ التَّامَّةِ الَّتِي تَمَّتْ صِدْقًا وَ عَدْلًا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَنْ تَفْعَلَ

۱. ذکر نماز جعفر... غیر ایشان] - A.

۲. نماز [زمان A.

۳. عظم [عظیم A.

۴. نگر: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴۳.

۵. و «صلاة حبوه» هم می‌نامند. [ح A. نگر: من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۵۲.

۶. میرداماد در پاسخ به این استفتاء که «نماز یومیّه را به طریق نماز جعفر طیار می‌توان گزارد یا نه؟»، چنین نوشته است: «به قصد توظیف، مشروع نیست به این نحو؛ و به قصد ذکر و دعا جایز است» (اوراق پراکنده از مصنفات میرداماد، صص ۲۹۸-۲۹۹).

بی کذا و کذا»^۱.

پس هرگاه که فارغ شود از چهار رکعت، تسبیح فاطمه زهرا - سلام الله عليها - بگوید؛ و بعد از آن، این دعا بخواند:

«سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ الْعِزُّ وَتَرَدَّى بِهِ، سُبْحَانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَتَكَرَّمَ بِهِ، سُبْحَانَ مَنْ لَا يَنْبَغِي التَّسْبِيحُ إِلَّا لَهُ جَلَّ جَلَالُهُ، سُبْحَانَ مَنْ أَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ بِعِلْمِهِ وَخَلَقَهُ بِقُدْرَتِهِ، سُبْحَانَ ذِي الْمَنِّ وَالْيَعْمِ، سُبْحَانَ ذِي الْقُدْرَةِ وَالْكَرَمِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ وَمُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ وَبِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ وَبِكَلِمَاتِكَ الثَّامَاتِ الَّتِي تَمَّتْ صِدْقاً وَعَدَلاً أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الطَّيِّبِينَ الظَّاهِرِينَ وَأَنْ تَجْمَعَ لِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بَعْدَ عُمْرٍ طَوِيلٍ. اللَّهُمَّ أَنْتَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ الْحَالِقُ الرَّازِقُ الْمُحْيِي الْمُمِيتُ الْبَدِيءُ الْبَدِيعُ لَكَ الْكَرَمُ وَلَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الْمُنُّ وَلَكَ الْأَمْرُ وَخَدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ يَا أَهْلَ الثَّقَوَى وَأَهْلَ الْمَغْفِرَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، يَا عَفُوَّ يَا غَفُورُ يَا رَحِيمُ يَا وَدُودُ يَا شَكُورُ أَنْتَ أَكْبَرُ بِي مِنْ أَبِي وَأُمِّي وَأَرْحَمُ بِي مِنْ نَفْسِي وَمِنْ النَّاسِ أَجْمَعِينَ يَا جَوَادُ.

اللَّهُمَّ إِنِّي صَلَّيْتُ هَذِهِ الصَّلَاةَ ابْتِغَاءً مَرْضَاتِكَ وَطَلَبَ نَائِلِكَ وَمَعْرِفِكَ وَرَجَاءَ رِفْدِكَ وَجَائِزَتِكَ وَعَظِيمِ عَفْوِكَ وَقَدِيمِ غُفْرَانِكَ. اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْفَعْهَا لِي فِي عِلِّيَّيْنِ وَتَقَبَّلْهَا مِنِّي وَاجْعَلْ نَائِلَكَ وَمَعْرِفَكَ وَرَجَاءَ مَا أَرْجُو مِنْكَ فَكَأَنَّكَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَالْقُورَ بِالْجَنَّةِ وَمَا جَمَعْتَ مِنْ أَنْوَاعِ التَّعِيمِ ثُمَّ مِنْ حُسْنِ الْحُورِ الْعِينِ وَاجْعَلْ جَائِزَتِي مِنْكَ الْعِثْقَ مِنَ النَّارِ وَغُفْرَانَ دُنُوبِي وَذُنُوبَ وَالِدَيَّ وَمَا وَلَدَا وَجَمِيعِ إِخْوَانِي وَأَخَوَاتِي الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ وَأَنْ تَسْتَجِيبَ دُعَائِي وَتَرْحَمَ صَرْخَتِي^۲ وَنِدَائِي وَلَا تَرُدَّنِي خَائِباً خَاسِراً وَاقْلُبْنِي مُنْجِحاً مُفْلِحاً مَرْحُوماً مُسْتَجَاباً دُعَائِي مَغْفُوراً لِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ قَدْ عَظَّمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ فَلْيَحْسِنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِكَ، يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ يَا فَاتِحاً بِالْخَيْرَاتِ يَا مُعْطِي الْمَسْئُولَاتِ يَا فَكَأَنَّكَ الرِّقَابَ مِنَ النَّارِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَفَكَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَأَعْطِنِي سُؤْلِي وَاسْتَجِبْ دُعَائِي وَارْحَمْ صَرْخَتِي وَتَضَرُّعِي وَنِدَائِي وَاقْضِ لِي حَوَائِجِي كُلَّهَا لِدُنْيَايَ وَآخِرَتِي وَدِينِي مَا ذَكَرْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ أَذْكُرْ وَاجْعَلْ لِي فِي هَذِهِ الْحَيَاتِ وَلَا تَرُدَّنِي خَائِباً خَاسِراً وَاقْلُبْنِي مُفْلِحاً مُنْجِحاً مُسْتَجَاباً لِي دُعَائِي مَغْفُوراً لِي مَرْحُوماً يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

يَا مُحَمَّدُ يَا أَبَا الْقَاسِمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا عَلِيُّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا عَبْدُكُمَا وَمَوْلَاكُمَا غَيْرُ مُسْتَنْكَفٍ وَلَا مُسْتَكْبِرٍ بَلْ خَاضِعٌ ذَلِيلٌ عَبْدٌ مُقَرَّرٌ مُتَمَسِّكٌ بِحَبْلِكُمَا مُعْتَصِمٌ مِنْ دُنُوبِي بِوَلَايَتِكُمَا، أَنْصَرِّعُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِكُمَا وَأَتَوَسَّلُ بِكُمَا وَأَقْدِمُكُمَا بَيْنَ يَدَيَّ حَوَائِجِي إِلَى

۱. الکافی، ج ۶، صص ۵۹۶-۵۹۷؛ من لایحضره الفقیه، ج ۱، صص ۵۵۴-۵۵۵؛ تهذیب الأحکام، ج ۳، صص ۱۷۸-۱۸۸؛

مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۱، صص ۳۰۴-۳۰۵.

۲. الصُّرَاخ: الصوت. تقول: صَرَخَ صَرْخَةً وَاضْطَرَّخَ، بمعنی. (صاح/ نگر: الصحاح، ج ۱، ص ۴۲۶) [M -

۳. یا - [M -

اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ وَ اسْتَعَانِي فِي فَكَالِكَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَ غُفْرَانِ ذُنُوبِي وَ إِجَابَةِ دُعَائِي.
اللَّهُمَّ أَجِبْ دَعْوَتِي وَ اغْفِرْ لِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۱.

و دیگر از نمازهای مستحبیه نجات دهنده از عذاب دوزخ، نماز حضرت امیرالمؤمنین است - علیه الصلاة والسلام -؛ و آن چهار رکعت است؛ هر دو رکعت به یک سلام. در هر رکعتی بعد از «فاتحه»، پنجاه نوبت سوره «توحید»؛ و چون فارغ شود، بگوید:

«سُبْحَانَ مَنْ لَا تَبِيدُ مَعَالِمُهُ، سُبْحَانَ مَنْ لَا يَنْقُصُ خَزَائِنُهُ، سُبْحَانَ مَنْ لَا اضْمِحْلَالَ لِفَخْرِهِ»^۲، سُبْحَانَ مَنْ لَا يَنْقُذُ مَا عِنْدَهُ، سُبْحَانَ مَنْ لَا انْقِطَاعَ لِمُدَّتِهِ، سُبْحَانَ مَنْ لَا يَشَارِكُهُ أَحَدٌ فِي أَمْرِهِ، سُبْحَانَ مَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ»^۳.

و دیگر، نماز حضرت فاطمه - سلام الله عليها - و آن دو رکعت است؛ در رکعت اول، «الحمد» و صد بار سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» و در رکعت دوم، «الحمد» و صد بار «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ». پس سلام باز دهد و تسبیح فاطمه زهرا - سلام الله عليها - بگوید - و بعد از آن، این دعا بخواند: «سُبْحَانَ ذِي الْعِزِّ الشَّامِخِ الْمُتَنِيفِ، سُبْحَانَ ذِي الْجَلَالِ الْبَازِخِ الْعَظِيمِ، سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ الْفَاخِرِ الْقَدِيمِ، سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ النَّهْجَةُ وَالْجَمَالُ، سُبْحَانَ مَنْ تَرَدَّى بِالْثَوْرِ وَالْوَقَارِ، سُبْحَانَ مَنْ يَرَى أَثَرَ التَّمَلُّ فِي الصَّمَا، سُبْحَانَ مَنْ يَرَى وَقَعَ الطَّيْرِ فِي الْهَوَاءِ، سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَ لَا هَكَذَا غَيْرُهُ»^۴.

انتمت بعون الله و حسن توفيقه»^۵.

۱. مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۱، صص ۳۱۲-۳۱۴.

۲. سُبْحَانَ... [لِفَخْرِهِ] - M.

۳. مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۱، ص ۳۹۲؛ المصباح، صص ۴۰۹-۴۱۰.

۴. بعضی از علماء - رضوان الله عليهم - این دو رکعت را نماز حضرت امیرالمؤمنین می دانند - صلوات الله عليه - و چهار رکعت سابق را نماز حضرت فاطمه - سلام الله عليها -؛ و ظاهراً حق آن است که در اصل مذکور شده؛ و الله سبحانه أعلم (نقل من خط محق - طاب ثراه -).

۵. مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۱، ص ۳۰۱؛ المصباح، ص ۴۱۰.

۶. شرفت بایتام هذه النسخة الشريفة الرفيعة المنيعه و ترقيمها من نسخة صححه مؤلفه السامي، خاتم العلماء و المجتهدين، سلالة سيد الوصيين، ثالث المعلمين - بل أولهما لو كشف الغطاء من البين - باقر العلوم؛ و كتب - نور الله مرقده - في هامشة آخر صفحة منها بخطه ما هذه صورته:

«بسم الله الرحمن الرحيم

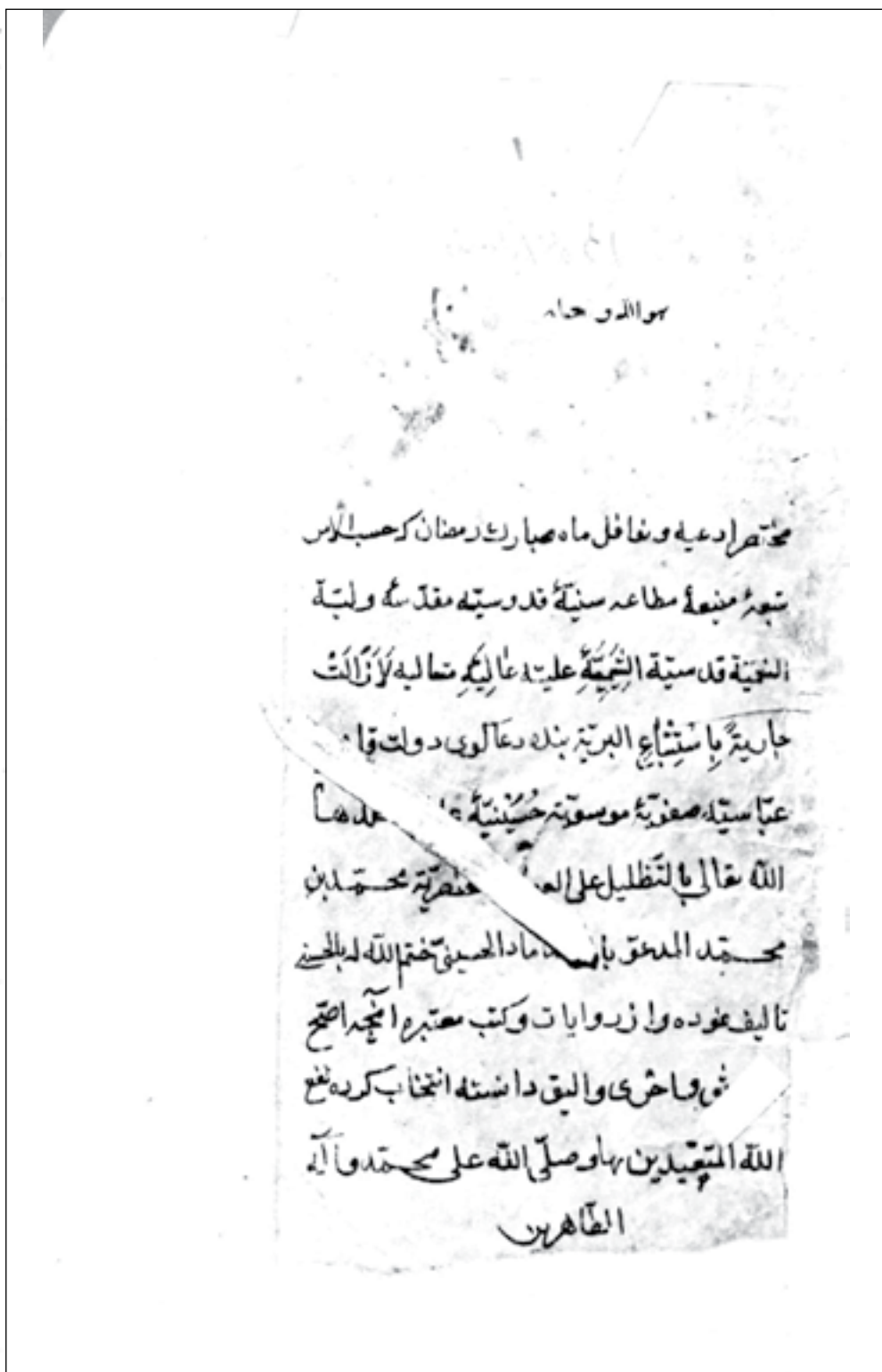
«جامع این رساله، بنده دعاگوی دولت قاهره باهره عباسیه صفویه موسویه حسینیّه علویّه - خلدها الله تعالی بالتظليل على البرية - محمد بن محمد المدعو باقر الداماد الحسيني - ختم الله له بالحسنى - بر سبیل استعجال در این اوراق نظر کرد؛ و اکثر اغلاط را که از کاتب واقع شده بود، فی الجمله تصحیح داد. و الحمد لله سبحانه حق حمده و الصلاة على أفضل المرسلين محمد النبي الأمي عبده، صلواته عليه و آله الأوصياء المرضيين من بعده».

تم رقه و أنا العبد الفقير الحقير الخاطي، شرف الدين بن زين الدين النائي - عفى الله عن جرائمهما - في ليلة ۲۶ شهر شوال المكرم من شهور سنة احدى و مائة و ألف (۱۱۰۱) هجرية - صلى الله على هاجرهما ألف ألف صلاة و تحية - .[انجام A.

۷. تمت... توفيقه] - A.

تصویر نسخ خطی

[تصویر شماره ۱]



صورت تقریظ میرداماد، نسخه شماره ۱۸۵۴۱، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران (M)

[تصویر شماره ۲]

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد واسئلى
 ذكرنا جعفر طيار رضى الله تعالى عنه بطريق كنبه
 دعا كوى دولت قاهر عباسيه صفويه موسويه
 حسينيه علويه خلد ها الله بالتظليل على البريه
 محمد بن محمد المدعوب اقر الداماد الحسيني ختم الله
 له بالحسن موافق مذهب حق اماميه وطريقه قويمه
 مستقيمه حضرات ائمه طاهرين معصومين صلوات
 الله عليهم اجمعين ميداند و اسلاف اين دعا كونه
 از آبا و اجداد اين بنده فقير و خواه غير ايشان از
 اعظم علما و اكابر فقهاء اماميه همه بر نوحه اعتقاد
 داشته اند و هيئت محققان ارباب علم و بندگان
 اصحاب اين مذهب اينان مان تان مان ائمه معصومين

سرآغاز رساله «كيفيت نماز جعفر طيار عليه السلام»

نسخه شماره ۱۸۵۴۱، كتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران (M)

[تصویر شماره ۳]

ذِي الْعِزِّ الشَّامِخِ الْنُفِيسِ سُبْحَانَ ذِي الْجَلَالِ الْإِلَهِ
 الْعَظِيمِ سُبْحَانَ ذِي الْمَلَكِ الْفَاحِشِ الْقَدِيمِ سُبْحَانَ
 مَنْ لَيْسَ الْبَهْجَةُ وَالْحَمْدُ سُبْحَانَ مَنْ تَرَدَّى بِالنُّوبِ
 وَالْوَقَارِ سُبْحَانَ مَنْ بَرَى أَشْرَ النَّمْلِ فِي الصَّمَا
 سُبْحَانَ مَنْ بَرَى وَقَعَ مَعَا الطَّيْرِ فِي الْمَهْطِ الْهَوَا
 سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَ
 لَاهُكَذَا عَيْنُهُ مَمْت
 بِعَوْنِ اللَّهِ حُسْنِ
 تَوْفِيقِهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَوَاتُهُ عَلَى أَفْضَلِ
 الْمُرْسَلِينَ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ أَمَّا بَعْدُ
 مَخْتَصَرٌ مِنْ رِوَايَاتِ أَعْمَالِ سَنَةِ كَدْرِ مَهْرِ رَمَضَانَ بَارِكًا

فضل

پایان رساله «کیفیت نماز جعفر طیار علیه السلام» و سرآغاز رساله «اعمال مسنونه ماه مبارک رمضان»،

نسخه شماره ۱۸۵۴۱، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران (M)

[تصویر شماره ۴]

۱۱

فضل عظیم است به باشد بطریق که اعظم علماء فرقه ناجیه
 امامیه رضوان الله تعالی علیهم در کتب معتبره از اهل البیت
 طاهرین معصومین صلوات الله علیهم اجمعین با
 سلنید صحیح و حسنه و موثقه مقبوله روایت کرده اند
 و ترتیب آن بر چند فصل است فصل در فضل ماه
 رمضان بیا بد دانست که ماه مبارک رمضان شهر الله
 الاغظم ماه رحمت الهیست و روزه نشسته است ببلای که
 وقع مؤدست طائی و کسر قوای شهویه حیوانی و
 لفرقت عاقله ملکته است و از حضرت خاتمه انبیاء صلی الله
 علیه و آله و سلم مرویست که جناب مقدس الهی فرموده
 كُلْ عِلْمًا بِنِ اَدَمَ يَصْأَعُ الْحَسَنَةَ بِشَرْعِ اَمْنًا لَهَا الْحَسَنَةُ
 مَا يَنْزِعُ ضِعْفٍ اِلَّا الصَّوْمَ فَانَّهُ لِي اَوْ اَنَا اَجْزَى بِهِ يَنْزِعُ
 هِرْعَل نِيكَ بَنِي اَدَمَ مَضَاعِفَ مِيسَارِ حَسَنَةِ رَايِدِ
 مَثَلَانِ تَابَ هِفْصُ ضِعْفٍ اَلْاَوْزُ كَانَ خَاصَرَانِ بَنِي

صفحه ابتدایی رساله «اعمال مسنونۀ ماه مبارک رمضان»،
 نسخه شماره ۱۸۵۴۱، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران (M)

[تصویر شماره ۵]

هَذَا رِقَابٌ بِعَمْرِ عَفْوِكَ أَوْ يَهْبِصُ فَصَحَّكَ فَأَجْعَلْ
 رِقَابَنَا مِنْ تِلْكَ الرِّقَابِ وَالْجَعْلُ لَنَا لِسْتَمْرًا هَذَا مِنْ
 خَيْرِ أَهْلِ وَأَصْحَابِ اللَّهِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ
 وَامْحَقْ ذُنُوبَنَا مَعَ انْحِافِ هِلَالِهِ وَاسْلُخْ عَنَّا سَعَاثَنَا
 مَعَ انْسِلَاخِ أَيَّامِهِ حَتَّى يَنْقُضَ عَنَّا وَقَدْ صَفَيْتَنَا فِيهِ
 مِنَ الْخَطِيئَاتِ وَأَخْلَصْتَنَا فِيهِ مِنَ الْمَسِيئَاتِ اللَّهُمَّ
 صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَإِنْ مِلْنَا فِيهِ نَعْدِلْنَا وَإِنْ رَغْنَا
 فِيهِ فَقَوِّمْنَا وَإِنْ اشْتَمَلْنَا عَلَيْكَ عَدُوَّتِكَ الشَّيْطَانِ
 فَاسْتَفِدْنَا مِنْهُ اللَّهُمَّ انْحَنُ عِبَادَتَنَا إِيَّاكَ وَ
 زَيْنِ أَوْقَاتَهُ بِطَاعَتِنَا لَكَ وَاعِنَّا فِي هَارِجٍ عَلَى صَلَاتِهِ
 وَفِي لَيْلَةٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالنَّضْجِ الْبَيْتِ وَالْخَشُوعِ
 لَكَ وَالذَّلِيلَيْنِ بِدَبَّتِكَ حَتَّى لَا يَشْهَدَ هَارُ عَيْنِنَا
 بَغْفَلَةٍ وَلَا لَيْلَةٌ بِغَيْرِ طِبِّ اللَّهِمَّ وَاجْعَلْنَا فِي سَائِرِ الشُّهُورِ
 وَالْأَيَّامِ كَذَلِكَ مَا عَمَرْنَا وَاجْعَلْنَا مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ

انْحَنِ

اسْقُول

الدين

نمونه‌ای از حواشی تصحیحی میرداماد بر رساله «اعمال مسنونۀ ماه مبارک رمضان».

نسخه شماره ۱۸۵۴۱، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران (M)

[تصویر شماره ۶]

الَّذِي أَتَىٰكَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ
مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ وَالْفُرْقَانِ وَهَذَا سَهْرُ الْيَتَامَىٰ
وَهَذَا سَهْرُ الْوَيْتَامِ وَهَذَا سَهْرُ الْإِنَابَةِ وَهَذَا
سَهْرُ التَّوْبَةِ وَهَذَا سَهْرُ الْمَغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ وَ
هَذَا سَهْرُ الْعَمِيقِ مِنَ النَّارِ وَالْفُوزِ بِالْجَنَّةِ
وَهَذَا سَهْرٌ فِيهِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ أَلَيْسَ هِيَ حَبِيبٌ مِّن
أَلْفِ سَهْرِ اللَّهِ ثُمَّ فَصِّلْ عَلَى مُحْكَمٍ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
عَلَىٰ صِيَامِهِ وَفِيَّامِهِ وَسَلِّمْ لِي وَصَلِّ لِي وَسَلِّمْ لِي
فِيهِ وَأَعِزِّي عَلَيْهِ بِأَفْضَلِ عَوْنِكَ وَتَقِمْ فِيهِ
لِطَاعَتِكَ وَطَاعَةَ رَسُولِكَ وَأُولِيَّائِكَ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَفَرِّغْنِي فِيهِ لِعِبَادَتِكَ وَدَعَاؤِكَ
وَنِدَائِكَ كِتَابِكَ وَأَعْظَمْ لِي فِيهِ الْبَرَكَاتِ وَأَحْسِنْ
لِي فِيهِ الْعَاقِبَةَ اصْحَحْ فِيهِ يَدِي وَأَوْسِعْ فِيهِ رُفْقِي
وَأَلْفِنِي فِيهِ مَا أَحْسَنُ هَمِّي وَاسْتَجِبْ لِي فِيهِ دُعَائِي

وَالْفُزْ

[تصویر شماره ۷]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَوَاتُهُ عَلَى
 أَفْضَلِ الْمُرْسَلِينَ وَالْهَاطِطِينَ أَمَّا بَعْدُ
 إِنِّي مُخْتَصِرٌ فِي أَعْمَالِ مَسْنُونَةِ مَهْمَا ه
 مَبَارَكِ رَمَضَانَ فَضْلٌ عَظِيمٌ دَاشْتَهُ بَاشَد
 بِطَرِيقِي كَمَا عَاطَظَ عَلِيٌّ فِرْقَةَ نَاجِيَةِ إِمَامِيهِ
 رِضْوَانِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِمْ دُرُكْتُ مَعْتَبَرَهُ مِنْ
 أَهْلِ الْبَيْتِ طَاهِرِينَ مَعْصُومِينَ صَلَوَاتُ
 اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ بِأَسَانِيدٍ صَحِيحَةٍ وَحَسَنَةٍ

سرآغاز رساله «اعمال مسنونه ماه مبارك رمضان».

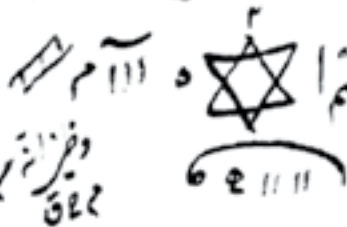
نسخه شماره ۵۳۹۷۶، كتابخانه آستان قدس رضوی (A)

[تصویر شماره ۸]

برنداشته باشد که حق تعالی او را بپامزد
و نماز و روزه اینها را قبول کند
و بروایت دیگر بعد از فزاع از ده رکعت
دعا و استغفار باید گفت

بسم

بسم جبه صلیع / روز چهارم از ماه مبارک رمضان در ششم و سیم
بر پهلوی سر بایر او بخت که محبت است و بر قلل العلیم الخ اول
کم لله من نعمة على عبد شاكر غير شاكر في عرق
ضارب وساكن اسكن اليها الوجه كما سكن عرق
الوجه وليكن ما في السموات والارض وهو
العزيز الحكيم



این دعا را در روز چهارم از ماه مبارک رمضان در ششم و سیم
بر پهلوی سر بایر او بخت که محبت است و بر قلل العلیم الخ اول
کم لله من نعمة على عبد شاكر غير شاكر في عرق
ضارب وساكن اسكن اليها الوجه كما سكن عرق
الوجه وليكن ما في السموات والارض وهو
العزيز الحكيم



صفحه پایانی رساله «اعمال مسنونته ماه مبارک رمضان»،
نسخه شماره ۵۳۹۷۶، کتابخانه آستان قدس رضوی (A)

[تصویر شماره ۹]

از اعظم علما و اکابر فقهاء امامیه هر چه
اعتقاد داشته اند و همیشه محققان ارباب
علم و بزرگان اصحاب این مذهب ازین زمان
تا زمان ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین درین زمان بدین اسلوب عمل
میکرده اند و این نماز در نهایت شرف قدر
و عظیم اجراست و اهل سنت و شیعه امامیه
همه این نماز را عظیم المتزلزمین استند عاتیه
الامرا که اهل سنت این را نماز عباس ^{متذ} میخوانند
و شیعه امامیه نماز جعفر طیار رضی الله عنه
میدانند و نماز بتبع هم می نامند و هر مؤمن
می باید که هر روز این را بعمل آورد و اگر نتواند

و صحت و سقم این است
بنابر این در این کتاب
در باب اول از آداب عبادت

سرآغاز رساله «کیفیت نماز جعفر طیار علیه السلام».

نسخه شماره ۵۳۹۷۶، کتابخانه آستان قدس رضوی (A)

[تصویر شماره ۱۰]

شرفت با تمام هذه السخه الشريفه الرفيعه
وتزيمها من نسخه صحيحه لمؤلفه السامى حاتم
العلماء والمجهدين سلاله سيد الوصين ^{المعلمين} ثالث
بل اولها لو كسفت العظام من البين باقر العلوم
وكتب نور المرفقه في آخر صفحه منها بخطه ما هذه صور
بسم الله الرحمن الرحيم جامع اين رساله بنده دعا كوي و
قاهره باهره عباسيه صفويه موسوي حسيه علويه خلد
الله تعالى بالنظير على البريه محمد بن محمد المدعو بابو القاد
ختم الله له بالحنى برسيل استعجال دين اوراق ظهر
كرد واكثر اعلاط را كه از كات واقع شده بود في الحمله
بفتح ادو الحمد له بحاجه حرمه واصلوه على افضل المرسلين
محمد النبي الامي عبده صلواته عليه وآله واصحابه المرضيه بعده

بسم الله الرحمن الرحيم
انا العبد المذنب
محمد بن محمد المدعو بابو القاد
في سنة ١٢٠٢ هـ
على يد العبد المذنب
الفاضل

صفحه پایانی رساله «کیفیت نماز جعفر طیار علیّه» و صورت انجامة میرداماد،

نسخه شماره ۵۲۹۷۶، کتابخانه آستان قدس رضوی (A)

فهرست منابع و مآخذ

کتاب‌ها:

- قرآن کریم.
- اوراق پراکنده از مصنفات میرداماد، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح و گردآوری: حسین نجفی، چ ۱، تهران: انتشارات مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۶ ش.
- الأربعون حديثاً، شمس الدین محمد بن مکی عاملی (شهید اول)، چ ۱، قم: منشورات مدرسه الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۰۷ ش.
- الإقبال بالأعمال الحسنة، ابوالقاسم سید علی بن موسی (ابن طاووس)، تصحیح: جواد قیومی اصفهانی، چ ۱، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
- البیان، شمس الدین محمد بن مکی عاملی (شهید اول)، تصحیح: محمد حسون، چ ۱، قم: انتشارات بنیاد فرهنگی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۳۷۱ ش.
- تاریخ شاه صفی (تاریخ تحولات ایران در سال‌های ۱۰۳۸-۱۰۵۲ ق) [به انضمام] مبادی تاریخ زمان نواب رضوان مکان (شاه صفی)، ابوالفاخر بن فضل الله حسینی سوانح نگار تفرشی؛ محمد حسین حسینی تفرشی، تصحیح: محسن بهرام‌نژاد، چ ۱، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۸ ش.
- تنبيه الخواطر و نزهة النواظر (المعروف بمجموعة ورام)، ورام بن ابی فزاس حلّی، چ ۱، قم: مکتبه الفقیه، ۱۴۱۰ ق.
- تهذیب الأحکام، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی) تصحیح: محمد آخوندی [و] علی آخوندی، تعلیق و مقدمه: سید حسن خراسان، چ ۴، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۶۵ ش.
- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، چ ۱، قم: دارالشریف الرضی، ۱۴۰۶ ق.
- جامع المقاصد فی شرح القواعد، شیخ علی بن عبدالعالی کرکی (محقق ثانی)، چ ۱، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۸ ق.
- حکیم استرآباد: میرداماد، سید علی مدرّس موسوی بهبهانی، چ ۱، تهران: انتشارات مؤسسه اطلاعات، ۱۳۷۰ ش.
- درر اللئالی العمادیة فی الأحادیث الفقهيّة، محمد بن علی بن ابی جمهور احسائی، تصحیح: سید حسن موسوی بروجردی، چ ۱، قم: مکتبه العلامة المجلسي، ۱۳۹۷ ش.
- الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة، شمس الدین محمد بن مکی عاملی (شهید اول)، تصحیح: گروه محققان، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.
- الدروع الواقیة، ابوالقاسم سید علی بن موسی (ابن طاووس)، چ ۱، بیروت: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۵ ق.

- الذریعة إلى تصانیف الشيعة، محمد محسن بن علی منزوی طهرانی (شیخ آقابزرگ)، تصحیح و تعلیق: علی نقی منزوی [و] احمد منزوی، ج ۳، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۰۳ق.
- روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات، محمدباقر بن زین العابدین خوانساری، تحقیق: اسدالله اسماعیلیان، ج ۱، قم: مکتبة اسماعیلیان، ۱۳۹۰ق.
- زاد المعاد، محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، تصحیح: علاءالدین اعلمی، ج ۲، بیروت: مؤسّسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۳ق.
- ساختار نهاد و اندیشه‌های دینی در ایران عصر صفوی، منصور صفت‌گل، ج ۲، تهران: نشر رسا، ۱۳۸۹ش.
- سنن ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی (ابن ماجه)، تصحیح: بشّار عواد المعروف، ج ۱، بیروت: دارالحیلة، ۱۴۱۸ق.
- شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، نجم‌الدین جعفر بن حسن حلی (محقق حلی)، تصحیح: عبدالحسین محمدعلی بقال، ج ۲، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
- شرح الصحيفة السجّادیة الكاملة، سیّد محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: سیّد مهدی رجایی، ج ۱، اصفهان: انتشارات بهار قلوب، ۱۴۲۲ق.
- شرعة التسمية (حول حرمة تسمية صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه الشریف باسمه الأصلي فی زمان الغیبة)، سیّد محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: رضا استادی، ج ۱، اصفهان: انتشارات مهدیّه میرداماد، ۱۴۰۹ق.
- الصحاح (تاج اللغة و صحاح العربیّة)، ابونصر اسماعیل بن حمّاد جوهری فارابی، تصحیح: احمد عبدالغفور العطار، ج ۴، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ش.
- عوالي اللئالی العزیزة فی الأحادیث الدینیّة، محمد بن علی بن ابی‌جمهور احسائی، تصحیح: محبتی عراقی، ج ۱، قم: دارسیّد الشهداء علیه السلام للنشر، ۱۴۰۵ق.
- القاموس المحيط، مجدالدین محمد بن یعقوب فیروزآبادی، تصحیح: محمد نعیم العرقسوسی، ج ۸، بیروت: دار الحیلة، ۱۴۲۶ق.
- القبس، سیّد محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: مهدی محقق [و] سیّدعلی موسوی بهبهانی [و] توشی هیکو ایزوتسو [و] ابراهیم دیباجی، ج ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ش.
- القواعد و الفوائد، شمس‌الدین محمد بن مکی عاملی (شهید اوّل)، تصحیح: سیّدعبدالهادی حکیم، ج ۱، قم: مکتبة المفید، بی‌تا.
- الکافی فی الفقه، تقی‌الدین ابوالصلاح حلبی، تصحیح: رضا استادی، ج ۱، قم: نشر بوستان کتاب، ۱۳۸۷ش.
- الکافی، ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی، تصحیح: گروه محققان، ج ۱، قم: انتشارات دارالحديث، ۱۴۲۹ق.
- مختلف الشيعة فی أحكام الشریعة، حسن بن یوسف بن مطهر حلی (علّامه حلی)، ج ۱، قم: مؤسّسة النشر الإسلامی (التابعة لجماعة المدرّسين بقم المشرفّة)، ۱۴۱۲ق.

- مصباح المتهجد، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)، تصحیح: علی اصغر مروارید [و] ابوذریدار، چ، بیروت: مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱ق.
- المصباح، ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، چ، قم: دارالرضی (زاهدی)، ۱۴۰۵ش.
- المفاتیح فی شرح المصایح، مظهرالدین حسین بن محمود زیدانی کوفی (مظهری)، تصحیح: گروه مصححان، با اشراف: نورالدین طالب، چ، کویت: دارالنوادر (وابسته به وزارت اوقاف دولت کویت)، ۱۴۳۳ق.
- مقالات تاریخی، ج ۱۲، رسول جعفریان، چ، قم: نشر دلیل ما، ۱۳۸۷ش.
- منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، حسن بن یوسف بن مطهر حلّی (علامه حلّی)، تصحیح: مجموعه محققان، چ، مشهد: انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۱۲ق.
- من لایحضره الفقیه، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، تصحیح: علی اکبر غفاری، چ، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، ۱۴۱۳ق.
- النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، مجدالدین مبارک بن محمد بن محمد شیبانی جزری (ابن اثیر)، تصحیح: طاهر أحمد الزاوی [و] محمود محمد الطناحی، چ، بیروت: المكتبة العلمیة، ۱۳۹۹ق.
- الهجرة العاملیة إلى ایران فی العصر الصفوی، جعفر مهاجر، چ، بیروت: دارالروضة، ۱۴۱۰ق.

مقالات:

- «أربعة أیام»، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: رضا استادی، میراث اسلامی ایران، دفتر دوم، چ، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۴ش، صص ۶۸۵-۶۳۷.
- «سبک شناسی فقهی میرداماد»، سید مجتبی نورمفیدی، جستاری در آراء و افکار میرداماد و میرفندرسکی (مجموعه مقالات و گفتارها)، چ، تهران: انتشارات فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی، ۱۳۸۵ش، صص ۳۲۲-۲۸۷.



سکه شاه صفی صفوی، ضرب بغداد در سال ۱۰۴۰ هجری قمری

روی سکه: «هست از جان غلام شاه صفی، ضرب بغداد، ۱۰۴۰».

پشت سکه: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله».

(میرداماد در همین سال، در سفری که همراه شاه صفی به عراق رفته بود، درگذشته است.)

تصحیح متون

بازتحریر رساله «مناسک حج» مقدس اردبیلی

بر بنیاد آراء فقهی میرداماد

از: محمدجعفر بن محمود خادم مشهدی

امیر بارانی بیرانوند*

دانش آموخته کارشناسی ارشد فقه و حقوق خصوصی، دانشگاه شهید مطهری (تهران)

حسین نجفی**

دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تربیت مدرس (تهران)

مقدمه

۱-

درآمد

تمدن عظیم اسلامی، صاحب میراثی درشت و درخشان است که صورت مکتوب آن بیشتر در کتابخانه‌ها و موزه‌ها آرمیده است؛ میراثی که دریایی از فرهنگ پرمایه اسلام در آن موج می‌زند و همچون پشتوانه‌ای ارزشمند، ارکان فکری ملل اسلامی را سامان بخشیده است. کشف و احیاء تراث گذشتگان، علاوه بر تکریم دانش و تلاش آنان، زمینه‌ساز باروری و رشد علمی در عصر کنونی و هموارکننده راه دشوار ما در تعالی فرهنگی است. غفلت از این گنجینه نیز، خُسْرانی عظیم در پی خواهد داشت؛ زیرا رفته‌رفته موجب هدم و فراموشی این آثار ارزشمند خواهد شد و آن‌ها را از دسترس ما خارج خواهد کرد. تجربه تاریخ نیز به ما آموخته است که روی گرداندن هرقوم از میراث علمی خود، انقطاع اتصال تاریخی و خدشه بر هویت فرهنگی ایشان را در بر داشته است. جای خوشبختی و خرسندی است که در دوره معاصر، فعالیت‌های تراثی و تصحیح متون، آهنگی شتابان یافته‌اند و در جای جای جهان، برای احیاء میراث تمدن اسلامی، تکاپویی گرم در کار است؛ اما باید توجه کرد که علی‌رغم بازشناسی، تصحیح و انتشار صدها کتاب و رساله از

* رایانامه: zsanchooli@yahoo.com

** رایانامه: hossein.najafi@modares.ac.ir

ذخایر مکتوب جهان اسلام، هنوز کارِ ناکرده بسیار و «هزار بادۀ ناخورده در رگ تاک است». تحقیق حاضر که گامی است خُرد برای بازنمود گوشه‌ای از این میراث کلان، به تصحیح رساله «مناسک حج» بر اساس فتاوی میرداماد، اختصاص دارد. امید که مقبول طبع مردم صاحب هنر افتد.

-۲-

نام و نسبِ میرداماد

نام او میرمحمدباقر بن شمس‌الدین محمد حسینی است و چون پدر وی از «استرآباد» (حدود گرگان امروزی) برخاسته است، گاهی میرداماد را «استرآبادی» نیز خوانده‌اند؛ اما در آثار میر، ندیده‌ایم که وی خود را به این شهرت خوانده باشد. برخی مدعی‌اند که میرداماد در اوایل شرح الصحیفة السجّادیّة، خود را «سید حسینی النسب و استرآبادی الأصل و اصفهانی المسکن» معرفی کرده است؛^۱ اما در نسخه‌های موجود از شرح الصحیفة، چنین مطلبی به چشم نمی‌خورد.^۲

میرمحمدباقر از سادات حسینی و از نوادگان امام علی بن حسین، زین العابدین علیه السلام است. پدر وی، شمس‌الدین محمد^۳ استرآبادی معروف به «داماد» است که ظاهراً یکی از علماء و فقهاء زمان خود بوده است. شمس‌الدین محمد داماد از محضر محقق ثانی، شیخ علی بن عبدالعالی کرکی عاملی، معروف به «محقق ثانی»، بهره‌برده و به دامادی او نیز مفتخر بوده است.^۴ به همین دلیل، در میان مردم به «سید محمد داماد» اشتها یافته و رفته‌رفته، این لقب به فرزند وی منتقل شده است.

محقق کرکی از فقهاء برجسته شیعی است که ابتدا از جبل عامل به شام و عراق هجرت کرد و سپس، در پی دعوت حکومت صفوی، برای تبلیغ و ترویج تشیع به ایران آمد. بنا بر نقل‌های تاریخی، او نخستین فقهی است که منصب شیخ‌الإسلامی را بر عهده گرفته است. اثر معروف او «جامع المقاصد» نام دارد که شرحی بر قواعد الأحکام علامه حلی است.^۵

محقق کرکی^۶ سرسلسله خاندانی بزرگ و ریشه‌دار است که تا پایان عصر صفوی و حتی پس

۱. نگر: حکیم استرآباد: میرداماد، ص ۴۵؛ ص ۱۵۳.

۲. عبارت میرداماد در ابتدای شرح الصحیفة السجّادیّة چنین است:

«و بعد، فأفقر الخلق إلى غني الأغنياء، عبده الضئيل الذليل، محمد بن محمد، يُدعى باقر بن داماد الحسيني - ختم له في نشأته بالحسني -» (شرح الصحیفة السجّادیّة الكاملة، ص ۵۵).

۳. صاحب کتاب منتخب اللطایف، نام پدر میرداماد را «محمود» دانسته که ظاهراً سهو بوده و درخور اعتنا نیست. نگر: منتخب اللطایف، ص ۱۱۰.

۴. نگر: نجوم السماء في تراجم العلماء، ص ۴۹؛ ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۴۲؛ مقالات تاریخی، ج ۱، ص ۳۰۹.

۵. کتاب حیاة المحقق کرکی و آثاره که از تألیفات شیخ محمد الحسون بوده و در ۱۲ مجلد به انتشار رسیده است، منبعی غنی و مفید برای اطلاع از جزئیات حیات و آثار محقق کرکی به شمار می‌رود.

۶. «گرگی» به «گرک نوح» منسوب است که شهری از توابع بعلبک در منطقه «بقاع» لبنان کنونی است.

«گرک» یا «گرو» به معنای قلعه بوده و «نوح» یا «نوه» هم به معنای راحتی و آرامش و سلامتی است. این

نام به مناسبت قبری که در این ناحیه به حضرت نوح علیه السلام منسوب است، بر آن اطلاق می‌شود. (نگر: تاریخ

کرک نوح، ص ۲؛ مقالات تاریخی، ج ۱۲، ص ۱۸۷).

از آن، حضوری چشمگیر در عرصه فعالیت‌های علمی، سیاسی و اجتماعی داشته‌اند. در این دوره دویست ساله، چهره‌های برجسته‌ای از این دودمان برخاسته‌اند. تقی‌الدین کاشانی که از معاصران میرداماد است، درباره محقق کرکی می‌گوید:

«حضرت شیخ‌المحققین و قدوة‌المدققین و فخر‌المجتهدین و خلاصة‌العلماء المتبحرین و زین‌الفقهاء فی العالمین، علی‌بن‌عبدالعالی - روح‌الله روحه و نور مرقده - که علو شأنش در میان مجتهدین امامیه، کالشمس فی وسط السماء هویداست، لاجرم حاجت به آن نیست که قلم دو زبان در تعریف آن مقتدای عالمیان شروع نماید و به انامل سعی و اجتهاد، ابواب مناقب و مفاخر آن ملاذ مجتهدین برگشاید»^۱.

هجرت محقق ثانی به ایران و تشکیل حوزه درس در قزوین و سپس در اصفهان و پرورش شاگردانی مبرز در علم فقه، سبب شد تا برای نخستین بار پس از دوره صدوقین، ایران به مرکز فقه شیعی تبدیل شود. محقق کرکی در روز عید غدیر سال ۹۴۰ هجری قمری با مرگی مشکوک درگذشت. وی شاگرد علی‌بن‌هلال جزایری بود که شاگرد ابن‌فهد حلی بوده و ابن‌فهد نیز شاگرد شهید اول است. بر این اساس، محقق کرکی با دو واسطه شاگرد شهید اول به شمار می‌رود. او دو فرزند پسر و چهار فرزند دختر داشته است که پسرانش هردو در زمره علماء نامدار در دوره شاه طهماسب صفوی بوده‌اند. یکی از آنها شیخ عبدالعالی‌بن‌علی (درگذشته ۹۹۳ هجری قمری) است که محقق کرکی نام جدش را برای وی برگزیده است^۲؛ و فرزند دیگر، شیخ حسن نام داشته که او هم از علماء و مؤلفان آثار فقهی و مذهبی در روزگار خود بوده است.^۳

-۳-

اساتید و مشایخ میرداماد

میرداماد افزون بر دانش‌های عقلی و ادبیات عرب، در علوم نقلی و فقهاتی نیز دارای پایگاهی بلند است. وی در ابتدای ایام تحصیل، از محضر فقهاء بزرگ معاصر، همچون شیخ عبدالعالی بن علی بن عبدالعالی کرکی (دایی خویش و فرزند محقق ثانی)، شیخ عزالدین حسین بن عبدالصمد عاملی (پدر شیخ بهایی و شاگرد نامدار شهید ثانی)، سیدنورالدین حسینی عاملی (از شاگردان شهید ثانی) و... بهره برد و از ایشان اجازه روایت^۴ دریافت کرد.^۵ متن اجازه‌هایی که شیخ عبدالعالی

۱. القبسات، ص بیست و هشت.

۲. نام پدر محقق کرکی، حسین بن علی بن محمد بن عبدالعالی بوده است.

۳. نگر: کاوش‌های تازه در باب روزگار صفویه، ص ۹۳.

۴. «اجازه» یادداشتی است که پس از پایان قرائت یا فراگیری متنی خاص، از سوی مؤلف یا مدرّس برای شاگرد نوشته می‌شد و گواهی می‌داد که شاگرد می‌تواند آن کتاب را از قول مؤلف یا استاد - و به اسناد وی - نقل کند. سنت اجازه‌دهی و اجازه‌ستانی، ابتدا در حوزه علوم فقهاتی و در میان رجال اخبار رواج داشت؛ اما به تدریج، دامان آن در عرصه‌های دیگر علوم اسلامی و همه تخصص‌های علمی و هنری که به آموزش منظم نیاز داشتند، گسترانیده شد و این سنت را به یکی از ویژگی‌های نظام تعلیم و تربیت در تمدن اسلامی تبدیل کرد.

۵. میرداماد نام بیشتر مشایخ بی‌واسطه خود را در اجازه مفصلی که برای محمد محسن حسینی رضوی نگاشته،

کرکی و شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی در حق میرداماد نگاشته‌اند، در ادامه خواهد آمد. یادکرد این بزرگان از جوانی میر با تعبیراتی چون «حادثة سنّه» یا «صغر سنّه و غضاضة غصونه»، گویای این است که وی در اوان شباب به مراتب اجتهاد و تحقیق دست یافته است. حسب گزارش‌های تاریخی، میرداماد یکی از حوزه‌های گرم فقه‌ای روزگار خود را در اختیار داشته و همواره از احترام و اعتماد دستگاه صفویان، علماء و مردمان آن دوره برخوردار بوده است. استفتائات مکرر مردم و دربار صفوی از میر، نگارش رسالہ عملیّه و آثار اجتهادی و تقریظ‌نویسی بر کتب فقہی دانشمندان معاصر، از شواهد گویای این مدّعا هستند. از مشایخ و اساتید میرداماد، تنی چند را می‌شناسیم:

۳/۱. شیخ عبدالعالی بن علی کرکی

شیخ عبدالعالی بن علی بن عبدالعالی کرکی عاملی (۹۳۶-۹۹۳ هجری قمری)^۲ از فقیهان بزرگ شیعه است که در خدمت والدش، محقق ثانی، تلمذ کرده و میرداماد از وی اجازه روایت دریافت کرده است. شیخ حرّعاملی درباره او می‌نویسد:

«كان فاضلاً فقيهاً محدثاً محققاً متكلماً عابداً من المشايخ الأجلّاء»^۳.

میرداماد خواهرزاده او بوده و در محضرش علوم دینی از جمله فقه را آموخته است. میر با اتکا بر نبوغ و استعداد سرشار خود، در سنّ سیزده سالگی از دایي خود اجازه روایت دریافت کرد. متن اجازه شیخ عبدالعالی کرکی به میرداماد از این قرار است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

الحمد لله كما هو أهله ومستحقه، والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وعترته الطاهرين. وبعد، فإنّ الولد الأعزّ الحسيب النسيب، سلالة السادات الأطهار، جامع الفضائل والكمالات، صاحب الفهم الثاقب والحدس الصائب، السيّد محمدباقر ولد المرحوم المبرور المغفور السيّد محمد الأسترآبادي، قد اطلعت على حاله وأثّه مع حادثة سنّه قد اطلع على كثير من المباحث وله فيها تحقيقات حسنة وتصرفات قويّة؛ وإني أجزّته أن ينقل ما وصل إليه وظهر لديه أنّه من أقوالي وأن يعمل به وأن يروي مصنفات والدي المرحوم المغفور علي بن عبد العالي؛ وأن يروي جميع ما لي رواية عن مشايخي الأعلام مراعيّاً له وله طريق الاحتياط مواظباً على محافظة الشرائط بين أهل العلم. وكتب عبد العالي بن علي بن عبد العالي، حامداً مصلياً مسلماً، والحمد لله وحده»^۴.

ملاصدراي شیرازی نیز در ذکر سلسله مشایخ خود، به شاگردی میرداماد نزد شیخ عبدالعالی

آورده است. متن این اجازه را نگر: اوراق پراکنده از مصنفات میرداماد، صص ۳۱۹-۳۲۶.

۱. نگر: مقالات تاریخی، ج ۱۲، صص ۲۴۰-۲۴۱.

۲. نمونه را نگر: اوراق پراکنده از مصنفات میرداماد، صص ۳۳۳-۳۳۴.

۳. نگر: خلاصة التواريخ، ج ۲، ص ۷۳۳.

۴. أعيان الشيعة، ج ۳۹، ص ۴۱.

۵. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليه السلام، ج ۱۰۶، صص ۸۴-۸۶.

تصریح کرده است:

«سیدی و سندی المسمی بمحمد و الملقب بباقر الدماذ... عن أستاذہ و خالہ المکرّم المعظم، الشیخ عبدالعالی - رحمہ اللہ - عن والدہ السامی المطاع المشهور اسمہ فی الآفاق و الأصقاع، الشیخ علی بن عبدالعالی»^۱.
افندی در ریاض العلماء درباره شیخ عبدالعالی نوشته است:
«الفاضل العالم الجلیل، ابن الفقیہ الجلیل الشیخ علی الکرکی شارح القواعد، قد کان ظهر الشیعة و ظہیرها بعد أبیہ و رأس الإمامی أثر والدہ النبیہ، و هو أيضاً خال السید الدماذ، و کان جدّه أيضاً و أبوه من العلماء کما سبق»^۲.
شیخ عبدالعالی در سال ۹۹۳ هجری قمری در اصفهان درگذشت. مادّه تاریخ وفات پدرش «مقتدای شیعه» (۹۴۰= هجری قمری) و مادّه تاریخ وفات او «ابن مقتدای شیعه» (= ۹۹۳ هجری قمری) بوده است.

قاضی احمد قمی با تجلیل فراوان از شیخ عبدالعالی یاد کرده است و ذیل حوادث سال ۹۹۳ هجری قمری، پس از اشاره به اینکه در این سال «دو مجتهد نامدار از دنیای بی‌مدار به دارالقرار رحلت فرمودند»، ابتدا از ملا احمد اردبیلی یاد کرده و سپس درباره شیخ عبدالعالی نوشته است:
«دوم، شیخ الطایفه و مقتدای فرقه الناجیه، شیخ عبدالعالی بن شیخ علی، در روز پنج‌شنبه، ۲۷ رجب سال ۹۹۳. ولادتش در روز جمعه، ۱۲ ذی‌قعدّه ۹۲۶ و عمرش شصت و هفت سال. مصتفاتش شرح ارشاد، مدفنش به مزار امامزاده ابراهیم طباطبا منسوب به بقعه امام همام، علی‌زین‌العابدین - علیه و آباءه الصلوٰه و السلام - در دارالسلطنه اصفهان. تفرشی که وی را درک کرده است، می‌نویسد: عبدالعالی مردی جلیل‌القدر، عظیم‌المنزله، رفیع‌الشأن، نقی‌الکلام و کثیرالحفظ بود»^۳.

۳/۲. شیخ عزالدین حسین بن عبدالصمد عاملی

شیخ عزالدین حسین بن عبدالصمد بن شمس‌الدین محمد بن علی بن حسین حارثی عاملی حمدانی (۹۸۴-۹۱۸ هجری قمری)^۴، پدر شیخ بهایی (۹۵۳-۱۰۳۰ هجری قمری) و از چهره‌های برجسته فقه و ادب شیعه در قرن دهم هجری قمری است.^۵ نسبش به حارث بن عبدالله اعور حمدانی، از اصحاب

۱. شرح اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۳، صص ۱۳۲-۱۳۳.

۳. خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۷۳۳.

۴. نگر: مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۷۲؛ ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۲، صص ۱۱۰-۱۱۹؛ لؤلؤة البحرين، ج ۱، ص ۲۸.

۵. برای اطلاع بیشتر از حیات و آثار شیخ حسین بن عبدالصمد، نگر: «نخستین شیخ‌الاسلام قزوین، پایتخت صفویه، تحلیل از رساله العقد الحسینی»؛ أعیان الشیعة، ج ۲۶، ص ۲۳۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۷۲؛ أمل‌الآمل فی علماء جبل عامل، ص ۴۳۴؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۵۵؛ احوال و اشعار فارسی شیخ بهایی، ص ۱۰؛ مدخل «حارثی، حسین بن عبدالصمد» در دانش‌نامه جهان اسلام.

حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) می‌رسد.^۱ خاندان وی در جبل عامل لبنان - که از مراکز شیعیان بوده است - می‌زیسته‌اند. شیخ عزالدین حسین در اوّل محرم الحرام سال ۹۱۸ هجری قمری در جبل عامل ولادت یافته و از محضر یکی از بزرگان شیعه، یعنی زین الدین علی بن احمد عاملی، معروف به «شهید ثانی» (۹۱۱-۹۶۵ هجری قمری)، استفاده کرده است.^۲ او در زمره شاگردان برجسته و نزدیک شهید ثانی محسوب می‌شود که علاوه بر شاگردی، به انس و مرافقت با وی نیز مفتخر بوده است.

پس از شهادت استادش، به سبب رسمیت یافتن مذهب تشیع در ایران و امنیت فراگیر این سرزمین برای شیعیان، به ایران مهاجرت کرد. وقتی شیخ به اصفهان آمد، سه سال در آن شهر اقامت گزید تا آنکه شاه طهماسب وی را به قزوین دعوت کرد. شیخ حسین به مدت هفت سال شیخ الاسلام و امام جمعه قزوین بود. بعد از مدتی، به سبب اختلاف وی با سید حسین مجتهد کرکی (درگذشته ۱۰۰۱ هجری قمری) در برخی مسائل فقهی و سیاسی، سلطان صفوی شیخ حسین را از منصب شیخ الاسلامی پایتخت عزل کرد و او را به شیخ الاسلامی خراسان و هرات گمارد. شیخ حسین به مدت هشت سال متصدی امور شرعی در هرات بود و به ترویج علوم دینی و مذهب شیعه در آن دیار می‌پرداخت.

وی سپس به قزوین بازگشت و از سلطان اجازه خواست تا برای زیارت خانه خدا و ادای حج، به مکه مکرمه مشرف شود. شاه صفوی درخواست وی را اجابت کرد؛ اما اجازه نداد فرزند شیخ، بهاء الدین محمد، در این سفر پدر را همراهی کند. شیخ حسین پس از انجام فریضه حج و در مسیر بازگشت، در بحرین اقامت گزید تا آنکه در همان جا اجل وی فرا رسید. او در سال ۹۸۴ هجری قمری و در سن ۶۶ سالگی دعوت حق را لایک گفت.

واله اصفهانی درباره شیخ حسین بن عبدالصمد چنین نوشته است:

«چون مدتی بود که اقامت نماز جمعه، بنابر اختلاف علماء در شرایط وجوب وقوع آن، در میان مسلمانان متروک و مهجور بود، شیخ بزرگوار در ادای آن لوازم اهتمام به تقدیم رسانیده، گزاردن نماز جمعه را در میان ارباب ایمان شایع گردانید؛ و تا درگاه آسمان جاه اقامت داشت، دقیقه‌ای از دقایق اقامت جمعه و جماعات فرو نمی‌گذاشت»^۳.

شیخ حسین بن عبدالصمد نقش مهمی در تاریخ علوم دینی در سنت شیعی ایفاء کرده و سهم او در رواج مطالعات فقه امامی، حدیث و نقد حدیث، بسیار گسترده و چشمگیر است. وی تربیت یافته مکتب فقهی شهید ثانی بوده است؛ مکتبی که در آن، اجتهاد ادله از بالاترین مقام برخوردار است. شیخ در برخی آثار خود، گروهی که به تقلید از علماء سلف پرداخته و بنده دلیل نیستند، نکوهش کرده و روش آنان را رفتاری کودکانه دانسته است.

میرداماد فقه را در محضر چنین استادی آموخته است. به احتمال قوی، حضور میرداماد در

۱. نگر: لؤلؤة البحرين، ج ۱، ص ۱۶.

۲. نگر: الدرر المنثور من المأثور و غیر المأثور، ج ۲، ص ۱۹۱؛ رسائل الشہید الثانی، ج ۲، صص ۱۱۱۳-۱۱۱۴؛

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (علیهم السلام)، ج ۱۰۵، صص ۱۴۶-۱۷۱.

۳. ۲. خلد برین (تاریخ تیموریان و ترکمانان)، ص ۴۳.

مجلس درس شیخ عزالدین حسین، در هنگامی بوده که شیخ در خراسان اقامت داشته است. ظاهراً در همین دوران، میرداماد از استاد اجازه روایت دریافت کرده است. متن اجازه شیخ حسین بن عبدالصمد به میرداماد چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله كثيراً على نعمه وإفضاله، وصلاته وسلامه على سيدنا محمد النبي الأمي وآله. وبعد، فإن الولد الأعز الأجد الأفاضل الأكمل، الأرشد السيد السند الأوحد، السيد محمد باقر بن السيد الجليل النبيل الأصيل، شمس الدين محمد الأستربادي - نور الله تربته - ممن قد صرف جملة من عمره على تحصيل فنون العلم، وفاق على أقرانه بجميل الفهم وتميز في سلوكه في شعب العلم وفنونه مع صغر سنه و غضاضة غصونه. وقد التمس مني الإجازة لما أرويه من الأحاديث مع ضيق المجال وتشتت الحال وأجبت ملتسمه تقرباً إلى آبائه الطاهرين وجعلت ذلك ذخراً لي يوم الدين، وأجزت له رواية ما يجوز لي روايته من أحاديث أئمتنا المعصومين - صلوات الله عليهم أجمعين - بطريقي المقررة إذا صحت لديه - أفاض الله تعالى عليه - فليزو ذلك كما شاء لمن شاء وأحب محتاطاً. قال ذلك بلسانه ورقه بينانه، مفتقر رحمة ربّه الأوحد، حسين بن عبدالصمد، في شهر رجب الفرد، سنة ثلاث وثمانين وتسعمائة»^۱.

۳،۳. سید نورالدین جبّعی عاملی

نام کامل وی، سید نورالدین علی بن ابی الحسن موسوی عاملی جبّعی (۹۳۱-۹۹۹ هجری قمری) است که از استادان میرداماد بوده است.^۲ وی از شاگردان شهید ثانی و پدر سید محمد موسوی عاملی، صاحب مدارک الأحکام، است. همان طور که از نامش بر می آید، وی از علماء جبل عامل لبنان بود که به ایران مهاجرت کردند.

مرحوم شیخ حرّ عاملی در أمل الآمل درباره او می نویسد:

«كان من أعيان العلماء والفضلاء في عصره، جليل القدر، من تلامذة شيخنا الشهيد الثاني، وكان زاهداً عابداً [فقيهاً] ورعاً»^۳.

سید عبدالحسین شرف الدین درباره او می نویسد:

«كان فسيح الخطوة في الفقه، غزير المادّة في العلوم العربيّة والفنون الأدبيّة، طويل الباع فيهما، منقطع القرين في الورع عن محارم الله - عزّ وجلّ - ، فاقد النظير في الزهد في الدنيا، كريم الأخلاق إلى الغاية»^۴.

۱. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ۱۰، ص ۸۷.

۲. نگر: رياض العلماء و حياض الفضلاء، ج ۳، ص ۴۱۷؛ ج ۵، ص ۴۳؛ أمل الآمل في علماء جبل عامل، ج ۱، ص ۱۶۸.

۳. أمل الآمل في علماء جبل عامل، ج ۱، ص ۱۱۷.

۴. موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۰، ص ۱۶۷.

بنا بر نقل روضات الجنّات، سید نورالدین عاملی از مشایخ روایت میرداماد بوده^۱ و میر احتمالاً در مشهد مقدس رضوی محضر او را درک کرده است. شاهد این مطلب، سند حرزی است که میر آن را در مشهد مقدس رضوی از سید نورالدین عاملی شنیده و روایت کرده است.

در کتاب أمل الآمل درباره سید نورالدین علی آمده است:

«كان عالماً فاضلاً أديباً شاعراً منشئاً جليلاً القدر عظيم الشأن، قرأ على أبيه وأخويه السيد محمد صاحب المدارك وهو أخوه لإبيه والشيخ حسن بن الشهيد الثاني وهو أخوه لإمته؛ وله كتاب شرح المختصر النافع أطال فيه المقال والاستدلال ولم يتم، وكتاب الفوائد المكيّة، وشرح الإثني عشرية في الصلاة للشيخ البهائي وغير ذلك من الرسائل»^۲.

این شخص ظاهراً همان سید نورالدین علی بن سید علی بن سید حسین بن علی بن حسن حسینی موسوی عاملی است که ابتدا در شام می زیسته و سرانجام در مکه رحل اقامت افکنده است. گویا وی سفری هم به خراسان داشته که در آن ایام میرداماد به محضر درس او رسیده و اجازه روایت کسب کرده است. تطبیق این شخص بر استاد میرداماد، به دو دلیل با تردید جدی مواجه است: یکی سکوت اصحاب تاریخ و رجال درباره حضور و توقف وی در ایران و به ویژه خراسان؛ و دیگری، طول عمر او؛ چنان که وفاتش را در سال ۱۰۶۸ هجری قمری نوشته اند.

صاحب ریاض العلماء در پاسخ به این اشکال، به سند حرز میرداماد اشاره کرده و متن آن را آورده است:

«... و من طریق آخر رويته عن السيد الثقة الثبّت، المكون إليه في فقهه، المأمون في حديثه، علي بن أبي الحسن العاملي - رحمه الله تعالى - قراءةً و سماعاً و إجازةً، سنة ثمان و ثمانين و تسعمائة من الهجرة المباركة النبوية، في مشهد سيّدنا و مولانا أبي الحسن الرضا - صلوات الله و تسليماته عليه - بسناباد طوس، عن زين أصحابنا المتأخرين، زين الدين احمد بن علي بن احمد بن محمد بن علي بن جمال الدين بن تقي الدين بن صالح بن شرف العاملي - رفع الله درجته في أعلى مقامات الشهداء و الصديقين - انتهى»^۳.

به نظر افندی، هیچ بعید نیست که میرداماد شاگرد او باشد؛ زیرا آنان با یکدیگر هم عصر بوده اند. وی در ادامه می نویسد:

«... مع أن السيد الداماد رواه عنه في أوائل عمره كما يظهر من بعض المواضع أنه وروده - قدس سره - بمشهد الرضا - عليه السلام - كان في أوائل بلوغه، و قد صرح نفسه في بعض كتبه أيضاً»^۴.

آری، تاریخ وفاتی که برای سید نورالدین عاملی ذکر شده، بسیار مناقشه برانگیز است؛ اما از سوی دیگر، نمی توان شاگردی میرداماد را نزد وی انکار کرد. بر این اساس، می توان احتمال دیگری نیز پیش کشید: گویا دو شخصیت مستقل با نام های مشابه - یعنی «سید علی بن ابی الحسن

۱. نگر: روضات الجنّات في أحوال العلماء و السادات، ج ۲، ص ۶۴.

۲. أمل الآمل في علماء جبل عامل، ج ۱، ص ۱۲۴.

۳. ریاض العلماء و حياض الفضلاء، ج ۳، ص ۳۳۱.

۴. همان.

عاملی» - در این دوره از تاریخ می زیسته‌اند که یکی استاد میرداماد بوده و دیگری هم‌نسل با شاگردان او^۱. به هر روی، پاسخ به این مسئله نیازمند بررسی و تحقیق بیشتر است.

۳/۴. شیخ عبدالعلی خادم جابلقی

شیخ عبدالعلی بن محمود خادم جابلقی یکی دیگر از فقهاء مشهور و از مشایخ اجازه میرداماد است. صاحب أمل‌الآمل درباره وی می‌نویسد:

«کان فاضلاً فقیهاً عالماً، له شرح الألفیة للشهید، آلفه بأمر سلطان حیدرآباد، رأیته فی خزینة الكتب الموقوفة بمشهد الرضا - علیه السلام -، یروی عنه میر محمدباقر الداماد»^۲.

سبحانی در موسوعة طبقات الفقهاء درباره او نوشته است:

«... کان حیاً حدود ۹۹۰ هـ. ق، عالم إمامی، فقیه؛ روى عنه محمدباقر بن محمد الحسینی المعروف بالداماد (المتوفى ۱۰۴۱ هـ)، و كتب شرحاً على الألفیة فی فقه الصلاة للشهید الأول. و لیس هو خال محمد ابن علی بن خاتون العاملي، بل أنّ خال ابن خاتون هو بهاء‌الدین العاملي، و احتمال غیر واحد آن یكون المترجم متحداً مع عبدالعلی بن محمد بن زین العابدین الذي أكمل الحاشية على المختصر النافع لعلی الکرکی و سّماه تکملة الدرر فی شرح حاشية المختصر»^۳.

میرداماد در اجازه مفصلی که برای محمد محسن حسینی رضوی نگاشته، از استاد خود چنین یاد کرده است:

«شیخی العالم الفقیه و أستاذی النابه النبیه، عروة علماء زمانه و زبدة فقهاء عصره و أوانه، صاحب التصانیف المتینه و التعالیق الرزینة، الفائق البارع بالفضل و الکمال، الحاذق المتثقف فی الفقه و الحدیث و الرجال، المولی الجامع الراکم، عبدالعلی الخادم - قدّس الله نفسه و نور رمسه - عن أبیه الفقیه الثّبت العالم، العلم الحبر المتبحر، محمود الجابلقی - نور الله مضجعه و روح مرقدہ - عن شیخه...»^۴.

۳/۵. تاج‌الدین حسین صاعداصفهانی

دیگر استاد میرداماد، تاج‌الدین حسین صاعداصفهانی، معروف به «تاج‌احسین»، است. از بررسی کتب تاریخی و تراجم، برمی‌آید که احتمالاً میرداماد در زمره شاگردان او بوده است. میر مقام تاج‌الدین حسین را بسیار رفیع می‌دانسته؛ چنان‌که تعلیق کوتاهش بر شرح عضدی را به درخواست وی به قلم آورده و در پایان آن نوشته است:

- این نکته نیز درخور توجه است که میرداماد در اجازه مفصلی که برای محمد محسن حسینی رضوی نگاشته، از استاد خود با نام «أبي الحسن العاملي» یاد کرده است. نگر: اوراق پراکنده از مصتفات میرداماد، ص ۳۲۶.
- نگر: أمل‌الآمل فی علماء جبل عامل، ج ۲، صص ۱۵۶-۱۵۷.
- موسوعة طبقات الفقهاء، ج ۱۰، ص ۳۲۷. سنج: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۳، صص ۱۵۱-۱۵۲؛ طبقات أعلام الشیعة، ج ۴، ص ۱۲۶؛ ج ۵، صص ۳۲۷-۳۳۲.
- اوراق پراکنده از مصتفات میرداماد، ص ۳۲۳.

«حرّر ما تضمنته الأوراق أقلّ الخلايق خلافاً وخصالاً محمّداً بقربن محمّد الحسيني المشتهر بداماد، في شهر شوال المنسطره حروف أتيامه و لياليه طي صحيفه عام ٩٩٣، امتثالاً لأمر صاحب الأعلم الأكرم، و المخدوم المعظم و الأعظم، شمس سماء الفضل و الكمال، تدوير كوكب الإقبال و الإجلال، صاعد مدارج الكمالات النفسانيّة، محدّد جهات الفضائل الإنسانيّة، صاحب المنزلتين، سميّ ثاني السبطين، لازال كاسمه تاجاً للحكمة و الملة و الدنيا و الدين، و كنفسه إماماً ققماً لعظماء المؤمنين، بسيد النبيّين و إمام الوصيّين»^١.

-٤-

آثار فقهي ميرداماد

فهرست اجمالي آثار فقهي ميرداماد از اين قرار است:^٢

٤/١. الاثنى عشرية / عيون المسائل [المنطوي على لطائف الدقائق و طرائف الجلائل] اين رساله به سوداي تبين و تحليل دوازده مسئله فقهي به قلم آمده؛ اما مانند بسياري از نگاشته هاي مير، ناقص و ناتمام مانده است. ميرداماد در مقدمه كتاب تصريح دارد كه عيون المسائل، خلاصه برخي گفت وگوهاي علمي مطرح شده در جلسات درس فقه اوست كه به اصرار برخي شاگردان، صورت تحرير پذيرفته است. بنا بر گزارش تاريخ عالم آراي عباسي، اين كتاب پيش از سال ١٢٥ هجري قمری تأليف شده است.^٣

موضوع اين اثر، بررسي استدلالی پنج مسئله فقهي با توضيح و تفصيل درباره فروع و هر مسئله است. كتاب شامل دو باب «طهارت» و «صلاة» است كه از مسائل مربوط به وضوء آغاز مي شود و به مسئله «وجوب استحضار نية در عبادت» ختم مي شود. مسائل مطرح شده در عيون المسائل عبارت اند از: «نبذه مما يتعلّق بأحكام الوضوء»؛ «حدث المتيّم من الجنابة حدثاً أصغراً»؛ «وجوب الترتيب بين الأعضاء في الغسل»؛ «نية الائتمام على المأموم»؛ «وجوب استحضار النية فعلاً في كلّ جزء من أجزاء العبادة».^٤

٤/٢. أربعة أيام / الأيام الأربعة / الدرة البيضاء

رساله اي است در بيان شرافت، آداب و اعمال چهار روز مهم سال - يعني: دحو الأرض، عيد غدیر، روز ميلاد رسول اکرم ﷺ و عيد مبعث - كه به نام شاه صفی تأليف شده؛ اما به اتمام نرسيده

١. مصنفات ميرداماد، ج ١، صص ٥٢٧-٥٢٨.

٢. اين سياهه شامل آثار مربوط به فقه استدلالی، فقه فتاوی، حواشي فقهي و فقه الحديثی، استفتائات و تكميل نگاري هاي مربوط به اعمال و مسنونات است. نگارندگان ضمن اطلاع از جاياگاه علوم رجالی / حديثی در دستگاه فقاهايت شيعی و آگاهی از پايگاه بلند ميرداماد در اين دانش ها، بررسي آثار حديثی و آراء رجالی وی را به مجالی ديگر موکول کرده اند.

٣. نگر: تاريخ عالم آراي عباسي، ج ١، ص ١٤٧.

٤. نگر: رياض العلماء و حياض الفضلاء، ج ٥، ص ٤١؛ الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج ١٥، ص ٣٨٣.

است. این اثر با مقدمه‌ای در بیان آداب دعا، ازمنه و امکانه اجابت دعا، ایام و لیالی شریفه، طریقه استشفاء و... آغاز می‌شود.^۱

۴/۳. الإعضالات العویصة / الإعضالات العشرینیة

این رساله در طرح و حلّ بیست مشکل علمی در رشته‌های مختلف، در سال ۱۰۲۲ هجری قمری و به نام ابن خاتون عاملی تألیف شده است.^۲ پانزده مسئله اول از مسائل کتاب به ریاضیات، فلسفه، کلام و منطق اختصاص دارد و میرداماد تنها در پنج مسئله کتاب به مباحث فقه و اصول پرداخته است: «الإعضال السادس عشر: تقسیم الحكم إلى الأحكام الخمسة»؛ «الإعضال السابع عشر: الصلاة في المكان المغصوب»؛ «الإعضال الثامن عشر: ترك المسنونات بأسرها من الكبائر»؛ «الإعضال التاسع عشر: نية المعصية و حکمها»؛ «الإعضال العشرون: معنى الكراهة في العبادات».^۳

۴/۴. اعمال مسنونة ماه مبارک رمضان

رساله‌ای در بیان فضیلت، اعمال و ادعیه روزهای ماه مبارک رمضان که به درخواست شاه عباس صفوی تألیف شده است.^۴

۴/۵. رسالة في أن المنتسب بالأثم كان سيّداً

در نظر میرداماد، کسانی که از سوی مادر به بنی هاشم منسوب هستند، از سادات بوده و می‌توان خمس شرعی را به آنان پرداخت کرد. این رساله که هم‌اکنون نسخه‌ای از آن در دست نیست، برای تبیین این نظر فقهی نگاشته شده است.^۵

۴/۶. رسالة في أن اليوم الشرعي من طلوع الشمس، لا طلوع الفجر

یکی از مسائل اختلافی میان فقهاء، نقطه آغاز روز شرعی است. میرداماد در این رساله، رأی خود را مبنی بر آغاز روز شرعی از «طلوع خورشید» بیان کرده است. از این رساله نیز نسخه‌ای در دست نیست.^۶

۴/۷. رسالة في تنازع الزوجين قبل الدخول في قدر المهر [و تصديق وكيل الزوجة للزوج]

رساله‌ای است در پاسخ به این پرسش فقهی که هرگاه زوجین پیش از دخول، در میزان مهر اختلاف کنند و وکیل زوجه، زوج را تصدیق کند، حکم چیست؟ به عبارت دیگر، فرض کنیم

۱. نگر: الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱، ص ۴۰۷؛ اوراق پراکنده از مصنفات میرداماد، ص ۳۳.

۲. برخی تراجم‌نگاران، به اشتباه این اثر را با السبع الشداد میرداماد یکی دانسته‌اند که احتمالاً ناشی از تشابه روش میرداماد در نگارش این دو اثر است. نگر: أعيان الشیعة، ج ۴، ص ۱۸۹.

۳. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۴۱؛ الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۲، ص ۲۳۷.

۴. نگر: اوراق پراکنده از مصنفات میرداماد، ص ۴۰.

۵. نگر: الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱، ص ۹۶.

۶. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۴۲.

زوجین برای عقد دائم توافق کنند و زوجه به وکیل خود جهت ایجاب عقد وکالت دهد و وکیل، او را با صدق سی دینار به عقد زوج در آورد. آن گاه قبل از دخول، زوجه ادعا کند که مهریه اش پنجاه دینار بوده و زوج نیز تنها سی دینار را بپذیرد. در این صورت و با فرض اینکه هیچ یک از طرفین بیثقه مطمئنی نداشته باشند، آیا قول زوجه مقدم و عقد محکوم به صحت است یا اینکه حق با زوج بوده و عقد صحیح است؟ فتوای میرداماد در این مسئله، آن است که عقد صحیح بوده و قول زوج، با سوگند او پذیرفته می شود. نگارش این رساله در سوم ذی الحجه سال ۱۰۱۸ هجری قمری پایان یافته است. میرداماد خود بر این رساله حاشیه ای نگاشته که در الذریعة معرفی شده است.^۱

۴/۸. رساله فی طهارة الماء مع ملاقة النجاسة إذا لم تتعدّ

این رساله که نسخه ای از آن در دست نیست، محصول ایام نوباوگی میرداماد است.^۲ ظاهراً او در این رساله به پاک بودن آب قلیل در برخورد با نجاست حکم داده است؛ چنان که در پاسخ های خود به استفتائات فقهی نیز، به آن اشاره کرده است.^۳

۴/۹. رساله فی وجوب صلاة الجمعة

این رساله پاسخی است مختصر به استفتائی درباره وجوب و شرعیت نماز جمعه در عصر غیبت. فتوای میرداماد آن است که فریضه جمعه در عصر غیبت، افضل دو واجب ظهر و جمعه است؛ به شرط حضور نایب عامّ که همان مجتهد جامع الشرائط است.^۴

۴/۱۰. رساله «نماز جعفر طیار»

رساله ای مختصر در بیان کیفیت اقامه نماز «جعفر طیار».^۵

۴/۱۱. رساله «مناسک حج»

اثر حاضر که در بخش بعدی مقدمه، به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت.^۶

۴/۱۲. السبع الشداد

میرداماد در این کتاب کوشیده است تا به هفت مسئله لاینحل زمان خود پاسخ بدهد. وی مدعی است کسی پیش از او، کسی قادر به حلّ این مسائل نبوده است. کتاب مشتمل بر هفت مقاله است و هر مقاله، شامل چندین فصل است. کتاب با تخریصی از شرح حدیث «نیت المؤمن خیر من عملیه» به پایان رسیده است.^۷ میرداماد در این کتاب به مسائلی از جمله «تصویب در

۱. نگر: الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۵، ص ۱۸۲؛ ج ۶، ص ۵۷.

۲. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۴۴.

۳. نگر: اوراق پراکنده از مصتفات میرداماد، ص ۳۰۸.

۴. نگر: روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات، ج ۲، ص ۶۸.

۵. نگر: اوراق پراکنده از مصتفات میرداماد، ص ۴۴.

۶. نگر: همان، ص ۴۵.

۷. این خاتمه به صورت جداگانه هم کتابت شده است؛ از این رو، برخی آن را اثر مستقلی با نام «شرح حدیث

اجتهاد»، «حسن و قبح عقلی»، «فرق ایجاب با وجوب»، «معنای کراهت در عبادات»، «نماز در خانه مغضوب» و... پرداخته است. نگارش السبع الشداد در سال ۱۰۲۳ هجری قمری پایان یافته است.^۱

۴/۱۳. شارع النجاة في أبواب العبادات و المعاملات / رسالة فتاوی فارسیة في أصول الدين و فروعه

رساله عملی و رئیس فتاوی فقهی میرداماد که به درخواست محمدرضا چلبی تبریزی استانبولی و به فارسی روان تألیف شده است. این اثر در زمره نخستین رساله‌های عملیه به زبان فارسی است و پس از مقدمه‌ای گویا و منظم در اصول اعتقادات، به فروع فقهی پرداخته است. بنا بر مقدمه رساله، میرداماد قصد داشته که این کتاب را در ده باب - شامل «طهارت»، «صلاة»، «زکات»، «صوم»، «اعتکاف»، «حج»، «مزار»، «جهاد» و «امر به معروف و نهی از منکر» - بنگارد؛^۲ اما متأسفانه متن کتاب ناقص مانده و از باب «طهارت» و مبحث «استطابه و آداب حمام» درنگزشته است.^۳

۴/۱۴. شرعة التسمية

از جمله مسائل اختلافی در عصر میرداماد، حلیت یا حرمت تصریح به نام حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده است. عده‌ای این مسئله را از محضر میرداماد استفتاء کردند و او در پاسخ نوشت:

«لا یحل لأحد من الناس في زماننا هذا - وأعني به زمان الغيبة إلى أن یحین حین الفرج - أن یسمیة ویکتیه - صلوات الله علیه - فی محفل و مجمع مجاهراً باسمه الکریم معالنا بکنیته الکریمه»^۴.

میرداماد در این اثر مفصل، اخبار دال بر حرمت تصریح به نام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را بلامعارض دانسته است. وی در ادامه، ادعای اطباق و اجماع امامیه را نقل کرده و خلاف آن را به ضعف نسبت داده است. او در نهایت، برای دیدگاه خود به بیست روایت استناد کرده است. نگارش این کتاب در ذی الحجة سال ۱۰۲۰ هجری قمری پایان یافته است.^۵

۴/۱۵. ضوابط الرضاع / الرسالة الرضاعیة

رساله‌ای اجتهادی و مفصل که در اثبات اشتغال قاعده رضاع بر تمام عناوین نسبی که در شعبان سال ۱۰۲۸ هجری قمری تألیف شده است. موضوع اصلی این کتاب بررسی احکام و فروع فقهی شیردادن به کودک است که سبب ایجاد محرمیت می‌شود. میرداماد این کتاب را در یک «تقدمة»،

نیّة المؤمن» قلمداد کرده‌اند. نگر: حکیم استرآباد: میرداماد، ص ۱۵۵.

۱. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۴۱؛ الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۲۸.

۲. نگر: شارع النجاة في أبواب العبادات و المعاملات، ص ۲۴۵.

۳. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۴۰؛ الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱۳، ص ۴.

۴. شرعة التسمية، ص ۲۴.

۵. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۴۰؛ الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱۴، صص ۱۷۸-۱۷۹.

سه «استبأثة» و یک «تختمة» سامان داده است.^۱

وی در ابتدای کتاب، ضوابط محرمیت از طریق نسب و رضاع در فقه امامیه و مصادیق حرمت ازدواج را بررسی کرده است. سپس، حکم فقهی شیردادن به افراد مختلف را از لحاظ محرمیت و ازدواج و نیز، اقوال و ادله گوناگون فقهی را در این باره تبیین کرده است. او در نهایت، دیدگاه خاص خود را در این مسئله بیان کرده و استدلال‌های خود را ارائه داده است.^۲

۴/۱۶. مجموعه استفتائات فقهی

مجموعه‌ای از پرسش‌های فقهی مردم روزگار صفوی و استفتائات دربار شاه از میرداماد در دست است که شامل موضوعات متنوع و نکات تاریخی و علمی فراوانی است.^۳

۴/۱۷. حواشی بر کتب فقهی

میرداماد بر آثار فقهی دانشمندان پیشین، حواشی کوتاه و بلندی نگاشته است؛ از جمله: «حاشیه بر مسالك الأفهام شهید ثانی»؛ «حاشیه بر الاستبصار»؛ «حاشیه بر الدروس الشرعیة شهید اول»؛ «حاشیه بر شرایع الإسلام»؛ «حاشیه بر قواعد الأحكام»؛ «حاشیه بر مختلف الشیعة»؛ «حاشیه بر من لا یحضره الفقیه»؛ «حاشیه بر النفلیه شهید اول».^۴

۴/۱۸. فواید پراکنده و کوتاه فقهی

در میان مجموعه‌های خطی، فواید فقهی پراکنده‌ای از میرداماد به چشم می‌خورند که شامل برخی نظرات اجتهادی و تحلیلی او هستند.^۵

-۵-

درباره رساله «مناسک حج»

بنیاد این اثر، رساله «حجّه»ی مقدّس اردبیلی^۶ (درگذشته ۹۹۳ هجری قمری) است که شاگرد وی، ملا عبدالله شوشتری نیز بر آن حاشیه نوشته است. بعد از وفات مقدّس اردبیلی، یکی از شاگردان

۱. لازم به ذکر است که میرداماد پیش از ضوابط الرضاع، رساله‌ای مختصر در همین موضوع نگاشته بوده که با مخالفت برخی معاصران روبه‌رو شده است؛ لذا، وی به شرح و تفصیل فتوای خود و مستندات آن پرداخته و ضوابط الرضاع را تألیف کرده است. میرداماد در نامه‌ای که به میرمحمد مؤمن استرآبادی نگاشته، به مخالفت‌های برخی دانشمندان معاصر با خود اشاره کرده است. نگر: مصتفات میرداماد، ج ۱، ص ۵۴۹.

۲. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۴۱؛ الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۲۰.

۳. نگر: مقالات تاریخی، ج ۱۲، صص ۲۴۰-۲۴۱؛ اوراق پراکنده از مصتفات میرداماد، صص ۳۹۱-۳۱۱.

۴. این حاشیه مختصر، گاهی «رساله فی مسح مقدّم الرأس» نیز خوانده می‌شود. نگر: الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۲۱، ص ۱۷.

۵. نگر: میرداماد، صص ۲۰۴-۲۰۵؛ اوراق پراکنده از مصتفات میرداماد، صص ۴۰-۴۱.

۶. نمونه را نگر: اوراق پراکنده از مصتفات میرداماد، صص ۲۸۲-۲۸۴.

۷. برای جلوگیری از اشتباه، در جای جای تحقیق پیش‌رو، از رساله مقدّس اردبیلی با نام «حجّه» یاد کرده و بازتحریر آن را «مناسک حج» خوانده‌ایم.

میرداماد به نام محمدجعفر بن محمود خادم مشهدی، آن را در مجلس درس میر قرائت کرده و میرداماد بر اساس فتاوی خود، رساله مقدس اردبیلی را بازنگری و اصلاح کرده است. بر این اساس، اثر حاضر نه تألیف میرداماد است و نه تقریر او؛ بلکه بازتحریری از رساله مقدس اردبیلی است که بر بنیاد آراء فقهی میرداماد صورت پذیرفته است؛ چنان که خادم مشهدی در مقدمه رساله می نویسد:

«فقیر حقیر، محمدجعفر بن نجم الدین محمود الخادم الحسینی المشهدی که در بیشتر اوقات به عتبه بوسی... امیر محمدباقر الداماد الحسینی - لازال ظلّه علی مفارق الطالبین ممدوداً - سرافراز می گردید و مسائل واجبی خود را از آن حضرت استفاده می نمود، اراده کرد که اطلاع بر مسائل حجّ به هم رساند. رساله «مناسک حجّ» را که منسوب است به مولانا احمد اردبیلی - رحمه الله تعالی - مطالعه نمود و چون به مقتضای فحوائ «قول المیت کالمیت»، عمل به قول او جائز نبود، آن رساله را به رسم سبق در مجلس آن حضرت گذرانید. آنچه از مسائل که موافق رأی نواب مستطاب بود یا اجماع بر آن منعقد شده بود و نواب تصدیق آن فرمودند، آن را ثبت نمود و آنچه غلط یا خلاف اجماع بود، خطّ بطلان بر آن کشید؛ و در عوض، آنچه استفاده از آن جناب نموده بود، در قید تحریر درآورد و مجموع را رساله ای ساخت...».

چنان که از این عبارت بر می آید، محمدجعفر خادم مشهدی از ملازمان و شاگردان میرداماد بوده است. شهرت او به «مشهدی» و «خادم» نیز نشان دهنده اشتغال او به خدمت در عتبه مقدس حضرت ثامن الحجج علیه السلام است. چنان که در ادامه خواهد آمد، وی تحریر رساله «مناسک حجّ» را در شعبان سال ۱۰۲۸ هجری قمری به پایان برده است. او همچنین، نسخه ای از ضوابط الرضاع میرداماد را در شعبان سال ۱۰۳۴ هجری قمری کتابت کرده و آن را به بلاغ میر رسانده است.^۲

۵.۱. مباحث کتاب شناختی

در منابع تاریخی، تراجم و کتاب شناسی، ذکری از رساله «مناسک حجّ» در آثار میرداماد به چشم نمی خورد؛ اما این رساله در زمره آثار مهمی است که در عین ایضاح مراد و اتقان مرام، موجز و مختصر است. رساله «مناسک حجّ» به زبان فارسی نگاشته شده است. محرر رساله، مطالب فقهی را به صورت فتاوی و به دور از استدلالات و مجادلات فقهی بیان کرده است تا استفاده از آن برای عوام سهل و ساده باشد. وی با استفاده از عبارات های موجز و کوتاه در بیان مطالب، از اطناب و زیاده گویی پرهیز کرده است.

ویژگی های محتوایی و نگارشی این اثر عبارت اند از:

۱. با توجه به نقصان متن رساله شارح النجاة، «مناسک حجّ» تنها اثری است که شامل فتاوی میرداماد در باب فریضه حجّ است.

۱. کتابت و قرائت این نسخه و تحریر رساله «مناسک حجّ»، هر دو در ماه شعبان صورت گرفته است؛ لذا و با توجه به اقامت محمدجعفر خادم در شهر مشهد، می توان احتمال داد که میرداماد در برخی سال ها، در ماه شعبان المعظم به زیارت حرم مقدس رضوی مشرف می شده است.

۲. نسخه شماره ۹۷۹۲، کتابخانه آستان قدس رضوی (مشهد).

۲. این رساله برخلاف دیگر آثار میرداماد، از نثری روان و ساده برخوردار است.^۱
۳. در رساله مقدّس اردبیلی، اشاره چشمگیری به مندوبات و مأثورات وجود ندارد؛ اما میرداماد در جریان بازنگری در رساله، بخشی‌هایی مشتمل بر مستحبات و ادعیه مأثور حج را بدان اضافه کرده است.^۲
۴. می‌دانیم که در عصر صفوی، میان میرداماد و مدرسه فقهی مقدّس اردبیلی - به‌ویژه شاگرد او، ملاعبدالله شوشتری - منازعات دامنه‌داری در جریان بوده است.^۳ تغییرات و اصلاحاتی که میرداماد در این رساله اعمال کرده، در واقع آینه‌ای از همین اختلافات فقهی است.
۵. توصیف این رساله از مشاهد مشرف و اماکن مقدّس سرزمین حجاز، تا حدّی نمایانگر اوضاع آن‌ها در عصر صفوی است.
۶. این اثر فقهی برای استفاده عموم در عصر صفوی نگاشته شده است؛ لذا، از حیث آشنایی با متون فارسی فقهی در عصر صفوی بسیار حائز اهمیت است.
۷. شیوه نگارش خادم‌مشهدی تابع ادبیات زمانه اوست. وی از ساختارهای خاصی - همچون «چنانچه» در معنای «چنان‌که» یا «به واسطه» در معنای «به سبب» یا «برای» - استفاده کرده است که دقت در آن‌ها، برای آشنایی با سبک نوشتار روزگار صفوی بسیار مفید است.

۵.۲. گزارشی مختصر از محتوای رساله «مناسک حج»

ترتیب مطالب در رساله «مناسک حج» میرداماد، تابع رساله «حجّه»ی مقدّس اردبیلی است. متن این اثر فاقد تبویب و فصل‌بندی است؛ از این رو، محققان متن رساله را بر اساس مباحث طرح‌شده در آن، بدین صورت سامان داده‌اند: «مقدمه»؛ «در بیان کیفیت خروج از وطن و ورود به منازل»؛ «در بیان کیفیت اعمال عمره تمتّع»؛ «در بیان کیفیت اعمال حج تمتّع»؛ «در بیان تکلیف حائضه و نفّساء»؛ «در بیان آداب وداع و خروج از حرم»؛ «در بیان اجزاء نیت عمره و حج».

۵.۲.۱. در بیان کیفیت خروج از وطن و ورود به منازل

میرداماد در ابتدای رساله خاطرنشان می‌کند کسی که قصد انجام حج - چه برای خودش و چه به نیابت از دیگری - دارد، باید اداء حج واجب (مرگب از حج تمتّع و عمره تمتّع) را نیت کند. وی سپس، ادعیه مربوط به نیت و خروج از وطن را بیان کرده است.

۵.۲.۲. در بیان کیفیت اعمال عمره تمتّع

بنا بر نظر میرداماد، وقتی شخص به یکی از مواقیت رسید، پیش از احرام، لازم است که غسل کند. وی سپس، شروط ردا و لنگ لباس احرام را بیان کرده است. در نظر میر، «احرام عبارت است از قصد ترک محرمات که در این وقت لازم می‌شود، تا فارغ‌شدن از افعال و اعمال». فرد

۱. چنان‌که متن شارع‌النّجاة میرداماد نیز چنین است.

۲. میرداماد در دیگر آثار خود - همچون الأربعة أيام - نیز در نقل آداب و ادعیه مأثور اهتمامی تام داشته است.

۳. نمونه آن، نامه پُرعتاب میرداماد به ملاعبدالله شوشتری است. متن این نامه را نگر: مصتفات میرداماد، ج ۱،

مکلف با در نظر داشت این قصد و اداء چهار «تلبیه»، مُحَرِّم می‌شود. نکته مهم آن است که از نظر میرداماد، میان نیت و تلبیه، مقارنه واجب وجود دارد؛ مقارنه‌ای که وجوب آن، بین فقهاء مشهور بوده و شرطیت آن، از روایات استفاده می‌شود. او در ادامه خاطرنشان می‌کند که پس از احرام تا زمانی که مکلف به مگه برسد، چیزی بر او لازم نیست، مگر اجتناب از محرمات احرام. وی سپس، آداب و ادعیه ورود به حرم الهی و مسجد الحرام را بیان کرده است.

میرداماد درباره «طواف» معتقد است که:

«در عقب حَجَرِ اسماعیل باشد؛ چنانچه حَجَر نیز داخل مطاف باشد؛ و واجب است که در ایستادن وقت نیت، روی به طرف مقام و جانب چپ بر حَجَر کند و محاذی حَجَر بایستد و آنچه از مقادیم بدن او باشد، جزء اول آن را محاذی جزء اول حَجَر سازد؛ بر وجهی که اگر خطی مستقیم از جزء اول حَجَر که در طرف رکن یمانی است بکشد، متصل شود - عِلْماً أَوْ ظَنّاً - به جزء اول بدن طائف که مقدم بر باقی اجزاء اوست - مثل سر یمینی یا انگشت بزرگ پا در اکثر مردم - ... و نیت کرده، قدم بردارد و مقارن نیت به همان وضع که ایستاده، طواف نماید و در شوط هفتم نیز به همان وضع که اول بار ایستاده بود، بایستد و ترک طواف کند».

سپس درباره این شرط می‌گوید:

«و وجه رعایت محاذات حَجَر در اول شوط اول و در آخر شوط هفتم، به جهت آن است که تقدّم بر اول حَجَر یا تأخّر از آن واقع نشود؛ و قصد خروج در آخر شوط هفتم، محاذی اول حَجَر واقع شود».

وی در ادامه بیان مناسک عمره تمتع، به «نماز طواف» پرداخته است که در مقام ابراهیم (ع) اقامه می‌شود. وی علاوه بر بیان کیفیت این نماز، مستحبات متأخر از آن را نیز بر شمرده است.

پس از این، میرداماد چگونگی «سعی بین صفا و مروه» را بیان کرده است:

«به واسطه سعی میان صفا و مروه، به تعجیل از مسجد الحرام بیرون رود و بر بالای درجات رفته، به مبدأ «صفا» رسد و هردو عقب پا را متصل به دیوار اول صفا سازد و نیت کرده، قدم بردارد و چون به «مروه» رسد، هردو انگشت ابهام پا را به دیوار مروه متصل سازد؛ و این عمل در صفا و مروه در هر شوط سعی رعایت کند... پس مقرون به نیت، از صفا به مروه رود و چون به مروه رسد این را یک بار حساب نماید؛ و چون باز گردد و به آخر صفا رسد، دو بار شود؛ و همچنین کند تا هفت بار به مروه ختم کند».

وی در ادامه، مستحبات سعی نظیر «هَزْلَه»، «إِطَالَةُ وَقُوفٍ در صفا» و... را بیان کرده و در پایان این بخش، به «تقصیر» پرداخته است. میر در تعریف تقصیر می‌گوید:

«از موی سر خود یا از ناخن خود چیزی ببرد... مقرون به نیت؛ و بعد از تقصیر، همه چیز بر او حلال می‌شود، مگر سرتراشیدن و صید».

میرداماد تقصیر را آخرین عمل «عمره تمتع» می‌داند. وی درباره فتوای مقدس اردبیلی و شوشتری که آخرین فعل عمره تمتع را طواف نساء دانسته‌اند، می‌نویسد:

«طواف نساء در آخر عمره باطل است؛ بلکه طواف نساء در آخر مناسک حجّ

است و بس؛ و در هر عمره مفرده، طواف نساء واجب است؛ و بالجمله، در هر عمره مفرده طواف نساء واجب است، الا عمره حج تمتع که در آنجا طواف نساء واجب نیست».

۵۲،۳. در بیان کیفیت اعمال حج تمتع

میرداماد نخستین فعل «حج تمتع» را احرام روز هشتم ذی الحجه در مکه دانسته و آورده است: «مقرون به نیت، تلبیه احرام مذکوره بگوید؛ و وجوب مقارنت با تلبیات چهارگانه ثابت و مجمع علیه است و شرطیت از احادیث اهل البیت - علیهم السلام - ظاهر است» وی سپس می گوید: شخص باید رهسپار سرزمین «عرفات» شود و بعد از علم به دخول وقت زوال، نیت وقوف کند. همچنین لازم است که بالای کوه عرفات نرود - زیرا این طریق اهل سنت است -؛ بلکه در دامنه کوه بایستد و ادعیه مأثور را خوانده و هنگام غروب آفتاب، به سمت «مشعر» رهسپار شود.

میرداماد در ادامه، واجبات و مستحبات بیتوته در مشعر را بیان کرده است: «در این وقت... هفتاد سنگ ریزه، بلکه بیشتر جهت احتیاط، بردارد که اگر بعضی رد شود، دیگری را بزند. بهتر آن است که بر بالای جبل مشعر برآمده، سنگ ریزه از آنجا برچیند؛ و سنت است که سنگ ریزه ها متصف باشد به این صفت: بُرْش [و] مُنْقَطَه و رَخْوَه [و] به قدر اَمْثَلَه و کُحْلِیَه و طاهره و مغسوله و مُنْقَطَه باشد». میرداماد پس از بیان کیفیت ورود به سرزمین «منی»، چگونگی «رمی جمرات» را تبیین کرده است. پس از آن، به نحوه و نیت «ذبح» پرداخته و خصوصیات قربانی را بر شمرده است. پس از ذبح هدی، نوبت به تقصیر می رسد که میر درباره آن گفته است:

«مقارن نیت، یکی از این ها را بُرد؛ و چون چنین کند، حلال شود بر او محرمات احرام، الا صید و نساء و طیب».

در همان روز یا فردای آن، حاجی باید هفت شوط کعبه را طواف کند و پس از آن، دو رکعت نماز طواف در مقام ابراهیم علیه السلام اقامه کند، با این کیفیت:

«... بر یمن مقام ایستاده، به جای آورد و سنگی که مقام عبارت از آن است بر جانب چپ خود گیرد بر وجهی که تقدّم نسبت به آن واقع نشود؛ و اگر ازدحام خلق مانع شود، در خلف مقام ایستاده نماز طواف به جای آورد؛ و بعد از اتمام طواف، طیب - یعنی بوی خوش - بر وی حلال شود».

میرداماد پس از آن، درباره سعی بین صفا و مروه سخن گفته است:

«و به دستور سابق، هفت بار تردد نماید و الصاق عقب رِجْلَین به مبدأ صفا بالای درجات و الصاق ابهامین رِجْلَین به منتهای مروه، بر او واجب است بر وجهی که سابقاً مذکور شد».

بعد از اتمام سعی، نوبت به طواف نساء می رسد. حاجی نیت مخصوص کرده و به همان نحو، هفت شوط طواف می کند. پس از فراغت، به مقام ابراهیم علیه السلام رفته و دو رکعت نماز طواف نساء

به جا می‌آورد. بعد از آن، بهره‌گیری از زن، بر شخص حلال می‌شود.

سپس لازم است که شب‌های یازده، دوازده و سیزدهم را در منی بیتوته کند. البته:

«این سه شب و سه روز از برای کسی است که در احرام خود پرهیز از صید و نساء

نکرده باشد؛ و الا دو شب و دو روز کافی است».

همچنین، لازم است که در ایام بیتوته در منی، واجبات «ایام تشریق» - که رمی جمرات سه‌گانه

است - را به جا آورد.

۵۲۴. در بیان تکلیف حائضه و نفساء

میرداماد در این بخش احکام زنان حائضه و نفساء را به صورت مبسوط تبیین کرده است:

«و باید دانست که اگر زن وقتی که احرام عمره گرفته، به مکه معظمه رسد و

حیض و نفاس داشته باشد، پس اگر وقت عرفات از او فوت نمی‌شود، تا پاک شدن

از حیض صبر نماید. پس چون پاک شود، غسل نموده، طواف عمره نماید و بعد از

آن سایر افعالی که مذکور شد به جای آورد و احرام حج گرفته، متوجه عرفات شود

به طریق که مذکور شد».

وی معتقد است که اگر حیض در اثناء احرام عارض شود، بر زن مکلف لازم است که از حج

تمتع به «حج افراد» عدول کرده و مناسک عرفات و منی را به جا بیاورد؛ زیرا اداء این مناسک

به طهارت شرعی مشروط نیست. پس از انقطاع حیض، غسل کرده و طواف و سعی و سایر

مناسک را به نیت حج افراد به جا بیاورد. بنا بر فتوای میرداماد، لازم است که زن به «أدنی الحل»

رفته و از آنجا احرام عمره افراد بگیرد و سایر مناسک را به همین نیت به جا بیاورد.

۵۲۵. در بیان آداب وداع و خروج از حرم

میرداماد در این بخش، مستحبات دوران اقامت در مکه مکرمه را بر شمرده و آداب «طواف وداع»

و خروج از حرم الهی را بیان کرده است.

۵۲۶. در بیان اجزاء نیت عمره و حج

در ابتدای این بخش آمده است:

«بدان که در هر نیتی، باید که معنی اجزاء نیت چنانچه فقها - رحمهم الله - بدان

تصریح کرده‌اند، بدانند. پس کسی که می‌گوید: «احرام عمره حج تمتع اسلام واجب

می‌گیرم؛ از برای آنکه واجب است، قرینه‌ای به الله تعالی»، باید که معنی «احرام عمره»

و «حج» و «تمتع» و «اسلام» و «واجب» و «قرین» را بدانند؛ و فی الجملة در آن وقت،

به خاطر گذرانند».

میرداماد - بر وفق رساله مقدس اردبیلی - به تفسیر و تبیین اجزاء نیت حج پرداخته است.

وی در تبیین معنای احرام، محرمات احرام را به تفصیل بر شمرده و به برخی احکام آن‌ها اشاره کرده

است. وی پس از تفسیر معانی «عمره» و «حج» و «اسلام»، دو اصطلاح «واجب» و «قرین»

را بر اساس آراء اختصاصی خود تبیین کرده است.

نسخه‌های خطّی و شیوه تصحیح

در تصحیح این رساله، از نسخه‌های زیر بهره برده‌ایم:

۱. نسخه شماره ۷۴۹۹٫۵ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که با علامت اختصاری «D» نشان داده شده است.

این نسخه به خطّ نسخ خوانا و در ۱۳ صفحه کتابت شده است. تعداد سطرهای نسخه در هر صفحه متغیر است و در اطراف برگ‌ها، اصلاحات و اضافاتی به صورت مورّب و عمودی دیده می‌شود. متأسفانه کاتب در انجامه، نام و نشان خود را ذکر نکرده است. این نسخه از حیث ترتیب و حجم، بیش از دیگر نسخه‌ها به «حجّه»ی مقدّس اردبیلی شباهت دارد؛ زیرا عمده مباحث مستحبات و ادعیه را ندارد. بنا به انجامه نسخه، تاریخ تحریر این نسخه شعبان سال ۱۰۲۸ هجری قمری و در دوران حیات میرداماد است:

«تمّ، به تاریخ سلخ شهر شعبان المعظم سنه ألف و ثمان و عشرين من الهجرة النبویّة»^۱.

کتابت و خطّ این دست‌نوشته، با نسخه کتابت کرده محمدجعفر خادم مشهدی از ضوابط الرضاع - که پیش‌تر ذکر آن رفت - بسیار تشابه دارد. پس از مقابله صفحاتی از این دو نسخه و تطبیق کتابت حدود چهل واژه، به این نتیجه رسیدیم که احتمالاً نسخه کتابخانه دانشگاه تهران نسخه اصل و به خطّ محمدجعفر خادم مشهدی است.

۲. نسخه شماره ۱۲۸۷۲ کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله که با علامت اختصاری «M» نشان داده شده است.

این دست‌نوشته به خطّ نسخ، در یک مجلد و ۳۰ صفحه ۸ سطر کتابت شده است و متأسفانه هویت کاتب و تاریخ کتابت آن مشخص نیست. این نسخه دارای عناوین شنگرف و خطوط قرمز بالای ادعیه است؛ اما از ابتدا، میانه و انتها افتادگی دارد و اوراق آن نیز به درستی صحافی نشده‌اند. این نسخه شامل مندوبات و ادعیه‌ای است که بعدها بر متن اضافه شده‌اند.

۳. نسخه شماره ۱۷۶۰۲ کتابخانه رسالتی واتیکان^۲ که با علامت اختصاری «V» نشان داده شده است. این نسخه، به خطّ نسخ و در ۳۱ صفحه ۱۷ سطر کتابت شده است. نام و نشان کتاب این نسخه نیز معلوم نیست. این نسخه هم مانند نسخه کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله، شامل آداب و ادعیه فراوانی است؛ اما در میانه متن اندکی افتادگی دارد. پس از هم‌سنجی نسخه‌ها، مشخص شد که هریک از آن‌ها مطالبی دارد که در دیگر نسخه‌ها

۱. این تاریخ در فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به خطا، ۱۰۸۸ هجری قمری ثبت شده است (نگر: فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۶، ص ۵۹۴). دلیل این اشتباه، تاریخی است که با خطّی جدید و به صورت عددی در انتهای نسخه نوشته شده است.

2. Biblioteca Apostolica Vaticana, Arabo 1760.2.

موجود نیست؛ از این رو، از روش تصحیح تلفیقی برای ارائه متن استفاده کرده‌ایم. با توجه به احتمال اصالت نسخه دانشگاه تهران، در مواضع مربوط به واجبات حج، حتی الامکان از ضبط این نسخه عدول نکرده‌ایم؛ مگر در اصلاح اغلاط مسلم و به نویسی متن رساله از حیث نگارش فارسی. تصحیح بخش‌های مستحبات و ادعیه نیز با تلفیق دو نسخه کتابخانه رسالتی و اتیکان و کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه صورت گرفته است.

در تحقیق پیش‌رو:

۱. متن رساله به شش فصل جداگانه تقسیم شده است.
۲. درج متن ادعیه و روایات، با وفاداری به ضبط نسخه‌ها صورت گرفته و منبع این ادعیه در پاورقی ذکر شده است.
۳. اصطلاحات خاص حج و جایگاه مکان‌های مقدس سرزمین حجاز، در پاورقی توضیح داده شده‌اند.
۳. فتوا یا نظرات مشابه میرداماد در دیگر کتب فقهی وی، در پاورقی درج شده‌اند.
۴. چنان‌که پیش‌تر گذشت، بنیاد این اثر، رساله «حجّه»ی مقدس اردبیلی است که ملا عبدالله شوشتری نیز آن را تحشیه کرده است؛ لذا و برای بازنمود بهتر اختلاف نظر این دو فقیه بزرگ با میرداماد، دیدگاه‌های آنان را از رساله «حجّه» نقل کرده‌ایم. این نقل قول‌ها با دو علامت «اردبیلی» و «شوشتری» در پاورقی مشخص شده‌اند. مرجع ما در این امر، تصحیح آقای سید ابوالحسن مطلبی از رساله «حجّه» است.
۵. در تنظیم متن کنونی، صورت برخی کلمات متن، مطابق با رسم الخط معیار، تغییر کرده و عبارات معترضه، میان دو خط فاصله قرار گرفته‌اند.
۶. علائم نگارشی و پاراگراف‌بندی متن از مصححان است.
۷. در صورت تفاوت ضبط نسخه‌ها، با ذکر اختصار نسخه و علامت «[]»، تفاوت دو نسخه در پاورقی قید شده است. عبارات اضافی نسخه بدل با علامت «+»، عبارات افتاده در آن، با علامت «-» و اوراق جداشده با علامت «#» مشخص شده‌اند. همچنین، انجامه نسخه‌ها با اختصار «انجام» درج شده‌اند.
۸. افزونه‌های مصححان در میان علامت «[]» آمده‌اند.
۹. جهت سهولت کار خواننده، افتادگی‌ها و تفاوت‌های طولانی متن با علامت «^۱» بازنموده شده‌اند.

-۷-

تکریم و تقدیم

دست‌اندرکاران پاک و تلاشگر کاروان زیارتی شماره ۲۱۰۰۳ استان زنجان و در رأس ایشان، جناب آقای حاج علی اکبر نجفی - زید عژه - سال‌هاست که به دور از هیاهو و شهرت و با تحمل دشواری‌ها و زحمات فراوان، عمر خویش را در خدمتگزاری خالصانه به حجاج بیت‌الله الحرام و زوّار مشاهد مشرفه وقف کرده‌اند. اجر و ارج تحقیق حاضر را به‌نشانه قدردانی از این همه خدمات و حسنات بی‌شائبه، به محضر این عزیزان پیشکش می‌کنیم؛ و البته معترفیم که:

«أهدي كُستَبَضِعَ تَمَرًا إِلَى هَجَرَ
أَوْ حَامِلٍ وَشَيْءٍ أَبْرَادٍ إِلَى الْيَمَنِ»

متن رساله «مناسک حج»

بسم الله الرحمن الرحيم

[مقدمه]

اما بعد، بر رأی اهل ایمان و اصحاب درایت و ایقان پوشیده نیست که اعمال مکلف، مقبول درگاه الهی - جلّ مجده - وقتی می شود که آن را بر وجه صحیح از شارع فراگیرد، اگر ممکن باشد؛ و الا، از مجتهد حیّ^۲ جامع الشرایط که اعلم و اوریع مجتهدین باشد، اخذ کند تا^۳ عبادات او^۴ مجزی بود و در اعمال و اقوال خود مٌثاب گردد.

بناءً علیه، فقیر حقیر، محمدجعفر بن نجم الدین محمود^۵ الخادم الحسینی^۶ المشهدی که در بیشتر اوقات به عتبه بوسی نواب مستطاب^۷ معلی القاب^۸، سیدالمحققین و سندالمحققین، برهان أعاضم حکماء المتأهلین، سلطان أفاخم علماء المتبحرین^۹، فحل الفحول، امام العقول^{۱۰}، خاتم المجتهدین، سَمّی خامس أجداده المعصومین، باقر علوم الأولین و الآخرین، امیر محمدباقر المشتهر بالداماد^{۱۱} الحسینی - لا زال ظلّه علی مفارق الطالبین ممدوداً - سرافراز می گردید و مسائل واجبی خود را از آن حضرت استفاده می نمود، اراده کرد که اطلاع بر مسائل حجّ به هم رسانند. رساله «مناسک حجّ»^{۱۲} را که منسوب است به مولانا احمد^{۱۳} اردبیلی - رحمه الله تعالی -، مطالعه نمود؛ و چون به مقتضای فحوای «قول المیت کالمیت»^{۱۴}،

۱. درایت و [- V.

۲. مجتهد حیّ [مجتهدی V.

۳. آغاز نسخه M.

۴. او [- V.

۵. بود [باشد D.

۶. محمود [- M و V.

۷. الحسینی [- D.

۸. معلی القاب [قدسی القاب V.

۹. علماء المتبحرین [فضلاء الراسخین V.

۱۰. فحل الفحول، امام العقول [- V.

۱۱. المشتهر بالداماد [الداماد M و D.

۱۲. «مناسک حج» [- D.

۱۳. احمد [محمد D.

۱۴. میرداماد درباره شروط صحت تقلید، در رساله شارع النجاة نوشته است:

«... و شرط است که آن مجتهد زنده باشد؛ چه عمل به قول مجتهد مُرده جایز نیست و مقَرّر است که «إذا مات المجتهد، مات قوله». و این مسئله نزد علماء و مجتهدین امامیه - رضوان الله تعالی علیهم - محلّ خلاف نیست و در هیچ عصر منکر اشتراط حیات مجتهد واجب الاتّباع معروف نبوده است و اکثر علمای جمهور نیز بر آن اتفاق کرده اند؛ و بالجملة، مخالف در این مسئله نیست، الا بعضی از مجاهیل علمای عامه. و سرّ مقام آن است که چون در ظنیات خطا بر مجتهد جایز است و در صورتی که مخطی بوده باشد نیز مٌثاب و مأجور؛ و ظنّ او - که عبارت است از اعتقاد راجح قائم به نفس مجتهد علی الإطلاق - معمول به و واجب الاتّباع است؛ و موت جسمانی که حقیقتش انقطاع نفس مجرّده است از عالم بدن و رجوع به عالم ملکوت، میقات ظهور حقیّت حقّ و انکشاف بطلان باطل

عمل به قول او جائز نبود، آن رساله را به رسم سَبَق در مجلس آن حضرت گذرانید.

آنچه از مسائل که موافق رأی نَوَاب مستطاب بود یا اجماع بر آن منعقد شده بود و نَوَاب تصدیق آن فرمودند، آن را ثبت نمود و آنچه غلط یا خلاف اجماع بود، خط بطلان بر آن کشید؛ و در عوض، آنچه استفاده از آن جناب نموده بود، در قید تحریر درآورد و مجموع را رساله‌ای ساخت تا رهروان منازل دین و بادیه‌پیمایان کعبه یقین از آن تمتع گیرند،^۱ و بالله الاستعانة و التوفیق.

[در بیان کیفیت خروج از وطن و ورود به منازل]

و بعد^۲، بدان - اَیْدُكَ اللهُ تَعَالَى فی الدارین^۳ - که چون کسی خواهد که متوجه مکه معظمه شود به قصد گزاردن حج واجب، باید که در حین بیرون رفتن از منزل خود، نیت^۴ چنین کند که: «می‌روم به جانب مکه معظمه، جهت اداء حج واجب تمتع اسلام و عمره تمتع در حج اسلام واجب؛ از برای آنکه واجب است، قربۀه إلى الله تعالی^۵».

^۱و اگر کسی نایب باشد به استیجار^۶، نیت چنین کند که: «می‌روم به جانب مکه معظمه، جهت

است؛ پس تواند بود که ظن مجتهد - که در این نشأت قائم است به نفس او - موافق صواب نبوده باشد و بعد از موت، خطای آن ظن منکشف شود. پس اعتقاد قائم به نفس مجتهدی که متبّع است باقی نماند و استصحاب بقای آن اعتقاد به طریق زمان حیات معقول نیست؛ چه در استصحاب، بقای موضوع بر حال خود معتبر است؛ چنانچه در مقام خود مقزّر و مبّین شده است. پس حال موت را به حال حیات قیاس کردن، بی بصیرتی است؛ و از این جهت، موت مجتهد، موت وجوب اتباع ظن اوست؛ و این نکته لطیف و دقیق، از نظر غیر متمهّر، مستور و محجوب است» (شارع النجاة فی أبواب العبادات و المعاملات، صص ۲۵۴-۲۵۵، با ترجیح یک ضبط بدل).

۱. اراده کرد که اطلاع... آن تمتع گیرند] سیّما «مناسک حج» ای که منسوب به مولانا احمد اردبیلی - اعلی الله درجته و أسکن روحه فی فرادیس الجنان - مطالعه می‌کرد، چون به مقتضای «قول المیت کالمیت» آن رساله را در مجلس سامی آن حضرت به رسم درس گذرانید، آنچه از مسائلی که مطابق رأی عقده‌گشای نَوَاب بود یا اجماع بر آن منعقد شده بود و نَوَاب بر آن تصدیق فرموده‌اند، آن را ثبت نمود و آنچه غلط یا خلاف اجماع بود، آن را سر کرده، تصحیح نمود و در قید تحریر آورد و مجموع آن را رساله‌ای ساخت تا رهروان منازل دین و بادیه‌پیمایان کعبه یقین، از آن بهره‌ور گردند V.

۲. و بعد [D و V.

۳. اَیْدُكَ اللهُ تَعَالَى فی الدارین] - D و V.

۴. که [V -

۵. شوشتری: ظاهراً این نیت واجب نیست («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۰).

۶. تعالی] - D و V.

۷. میرداماد درباره طهارت اجیر در عبادات آورده است:

«همچنان که طهارت بر مستأجر از برای تحمّل نماز به نیابت میّت واجب می‌شود به حسب استیجار، نه به حسب متن شرع؛ همچنین، به حسب استیجار بر مستأجر از برای تحمّل طهارت بنفسها از جانب میّت نیز واجب می‌شود؛ در صورتی که متحمّل عنه نذر طهارت کرده باشد و بعد از انعقاد نذر، قبل از اتیان به طهارت منذور، متوفی فوت شود؛ چه در این صورت، طهارت فائمه مثل صلاة فائمه خواهد بود در وجوب تحمّل آن نماز از نادر متوفی یا به ولایت یا به استیجاز از ترکۀ او» (شارع النجاة فی أبواب العبادات و المعاملات، ص ۲۷۰، با اصلاح یک لفظ).

ایتان به حج واجب تمتع اسلام واجب و عمره تمتع در حج تمتع اسلام واجب، به نیابت فلان؛ از برای آنکه واجب است بر او به اصل شرع و بر من به استیجار، قربۀاً إلى الله تعالى؛ و بر این قیاس است باقی نیات.^۱

و سنت مؤکد است که حاج در سفر حج به هر منزل که رسد، چون علامات آن منزل مرئی شود، این دعا بخواند: «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَمَا أَظْلَلْتُ^۲، وَ رَبَّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمَا أَقْلْتُ^۳، وَ رَبَّ الرِّيَّاحِ وَمَا ذَرْتُ، وَ رَبَّ الْأَنْهَارِ وَمَا جَرْتُ، عَرَفْنَا خَيْرَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ وَ خَيْرَ أَهْلِهَا وَ خَيْرَ مَنْ فِيهَا وَ خَيْرَ مَا فِيهَا، وَ أَعَدْنَا مِنْ شَرِّهَا وَ مِنْ شَرِّ أَهْلِهَا وَ مِنْ شَرِّ مَا فِيهَا؛ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».^۴

[در بیان کیفیت اعمال عمره تمتع]

و چون به موضعی رسد که در شرع قرار یافته که از آنجا احرام گیرند^۵ - مثل مسجد شجره^۶، اگر از راه مدینه رود^۷ - اوّل غسل کند از برای احرام^۸ و نیت چنین کند که: «غسل احرام عمره حج

۱. و اگر کسی... باقی نیات] - D و V.

۲. أَظْلَلْتُ [أَظْلَلْتُ M.

۳. وَ رَبَّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمَا أَقْلْتُ] - V.

۴. أَقْلْتُ وَ [أَقْلْتُ أَحْبَلِي (؟) و M.

۵. مِنْ] - V.

۶. قرب الإنسان، ج ۲، ص ۶۷۵.

۷. مکان هایی که برای احرام مشخص شده، «میقات» نام دارند و عبارت اند از:

الف) مسجد شجره: مسجدی که در منطقه «ذوالحلیفه» و نزدیک مدینه قرار دارد. این مسجد، میقات کسانی است که از مسیر مدینه منوره به مکه می روند.

ب) جحفه: میقات کسانی است که از راه شام (سوریه، لبنان و...) به مکه می روند. هم اکنون بسیاری از زائران، از جدّه به جحفه رفته و در آنجا محرم می شوند؛ همچون کاروان هایی که ابتدا برای انجام عمره به مکه رفته و سپس، برای زیارت به مدینه می روند.

ج) وادی عقیق: میقات کسانی است که از راه عراق و نجد به مکه می روند.

د) قرن المنازل: میقات کسانی است که از راه طائف به مکه می روند. میرداماد درباره قرن المنازل نوشته است: «و أمّا میقات أهل نجد، فهو «القرن» بالتسکین، يقال له: قرن المنازل، و هو جبل مُشْرِفٌ على عرفات» (اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۱۴).

ه) یلملم: میقات اهل یمن و کسانی است که از مسیر یمن به مکه می روند.

۸. شجره] شجر V.

۹. «که به آن «ذوالحلیفه» یا «آبار علی ؑ» هم گفته می شود؛ و آن میقات کسانی است که از مدینه منوره به مکه مکرمه مشرف می شوند و میقاتی است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از آن محل برای رفتن به مکه مکرمه محرم شدند؛ و دورترین میقات نسبت به مکه مکرمه است. گفته می شود که از مدینه منوره ۷ کیلومتر فاصله دارد و فاصله آن تا مکه مکرمه، ۴۸۶ کیلومتر است» (رساله توضیح المناسک، ص ۷۴).

۱۰. شوشتری: ترک این غسل نکند و اکتفا در نیت به «قربت» کند («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۰).

۱۱. احرام] - D.

تمتع اسلام واجب می‌کنم؛ از برای آنکه سنت است، قربۀاً إلى الله تعالی^۱».

پس اگر مرد باشد، دو جامه که مردان^۲ را در آن نماز صحیح باشد و مخیط نباشد^۳، یکی را لُنگ^۴ و دیگری را ردا سازد و دیگر رخت دوخته نباشد و لباس دوخته را از تن خود بیرون کند؛ و نیت نزع مخیط چنین کند که: «رخت دوخته را می‌کنم از برای احرام^۵ عمره در حج تمتع اسلام واجب؛ از برای آنکه واجب است، قربۀاً إلى الله».

و نیت لبس ثوبین چنین کند که^۶: «دو جامۀ احرام عمره در حج تمتع اسلام واجب^۷ می‌پوشم؛ از برای آنکه واجب است، قربۀاً إلى الله».

و اگر زن باشد، جامۀ دوخته تواند پوشید؛ اما بهتر آن است که رخت‌ها از ابریشم نباشد^۸. و اگر زن را حیض و نفاس نباشد، بهتر آن است که درون مسجد شجره رفته، احرام گیرد؛ و اگر حائض [و نفساء] باشد^۹، بیرون مسجد شجره احرام گیرد.

و «احرام» عبارت است از قصد ترک^{۱۰} محرمات که در این وقت لازم می‌شود، تا فارغ شدن از افعال و اعمال؛^{۱۱} و محرمات احرام به تفصیل بعد از این مذکور خواهد شد، إن شاء الله تعالی^{۱۲}. پس در عقب نماز فریضه - و افضل آن است که آن فریضه ظهر باشد - نیت احرام عمره^{۱۳}

۱. تعالی - D و M.

۲. مردان [مرد D و V].

۳. شوشتری: آنچه از اخبار ظاهر می‌شود، آن است که اجتناب از مخیطی باید کرد که به کیفیت قبا و پیراهن و امثال آن باشد؛ اما اجتناب از مطلق مخیط - اگرچه در إزار باشد - دلیل واضحی ندارد. («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۰).

۴. شوشتری: أحوط آن است که او را گره نکند؛ و گره کردن همیان بر بالای آن ممنوع نیست («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۰، با اصلاح مختصر).

۵. احرام عمره [احرام و عمره M].

۶. که - D.

۷. واجب - D.

۸. به نظر می‌رسد که دلیل این حکم، حدیثی از رسول خدا ﷺ است که فرمود: «لَا تُشْرَبُوا بِأَنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِصَّةِ وَلَا تَلْبَسُوا الْحَرِيرَ وَالْدِّيبَاجَ فَإِنَّهَا لَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَنَا فِي الْآخِرَةِ» (مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۲، ص ۵۹۸).

۹. اگر حائض و نفساء باشد [اگر نه D].

۱۰. قصد ترک [قصد به ترک M و V].

۱۱. الله تعالی [الله و تعالی M].

۱۲. و محرمات احرام... إن شاء الله تعالی - D؛ و محرمات احرام بعد از این به تفصیل مذکور خواهد شد V.

۱۳. احرام عمره - D؛ احرام V.

چنین کند که: «احرام عمره حجّ تمتع اسلام واجب می‌گیرم و چهار تلبیه^۲ جهت بستن این احرام می‌گویم؛ از برای آنکه واجب است، قربۀه^۱ إلى الله».

پس پیوسته^۵ به نیت^۶، «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ^۷، لَا شَرِيكَ لَكَ» را^۸ بگوید؛ او تلبیات مستحبّه را نیز بگوید:

«لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَاجِزِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ دَاعِيَا إِلَى دَارِ السَّلَامِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ غَفَّارَ الذُّنُوبِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ أَهْلَ التَّلْبِيَةِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ تُبْدِي^۹ وَالْمُعَادُ إِلَيْكَ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ تَسْتَعْنِي وَيُفْتَقِرُ^{۱۰} إِلَيْكَ لَبَّيْكَ. لَبَّيْكَ مَرْهُوبًا وَمَرْغُوبًا إِلَيْكَ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ إِلَهَ الْخَلْقِ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ ذَا النِّعْمَاءِ وَ

۱. عمره حجّ] عمره در حجّ V.

۲. روایات متعدّدی بر انحصار وجوب در چهار تلبیه دلالت دارند. نمونه را نگر: وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۷۵؛ ص ۳۸۲. صاحب جواهر از عبارت «التلبیات الأربعة» چنین برداشت کرده است که «تلبیات»، مؤثّث مجازی است و حسب قواعد، باید با «الأربعة» آورده شود - مانند تسیّحات أربعة - و در بعضی روایات هم به صورت «الأربعة» ضبط شده است. وی در این باره می‌گوید:

«الثاني من واجباته، التلبیات الأربعة بلا خلاف، بل عن المنتهى و التذكرة الإجماع على عدم وجوب الزائد، بل عن الأول منهما أنه إجماع اهل العلم؛ لكن عن الاقتصاد ما معناه وجوب الخمس، بل عن المذهب البارح أن فيها قولاً و هو على السّ و إن كنّا لم نتحقّقه مع أنه محجوج بما سمعت من الإجماع بقسميه» (جواهر الكلام، ج ۱۸، ص ۲۱۵).

۳. «تلبیه» مأخوذ از ثلاثی «ل ب ی» یا «ل ب ب» به معنای «ثبات»، «مقیم شدن» و «ماندن در مکانی خاص» است. مصدر «تلبیه» نیز به معنای «اجابت کردن» و «لتییک گفتن» است (نگر: العین، ج ۸، ص ۳۴۱). برخی ارباب معاجم، ثلاثی «ل ب ب» را «خالص و چکیده چیزی» معنا کرده‌اند؛ لذا، از فرد عاقل به «لبیب» تعبیر شده است (نگر: لسان العرب، ج ۱، ص ۷۳۲). در اصطلاح فقیهان نیز، «تلبیه» یعنی: بر زبان راندن جملاتی ویژه که شامل لتییک به خداوند در احرام حجّ و عمره است (نگر: النوادر أو مستطرفات السرائر، ص ۵۹۰؛ العدة في أصول الفقه، ج ۱، ص ۱۶۱).

۴. می‌گویم] می‌گیرم؛ می‌گویم (خ ل) V.

۵. پس پیوسته] پس چون پیوسته M.

۶. به نیت] بگوید + V.

۷. وَ الْمُلْكُ] لَكَ + V.

اردبیلی: «... إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ وَالْمُلْكَ لَكَ» («رساله حجّیه»، ص ۳۱).

شوشتری: «وَالنِّعْمَةُ لَكَ وَالْمُلْكُ، لَا شَرِيكَ لَكَ».

نسخه تلفظ به این تلبیه - بدون اضافه «إِنَّ الْحَمْدَ...» - مختار محقق و مختلف و ظاهر تهذیب و میل منتهی است؛ و این است که در «صحیحه معاویه» مذکور است؛ و عمل به این بهتر است؛ بلکه معین است؛ و آنچه از روایت مذکور معلوم می‌شود، آن است که «إِنَّ الْحَمْدَ...» واجب نیست و تلفظ به آن بهتر است («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۱).

۸. [ا] - M؛ را بگوید] - V.

۹. تُبْدِي] تُبْدِي V.

۱۰. يُفْتَقِرُ إِلَيْكَ] يُفْتَقِرُ وَ يُفْتَقِرُ نَسْتَعْنِي وَ نَفْتَقِرُ V.

الْفُضْلُ الْحَسَنُ الْجَمِيلُ لَبَيْكَ، لَبَيْكَ كَشَّافُ الْكُرُوبِ^۱ الْعِظَامُ لَبَيْكَ، لَبَيْكَ عَبْدُكَ وَ
ابْنُ عَبْدِكَ لَبَيْكَ، لَبَيْكَ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لَبَيْكَ، لَبَيْكَ يَا كَرِيمُ لَبَيْكَ،
لَبَيْكَ بِالْعُمْرَةِ الْمُتَمَتِّعِ بِهَا لَبَيْكَ»^۲.

و وجوب مقارنت تلبیه مذکوره، مشهور است و شرطیت، از احادیث صحیحه معلوم است؛
و سنت است که چون به «تبداء»^۳ رسد، تجدید تلبیه کند و تجدید نیت احرام نکند که فاسد و
مبطل احرام است به اجماع؛ و موافق احتیاط نیست.^۴

و بعد از عقد احرام و گفتن تلبیه، چیزی دیگر لازم نیست تا رسیدن به مکه مشرفه^۵، الا
اجتناب از محرمات احرام.^۶

و چون به مکه رسید، بعد از غسل سنتی^۷ اگر میسر شود؛ و پاک ساختن لباس و بدن
اگر نجس باشد؛ و غسل واجبی کردن اگر واجب بوده^۸ باشد؛ و وضو ساختن^۹ اگر طواف واجبی

۱. وَ الْفُضْلُ - M.

۲. الْكُرُوبِ [الْكُرُوبِ V.

۳. و تلبیات مستحبّه... الْمُتَمَتِّعِ بِهَا لَبَيْكَ - D.

۴. است [نیست V.

اردبیلی: و مقارنت به تلبیه مذکور، مشهور است؛ و شرطیت معلوم نیست («رساله حجّه»، ص ۳۱).
شوشتری: بلکه مطلق وجوب مقارنت معلوم نیست؛ و در دروس نیز تنبیه به این شده. نه وجوب مقارنت
تلبیه معلوم است و نه شرطیت او؛ بلکه آنچه از صحیحه «معاویه بن عمار» معلوم می شود، رجحان تأخیر
است تا برخاستن و به راه افتادن؛ و لفظ روایت این است: «إِذَا فَرَّغْتَ مِنْ صَلَاتِكَ وَ عَقَدْتَ مَا تُرِيدُ، فَقُمْ وَ
امْشِ هُنْتِئَافًا إِذَا اسْتَوَتْ بِكَ الْأَرْضُ مَا شِئْتَ أَوْ رَاكِبًا، فَلَبَّ» (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۷۰). پس احوط
آن است که یک مرتبه مقارن نیت تلبیه بگوید و یک مرتبه دیگر، بعد از وقوع نیت، چون به راه افتد، تلبیه
بگوید؛ و تلبیه را مقارن نیت ندارد («رساله حجّه»، حواشی، ص ۴۱).

۵. «تبداء» نام زمینی است که بین مکه و مدینه، در فاصله یک میل از ذوالحلیفه به طرف مکه قرار گرفته است.

۶. اردبیلی: چون به «تبداء» می رسد - که آن محلی است بعد از یک میل از مسجد شجره - یک بار دیگر قصد
احرام کند، پیوسته به تلبیه مذکور دارد جهت احتیاط («رساله حجّه»، ص ۳۱).

شوشتری: نعم، هذا هو الأحوط؛ و إن ترك، أعاد النية، فلا ترك كذا التلبية («رساله حجّه»، حواشی، ص ۴۱).

۷. مشرفه - D؛ معظمه V.

۸. اردبیلی: ... و چیزی دیگر لازم نیست تا رسیدن به مکه، الا استدامت بر حکم نیت احرام. («رساله حجّه»، ص ۳۱).

۹. رسید V.

۱۰. بعد از غسل سنتی [سنت است که غسل کند از برای دخول مسجد الحرام M و V.

۱۱. شوشتری: لزوم این غسل همچو غسل احرام نیست («رساله حجّه»، حواشی، ص ۴۱).

۱۲. بوده - D.

۱۳. میرداماد در این باره در عیون المسائل نوشته است:

«لَقَوْلِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - : «الطَّوَّافُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ» وَ يَتَعَدَّرُ الْحَمْلُ عَلَى الْحَقِيقَةِ، فَيَتَعَيَّنُ أَقْرَبُ
الْمَجَازَاتِ وَ هُوَ الْإِتِّحَادُ فِي الْأَحْكَامِ وَ مِنْ جَمَلَتِهَا الْإِشْطَرَاطُ بِالطَّهَارَةِ. وَ رَبَّمَا يَضْمُّ إِلَيْهِ، قَوْلُهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - :
«لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهْوَرٍ» عَلَى أَنْ يَكُونَ كِبْرَى الْقِيَاسِ، فَيَنْتِجُ «لَا طَوَّافٌ إِلَّا بِطَهْوَرٍ» وَ يورد عليه أَنَّ الْمَفْرَدَ الْمُحَلِّيَّ بِاللَّامِ

باشد، [وارد مسجد الحرام گردد]، پس چون داخل شود، پای برهنه از روی خضوع و خشوع از باب «بنی شَیْبَةَ» که^۱ در برابر «باب السلام» است، درآید.

و در وقت دخول مسجد^۲، سنت است که این دعا بخواند که^۳:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ [وَمِنْ اللَّهِ] وَمَا شَاءَ اللَّهُ، وَ السَّلَامُ عَلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ، وَ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ السَّلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۴.

بعد از آن، روی به خانه مبارک کند و بگوید:

لافيده العموم على المنصور لدى المحصلين، فلا يلزم إلا كون «بعض الطواف بالبيت صلاة»، فإنما اللازم اشتراط الطهارة في ذلك البعض لا غير.

و أيضاً صغرى القياس قضیه مرسله و المرسله في قوة الجزئية على ما هو المقرّر في صناعة الميزان، و النتيجة «بعض الطواف ليس إلا بطهور»، فيجاب بأن معرّف اسم الجنس تعريف جنس من الصيغ الموضوعة للعموم عند فئة من المحققين في الأصول. و الحق على ما ذهب إليه بعض أئمة التحقيق من علماء العربية أنّ اسم الجنس إنّما وضعه للطبيعة من حيث هي لا للفرد المنتشر و لا للحقيقة بشرط الوحدة الذهنية؛ و اللام إنّما تعطي بالذات و بحسب تعريف الجنس، ثمّ الجنس كما يقصد إليه من حيث هو هو، فقد يقصد إليه من حيث هو ينطبق على كلّ فرد من أفراد أو من حيث ينطبق على بعض أفراد بمعونة القرائن.

فالاستغراق و العهد قد يعرض لاستيجاب المقام أو الاحتفاف بالقرائن الخارجة و المرسله على ما حقّقناه وفاقاً لما حصله الرؤساء من قدماء الميزانيين، إنّما موضوعها الطبيعة من حيث هي بلا زيادة شرط و الطبيعة من حيث هي هي تصلح للكلية و الجزئية و الطبيعية، فالحكم الصادق على موضوع المرسله يصحّ أن يسري إلى كلّ منها، فصدقه أعمّ من أن يكون بصدق المحمول على بعض الأفراد الحقيقية أو عليها استيعاباً أو على نفس الطبيعة من حيث هي هي. فالمرسله يستلزم مطلق الجزئية أعمّ من أن يكون الحكم فيها على الطبيعة من حيث الانطباق على بعض الأفراد الحقيقية - أعني الأنواع و الأشخاص - أو بعض الأفراد الاعتبارية التي خصوصها بحسب الاعتبار لا الأخضية التناولية.

و إنّما يتعيّن كلّ من الجزئيتين باللزم للمرسله في المقامات العلمية باستحقاق المقام أو بدليل يقتضيه، و معلوم هناك عدم تعلّق القصد بحمل الصلاة على بعض افراد الطواف بخصوصه؛ كيف و لو كان ذاك كان الحديث بمضمونه خارقاً للإجماع المرکّب؟ اللهمّ إلا أن يراد بذلك البعض جميع الأفراد الواجبة، فينصرف اللزوم إلى حاصرة محيطة تنتج المطلوب على أنّه قد تقرّر في مقرّه أنّ مراسلات العلوم و الصناعات محيطات و مطلقاتها ضروريات فما ظنك بمرسلات أحاديث سيّد البشر و أوصيائه الطاهرين - صلوات الله عليه و عليهم أجمعين - ؟ هذا، و أمّا الطواف المندوب، فالأصحّ أنّه غير مشروط بالطهارة و خصوص رواية محمد بن مسلم و زارة و عبيد يدفع تمسك العلامة في النهاية مطابقاً لأبي الصلاح الحلبي بالعمومات» (عيون المسائل، صص ۲۶-۲۷).

۱. که - [V.

۲. مسجد - [V.

۳. که - [V.

۴. و - [V.

۵. الله - [V.

۶. و - [V.

۷. المنفعة، ج ۱، ص ۳۹۹.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ فِي مَقَامِي هَذَا، فِي أَوَّلِ مَنَاسِكِي أَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتِي وَأَنْ تَجَاوَزَ عَنِّي خَطِيئَتِي وَتَضَعَ عَنِّي وَزْرِي، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَلَّغَنِي بَيْتَهُ^۲ الْحَرَامَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ^۳ أَنَّ هَذَا بَيْتُكَ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلْتَهُ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ.

اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ وَالْبَلَدُ بِلَدِكَ وَالْبَيْتُ بَيْتُكَ؛ حِثُّ أَطْلُبُ رَحْمَتَكَ وَأَوْفُ طَاعَتَكَ مُطِيعًا لِأَمْرِكَ رَاضِيًا بِقُدْرِكَ. أَسْأَلُكَ مَسْئَلَةَ الْفَقِيرِ إِلَيْكَ الْخَائِفِ مِنْ عُقُوبَتِكَ. اللَّهُمَّ افْتَحْ لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَاسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ وَمَرْضَاتِكَ، وَاحْفَظْنِي بِحِفْظِ الْإِيمَانِ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي جَلَّ ثَنَاءُ وَجْهِكَ. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنِي مِنْ وَفْدِهِ وَزُورِهِ وَجَعَلَنِي مِمَّنْ يَعْمُرُ مَسَاجِدَهُ وَجَعَلَنِي مِمَّنْ يُنَاجِيهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ وَزَائِرُكَ^۴ فِي بَيْتِكَ، وَعَلَى كُلِّ مَأْتِي^۵ حَقٌّ لِمَنْ زَارَهُ وَأَتَاهُ وَأَنْتَ خَيْرُ مَأْتِي وَأَكْرَمُ مَزُورٍ، فَأَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ [الَّذِي] لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، وَحَدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ؛ وَبِأَنَّكَ وَاحِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ^۶ وَلَمْ يَكُنْ لَكَ^۷ كُفُوًا أَحَدٌ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

يَا جَوَادُ يَا مَاجِدُ، يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا كَرِيمُ، أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ تُحْفَتَكَ إِيَّايَ بِزِيَارَتِي^۸ إِيَّاكَ فَكَأَنَّكَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ، اللَّهُمَّ فَكَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ - [فقره اخيره را] سه نوبت بگويد - وَأَوْسَعُ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ، وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّ شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ وَشَرَّ فَسَقَةٍ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ»^۹.

بعد از آن، نزدیک خانه بیاید و^{۱۰} برابر «حَجَرِ الْأَسْوَدِ»^{۱۱} ایستاده، تکبیر و ثنای^{۱۲} حضرت

۱. [و] - M.

۲. بَيْتُهُ [بَيْتِ (خ) V].

۳. أَشْهَدُ أَشْهَدُكَ V.

۴. بَيْتُكَ [الْبَيْتِ V].

۵. أَوْفُ [أَمْ V].

۶. زَائِرُكَ [و + V].

۷. مَأْتِي [مَا أَتَى V].

۸. زَارَهُ [زَرَاهُ M؛ زَارَكَ V].

۹. لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ [لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ V].

۱۰. لَكَ [لَهُ V].

۱۱. بِزِيَارَتِي [مِنْ زِيَارَتِي V].

۱۲. شَرَّ - V.

۱۳. مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۶۷۹.

۱۴. پس چون داخل شود... خانه بیاید و [- D].

۱۵. الْأَسْوَد - D.

۱۶. و ثنای [- V].

حق - سبحانه و تعالی - بگوید^۱ و صلوات بر حضرت رسالت پناهی^۲ - صلوات الله علیه و آله - فرستد^۳ به این طریق که^۴:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ. سُبْحَانَ اللَّهِ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ»^۵.

و حَجَر را در بغل گیرد و بیوسد، اگر تواند^۶؛ که استلام^۷ حَجَر مبارک^۸، سَنَّت مؤکد^۹ است؛ و آلا، از دور به دست خود اشارت به سوی حَجَر کند^{۱۰} و بیوسد^{۱۱} و در^{۱۲} هنگام تقبیل حَجَر، این دعا بخواند که^{۱۳}:
«اللَّهُمَّ إِنِّي أُوْمِنُ بِوَعْدِكَ وَأُوفِي بِعَهْدِكَ»^{۱۴}. اللَّهُمَّ أَمَانَتِي أَدِيتُهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لَتَشْهَدَ لِي بِالْوَفَاقَةِ، اللَّهُمَّ تَصَدِّيقاً بِكِتَابِكَ وَعَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - .

۱. «حجر الأسود» به معنی «سنگ سیاه» است و در پاره‌ای از روایات، سابقه دیرینی برای آن ذکر شده است؛ از جمله اینکه حجر الأسود از بهشت آمده و در آغاز نورانی و سپید بوده و در نتیجه رسیدن دست گناهکاران به آن، سیاه شده است. قدر مسلم این است که این سنگ مانند مقام ابراهیم علیه السلام، از زمان آن مرد بزرگ که بنیان‌گذار خانه کعبه بوده، باقی مانده است. بنا به قولی، حضرت ابراهیم علیه السلام این دو سنگ را هنگام ساختن کعبه، زیر پای خود می‌گذاشته و برای تجدید این خاطره - مانند همه اعمال حج که هر کدام یادبود خاطره‌ای از آن مرد بزرگ و فرزندش اسماعیل است - نزد این دو سنگ، مراسم و عباداتی برای خداوند مقرر شده است. در قرآن فقط از مقام ابراهیم علیه السلام نام برده شده: ﴿وَ اتَّخَذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ (البقرة/۱۲۵) و ذکر از حجر الأسود نیامده است. مسلم است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و همه پیشوایان اسلام، در برابر این سنگ سیاه با خداوند متعال تجدید عهد کرده و بر آن دست می‌کشیدند یا از دور به آن اشاره می‌کردند؛ عملی که آن را «استلام» گویند.

۲. پناهی - M.

۳. که - V.

۴. به این طریق... وَ آلِ مُحَمَّدٍ - D.

۵. مصباح‌المتجهّد، ج ۱، ص ۲۴۲؛ کامل‌الزیارات، ص ۴۱.

۶. شوشتری: تا ممکن باشد، ترک بغل‌گرفتن حَجَر نکند («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۱).

۷. «استلام: لمس کردن حجر الأسود، کعبه و ارکان آن. از آداب دخول در مسجد الحرام هنگام قرارگرفتن در محاذی حجر الأسود، استلام آن است. استلام حجر الأسود پیش از طواف و در بین آن، بلکه در هر دور از طواف - در صورت امکان؛ و گرنه در دور اول و آخر - و نیز پیش از سعی و بعد از طواف وداع، مستحب است. مستحب است که استلام حجر الأسود با بوسیدن و درآغوش گرفتن؛ و در صورت عدم امکان، با بعض بدن؛ و گرنه با دست باشد» (فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، ص ۴۵۲).

۸. مبارک - M.

۹. مؤکد - D.

۱۰. که استلام حَجَر مبارک، سَنَّت مؤکد است [که استلام حجر نماید که از سَنَّت مؤکد است V.

۱۱. به دست خود اشارت به سوی حَجَر کند و بیوسد [بِوَعْدِكَ وَافِي V.

۱۲. در [به V.

۱۳. که - V.

۱۴. إِنِّي - V.

۱۵. بِوَعْدِكَ وَأُوفِي بِعَهْدِكَ [بِعَهْدِكَ وَبِوَعْدِكَ أُوفِي V.

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. آمَنْتُ بِاللَّهِ وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَاللَّاتِ وَالْعُزَّىٰ وَعِبَادَةِ الشَّيْطَانِ وَعِبَادَةِ كُلِّ نِدٍّ يُدْعَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ»^۲.

و سنت است که چون داخل مسجد شود، مبادرت نماید به طواف؛ به واسطه آنکه طواف، تحیت مسجد الحرام است^۳، مگر آنکه ترسد که نماز جماعت از او فوت شود [که در این حال،] نماز را مقدم دارد بر طواف.

و سنت است که تقبیل و استلام^۴ ارکان خانه نماید؛ خصوصاً رکن عراقی و رکن یمانی^۵؛ و بعضی قائل به وجوب استلام رکن^۶ گشته‌اند^۷. و سنت است که مشی را در طواف، میان آهستگی و سرعت به جای آورد که در هرگامی شش هزار حسنه است.

و میان رکن یمانی و حَجَرِ الْأَسْوَد این دعا را بخواند که^۸:

«رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^۹.

پس نیت چنین کند که: «هفت بار گرد این خانه می‌گردم در طواف عمره حج تمتع اسلام واجب؛ از برای آنکه واجب است، قربةً إلى الله^{۱۰}».

و خانه مبارک را در دست چپ گیرد و هفت بار گرد آن^{۱۱} خانه بگردد^{۱۲} و باید که طواف میان خانه و مقام حضرت ابراهیم^{۱۳} - علی نبینا و علیه السلام^{۱۴} - باشد؛ و در جایی^{۱۵} که مقام نباشد، از خانه به

۱. يُدْعَى [تُدْعَى V].

۲. تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰۲.

۳. است [V -].

۴. استلام و [V +].

۵. «و استلام الأركان كلها وتقبيلاً خصوصاً العراقي واليماني، بل قيل بوجوب استلام اليماني» (رسائل الشهيد الثاني، ج ۱، ص ۳۷۶).

۶. «رکن یمانی» گوشه جنوب شرقی کعبه است. رکن شمال شرقی، جایگاه حجرالأسود یا «رکن عراقی» است. دو رکن دیگر، یکی «رکن شامی» است که گوشه شمال غربی کعبه است؛ و دیگری، «رکن جنوبی» است که در زاویه جنوب غربی این بیت مقدس قرار دارد.

۷. رکن [یمانی V +].

۸. نگر: المراسم العلویة و الأحکام النبویة، ص ۱۱۷؛ مختلف الشیعة، ج ۴، ص ۲۱۰؛ مدارک الأحکام، ج ۸، ص ۱۶۵.

۹. در [بر V].

۱۰. [که V -].

۱۱. و بیوسد و... قِنَا عَذَابَ النَّارِ [D -].

۱۲. از برای آنکه واجب است، قربةً إلى الله [از برای خدای تعالی V].

۱۳. آن [V و M -].

۱۴. بگردد [گردد D].

۱۵. حضرت ابراهیم [D -].

۱۶. علی نبینا و علیه السلام [M و D -].

۱۷. جایی [حالی D].

مقدار دوری مقام^۱ از خانه، دور [تر] نشود^۲۔^۱ و چون در شوط ہفتم بہ «مُسْتَجَار»^۳ رسد۔ کہ موضعی است نزدیک رکن یمانی کہ مقابل «حطیم»^۴ است^۵۔ سُنَّت است کہ التزامِ مستجار نماید؛ بدان طریق کہ ہردو دست^۶ را بسط نماید بہ دیوار خانہ و شکم و روی خود را مُلَصَّق^۷ سازد بہ حائط؛ و ذنوب خود را تعداد نماید بہ تفصیل؛ و استغفار نماید از ذنوب خود و این دعا بخواند:

«اللَّهُمَّ الْبَيْتُ بَيْنُكَ^۸ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ، وَهَذَا مَكَانُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ النَّارِ. اللَّهُمَّ مِنْ قَبْلِكَ الرَّوْحُ وَالْفَرْجُ»^۹۔

پس، از موضعی کہ التزامِ مستجار یا استلام رکن نموده، شروع در طواف نماید و ملاحظہ نماید کہ تقدّم و تأخّر واقع نشود^{۱۰} و در اثنای طواف "بہتر آن است کہ" حرف نگوید و^{۱۱} بہ غیر از قرآن و دعای مأثور^{۱۲} چیزی بر^{۱۳} زبان نراند، تا آخر شُوط ہفتم۔
و در حین طواف این دعا بخواند:

۱. مقام - V.

۲. نشود [شود D].

۳. «مستجار» بہ معنای «پناہگاہ» است و بر نقطۂ مقابل درِ کعبہ از سمت جنوبِ آن اطلاق می‌شود۔ با توجّہ بہ استحباب چسباندنِ بدن بہ این نقطہ از کعبۂ مقدّس، آن را «ملتزم» بہ معنای «محلّ ملازمت و توقّف» نیز می‌گویند۔

۴. حطیم [خطیم M].

۵. «حطیم» حدّ فاصل بین حجرِ الأسود و درِ خانۂ خداست۔

«از معاویۃ بن عمار منقول است کہ از حضرت امام جعفر صادق - صلوات اللہ علیہ - سؤال کردم کہ «حَطِیم» کجاست؟ حضرت فرمودند کہ میان در خانہ و رکنِ حَجَر است در عرض کہ تخمیناً سہ ذرع شرعی باشد و ظاہراً طولش کشیدہ است تا مقامِ ابراہیم - علیہ السلام -۔ پس سؤال کردم کہ چرا آنجا را «حطیم» می‌گویند؟ حضرت فرمودند: از جهت آنکہ مردمان در آنجا بر ہم می‌زنند؛ پارہ‌ای از جهت داخل شدنِ خانہ و بعضی از جهت استلام حجرِ الأسود؛ و یا آنکہ چون تنگ است از جهت دعا در آنجا بر ہم می‌زنند یا آنکہ ازدحام می‌کنند» (لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص ۱۷۔ متن این حدیث را نگر: بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیہم السلام، ج ۹۶، ص ۲۳۹)۔

۶. دست [خود + V].

۷. مُلَصَّق [مطلق V].

۸. الْبَيْتُ بَيْنُكَ [الْبَيْتُكَ V].

۹. المقنع، ص ۲۵۷۔

۱۰. و چون در شوط... تأخّر واقع نشود - [D].

۱۱. اثنای طواف [اثنای این طواف M و V].

۱۲. و - [V].

۱۳. بہتر آن است کہ - [V].

۱۴. مأثور [مأثورہ V].

۱۵. چیزی بر - [V].

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي يُنْشَى بِهِ عَلَى ظَلَلِ الْمَاءِ كَمَا يُنْشَى بِهِ عَلَى جَدَدِ الْأَرْضِ، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي تَهْتَرُ لَهُ أَقْدَامُ مَلَائِكَتِكَ^۲ وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَعَاكَ بِهِ مُوسَى مِنْ جَانِبِ الطُّورِ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَالْقَيْتُ عَلَيْهِ مَحَبَّةٌ مِنْكَ، وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي غَفَرْتَ بِهِ لِمُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ، وَأَتَمَمْتُ عَلَيْهِ نِعْمَتَكَ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا».

و نیز این دعا بخواند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي فَقِيرٌ وَإِنِّي خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ، فَلَا تُبَدِّلْ اسْمِي وَلَا تُغَيِّرْ جِسْمِي»^۳.
و باید که طواف در عقب حجر اسماعیل - علیه السلام - باشد؛ چنانچه حجر نیز داخل مطاف^۴ باشد؛ و واجب است که^۵ در ایستادن وقت نیت، روی به طرف مقام و جانب چپ بر حَجَر کند و محاذی حَجَر بایستد و آنچه از مقادیم بدن او باشد، جزء اول آن را محاذی جزء اول^۶ حَجَر سازد؛ بروجهی که اگر خطی مستقیم از جزء اول حَجَر - که در طرف^۷ رکن یمانی است - بکشند، متصل شود - علماً أو ظناً - به جزء اول بدن طائف که مقدم بر باقی اجزاء اوست؛ مثل سر یمینی یا انگشت بزرگ پا در اکثر مردم.^۸ و تحقیق جزء مقدم بدن، به شاقول توان کرد؛

۱. بِاسْمِكَ [بِاسْمَائِكَ V.

۲. وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي تَهْتَرُ لَهُ أَقْدَامُ مَلَائِكَتِكَ] - M.

۳. الکافی، ج ۴، ص ۴۰۶.

۴. فَلَا تُبَدِّلْ اسْمِي وَلَا تُغَيِّرْ جِسْمِي] فَلَا غَيْرَ اسْمِي وَلَا تُبَدِّلْ جِسْمِي V؛ و در حین طواف... لَا تُغَيِّرْ جِسْمِي] - D.

۵. علیه السلام] - D و V.

۶. مطاف] نطاق V.

۷. که] - M.

۸. اول] او V.

۹. سازد] کند V.

۱۰. طرف] - M.

۱۱. بکشند] بکشد D و M.

۱۲. اردبیلی: آنچه متأخرین اصحاب بیان کرده‌اند در ایستادن وقت نیت، آن است که روی به طرف مقام کرده، جانب چپ به حَجَر کند؛ به وجهی که اگر خطی از جزء اول حَجَر که در طرف رکن یمانی است بکشد، متصل شود - علماً أو ظناً - به جزء اول طائف که مقدم باشد بر باقی اجزاء او - مثل سر انگشت پا در اکثر مردم -؛ و بعد از آن نیت کند و مقارن نیت به همان وضع که ایستاده است، شروع در طواف کند؛ و در شوط هفتم به همان طریق که اول ستاده بود، بایستد و طواف [را] ترک کند؛ و وجه این بر فقیر ظاهر نیست و گمان آن است که نزد حَجَر به هر وجهی که بایستد و نیت کند، مجزی است؛ بلکه تکبیر نیز بگوید («رساله حجّیه»، ص ۳۲).

شوشتری: بنده را نیز این به خاطر می‌رسد؛ و دور نباشد که رو به حَجَر کردن و بعد از نیت، شروع در طواف کردن بهتر باشد؛ و أحوط، جمع کردن میان این و آن وضع است که از بعضی متأخرین منقول شده؛ به اینکه دو طواف کند و در ابتدای هر کدام به یکی از این دو وضع شروع کند؛ و باید که چون به حذاء حجر اسماعیل رسد، بسیار از حَجَر دور نشود تا بعد از این جهت بیشتر از بُعد میان مقام و خانه نشود («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۱).

بدان طریق کہ ثقیلی^۱ مثل کل مهره‌ای از خیطی درآویزد و خیط را بر پیشانی نهد و ثقیل^۲ را فرو گذارد؛ هر جزء از اجزای بدن که^۳ خیط، آن را در حرکت استقامی فراگیرد، آن جزء مقدم باشد^۴ از باقی اجزای بدن.

و نیت کرده، قدم بردارد و مقارن نیت به همان وضع که ایستاده، طواف نماید؛ و در شوط هفتم نیز، به همان وضع که اول بار ایستاده بود، بایستد و ترک طواف کند.

و وجه رعایت محاذات حَجَر در اول شوط اول و در آخر شوط هفتم، به جهت آن است که تقدّم بر اول حَجَر یا تأخّر از آن واقع نشود؛ و قصد خروج در آخر شوط هفتم، محاذی اول حَجَر واقع شود؛ چه نیت خروج از طواف در آخر شوط هفتم واجب است؛ همچنان که نیت خروج از نماز در وقت تسلیم واجب است.

و چون فارغ شود، به مقام حضرت ابراهیم - علی نبینا و علیه السلام - در آید^۵ و در آن مقام، دو رکعت نماز طواف به جای آورد^۶؛ و نیت چنین کند که^۷: «دو رکعت نماز طواف عمره در حج تمتع اسلام واجب می‌گزارم آداءً؛ از برای^۸ آنکه واجب است، قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ».

و مقرون به نیت، «اللَّهُ أَكْبَرُ» بگوید؛ و در رکعت اول، بعد از «الحمد»^۹، «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» بخواند؛ و در رکعت دوم^{۱۰}، بعد از «الحمد»^{۱۱}، «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» بخواند.

۱. ثقیلی [تَبَثْلَى] (؟) V.

۲. ثقیل [تَعْتِیل] (؟) V.

۳. که - [V - بدن که] که آن D.

۴. باشد [بایستد] V.

۵. باقی - [D -]

۶. نیز - [M -]

۷. اول بار [پا را] V.

۸. خروج در [خروج و در D و] V.

۹. شوشتری: و باید که بعد از فارغ شدن، به چیزی دیگر متوجه نشود، تا نماز به جای آورد («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۱).

۱۰. در آید [آید] - D؛ V.

۱۱. و نماز طواف به جای آورد - [M -]

۱۲. شوشتری: چنان کند که مقام را در پیش انداخته، سر خود را متصل به عمارات او کند («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۱).

۱۳. و نیت چنین کند که - [V -]

۱۴. برای [جهت] M و V.

۱۵. الحمد [حمد] D و M.

۱۶. دوم [دوم] D.

۱۷. الحمد [حمد] D و M.

۱. نماز طواف را در یمین^۱ مقام ایستاده، به جای^۲ آورد و سنگی که مقام عبارت از آن است^۳، بر^۴ جانب چپ خود گیرد^۵؛ بر وجهی که تقدّم نسبت به مقام واقع نشود^۶؛ و هرچند به مقام نزدیک بایستد، بهتر است؛ و اگر ازدحام خلق مانع باشد^۷، در خلف مقام ایستاده، نماز طواف را به جای آورد^۸. و بعد از نماز طواف، سنت است که استلام حَجْرِ الْأَسود نماید و آب زمزم بیاشامد و به خود بریزد^۹؛ و این دعا بخواند:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْمًا نَافِعًا وَ رِزْقًا وَاسِعًا وَ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سُقْمٍ»^{۱۰}؛

و چون از این اعمال^{۱۱} فارغ شود^{۱۲}، به واسطه سعی میان «صفا» و «مروه»^{۱۳}، به تعجیل^{۱۴} از مسجدالحرام بیرون^{۱۵} رود^{۱۶}. بر بالای درجات رفته، به^{۱۷} مبدأ صفا رسد و عقب هردو پا^{۱۸} را متصل

۱. یمین [همین V.]

۲. جای [جا V.]

۳. است [نیز + V.]

۴. بر [به V.]

۵. گیرد [بگیرد V.]

۶. بر وجهی که تقدّم نسبت به مقام واقع نشود [بر وجهی که نسبت به مقام، تقدّم واقع نشود V؛ نشود] شود D.

۷. باشد [شود V.]

۸. را به جای آورد [به جا آورد V.]

۹. بریزد [ریزد D و M.]

۱۰. الکافی، ج ۴، ص ۴۳۰.

۱۱. و نماز طواف را... دَاءٍ وَ سُقْمٍ [D -]

۱۲. اعمال [نماز D.]

۱۳. شوشتری: اگر ضرورتی داشته باشد - مثل گرمی هوا - تأخیر سعی تا هوا سرد شود، جایز است همچنان که از بعضی اخبار معلوم می‌شود؛ ولیکن او را به روز دیگر نیندازد («رساله حجّه»، ص ۴۱).

۱۴. «صفا» و «مروه» نام دو کوه است که در بخش شمالی مسجدالحرام قرار دارند. پیش‌تر، این دو کوه با مسجد فاصله داشته‌اند؛ ولی در جریان توسعه‌های اخیر، به بنای مسجدالحرام متصل شده‌اند. فاصله بین این دو کوه ۴۵۰ متر است که هم‌اکنون با سالی مرتفع و سه طبقه‌ای به نام «مسعی» و با عرض ۲۵ متر پوشیده شده است و پذیرای یکی از اعمال باشکوه حج است. بنا بر متن روایات، هاجر، همسر ابراهیم علیه السلام، این فاصله را در جست‌وجوی آب، هفت نوبت و باشتاب طی کرده و در بالای هریک از این دو کوه فریادی برآورده است. عمل «سعی» یادبود این خاطره است. قرآن کریم، صفا و مروه را از «شعائر الهی» برشمرده است: ﴿إِنَّ الْأَصْفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ (البقرة/۱۵۸).

۱۵. به واسطه سعی... به تعجیل [D -]

۱۶. از مسجدالحرام بیرون [بیرون مسجدالحرام D.]

۱۷. الحمد [حمد D و M.]

۱۸. رفته، به [رفته، چون به M و V.]

۱۹. عقب هردو پا [هردو عقب پا D و M.]

به دیوار اول صفا سازد و نیت^۱ کرده، قدم بردارد؛ و چون به مروه رسد، هردو سر انگشتان^۲ ابهام پا را به دیوار مروه متصل سازد؛ و این عمل در صفا و مروه^۳، در هر شوط سعی رعایت کند؛ و نیت چنین کند که: «هفت بار میان صفا و مروه تردد می‌کنم در عمره حج تمتع اسلام واجب؛ از برای آنکه واجب است، قربۀی إلى الله».

و سواره نیز تردد توان نمود؛^۴ و در اثنای سعی اگر بنشینند جهت استراحت، جایز است^۵. پس مقرون به نیت، از صفا به مروه رود؛ و چون به مروه رسد، این را یک بار حساب نماید؛ و چون باز گردد و به آخر صفا رسد، دو بار شود؛ و همچنین کند تا هفت بار به مروه ختم کند. و سنت است که پیاده سعی نماید^۶ اگر قادر باشد از روی سکینه و وقار؛ و هروله^۷ نماید^۸ هرگاه به میان مناره و «زقاق عطارین»^۹ رسد؛^{۱۰} و اگر فراموش کند هروله را، به «رَجْع الْقَهْقَرَى»^{۱۱} تدارک نماید هروله را پیش از آنکه شروع کند در شوط دوم؛ و اگر سواره باشد، در موضع مذکور مرکب خود را حرکت دهد؛ و بگوید:

«بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ^{۱۲} وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعَزُّ الْأَكْرَمُ»^{۱۳}.

^۱ و سنت است إطاله وقوف بر صفا، آن قدر زمان که در آن ممکن باشد خواندن سوره

۱. و نیت [این عمل در صفا و مروه + V].

۲. سر انگشتان [انگشت M و D].

۳. این عمل در صفا و مروه - V].

۴. نمود [نمودن D].

۵. و در اثنای ... جایز است - D].

۶. پیاده سعی نماید [سعی نماید پیاده V].

۷. «هروله» به معنی حرکت سریع است و حالتی بین راه رفتن و دویدن محسوب می‌شود.

۸. امام صادق علیه السلام فرموده است: سعی بین صفا و مروه از آن جهت واجب شد که شیطان خود را به ابراهیم علیه السلام نشان داد. جبرئیل علیه السلام به ابراهیم علیه السلام دستور داد که به او حمله کند. شیطان از ترس حمله ابراهیم علیه السلام گریخت؛ از این رو، «هروله» به سنت تبدیل شد (نگر: علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۳۲؛ بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۹۹، ص ۲۳۴).

۹. زقاق عطارین [دقاق عطار V].

۱۰. این موضع که گاهی از آن به «سوق العطارین» هم تعبیر شده است، روزگاری بازار عطرفروشان شهر مکه میان کوه صفا و مروه بوده است. این بازار با توسعه مسجد الحرام از میان رفته و محدوده آن هم اکنون با چراغ‌های سبز علامت‌گذاری شده است.

۱۱. به - V].

۱۲. نگر: من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۸۰ (ح ۸۴۹)؛ وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۲۹۲ (ح ۹۳۷۷).

۱۳. اغْفِرْ [لی + V].

۱۴. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۳۶.

«البقرة»^۱؛ یعنی اطالۀ وقوف، آن مقدار سنت است؛ و تحمید^۲ و تکبیر و تهلیل الهی و صلوات بر نبی و آل - صلی الله علیهم - صد^۳ [مرتبه] و اقلش، تکبیر و تهلیل سبعا^۴؛

پس تقصیر نماید؛ یعنی از موی سر خود یا از ناخن خود چیزی بُرد؛ و نیت چنین کند که: «تقصیر می‌کنم در عمره حج تمتع اسلام واجب؛ از برای آنکه واجب است، قربۀاً إلی الله»؛ و مقرون به نیت، یکی از این‌ها را^۵ بُرد و آن آخر افعال عمره است.

پس حلال شود بر وی^۶ جمیع چیزها، الا ستراشیدن؛ و صید بر او حرام باشد؛ و افضل آن است که همان بر ترک طیب و نساء و رخت دوخته پوشیدن باقی بماند؛ و طواف نساء در آخر عمره باطل است؛ بلکه طواف نساء در آخر مناسک حج است و بس^۷؛ و^۸ بالجمله، در هر عمره مفرده^۹ طواف نساء واجب است، الا عمره حج تمتع که در آنجا طواف نساء واجب نیست.

[در بیان کیفیت اعمال حج تمتع]

و اولی آن است که روز هشتم ذی‌الحجه از مکه احرام^{۱۰} گیرد؛ و بهتر آن است که غسل نموده مرد؛ و زن خالی از حیض و نفاس^{۱۱} به درون مسجد رفته و به مقام حضرت ابراهیم - علی نبینا و^{۱۲} علیه السلام - احرام گیرد.

۱. البقرة [بقر V].

۲. تحمید [حمد M].

۳. الهی و صلوات بر نبی و آل - صلی الله علیهم - صد [و صلوات، صدبار صدبار M].

۴. و سنت است که پیاده... و تهلیل سبعا [D].

۵. شویشتی: از موی ریش - اگر داشته باشد - بهتر است. به هر حال، اگر اقتصار به یکی کند، اقتصار به گرفتن مو بهتر است و به گرفتن ناخن اکتفا نکند؛ و به دندان بُردن، ظاهراً که مجزی است («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۱).

۶. در [V].

۷. را [V].

۸. وی [او M؛ بر وی V].

۹. اردبیلی: و بعد از تقصیر، بهتر آن است که به مسجد رفته، نزد حجر رود به طریق سابق و طواف نساء به جای آورد («رساله حجّیه»، ص ۳۳).

۱۰. و [M].

۱۱. مفرده [D].

۱۲. «احرام» نخستین عمل از مناسک عمره و حج بوده و در فقه تعاریف مختلفی برای آن ارائه شده است؛ از جمله: «ماهیت ترکیب یافته از پوشیدن دو جامه احرام، نیت و تلبیه» (نگر: النوادر أو مستطرفات السرائر، ج ۱، ص ۵۲۷)؛ «عمل مرکب از نیت و تلبیه» (نگر: غایة المراد، ج ۱، ص ۳۸۹)؛ «آمادگی نفسانی بر ترک محرمات تا پایان مناسک»؛ «واقع ساختن تلبیه هم زمان با نیت حج یا عمره»؛ «پوشیدن دو جامه احرام و واقع ساختن تلبیه مقارن با نیت»؛ «صفت اعتباری برآمده از یکی از دو سبب: التزام به ترک محرمات یا قصد ترک آن‌ها»؛ «تلبیه»؛ «آنچه بر تلبیه مترتب می‌شود» (نگر: فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، ص ۲۷۵).

۱۳. علی نبینا و [D].

و حکم زنی که به مکه رسد و حائض [یا نُفَساء] باشد، در آخر این رساله مذکور خواهد شد،
 إن شاء الله تعالی.

و نیت چنین کند که: «احرام می‌گیرم به حج تمتع اسلام واجب و چهار تلبیه واجب می‌گویم»
 در عقب^۲ این احرام؛ از برای آنکه واجب است، «قربةً إلى الله»؛ و مقرون به نیت، تلبیه احرام
 مذکوره بگویند و وجوب^۳ مقارنت با تلبیات چهارگانه، ثابت و مُجمَع علیه است؛ و شرطیت از
 احادیث اهل البیت - علیهم السلام - ظاهر است.^۴

و بعد از این، باز از محرمات اجتناب نماید^۵ و متوجه عرفات^۶ شود؛ و در اثنای راه عرفات،
 چون به وادی «مُحَسَّر» رسد^۷، اگر پیاده باشد، اسراع در حرکت نماید؛ و اگر سواره باشد، مبالغه

۱. چهار تلبیه واجب می‌گویم [چهار تلبیه می‌گیرم] V.

۲. عقب [عقد] V.

۳. وجوب [و] V +.

۴. صاحب مدارک الأحکام پس از بیان نظر ابن ادریس و سخن شهید اول در الدروس الشرعیة، درباره مقارنت
 نیت نوشته است: «فتقل عن ابن ادریس أنه اعتبر مقارنتها لها كمقارنة التحريم لنية الصلاة و به قطع الشهيد في
 اللمعة؛ لكن ظاهر كلامه في الدروس التوقف في ذلك، فإنه قال: «الثالث: مقارنة النية للتلبيات، فلو تأخر عنها أو
 تقدّم، لم ينعقد. و يظهر من الرواية و الفتوى جواز تأخير التلبية عنها» و كلام باقي الأصحاب خال من الاشتراط، بل
 صرح كثير منهم بعدمه، حتى قال الشيخ في التهذيب: «و قد رويت رخصة في جواز تقديم التلبية في الموضع الذي
 يصلي فيه»، فإن عمل الإنسان بها لم يكن عليه فيه بأس. و ينبغي القطع بجواز تأخير التلبية عن نية الإحرام، للأخبار
 الكثيرة الدالة عليه كصحیحة معاوية بن عمار» (مدارك الأحكام في شرح عبادات شرائع الإسلام، ج ۷، ص ۲۶۳).

۵. علیهم السلام] - D.

۶. اردبیلی: و مقارنت نیت به تلبیه مذکور، مشهور است؛ و شرطیت معلوم نیست («رساله حجّیه»، ص ۳۳).
 شوشتری: نعم، بل في رواية عمر بن يزيد: «...مُحَسَّرٌ صَلَّي رُكْعَتَيْنِ خَلْفَ الْمُقَامِ، ثُمَّ أَهْلَ بِالْحَجِّ؛ فَإِنْ كُنْتَ مَا شِئْتَ
 فَلَبَّ عِنْدَ الْمُقَامِ؛ وَإِنْ كُنْتَ رَاكِبًا فَإِذَا نَهَضَ بِكَ بَعِيرُكَ» (وسائل الشيعة، ج ۱۲، ص ۳۹۷؛ «رساله حجّیه»،
 حواشی، ص ۴۱).

۷. باز - [V].

۸. نماید [غوده] V.

۹. و - [V].

۱۰. «عرفه» و «عرفات» در اصل نام کوهی در صحرای عرفات است؛ ولی این عنوان، عموماً بر تمام گستره آن
 صحرا اطلاق می‌شود. این دشت با مساحت ۸ کیلومتر مربع، در چهارفرسخی شمال مکه واقع است. لفظ
 «عرفه» نیز به روزنهم ذی الحجة اطلاق می‌شود. همچنین در اینکه کلمه «مَشْعَر» نام کوه یا مسجد یا نام
 تمام وادی «مُزْدَلِجَة» است، اختلاف وجود دارد؛ اما این عنوان معمولاً بر تمام گستره آن دره اطلاق می‌شود که
 حدود یک فرسخ با شهر مکه فاصله دارد. حُجّاج هنگام بازگشت از عرفات به مکه، سه شب و چهار روز
 (روز عید قربان و سه روز پس از آن) در این صحرای وسیع توقف می‌کنند.

۱۱. محسّر [محشر] V.

۱۲. سرزمینی است که اندکی از مشعر فاصله داشته و به منی متصل است.

تمام در راندن مرکب^۱ به جای آورد.

^۱و سنت است^۲ رفع صوت تلبیه در مواضع احرام، اگر پیاده باشد؛ و اگر سواره باشد، چون متوجه عرفات شود؛ و رفع صوت تلبیه، اکّد است وقتی مُشرف به «أَبْطَح»^۳ باشد؛ و بگوید وقت توجه از موضع احرام:

«اللَّهُمَّ إِيَّاكَ أَزْجُو وَإِيَّاكَ أَذْعُو فَبَلِّغْنِي أَمَلِي وَأَصْلِحْ لِي عَمَلِي»^۴.

و در اثنای رفتن به عرفات و چون به منی رسد، بگوید:

«اللَّهُمَّ هَذِهِ مِنِّي آمِنًا وَهِيَ بِمَا مَنَنْتَ بِهِ عَلَيْنَا مِنَ الْمَنَاسِكِ، فَاسْأَلْكَ أَنْ تَمَنَّ عَلَيَّ بِمَا مَنَنْتَ بِهِ عَلَى أَنْبِيَائِكَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُكَ وَفِي قَبْضَتِكَ».

و در وقتی که^۵ متوجه عرفات شود، این دعا بخواند:

«اللَّهُمَّ إِلَيْكَ قَصَدْتُ وَإِيَّاكَ اعْتَمَدْتُ وَوَجْهَكَ أَرَدْتُ أَسْأَلُكَ أَنْ تَبَارِكَ لِي فِي رَحْلَتِي وَأَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي وَأَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ تُبَاهِي بِهِ الْيَوْمَ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنِّي»^۶.

و سنت است که [بر] تلبیه‌گفتن باقی باشد تا رسیدن به عرفات؛ و نیز سنت است که اگر روز هشتم احرام به حج گرفته باشد، شب نهم در منی برون آورد و تجاوز نکند.^۷

^۸و روز نهم ذی الحجه در عرفات، بعد از علم به^۹ دخول وقت زوال، نیت^{۱۰} چنین کند که: «می‌باشم در عرفات» تا فرو رفتن آفتاب در حج تمتع اسلام واجب؛ از برای آنکه واجب است، قریه^{۱۱} إلى الله».

و در اثنای وقوف عرفات، نزدیک^{۱۲} جبل عرفات آمده، صعود بر جبل نکند؛ بلکه در دامن

۱. مرکب [مرکوب D].

۲. است [که + V].

۳. «أَبْطَح» که «بَطْحَاء» یا «مُحْصَب» نیز خوانده می‌شود، ناحیه‌ای بین مکه و منی و بر سر راه مدینه است که از شهر مکه یک فرسخ فاصله دارد. طبق روایات اسلامی، حضرت آدم عليه السلام در این مکان، به امر جبرئیل عليه السلام، شیطان را با سنگ از خود راند.

۴. الکافی، ج ۴، ص ۴۶۰.

۵. که [از + V].

۶. همان، ص ۴۶۱.

۷. و سنت است رفع صوت تلبیه... تجاوز نکند [D -].

۸. و [در + V].

۹. به [و D].

۱۰. شوشتری: لزوم نیت بعد از ظهر بلافاصله و وقوف به موقف بعد از آن، ظاهر نیست؛ و لفظ روایت معاویه بن عمار، موصوفه به صحت این است: «إِنَّمَا تُعْجَلُ الصَّلَاةُ وَتَجْمَعُ بَيْنَهُمَا لِتَفْرَغَ نَفْسُكَ لِلدُّعَاءِ فَإِنَّهُ يَوْمٌ دُعَاءٌ وَمَسْأَلَةٌ، ثُمَّ تَأْتِي الْمُؤَقِفَ وَعَلَيْكَ السَّكِينَةُ وَالْوَقَارُ» (وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۵۳۸)؛ و این روایت - همچنان که می‌بینی - دلالت می‌کند بر این که بعد از آن که نماز در غیر موقف شود و این مستلزم آن است که ایستادن بعد از ظهر بلافاصله واجب نباشد («رساله حجّه»، حواشی، ص ۴۲).

۱۱. در عرفات [V -].

۱۲. مسجد رفته و به... عرفات، نزدیک [M #].

جبل ایستاده - به واسطه آنکه صعود جبل طریق عامه است^۱ - دعای موقف حضرت امام حسین یا دعای عرفات سید الساجدین - صلوات الله علیهما^۲ - بخواند.

پس بگوید:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

و نیز بگوید:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ، فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَحْدَهُ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ^۳ وَ^۴ فِي مَا بَعْدَ الْمَوْتِ^۵، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ ظُلْمَةِ الْقَبْرِ وَخَشْيَةِ، اللَّهُمَّ أَظْلِنِي تَحْتَ عَرْشِكَ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّكَ»^۶.

و نیز بگوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُ اللَّهَ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ الَّذِي لَا تَضِيعُ وَدَائِعُهُ دِينِي وَنَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي وَوَلَدِي»^۷.

و باید که در وقت غروب آفتاب "روز عرفه که" متوجه «مشعر الحرام» می شود به سکینه و وقار، این دعا بخواند:

«اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي هَذِهِ الْمَوَاقِفَ وَأَرْزُقْنِيهِ^۸ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي، وَأَقْلِبْنِي الْيَوْمَ مُفْلِحًا مُنْجَحًا مُسْتَجَابًا مَرْحُومًا مَغْفُورًا لِي^۹ بِأَفْضَلِ مَا يَنْقَلِبُ بِهِ الْيَوْمَ أَحَدٌ مِنْ وَفْدِكَ عَلَيْنَا، وَأَعْطِنِي أَفْضَلَ مَا أُعْطِيتَ أَحَدًا مِنْهُمْ^{۱۰} مِنَ الْخَيْرِ وَالْبَرَكَاتِ وَالرِّضْوَانِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَبَارِكْ لِي فِيمَا أَرْجِعُ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِ وَمَالٍ أَوْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ وَبَارِكْ لَهُمْ فِي»^{۱۱، ۱۲}.

۱. به واسطه آنکه صعود جبل طریق عامه است - M و V.

۲. یا M.

۳. صلوات الله علیهما [علیها السلام] M.

۴. پس بگوید - V.

۵. الله، وَحْدَهُ [أَنْتَ، وَحْدَكَ] V.

۶. الْمَوْتِ [فِي مَا قَبْلَ الْمَوْتِ + V].

۷. وَ - V.

۸. الْمَوْتِ - V.

۹. مصباح المتهجد، ج ۱، ص ۵۰.

۱۰. وَمَالِي وَوَلَدِي - V.

۱۱. آفتاب - M.

۱۲. که - V.

۱۳. [أَرْزُقْنِي] أَرْزُقْنِيهِ V.

۱۴. لِي - V.

۱۵. مِنْهُمْ - V.

۱۶. پس بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ... بَارِكْ لَهُمْ فِي» - D.

۱۷. من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۵۴۳.

و چون آفتاب فرو رود، بازگشته، متوجه مشعرالحرام شود^۱ و باید که بسیار بگوید در رفتن [از] عرفات به مشعر: «اللَّهُمَّ أَعْتِقْ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ»^۲.

و چون به اول مشعر رسد، نیت^۳ چنین کند که: «امشب در مشعرالحرام به روز می‌آورم در حج تمتع اسلام واجب؛ از برای آنکه واجب است، قربۀاً إلى الله». و نماز مغرب را از اول وقت تأخیر کرده، با نماز عشاء^۴ در اول وقت عشاء جمع کند^۵ به یک اذان و دو اقامت؛ و بهتر آن است که آن شب را به طاعت و عبادت گذراند و باید که در این مقام به ذکر الهی اشتغال نماید.^۶

^۱ و سنت است که در مشعر، این دعا بخواند:

«اللَّهُمَّ هَذِهِ جَمْعٌ، فَاجْمَعْ لِي فِيهَا جَوَامِعَ الْخَيْرِ، اللَّهُمَّ لَا تُؤَيِّسْنِي مِنَ الْخَيْرِ الَّذِي سَأَلْتُكَ أَنْ تَجْمَعَهُ لِي فِي قَلْبِي ثُمَّ أَطْلُبْ مِنْكَ أَنْ تُعَرِّفَنِي مَا عَرَّفْتَ أَوْلِيَاءَكَ فِي مَنْزِلِي هَذَا وَأَنْ تُقَيِّنِي جَوَامِعَ الشَّرِّ».

و نیز این دعا بخواند:

«اللَّهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ فَكُ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَأَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ الطَّيِّبِ وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْحَيِّ وَالْإِنْسِ، اللَّهُمَّ أَنْتَ خَيْرُ مَطْلُوبٍ إِلَيْهِ وَخَيْرُ مَدْعُوٍّ وَخَيْرُ مَسْئُولٍ، وَلِكُلِّ وَافِدٍ جَائِزَةٌ، فَاجْعَلْ جَائِزَتِي فِي مَوْطِنِي هَذَا أَنْ تُقِيلَنِي عَثْرَتِي وَتَقْبَلَ مَعْدِرَتِي وَأَنْ تَجَاوَزَ عَنِّي خَطِيئَتِي ثُمَّ اجْعَلِ التَّقْوَى مِنَ الدُّنْيَا زَادِي»^۷.

و چون صبح محقق شود، چنین نیت^۸ کند که: «می‌باشم در مشعرالحرام تا برآمدن آفتاب در

۱. شوشتری: به این که هجره از جانب مشرق زائل شود؛ و اکتفا به غیوبتِ قرص نکند («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۳).

۲. و باید که بسیار... رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ [D و V].

۳. شوشتری: وجوب این نیت موقوف است بر وجوب «مبیت» و اثبات آن خالی از اشکالی نیست؛ و احتیاط ظاهر است؛ و اختیار تذکره، عدم وجوب است («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۲).

۴. که [V].

۵. با نماز عشاء - [M و V].

۶. در [به M؛ V].

۷. کند [کرده V].

۸. اشتغال نماید [گذراند V].

۹. تَقَيَّنِي [تَقِيلَنِي M].

۱۰. و سنت است که در مشعر... مِنَ الدُّنْيَا زَادِي [D و V].

۱۱. معانی الأخبار، ص ۱۴۰.

۱۲. چنین نیت [نیت چنین V].

شوشتری: ظاهراً که اگر نیت در شب کرده باشد جهت بودن، تا بعد از صبح اکتفا به آن توان کرد؛ و بالجمله، وجوب دو وقوف در این مقام - یکی از شب تا صبح، و دیگری از صبح تا طلوع آفتاب - معلوم نیست؛ و لفظ «حسنه معاویه» این است که: «أَصْبَحَ عَلَى طَهْرٍ بَعْدَ مَا تُصَلِّي الْقَجْرَ، فَقَفَّ إِِنْ شِئْتَ قَرِيباً مِنَ الْحَبْلِ وَ إِنْ شِئْتَ حَيْثُ شِئْتَ - إِلَى أَنْ قَالَ: - ثُمَّ أَفْضُ حَيْثُ يُشْرِفُ لَكَ نَبِيرٌ وَ تَرَى الْإِبِلَ مَوَاضِعَ أَحْقَافِهَا» (وسائل الشیعة، ج ۱۴، صص ۲۰-۲۱؛ «رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۳).

حج تمتع اسلام واجب؛ از برای آنکه واجب است، قربۀاً إلى الله».

و در این وقت نیز به ذکر الهی مشغول باشد و هفتاد سنگ ریزه، بلکه بیشتر جهت احتیاط، بردارد که^۱ اگر بعضی از آن^۲ ردّ شود، دیگری^۳ را بزند.

و بهتر آن است که بر بالای جبل مشعرالحرام^۴ برآمده، سنگ ریزه از آنجا برچیند و نیت چنین کند که: «برمی چینم سنگ ریزه های رمی جمرات را در حج تمتع اسلام واجب؛ از برای آنکه واجب است، قربۀاً إلى الله».

^۱و سنت است که سنگ ریزه ها متصف باشد به این صفت: بُرْش [و] مُنْقَطَه و رَحْوَه [و] به قدرِ اُثْمَلَه و كُحْلِيَه و طاهره و مغسوله و مُلْتَقَطَه^۶ باشد.

و سنت است که رمی احجار، با طهارت باشد و^۷ سواره نباشد؛ و چون سنگ ریزه ها در دست گیرد، پیش از زدن، این دعا بخواند:

«اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ حَصِيَّاتِي، فَأَخْصِهِنَّ لِي وَارْفَعْهُنَّ^۸ فِي عَمَلِي»^۹.

و بعد از آن متوجه «منی» گردد^{۱۰} بعد از برآمدن آفتاب؛^{۱۱} و در وقت آمدن از مشعرالحرام به منی، به^{۱۲} سکینه و وقار و^{۱۳} ذکر و دعا و استغفار و هروله به وادی «مَحَسَّر»، این دعا بخواند:

«اللَّهُمَّ سَلِّمْ عَهْدِي وَاقْبَلْ تَوْبَتِي وَأَجِبْ دَعْوَتِي وَاخْلُفْنِي فِيمَنْ تَرَكْتُ بَعْدِي»^{۱۴}.

و چون به منی رسد، اول^{۱۵} جمره عقبه که میل اول است از جانب مکه مشرفه، به هفت سنگ بزند و بهتر آن است که به این طریق باشد که روی به جانب جمره^{۱۶} کرده، پشت به قبله بایستد و

۱. که - [M.

۲. از آن] - [D و M.

۳. دیگری] دیگر V.

۴. و [- [D و M.

۵. الحرام] - [D و M.

۶. مُلْتَقَطَه] - [V.

۷. و [چون + V.

۸. اَرْفَعُهُنَّ] اَذْفَعُهُنَّ V.

۹. و سنت است که سنگ ریزه ها... اَرْفَعُهُنَّ فِي عَمَلِي] - [D.

۱۰. گردد] شود D.

۱۱. بعد] و بعد M و V.

۱۲. به] - [V.

۱۳. و [در V.

۱۴. و در وقت آمدن... فِيمَنْ تَرَكْتُ بَعْدِي] - [D.

۱۵. شوشتری؛ و اگر مؤخر دارد از ذبح و حلق، باطل نمی شود، لکن تا تواند مراعات ترتیب کند؛ و شیخ در خلاف تصریح به استحباب ترتیب کرده است («رساله حجّه»، حواشی، ص ۴۲).

۱۶. «جمره» نام سه کتل سنگ چین است که با فواصل معینی (به قدر یک تیرانداز) در اوایل زمین منی (فعلاً در ابتدای منی) کنار جاذه و در عمق مسیل واقع شده اند. این کتل ها به ترتیب «جمره اولی»، «جمره وسطی»، «جمره عقبی/ قصوی/ عظمی» نامیده می شوند. در روز عید قربان، تنها رمی جمره عظمی و در سه روز پس از

یک سنگ را بر بطن ابهام راست گذاشته، به ظَهْر سَبَابَه راست^۱ بیندازد بر وجهی که ابهام حرکت نکند و ثابت باشد؛ و نیت چنین کند که: «هفت سنگ می‌زنم این میل را در حج تمتع اسلام واجب؛ از برای آنکه واجب است، قربةً إلى الله»، پس مقارن نیت، آن سنگ را^۲ بر میل زند، پس مابقی را یک یک بر آن میل^۳ به همان طریق بزند؛ و اگر رد شده، بر میل نخورد، دیگری [را] به عوض آن بزند؛ او به همان طریق، آن دو میل دیگر را بزند

و سنت است که با هر سنگ زدنی، «اللَّهُ أَكْبَرُ» بگوید و این دعا بخواند:
«اللَّهُمَّ اذْهَرْ عَنِّي الشَّيْطَانَ اللَّهُمَّ تَصَدِّقاً بِكِتَابِكَ وَ عَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اللَّهُمَّ [اجْعَلْهُ] حَجًّا مَبْرُوراً وَ عَمَلًا مَقْبُولاً وَ سَعياً مَشْكُوراً وَ ذَنْباً مَغْفُوراً».

و سنت است که بعد از رمی جمرات و برگشتن به منی، خواند این دعا [را]:
«اللَّهُمَّ بِكَ وَثِقْتُ وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، فَنِعْمَ الرَّبُّ وَ نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ»^۴.
پس متوجه قربان کردن شود^۵ و باید که قربانی فربه باشد به طق آنکه در گرده پیه دارد؛ و کور

آن، رمی هر سه جمره مقرر گردیده است. جمره اولی، نزدیک‌ترین جمره به مشعر بوده و جمره عظمی دورترین آن‌ها از مشعر و نزدیک‌ترین آن‌ها به مکه است.

۱. راست - V.

۲. شوشتری: لفظ روایت «ابن ابی نصر» این است که: «تَحْذِفُهُنَّ حَذْفاً وَ تَضَعُهَا عَلَى الْإِبْهَامِ وَ تَذْفَعُهَا بِظُفْرِ السَّبَابَةِ» (وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۶۱؛ «رساله حجیه»، حواشی، ص ۴۳).

۳. سنگ [را] سنگ‌ها V.

۴. میل - D.

۵. رد شده، بر میل نخورد [یکی رد شود، بر آن میل نخورد D.

۶. و به همان طریق... نِعْمَ النَّصِيرُ] - D.

۷. میرداماد در شارح النجاة، تقدیم ذبح بر حلق را نپذیرفته و معتقد است که این رأی ناشی از قیاس مبحث عقیقه با تقدیم ذبح بر حلق و تقصیر است:

«مسئله: اگر گویند در مناسک منی واجب است که ذبح هدی را بر حلق و تقصیر مقدم دارند؛ پس اینجا نیز تقدیم ذبح بر حلق متعین باشد، جواب گوییم:

اولاً، اینکه عقیقه به منزله هدی و اضحیه نیست؛ چنانچه در احادیث وارد شده و رئیس‌المحدثین در کافی باین افراد کرده از برای این حکم و دو حدیث در این باب روایت کرده؛ پس قیاس حلق رأس مولود و عقیقه برای او، بر مناسک منی وجهی ندارد.

و ثانیاً، آنکه وجوب تقدیم ذبح بر حلق در مناسک منی مسلم نیست؛ بلکه رعایت ترتیب آنجا مستحب است؛ چنان‌که شیخ طوسی - رحمه الله - در الخلاف گفته است؛ و در المبسوط و النهاية، بلوغ هدی به محل و رحل خود - که منی است - اکتفا کرده؛ و این قول، مختار ابن ادریس است در سرائر؛ و ابوالصلاح حلبی گفته: تقدیم حلق بر ذبح جایز نیست و متعرض استحباب تقدیم ذبح نشده؛ و بعضی، منع استحباب نیز کرده‌اند، قائل به تخییر و نافی ترتیب شده‌اند مطلقاً؛ و صریح صحیح عبدالله بن سنان و صحیح ابن ابی عمیر عن جمیل عن أبي عبدالله عليه السلام و غیرهما من الأخبار، در نفی لزوم ترتیب نص است.

و ثالثاً، آنکه تقدیم ذبح در منی، بر تقدیر تسلیم وجوب، شرط صحت و اجزاء نیست؛ بلکه تأخیر مجزی و صحیح است اجماعاً؛ اگرچه اثم بر آن مترتب باشد بر قول بعضی که قائل به وجوب باشند.

و لنگ نباشد که لنگی ظاهر داشته باشد؛ و أَحَوَط آن است که بر وجهی باشد که پا را نکشد و مغز شاخش شکسته و گوشش بُریده نباشد؛ و اگر گوشش شکافته باشد، از برای نشان - نه از برای علاج مرض مثلاً - مجزی است؛ و خایه کشیده [نیز] نباشد.

و اگر گوسفند باشد، باید که هفت ماه تمام کرده باشد و نر باشد؛^۲ و اگر بُز باشد، سال را تمام کرده باشد و نر باشد؛^۱ و اگر گاو باشد یا اشتر، باید که ماده باشد.^۶

و اگر مرد و زن خود قربانی نتوانند کرد،^۷ دست خود را بر بالای دست^۸ گُشوده نهند؛ و نیت چنین کنند که: «می گُشم این قربانی را در حج تمتع اسلام واجب؛ از برای آنکه واجب است، قربۀه إلى الله»، و آن گُشوده نیز نیت کند؛ و باید که در وقت ذبح مستحضر نیت بوده باشد و «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ»^۹ و «اللَّهُ أَكْبَرُ» نیز بگوید.

و سنت است که در وقت ذبح، این دعا بخواند:

«وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ اللَّهُمَّ مِنْكَ وَلَكَ بِسْمِ اللَّهِ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي».

پس کارد را بر گلو قربانی بکشد.^{۱۱}

و أَحَوَط آن است که ذبیحه را سر به جانبِ مغرب و پا^{۱۲} به جانب مشرق کند و محل ذبح

پس در باب عقیقه، التزام ترتیب میان ذبح و حلق و ختان - که مطلوب شارع، مجرد ایقاع آنها است در روز هفتم، علی سبیل الاستحباب - چه صورت دارد؟ و از آنچه بیان کردیم معلوم شد که روایت رئیس المحدثین در کافی [از] محمد بن یحیی، عن محمد بن احمد، عن موسی بن جعفر البغدادی، عن جمیل، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «تَبْدَأُ بِمَنَى بِالذَّبْحِ قَبْلَ الْخُلُقِ وَ فِي الْعَقِيقَةِ بِالْخُلُقِ قَبْلَ الذَّبْحِ» مراد از آن است که وظیفه مناسک منی تقدیم ذبح است بر حلق، به خلاف عقیقه که تقدیم حلق بر ذبح، پس هیچ قصوری ندارد؛ چه ترتیب آنجا اصلاً معتبر نیست؛ چنانکه مناطق احادیث صحیحۀ افاده کرده است» (شارح النجاة فی أبواب العبادات و المعاملات، صص ۳۶۵-۳۶۷).

۱. و - [V].

۲. و نر باشد - [D].

۳. شوشتری: این أَحَوَط است؛ و احتمال دارد که اکتفا به اینکه شش ماه تمام داشته باشد توان کرد؛ چنان که از بعضی از کلمات منتهی و تحریر معلوم می شود («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۲).

۴. سال را [یک سال V].

۵. و نر باشد - [D].

۶. و اگر گاو... ماده باشد - [D].

۷. قربانی نتوانند کرد [نتوانند قربانی کردن V].

۸. دست [کارد V].

۹. اردبیلی: و باید که در وقت ذبح، مستحضر نیت بوده، تسمیه بگوید و بی فاصله ذبح کند («رساله حجّیه»، ص ۳۴).

شوشتری: دقت بسیار در این استحضار لازم نیست («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۲).

۱۰. و بِاللَّهِ - [V].

۱۱. و سنت است.... قربانی بکشد - [D].

۱۲. پا [یا V].

متوجه قبله باشد.

و سه‌یک^۱ آن را به مؤمنی هدیه نماید^۲ و چنین نیت^۳ کند که: «به^۴ هدیه می‌دهم سه‌یک این هَدَی را در حج تمتع اسلام واجب؛ از برای آنکه واجب است، قربۀ^۵ إلى الله تعالی».

و سه‌یک^۶ دیگر به مؤمنی^۷ تصدق نماید و نیت چنین کند که: «به صدقه می‌دهم سه‌یک این قربانی را در حج تمتع اسلام واجب؛ از برای آنکه واجب است، قربۀ^۸ إلى الله تعالی».

و سه‌یک دیگر، از آن اوست؛ هر چه خواهد کند؛ اما واجب است که قدری از آن بخورد و وقت خوردن، نیت چنین کند^۹ که: «می‌خورم از گوشت این قربانی در حج تمتع اسلام واجب؛ از برای آنکه واجب است، قربۀ^{۱۰} إلى الله تعالی».

پس تقصیر کند؛ یعنی از موی^{۱۱} خود یا از ناخن خود چیزی بُرد یا [سر] بترشد [اگر مرد باشد] و سر تراشیدن بهتر است^{۱۲}؛ و در وقت تقصیر و سر تراشیدن، این دعا بخواند:

«اللَّهُمَّ اَعْطِنِي بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

و باید که مورا دفن کند در مٹی^{۱۳}؛ و نیت چنین کند که: «تقصیر می‌کنم در حج تمتع اسلام واجب؛ از برای آنکه واجب است، قربۀ^{۱۴} إلى الله تعالی».

پس مقارن نیت، یکی از این‌ها را بُرد و چون چنین کند، حلال شود بر او محرمات احرام، الا صید و نساء و طیب.

۱. شوشتری: تقسیم حقیقی - که ثلث یقیناً یا ظناً باشد - ظاهر نیست؛ و همچنین در بواقی («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۳).
۲. شوشتری: و باید که مهدی‌الیه، نوع احتیاجی داشته باشد و به غنی اکتفا نکند («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۳).
۳. چنین نیت [نیت چنین V].
- شوشتری: ظاهراً که اگر نیت در شب کرده باشد جهت بودن، تا بعد از صبح اکتفا به آن توان کرد؛ و بالجمله، وجوب دو وقوف در این مقام - یکی از شب تا صبح، و دیگری از صبح تا طلوع آفتاب - معلوم نیست؛ و لفظ «حسنه معاویه» این است که: «أَصْبَحْ عَلَى طَهْرٍ بَعْدَ مَا تُصَلِّي الْفَجْرَ، فَقِفْ إِنْ شِئْتَ قَرِيباً مِنَ الْجَبَلِ وَ إِنْ شِئْتَ حَيْثُ شِئْتَ - إِلَى أَنْ قَالَ: - ثُمَّ أَفْضْ حَيْثُ يُشْرِفُ لَكَ بَيْرٌ وَ تَرَى الْإِبِلَ مَوَاضِعَ أَخْفَافِهَا» (وسائل الشیعة، ج ۱۴، صص ۲۰-۲۱؛ «رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۲).
۴. که [V].
۵. به [V].
۶. یک [V].
۷. مؤمنی [مؤمنین V].
۸. کند [D].
۹. تعالی [D].
۱۰. شوشتری: دور نباشد که از موگرفتن اولی باشد؛ و ظاهراً که جمع میان موگرفتن و ناخن، احوط است («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۲).
۱۱. شوشتری: خصوصاً نسبت به کسی که هنوز از وی حجّی واقع نشده باشد و اگر [...] او کرده باشد، ظاهراً که حلق واجب شود؛ چنان‌که از بعضی فقها منقول است («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۲).
۱۲. و در وقت... در مٹی [D].

پس در همین روز یا فردایش^۱ به مکه آید و به همان طریق، برابر حَجَر بایستد و ثنا و ستایش حضرت پروردگار به جای آورد و صلوات بر پیغمبر - صلوات الله علیه و آله -^۲ فرستد، پس نزدیک حَجَر، نیت چنین کند که: «هفت شوط گرد این خانه می‌گردم در حج تمتع اسلام واجب؛ از برای آنکه واجب است، قربۀهٔ إلی الله تعالی»؛ و هفت شوط گرد خانهٔ مبارک^۳ بگردد.

و مقارنت جزء^۴ اول مقادیم بدن با جزء^۵ اول حَجَر بر نهجی که سابقاً مذکور شد، واجب است؛ و بدون آن در اول شوط اول و در آخر شوط هفتم، طواف صحیح نیست؛ به جهت آنکه تقدّم بر اول حَجَر یا تأخّر از آن واقع نشود؛ و قصد خروج در آخر شوط هفتم، محاذی اول حَجَر به فعل آید؛ و در اثنای هفت شوط^۶ به طریق که مذکور شد - یعنی به غیر قرآن و دعای مأثور^۷ - تکلم نکند.

و بعد از فراغ طواف، به مقام ابراهیم - علی نبینا و^۸ علیه السلام - آید و به همان طریق که بیان^۹ شد دو رکعت نماز بگذارد؛ و نیت چنین کند که: «دو رکعت نماز طواف حج تمتع اسلام واجب می‌کنم؛ از برای آنکه واجب است، قربۀهٔ إلی الله تعالی».

و نماز طواف حج تمتع^{۱۰} را بر مین^{۱۱} مقام ایستاده، به جای آورد و سنگی که مقام عبارت از آن است، بر جانب چپ خود گیرد بر وجهی که^{۱۲} تقدّم نسبت به آن واقع نشود؛ و اگر ازدحام خلق مانع شود، در خلف مقام ایستاده، نماز طواف به جای آورد.

و بعد از اتمام طواف، طیب - یعنی: بوی خوش - بر وی حلال شود.^{۱۳} و بعد از ریختن آب زمزم بر خود و خوردن آن، به جانب صفا رود و بر آن ایستاده، نیت چنین کند که: «هفت بار میانهٔ صفا و مروه سعی^{۱۴} می‌کنم در حج تمتع اسلام واجب؛ از برای آنکه واجب است، قربۀهٔ إلی الله تعالی».

۱. شوشتری: در همین روز کردن بهتر است؛ و متمتع تأخیر از فردا نکند؛ و مؤسّع است مرقارن و مفرد را تأخیر تا روز سیم که آخر ایام تشریق است («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۲).

۲. پیغمبر - صلوات الله علیه و آله - فرستند[حبیب آفریدگار و آل اطهار اداء نماید D.

۳. مبارک] - D.

۴. جزء] - D.

۵. جزء] - D.

۶. در] - D.

۷. هفت] - D.

۸. مأثور [مأثور V.

۹. علی نبینا و] - D.

۱۰. بیان [مبین V.

۱۱. تعالی] - V.

۱۲. حج تمتع] - D.

۱۳. مین [همین V.

۱۴. که] مذکور شد + V.

۱۵. شوشتری: نعم، یحلّ بعد الطواف و السعی («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۲).

۱۶. عقبه که میل اول است ... صفا و مروه سعی] M #.

و به دستور سابق، هفت بار تردد نماید و الصاق عقب^۱ رَجُلَین به مبدأ صفا بالای درجات، و الصاق ابهامین رَجُلَین به منتهای مروه بر او واجب است بر وجهی که سابقاً مذکور شد.

و هنگام خوردن آب زمزم، اگر حاجتی و مطلبی داشته باشد - مانند تحصیل علم یا حاجتی از حوائج دنیا و آخرت^۲ - نیت کند و به قصد حصول آن مطلب، آب زمزم را بخورد که آن مطلب^۳ برآید؛ چه در حدیث صحیح^۴ وارد است که: «مَاءُ زَمَزَمٍ لِمَا شُرِبَ لَهُ»^۵.

و چون از سعی فارغ شود، باز درون مسجد آمده، جهت طواف نساء^۶ به همان طریق برابر حَجَر بایستد و حمد و ثنای خدای تعالی^۷ بگوید و صلوات بر نبی و آل^۸ [- صلوات الله علیهم -] فرستد و نیت کند که: «هفت بار گرد این^۹ خانه می گردم جهت طواف نساء حج تمتع اسلام واجب؛ از برای آنکه واجب است، قربۀ إلی الله تعالی».

و به همان طریق، هفت شوط گرد خانه بگردد و چون فارغ شود، به مقام ابراهیم - علی نبینا و^{۱۰} علیه السلام - آمده، دو رکعت نماز بگذارد؛ و نیت چنین کند که: «دو رکعت نماز طواف نساء حج تمتع اسلام واجب می کنم؛ از برای آنکه واجب است، قربۀ إلی الله تعالی».

و زن نیز^{۱۱} حلال شود؛ و صید بر او حرام باشد تا در حرم باشد^{۱۲}.

و چون فارغ شود، متوجّه مِنی شود و شب در مکه نماند^{۱۳} و باید که شب یازدهم^{۱۴} و دوازدهم و سیزدهم در مِنی باشد و در اوّل هر شب چنین نیت کند که: «امشب را به روز می آورم در مِنی،

۱. عقب [عقیب V].

۲. دنیا و آخرت [دنیوی و اخروی V].

۳. مطلب [مقصد D].

۴. صحیح [M].

۵. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۵۷، ص ۴۵.

۶. جهت طواف نساء [- D؛ نساء] - V.

۷. خدای تعالی بگوید و صلوات بر نبی و آل فرستد [الهی و صلوات بر رسالت پناهی به جای آورد V].

۸. و آل [- D].

۹. این [- M و V].

۱۰. علی نبینا و [- D].

۱۱. نیز [- M].

۱۲. تا در حرم باشد [- M و V].

۱۳. شوشتری: آنچه از اخبار معتبره معلوم می شود که اگر در مکه بماند تا صبح و مشغول به مناسک خود و به عبادت نباشد و پیش از نصف شب از مِنی بیرون رفته باشد، بر وی کشتن گوسفند لازم آید؛ و اگر این که تمام شب در مکه نباشد و پیش از صبح به مِنی رسد، بر وی چیزی نباشد؛ و همچنین، اگر در مکه به مناسک خود و عبادت مشغول باشد یا آنکه بعد از آنکه نصف شب در مِنی کرده باشد، متوجّه مکه شده باشد؛ و در روایت صحیح وارد است چون از بیوت مکه بیرون آید و خواب کند تا صبح شود و به مِنی برسد پیش از طلوع صبح، بر او چیزی نیست. و بالجمله، تا میسر باشد عمل به آنچه در اصل این رساله مذکور است (یعنی فتوای محقق اردبیلی) کند؛ اگرچه اثبات لزوم آن مطلقاً، خالی از اشکال نیست («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۲).

۱۴. یازدهم [پانزدهم D].

در حج تمتع اسلام واجب؛ از برای آنکه واجب است، قرْبَةً إِلَى اللَّهِ تَعَالَى». و باید که در هریک از این سه روز، بر هریک از این سه میل که در مَنی واقع است، هفت بار سنگ بزند. قصدِ اوّل به آن میل کند که به جانب عرفات است، پس نزد آن سنگ ایستد و یک سنگ را بر بطن انگشت ابهام دست راست نهد^۲ و به انگشت سَبَّابَه بر حَجَر زنَد؛ و نیت چنین کند که: «به^۳ هفت سنگ می زنم» این میل را در حج تمتع اسلام واجب؛ از برای آنکه واجب است، قرْبَةً إِلَى اللَّهِ تَعَالَى»، پس آن سنگ را بر میل زنَد به طریق سابق؛ و همچنین، مابق را یکایک اندازد.

پس به میل میان آید، به همین طریق، نزد آن بایستد^۴ و سنگ بزند، پس به میل آخر آید^۵ به همین طریق که گفته شد، سنگ^۶ بزند؛ و این آخر افعال حج است. و این سه روز و سه شب^۷ از برای کسی است که در احرام خود پرهیز از صید و نساء نکرده باشد؛ و آلا، دو روز و دو شب^۸ کافی است.

و روز دوازدهم به هر^۹ جا که خواهد برود^{۱۰}؛ و اگر روز دوازدهم نرود، باشد تا روز سیزدهم، بعد از انداختن جمرات؛^{۱۱} و سنگ ریزه ها را روز سیزدهم دفن کند در مَنی^{۱۲} بناء بر مشهور؛ و^{۱۳} اوّلی آن است که همه کس هر سه روز و هر سه شب باشند و عمل^{۱۴} به جای آورند. و بدان که در کلّ زمان احرام، اگر مُحَرَّم را کسی طلبد^{۱۵}، در جواب او «لَبَّيْكَ» نگوید؛ چه تلبیه در زمان احرام، مخصوص جناب الهی است؛ و در جواب آن شخص، «يَا سَعْدُ» باید گفت.^{۱۶}

۱. هفت بار [هفت D.

۲. نهد] نهاده V.

۳. به [- M و V.

۴. می زنم] بزّم V.

۵. بایستد] ایستد M.

۶. آید] - V.

۷. سنگ] سنگ ریزه ها V.

۸. آخر] آخرین V.

۹. سه روز و سه شب] سه شب و سه روز D.

۱۰. دو روز و دو شب] دو شب و دو روز D و M.

۱۱. هر] - V.

۱۲. برود] رود D.

۱۳. و سنگ ریزه ها... در مَنی] - D و V.

۱۴. و] - V.

۱۵. عمل به] عمل را به M.

۱۶. اگر مُحَرَّم را کسی طلبد] اگر مُحَرَّم کسی را طلبد M.

۱۷. و بدان که... «يَا سَعْدُ» باید گفت] - D.

[در بیان تکلیف حائضه و نفساء]

۱ و باید دانست که اگر زن وقتی که احرام عمره گرفته، به مکه معظمه رسد و حیض و نفاس داشته باشد، پس اگر وقت عرفات از او فوت نمی‌شود، تا پاک شدن از حیض صبر نماید.^۲ پس چون پاک شود، غسل نموده، طواف عمره نماید و بعد از آن سایر افعالی که مذکور شد به جای آورد و احرام حج گرفته، متوجه عرفات شود به طریق که مذکور شد؛ و اگر داند که تا وقت دریافتن مناسک عرفات از حیض پاک نمی‌شود، همچنان متوجه عرفات شود.

پس اگر مُحْرِم نشده باشد،^۳ از قصد حج تمتع به قصد حج افراد عدول کند. بعد از آن، احرام به حج افراد بگیرد [و] نیت چنین کند که: «احرام حج افراد اسلام واجب می‌گیرم؛ از برای آنکه واجب است، قربۀاً إلى الله تعالی».

و اگر احرام بسته باشد و بعد از آن حیض طاری شود، از نیت احرام عمرۀ تمتع به نیت احرام حج افراد عدول نماید؛ و نیت چنین کند: «احرام عمرۀ تمتع را مبدل گردانیدم به احرام حج افراد اسلام واجب؛ از برای آنکه واجب است، قربۀاً إلى الله تعالی».

و حج افراد آن است که افعال عمره‌اش بعد از افعال حجّش باشد [به خلاف حجّ تمتع] و چون صحت افعال و بودن در عرفات و مِنی موقوف بر طهارت نیست، مناسک عرفات و مِنی در زمان حیض به جای آورد و بعد از انقطاع حیض، غسل نموده، به مسجدالحرام داخل شده، طواف نماید، پس سایر مناسک را از نماز و سعی و طواف نساء و نماز آن به جای آورد به نیت حج افراد، بر وجهی که معلوم شد.

پس بیرون حرم رفته، به «ادنای حلّ»؛ احرام گیرد و نیت چنین کند که: «احرام عمرۀ حج

۱. میرداماد در رساله شارح النجاة، در مسائل شماره ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، پاره‌ای از احکام حیض را بیان کرده است. نگر: شارح النجاة في أبواب العبادات و المعاملات، صص ۲۹۰-۲۹۷.

۲. شوشتری: در این مدعا، در معتبر نقل اتفاق کرده و بعضی از متأخرین نسبت این به شهرت داده و بعد از آن از جمعی از اصحاب نقل کرده که حائض به آنچه مذکور شد، عمل نمی‌کند؛ بلکه سعی را به جای می‌آورد و چون فارغ از حج شود، با طواف حج، طواف عمره را به جای می‌آورد؛ یعنی همان حج تمتع می‌کند. غایتش آنکه طواف عمره را قضا می‌کند.

و بعضی از اخبار به این معنا دلالت دارد، اما ظاهراً که عمل به آنچه در این رساله مذکور است (یعنی فتوای محقق اردبیلی)، اولی است؛ و ظاهراً که زن چون حج افراد بر وجهی که مذکور است کند، بری‌الذمه از حج تمتع می‌شود و اگرچه استطاعت در سال دوم داشته باشد؛ و ظاهراً که همچنین است حال کسی که از ضرورت، نقل تمتع به افراد کند؛ چنان‌که از غیر این رساله مفهوم می‌شود، اگرچه به آن نصی از اهل البیت - علیهم السلام - نمی‌داند («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۳).

۳. محقق اردبیلی در این موضع، به تفاوت حکم زن مُحْرِم و غیر مُحْرِم اشاره نکرده و آورده است: «... و اگر تا دریافتن عرفات پاک نشود، همچنان متوجه عرفات می‌شود و در خاطر خود می‌گذراند که: این احرام عمرۀ تمتع خود را گردانیدم احرام حج افراد، قُربۀاً إلى الله» («رساله حجّیه»، ص ۳۷).

۴. مقصود از «أدنى الحلّ» نزدیک‌ترین مکان به حدود حرم از بیرون مرزهای آن است که میقات مواقع خاص و اضطراری به شمار می‌آید. قارن یا مُفَرِّد یا متمتع پس از به پایان بردن حج تمتع، کسانی که در مکه هستند و حاجی نیستند و آنان که از مواقیت گذشته‌اند، اگر بخواهند عمره مفرده به جای آورند، میقات آن‌ها از

افراد واجب اسلام می‌گیرم؛ از برای آنکه واجب است، قربۀاً إلى الله تعالى».

پس از محرمات احرام اجتناب نماید و به مکه آمده، به همان طریق مذکور برابر حجر ایستاده، حمد و ثنای الهی به جای آورد؛ و صلوات بر نبی صلوات الله علیه و آله - فرستد؛ و نیت چنین کند که: «هفت بار گرد این خانه می‌گردم جهت طواف عمره حج افراد واجب؛ از برای آنکه واجب است، قربۀاً إلى الله تعالى».

و تقبیل حجر پیش بعضی از اصحاب واجب است؛ و اصح استحباب آن است؛ و اقل مراتب آن است که در اول شوط اول و آخر شوط هفتم، تقبیل حجر کرده، روی بر حجر بگزارد و بگوید: «اللَّهُمَّ أَمَانَتِي أَدَيْتَهَا، وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَاَفَاةِ. آمَنْتُ بِاللَّهِ وَكَفَرْتُ بِالْجُبْنِ وَالطَّاغُوتِ، وَاللَّاتِ وَالْعُزَّى، وَبَرَّيْتُ إِلَى اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ كُلِّ نِدٍّ يُدْعَى مِنْ دُونِ اللَّهِ»^۲.

و چون از طواف فارغ شود، به مقام رفته، به دستور سابق دو رکعت نماز بگزارد؛ و نیت چنین کند که: «دو رکعت نماز طواف عمره حج افراد اسلام واجب می‌گزارم؛ از برای آنکه واجب است، قربۀاً إلى الله تعالى».

و بعد^۳ فراغ از نماز، بیرون مسجد رفته، در بالای درجات بر مبدأ صفا بایستد و نیت چنین کند که: «هفت بار میان صفا و مروه تردد می‌کنم در عمره حج افراد اسلام واجب؛ از برای آنکه واجب است، قربۀاً إلى الله تعالى»، پس به دستور سابق، هفت شوط سعی نماید.

پس تقصیر نماید؛ یعنی چیزی از موی یا ناخن خود ببرد؛ و نیت چنین کند که: «تقصیر می‌کنم در عمره حج افراد اسلام واجب؛ از برای آنکه واجب است، قربۀاً إلى الله تعالى»؛ و مقرون به نیت، یکی از این‌ها را ببرد.

«أدنى الحل» است؛ یعنی از مرز حرم که در روایات «یک فرسخ در یک فرسخ» خوانده شده، بیرون رفته و احرام می‌بندند.

۱. «تقبیل» مأخوذ از ثلاثی «ق ب ل» و به معنای بوسیدن است (نگر: العین، ج ۵، ص ۱۶۸). بر پایه منابع روایی، نخستین بار حضرت آدم علیه السلام به بوسیدن حجر الأسود اقدام نموده است (نگر: علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۷). روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام و صحابه نیز حجر الأسود را می‌بوسیده‌اند. در برخی روایات بوسیدن حجر الأسود به معنای تجدید پیمان با خداوند قلمداد شده است (نگر: الحاوی الکبیر فی فقه مذهب الإمام الشافعی، ج ۴، ص ۱۳۶؛ جامع الفتاوی، ص ۹۵) و در پاره‌ای منابع نیز، «بوسه دیانت / قبله‌الدیانة» خوانده شده است (نگر: دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۳۱۴) مشهور فقهاء از جمله میرداماد، بوسیدن حجر الأسود را همراه با استلام آن جز برای زنان مستحب دانسته‌اند. در شماری از منابع فقهی، به پیروی از برخی احادیث، «بوسیدن» جزء مفهوم اصطلاحی «استلام» قلمداد شده است (نگر: من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۳۱؛ الدروس الشرعیة، ج ۱، ص ۳۹۸). تعداد اندکی از فقهاء همچون سلار، بوسیدن حجر الأسود را از واجبات حج به شمار آورده‌اند (نگر: المراسم العلویة و الأحکام النبویة، ص ۱۰۵).

۲. مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۶۸۰.

۳. بعد فراغ [بعد از فراغ] D.

۴. و باید دانست که... فراغ از نماز [- V # M.

و چون فارغ شود، به جهت طواف نساء درون مسجد آمده و به همان طریق مذکور، برابر حَجَر بایستد؛ و نیت چنین کند که: «هفت بار گرد این خانه می‌گردم جهت طواف نساء در عمره حج افراد اسلام واجب؛ از برای آنکه واجب است، قربةً إلى الله تعالى».

پس به همان طریق سابق، هفت شوط گرد خانه گشته، پس از فراغ، به مقام آید و آنجا دو رکعت نماز به دستور سابق بگزارد؛ و نیت چنین کند که: «دو رکعت نماز طواف نساء در عمره حج افراد اسلام واجب می‌کنم؛ از برای آنکه واجب است، قربةً إلى الله تعالى»^۱.

[در بیان آداب وداع و خروج از حرم]

۱. و سنت مؤکد است که [در] مدت مکث در مکه معظمه، سیصد و شصت و شش طواف که هریک عبارت از هفت شوط است، به جای آورد و ثواب آن طواف‌ها را به روح مقدس حضرت رسالت پناه و ارواح ائمه معصومین و روح مقدسه سیده النساء و روح خدیجه کبری [علیهم السلام] - و بعد از آن، به ارواح والدین خود و مجتهدین و علماء هدیه نماید؛ و سنت است که در وقت بیرون آمدن از مکه معظمه، «طواف وداع»^۲ نموده، بیرون آید؛ و طریقی آنکه به دستور سابق، نزد حَجَر مبارک آید و حمد و ثنای خدای تعالی بگوید؛ و صلوات بر پیغمبر و آل فرستد و نیت چنین کند که: «هفت بار گرد این خانه می‌گردم در طواف وداع؛ از برای آنکه سنت است، قربةً إلى الله تعالى»^۳.

پس بیرون آمده، متوجه وطن خود شود و در وقت بیرون آمدن، می‌گفته باشد که:

«أَبُوءُ تَائِبُونَ عَابِدُونَ، لِرَبِّنَا حَامِدُونَ وَ إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ وَ إِلَيْهِ رَاغِبُونَ».

و سنت است که بعد از وداع، یک درهم خرما خریده، کف کف تصدق نماید.

[در بیان اجزاء نیت عمره و حج]

بدان که در هر نیتی باید که معنی اجزاء نیت چنانچه فقهاء - رحمه الله - بدان تصریح کرده‌اند، بدانند. پس کسی که می‌گوید: «احرام عمره حج تمتع اسلام واجب می‌گیرم»؛ از برای آنکه واجب

۱. بیرون مسجد رفته... إلى الله تعالى] - D - V - # M.

این فقره در هیچ‌یک از نسخه‌ها موجود نیست و ما آن را بر بنیاد سیر مطالب در رساله محقق اردبیلی و بر وفق آراء فقهی میرداماد تدارک دیده‌ایم. سنج: «رساله حجیه»، صص ۳۷-۳۸.

۲. «طواف وداع» در پایان اعمال حج، نزد شیعه و اهل سنت مستحب است. ظاهراً اهل سنت عملاً به آن ملتزم هستند و بنا بر نقلی احمد حنبل و شافعی، در یکی از دو قول خود آن را واجب دانسته‌اند (نگر: الخلاف، ج ۱، ص ۴۶۴). همچنین، اکثر مفسران اهل سنت، آیه شریفه «وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» (الحج/۲۹) را بر طواف حج و برخی بر طواف وداع حمل کرده‌اند. ائمه شیعه علیهم السلام آن را به طواف نساء تفسیر کرده‌اند (نگر: مجمع البیان، ج ۳، ص ۸۲). در عین حال، به عقیده شیعه علاوه بر طواف نساء، طواف وداع هم مستحب است.

۳. محقق اردبیلی به دنبال طواف وداع، نماز آن را نیز ذکر کرده است (نگر: «رساله حجیه»، ص ۳۸).

۴. - رحمه الله - بدان تصریح کرده‌اند - رضوان الله تعالی علیهم أجمعین - گفتند V.

۵. کسی که می‌گوید [کسی می‌گوید که M.

۶. می‌گیرم] می‌گزارم V.

است، قربةً إلى الله تعالى»، باید که معنی «احرام عمره» و «حجّ» و «تمتّع» و «اسلام» و «واجب» و «قربت» را بداند؛ و فی الجملة در آن وقت، به خاطر گذراند^۲. و ما یکایک را بیان کنیم^۳ [الف]. معنی «احرام می‌گیرم»، این^۴ است که جازم می‌شوم بر اتیان افعال عمره و حجّ^۵ - از این زمان تا آخر افعال عمره مثلاً - که تقصیر است - و من بعد، ترک محرمات احرام می‌نمایم^۶ که آن سی چیز است و بیست^۷ و چهار از آن، مشترک است میان مرد و زن؛ و آن:

[۱]. صیدکردن حیوانات بر^۸ است؛

و اشارت به جانب صید به عضوی از اعضاء به واسطه آنکه دیگری صید کند و تحریض و دلالت کردن کسی بر صیدکردن و قتل حیوان، مطلقاً حرام است؛ الا حیوانات^۹ موزیه - مثل مار و کژدم و - امثال آن - مانند موش و غیر آن - ؛ و صید حیوان بحر حرام نیست.

[۲]. و بهره‌گرفتن مرد و زن از یکدیگر؛

[۳]. و عقدکردن؛

[۴]. و استمناء مطلقاً؛

[۵]. و استعمال بوی خوش مطلقاً^{۱۰}؛ الا خلوق کعبه معظمه؛

[۶]. و دماغ از رایحه گریه گرفتن؛

و اصح آن است که استنشام یاسمین و وزد و ریحان نیز حرام است.

۱. و [M -

۲. گذارند] گذرانید M؛ رساند V.

۳. و ما یکایک را بیان کنیم] - V.

۴. این] آن V.

۵. اتیان افعال عمره و حجّ] - M و D.

۶. می‌نمایم] می‌کنم V.

۷. اردبیلی...: که آن بیست و سه چیز است («رساله حجّیه»، ص ۳۸).

وی «عقد»، «استمناء»، «جدال»، «سب مؤمن یا مؤمنه»، «مفاخره»، «فصد و حجامت» و «دماغ از رایحه گریه گرفتن» را در عداد محرمات مشترک احرام احتساب نکرده است.

۸. بیست] - M.

۹. بر] را M و D.

۱۰. محقق اردبیلی «صیدکردن» را بدون قید و استثناء آورده است (نگر: «رساله حجّیه»، ص ۳۸).

شوشتری: آنچه دلیل بر آن دلالت کرده و علامه نقل اجماع بر آن کرده، حرمت صید بری است، نه مطلق صید؛ و چنان‌که اجتناب از صیدکردن لازم است، اجتناب از خوردن و کشتن و دلالت به گرفتن آن کردن، لازم است؛ و همچنین، اجتناب از تُخم آن نیز بکند؛ و از این معنا استثناء شده کشتن ضبع و نر و صقر و شبه آن؛ و کشتن موش و مار و عقرب و چیزی انداختن از بالای سر بر غراب («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۳، با اصلاح یک لفظ).

۱۱. حیوانات] حیوات V.

۱۲. شوشتری: این أحوط است؛ اگرچه در اثبات حرمت ماعدای مشک و عنبر و وزس و زعفران اشکالی هست («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۳).

[۷]. و سرمه سیاه در چشم کشیدن^۱؛ و همچنین سرمه مُطیب؛

[۸]. و روغن بر خود مالیدن^۲؛

[۹]. و بیرون آوردن خون از اندام^۳؛ و اگرچه به^۴ خریدن یا مسواک کردن باشد؛

[۱۰]. و قَصْد و حجامت کردن بی ضرورت؛

[۱۱]. و بریدن و کندن درختِ تَر و گیاه از زمین حرم [مگر میوه] که درخت از ملک خود باشد^۵

و اِذْخِر و چوب بَکَره^۶ - که آن را عود ابن مُخَالِد^۷ گویند - بلکه هر گیاه که خود روییده^۸ باشد؛

و از غیر، البته حرام است و غصب است و از ملک خود نیز حرام است؛ اما غصب نیست

[و]^۹ گندن آن مجوّز است.

[۱۲]. و دروغ گفتن مطلقاً^{۱۰}؛ مگر^{۱۱} در جواب دعوی شرعی که^{۱۲} به آن محتاج شود^{۱۳}؛

[۱۳]. و جدال کردن^{۱۴}؛

[۱۴]. و سوگند خوردن؛ مثل «لا والله» و «بلی والله»^{۱۵}.

۱. شوستری: آنچه ظاهر می‌شود، عدم منع است اگر حاجتی از ضعف باصره و شبه آن به کشیدن سرمه باشد؛

بلکه اثبات حرمت اگر به قصد زینت نباشد و اگرچه حاجتی به آن نداشته [باشد، خالی از اشکال نیست]

(«رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۳).

۲. شوستری: اگر ضرورتی به آن باشد؛ مثل آن که دستش ترکیده باشد، منع مشکل است («رساله حجّیه»،

حواشی، ص ۴۳).

۳. شوستری: بی ضرورتی؛ و اگرچه اثبات حرمت خون بیرون آوردن که از خاریدن بدن به هم رسد، خالی از

اشکالی نیست («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۳).

۴. به [از V].

۵. شوستری: وجه تخصیص به «تَر»، ظاهر نیست؛ و حرمت، خصوصیت به مُحَرّم ندارد («رساله حجّیه»،

حواشی، ص ۴۳).

۶. باشد [V -].

۷. شوستری: مستندی که جهت استثنای آن به این کمینه رسیده، ضعیفی دارد («رساله حجّیه»، حواشی،

ص ۴۳).

۸. عود ابن مخالد [عودین محاله (؟) V].

۹. روییده [رویانیده M].

۱۰. و از غیر... غصب نیست [V -].

۱۱. مطلقاً [M -].

۱۲. مگر [V -].

۱۳. که [V -].

۱۴. اردبیلی: دروغ گفتن مطلقاً («رساله حجّیه»، ص ۳۹).

۱۵. جدال کردن [حدان کرده V].

۱۶. شوستری: آنچه ظاهر می‌شود، آن است که حرمت مخصوص همین عبارت است؛ اگرچه احوط اجتناب از

مطلق عبارتی است که به آن سوگند خورند («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۴).

- [۱۵]. و سَبَابٌ مُسْلِمِيٍّ^۱ یا مُسْلِمِه‌ای؛
 [۱۶]. و مفاخره نمودن؛^۲
 [۱۷]. و پوشیدن انگشتی جهت زینت؛
 [۱۸]. و حنا نهادن جهت زینت^۳؛
 و همچنین، قبل از احرام حنا نهادن حرام است، اگر داند که اثر او باقی می ماند تا زمان احرام.
 [۱۹]. و در آینه نظر کردن جهت زینت^۴؛
 [۲۰]. و ناخن گرفتن از روی اختیار؛
 پس اگر بی اختیار ناخنی^۵ شکسته شود، ازاله آن حرام نیست.
 [۲۱]. و سلاح پوشیدن از روی اختیار؛
 [۲۲]. و کُشتن یا دور کردن جانوران بدن - مثل کیک و شپش -^۶؛ اما از عضوی به عضو دیگر^۷
 از بدن، نقل کردن حرام نیست، مگر آنکه مُشرف بر افتادن شود؛
 [۲۳]. و ازاله موی خود - خواه به تراشیدن و خواه به کندن -؛ مگر موی در چشم روییده
 باشد و اذیت تمام رساند^۸؛
 [۲۴]. و دندان کندن^۹ است.^{۱۰}
 و چهار چیز است که^{۱۱} مخصوص است به مردان؛ و آن:
 [۲۵]. پوشیدن رخت دوخته؛
 [۲۶]. و پوشیدن سر به هر چه باشد^{۱۲} - تماماً أو بعضاً - مثل انگشت^{۱۳} بر سر نهادن جهت
 خاریدن و آب^{۱۴} غسل؛

۱. مُسْلِمِيٍّ [مُسلمین V].
 ۲. افزونه داخل قلاب از ماست و بدون آن، شماره محرمات مذکور در متن راست نمی آید.
 ۳. شوشتری: این احوط است، گرچه اثبات حرمت مشکل است («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۴، با اصلاح مختصر).
 ۴. و سنت مؤکد است که... حنا نهادن جهت زینت [D -].
 ۵. اثرش [اثر او D].
 ۶. شوشتری: منع مطلق احوط است («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۴).
 ۷. ناخنی [ناخن M - V].
 ۸. شوشتری: این احوط است؛ و اما اثبات حرمت مشکل است («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۴).
 ۹. عضو دیگر [عضوی V].
 ۱۰. رساند [رسانیده باشد V].
 ۱۱. کندن [کندن است M].
 ۱۲. است [D و M].
 ۱۳. که [D -].
 ۱۴. شوشتری: آنچه از اطلاق بعضی روایات معلوم می شود، آن است که سایه کردن بر خود ممنوع است؛ نه آنکه
 این معنا مخصوص به سر است - چنان که این کلام مُفهم آن است - («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۴).
 ۱۵. انگشت [انگشت M].
 ۱۶. آب غسل [آب و غسل M].

و پوشیدن جزء از وجه که متصل باشد به رأس، حرام است از باب مقدمه^۱.

[۲۷]. و سایه کردن بر سر خود وقت راه رفتن؛ الا در سایه محمل رفتن؛

[۲۸]. و پوشیدن پشت پای علی المشهور^۲؛

و شراک نعلین بر اقل مراتب مجوز است.

و دو چیز مخصوص زنان است:

[۲۹]. اول؛ پوشیدن روی حرام است - کلاً أو بعضاً - و هر جزء از سر که متصل باشد به وجه،

پوشیدن آن حرام است زنان را از باب مقدمه.

و جایز است که چیزی بر سر اندازند که بر روی ایشان فرود آید؛ به شرط آنکه چیزی را مانع

سازد از رسیدن بر روی.

[۳۰]. دویم؛ پوشیدن زینتی که عادت ایشان نباشد^۳؛ و آنچه عادی باشد، اگر به قصد زینت

نپوشد، جایز است؛ اما باید^۴ که به شوهر^۵ ننماید.

[ب.و] و «عمره» عبارت است از نیت احرام؛ و احرام؛ و جامه احرام پوشیدن مردان را؛ و تلبیه گفتن؛

و طواف خانه کعبه^۶ کردن؛ و دو رکعت نماز در مقام ابراهیم - علیه السلام - گزاردن؛ و هفت بار

سعی میان صفا و مروه به جای آوردن؛ و تقصیر کردن^۷.

[ج.و] و «حج تمتع» عبارت است از حجی که عمره اش مقدم بر افعال حجش باشد؛ چنانچه ذکر

کردیم؛ و «تمتع» اش به جهت آن می‌گویند که بعد از تقصیر عمره، چیزها در او حلال شود و از

چیزها نفع و تمتع توان گرفت.

[د.و] و معنی اضافه به «اسلام» آن است که این عمره به اصل شرع اسلام واجب شده به تکلیف

شارع، نه به تکلیف خود مثل نذر و یمین و غیر آن.

۱. مقدمه [است + V].

۲. علی المشهور [علی المشهور است D].

۳. شوستری: عمل به این احوط است و گرچه اثبات حرمت لبس ماعدای خُف و جورب و آنچه مثل این‌ها باشد، خالی از اشکال نیست؛ و دغدغه در پوشیدن نعلین نیست («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۴).

۴. جزء [جزئی D].

۵. اندازند [اندازد M و V].

۶. نباشد [باشد M و V].

۷. پایان نسخه M.

۸. شوستری: وجه تخصیص به شوهر ظاهر نیست؛ و ظاهراً که حرمت اظهار آن به اجانب به طریق اولی لازم آید؛ اما حرمت اظهار آن به محارم اگرچه از این وجه لازم نمی‌آید؛ ولی عموم بعضی از اخبار مقتضی آن است و عمل به آن احوط است («رساله حجّیه»، حواشی، ص ۴۴).

۹. است - [V].

۱۰. کردن - [D].

[ه.ا] و معنی «واجب» آن است که گُنده آن، مثاب باشد؛ و تارک آن^۱، مستحق عقاب^۲ باشد. و واجب است که در قصد وجوب، در خاطر بگذراند که این وجوب ناشی از ذات فعل شده است؛ و شارع از باب رحمت کشف آن کرده است، نه آنکه وجوب از امر شارع ناشی شده است؛ چنانچه مذهب مخالفین است.^۳

و اصل وجوب [را] فقهاء به «وجه» تعبیر می کنند^۴ و این معنی را «وجه وجه» می گویند؛ و همچنان که قصد وجه در نیت لازم است، قصد وجه وجه نیز لازم است. و باز باید دانست که وجوب فعل را در عبادت دو مرتبه اعتبار می باید کرد: یک مرتبه بر سبیل توصیف - یعنی: فعل واجب -؛ دیگر^۵ مرتبه بر سبیل علّیت و غایت - یعنی: فعل را از برای آنکه واجب است، می کنم - و از آنجاست که در نیت نماز - مثلاً - بر این وجه واجب است: «نماز فرض ظهر می کنم أداء»؛ از برای آنکه واجب است، قربۀاً إلى الله تعالی».

[و.ا] و معنی «قربۀاً إلى الله»^۶ که در نصّ قرآن واقع است - آنجا [که] فرموده است: ﴿أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَّهُمْ﴾^۷ - و در نصوص احادیث ذکر آن متعین است، آن است که این فعل را از برای آن می کنم که الله - تعالی و تقدّس^۸ - مستحقّ آن و اهل آن است که عبادتش می کنند، نه از برای طلب بهشت

۱. باشد [است D].

۲. تارک آن [ترک کننده D].

۳. میرداماد در الإعضالات درباره تقسیمات احکام نوشته است:

«قد اتفقت الفقهاء والأصوليون على تقسيم الحكم إلى الأحكام الخمسة المشهورة و حصره فيها و هناك شكّ معضل؛ و ذلك أنه إنما يعني بالحكم الحكم الصريح أو الأعمّ من الصريح و الضمني. و على الأول تزاد الأقسام بالأحكام الوضعيّة و هي في المشهور عند الأكثرين ثلاثة: «السببيّة» و «الشرطيّة» و «المانعيّة»، فتصير الأحكام ثمانية. و فريق من الأصوليين يزيدون في خطاب الوضع «الصحة» و «البطلان» و «العزيمة» و «الرخصة» و زاد آخرون «التقدير» و «الحجّة»، فيزداد بحسب ذلك أقسام الأحكام الخمسة. و على الثاني ينتقص الأحكام؛ إذ كما الحكم الصريح الوضعي حكم ضمني تكليفي، فالسببيّة في قوّة وجوب المستبّب أو استحبابه عند وجود السبب؛ و الشرطيّة في قوّة وجوب الشرط أو استحبابه عند شغل الذمّة بالمشروط؛ و المانعيّة في قوّة حرمة الإتيان بالفعل أو كراهته مع تحقّق المانع؛ فكذا الحكم التكليفي الوجوبي في قوّة حرمة ترك الفعل و الحكم التحريمي في قوّة وجوب الترك؛ و الحكم الاستحبابي في قوّة كراهة الترك و الحكم الكراهي في قوّة استحباب الترك، فعلى هذا تصير الأحكام ثلاثة: الإباحة، و الوجوب أو الحرمة، و الندب أو الكراهة» (مصفّات میرداماد، ج ۱، صص ۲۷۶-۲۷۷).

۴. باشد [D].

۵. امر [شرع + V].

۶. کعبه [V].

۷. می کنند [کرده اند D].

۸. دیگر [و یک V].

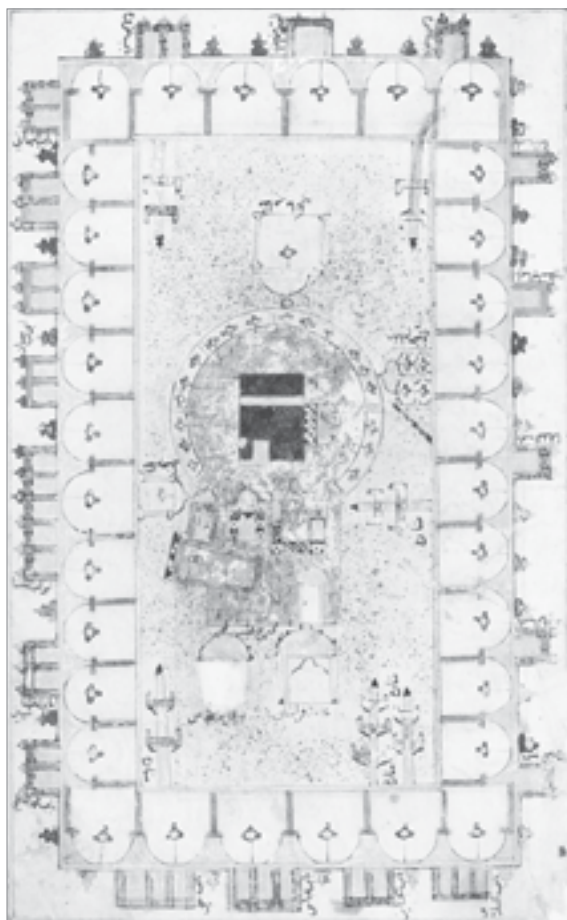
۹. أداء [V].

۱۰. و معنی «قربۀاً إلى الله» [V].

۱۱. التوبة/۹۹.

۱۲. و تقدّس [D].

یا نجات^۱ از دوزخ یا غرضی از اغراض غیر آن.^۲
و بر این معنی، اجزاء نیت را به تمامی دانسته^۳، در وقت نیت قصد آن ها کند؛ چنانچه فقهاء
- رحمهم الله تعالى^۴ - بیان کرده اند؛ و الله تعالى أعلم بالصواب^۵.



نگاره مسجد الحرام، برگرفته از کتاب فتوح الحرمین، اثر محیی الدین لاری
نسخه شماره ۳۲/۱۳۱، موزه متروپولیتن (نیویورک)

۱. نجات [یا + V].
۲. میرداماد در کتاب عیون المسائل آورده است:
«معنی «القربة» المأمور بها في الكتاب الكريم المحدث عليها في السنة الشريفة، هو ابتغاء وجه الله سبحانه والإخلاص؛ أي: فعل العبادة خالصة لله وحده؛ والأثر المترتب هو الانخراط في سلك المقربين المستغرقين في مشاهدة نور وجهه العظيم، لا ما يتعرفه الجمهور من القرب المشهور» (عیون المسائل، صص ۴۲-۴۳).
۳. دانسته [داندند V].
۴. کند [کنند V].
۵. رحمهم الله تعالى [رضوان علیهم V].
۶. که به شوهر... أعلم بالصواب [M #].
۷. «تم، به تاریخ سلخ شهر شعبان المعظم سنة ألف وثمان وعشرين من الهجرة النبوية (۱۰۲۸ هجری قمری)». [انجام D].

تصویر نسخ خطی

[تصویر شماره ۱]

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد بر راسی اهل ایمان و اصحاب در است و اقیان بوسید
 نیست که اعمالی بکلف مقبول درگاه الهی قبل مجده و قتی شود که انرا
 بر وجه میج از سارع ذرا کبر و اگر ممکن باشد و الا از مجتهد حتی جامع السعادات
 که اعلم و اوسع مجتهد بن سیده اخذ کند تا در اعمال و اقوال خود متابعت کند و
 و بسیار است از بعضی بنویسند علی بن غیر حقیق جعفر ابن نجم الدین محمد
 ان دم المشهدی که در دفتر اوقات بعبیه بوسی نواب مستطاب
 مع الغاب سید الحقیقین دستة المدققین بر زبان اعظم حکماء المتأیین
 سلطان این فقه علماء المتبحرین فخر العزول امام المعول خانها المجتهد بن سیدی
 خامس اجله المعصومین باقر علوم الاولین و الاخرین امیر باقر الداماد الجینی
 لا زال ظلمه مغایر القالین محدود و اساس از میگردید و مسائل و اجبی خود را
 از ان حضرت استفا و میمود و اراده کرده که اطلاع بر مسائل حج بهم رساند رساله
 مناسب حج که مشروب است بمولانا محمد اردبیلی رحم الله علیه معالعه نموده چون
 بمقتضای خواهی قول السید کمالیت علی بن قول او حاجز نموان رساله را برسم
 سبق در مجلس ان حضرت گذر ایند آنچه از مسائل که مولف بر اسی نواب مستطاب
 بعبیه اجماع بران منعقد شده بود و نواب بقصد بن ان مکتوبه ان را ثبت نموده
 فرمودند

عبادات او
مجازی باشد و
محمد

المتبحرین

[تصویر شماره ۲]

آنست که گفته این مناسب است و ترک گفته مسخعی عقاب و واجب است که در قصد و جوب
 در حاکم بگذارد که این وجوب ناشی از ذات فعل شده است و شارع از باب حجت کشف
 آن کرده است نه آنکه وجوب از امر شارع ناشی شده است چنانچه نه هیچ‌کس نیست
 و اصل وجوب فقها بوجه تعسر میکنند و این معنی را وجه وجه میگویند و همچنین که قصد وجه نیست
 لازم نیست بقصد وجه و نیز لازم است و باز باید دانست که وجوب فعل را در عبادت و در غیر
 اعتبار می‌گیرد که در یک مرتبه بر سبیل توصیف فعل واجب دیگر مرتبه بر سبیل علت و غایت
 یعنی فعل را از برای آنکه واجب است بگویم و از اینجا است که در غایت نماز مثلاً برین وجه
 واجب است نماز فرض ظهر بیکم از او برای آنکه واجب است زیرا که الله تعالی میفرماید
 که در تفسیر قرآن اقم است اینجا آورده است الا انها قرینه لهم و در تفسیر احادیث ذکر آن
 مستحب است آن است که این فعل را از برای آن بگویم که الله تعالی مستحق آن و اهل آن است
 که عبادتس میکنند نه از برای طلب ثبوت یا نجاست از ذنوب یا عرضی از اغراض غیر آن و برین
 معنی این امر نیست را بنام دانسته در وقت نیست قصد آنها که چنانچه فقها در علم است
 بیان کرده اند و الله تعالی اعلم بالعواقب یا علی صاحب
 السلام علیکم وعلی آله و سلم
 محمد بن احمد بن ابی‌نویس

[تصویر شماره ۳]

بسم الله الرحمن الرحيم
 ما لبثت ان اخرجني من بلادنا
 بمحمد الدين الخادم للحسين المستهدي كه
 اوقات اعتبره بوسي ثواب مستطاب على
 القاب سفيد المحققين وسند المدققين
 برهان اعظم حكما المتألهين سلطانا فاما
 علماء الشجرين فحل الحول امام العقول
 خاتم المتهجدين سمي خامس احدا

صفحه آغازین نسخه شماره ۱۲۸۷۲، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی (رحمته الله علیه) (M)

[تصویر شماره ۴]

سپر اگر بی اختیار و نامن شکسته شود از الله آن
حرام نیست و سلاح پوشیدن از روی اختیار
و کشتن باد و در کردن جانوران بدن مثل کتک
شدن یا از عضو بعضوی دیگر از بدن مثل
کردن حرام نیست مگر آنکه مشرقت بر افتادن
شود و از الله موی حق و سواه بر سر کشیدن و خواه
مکیدن مکر موی در چشم روید و نباشد و از
تمام رسانند و دندان کشیدن است و جهاد

صفحه پایانی نسخه شماره ۱۲۸۷۲، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی (رحمته الله علیه) (M)

[تصویر شماره ۵]

لَيْتَكَ لَيْتَكَ غَفَّارَ الذُّنُوبِ لَيْتَكَ لَيْتَكَ أَهْلُ
التَّوْبَةِ لَيْتَكَ لَيْتَكَ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ لَيْتَكَ
لَيْتَكَ سُبْدِي وَالْمَعَادُ إِلَيْكَ لَيْتَكَ لَيْتَكَ تَتَغَنَّى
وَتَقْسِرُ إِلَيْكَ لَيْتَكَ لَيْتَكَ مَرْهُوبًا وَمَرْغُوبًا
إِلَيْكَ لَيْتَكَ لَيْتَكَ إِلَهَ الْحَقِّ لَيْتَكَ ذَا الْإِنْعَادِ
الْفُضْلِ الْحَسَنِ الْجَمِيلِ لَيْتَكَ لَيْتَكَ كَشَافَ الْكُرْبِ
الْعَظِيمِ لَيْتَكَ لَيْتَكَ عَمْدُكَ وَابْنُ عَمْدِكَ
لَيْتَكَ لَيْتَكَ يَا كَرِيمُ لَيْتَكَ لَيْتَكَ يَا ذِي الْجَبَرِ وَالْعَزَمَةِ

يَا دُفُّ يَا حِمُّوُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اما بعد برای اهل ایمان و اصحاب ایقان پوشید

نیست کہ اعمال مکلف مقبول درگاه الهی جل جلاله

وقتی میشود که انرا بر وجه صحیح از شاد و فاکیر داکو

ممكن باشد والا از محبتی جامع الشرائط كه اعلم

واقع مجتهدین باشد اخذ کند تا عبادت بحری

بود و ز اعمال و اقوال خود مشاب کرد دنیا و علیّه

فقیہ حقیر محمد جعفر بن نجم الدین الخادم الحنفی

المعهد

رسالة محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله
مقام السيف

نه آنکه وجوب از امر شرع شایع ناشی شده است چنانچه
 مذهب مخالفین و از وجوب فقها بوجه تعبیر کرده اند
 و این معنی را وجه وجه میگویند چنانکه قصد وجه در
 لزوم قصد وجه وجه نیز لازمست و باید دانست که
 وجوب فعل را در عبادت دو مرتبه اعتبار می باید کرد
 تکریمه بر بیل توصیف یعنی فعل واجب و تکریمه بر بیل
 علّیت و غایت یعنی فعل را از برای آنکه واجب میکنم
 و از اینجا است که در نیت نماز مثلاً برین وجه واجب نماز
 فرض ظهر میکنم از برای آنکه واجب قرینه آتی الله تعالی که
 در نه قرآن و اوقات آنجا فرموده است که الا انما قرینه لهم
 و در نصوص احادیث ذکر آن متعین است آنست که این فعل
 را از برای آن میکنم که الله تعالی و تقدس ستمحق آن و اهل آنست
 که عبادتش میکنند نه از برای طلب بهشت یا نجات یا از دوری
 یا غرضی از اغراض غیر آن و برین معنی اجرای نیت را بتام می دانند
 در وقت نیت قصد آنها کنند چنانچه فقها رضوان علیهم بیان
 نمایی

کوداند والله
 اعلم بالصواب

فہرست منابع و مآخذ

کتاب‌ها:

- احوال و اشعار فارسی شیخ بہائی، سعید نفیسی، چ ۱، تہران: اقبال، ۱۳۸۹ ش.
- اختیار معرفۃ الرجال، محمد بن عمر گشی؛ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)، تعلیق: سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: سید مہدی رجایی، چ ۱، قم: مؤسسۃ آل البیت علیہ السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۴ ق.
- أعيان الشيعة، سید محسن امین، تصحیح: سید حسن امین، چ ۱، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ ق.
- اوراق پراکنده از مصنفات میرداماد، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح و گردآوری: حسین نجفی، چ ۱، تہران: انتشارات مؤسسۃ پژوهشی حکمت و فلسفہ ایران، ۱۳۹۶ ش.
- أمل الآمل في علماء جبل عامل (تذکرۃ المتبحرین في العلماء المتأخرین)، محمد بن حسن حرّ عاملی، تصحیح: سید احمد حسینی اشکوری، چ ۱، بغداد: مکتبۃ الأندلس، ۱۳۸۵ ق.
- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیہم السلام، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، تصحیح: محمد آخوندی [و] سید جواد علوی، چ ۳، تہران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۸۶ ش.
- تاریخ عالم آرای عباسی، اسکندریک منشی (ترکمان)، تصحیح: ایرج افشار، چ ۱، تہران: امیرکبیر، ۱۳۵۰ ش.
- تاریخ کرک نوح، حسن عباس نصرالله، چ ۱، دمشق: منشورات المستشاریة الثقافية للجمهورية الإسلامية الإيرانية، ۱۴۰۶ ق / ۱۹۸۶ م.
- تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة (وسائل الشیعة)، محمد بن حسن حرّ عاملی، تصحیح: محمد رضا حسینی جلالی، چ ۳، قم: مؤسسۃ آل البیت علیہم السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۶ ق.
- تهذيب الأحكام، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی) تصحیح: محمد آخوندی [و] علی آخوندی، تعلیق و مقدمہ: سید حسن خرسان، چ ۴، تہران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۶۵ ش.
- جامع الفتاوی (مطابق با فتاوی ده تن از مراجع عظام تقلید)، سید مرتضی موسوی شاهرودی، چ ۱۷، تہران: مشعر، ۱۳۸۶ ش.
- جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام، محمد حسن بن باقر نجفی (صاحب جواهر)، تصحیح: عباس قوجانی [و] محمود قوجانی [و] علی آخوندی، چ ۷، بیروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۳۶۳ ش.
- الحاوي الكبير في فقه مذهب الإمام الشافعي (و هو شرح مختصر المزني)، ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب ماوردی بصری، تصحیح: علی محمد معوض [و] عادل احمد عبدالموجود، چ ۱، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴ ق.
- حکیم استرآباد: میرداماد، سید علی مدرّس موسوی بہبہانی، چ ۱، تہران: انتشارات مؤسسۃ اطلاعات، ۱۳۷۰ ش.

- خلاصۃ التواریخ، احمد بن شرف الدین حسین حسینی (قاضی قمی)، تصحیح: احسان اشراقی، چ ۲، تہران: مؤسسہ انتشارات و چاپ دانشگاه تہران، ۱۳۸۳ ش.
- الخلاف (کتاب الخلاف)، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)، تصحیح: گروه محققان، چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابستہ بہ جامعہ مدرسین حوزہ علمیہ قم)، ۱۴۰۷ ق.
- خلد برین (تاریخ تیموریان و ترکمانان)، محمد یوسف والہ اصفہانی، تصحیح: میرہاشم محدث، چ ۲، تہران: مؤسسہ پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۹۷ ش.
- الدر المنثور من المأثور و غیر المأثور، علی بن محمد بن حسن عاملی اصفہانی (شیخ علی کبیر)، چ ۱، قم: منشورات مکتبۃ آیۃ اللہ المرعشی النجفی، ۱۳۹۸ ق.
- الدروس الشرعیۃ فی فقہ الإمامیۃ، شمس الدین محمد بن مکی عاملی (شہید اول)، تصحیح: گروه محققان، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابستہ بہ جامعہ مدرسین حوزہ علمیہ قم)، ۱۴۱۷ ق.
- دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الأحکام (عن أهل بیت رسول اللہ علیہ و علیہم أفضل السلام)، نعمان بن محمد بن حیون (قاضی نعمان مغربی)، تصحیح: آصف فیضی، چ ۲، قم: مؤسسہ آل البیت علیہ السلام لإحياء التراث، ۱۳۸۵ ق.
- الذریعۃ إلى تصانیف الشيعة، محمد محسن بن علی منزوی طهرانی (شیخ آقابزرگ)، تصحیح و تعلیق: علی نقی منزوی [و] احمد منزوی، چ ۳، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۰۳ ق.
- رسالہ توضیح المناسک (دستور و آداب حج و عمرہ)، سید محمد حسن مرتضوی لنگرودی، چ ۱، قم: انتشارات دفتر آیۃ اللہ مرتضوی لنگرودی، ۱۴۲۳ ق.
- رسائل الشہید الثانی، زین الدین بن علی عاملی جُبعی (شہید ثانی)، تصحیح: رضا مختاری، چ ۱، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزہ علمیہ قم، ۱۴۲۱ ق.
- روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات، محمد باقر بن زین العابدین خوانساری، تحقیق: اسد اللہ اسماعیلیان، چ ۱، قم: مکتبۃ اسماعیلیان، ۱۳۹۰ ق.
- ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، میرزا عبد اللہ بن عیسی بیگ افندی اصفہانی، تصحیح: سید احمد حسینی اشکوری، چ ۱، بیروت: مؤسسۃ التاریخ العربی، ۱۴۳۱ ق / ۲۰۱۰ م.
- شارع النجاة فی أبواب العبادات و المعاملات، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: سید محمد جواد جلالی [و] سید مہدی طباطبائی، منتشر شدہ در: رسالہ های خطی فقہی، چ ۱، قم: مؤسسہ دائرۃ المعارف فقہ اسلامی بر مذهب اہل بیت علیہ السلام، ۱۴۲۶ ق.
- شرح أصول الکافی، ج ۱، صدر الدین محمد بن ابراہیم قوامی شیرازی (ملا صدرا)، تصحیح: رضا استادی، چ ۱، تہران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۴ ش.
- شرح الصحیفة السجّادیّة الکاملۃ، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: سید مہدی رجایی، چ ۱، اصفہان: انتشارات بہار قلوب، ۱۴۲۲ ق.
- شرعۃ التسمیۃ (حول حرمة تسمیۃ صاحب الأمر عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِهِ السَّالِفِينَ باسمہ الأصلي فی زمان الغیبة)، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: رضا استادی، چ ۱، اصفہان: انتشارات مہدیہ میرداماد، ۱۴۰۹ ق.

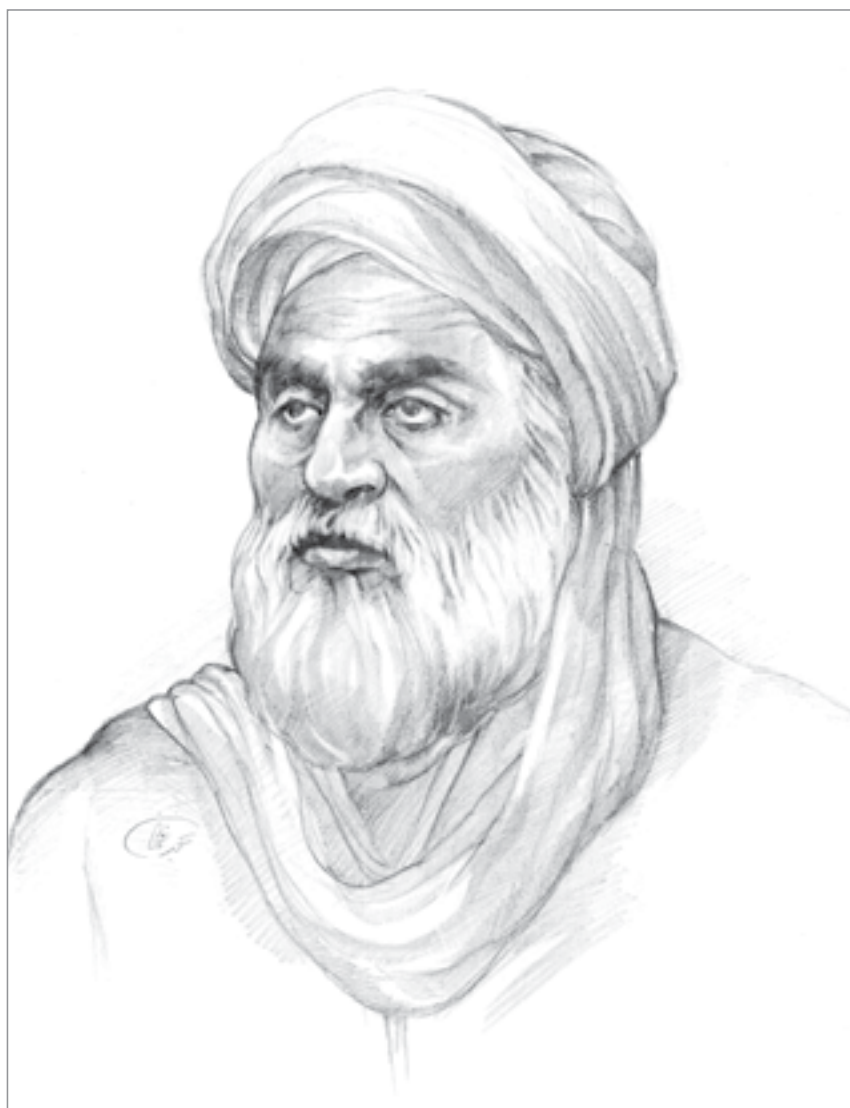
- ضوابط الرضاع، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: حجت منگنه چی، چ ۱، قم [و] گرگان: مرکز فقہی ائمتہ اطہار علیہ السلام [و] مؤسسہ فرهنگی میرداماد، ۱۳۹۲ ش.
- طبقات أعلام الشيعة، محمد محسن بن علی منزوی طهرانی (شیخ آقابزرگ)، تصحیح و تعلیق: علی نقی منزوی [و] احمد منزوی، چ ۱، قم: اسماعیلیان، بی تا.
- العدة في أصول الفقه، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)، تصحیح: محمدرضا انصاری قمی، چ ۱، قم: محمدتقی علاقندیان، ۱۴۱۷ ق.
- علل الشرائع، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، تصحیح: سید محمد صادق بحر العلوم، چ ۱، قم [و] نجف: المكتبة الداوری، ۱۳۸۵ ق.
- العین، ابو عبد الرحمن خلیل بن احمد فراہیدی، تصحیح: مهدی مخزومی [و] مهدی سامزایی، چ ۲، قم: مؤسسہ دار الهجرة، ۱۴۰۹ ق.
- عیون المسائل، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، منتشر شدہ در: اثنی عشر رسالہ، گردآوری: سید جمال الدین میردامادی، چ ۱، تہران: مکتب السید الداماد، ۱۳۹۷ ق.
- غایۃ المراد فی شرح نکت الإرشاد، شمس الدین محمد بن مکّی عاملی (شہید اول)، چ ۱، قم: مرکز الأبحاث و الدراسات الإسلامیة، ۱۳۷۳ ش.
- فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیہ السلام، سید محمود ہاشمی شاہرودی، چ ۱، قم: مؤسسہ دائرۃ المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیہ السلام [و] مرکز پژوهش های فارسی الغدیر، ۱۴۲۶ ق.
- فهرست نسخه های خطی کتابخانہ مرکزی دانشگاه تہران، ج ۱۶، محمدتقی دانش پڑوہ، چ ۱، تہران: انتشارات دانشگاه تہران، ۱۳۵۷ ش.
- القبسات، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: مهدی محقق [و] سید علی موسوی بہبہانی [و] توشی ہیکو ایزوتسو [و] ابراہیم دیباجی، چ ۲، تہران: انتشارات دانشگاه تہران، ۱۳۷۴ ش.
- قرب الإسناد، عبد اللہ بن جعفر حمیری، تصحیح: گروه محققان، چ ۱، قم: مؤسسہ آل البيت علیہ السلام لإحياء التراث، ۱۳۷۱ ش / ۱۴۱۳ ق.
- الکافی، ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی، تصحیح: علی اکبر غفّاری، چ ۱، تہران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ ق.
- کامل الزیارات، ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویہ قمی، تصحیح: عبدالحسین امینی [و] علی اکبر غفّاری، مقدمہ: محمد علی اردوباری، چ ۱، نجف: المطبعة المبارکة المرتضویة، ۱۳۵۶ ق.
- کاوش های تازه در باب روزگار صفوی، رسول جعفریان، چ ۱، قم: ادیان، ۱۳۸۴ ش.
- لسان العرب، محمد بن مکرم بن احمد انصاری مصری (ابن منظور)، چ ۳، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
- لوامع صاحبقرانی (المشتر بشرح الفقیہ)، محمدتقی بن مقصود علی مجلسی (مجلسی اول)، چ ۲، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۴ ق.

- لؤلؤة البحرين في الإجازات و تراجم رجال الحديث، يوسف بن احمد بحرانی (صاحب حدائق)، تصحيح: سيد محمد صادق بحر العلوم، چ ۱، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، بی تا.
- مجمع البيان في تفسير القرآن، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی (امین الإسلام)، تصحيح: هاشم رسولی محلاتی [و] فضل الله طباطبائی یزدی، چ ۲، بیروت: دار المعرفة، ۱۴۰۸ق.
- مختلف الشيعة في أحكام الشريعة، حسن بن يوسف بن مطهر اسدی (علامه حلی)، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرّسين حوزه علمیه قم)، ۱۴۱۳ق.
- مدارک الأحکام في شرح شرائع الإسلام، سيد شمس الدين محمد بن علی بن حسين موسوی عاملی جبعی، تصحيح: گروه محققان، چ ۲، مشهد: مؤسسه آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ۱۴۲۹ق.
- المراسم العلویة في الفقه و الأحکام النبویة، ابوعلی حمزة بن عبدالعزيز سلار ديلمی، تصحيح: حسين محسنی امینی، چ ۱، قم: المعاونة الثقافية للمجمع العالمی لأهل البيت عليه السلام، ۱۴۱۴ق.
- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ميرزا حسين بن محمدتقی بن علی محمد نوری طبرسی (محدث نوری)، چ ۱، بیروت: مؤسسه آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۸ق / ۱۹۸۷م.
- مصباح المتهجد، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (شيخ طوسی)، تصحيح: علی اصغر مرواريد [و] ابوذریدار، چ ۱، بیروت: مؤسسه فقه الشيعة، ۱۴۱۱ق.
- مصنفات میرداماد، چ ۱، سيد محمد باقر بن محمد حسين استرآبادی (میرداماد)، تصحيح: عبدالله نورانی، چ ۱، تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگي، ۱۳۸۱ش.
- معاني الأخبار، محمد بن علی ابن بابويه (شيخ صدوق)، تصحيح: علی اکبر غفاری، چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرّسين حوزه علمیه قم)، ۱۳۶۱ش.
- مقالات تاریخی، رسول جعفریان، چ ۱، قم: دلیل ما، ۱۳۸۷ش.
- المقنع، محمد بن علی ابن بابويه (شيخ صدوق)، قم: مؤسسه الإمام الهادی عليه السلام، ۱۴۱۵ق.
- المقنعة (چاپ سنگی)، محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، تصحيح: احمد بن محمد صائب خوانساری، چ ۱، تبریز: دارالطباعة محمد تقی بن محمد مهدی التبریزی، ۱۲۷۴ق.
- من لا يحضره الفقيه، محمد بن علی بن بابويه (شيخ صدوق)، تصحيح: علی اکبر غفاری، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرّسين حوزه علمیه قم)، ۱۴۱۳ق.
- منتخب اللطائف، رحم علی خان ایمان، تصحيح: مهدی علی زاده، چ ۱، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۸۶ش.
- موسوعة طبقات الفقهاء، مجموعة مؤلفان، زیر نظر: جعفر سبحانی تبریزی، چ ۱، قم: مؤسسه الإمام الصادق عليه السلام، ۱۴۱۸ق.
- میرداماد، علی اوجبی، چ ۱، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ش.
- نجوم السماء في تراجم العلماء (شرح حال علمای شیعه قرن های یازدهم و دوازدهم و سیزدهم هجری قمری)، محمد علی بن محمد صادق آزادکشمیری، چ ۲، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل (وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی)، ۱۳۸۷ش.

- النوادر أو مستطرفات السرائر، محمد بن احمد ابن ادريس حلي، چ ۱، قم: مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشری، ۱۴۰۸ ق.

مقالات:

- «رساله حجّیه»، احمد بن محمد نجفی (مقدّس اردبیلی)، تصحيح: سيّد ابوالحسن مطلبی، ميقات حجّ، شماره ۱۵، بهار ۱۳۷۵ ش، صص ۲۳-۴۴.
- «نخستين شيخ الإسلام قزوين، پايتخت صفويّه، تحليلی از رساله العقد الحسيني»، دن استوارت، ترجمه: محمد کاظم رحمتی، آينه پژوهش، شماره ۶۸، خرداد و تير ۱۳۸۰، صص ۳۷-۵۷.
- مدخل «حارثی، حسين بن عبدالصمد»، محمد کاظم رحمتی، دانش نامه جهان اسلام، ج ۱۲، تهران: بنياد دائرة المعارف اسلامي، ۱۳۸۷ ش.



پرتره میرداماد بر اساس نقل های تاریخی
اثر فاطمه نجفی

تصحیح متون

سیره عملی میرداماد در آینه تحفة العابدین

حسن صوفی‌لو*

دانش‌آموخته سطح سه حوزه، مدرسه علمیّه فیضیه (قم)

مقدمه

-۱-

درآمد

میرداماد علاوه بر موقعیت رفیعی که در علوم عقلی و نقلی داشته، از موقعیت معنوی و ویژه‌ای نیز برخوردار بوده است. از کثرت اهتمام وی بر آداب و اعمال مسنونه نقل‌های متعددی در دست است؛ اما این مهم زمانی بیش از پیش آشکار می‌شود که جزئیات زیست معنوی و سیره عملی میرداماد به رشته تحریر درآمده باشد.

ملا عبدالله سمنانی که شاگرد میرداماد بوده و از او اجازه دریافت کرده است، پیوسته در ملازمت استاد بوده و علاوه بر آشنایی با آراء فقهی میرداماد، از کیفیت انجام آداب و مناسک وی نیز به خوبی اطلاع داشته است. سمنانی کتاب تحفة العابدین را در بیان آداب مخصوص هریک از ماه‌های دوازده‌گانه و برخی آداب عمومی نگاشته است. وی از همان آغاز کتاب بنای خویش را بر آن نهاده است که به مناسبت‌های گوناگون، دیده‌ها و شنیده‌های مستقیم و غیرمستقیم خود را از میرداماد نقل کند؛ از این رو، در بخش‌های آغازین کتاب و ذیل اعمال ماه رجب، از میرداماد به عنوان استاد خویش نام برده و خاطرنشان می‌کند که در مباحث پیش رو، هرچا از عبارت اختصاری «استادی‌ام» استفاده کند، مقصود او میرداماد خواهد بود.

موضوعاتی که سمنانی در این کتاب از میرداماد نقل کرده، در چند محور خلاصه می‌شوند:

۱. دیدگاه‌های فقهی میرداماد؛
۲. آراء میرداماد درباره کیفیت انجام برخی عبادات؛
۳. شرح مفردات برخی روایات فقهی؛

* رایانامه: sofilo01375@gmail.com

۴. عادات خاص میرداماد در انجام عبادات؛
۵. ادعیه و اذکاری که میرداماد بر آن‌ها مداومت داشته است.

- ۲ -

عبدالله بن حاجی حسین بابا سمنانی، احوال و آثار او

عبدالله بن حاجی حسین بابا سمنانی (درگذشته پس از ۱۰۲۸ هجری قمری) یکی از دانشوران عصر صفوی و در شمار شاگردان و ملازمان میرداماد (۹۷۰ - ۱۰۴۰ هجری قمری)^۱ بوده است. جزئیات زندگانی او حتی برای شرح حال نویسان بزرگی همچون میرزا عبدالله افندی (۱۰۶۶ - ۱۱۳۰ هجری قمری) نیز پوشیده مانده است. نخستین بار همو در کتاب ریاض العلماء از سمنانی نام برده و تنها بر اساس تألیفات سمنانی، او را معرفی کرده است؛ اما با جست و جوی بیشتر - که حاصل آن در ادامه خواهد آمد - به دست می‌آید که سمنانی در حوزه فقه، طب و رجال الحدیث فعالیت داشته است. همچنین، بر اساس تاریخ‌های موجود در مکتوبات و آثار سمنانی و قرائن دیگر، می‌دانیم که او در سال‌های ۱۰۱۱ هجری قمری تا بعد از ۱۰۲۸ هجری قمری در قید حیات بوده است.

۲.۱. استادان سمنانی

از متن تحفة العابدین و دیگر اسناد به جای مانده از سمنانی، اطلاعات مفیدی درباره برخی استادان او به دست می‌آید که به اختصار از این قرارند:

الف) میرداماد و شیخ محمد گنابادی:

سمنانی میرداماد را استاد خود معرفی کرده و از وی با تجلیل و تکریم بسیار یاد کرده است. او در سرتاسر کتاب تحفة العابدین، به نقل دیده‌ها و شنیده‌های مستقیم خود از میرداماد پرداخته است؛ به گونه‌ای که می‌توان تصویری از سلوک عملی میر را در آن مشاهده کرد. سمنانی ذیل زیارت‌نامه حضرت اباعبدالله علیه السلام در شب اول ماه رجب، پس از نقل عبارت زیارت‌نامه و توضیحاتی درباره آن، چنین نوشته است:

«... پس اگر زیارت در حضور واقع شده باشد، باید دو رکعت نماز زیارت را بعد از زیارت بگذارد؛ و اگر از دور واقع شده، قبل از زیارت؛ چنانچه مسموع شد از عالی حضرت سید المحققین، سَنَدُ الْمَدَقِّقِینَ، زُبْدَةُ الْحُكَمَاءِ الْمُتَأَهِّلِینَ، عُمْدَةُ الْفَضَلَاءِ الْمُتَمَهِّرِینَ، أَعْلَمُ الْعُلَمَاءِ الْمُتَبَجِّحِینَ، وَارِثُ عُلُومِ جَدِّهِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِینَ، عَلَّامَةُ الْعُلَمَاءِ، فَهَامَةُ الْحُكَمَاءِ، ثَالِثُ الْمُعَلِّمِینَ بَلِ الْأَوَّلُ لَوْ رَفَعَ الْجَدُلُ مِنَ الْبَیِّنِ وَكُشِفَ الْغِطَاءُ عَنِ الْعَیْنِ، بُرْهَانُ الْخَافِقِینَ، جَامِعُ الْمَعْقُولِ وَ الْمُنْقُولِ، حَاوِی الْفُرُوعِ وَالْأَصُولِ، خَاتَمُ الْمُجْتَهِدِینَ؛ أَعْنِی أَسْتَادِی وَ اسْتِنَادِی بَلِ أَسْتَاذُ الْبَشَرِ وَ اسْتِنَاذُ أَهْلِ الدَّهْرِ، شَيْخِی وَ مُعْتَمَدِی، سَمِیَّ جَدِّهِ خَامِسِ عِتْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - لَا زَالَ كَاسِمِهِ

۱. شرح حال وی را نگر: أمل الآمل فی علماء جبل عامل، ج ۲، ص ۴۹؛ ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۴۰.

الشَّریف مُحَمَّدٌ مُّجَدِّدٌ بَاقِرٌ لِّلْعُلُومِ الدِّینِ، مُؤَيَّدٌ مِّنْ عِنْدِ رَبِّهِ الْغَنِيِّ، امیر مُحَمَّد بن مُحَمَّد یُدْعٰی بِبَاقِرِ الدَّامَادِ الْحُسَیْنِيِّ الْأَسْتَرَابَادِيِّ - أَدَامَ اللَّهُ تَعَالٰی لَوَاءِ إِفَادَتِهِ وَإِفَاضَتِهِ عَلٰی رُؤُوسِ الْمُتَعَلِّمِينَ بِمَنَّتِهِ وَجُودِهِ، إِنَّهُ عَلٰی مَا یَشَاءُ قَدِیْرٌ وَیَجَابِیْهِ دَعْوَةُ الْمُضْطَرِّینَ حَقِیْقٌ وَجَدِیْرٌ^۱.

منقولاتی که سمنانی در مواضع متعددی از این کتاب درباره میرداماد آورده، نشانه انس و مصاحبت وی با استاد و نیز آگاهی او از آراء و اندیشه‌های فقهی/ مناسکی میر است. میرداماد نیز در اجازه با واسطه‌ای که به سمنانی داده او را بسیار ستوده و القاب نیکویی در وصف وی به کار برده است. وی در این اجازه که در برگه‌ای از مجموعه رسائل خود نگاشته، پیش از اذن نقل و روایت، گواهی داده است که ملاعبدالله سمنانی کتاب شرعة التسمیة را نزد شیخ محمد گنابادی (زنده در ۱۰۳۹ هجری قمری)^۲ قرائت کرده است. متن اجازه از این قرار است:

«[بسم الله الرحمن الرحيم]

لقد أنعم الله المولى الفاضل الیلمعی، شهاباً للفضل و التقی، عبدالله السمنانی - بلّغه الله سبحانه قُصِياً درجات الكمال - أخذاً و استكشافاً عَمَّن قرأه علیّ قراءةً فحْصیةً، و أخذَه عَنِّي أخذاً افتحاصیاً، مِّنْ أَفَاحِمٍ مَّنْ أَثَقَ بِهِ فِيْ عِلْمِهِ وَ هَدَاهُ وَأَفْاضَ لِّمَنِ اسْتَنْیَمُ إِلَى ثُلُوجِ الْفَوَادِ بِهِ فِيْ فَضْلِهِ وَ تَقْوَاهُ. وَ إِنِّي قَدْ أَجَزْتُ لَهُ أَنْ يَّرْوِيَهُ لِمَنْ شَاءَ وَ أَحَبَّ مُرْتَاداً مُحْتَاطاً. وَ كَتَبَ بِنِیَانِ يَمِينِهِ الْحَبَانِيَةَ الْفَانِيَةَ، مُؤَلِّفَهُ الْفَقِيرُ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ الْحَمِيدِ الْغَنِيِّ، مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ يَدْعُو بِأَقَرِّ الدَّامَادِ الْحُسَيْنِيِّ، حَامِداً مُّصْلِياً مُّسْلِماً»^۳.

گنابادی نیز در همان دست‌نوشته، پیش از صورت اجازه میرداماد، ضمن تقریظی خاطرنشان کرده است که اجازه میرداماد به سمنانی، در حقیقت گواه است بر اینکه وی کتاب شرعة التسمیة را نزد گنابادی مقابله کرده است. عبارت تقریظ گنابادی به این شرح است:

«صورت اجازه‌ای که بندگان سیدالمحققین و سندمدققین، برهان الحکماء المتألهین، قدوة العلماء الراسخین جهت جناب فضایل مآب، افادت و افاضت انتساب، و جیهاً [کذا] مولانا عبدالله سمنانی که کتاب شرعة التسمیة را نزد ذرّة أحقر و بنده أفقر، شیخ محمد الجنازدي مقابله نموده بود، قلمی فرموده‌اند»^۴.

۱. تحفة العابدین (الف/ نسخه خطی)، برگ‌های ۸پ-۹ر.

۲. جزئیات زندگانی گنابادی دانسته نشد؛ اما با توجه به رونوشت‌های وی از آثار میرداماد و نیز اجازاتی که از او دریافت کرده، می‌توان پی برد که با میر ارتباطی نزدیک داشته است. میرداماد در یکی از همین اجازات، از او با احترام و تکریم فراوان یاد کرده است. نگر: مجموعه رسائل میرداماد (نسخه خطی)، برگ‌های ۱پ-۲پ؛ اوراق پراکنده از مصتفات میرداماد، صص ۳۲۸-۳۲۹. آخرین شاهد تاریخی از حیات گنابادی، فراغت او از استنساخ ضوابط الرضاع میرداماد در سال ۱۰۳۹ هجری قمری است. این دست‌نوشته هم‌اکنون در کتابخانه دانشکده الهیات دانشگاه تهران به شماره ۲۳۴/۱ نگهداری می‌شود. نگر: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، ص ۲۶۳.

۳. اوراق پراکنده از مصتفات میرداماد، ص ۳۳۱.

۴. همان، ص ۳۳۱.

محبت مبارکه که بنام حق تعالی
 بران امکان یافت
 تقدیر متعالی را در روز قیامت
 کتبش در آتش را در روز قیامت
 لغت نامه الهی الفیاض فی العلوم
 فیض از جات الکمال
 منافع من ارفی فی علم و هدیه
 والی قد اخرجت له ان یرید به لمن شاء
 العالیه مکتوبه الفیاض فی العلوم
 عامه علی استقامت

صورت اجازه می‌رساند که به سمنانی و تقریظ گنابادی در ابتدای آن

(ب) میرزا محمد استرآبادی و ملا عبد اللہ شوشتری:

سمنانی در اواخر تحفة العابدین از حضورش نزد میرزا محمد استرآبادی (درگذشته ۱۰۲۸ هجری قمری)^۱ و ملا عبدالله شوشتری (درگذشته ۱۰۲۱ هجری قمری)^۲ سخن گفته و تصریح کرده است که مکرر در خدمت ایشان بوده است. سمنانی از استرآبادی با لقب «حضرت عمدة المجتهدین رضوان دستگاه» و از شوشتری با وصف «زبدۃ المتوزعین و کھف المجتهدین مغفرت پناه، مولانا عبدالله شوشتری» یاد کرده است.^۳

با توجه به مهاجرت استرآبادی به مکه و سکونت وی در آنجا تا پایان عمر، احتمالاً سمنانی نیز برای بهره‌مندی از او و دیگر علماء متوطن در مکه و مدینه، به حجاز مهاجرت کرده است. از تاریخ مهاجرت او به حجاز و مدت اقامت وی در هریک از دو شهر مکه و مدینه اطلاع دقیقی در دست نیست؛ اما همین اندازه می‌دانیم که سمنانی استنساخ کتاب توضیح المقال استرآبادی (تألیف شده به سال ۱۰۱۶ هجری قمری) را احتمالاً در ۱۰۱۶ هجری قمری در مکه مکرمه آغاز و به سال ۱۰۱۷ هجری قمری در مدینه نبوی به پایان رسانده است. همچنین، دست‌کم تا دوم ماه شوال ۱۰۲۰ هجری قمری که از کتابت أجوبة المسائل الفقهيّة (تألیف شده به سال ۱۰۰۰ هجری قمری)، اثر سیّد حسن بن زین الدین عاملی (۹۵۹ - ۱۰۱۱ هجری قمری)؛^۴ در مدینه منوره فارغ شده، در حجاز بوده است. کتابت برخی آثار میرزا محمد استرآبادی مانند توضیح المقال و - احتمالاً - تلخیص المقال (تألیف شده به سال ۹۸۸

١. شرح حال وی رانگه: أمل الآمل فی علماء جبل عامل، ج ٢، ص ٢٨١؛ ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ٥،

صص ١١٥-١١٧؛ روضات الجنّات في أحوال العلماء و السادات، ج ٧، صص ٣٦-٣٩.

۳. شرح حال وی را نگر: *أمل الآمل في علماء جبل عامل*، ج ۲، ص ۱۵۹؛ *رياض العلماء و حياض الفضلاء*، ج ۳،

صص ١٩٥-٣٠٥: روضات الجنّات في أحوال العلماء و السادات، ج ٤، صص ٣٣٤-٣٤٤.

۳. نگر: تحفة العابدین (ب/نسخه خطی)، برگ ۱۳۵ر.

٤. شرح حال وی رانگر: أمل الآمل في علماء جبل عامل، ج ١، صص ٥٧-٦٣؛ سلافة العصر في محاسن الشعراء

بکّل مصر، ص ۳۰۴؛ ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۱، صص ۲۳۵-۲۳۴.

هجری قمری) نشانه تمایل فکری سمنانی به آراء و اندیشه‌های استرآبادی است.

ج، ملا محمد امین استرآبادی و زین الدین علی بن شذقم مدنی:

همان‌طور که اشاره شد، سمنانی برهه‌ای از زندگانی خویش را در مکه مکرمه و مدینه نبوی سپری کرده است؛ بنابراین، از محضر بزرگان دیگری همچون داماد میرزا محمد استرآبادی، ملا محمد امین استرآبادی (درگذشته ۱۰۳۶ هجری قمری)^۱، و زین الدین علی بن شذقم مدنی (۹۷۶-۱۰۳۳ هجری قمری)^۲ نیز بهره برده و چنان‌که از قرائن پیداست، با ایشان مصاحبت و همکاری نزدیکی داشته است. از جمله این قرائن، همکاری سمنانی با استرآبادی در مقابله نسخ کتاب الاستبصار است؛ چنان‌که در یادداشت پایانی کتاب، استرآبادی را استاد خود دانسته و با احترام از او یاد کرده است.^۳

همچنین، تعریب رساله تنباکو، اثر حسام الدین ماچینی (از اعلام قرن یازدهم هجری قمری)، به امر علی بن شذقم مدنی نشان می‌دهد که سمنانی حضور علی بن شذقم مدنی را نیز درک کرده و با او ارتباط داشته است. در بخش آینده، به تفصیل درباره این کتاب سخن خواهیم گفت.

۲.۲. آثار سمنانی

شمار آثار شناخته شده سمنانی، از چهار اثر فراتر نمی‌رود:

الف) برگردان عربی «رساله تنباکو»:

رساله تنباکو اثر حسام الدین بن افلاطون ماچینی است و ظاهراً در اوان شیوع استعمال توتون و تنباکو نگارش یافته است. سمنانی این اثر را به امر سید علی بن شذقم مدنی در مدینه منوره به عربی برگردانده است. با توجه به ظهور و شیوع استفاده از تنباکو در آن عصر، استعمال این ماده به صورت مسئله‌ای مستحدثه درآمده و نیازمند حکم فقهی مناسب بود. ظاهراً ابن شذقم نیز با هدف شناخت هویت این ماده جهت صدور حکم، سمنانی را به ترجمه این رساله به زبان عربی مأمور کرده است.

۱. شرح حال وی را نگر: أمل الآمل في علماء جبل عامل، ج ۲، ص ۲۴۶؛ تعلیقة أمل الآمل، ص ۲۴۶؛ روضات المجتات في أحوال العلماء و السادات، ج ۱، ص ۱۲۰.
۲. شرح حال وی را نگر: تحفة الأزهار و زلال الأنهار في نسب أبناء الأئمة الأطهار (علیه السلام)، ج ۲، صص ۲۶۳-۲۷۵؛ ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۳، صص ۴۰۰-۴۰۲.
۳. نگر: الاستبصار في ما اختلف من الأخبار (نسخه خطی)، برگ ۳۶۰ پ.
۴. از شخصیت و زندگانی او اطلاعات زیادی در دست نیست؛ جز اینکه در اوائل سده یازدهم هجری قمری و زمانی که استعمال توتون و تنباکو شیوع پیدا کرده بوده، به تألیف رساله تنباکو دست یازیده است.
۵. شیخ آقابزرگ طهرانی به نقل از شجره نامه خاتون آبادتین (تألیف شده به سال ۱۱۳۹ هجری قمری) زمان شیوع استعمال توتون و تنباکو را سال ۱۰۱۲ هجری قمری ضبط کرده است. نگر: الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۴، ص ۴۳۶. ماچینی در رساله مذکور، وضعیت عصر شیوع استعمال این ماده را چنین شرح می‌دهد: «چون تنباکو در این جزء زمان از پرده خفا به عرصه اشتها جلوه‌گر گردیده و بعضی از یاران آن چنان به او معتقدند و خواهند که اگر پیشه‌ای ایشان را لگد زند، علی الاستعجال به استعلاج این، به استعمال آن اشتغال می‌نمایند» (رساله تنباکو (نسخه خطی)، برگ ۸۸، دیباچه رساله).

ماچینی در رساله فارسی خویش درباره کیفیت توتون و آثار استعمال آن بحث کرده و فوائد و مضرات آن را برشمرده است. وی کوشیده است تا با اقامه دلیل برحُسن توتون، اثبات کند که استعمال توتون، همان طور که برای برخی مزاج‌ها مضّر است، برای برخی دیگر نافع است. سمنانی در آغاز ترجمه این رساله، به ایراد برخی فوائد طبّی پرداخته و پس از ترجمه متن از پارسی به عربی، آن را شرح کرده است. سمنانی اشکالات فراوانی بر رساله ماچینی وارد ساخته و به طور کلی، مدار کلام وی در بسیاری از مواضع، بر ردّ مدّعیات ماچینی و محمّد مقیم سمنانی است. به باور او، ممکن است که استعمال توتون نفعی در پی داشته باشد؛ اما ضررش به مراتب بیشتر است؛ بنابراین، بهتر است که استعمال نشود.^۱ سمنانی در سال ۱۰۲۰ هجری قمری از کار ترجمه و شرح این رساله فراغت یافته است.

میرزا عبدالله افندی پس از معرفی این کتاب، به رساله دیگری در همین موضوع اشاره می‌کند که توسط محمّد مقیم سمنانی نگارش شده است. ملا عبدالله سمنانی در تعریف خود، اثر محمّد مقیم سمنانی را انتحالی از رساله ماچینی برشمرده و معتقد است که محمّد مقیم آن را سرقت کرده و به نام خویش شهرت داده است. عبارت افندی در ریاض العلماء از این قرار است:

«وله أيضاً کتاب فی ترجمة الرسالة الفارسیة لأفلاطون الزمان حسام‌الدین الماچینی فی أحوال الحشیشة المعروفة بالتنباک بالعربیة و شرحها مع الرد علیها. و هی بعینها رسالة الحکیم محمّد مقیم بن الحکیم محمّد حسین السمنانی فی ذلك أيضاً بالفارسیة، و هو قد سرقها و جعلها باسم نفسه كما صرّح به هذا المترجم».^۲

گفتنی است که عبارت افندی در بدو نظر اندکی راهزن است و از آن چنین فهمیده می‌شود که سارق و منتحل، حسام‌الدین ماچینی بوده است؛ این در حالی است که آیه‌الله مرعشی نجفی رحمته‌الله (۱۲۷۶-۱۳۶۹ هجری شمسی) در نامه‌ای به شیخ آقابزرگ طهرانی رحمته‌الله (۱۲۵۵-۱۳۴۸ هجری شمسی)، از ترجمه سمنانی نام برده و منتحل را محمّد مقیم سمنانی معرفی کرده است.^۳ همین امر موجب شده تا شیخ آقابزرگ طهرانی در فهم عبارت ریاض العلماء دچار تردید شده و ضمن نامه‌ای به آیه‌الله مرعشی نجفی، این گونه بنویسد:

«در ریاض در ذیل ترجمه عبدالله بن حسین بابا، مؤلفین رساله‌های تن و تنباک را ذکر می‌کند؛ یکی از مؤلفین اسمش محمّد مقیم بن محمّد حسین است و شما نوشته‌اید: «محمّد حسین بن مقیم». نمی‌دانم کدام در نسخه موجود پیش شما است؛ و نوشته‌اید: «یکی سرقت کرده از دیگری»؛ و من مراد عبارت [افندی] را مردّد شدم. شما مطالعه

۱. افندی پس از نقل بیانات سمنانی در مذمت استعمال توتون، بیان او را از جهات مختلف مردود دانسته و اشکالاتی بر آن وارد ساخته است. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۳، ص ۲۰۸.

۲. همان، ص ۲۰۷.

۳. نامه‌های فراوانی بین آیه‌الله مرعشی نجفی و شیخ آقابزرگ طهرانی رد و بدل شده است که متأسفانه نامه‌ها و جواب‌هایی که آیه‌الله مرعشی برای شیخ آقابزرگ فرستاده است، اکنون در اختیار ما نیست. نگر: «گزیده نامه‌های شیخ آقابزرگ تهرانی به آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی»، ص ۵۴. محتوای نامه آیه‌الله مرعشی درباره کتاب مذکور، از عبارات آقابزرگ در نامه بعدی حدس زده شد.

کنید، چه می‌فهمید از کلام او؟ سارق کیست؟ و آنچه به اسم خود نموده، فارسی بوده یا ترجمه به عربی بوده؟ شاید نسخه ریاض پیش من در اینجا غلط دارد. به هر حال، آنچه از کلام او به دست شما آمد، به حقیر مرقوم دارید»^۱.

با توجه به گزارش آیه‌الله مرعشی نجفی از دست‌نوشته معرب سمنانی، باید گفت که افندی در بیان مقصود خویش کوتاهی کرده و با وجود اینکه او نیز منتحل را محمدمقیم سمنانی می‌دانسته، عبارت روشنی بر این مضمون نیاورده و بدین ترتیب موجب کثفهمی خوانندگان شده است. علاوه بر اینکه اگر منتحل ماچینی بود، در این صورت تعریب رساله‌ای انتحال‌یافته توجیه درستی نداشت.

شیخ آقابزرگ در الذریعه با توجه به عبارت افندی و نیز مشخصات دست‌نوشته آیه‌الله مرعشی نجفی، منتحل را محمدمقیم سمنانی یا - براساس نسخه مرعشی - محمدحسین بن محمدمقیم دانسته است؛ اما با این همه، نسبت انتحال به محمدمقیم سمنانی را خالی از نظر ندانسته و داوری در صحت و سقم این مدعا را به خداوند ارجاع می‌دهد.^۲

افندی ذیل ترجمه احوال سیدعلی بن شدقم مدنی نیز از ترجمه عربی سمنانی یاد کرده و خاطرنشان کرده است که سمنانی رساله‌ای عربی در ترجمه رساله فارسی حکیم محمدمقیم سمنانی و رساله فارسی حسام‌الدین ماچینی نگاشته است. عبارت او از این قرار است:

«ثم انه قد آلف المولى عبدالله بن الحاج حسين بابا السمناني، تلميذ السيد الداماد، رسالة بالعربية في ترجمة الرسالة الفارسية في أحوال الحشيشة المعروفة بالتنباك للمولى الحكيم محمدمقيم بن الحكيم محمدحسين السمناني ولأفلاطون الزمان حسام الدين الماچيني أيضاً بالفارسية في ذلك، بالتماس هذا السيد مع شرح وإيضاح ورد لها»^۳.

به هر حال، با توجه به اشتراک مطالب این دو رساله فارسی، می‌توان حدس زد که سمنانی در ترجمه عربی خویش به هردو رساله نظر داشته و اشکالاتی که وارد کرده، متوجه هردو مؤلف است. میرزا عبدالله افندی در گزارش نسخه‌ای از این رساله که در سجستان دیده، به یادداشتی از سیدخلف بن عبدالمطلب حویزی مشعشی (درگذشته ۱۰۷۴ هجری قمری) در ظهر نسخه اشاره کرده است. مشعشی در این یادداشت از خوانش این رساله نزد سمنانی خبر داده، مطالب آن را بسیار سودمند دانسته و توضیحات و ایرادات شارح را پسندیده و متقن قلمداد کرده است. عبارت مشعشی از این قرار است:

«قال أفقر عبادالله إلى رحمة السيد خلف بن السيد عبدالمطلب: قد سمعت هذه الرسالة قراءة عليّ من شارحها العالم الفاضل الربّاني، ملاعبدالله السمناني - أطال الله بقاءه وأوصله إلى رضاه - ، فرأيتها جليّة الفوائد نفيسة الفرائد، واستحسنّت ما أودع فيها من التحقيق والإيراد جارياً مجرى السداد»^۴.

۱. «گزیده نامه‌های شیخ آقابزرگ تهرانی به آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی»، ص ۵۵.

۲. نگر: الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۴، ص ۴۳۶.

۳. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۳، ص ۴۰۲.

۴. همان، صص ۲۱۱-۲۱۲.

افندی ذیل ترجمه احوال سیدخلف مشعشی در اینکه یادداشت ظهر نسخه از او باشد تردید کرده است؛ زیرا در مواضع بسیاری از آن یادداشت، اشتباهات واضحی از جهت قواعد ادبیات عرب رخ داده است؛^۱ درحالی که مشعشی از فصحاء عرب بوده و بروز چنین اغلاطی از فردی مانند او بسیار بعید است.^۲ متأسفانه نسخه ای از این رساله به دست نیامد.

ب) تحفة العابدین:

اثر دیگری که میرزا عبدالله افندی معرفی کرده، تحفة العابدین است که سمنانی در آن با استفاده از روایات معصومان علیهم السلام و دیگر منابع، درباره ادعیه و اعمال سه ماه رجب، شعبان و رمضان، برخی اعمال متفرقه سایر ماه ها و نیز اموری که انجام آن ها نیکوست، به تفصیل بحث کرده است. این کتاب مشتمل بر مقدمه، پنج باب و یک خاتمه بدین شرح است:

- مقدمه در فضیلت ماه های مذکوره؛
- باب اول در عمل ماه مبارک رجب المرجب؛
- باب دوم در عمل ماه مبارک شعبان المعظم؛
- باب سیم در عمل ماه مبارک رمضان؛
- باب چهارم در اعمال ماه های متفرقه؛
- باب پنجم در بیان جمله ای از امور مرغوب فیها و مرهوب عنها و آداب بعضی از امور ضروری؛
- خاتمه در تعقیب نمازهای یومیه و کیفیت و فضیلت آن و ادعیه ساعات دوازده گانه روز که هر ساعتی منسوب است به یکی از ائمه طاهرین - صلوات الرحمن علیهم اجمعین - و آداب خلوت. سمنانی در این کتاب، به صراحت میرداماد را استاد خود خوانده و در مواضع مختلف کتاب، به نقل دیده ها و شنیده های مستقیم و غیرمستقیم خود از او پرداخته است. سمنانی در اواخر این کتاب، ذیل «آداب نوره» خاطرنشان می کند که برای دفع ضرر نوره در روز جمعه، می بایست حنا بر بدن مالید و سر را با خطمی شست. او برای این مدعا شاهی از سیره میرزا محمد استرآبادی و ملا عبدالله شوشتری نقل کرده و چنین می گوید:

«و در روز جمعه نیز روایت واقع شده در منع نوره که موجب برص است؛ و دفع ضرر این باید که به مالیدن حنا بر بدن و شستن سر را به خطمی [کرد]؛ چنان که عمل حضرت عمده المجتهدین رضوان دستگاه، میرزا محمد استرآبادی و زبدة المتوزعین و کشف المجتهدین مغفرت پناه، مولانا عبدالله شوشتری بوده و این احقر مکرر در خدمت ایشان بوده و از ایشان مشاهده نموده که در روز جمعه، نوره می کشیدند و حنا را بر بدن می مالیدند»^۳.

تعبیر «رضوان دستگاه» و «مغفرت پناه» که سمنانی در یادکرد از استرآبادی و شوشتری، در قالب دعا و ثنا به کار برده و نیز کاربرد افعال ماضی در نقل این جریان، نشان دهنده آن است که

۱. افندی متذکر شده که متن منقول از آن یادداشت را اصلاح کرده است. نگر: همان، ج ۲، ص ۲۴۰.

۲. نگر: همان.

۳. تحفة العابدین (ب/ نسخه خطی)، برگ ۱۳۵ر.

هنگام تألیف تحفة العابدین، این هردو وفات کرده‌اند. می‌دانیم که شوشتری در ۱۰۳۱ هجری قمری و استرآبادی در ۱۰۳۸ هجری قمری درگذشته است؛ بنابراین، می‌توان گفت که سمنانی تحفة العابدین را پس از سال ۱۰۳۸ سال هجری قمری تألیف کرده است.

هشت نسخه از این رساله در کتابخانه‌های ایران و عراق شناسایی شده‌اند که مشخصات آن‌ها از این قرار است:

۱. نسخه شماره ۱۵۹۰۸، کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (تهران).^۱
۲. نسخه شماره ۸۴۸۳، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه (قم).^۲
۳. نسخه شماره ۱۷۴۱، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه (قم).^۳
۴. نسخه شماره ۱۴۳۷۳، کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (تهران).^۴
۵. نسخه شماره ۵-۳۵۹۷۵، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران (تهران).^۵
۶. نسخه شماره ۱۵، از مجموعه اهدایی دکتر قیاض به کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد.^۶
۷. نسخه شماره ۱۹۹۰، کتابخانه مدرسه علمیّه فیضیه (قم).^۷
۸. نسخه شماره ۳۸۶۰، کتابخانه عمومی امیرالمؤمنین علیه السلام (نجف).^۸

ج) تقویة الباه (أسرار النکاح):

شیخ آقابزرگ طهرانی در الذریعة رساله دیگری به نام تقویة الباه یا أسرار النکاح را در شمار آثار سمنانی دانسته است. وی اشاره کرده است که دست‌نوشته این رساله به خط مؤلف، نزد آیه الله مرعشی نجفی موجود بوده است.^۹

د) شرح صرف میر:

شرح صرف میراث دیگری از سمنانی است که آن را برای نوآموزان فن صرف که به خواندن صرف میراشتغال داشته‌اند، به خصوص فرزند خویش، محمدیوسف، نگاشته است. تنها دو نسخه از این رساله در کتابخانه‌های ایران نگهداری می‌شود:

۱. نگر: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۴۴، ص ۱۲۶.
۲. نگر: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی آیه الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله علیه، ج ۲۲، ص ۷۰.
۳. نگر: همان، ج ۵، صص ۱۲۶-۱۲۷.
۴. نگر: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۳۸، صص ۳۸۲-۳۸۳.
۵. نگر: بانک داده‌های الکترونیکی کتابخانه ملی ایران، به نشانی زیر:
<https://bit.ly/3 kIg PP7>
۶. نگر: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، ص ۲۲.
۷. نگر: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مدرسه فیضیه قم، ج ۲، ص ۵۶.
۸. این دست‌نوشته در فهرست فراهم‌آورده سیدعبدالعزیز طباطبائی - رحمه الله - پیدا نشد. نگارنده با راهنمایی استاد ارجمند، حسین واثقی، به این نسخه دست یافت.
۹. نگر: الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۴، ص ۳۹۴.

۱. نسخه شماره ۵۴۳۲، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.^۱
۲. نسخه شماره ۹۴۲۹، کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (تهران).^۲

۲.۳. نسخه‌های کتابت‌کرده سمنانی

حسب جست‌وجوی ما، چند نسخه کتابت‌کرده ملاعبدالله سمنانی تاکنون شناسایی شده‌اند که معرفی و بررسی آن‌ها خالی از فایده نخواهد بود.

الف) توضیح‌المقال:

ملاعبدالله سمنانی احتمالاً در سال تألیف توضیح‌المقال - یعنی ۱۰۱۶ هجری قمری - یا کمی پس از آن، در شهر مکه استنساخ این کتاب را آغاز کرده و در روز شنبه، دهم جمادی‌الآخری سال ۱۰۱۷ هجری قمری، در مدینه نبوی از کار کتابت آن فراغت یافته است. از این نسخه اطلاعی در دست نیست و مشخصات مذکور نیز از انجامه دست‌نوشته دیگری از توضیح‌المقال که به دست محمدسعیدبن شمس‌الدین نائینی کتابت شده، به دست آمد. این دست‌نوشته هم‌اکنون در کتابخانه مدرسه آخوند در همدان، به شماره ۱۰۱۱۶ نگهداری می‌شود^۳ و تصویر آن را در کتابخانه آستان قدس رضوی می‌توان بازیابی کرد.

ب) تلخیص‌المقال:

نسخه‌ای از کتاب تلخیص‌المقال با شماره ۱۸۴۳ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است^۴ که کاتب آن، خود را با نام عبدالله بن حسینی معرفی کرده است. او در روز جمعه، شانزدهم رمضان سال ۱۰۱۱ هجری قمری، کتابت این نسخه را به پایان برده است. استاد حسین واثقی در اعلام المجاورین بمکه المعظمه بر اساس همنامی کاتب با عبدالله سمنانی، احتمال داده است که کاتب این نسخه، همان عبدالله بن حاجی حسین سمنانی باشد.^۵ شاید بتوان این احتمال را به قرینه هویت مالک نسخه در سال ۱۰۷۰ هجری قمری که عبدالرزاق بن محمدیوسف نام داشته، تقویت کرد؛ زیرا فرزند سمنانی - چنان‌که در آغاز شرح میراشاره کرده - محمدیوسف نام داشته است و این احتمال وجود دارد که عبدالرزاق نوه ملاعبدالله سمنانی باشد.

ج) الاستبصار فی ما اختلف من الأخبار:

عبدالله سمنانی در مدینه نبوی و در شانزدهم رجب‌المرحب سال ۱۰۲۰ هجری قمری از کتابت الاستبصار فراغت یافته و پس از اتمام کتابت، بیش از یک ماه به همراه ملا محمدامین استرآبادی، آن را با چند نسخه دیگر مقابله کرده و نهایتاً در بیست و پنجم شعبان المعظم همان سال، مقابله

۱. نگر: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ج ۱۶، ص ۶.

۲. نگر: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۳۰، ص ۱۲۶.

۳. نگر: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های رشت و همدان، ص ۱۶۰۸.

۴. نگر: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ج ۸، ص ۴۱.

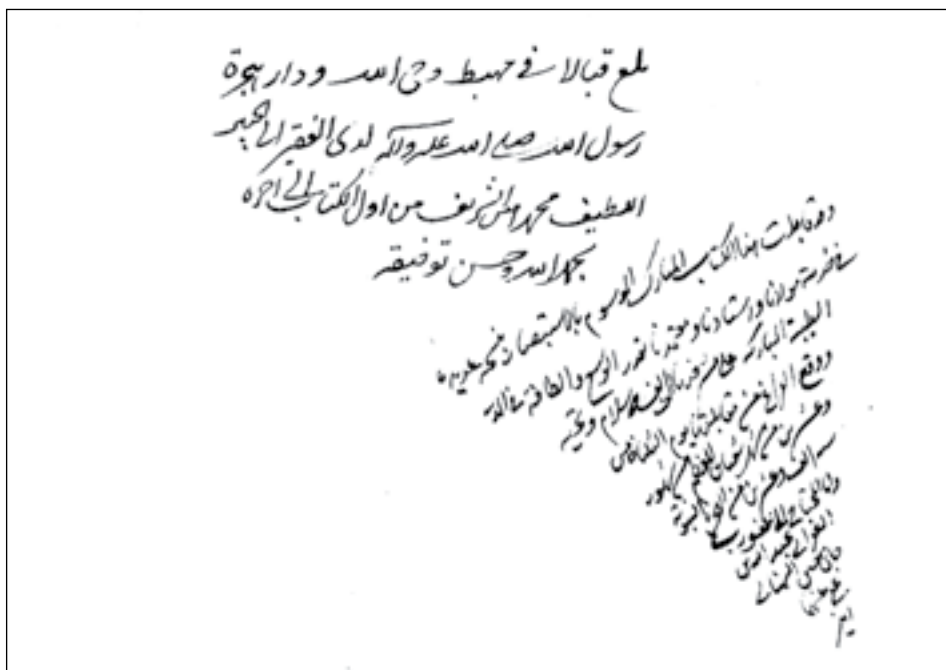
۵. نگر: اعلام المجاورین بمکه المعظمه، ج ۹، ص ۳۳۱.

نسخه را نیز به اتمام رسانیده است. در برگ پایانی نسخه، یادداشت بلاغ مقابله از استرآبادی و نیز یادداشت سمنانی مبنی بر مقابله نسخه در خدمت استرآبادی درج شده است. متن یادداشت محمدامین استرآبادی چنین است:

«بلغ قبلاً في مهبط وحي الله و دار هجرة رسول الله - صلى الله عليه وآله - لدى الفقير إلى الخير اللطيف، محمد أمين الشريف من أول الكتاب إلى آخره بحمد الله و حسن توفيقه».

یادداشت سمنانی نیز از این قرار است:

«وقد قابلت هذا الكتاب المبارك الموسوم بـ «الاستبصار» بنسخه العديدة في خدمة مولانا و أستاذنا و معتمدنا بقدر الوسع و الطاقة في المدينة الطيبة المباركة - على مشرفها ألف ألف سلام و تحية - . و وقع الفراغ من مقابلتها يوم الثلاثاء، خامس و عشرين من شهر شعبان المعظم من شهور سنة ألف و عشرين من الهجرة النبوية. و أنا المحتاج إلى عفو رب الغفراني، عبدالله بن حاجي حسين السمناني - عني عنهما، آمين - »^۱.



صورت بلاغ مقابله از استرآبادی و یادداشت ملاعبدالله سمنانی (این دست نوشته هم اکنون در کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی، با شماره ۱۱۱۱ نگهداری می شود).^۲

د) أجوبة المسائل الفقهيّة:

از دیگر آثاری که به دست سمنانی کتابت شده و می توان آن را حاصل حضور وی در مدینه دانست، پاسخ هایی است که حسن بن زین الدین عاملی به پرسش های سید محمد بن جویری مدنی

۱. الاستبصار في ما اختلف من الأخبار (نسخه خطی)، برگ ۳۶۰ پ.

۲. نگر: فهرست نسخه های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی، ج ۳، ص ۳۴۷.

(درگذشته ۱۰۰۵ هجری قمری)^۱ درباره حکم غیبت مخالفان و آثار آن داده است. این پاسخ‌ها در حقیقت دومین رساله از مجموعه پاسخ‌های سه‌گانه سیدحسن عاملی به پرسش‌های ابن جویبر در موضوعات مختلف فقهی است.^۲ عاملی در نخستین رساله از این مجموعه به نام ابن جویبر تصریح کرده و از او به نیکی یاد می‌کند؛^۳ اما در رساله دوم که رساله حاضر است، به وصف سیادت او اکتفا کرده و نام او را نمی‌برد.^۴ شاید همین امر باعث شده است تا واثقی در اعلام المجاورین ضمن معرفی دست‌نوشته این رساله به خط سمنانی، با اتکا بر ارتباط سمنانی با علی بن شدقم، به خطا ابن شدقم را سائل این پرسش‌ها معرفی کند.^۵

سمنانی در تاریخ دوم شوال ۱۰۲۰ هجری قمری در مدینه منوره، از کتابت این نسخه فارغ شده است. دست‌نوشته مذکور هم‌اکنون در کتابخانه مجلس شورای اسلامی و ذیل شماره ۱۵۶۱۶/۳ نگهداری می‌شود.^۶

هـ) تحفة العابدین:

در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، نسخه‌ای ناقص با عنوان «کتاب در اعمال و اذکار شهور محترمه» و به شماره ۱۵۹۰۸ نگهداری می‌شود که در آغاز آن، کتابت نسخه به مؤلف نسبت داده شده است. پس از مطالعه این دست‌نوشته و مقایسه خط کاتب با نمونه خط عبدالله سمنانی، روشن شد که دست‌نوشته مذکور، نسخه اصل تحفة العابدین است.^۷

- ۳ -

معرفی نسخه‌ها و روش تصحیح

ملا عبدالله سمنانی مجموعاً در ۴۲ موضع از تحفة العابدین از میرداماد نام برده و آراء فقهی، کیفیت اداء مناسک، اوراد و اذکار وی را نقل کرده است. منقولات سمنانی از میرداماد علاوه بر متن کتاب، در تعلیقات وی نیز به چشم می‌خورد. متأسفانه هیچ‌یک از دست‌نوشته‌های شناخته‌شده از تحفة العابدین تمام این مواضع را در بر ندارد؛ بلکه هریک از آن‌ها از حیث انعکاس این منقولات، دارای نواقصی هستند. بیشتر دست‌نوشته‌ها فاقد تعلیقات مؤلف بوده و تنها بر متن کتاب اشتمال دارند. برخی نیز علاوه بر فقدان حواشی، فاقد برخی فصول میانی یا پایانی کتاب

۱. شرح حال وی را نگر: تحفة الأزهار و زلال الأنهار فی نسب أبناء الأئمة الأطهار علیهم‌السلام، ج ۲، صص ۳۳۶-۳۳۷.

۲. نگر: أمل الآمل فی علماء جبل عامل، ج ۲، ص ۲۵۴؛ ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۵۲؛ الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۵، ص ۲۳۳.

۳. نگر: أجوبة المسائل الفقهیة (المسائل المدنیة الأولى) (نسخه خطی)، برگ ۴۷ ر.

۴. نگر: أجوبة المسائل الفقهیة (المسائل المدنیة الثانية) (الف/نسخه خطی)، برگ ۵۰ پ؛ أجوبة المسائل الفقهیة (المسائل المدنیة الثانية) (ب/نسخه خطی)، برگ ۲۹۴ ر؛ أجوبة المسائل الفقهیة (المسائل المدنیة الثانية) (ج/نسخه خطی)، برگ ۷۴ پ.

۵. نگر: أعلام المجاورین بمكة المعظمة، ج ۹، ص ۳۳۲.

۶. نگر: فهرست مختصر نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ص ۲۸.

۷. نگر: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۴، ص ۱۲۶.

هستند. با توجه با این نکات، منقولات سمنانی از میرداماد را به صورت پراکنده در چند نسخه می‌توان بازیابی کرد و همه آن‌ها در یک دست‌نوشته جمع نیستند.

همان‌طور که گذشت، نسخه شماره ۱۵۹۰۸ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، به دست خود سمنانی کتابت شده است و از این جهت، بر تمام دست‌نوشته‌های دیگر برتری دارد؛ اما با کمال تأسف، تنها شامل بخش‌های آغازین کتاب بوده و مابقی آن افتاده است. از میان نسخه‌هایی که تاریخ کتابت‌شان مشخص است، دو نسخه اقدم این اثر، به ترتیب با شماره‌های ۸۴۸۲ و ۱۷۴۱ در کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه نگهداری می‌شوند. این دو نسخه که فاقد تعلیقات مؤلف هستند، به فاصله چهار سال از یکدیگر کتابت شده‌اند. نسخه نخست در سال ۱۰۷۳ هجری قمری و نسخه دوم در سال ۱۰۷۷ هجری قمری به قید کتابت درآمده‌اند. قدمت دست‌نوشته شماره ۸۴۸۲ بیشتر از دست‌نوشته شماره ۱۷۴۱ است؛ اما متأسفانه به جهت افتادگی برخی فصول، بسیاری از منقولات سمنانی از میرداماد را در بر ندارد. تاریخ کتابت سایر دست‌نوشته‌ها نیز به جهت افتادگی در انجام، معلوم نیست. در میان این نسخه‌ها، برخی کامل‌تر از دیگران هستند؛ اما تنها دست‌نوشته شماره ۱۴۲۷۳ کتابخانه مجلس شورای اسلامی که مشتمل بر تعلیقات مؤلف بوده و مواضع فراوانی از منقولات سمنانی از میرداماد را در برگرفته است، بر دیگر نسخه‌ها ترجیح دارد. با توجه به این توضیحات، در تحقیق پیش‌رو، از نسخه‌های زیر بهره برده‌ایم:

۱. نسخه شماره ۱۵۹۰۸ کتابخانه مجلس شورای اسلامی که با علامت اختصاری «M» نشان داده شده است.

این دست‌نوشته از آغاز و انجام افتادگی داشته و به دست مؤلف و با خط نسخ خوانا، در ۵۶ برگ ۲۰ سطری کتابت شده است. عناوین و نشانی‌ها به شنگرف مشخص شده‌اند. نسخه در حاشیه تصحیح شده و به همین جهت در متن خط خوردگی‌هایی دیده می‌شود. ادعیه کتاب به طور کامل حرکت‌گذاری شده و تعلیقات مؤلف با امضاء «منه - عفی عنه -» در حواشی صفحات درج شده است. مالک نسخه در ابتدای آن یادداشتی درباره کتاب و مؤلف آورده و ادعا کرده که نسخه به خط مؤلف است؛ اما نام کتاب و مؤلف آن را نیافته است. ابعاد هر یک از اوراق این نسخه ۲۲,۵×۱۳,۵ سانتی‌متر است. جلد آن از جنس مقواست که با رویه کاغذ رنگی پوشیده شده و عطف آن گالینگور قرمز است.

۲. نسخه شماره ۱۷۴۱ کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه در قم که با علامت اختصاری «R» نشان داده شده است.

این نسخه را عبدعلی بن محمد صالح، مشهور به شیخ علی حسینی، به سال ۱۰۷۷ هجری قمری در لاهیجان، در ۱۷۰ برگ ۱۷ سطری به قید کتابت درآورده است. برگ‌های نسخه مجدول بوده و ابعاد هر برگ ۲۳,۵×۱۴ سانتی‌متر است. جلد نسخه نیز مقوایی بوده و عطف آن از تیماج مشکی تهیه شده است.

۳. نسخه شماره ۱۴۲۷۳ کتابخانه مجلس شورای اسلامی که با علامت اختصاری «J» نشان داده شده است.

این نسخه از آغاز و انجام افتادگی داشته و به دست کاتبی ناشناس با دو خط نسخ و

نستعلیق، در ۱۴۸ برگ ۲۲ سطری به قید کتابت درآمده است. تاریخ کتابت به جهت افتادگی انجام، معلوم نیست و تعلیقات مؤلف در حواشی صفحات با تعبیر «منه» خاتمه یافته است. اندازه هر برگ نسخه ۲۴×۱۳ سانتی متر بوده و جلد آن، گالینگور مشکی است. در تحقیق حاضر، منقولات مربوط به میرداماد را ابتدا بر اساس نسخه کتابت کرده مؤلف تصحیح کرده ایم. این نسخه تنها گزیده های اول تا نهم را شامل می شود. از گزیده نهم تا انتها نیز، در مواضع مربوط به متن تحفة العابدین، دست نوشته کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه را معیار تصحیح قرار داده ایم؛ و در مواضع مربوط به تعلیقات سمنانی، از نسخه شماره ۱۴۲۷۳ کتابخانه مجلس شورای اسلامی استفاده کرده ایم.

در تحقیق پیش رو،

۱. منابع متن تا حد امکان استخراج شده و در پانویس صفحات گزارش شده اند.
۲. متن گزیده ها از حیث رسم الخط و پاراگراف بندی، متناسب با شیوه های امروزی تنظیم شده است.
۳. در صورت تفاوت ضبط نسخه ها، با ذکر اختصار نسخه و علامت «[]»، تفاوت دو نسخه در پاورقی قید شده است.
۴. افزونه های مصحح در میان علامت «[]» آمده اند.

متن گزیده ها

۱-

در بیان نماز رغائب

سمنانی در بخش مربوط به نماز «لیلة الرغائب» و زمان اقامه آن نوشته است:

«و از عالی حضرت سیّد المحققین و سند المذققین و خاتم المجتهدین استادی ام - دام ظلّه العالی - آنکه به اسم شریفش مع بعضی از اوصاف که عن قریب متن این مختصر، مشرف و مزین خواهد شد، چنین مسموع شد که در بعضی از روایات واقع شده که این نماز را مابین عشاءین به فعل می باید آورد؛ و ما گاهی مابین به فعل می آوریم و گاهی بعد از عشاء» (منه عنی عنه).

۲-

زیارت حضرت امام حسین علیه السلام در روز اول ماه رجب

او ذیل زیارت نامه حضرت اباعبدالله علیه السلام در اول ماه رجب، پس از نقل متن زیارت نامه، چنین نوشته است:

«پس اگر زیارت در حضور واقع شده باشد، باید دو رکعت نماز زیارت را بعد از زیارت بگذارد؛ و اگر از دور واقع شده، قبل از زیارت؛ چنانچه مسموع شد از عالی حضرت

۱. میرداماد در رساله «أربعة أيام»، هنگام بحث از اینکه «زیارت هرگاه از دور باشد و در تحت قبه هیچ معصومی

سَيِّدِ الْمُحَقِّقِينَ، سَنَدُ الْمُدَقِّقِينَ، زُبْدَةُ الْحُكَمَاءِ الْمُتَأَلِّهِينَ، عُمْدَةُ الْفُضَلَاءِ الْمُتَمَهِّرِينَ، أَعْلَمُ الْعُلَمَاءِ الْمُتَبَجِّحِينَ، وَارِثُ عُلُومِ جَدِّهِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، عَلَامَةُ الْعُلَمَاءِ، فَهَامَةُ الْحُكَمَاءِ، «ثَالِثُ الْمُعَلِّمِينَ بَلِ الْأَوَّلُ لَوْ رُفِعَ الْجَدَلُ مِنَ الْبَيِّنِ وَكُشِفَ الْغَطَاءُ عَنِ الْعَيْنِ»^۱، بُرْهَانُ الْخَافِقِينَ، جَامِعُ الْمَعْقُولِ وَالْمُنْقُولِ، حَاوِي الْفُرُوعِ وَالْأَصُولِ، خَاتَمُ الْمُجْتَهِدِينَ؛ أَعْنِي أُسْتَاذِي وَاسْتِزَادِي بَلِ أُسْتَاذُ الْبَشَرِ وَاسْتِزَادُ أَهْلِ الدَّهْرِ، شَيْخِي وَمُعْتَمِدِي، سَمِّيَ جَدُّهُ خَامِسِ عَتَرَةِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - لِأَزَالُ كَاسِمَهُ الشَّرِيفَ مُحَمَّدًا مُمَجِّدًا بِأَقْرَأَ لِعُلُومِ الدِّينِ، مُؤَيِّدًا مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ الْعَنِّي، أَمِيرِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ يُدْعَى بِبَاقِرِ الدَّامَادِ الْحُسَيْنِيِّ الْأُسْتِرْأَبَادِيِّ - أَدَامَ اللَّهُ تَعَالَى لِيَوَاءِ إِفَادَتِهِ وَإِفَاضَتِهِ عَلَى رُؤُوسِ الْمُتَعَلِّمِينَ بِمَنِّهِ وَجُودِهِ، إِنَّهُ عَلَى مَا يَشَاءُ قَدِيرٌ وَبِإِجَابَةِ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ حَقِيقٌ وَجَدِيرٌ - ؛ وَبَدَانُ كَهْ دَرِ اَيْنِ كِتَابِ هَرَجَا كَه لَفْظِ «اِسْتَاذِي اَم» مَذْكُورِ خَوَاهِدِ شُدْ، مَرَادِ سَيِّدِ مُشَارِ اِلَيْهِ خَوَاهِدِ بُوْدْ».

- ۳ -

زیارت امام رضا علیه السلام در روز اول ماه رجب

در حاشیه تسبیحات ماه رجب آمده است:

«بدان که زیارت حضرت امام رضا - علیه التحية و الثناء - نیز سنت مؤکد است؛ و اولی آن است که در روز اول ماه رجب واقع شود؛ چنانچه عمل حضرت استادی ام - دام ظلّه العالی - است؛ و زیارت نامه این است:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَوْرَ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمُودَ الدِّينِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَحَبِيبِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ الْحُسَيْنِ وَالحُسَيْنِ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْحِجَّةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَاقِرِ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ الْبَارِ الْأَمِينِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الْعَبْدِ الْأَمِينِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّهِيدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الرِّضِيُّ النَّقِيُّ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الزَّكِيُّ النَّقِيُّ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَعَبَدْتَ اللَّهَ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

نباشد، نماز زیارت بر زیارت مقدم است»، به نزاعی که میان او و شیخ بهایی بر سر این مسئله رخ داده، اشاره کرده است. او سپس، برای اطمینان خاطر خوانندگان، اقوال برخی بزرگان را نیز جهت تأیید مدعای خویش نقل کرده است. نگر: «أربعة أيام»، صص ۲۶۴-۲۶۵؛ ص ۲۶۷.

۱. این عبارت برگرفته از استفتایی است که در آغاز شرعة التسمیة آمده است. نگر: شرعة التسمیة، ص ۲۳.

- ۴ -

ذکر جهت وسعت رزق

سمانی در بخش ادعیه ماه رجب، به نقل از کتاب جامع الأخبار آورده است: «... و نیز در کتاب مذکور، مسطور است که آن حضرت فرمودند: خدای تبارک و تعالی در شب معراج به من گفت: یا احمد! کسی که از اتمان خاص تو در ماه رجب هزار نوبت بگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ مِنْ جَمِيعِ الذُّنُوبِ وَالْآثَامِ»، پس اگر من آن بنده را نیامرزم، نیستم پروردگار شما، نیستم پروردگار شما، نیستم پروردگار شما. او در حاشیه همین بخش نوشته است:

«در روز جمعه، آخر ماه مبارک رجب، در خدمت عالی حضرت استادی ام سیدالمحققین و خاتم المجتهدین - دام ظلّه العالی - نماز جمعه ادا کرده بودم. آن حضرت فرمودند: هرکه از وی عملی [در] روز جمعه آخر ماه فوت شده، باید که در جمعه آخر، این عدد مذکور متن را بگوید که باعث وسعت رزق [می‌گردد]» (منه).

- ۵ -

نماز زیارت حضرت رسول ﷺ و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

از جمله اعمالی که سمانی برای روز بیست و هفتم ماه رجب بر شمرده، زیارت حضرت رسول ﷺ و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. وی در پایان، به نماز زیارت این دو بزرگوار اشاره کرده و کیفیت آن را به طریقی که از میرداماد در زیارت حضرت اباعبدالله علی علیه السلام در روز اول ماه رجب نقل کرده بود، ارجاع می‌دهد:

«و نماز در هر دو زیارت به آن طریقی است که از حضرت استادی ام، خاتم المجتهدین - دام ظلّه العالی - منقول شد».

- ۶ -

نماز دوازده رکعتی در بیست و هفتم ماه رجب

باز در بخش اعمال روز بیست و هفتم ماه رجب، به نماز دوازده رکعتی این روز اشاره کرده و نوشته است: «و دیگر از عمل‌های روز بیست و هفتم رجب نماز است؛ و در کتاب منهاج الصلاح مذکور است که در این روز دوازده رکعت نماز سنت است، در هر رکعتی بعد از «فاتحة الكتاب»، هر سوره که خواهد بخواند. چون از نماز فارغ شود، سوره «فاتحة الكتاب» بخواند، چهار نوبت؛ و سوره توحید، چهار نوبت؛ و معوذتین، چهار نوبت و نیز، چهار نوبت بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَشُحْبَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»؛ چهار بار بگوید: «اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا» و چهار نوبت: «لَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا»؛ و این دعا نیز بخواند: «يَا مَنْ أَمَرَ بِالْعَفْوِ وَالتَّجَاوُزِ وَصَمِنَ عَلَى نَفْسِهِ الْعَفْوَ وَالتَّجَاوُزَ يَا مَنْ عَفَا وَتَجَاوَزَ عَنِّي وَتَجَاوَزَ يَا كَرِيمُ. اللَّهُمَّ وَقَدْ أَكْدَى الظَّلْبُ وَ أَعْيَتِ الْحِيلَةُ وَ الْمَذْهَبُ وَ دُرِسَتِ الْأَمَالُ وَ انْقَطَعَ الرَّجَاءُ إِلَّا مِنْكَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَجِدُ سُبُلَ الْمَطَالِبِ إِلَيْكَ مُسْرَعَةً وَمَنَاهِلَ الرَّجَاءِ لَدَيْكَ مُتْرَعَةً وَأَبْوَابَ الدُّعَاءِ لِمَنْ دَعَاكَ مُفْتَحَةً وَالْإِغَاثَةَ لِمَنْ اسْتَعَاثَ بِكَ مُبَاحَةً وَأَعْلَمُ أَنَّكَ لِدَاعِيكَ بِمَوْضِعِ إِبْجَابَةٍ وَلِلصَّارِخِ إِلَيْكَ بِمَرَصِدِ إِغَاثَةٍ وَأَنَّ فِي اللَّهْفِ إِلَى جُودِكَ وَالضَّمَانِ بِعِدَّتِكَ عَوْضاً عَنْ مَنَعِ الْبَاخِلِينَ وَمُنْدُوحَةً عَمَّا فِي أَيْدِي الْمُسْتَثَائِرِينَ وَأَنَّكَ لَا تُحْجَبُ عَنْ خَلْقِكَ إِلَّا أَنْ تُحْجِبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ، وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَفْضَلَ زَادِ الرَّاحِلِ إِلَيْكَ عَزْمُ إِرَادَةٍ يُخْتَارُكَ بِهَا وَ قَدْ نَاجَاكَ بِعَزْمِ الْإِرَادَةِ قَلْبِي، فَأَسْأَلُكَ بِكُلِّ دَعْوَةٍ دَعَاكَ بِهَا رَاجٍ بَلْفُتُهُ أَمَلُهُ أَوْ صَارِخٍ إِلَيْكَ أَغْثُ صَرْخَتُهُ أَوْ مَلْهُوفٍ مَكْرُوبٍ فَزَجَّتْ عَنْ قَلْبِهِ أَوْ مُذْنِبٍ خَاطِئٍ غَفَرَتْ لَهُ أَوْ مُعَاوَاً أَتَمَمْتَ نِعْمَتَكَ عَلَيْهِ أَوْ فَقِيرٍ أَهْدَيْتَ غِنَاكَ إِلَيْهِ وَلِتِلْكَ الدَّعْوَةُ عَلَيْكَ حَقٌّ وَعِنْدَكَ مَنْزِلَةٌ إِلَّا صَلَّيْتَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَقَضَيْتَ حَوَاجِي لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَهَذَا رَجَبُ الْمُرْجَبِ الْمَكْرَمِ الَّذِي أَكْرَمْتَنَا بِهِ أَوَّلَ أَشْهُرِ الْحُرْمِ أَكْرَمْتَنَا بِهِ مِنْ بَيْنِ الْأُمَمِ يَا ذَا الْجُودِ وَالْكَرَمِ، فَسَأَلْتُكَ بِهِ وَبِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ الْأَجَلِ الْأَكْرَمِ الَّذِي خَلَقْتَهُ فَاسْتَقَرَّ فِي ظِلِّكَ فَلَا يُخْرِجُ مِنْكَ إِلَى غَيْرِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ وَتَجْعَلَنَا مِنَ الْعَامِلِينَ فِيهِ بِطَاعَتِكَ وَالْآمِلِينَ فِيهِ لِشِفَاعَتِكَ.

اللَّهُمَّ وَاهِدِنَا إِلَى سَوَاءِ السَّبِيلِ وَاجْعَلْ مَقِيلَنَا عِنْدَكَ خَيْرَ مَقِيلٍ فِي ظِلِّ ظَلِيلٍ فَإِنَّكَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ وَالسَّلَامُ عَلَى عِبَادِهِ الْمُضْطَفِّينَ وَصَلَوَاتُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ وَبَارِكْ لَنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا الَّذِي فَضَّلْتَهُ وَبِكِرَامَتِكَ جَلَّلْتَهُ وَبِالْمَنْزِلِ الْكَرِيمِ أَحَلَلْتَهُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ صَلَاةً دَائِمَةً تَكُونُ لَكَ شُكْراً وَلَنَا ذُخْراً وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا يُسْراً، وَ اخْتِمْ لَنَا بِالسَّعَادَةِ إِلَى مُنْتَهَى آجَالِنَا وَقَدْ قَبِلْتَ الْيَسِيرَ مِنْ أَعْمَالِنَا، وَبَلِّغْنَا بِرَحْمَتِكَ أَفْضَلَ آمَالِنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»^۱.

سمنانی در حاشیه همین بخش نوشته است:

«و از حضرت استادی ام - دام ظلّه العالی - شنیده شد که فرمودند: جمیع این‌ها که در متن مذکور است بخواند با زیادتِ سوره «قدر» و «آیه الکرسی»، هریکی را هفت نوبت بعد فراغ از هر دو رکعت» (منه عفی عنه).

- ۷ -

ذکر جهت تخفیف عذاب قبر

ملا عبد الله سمنانی در بخش ادعیه صبح و شام در ماه شعبان، به هفتاد بار ذکر «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ» اشاره کرده و در حاشیه نوشته است: «و از حضرت استادی ام، خاتم المجتهدین - دام ظلّه العالی - چنین مسموع شد که گفتن این استغفار سبب تخفیف عذاب قبر است» (منه عفی عنه).

۱. الإِغَاثَةُ [الْإِسْتِغَاثَةُ] M.

۲. منهاج الصلاح في اختصار المصباح، صص ۴۶۸-۴۷۰.

- ۸ -

عمل میرداماد در شب نیمه شعبان

وی در بخش اعمال شب نیمه ماه شعبان، به نمازی چهار رکعتی در این شب اشاره کرده و نوشته است:

«... و آنچه در منهاج الصلاح از نماز مذکور است، چهار رکعت است به دو سلام؛ و در هر رکعت، بعد از «فاتحة الكتاب» سورة اخلاص را صد نوبت باید خواند؛ و بعد از سلام این دعا که: «اللَّهُمَّ إِنِّي إِلَيْكَ فَقِيرٌ وَمِنْ عَذَابِكَ خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ. اللَّهُمَّ لَا تُبَدِّلْ اسْمِي وَلَا تُغَيِّرْ جِسْمِي وَلَا تُجْهِدْ بَلَائِي وَلَا تُشْمِتْ بِي أَعْدَائِي. أَعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ عِقَابِكَ وَأَعُوذُ بِرَحْمَتِكَ مِنْ عَذَابِكَ وَأَعُوذُ بِرَحْمَتِكَ مِنْ عَذَابِكَ وَأَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ جَلَّ ثَنَاؤُكَ. أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ وَفَوْقَ مَا يَقُولُ الْقَائِلُونَ»^۱.

در حاشیه همین بخش می خوانیم:

«و بیشتر عمل عالی حضرت استادی ام، سیّد المحققین و خاتم المجتهدین - دام ظلّه العالی - در نمازها، این نماز مذکور متن است و خواندن دعای کمیل بن زیاد منقول از حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - در سجده بعد از نماز» (منه)^۲.

- ۹ -

وقت نوشتن حرز در روز جمعه آخر ماه رمضان

سمانی در اعمال روز جمعه آخر ماه مبارک رمضان آورده است:

«بدان که در روز جمعه آخر ماه مبارک رمضان حرزی است، می باید نوشت و با خود داشت که هرکه این حرز را بنویسد و با خود دارد، تا ماه رمضان آینده در امان و حفظ اله باشد از بلیات و آفات؛ و از عالی حضرت استادی ام - دام ظلّه - چنین استماع افتاد که فرمودند: وقت نوشتن این دعا، بعد از فراغ از نماز است تا غروب آفتاب».

- ۱۰ -

میزان هر «صاع» شرعی از دیدگاه میرداماد

او در بخش اعمال متفرقه ماه شوال، به اخراج زکات فطره و احکام مربوط به آن اشاره کرده و نوشته است:

«... پس اگر وجوب فطره متحقق شود، واجب است اخراج از برای خود و از برای هرکه عیال او باشد؛ حتی طفلی که در این شب پیش از دیدن هلال متولد شود؛

۱. همان، ص ۴۷۳.

۲. این نماز غیر از نماز «جعفر طیار علیه السلام» است که مؤلف کیفیت آن را در باب امور مرغوب فیها بیان داشته است. حسین نجفی این حاشیه را درباره کیفیت اقامه نماز جعفر طیار علیه السلام دانسته است. نگر: اوراق پراکنده از مصنفات میرداماد، ص ۳۴۵.

یا آنکه شخصی مهمان او شود قبل از هلال، از برای ایشان واجب است اخراج و واجب است که از برای هر سری یک صاع اخراج کنند؛ و صاع به مذهب استادی ام، خاتم‌المجتهدین، مقدار یک من و یک چهار یک و هفت سیر خراسان است».

- ۱۱ -

مراد از «مهمان» که زکات او بر میزبان واجب است

در حاشیه بخش پیشین، مراد از مهمانی که زکات فطره او بر میزبان واجب است را بیان کرده است که متن آن را از نسخه مجلس (J) نقل می‌کنیم:

«... و مراد از مهمان که جهت وی واجب است زکات، مهمانی است که مدعو بوده باشد و قبل از غروب داخل مهمان‌سرای شود یا اگر بعد از غروب داخل شود، به شرطی که در آمدن از راه، قبل از غروب متوجه خانه مضیف باشد؛ که اگر نه مدعو باشد و یا بعد از غروب داخل شود بلا شرط مذکور، جهت وی فطره واجب نیست؛ و مدعو همین که قبل از غروب داخل شود - هر چند که افطار از طعام مضیف نکند - که از جهت وی واجب می‌شود. از جهت غیر مدعو در یک صورت واجب می‌شود که قبل از غروب داخل شود و از طعام مضیف افطار کند. سمع من استادی ام، خاتم‌المجتهدین - دام ظلّه العالی - « (منه).

- ۱۲ -

حکم اهمال در اخراج زکات فطره

باز در حاشیه دیگری ذیل همین بخش، نظر میر را درباره اهمال در اخراج زکات فطره، چنین بیان کرده است:

«بدان که اگر کسی زکات فطره را اهمال کرده، اخراج نکرد و به مستحق نرسانید، علماء را در این باب اقوال است در قضاء و عدم قضاء؛ و نزد حضرت استادی ام، سیّد‌المحققین و خاتم‌المجتهدین - دام ظلّه العالی - احوط قضاء [است]» (منه).

- ۱۳ -

استحباب صوم شش روز نخست ماه شوال

در حاشیه نسخه مجلس (J)، ذیل اعمال متفرقه ماه شوال آمده است:

«از جمله اعمال ماه شوال، صوم شش روز است [از] عید فطر متصلاً، و این مشهور است به «ششه»؛ و بعضی از علمای ماکه در سعی احادیث ناقص‌اند، مکروه می‌دانند؛ و نزد استادی ام، خاتم‌المجتهدین - دام ظلّه العالی - سنت است و می‌فرمایند: «اگرچه حدیثی که دلالت بر استحباب این صوم می‌کند در طرق خاصی نیست و در طرق عامی هست؛ اما بنابر دو حدیث صحیح و یک حدیث موثق که در هر طرق [ذکر] کردند، [در] مسنونات عمل به حدیث ضعیف جایز است». این صوم سنت است و تفصیل

این در رواشح السماویة [که] از تألیفات ایشان است، مذکور است»^۱ (منه).

- ۱۴ -

زمان غسل شب اول ماه شوال

سمانی در بخش اعمال شب اول ماه شوال، به نقل از کتاب منهاج الصلاح^۲ به استحباب غسل این شب بعد از غروب آفتاب اشاره کرده است. در حاشیه این مطلب در نسخه مجلس (J)، چنین می خوانیم:

«مراد آن است که اول وقت این غسل، بعد از غروب آفتاب است و منتهایش تا قبل از طلوع فجر ثانی. کذا سمع من استادی ام، خاتم المجتهدين - دام ظلّه العالی -» (منه).

- ۱۵ -

دعای مسنونه بعد از نمازهای مستحبی

وی در میان ادعیه شب اول ماه شوال، به دعایی که بعد از نماز مغرب باید خوانده شود اشاره کرده و چنین نوشته است:

«و اما ادعیه، باید که چون از نماز مغرب فارغ شود، این دعا بخواند: «يا ذا الجلال يا ذا الطول يا مُصْطَفِيَا مُحَمَّدًا وَ نَاصِرَه صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ وَ نَسِيتُهُ أَنَا وَ هُوَ عِنْدَكَ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ». پس از آن، صد نوبت بگوید: «أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ...».

در حاشیه همین بخش در نسخه مجلس (J) آمده است:

«و نزد بعضی از مجتهدين سنت مؤکد است که بعد از نمازهای سنتی نیز واقع شود؛ چنانچه از عالی حضرت استادی ام، خاتم المجتهدين - دام ظلّه العالی - مسموع شد؛ و نزد ایشان نیز احوط همین قول است؛ اما مؤکد نیست» (منه).

۱. میرداماد در الرواشح السماویة عمل به احادیث ضعیف را درباره مستحبات و مسنونات، به دو حدیث مستفیض و صحیح استناد داده و معتقد است که عمل به احادیث ضعیف، در حقیقت با تکیه بر عموم این دو حدیث، رَوایی پیدا می کند؛ اما حدیث مستفیض که از طرق عامه و خاصه روایت شده، از این قرار است: «مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنْ أَعْمَالِ الْخَيْرِ فَعَمِلَ بِهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ ذَلِكَ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى مَا بَلَغَهُ» (ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۱۳۲، با اندکی اختلاف؛ الترغیب والترهیب، ج ۱، صص ۹۲-۹۳، فصل «صفة الإسلام و المسلمین»، ح ۵۷). همچنین، به نقل از طریق دیگر چنین است: «مَنْ بَلَغَهُ عَنِ اللَّهِ فَضِيلَةٌ فَأَخَذَهَا وَ عَمَلَ بِهَا إِيْمَانًا بِاللَّهِ وَ رَجَاءً ثَوَابِهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ» (عده الداعي و نجاح الساعي، ص ۱۳)؛ اما حدیث صحیح را به نقل از «رئيس المحدثين» در الکافی چنین نقل کرده است: «مَنْ سَمِعَ شَيْئاً مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ فَصَنَعَهُ، كَانَ لَهُ أَجْرُهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى مَا بَلَغَهُ» (الکافی، ج ۳، ص ۲۲۵، باب «مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ مِنَ اللَّهِ عَلَى عَمَلٍ»). نگر: الرواشح السماویة، ص ۱۸۹.

۲. نگر: منهاج الصلاح في اختصار المصباح، ص ۳۳۱.

- ۱۶ -

طریق گفتن تکبیرات چهارگانه در شب اول ماه شوال

سمانی در بخش ادعیه شب اول ماه شوال، به تکبیرات چهارگانه اشاره کرده و نوشته است:

«و کیفیت گفتن تکبیر آن است که بگوید: «الله أكبر الله أكبر، لا إله إلا الله والله أكبر، والله الحمد لله على ما هدانا وله الشكر على ما أولانا». بدان که این طریق در کتب قوم نوشته شده؛ اما طریق که عمل حضرت استادی ام، خاتم المجتهدین است - دام ظلّه العالی - آن است که سه نوبت تکبیر گفته شود در اول؛ و به جای «الحمد لله على ما هدانا»، «الله أكبر على ما هدانا» بگوید و به جای «وله الشكر على ما أولانا»، «والحمد لله على ما أولانا» بگوید.

در نسخه مجلس (J)، در حاشیه همین بخش می خوانیم:

«و این طریق موافق است به آنچه در کتاب من لایحضره الفقیه ابن بابویه نقل کرده اند از گفتن تکبیرات در اول. در کتاب مذکور تکبیر دو نوبت نقل شده و به طریق سیّد المحققین، سه نوبت است» (منه).

- ۱۷ -

آداب میرداماد در نماز عید فطر

همچنین، در اعمال مخصوص روز عید فطر، به آداب نماز عید اشاره کرده و آورده است:

«... و نیز سنت است که پای برهنه راه رود؛ چنانچه مروی است از حضرت امام رضا - علیه التحیة و الثناء - که پای برهنه به صحرا می رفته اند از جهت نماز عید؛ و باید که بر روی زمین نماز کند که حضرت پیغمبر - صلوات الله علیه و آله - بر روی زمین این نماز می کرده اند و می فرمودند که خوش دارم این نماز را به گرد و خاک آلوده به جای آورم؛ و آداب حضرت استادی ام، خاتم المجتهدین، نیز این است که پابرهنه روند و بر روی خاک نماز کنند؛ و این حقیر این نماز را مکرر در خدمت ایشان، به روش مذکور به جای آورده».

- ۱۸ -

دعای قنوت نماز عید فطر

درباره کیفیت نماز عید فطر در تحفة العابدین می خوانیم:

«و سنت است که در رکعت اولی، بعد از «فاتحة الكتاب»، سورة «أعلى» بخواند؛ و در رکعت ثانیه، سورة «والشمس» بخواند؛ و چون در رکعت اول از قرائت فارغ شود، دست ها را بر دارد و تکبیر بگوید و این قنوت بخواند که روش حضرت استادی ام، خاتم المجتهدین - دام ظلّه العالی - است؛ و آن این است که:

أَوَّلُ كُلِّ شَيْءٍ وَ آخِرُهُ وَ بَدِيعُ كُلِّ شَيْءٍ وَ مُنْتَهَاهُ وَ عَالِمُ كُلِّ شَيْءٍ وَ مُدَبِّرُهُ وَ مُبْدِئُ كُلِّ شَيْءٍ وَ مُعَادُهُ. وَ إِلَيْهِ مَصِيرُ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَرَدُّهُ. اللَّهُمَّ أَنْتَ أَهْلُ الْكِبَرِيَاءِ وَ الْعِظَمَةِ وَ الْجُودِ

وَالْجَبْرُوتِ وَأَهْلُ الْقُدْرَةِ وَالسُّلْطَانِ وَأَهْلُ الْمَجْدِ وَالْعِزَّةِ وَأَهْلُ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَهْلُ التَّقْوَى وَالْمَغْفِرَةِ. أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيداً وَلِحَمْدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - ذُخْراً وَكَرَامَةً أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مَلَائِكَتِكَ الْمُتَقَرَّبِينَ وَأَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ وَأَنْ تَعْفِرَ لِحَمِيعِ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِمَائِكَ الْمُؤْمِنَاتِ وَأَنْ تُدْخِلَنَا فِي كُلِّ خَيْرٍ أَذْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَتُخْرِجَنَا مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ. اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلْنَاكَ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ وَنَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ».

- ۱۹ -

دلیل ورود زیارت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

در بیست و هفتم رجب و هفدهم ربیع الأول

سمنانی در بخش اعمال روز هفدهم ربیع الأول، به زیارت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) اشاره کرده و ورود آن را در این روز و روز بیست و هفتم رجب، به نقل از میرداماد چنین توجیه کرده است:

«... و نیز سنت است زیارت حضرت امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - در این روز و طریق زیارت آن حضرت و زیارت نامه وی در روز مبعث که روز بیست و هفتم رجب است، مذکور شد؛ و نکته در این باب که این دو روز مخصوص حضرت رسالت پناه است و زیارت حضرت امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - نیز در ایشان سنت است؛ چنانچه مسموع شد از حضرت استادی ام، خاتم المجتهدین - دام ظلّه العالی - که فرمودند: چون حضرت حق - سبحانه و تعالی - حضرت امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - را نفس پیغمبر خواند - آنجا که فرموده در آیه مباحله: ﴿قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاتَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ الآية؛ چه مراد اینجا از «أنفُسنا»، حضرت امیرالمؤمنین است چنان که اهل تفسیر تحقیق نموده - و حضرت پیغمبر چون می خواست که این حکم را مؤکد سازد، بنابراین این دو روز که مخصوص آن حضرت بود، زیارت حضرت امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - را سنت ساخت، اشاره به اینکه کسی که زیارت حضرت امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - کند، همچنان است که مرا زیارت کرده باشد».

- ۲۰ -

دعا بعد از فراغت از نماز شب

در بخش مربوط به کیفیت اقامه نافله شب آمده است:

«و از حضرت استادی ام، خاتم المجتهدین - دام ظلّه العالی - مسموع شد که سنت است بعد از فراغ از نماز شب و قبل از شروع در نماز صبح، این دعا بخواند که: ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ الْعُلَى. سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْأَرْضِينَ السُّفْلَى. سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ»

الْآخِرَةِ وَالْأُولَى. سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى. سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يَرَى وَ مَا لَا يَرَى. سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ. سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْإِصْبَاحِ. سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الْمَسَاءِ وَالصَّبَاحِ. سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَرْوَاحِ وَالْأَشْبَاحِ».

- ۲۱ -

کیفیت اقامه نماز حضرت زهرا (ع)

سمنانی در بخش نماز حضرت فاطمه زهرا (ع) کیفیت و تعداد رکعات این نماز را به نقل از کتاب منهاج الصلاح آورده و چنین نوشته است:

«اما نماز حضرت فاطمه زهرا - علیها السلام - در کتاب منهاج الصلاح مذکور است که این نماز دو رکعت است. در رکعت اولی، بعد از «فاتحة الكتاب»، سورة «قدر» را صد نوبت باید خواند؛ و در رکعت ثانیه، سورة «توحید» نیز صد نوبت. پس سلام دادن و بعد از سلام، تسبیح فاطمه زهرا - علیها السلام - گفتن. پس این تسبیح خواندن: «سُبْحَانَ ذِي الْعِزِّ الشَّامِخِ الْمُتَنِيفِ. سُبْحَانَ ذِي الْجَلَالِ الْبَازِغِ الْعَظِيمِ. سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ الْفَاخِرِ الْقَدِيمِ. سُبْحَانَ مَنْ لَبَسَ التَّهَجُّةَ وَالْجَمَالَ. سُبْحَانَ مَنْ تَرَدَّى بِالْثَوْرِ وَالْوَقَارِ. سُبْحَانَ مَنْ يَرَى أَثَرَ التَّمَلُّلِ فِي الصَّفا. سُبْحَانَ مَنْ يَرَى وَقَعَ الطَّيْرِ فِي الْهَوَاءِ. سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَلَا هَكَذَا غَيْرُهُ»^۱.

در نسخه مجلس (J)، در حاشیه همین بخش آمده است:

«و نزد استادی ام، سیدالمحققین، خاتم المجتهدین - دام ظلّه العالی - این قول ارجح است» (منه)^۲.

- ۲۲ -

اذکار نماز «جعفر طیار»

در حاشیه نسخه مجلس (J)، ذیل کیفیت اقامه نماز «جعفر طیار» چنین آمده است:

«و بیاید دانست که در رکوع و سجود، ذکر مقرر نیز می باید گفت به غیر از تسبیحات اربع، بعد از تسبیحات؛ و همچنین، در جلسه تشهد نیز قبل از تشهد باید گفت؛ چنان که از عالی حضرت سیدالمحققین، استادی ام، خاتم المجتهدین - دام ظلّه العالی - مسموع شد».

۱. منهاج الصلاح في اختصار المصباح، ص ۳۱۹.

۲. سمنانی علاوه بر این قول، دستور دیگر اقامه این نماز را از کتاب من لایحضره الفقیه نقل کرده است که طبق آن، نماز حضرت زهرا (ع) شامل چهار رکعت و دو سلام است؛ که در هر رکعت، بعد از سورة «حمد»، باید پنجاه مرتبه سورة «اخلاص» را قرائت کرد. نگر: من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۶۴ (باب «تَوَابِ الصَّلَاةِ الَّتِي يُسَمِّيَهَا النَّاسُ صَلَاةَ فَاطِمَةَ - عَلَيْهَا السَّلَام - وَ يُسَمُّوْنَهَا أَيْضاً صَلَاةَ الْأَوَابِينِ»).

- ۲۳ -

رأی میرداماد درباره تداخل اغسال مسنونه

در بخش مربوط به غسل نماز حاجت که در روز جمعه وارد شده است، درباره تداخل آن با غسل جمعه می خوانیم:

«مروی است از حضرت امام ضامن ثامن، یعنی علی بن موسی الرضا - علیه التحیة و الثناء - که فرمودند: هرکس را حاجتی بوده باشد که بر او کار تنگ شده باشد و هیچ طریقی بیرون شدن نداشته باشد، باید که در روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه روزه دارد. پس در روز جمعه غسل کند و غسل دیگر جهت نماز حاجت کند و نیت کند که: «غسل نماز حاجت می کنم، سنت تقرب به خدا». بدان که در تداخل اغسال مسنونه خلاف است و به رأی استادی ام، سیدالمحققین، خاتم المجتهدین، تداخل جایز است»^۱.

- ۲۴ -

روش میرداماد در استخاره به قرآن

سمنانی در بخش آداب استخاره به قرآن، روش میرداماد را چنین روایت کرده است:

«استخاره به قرآن کریم به طریقی که عالی حضرت استادی ام، سیدالمحققین، خاتم المجتهدین - دام ظلّه العالی - می کند، آن است که اوّل «فاتحة الكتاب» بخوانند، یک نوبت؛ پس سورة «قدر» را سه نوبت؛ بعد از آن، «آية الكرسي» تا «هُم فِيهَا خَالِدُونَ»، یک نوبت؛ و آیه «عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ»^۲ تا آخر، یک نوبت؛ و این دعا که «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ سَلِّمْ. اللَّهُمَّ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَيْكَ وَ تَقَالْتُ بِكِتَابِكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَرِنِي مَا هُوَ الْمَخْزُونُ فِي عِلْمِكَ وَ الْمَكْتُومُ فِي سِرِّكَ وَ الْمَكْنُونُ فِي غَيْبِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ»، سه نوبت؛ و «يَا مَنْ يَعْلَمُ إِهْدِنِي لِمَنْ لَا يَعْلَمُ»، سه نوبت؛ و «اللَّهُمَّ أَرِنِي الْحَقَّ حَقًّا وَ الْبَاطِلَ بَاطِلًا بِحَقِّ مُحَمَّدٍ الْحَقِّ»، سه نوبت؛ و «يَا عَزِيزُ يَا عَلِيمُ يَا حَكِيمُ يَا عَلَّامُ الْغُيُوبِ يَا عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ يَا مَنْ يَعْلَمُ مِنَ السِّرِّ مَا يَعْلَمُ مِنَ الْعَلَانِيَةِ وَ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ»، یک نوبت. [پس] نیت کرده، قرآن را بگشاید و در صفحه اوّل لفظ جلالات را - یعنی لفظ های «الله» را بشمرد و به عدد جلالات، اوراق بشمرد و به عدد اوراق، سطور بشمرد؛ پس ملاحظه نماید در آخر سطر آخر، آیه اگر مشتمل است بر امر، آن مقصد را به فعل آورد؛ و اگر مشتمل است بر نهی، ترک کند؛ و اگر نه امر است و نه نهی مختار است در کردن و ناکردن».

- ۲۵ -

طریقه استخاره به تسبیح نزد مشایخ مؤلف

همچنین، درباره استخاره با تسبیح چنین نوشته است:

۱. برای اطلاع بیشتر، نگر: عیون المسائل، صص ۶۱-۶۲.

۲. الأنعام/۵۹.

«و اما استخاره به طریق تسبیح، آنچه در کتاب منهاج الصلاح مذکور است که حضرت علامه شیخ جمال الدین مطهر حلّی - رحمه الله - از پدر خود روایت کرده و او از سید رضی الدین محمد الاوی از حضرت صاحب الامر - صلوات الله علیه و علی آبائه الکرام - روایت کرده و این احقر از مشایخ خود - رضوان الله تعالی علی بعضهم و ادام الله تعالی افادات بعضهم - شنیده، به این کیفیت است که ده نوبت «فاتحة الكتاب» بخوانند و اقل مرتبه اش، سه نوبت و ادون وی، یک نوبت؛ پس ده نوبت سوره «قدر»؛ بعد از آن سه نوبت این دعا بخوانند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ لِعِلْمِكَ بِعَاقِبَةِ الْأُمُورِ وَ أَسْتَشِيرُكَ لِحُسْنِ ظَنِّي بِكَ فِي الْمَأْمُولِ وَ الْمَحْذُورِ. اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ الْأَمْرُ الْفُلَانِي قَدْ عَزَمْتُ عَلَيْهِ بِمَا قَدْ نَيْطْتُ بِالْبَرَكَةِ أَعْجَازُهُ وَ بَوَادِيهِ وَ حُقَّتْ بِالْكَرَامَةِ أَيَّامُهُ وَ لِيَالِيهِ فَخِرِي اللَّهُمَّ فِيهِ خَيْرَةٌ تَرُدُّ شُمُوسَهُ ذُلُولاً وَ تَقْعُضُ أَيَّامَهُ سُوراً. اللَّهُمَّ إِمَّا أَمْرٌ فَأَتِمِّرْهُ وَ إِمَّا نَهْيٌ فَأَنْهَيْهِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِرَحْمَتِكَ خَيْرَةً فِي عَافِيَةٍ».

پس مقصودی که دارد در دل بگذرانند و دانه ای از دانه های تسبیح را بگیرد و از اول تسبیح تا آنجا که گرفته است، زوج زوج طرح کند تا مأخوذ؛ و در خاطر خود بگذرانند که اگر زوج بماند، نیک باشد و اگر فرد بماند، بد؛ یا عکس آن. مخیر است به هر کدام که قصد کند»^۱.

- ۲۶ -

مواضع تلقین میّت

سمانی در آداب تلقین میّت، به مواضع آن اشاره کرده و نوشته است:

«بدان که تلقین در سه وقت باید کرد؛ چنانچه رأی عالی حضرت استادی ام، خاتم المجتهدین - دام ظلّه العالی - است: یکی، بعد از تکفین و قبل از نماز؛ دوم، در حین دفن؛ سیم، بعد از دفن و انصراف مردم؛ و تلقین اخیر سنت است بر ولی میّت که بخواند».

- ۲۷ -

رأی میرداماد درباره لزوم تحنّک در نماز

در حاشیه بخش مستحبات نماز، در نسخه مجلس (J) چنین آمده است:

«بدان که «تحنّک» - یعنی تحت الحنک بستن - نیز از مستحبات نماز است و نزد بعضی از فقهاء - رضوان الله علیهم - از واجبات است و حضرت شیخ بهاء الدین محمد - قدس الله سرّه - در کتاب مفتاح الفلاح و غیر آن از تألیفات خود فرموده اند: «حدیثی که دلالت داشته باشد بر آنکه تحنّک از وظایف نماز است، نیافته ایم؛ بلکه حدیث عامّ است»^۲.

۱. منهاج الصلاح فی اختصار المصباح، ص ۲۳۰.

۲. شیخ بهایی بر این باور است که استحباب تحنّک در جمیع اوقات و حالات ثابت است و به حال نماز اختصاص ندارد. وی سپس، افزوده است که در هیچ روایتی، دلالتی بر اختصاص استحباب تحنّک به نماز

و اما عالی حضرت سیدالمحققین، خاتم المجتهدین استادی ام - ادام الله لواء إفادته علی رؤوس المتعلمین - می فرمایند: ما از دو حدیث استنباط کرده ایم که تحنک از وظائف نماز است: حدیث اول اینکه «التَّعَمُّمُ مِنْ وَظَائِفِ الصَّلَاةِ»^۱ و حدیث دوم اینکه «تحنک از لوازم تعمم است»؛ همچنان که فرموده اند: «مَنْ تَعَمَّمَ وَلَمْ يَتَحَنَّكَ فَأَصَابَهُ دَاءٌ لَا دَوَاءَ لَهُ»^۲؛ پس نتیجه این دو حدیث این است که تحنک از وظیفه نماز است؛ و این مثل آن است که از دو حدیث استنباط شده که طواف خانه کعبه به غیر طهارت نمی توان کردن؛ بلکه طهارت شرط طواف است - همچنان که شرط صلاة است - و این چنان است که «الطَّوْفُ بِهَذَا الْبَيْتِ صَلَاةٌ»^۳ و «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهْوَرٍ»^۴؛ پس نتیجه این باشد که لا طواف إلا بطهور» (منه).

- ۳۸ -

استحباب رفع یدین هنگام اداء «تکبیرة الاحرام»

سمانی در بازشماری مستحبات «تکبیرة الاحرام»، به رفع یدین اشاره کرده و نوشته است: «و نزد بعضی از علمای امامیه - رضوان الله علیهم - رفع یدین در تکبیرات واجب است؛ و نزد حضرت استادی ام، خاتم المجتهدین - ادام الله تعالی إفادته - سنت است؛ و تفصیل آن در کتاب عیون المسائل از مصنفات ایشان و در تعلیقات کتاب مذکور، مسطور است»^۵.

- ۳۹ -

دعای قنوت میرداماد

وی در بخش مربوط به قنوت نماز، دعایی را که میرداماد در قنوت می خوانده، چنین روایت کرده است: «و افضل ادعیه در قنوت، کلمات فرج است چنان که مذکور شد؛ و نزد این احقر - أعنی مؤلف این مختصر - افضل و احب، دعایی است که عالی حضرت استادی ام، خاتم المجتهدین - دام ظلّه العالی - می خواند، و آن خواندن کلمات فرج است به این دعا که: «سُبْحَانَ مَنْ دَانَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ بِالْعُبُودِيَّةِ. رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي

نیافته است؛ بلکه روایات این باب عام هستند. نگر: مفتاح الفلاح فی عمل الیوم و اللیلة، ص ۳۶۹.

۱. مأخذی برای این روایت یافت نشد.

۲. فأصابه [فیصیبه].

۳. عبارت کامل این روایت به نقل از کتاب الکافی چنین است: «مَنْ تَعَمَّمَ وَلَمْ يَتَحَنَّكَ فَأَصَابَهُ دَاءٌ لَا دَوَاءَ لَهُ، فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ» (الکافی، ج ۱۳، ص ۶۳، ح ۱).

۴. روایتی نزدیک به مضمون را نگر: الکافی، ج ۸، ص ۶۰۷، ح ۲.

۵. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۸، ح ۱۲۹.

۶. تفصیل مطلب را نگر: عیون المسائل، صص ۳۰ - ۳۱.

عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ. «رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيقاً»^۱. رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَعَافِنَا وَاعْفُ عَنَّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. إلهي أَنْتَ أَجْوَدُ الْمَسْئُولِينَ وَأَنَا أَحْوَجُ السَّائِلِينَ. يَا مَنْ لَا يُزْجَى إِلَّا فَضْلُهُ وَلَا يُخَافُ إِلَّا عَذْلُهُ، عَامِلِي بِفَضْلِكَ وَ لَا تُعَامِلْنِي بِعَدْلِكَ. «إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»^۲. يَا إلهي إِنِّي لَمْ أَصِبْ خَيْراً قَطُّ إِلَّا مِنْكَ وَلَمْ يَصْرِفْ عَنِّي سُوءٌ قَطُّ أَحَدٌ غَيْرُكَ. لَا أَرْجُو لآخرَتِي وَ دُنْيَايَ سِوَاكَ. كَفَى كَرْمُكَ مِنَ السُّؤَالِ وَ كَفَى عِلْمُكَ مِنَ الْمَقَالِ. لَكَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنْتَ أَجْوَدُ الْمَسْئُولِينَ. إلهي حَبِّبْ إِلَيَّ طَاعَتَكَ وَ اجْنُبْنِي مَعْصِيَتَكَ وَ أَوْزِعْنِي شُكْرَ نِعْمَتِكَ وَ اسْتَعْمِلْنِي فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي وَ لَا تُشْغَلْنِي بِمَا يُسْخِطُكَ عَلَيَّ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^۳ وَ تَوَقَّنا مَعَ الْأَبْرَارِ. اللَّهُمَّ إِنَّكَ بِمَا أَنْتَ لَهُ أَهْلٌ مِنَ الْعَفْوِ أَوْلَى مِنِّي بِمَا أَنَا لَهُ مِنَ الْعُقُوبَةِ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. يَا ذَا الْفَضْلِ الْعَظِيمِ يَا ذَا الْمَرْءِ الْكَبِيرِ يَا ذَا الرَّحْمَةِ الْوَاسِعَةِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَدْرِكْنِي بِفَضْلِكَ وَ رَحْمَتِكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ إِنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ يَا اللَّهُ الَّذِي لَا أَرْجُو إِلَّا فَضْلَهُ وَ رَحْمَتَهُ وَ لَا أَوْمُلُ إِلَّا مَعْرُوفَهُ وَ إِحْسَانَهُ. يَا سَابِغَ النِّعَمِ يَا دَافِعَ النَّقَمِ يَا نَوَّارَ الْمُسْتَوْحِشِينَ فِي الظُّلَمِ يَا عَلِيماً لَا يَعْلَمُ أَنْتَ بِحَاجَتِي عَلِيمٌ وَ عَلَى قَضَائِهَا قَدِيرٌ فَاغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَ كَفِّرْ عَنِّي سَيِّئَاتِي وَ أَفْضِلْ لِي حَوَائِجِي وَ يَسِّرْ لِي أُمُورِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. «رَبَّنَا آمَنَّا بِكَ فَغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ»^۴. يَا مُكْرِمُ أَكْرَمَتِ فَاتِمَ إِكْرَامِكَ يَا مُنْعِمُ أَنْعَمَتِ فَتَمِّمَ نِعْمَتِكَ فَإِنَّ نِعْمَتَكَ تُتِمُّ الصَّالِحَاتِ وَ بِرَحْمَتِكَ تُنْزِلُ الْبَرَكَاتِ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ ذَنْبٍ لَا يَغْفَرُ وَ مِنْ عَيْبٍ لَا يَسْتَرُ وَ مِنْ فَاقَةٍ لَا يُجِبِّرُ. يَا غَافِرَ كُلِّ ذَنْبٍ يَا سَاتِرَ كُلِّ عَيْبٍ يَا جَابِرَ كُلِّ فَاقَةٍ يَا خَيْرَ الرَّاحِمِينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ».

- ۳۰ -

استحباب تسلیم در نماز

سمنانی در بازشماری مستحبات تسلیم نماز، آورده است:

«بدان که در سلام اختلاف واقع است میان علمای امامیه - رضوان الله عليهم اجمعین - در وجوب و استحباب آن؛ و به رأی حضرت استادی ام، خاتم المجتهدين - دام ظلّه العالی - سنت است.»

۱. مریم/۴.

۲. یوسف/۸۶.

۳. البقرة/۳۰۱.

۴. المؤمنون/۱۰۹.

- ۳۱ -

مستحبات قیام نماز

همچنین، در مستحبات قیام نوشته است:

«و اما مستحبات قیام، و آن نگاه کردن است در موضع سجود؛ و نهادن دست ها بر ران ها برابر زانو؛ و نزدیک نهادن هردو پا از یک شبر یا کمتر؛ و محاذی داشتن سرهای انگشتان پاها به جانب قبله؛ و گشودن میان و بندهای قبا؛ و به رأی استادی ام، سیدالمحققین - دام ظلّه العالی - یکی از دوی اخیر واجب است».

- ۳۲ -

روش میرداماد در ادای «سجده شکر»

کیفیت اداء «سجده شکر» در تحفة العابدین چنین است:

«پس باید که در این سجده، دست ها را تا مرفق بر زمین فرش کند و سینه و شکم بر زمین چسباند؛ و باید که در سجده اول دعایی که در کتاب کلینی از حضرت امام موسی کاظم - علیه السلام - منقول است بخواند. دعا این است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ وَأَشْهَدُ مَا لَكَ تَكُنَّ وَأَنْبِيَائَكَ وَرُسُلَكَ وَجَمِيعَ خَلْقِكَ أَنَّكَ اللَّهُ رَبِّي وَالْإِسْلَامُ دِينِي وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - نَبِيِّ وَعَلِيًّا وَالحَسَنَ وَالحُسَيْنَ وَ عَلِيًّا وَ مُحَمَّدًا وَ جَعْفَرًا وَ موسی وَ عَلِيًّا وَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ الحَسَنَ وَ الحُجَّةَ القائمَ المهدي - سلام الله عليهم - أُمِّتِي؛ بِهِمْ أَتَوَلَّى وَ مِنْ أَعْدَائِهِمْ أَتَبَرَّأُ»، پس سه نوبت بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْشُدُكَ دَمَ الْمَظْلُومِ»، پس بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْشُدُكَ بِإِيوَانِكَ عَلَى نَفْسِكَ لِأَوْلِيائِكَ لِتُظْفِرَ لَهُمْ بَعْدُوكَ وَ عَدُوَّهُمْ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى الْمُسْتَخْفِظِينَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛ پس سه نوبت بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْيُسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ». بعد از آن، روی راست را بر زمین نهد و بگوید: «يَا كَهْفِي حِينَ تُعِينِنِي الْمَذَاهِبُ وَ تَضِيقُ عَلَيَّ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ. يَا بَارِيَّ خَلْقِي رَحْمَةً بِي وَ كُنْتُ عَنْ خَلْقِي غَنِيًّا صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى الْمُسْتَخْفِظِينَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ». پس روی چپ را بر زمین نهد و سه نوبت بگوید: «يَا مُذِلَّ كُلِّ جَبَّارٍ وَ يَا مُعِزَّ كُلِّ ذَلِيلٍ قَدْ وَ عَزَّتْكَ بَلَعٌ مَجْهُودِي»؛ پس سه نوبت بگوید: «يَا حَنَّانُ يَا مَتَّانُ يَا كَاشِفَ الْكُرْبِ الْعِظَامِ». بعد از آن، به سجده شکر دوم رفته، پیشانی بر زمین نهد و صد نوبت بگوید: «شكراً شكراً» و هر حاجتی که دارد، سؤال کند.^۱

و چون سر از سجده بردارد، سنت است که دست خویش را سه نوبت بر بالای چیزی که بر او سجده کرده است، مسح کند و بر روی خویش کشد؛ چنانچه ابتدا از

۱. عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۲. برای اطلاع بیشتر، نگر: الکافی، ج ۶، صص ۱۸۱-۱۸۳ (باب «السُّجُود وَ التَّسْبِيح وَ الدُّعَاءُ فِيهِ فِي الْفَرَائِضِ وَ التَّوَافِلِ وَ مَا يُقَالُ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ»، ح ۱۷).

طرف چپ ذقن کرده، به طرف بالا کشد تا به پیشانی و از پیشانی تا به طرف راست ذقن کشیده، از آنجا تا به سینه کشد و در هر کشیدنی، این دعا بخواند که: «بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ عَنِ الْهَمِّ وَالْعَمِّ وَالْحَزَنِ وَالشُّقْمِ وَالْعُدْمِ وَالصَّغَارِ وَالذَّلِّ وَالْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ»^۱.
در حاشیه همین بخش، در نسخه مجلس (J) آمده است:

«بدان که آنچه در کتب نوشته شده، این طریق است؛ و اما طریقی که این احقر از عالی حضرت خاتم المجتهدین، استادی ام - دام ظلّه العالی - مشاهده نموده، آن است که از سینه تا به ران پای راست می‌کشیدند و از آنجا تا به سر انگشتان پای مذکور» (منه).

- ۳۳ -

دعا بعد از خنده قهقهه

در حاشیه بخش مربوط به «توبه»، در نسخه مجلس (J) چنین می‌خوانیم:
«بدان که خنده قهقهه اگرچه از کبیره نیست؛ اما صغیره‌ای است که پهلوی کبیره می‌زند، و از حضرت استادی ام، خاتم المجتهدین چنین مسموع شد: اگر کسی خنده قهقهه کرده باشد، کفاره آن این است که سه نوبت بگوید: اللَّهُمَّ لَا تَمْنُقْنِي» (منه).

- ۳۴ -

عمل «هفت سلام» در وقت تحویل سال

سمانی ذیل اعمال نوروز و لحظه تحویل سال، چنین نوشته است:
«و دیگر بعضی از اعمال وقت تحویل آن است که هفت سلام را به مشک و زعفران و گلاب بنویسد در کاسه چینی و بیاشامد، محفوظ باشد تا نوروز دیگر؛ و هفت سلام این است: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ»^۲؛ «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ»^۳؛ «سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ»^۴؛ «سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ»^۵؛ «سَلَامٌ عَلَى إِيْلَ يَاسِينَ»^۶؛ «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ»^۷؛ «سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ»^۸.
و این مروی است از ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین -؛ و از حضرت استادی ام مجتهد الزمانی - دام ظلّه العالی - شنیده شد که فرمودند: در بعضی روایات

۱. همان، ج ۶، ص ۲۴۲ (باب «التَّعْقِيبُ بَعْدَ الصَّلَاةِ وَالدُّعَاءِ»، ح ۲۴).

۲. یس / ۵۸.

۳. الصافات / ۷۹.

۴. الصافات / ۱۰۹.

۵. الصافات / ۱۲۰.

۶. الصافات / ۱۳۰.

۷. الزمر / ۷۳.

۸. القدر / ۵.

به جای «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ» تا آخر، واقع شده است: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»؛ پس اولی آن است که دو نوبت نوشته شود و دو نوبت خورده شود: یک نوبت به روایت اول و یک نوبت به روایت ثانی؛ و نیز از خاتم المجتهدین مسموع شد که هرکس یک پیاله باید که بیاشامد».

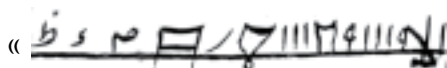
- ۳۵ -

طلسم در وقت تحویل سال

باز در بخش اعمال نوروز و لحظه تحویل سال نوشته است:

«و نیز از حضرت خاتم المجتهدین مشارالیه - دام ظلّه العالی - چنین مسموع شد که باید در وقت تحویل، این طلسم را به مشک و زعفران و گلاب بنویسند و با خود دارند، تا سال دیگر محفوظ باشند؛ و طلسم این است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«»

- ۳۶ -

ابتدا به بسمله در هنگام خوردن

سمنانی در میان آداب خوردن و آشامیدن، ابتدا کردن به «بسم الله» را بر شمرده و در ادامه نوشته است:

«و از حضرت استادی ام، خاتم المجتهدین - دام ظلّه العالی - چنین شنیده شد که فرمودند: وقتی که در ابتدا، گفتن «بسم الله» فراموش شود، چون به خاطر رسد، تا وقت انتها از برای هر لقمه بگویند».

- ۳۷ -

مراد از «استعانت به نان» در هنگام خوردن

باز در آداب خوردن و آشامیدن آورده است:

«و گفته اند که استعانت و یاری به نان مجوید و خدمتش مفرماید. به تحقیق هرکس که این عمل کند، فقر و جذام به هم می رساند».

در حاشیه این بخش در نسخه مجلس (J)، مقصود از «استعانت به نان» چنین شرح داده شده است:

«بدان که استعانت و یاری نان آن است که نان را ظرف کنند و طعام یا گوشت بر بالایش بگذارند و به کسی دهند و یا طعام و گوشت بر بالایش بخورند؛ مگر آنکه این قدر تجویز کرده اند که آنچه خورش نام می شود - مثل ماست و مانند این ها - بر بالایش

گذارند و با وی بخورند؛ و مع هذا، برای استادی ام سیدالمحققین، خاتم المجتهدین - دام ظلّه العالی - خورش به آن هم جایز نیست که بر بالای آن نان بگذارند» (منه).

- ۳۸ -

خلال کردن با چوب میان تهی

سمانی در دنباله آداب خوردن و آشامیدن آورده است:

«...و به فی نیز خلال نکنند؛ زیرا که در روایت واقع شده که کسی که به فی خلال کند، هفت روز حاجتش روا نشود؛ و از حضرت خاتم المجتهدین استادی ام - دام ظلّه العالی - مسموع شد که فرمودند: هر چیزی از چوب میان تهی باشد، باید که به او خلال نکنند که مانند فی است».

- ۳۹ -

دعای عقیقه به روایت میرداماد

در حاشیه «آداب مولود»، در نسخه مجلس (J) آمده است:

دعای عقیقه که عالی حضرت استادی ام، سیدالمحققین - دام ظلّه العالی - جمع نموده اند، این است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

«يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ»^۱؛ «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي...»^۲ إِلَى «وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^۳. اللَّهُمَّ مِنْكَ [وَلَكَ] ذَلِكَ. بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ إِيْمَانًا بِاللَّهِ وَتَنَاءً عَلَى رَسُولِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَالْعِصْمَةَ لِأَمْرِهِ وَالشُّكْرَ لِرِزْقِهِ وَالْمَعْرِفَةَ بِفَضْلِهِ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. اللَّهُمَّ إِنَّكَ وَهَبْتَ لَنَا ذِكْرًا وَإِنَّكَ أَعْلَمُ بِمَا وَهَبْتَ وَمِنْكَ مَا أَعْطَيْتَ وَكُلُّ مَا صَنَعْنَا فَتَقَبَّلْهُ مِنَّا عَلَى ذَلِكَ وَسُنَّتِكَ وَسُنَّةِ نَبِيِّكَ وَسُنَّةِ أَوْصِيَاءِ نَبِيِّكَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [آلِهِ] أَجْمَعِينَ - وَاحْسَأْ عَنَّا الشَّيْطَانَ الرَّجِيمَ. لَكَ سُفِكَتُ الدِّمَاءِ لَا شَرِيكَ لَكَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. اللَّهُمَّ لِحُمَاهَا بِلَحْمِهِ وَدُمَاهَا بِدَمِهِ وَعَظْمَاهَا بِعَظْمِهِ وَشَعْرُهَا بِشَعْرِهِ. اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا طَيِّبًا [وَوَقَاءً] لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ وَاعْذِهِ وَذَرِيَّتَهُ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.

كَتَبَ مَسْئُولًا، أَحْوَجُ الْخَلْقِ إِلَى رَحْمَةِ رَبِّهِ الْغَنِيِّ، مُحَمَّدَبَاقِر الدَّامَادِ الْحُسَيْنِيِّ - خَتَمَ اللَّهُ لَهُ بِالْحُسْنَى - حَامِدًا مُصَلِّيًا».

۱. الأنعام / ۷۸.

۲. الأنعام / ۷۹.

۳. گزیده‌ای از روایت امام صادق (ع) در باب عقیقه که عبارت کامل آن چنین است:

«إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَذْبَحَ الْعَقِيقَةَ، قُلْ: «يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ»، «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»، «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» (الکافی، ج ۱۱، ص ۴۰۱).

- ۴۰ -

حرزی که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در عالم رؤیا به میرداماد آموخت

سمانی در آداب تعقیبات نماز نوشته است:

«سزاوار آن است که بخواند بعد از هر نماز فریضه، حرزی که حضرت امیرالمؤمنین علی - علیه الصلوة والسلام - در اثنای خواب تعلیم عالی حضرت نواب سیدالمحققین و سندالمدققین، افضل الفضلاء المتبحرین و أعلم العلماء المتمهرین، علامة العلماء و فقهامة الحكماء، خاتم المجتهدین استادی ام - دام ظلّه العالی -؛ أعني أمير محمد باقر المشتهر بالداماد - ادام الله لواء افادته على رؤوس المتعلمين إلى يوم الدين - کرده اند؛ و حرز این است:

مَحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - أُمَامِي وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا - فَوْقَ رَأْسِي وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ صِي رَسُولِ اللَّهِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ - عَنْ يَمِينِي وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَلِيٌّ وَ مُحَمَّدٌ وَ جَعْفَرُ وَ مُوسَى وَ عَلِيٌّ وَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُجَّةُ الْمُنْتَظَرُ أَتَمَّتِي - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ - عَنْ شِمَالِي. وَ أَبُو ذَرٍّ وَ سَلْمَانٌ وَ الْمُقْدَادُ وَ حَذِيفَةُ وَ عُمَارَةُ وَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ - رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ - مِنْ وَرَائِي وَ الْمَلَائِكَةُ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - حَوْلِي وَ اللَّهُ رَبِّي - تَعَالَى شَأْنُهُ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ - مُحِيطٌ بِي وَ حَافِظِي وَ حَفِيزِي. ﴿وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ * بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ﴾^۱؛ ﴿فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾^۲.

- ۴۱ -

ذکر میرداماد در تعقیب نماز مغرب

وی درباره تعقیبات نماز مغرب نوشته است:

«سزاوار آن است که بعد از نماز بگوید آنچه عالی حضرت سیدالمحققین و سندالمدققین و خاتم المجتهدین استادی ام - دام ظلّه العالی - می گوید و ورد خویش ساخته؛ و آن صد نوبت گفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» است».

- ۴۲ -

دعای میرداماد پیش از اداء «سجده شکر»

سمانی در ادامه، به سجده شکر بعد از نافله نماز عشاء اشاره کرده و نوشته است:

«بدان که قبل از سجده شکر سنت است هر دعایی که خواهند، بخوانند؛ و اولی آن است که دعایی که حضرت خاتم المجتهدین استادی ام - دام ظلّه العالی - به آن ملهم شده اند، بخوانند، پس به سجده روند؛ و دعا این است:

۱. البروج/۲۰-۲۲.

۲. یوسف/۶۴.

إلهي كم من بليّة صرّفتها وكم من كربة نفّستها وكم من عثرة أفلتها وكم من مُلِمّة حوّلتها وكم من مسكنة حوّلتها وكم من صرعة تغشيتها وكم من فاقة جبرتها وكم من دعوة أجبتها وكم من طلبة أنجحتها وكم من حاجة قضيتها وكم من حلقة بلاء فككتها وكم من سحاب مكره جليتها و سحاب نعم أمطرها وكم من جداول رحمة نشرتها وكم من أعين أحداث طمستها وكم من مشائين عورات سترتها وكم من غواشي كربات كسفتها وكم من عسير يسرته وكم من مريض شفّيته وكم من نازلة دفعتها وكم من عافية ألبستها وكم من فادح كرب أزعجته وكم من شديد همّ وغم فرّجته. كُلّ ذلك بفضلِكَ وكرمِكَ ورحمتِكَ ونايلِكَ ومعروفِكَ وإحسانِكَ وامتنانِكَ لا باستحقاقٍ واستيجابٍ مِنّا لذلك. إلهي أنت سيّدنا ونَحْنُ أرقاؤُكَ وأنت مولانا ونَحْنُ طلقاؤُكَ. إلهي فصل على عبدِكَ ورسولِكَ سيّدنا ونبينا محمد وآله المكرّمين وأوصيائه المنتجبين ويسّر لنا عسيرنا واشف لنا مريضنا وعاف لنا عليّنا وأنجح لنا طلبتنا واقض لنا حاجتنا وتفضّل علينا بإجابة دعوتنا وتصدّق علينا بإعطاء سُؤلنا وارفع حفّضنا وأعزّ ذلّنا وأذلّ مُستذلّنا وأهلك عدوّنا واقصم ضامّنا^۱ وخذ ظالمنا وأغن عيلتنا واجبر فقّرنا وسدّ فاقتنا واجعل لنا مُنتدحاً عن مضيقنا وسهّل لنا طريقاً إلى بُعيتنا وحقق في رحمتِكَ أملنا ولا تقطع عن معروفِكَ رجاءنا ووسّع علينا في أرزاقنا واختم لنا بخواتم الخير في معرفتك وطاعتك أعمارنا وسهّل إليك سبيلنا ووجه وجهك دليلنا ولا تجبه بالردّ أعمالنا وبالتخييب آمالنا. يا مَنْ لا يردّ سائله ولا يُخيّب أمله ولا يهيم من تسبّل إليه ولا يضيّع من توكلّ عليه، يا مَنْ هو على كلّ شيء قدير، يا مَنْ كلّ عسير على قدرته سهل يسير يا قديراً على ما يشاء، يا فعّالاً لما يُريد، يا خير من توكلّ عليه، يا أجود من سُئل، يا أكرم من دُعي، يا أرحم من استرحم، يا مَنْ قلوب الملوّك ونواصي الجبابرة بيده، يا مَنْ ﴿يحوّل بين المرء وقلبه﴾^۲، يا مَنْ ﴿أمره إذا أراد شيئاً أن يقول له كن فيكون﴾^۳ فسُبْحان الذي بيده ملكوت كلّ شيء وإليه نُرجعون^۴ صلّ على محمد وآل محمد وأجب دعوتي وأنجح لي طلبتي ويسّر لي أمري وأعطني سُؤلي واقض لي حاجتي برحمتِكَ يا أرحم الراحمين».

۱. اقصم [اقضم R].

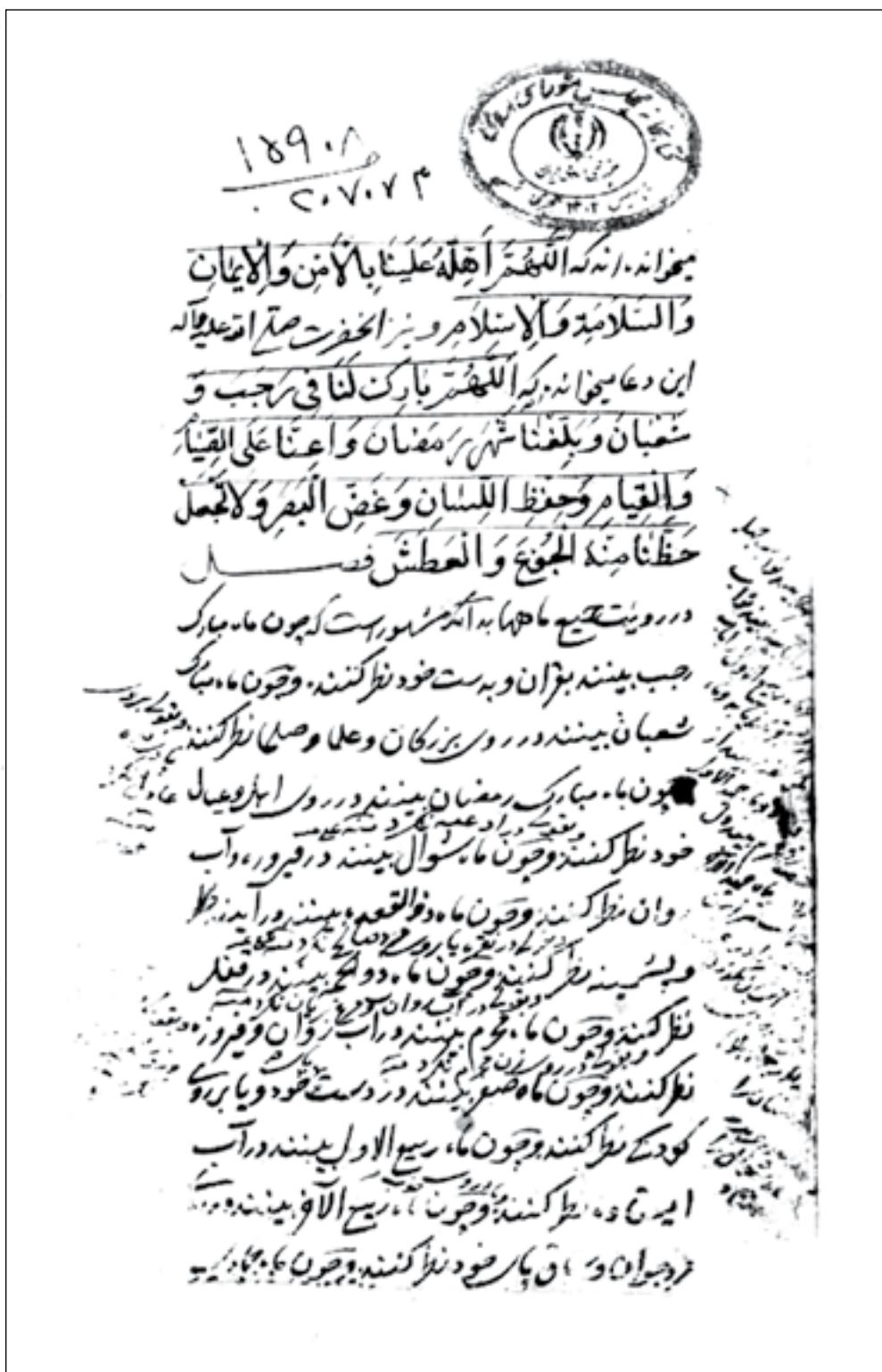
۲. «ضامه حقه، يَضِمُّ» از باب «ضَرَبَ»، یعنی: حقّ او را کم کرد؛ و «ضَمَّ» به فتح اوّل، به معنی ظلم و ستم است. نگر: شرح قاموس (ترجمان اللغة) (چاپ سنگی)، ص ۱۱۶۷.

۳. الأنفال/۲۴.

۴. یس/۸۲ - ۸۳.

تصویر نسخ خطی

[تصویر شماره ۱]



صفحه آغازین نسخه شماره ۱۵۹۰۸، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (M)

[تصویر شماره ۲]

بر حضرت رسالت بنده صبح آید علیه وآله وسته و نیز علم بسیار کنه
 بر آن حضرت میرالمؤمنین علیه السلام و در این شب حضرت
 بنده صبح آید علیه وآله عریح فرزند و در این شب حضرت
 سر علی بنیاد علیه السلام و علی فرزند و در این شب حضرت
 علی بنیاد علیه السلام را از محنت یهودان بآنان برده
 و در این شب حضرت میرالمؤمنین علیه السلام از حضرت ابی‌الم
 لعین بجای رحمت حق بجا نه و آنجا پرورده و این شب
 عز و دافوده امر البیت ربیعاً است و آنجا
 در این شب بیشتر کشته‌ها زنده در کشته‌ها
 فاخته در روز و در خولم بخواند در آسمان بار آورده
 شو تا هرگاه که کشته متعجب گردد



صفحه پایانی نسخه شماره ۱۵۹۰۸، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (M)

[تصویر شماره ۳]



تحفة العابدین و مرتب کردید بر تقدیر و پنج باب و خانم در فضیلت ماهها
 مذکوره باب اول در عمل ماه مبارک ربیع ماه دوم در عمل ماه مبارک
 شعبان باب سیم در عمل ماه مبارک رمضان باب چهارم
 در عمل متوفی سایر ماهها باب پنجم در بیان امور مرغوبت فیها
 و مرغوبت عینا و آداب بعضی از امور ضرورت و خانم در عقیب
 نمازگامی یومیه و بیان کیفیت و فضیلت آن و ادعیه ساعات
 دوازده گانه روز که هر ساعت یکی از آن طهارتین صلوات
 الرحمن علیهم جمیع و آداب خلوت اما متعذر در بیان فضیلت نمود
 مذکوره قبل از آنکه شروع در مقصود نموده باید دانست که آنکه از احادیث
 درین خصوص ایراد نموده میگویند و ترجمه آن نیز ایراد میگویند و جهت اختصار
 به اول این الفاظ یعنی ایراد نماید بعد از آن بفرمودی ترجمه نمود این
 مختصر مطلق معنی که مختصراً است و اگر ترجمه بجای نمی آید و جمعی که وقوف
 علم بر اندیشی زاید بهر دلیلی بهر دلیلی خواهند بود پس برین ترجمه احادیث
 اقتضای میکند جهت اقتضای بدانکه از حضرت ولی خدا علیه السلام میسرید
 علین ابیطالب علیه السلام: «ما من شهر الا له فضل» الغالب که فرمودند ماه هر
 ماه نیست و ماه شعبان ماه رمول خداست یعنی محمد مصطفی صلوات
 علیه و آله و ماه رمضان ماه الله تبارک و تعالی و از حضرت رسول
 خدا صلی الله علیه و آله فرمودند فضل رجب بر سایر ماهها
 بر فضل محمد است بر سایر خلفان و فضل ماه رمضان بر غیر وی هیچ
 فضل خداست بر خلق و هیچ و غیره و از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی
 طالب علیه السلام فرمود که ماه رجب ماه ذرعت است و ماه شعبان

وَلَهُمْ لَا يَبْصُرُونَ مِنْ خِوَانِهِمْ دَعَارُكَ مَحْضٍ هَت
 بِمَا رَسَخَ لِلْحَمْدِ بِنَبِيِّكَ الَّذِي أَذْهَبَ اللَّيْلَ لِقَدَرِهِ
 وَجَاءَ بِالنَّارِ بِرَحْمَتِهِ خَلْقًا جَدِيدًا وَغَنَ
 فِي غَاثِهَا بِمَنْتِهِ وَجُودَهُ وَكَرَمِهِ مَرْحَبًا بِالْمُحَاطِقِينَ
 وَالتَّغَاتِ كَنْدِ بَجَانِبِ بَيْنِ وَكَبُورِهِ حَيْثَا لَمْ يَلَمْ اللَّهُ مِنْ
 كَاتِبِينَ وَالتَّغَاتِ كَنْدِ بَجَانِبِ سَمَاءِ وَكَبُورِهِ رَحْمَتًا
 اللَّهُ لَسْمِ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ
 لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
 وَأَشْهَدُ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ
 اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ عَلَى ذَلِكَ أَحْيَى وَعَلَيْهِ
 أَمُوتُ وَعَلَيْهِ أُنْعَثُ أَنْشَاءُ اللَّهُ أَقْرَبُ مُحَمَّدًا
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِسَلَامٍ مِنْ بَكْوَرِ اللَّاهِمِ
 صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فِي الْأَيَّلِ إِذَا انْعَمَى
 وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فِي النَّهَارِ إِذَا ابْغَى
 وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ فِي الْأَيَّلِ إِذَا انْعَمَى وَصَلِّ عَلَى
 مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فِي الْآخِرَةِ وَالْأُولَى وَصَلِّ
 عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ مَا لَا حِدَ لِقَدَرِ بَدَانِ وَصَلِّ
 عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ مَا أَطْرَدَ الْفَاقِقَانِ وَصَلِّ
 عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ مَا حَدَّ الْخَادِيَانِ وَصَلِّ
 عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ مَا عَتَسَ لَنْلُ وَمَا أَدْلَهْمِ
 مَا ظَلَمَ وَتَنْفَسَ صَبَحَ وَمَا أَضَاءَ تَجَرَّ اللَّهُمَّ اجْعَلْ
 مُحَمَّدًا خَطِيبَ وَقْدِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْكَ وَالْكَسُوفِ

ع

فهرست منابع و مآخذ

کتاب‌ها:

- اعلام المجاورین بمكة المعظمة، حسین واثقی، چ ۱، قم: حسین واثقی، ۱۳۹۵ ش.
- أمل الآمل في علماء جبل عامل (تذكرة المتبحرين في العلماء المتأخرين)، محمد بن حسن حرّعاملی، تصحیح: سید احمد حسینی اشکوری، چ ۱، بغداد: مكتبة الأندلس، ۱۳۸۵ ق.
- اوراق پراکنده از مصتفات میرداماد، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح و گردآوردی: حسین نجفی، چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۶ ش.
- تحفة الأزهار و زلال الأنهار في نسب أبناء الأئمة الأطهار عليهم السلام، ضامن بن شذقم حسینی مدنی، تصحیح: کامل سلمان جبوری، چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب [و] کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، ۱۳۷۸ ش.
- تعلیقة أمل الآمل، میرزا عبدالله بن عیسی بیگ افندی اصفهانی، تصحیح: سید احمد حسینی اشکوری، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ ق.
- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، چ ۲، قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۴۰۶ ق.
- الذریعة إلى تصانیف الشيعة، محمد محسن بن علی منزوی طهرانی (شیخ آقابزرگ)، چ ۱، تهران: کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۳ ق.
- الترغیب و الترهیب، اسماعیل بن محمد جوزی اصفهانی، تصحیح: ایمن بن صالح شعبان، چ ۱، قاهره: دارالحديث، ۱۴۱۴ ق.
- الرواشح السماویة، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: غلامحسین قیصریه‌ها [و] نعمت الله جلیلی، چ ۱، قم: انتشارات مؤسسه دارالحديث، ۱۳۸۰ ش.
- روضات الجنات في أحوال العلماء و السادات، محمد باقر موسوی خوانساری، تصحیح: اسدالله اسماعیلیان، چ ۱، قم: اسماعیلیان، بی تا.
- ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، میرزا عبدالله بن عیسی بیگ افندی اصفهانی، تصحیح: سید احمد حسینی اشکوری، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۱ ق.
- سلافة العصر في محاسن أهل العصر، سید علی بن احمد حسینی دشتکی (سید علی خان مدنی)، چ ۲، تهران: کتابخانه مرتضوی، ۱۳۸۳ ش.
- شرح قاموس (ترجمان اللغة) (چاپ سنگی)، محمد یحیی بن محمد شفیع قزوینی، تصحیح: عبدالله منشئ طبری، کاتب: علی اصغر بن عبد الجبار اصفهانی [و] کلبعلی بن عباس افشار قزوینی، چ ۱، تهران: کارخانه آقامیرزا باقر راضی، ۱۲۷۲ ق.
- شرعة التسمية (حول حرمة تسمية صاحب الأمر عليه السلام باسمه الأصلي في زمان الغيبة)، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: رضا استادی، چ ۱، اصفهان: انتشارات مهدیه میرداماد، ۱۴۰۹ ق.
- عدّة الداعي و نجاح الساعي، أحمد بن فهد حلی، تصحیح: احمد موحدی قمی، چ ۱، بیروت: دارالکتاب الإسلامي، ۱۴۰۷ ق.

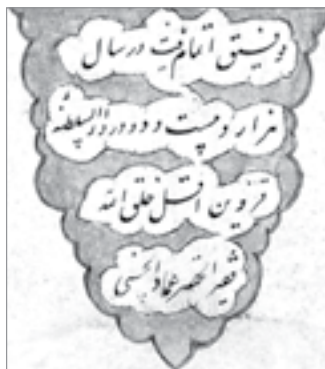
- عیون المسائل، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، منتشر شده در: اثنی عشر رساله، چ ۱، تهران: مکتب السید الداماد، ۱۳۹۷ق.
- فهرست مختصر نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، سید محمد طباطبائی بهبهانی (منصور)، چ ۱، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۶ش.
- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های رشت و همدان، جواد مقصود همدانی؛ محمد روشن؛ پرویز اذکائی، چ ۱، تهران: انتشارات فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۳ش.
- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، محمود فاضل، چ ۱، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۴ش.
- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، محمدتقی دانش‌پژوه؛ سید محمد باقر حجّتی، چ ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵ش.
- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ج ۲۲، سید احمد حسینی اشکوری، زیر نظر: سید محمود مرعشی نجفی، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۳ش.
- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۳۰، ابوالفضل حافظیان بابل، چ ۱، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸ش.
- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۳۸، علی صدراپی خویی، زیر نظر: عبدالحسین حائری، چ ۱، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷ش.
- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۴۴، ابوالفضل حافظیان بابل، چ ۱، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹ش.
- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مدرسه فیضیه قم، رضا استادی، چ ۱، قم: چاپخانه مهر، ۱۳۹۶ق.
- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ج ۸، محمدتقی دانش‌پژوه، چ ۱، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ش.
- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ج ۱۶، محمدتقی دانش‌پژوه، چ ۱، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۵۷ش.
- فهرست نسخه‌های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی، سید احمد حسینی اشکوری، چ ۱، قم: انتشارات مرکز احیاء میراث اسلامی، ۱۳۸۰ش.
- الکافی، ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی، تصحیح: علی اکبر غفّاری، چ ۱، قم: انتشارات مؤسسه دارالحديث، ۱۴۲۹ق.
- مفتاح الفلاح في عمل اليوم والليلة، بهاء الدین محمد بن حسین حارثی عاملی (شیخ بهایی)، تصحیح: سید مهدی رجایی، چ ۴، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۳۲ق.
- من لایحضره الفقیه، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، تصحیح: علی اکبر غفّاری، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، ۱۴۱۳ق.
- منهاج الصلاح في اختصار المصباح، حسن بن یوسف بن مظهر اسدی (علامه حلی)، تحقیق: سید عبد الحمید میردامادی، چ ۱، قم: مکتبه العلامة المجلسی، ۱۴۲۰ق.

مقالات:

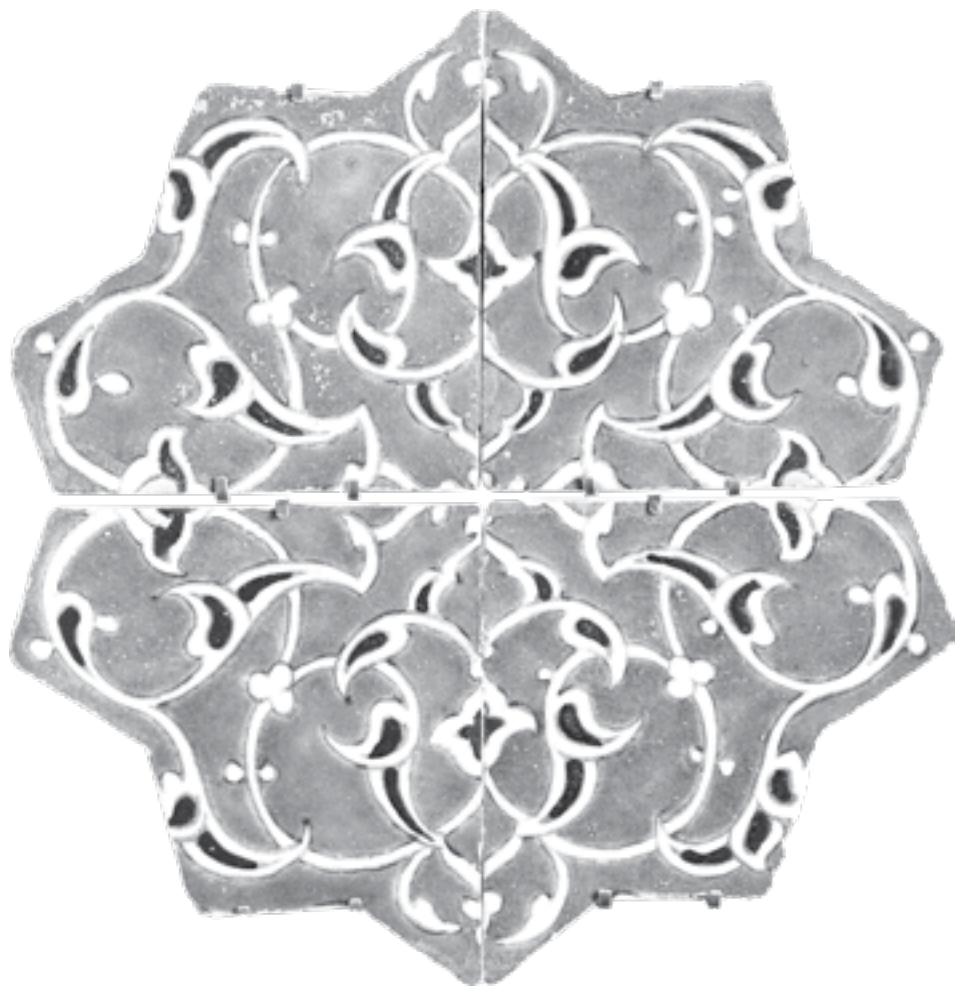
- «أربعة أیام»، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: رضا استادی، منتشر شده در: میراث اسلامی ایران، دفتر دوم، ج ۱، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله علیه، ۱۳۷۴ ش، صص ۶۳۷-۶۸۵.
- «گزیده نامه های شیخ آقابزرگ تهرانی به آیه الله العظمی مرعشی نجفی»، علی رفیعی علامرودشتی، کتاب ماه کلیات، شماره ۶۹ و ۷۱، شهریور و مهر ۱۳۸۲ ش، صص ۵۲-۵۹.

نسخه های خطی:

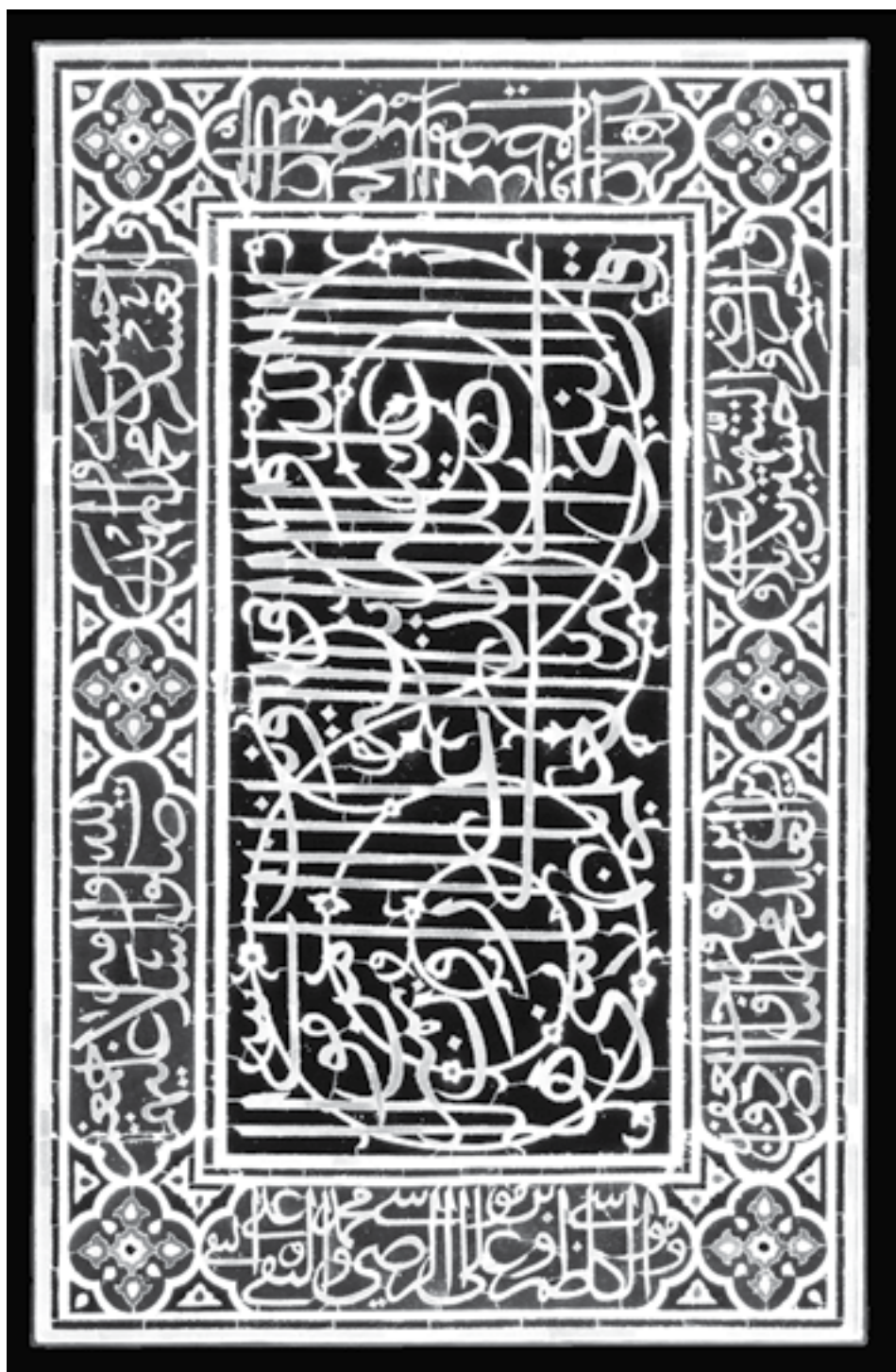
- أجوبة المسائل الفقهيّة (المسائل المدنيّة الأولى)، حسن بن زين الدين عاملي (صاحب معالم)، نسخه شماره ۲۵۷۶،۷، کتابخانه ملی ملک (تهران).
- أجوبة المسائل الفقهيّة (المسائل المدنيّة الثانيّة) (الف)، حسن بن زين الدين عاملي (صاحب معالم)، نسخه شماره ۲۵۷۶،۸، کتابخانه ملی ملک (تهران).
- أجوبة المسائل الفقهيّة (المسائل المدنيّة الثانيّة) (ب)، حسن بن زين الدين عاملي (صاحب معالم)، نسخه شماره ۱۰۴۹،۳، کتابخانه ملی ملک (تهران).
- أجوبة المسائل الفقهيّة (المسائل المدنيّة الثانيّة) (ج)، حسن بن زين الدين عاملي (صاحب معالم)، نسخه شماره ۱۵۶۱۶،۳، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- الاستبصار في ما اختلف من الأخبار، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)، نسخه شماره ۱۱۱۱، کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی (قم).
- تحفة العابدین (الف) (کتاب در اعمال و اذکار شهور محترمه)، عبدالله بن حسین بابا سمنانی، نسخه شماره ۱۵۹۰۸، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- تحفة العابدین (ب)، عبدالله بن حسین بابا سمنانی، نسخه شماره ۱۷۴۱، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی (قم).
- رساله تنباکو، حسام الدین بن افلاطون ماچینی، نسخه شماره ۶۶۵۳/۴، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- مجموعه رسائل میرداماد، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، نسخه شماره ۲۲، کتابخانه آیه الله حکیم (نجف).



انجامه نسخه ای از مخزن الأسرار نظامی، به خط میرعماد
نسخه شماره ۱۰۴۷، کتابخانه آستان قدس رضوی (مشهد)



جلوه‌ای از هنر عصر صفوی
کاشی ده پَر، طرح اسلیمی و گل‌های شاه‌عبّاسی



جلوه‌ای از هنر عصر صفوی
کتیبه کاشی معرق، به خط ثلث
موزة دیوید (کپنهاگ)

تصحیح متون

مکاتبات ملاصدرا با میرداماد

حسین نجفی*

دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه تربیت مدرس (تهران)

مقدمه

-۱-

درآمد

یکی از مراجع مهم در بازشناسی آراء شخصیت‌های علمی و سوانح زندگانی ایشان، مکاتبات و مراسلات آن‌هاست. محتوای نامه‌های دانشمندان و پاسخ‌های مخاطبان آن‌ها، دربردارنده اطلاعات و فواید مهمی است که برخی ابهامات زیست‌نگاشتی و تاریخی را برطرف می‌کنند. میرداماد نیز در جایگاه مرجع فقهی و فیلسوف مؤسس در عصر صفوی، نامه‌های فراوانی با معاصران خویش در داخل و خارج ایران ردّ و بدل کرده است.^۱ بررسی متن این نامه‌ها، اطلاعات جدیدی درباره حیات میرداماد و ارتباط او با دانشمندان هم‌عصر خویش در اختیار ما قرار می‌دهند. یکی از طرف‌های مکاتبه میرداماد، شاگرد نامدارش، ملاصدرای شیرازی، بوده است. می‌دانیم که ملاصدرا در دوره‌ای از حیات خویش، بنا به دلایلی - اعم از مشکلات اجتماعی و تصمیم‌های شخصی - اصفهان را ترک کرده و از جوار استاد دور افتاده است. به جز اطلاعاتی که ملاصدرا در متن آثارش ارائه داده و برخی شاگردان نزدیکش - همچون ملامحسن فیض‌کاشانی و عبدالرزاق لاهیجی - درباره استاد نوشته‌اند، آگاهی چندانی از جزئیات حیات او در دست نیست؛ برای مثال، نمی‌دانیم مسیر هجرت او چگونه بوده و پس از ترک اصفهان، به کدام شهر رفته است؛ یا اینکه به درستی مشخص نیست در این دوره طولانی، او با چه مشکلاتی مواجه بوده و روزگار خود را چگونه سپری می‌کرده است.

* رایانامه: hossein.najafi@modares.ac.ir

۱. نگر: الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۲۲، صص ۱۴۳-۱۴۴.

درباره مجموعه حاضر

مجموعه حاضر، بازتصحیح متن پنج نامه از مکاتبات ملاصدرا با میرداماد است که علاوه بر نمایش رابطه شاگرد با استاد، از برخی ابهامات زندگی نامه صدرالمتألهین نیز گره‌گشایی می‌کنند. در این میان، چهار نامه به ملاصدرا و یک نامه به میرداماد تعلق دارند. تاریخ نگارش هیچ‌یک از این نامه‌ها مشخص نیست؛ اما کوشیده‌ایم تا بر اساس برخی قرائن محتوایی، نامه‌های ملاصدرا را به حسب تاریخی مرتب کرده، درباره مبدأ ارسال آن‌ها نیز حدس‌هایی مطرح کنیم. در متن نامه نخست، آثار جوانی، نشاط و آغاز تحقیق مشهود است؛ در حالی که در نامه چهارم، علاوه بر شکایت مفرط از بدعهدی ایام، نشانه‌های ضعف مزاج و پیری به چشم می‌خورد. به بیان دیگر، یکی از ملاک‌های ما برای ترتیب نامه‌های ملاصدرا، میزان شکوه و شکایتی بوده که او در متن نگاشته‌های خویش ابراز کرده است. در مجموعه حاضر، پس از ارائه متن هر نامه، اهم نکات تاریخی و محتوایی آن را نیز به اختصار ذکر کرده‌ایم. جدا از اطلاعات اختصاصی هر نامه، چند مضمون مشترک میان آن‌ها به چشم می‌خورند که از این قرارند:

۲.۱. ارادت و احترام به استاد

نخستین مضمونی که توجه خواننده نامه‌های ملاصدرا را جلب می‌کند، خاکساری و ارادت بی‌حد و حصر او در مواجهه با استاد است. وی در نامه نخست، خود را «أقلّ المعتمنین بحبل إفادته و أصغر المتشبتین بذیل إفاضته» لقب داده و در نامه سوم، «أصغر خدمة المربی في حریم کرمه، المروى من بحار جوده و نعمه» خوانده است؛ اما اوج ارادت صدرالمتألهین به میرداماد، در طلیعه نامه دوم به چشم می‌خورد:

«و بعد، فبقول عبده و مملوکه، محمد بن ابراهیم الشیرازی: المأمول من عواطفه الشاملة و مراحمه الكاملة و إحسانه العمیم و لطفه الجسیم أن یعدني من المنخرطین في سلك الخدام، المنظورین بعین العناية و الاهتمام. فإن استنادي في جمیع الأمور إلیه، و کل خير وصل إلی من لديه».

به قول استاد آشتیانی:

«از استاد عزیز خود به عظمت اسم برده و او را وارث علوم انبیاء و مرسلین علیهم‌السلام دانسته و به حدّ پرستش به او اظهار علاقه نموده و همه معلومات خود را از استاد دانسته است»^۱.

این نکته وقتی اهمیت می‌یابد که به یاد بیاوریم ملاصدرا با تعارف و تعریف بی‌جا، ابداً میانه نداشته است. متن آثار او - به ویژه رساله پاریسی سه اصل - فرامی‌نماید که او مردی صریح و بی‌پروا بوده و از تملّق و مدهانه پرهیز می‌کرده است؛ چنان‌که هیچ‌یک از آثار خود را به شخصیت‌های علمی و سیاسی اهداء نکرده و کلمه‌ای در ستایش شاهان و امراء به قلم نیاورده است. با توجه به این نکته، باید شوق و شیدایی صدرالمتألهین را در این نامه‌ها، بسیار جدی گرفت. به قول دکتر سیدحسین نصر:

۱. شرح رسالة المشاعر، ص ۷۳ (مقدمه مصحح).

«با توجه به این واقعیت که ملاصدرا عادت به تمجید بیش از حد از اشخاص نداشت، لقب‌هایی که وی با آن‌ها به میرداماد اشاره می‌کند، گواه احترام عمیق وی به معلمش است»^۱.

ملاصدرا با تعابیری مفصل و ادیبانه، به مقام علمی و معنوی استاد اشاره کرده است. او میرداماد را احیاء‌کننده علوم دینی، فقیهی عالی‌رتبه و حکیمی مؤسس دانسته و در جای جای نامه‌های خویش، تسلط استاد را بر جمیع علوم روزگار ستوده است. جالب است که او این الفاظ و تعابیر را درباره هیچ‌یک از معاصران و استادان خود - حتی شیخ بهایی - به کار نبرده و در مثنوی خود نیز، تنها میرداماد را ستوده است.^۲ با وجود اختلاف نظرهای ملاصدرا با میرداماد در مباحث فلسفی، باید اذعان کرد که دل‌بستگی وی به استاد، فراتر از ارادت شاگردانه است. او در بخشی از نامه دوم، میرداماد را «غوث الفقراء و السالکین» نامیده و در نامه سوم، محضر وی را «باب به محصل الولوج إلى سبیل الله و جناب به تیسر الانقطاع عما سواه» خوانده است؛ لذا، می‌توان این احتمال را پیش کشید که میرداماد علاوه بر استادی، سمت ارشاد و دستگیری از ملاصدرا را نیز بر عهده داشته است. این‌گونه ارادت عارفانه و قلندرانه به میرداماد، در اشعار شاگرد دیگرش، زلالی خوانساری، نیز به وضوح دیده می‌شود.^۳

محتوای نامه‌ها نیز این مطلب را تأیید می‌کنند؛ چه‌آنکه ملاصدرا در بیشتر این مکاتبات از تقید خود بر ریاضت‌های عرفانی و - در پی آن - کشف و شهود برخی حقایق معرفتی سخن گفته است. این آموزه عملی، یکی از خطوط برجسته حکمت یمانی میرداماد است. وی بر این باور است که سوء فهم از احکام عالم ربوبی و سقوط در دام الهیات تشبیهی، نتیجه انس قوای ادراکی با ماده و زمان و مکان است؛ لذا، با اشاره به لزوم رفع این مانع و دستیابی بر کشف صریح، نوشته است:

«و اعلم أنّ العلم الإلهی لصعوبته لکونه علماً بما وراء المحسوسات و المتوهمات المألوفة للطبایع الإنسیّة و محتاجاً إلى برهان صحیح و کشف صریح؛ ولا یخلو شیء منها عن موانع و شبه یعسر علی أكثر الخلق التخلّص عنها إلاّ من أید بروح قدسیّة تریه الأشياء کما هی، یختص من بین العلوم بمزید احتیاج إلى تجرید للعقل و تصفیة للفکر و تلطیف للسر»^۴.

او تنها چاره خلاصی از رهنزنی قوه واهمه و تهذیب یافته‌های عقلانی را ترک لذات بدنی و توجه به عالم ملکوت دانسته و بارها شاگردان خویش را به ستیز با جادوی عالم طبیعت و اهتمام به زهد و سلوک توصیه کرده است.^۵ این مطلب در بسیاری از آثار ملاصدرا نیز منعکس شده است؛ برای نمونه در رساله سه اصل می‌خوانیم:

۱. صدر المتألهین شیرازی و حکمت متعالیه، ص ۸۵.

۲. نگر: مثنوی ملاصدرا، صص ۱۷۳-۱۸۰.

۳. نمونه را نگر: کلیات زلالی خوانساری، ص ۳۸۰؛ ص ۴۱۶؛ ص ۵۱۳.

۴. نگر: الصراط المستقیم، صص ۱۲۳-۱۲۴؛ الأفق المبین، ص ۵۴۹.

۵. الصراط المستقیم، ص ۱۰.

۶. نمونه را نگر: القبسات، ص ۴۸۴؛ جذوات و مواقیت، صص ۸۴-۸۵.

«هرکه بر ادراک حواس - که مشار غلط و التباس است - اعتماد نماید و سیر آخرت را همچو سیر دنیا شمرد و عقل ظاهرینش از ثقبه اصطرباب تن و این آلات جسمانیات خواهد که در ارتفاع آفتاب قیامت بنگرد و کواکب حقائق ملکوت اعلی را بدان بشمرد، جز کلال بصر و اضمحلال چشم و گوش و ملال طبع و زوال عقل و هوش حاصلی نمی‌اندوزد... و چه جای حواس، که عقل نیز تا به نور عشق منور نگردد، راه به مطلوب اصلی نمی‌برد؛ و همچنان که حواس از ادراک مدرکات قوت نظر عاجزند، عقل نظری از ادراک اولیات امور اخروی عاجز است... و هرچه از این مقوله از انبیاء - علیهم السلام - حکایت کرده‌اند، همه از علوم و مکاشفات است که عقل نظری در ادراک آن اعجمی است»^۱.

۲.۲. شکایت از روزگار

دومین مضمون برجسته در نامه‌های ملاصدرا، شکوه او از بدعهدی روزگار و ظلم ظاهرگرایان بی‌تقواست. این معنا در بیشتر آثار و مکاتبات حکماء مشهود است و نشان می‌دهد که مشکلات ناشی از ستیز اهل ظاهر با حکمت، گریبان‌گیر اکثر ایشان بوده است؛ برای نمونه، ابن سینا در مقدمه منطق المشرقیین نوشته است:

«فقد بلینا برفقة منهم عاری الفهم کأنهم خشب مستندة یرون التعمق فی النظر بدعة و مخالفة المشهور ضلالة کأنهم الحنابلة فی کتب الحدیث»^۲.
همچنین، در ابتدای مباحثه دوم از کتاب المباحثات آورده است:
«لقد أنشبت القدر فی محالیب الغیر، فما أدري کیف أتخلص و أتملّص، لقد دُفعت فی أعمال لست من رجالها، و قد انسلخت عن العلم فکأنما الحظه من وراء سجن فُحین؛ مع شکري لله تعالی، فإتته علی الأحوال المختلفة و الأحوال المتضاعفة و الأسفار المتداخلة و الأطوار المتناقضة، لا یخلیني من و میض یحیی قلبي و یثبت قدمي. إیاه أحمد علی ما ینفع و یضرّ، و یسوء و یسرّ»^۳.

از مکاتبات ابن سینا با یکی از فقهاء معاصرش بر می‌آید که عده‌ای از حسودان در شهر همدان، شیخ را به سبب انشاء برخی خطبه‌ها، به معارضه با قرآن متهم کرده‌اند. ابن سینا نیز از گرانی این اتهام برآشفته و نوشته است:

«... و أما ذلك الحدیث الذي بلغه من ذلك الإنسان الذي ذكره، فلاتلفتك لفت تلك السخافة و لاتربأَن رَبّاً تلك الخرافة. فَإِنَّ من عرف قدری و وزنی، زاد أمثال هذ الظن عني و علم أَنَّ مثل هذه المعاملة لا یحشمها إِلَّا من الكفر رهصه و الحمق رمصه و الطیش طینته و سنخه، و الهذیان عادته و سجيّته. و قد خالطني الناس فی أحوال الاحتشام و الاحتشاد و فی حال التبسط و الاسترسال و عندما تغلب المساعدة علی

۱. رساله سه اصل، صص ۵۷-۵۸.

۲. منطق المشرقیین، ص ۴.

۳. المباحثات، صص ۶۳-۶۴.

مسکه العقل، فما كشفني الامتحان والابتلاء عن هذه الخلال وأنا أحرم عليه المناظرة في هذا الباب بسبب من الأسباب. ولن يعلم ذلك الحبيث أنه قد بلغني هذا الحديث، فأني أعلم أنه مبعوث على ما يتقوله ملتقن مراسل من جهة بعض الحسدة مرشؤ... و كان عندي أن الفقيه - أدام عزه - قد عرف الأصل في هذا والتزوير المضاف إليه من ذلك الأحق المعتوة الشرع طائفة واجتماع عدة من حمقى همدان بعضهم قضى نحبه والآخرين عيش»^۱.

شکوه از مردمان روزگار و نامرادی دهر، در آثار دیگر فیلسوفان نیز به چشم می‌خورد؛^۲ اما آنچه به نوشتار کنونی مربوط می‌شود، نارضایتی میرداماد از برخی معاصران خویش است. او در مقدمه الصراط المستقیم، حال خویش را چنین توصیف کرده است:

«هذا مع ما أنا فيه من تراكم الفتن وتزاحم المحن وانقراض الأقباء وانخفاض الألباء على فترة من أولياء العلم وتناهيهم واعتزام من دُهِمَاء الكربة ودواهيها. فلقد أصبح قلب الفضل مثقوباً وأمسى عيش الخلق محبوباً؛ فالله الله من زمانٍ مُنينا به عظم فيه البلاء و برح الخفاء وضائق الأرض ومُنعت السماء.

توئی زمان لعینا به و هذا زمان بنا یلعب

و مع ذلك فإن قلوب العشيرة من الحقد مملوءة ونفوس الطائفة بالحسد ممنوءة. لله در صاحب المثوي حيث قال:

چون که اخوان را دلی کینه‌ور است یوسفم در قعر چاه اولی تراست»^۳.

همچنین، در نامه‌ای که خطاب به میرمحمد مؤمن استرآبادی نوشته، آورده است:

«بعضی از حثالة الأعراب این دیار که همه بذور حسد و زروع عناد و آباء لد و ابناء لدادند، بر مشاکله ظلمت در معارضه نور، با مخلص درافتاده، سودای خام تکافؤ

۱. مجموعه رسائل ابن سینا (نسخه خطی)، برگ‌های ۲۶-۲۷ر.

۲. نمونه بارز آن، غم‌نامه خواجه نصیرالدین طوسی در انتهای شرح‌الاشارات است:

«رقت أكثرها في حال صعب لا يمكن أصعب منها حال؛ و رسمت أغلبها في مدة كدورة بال، بل في أزمنة يكون كل جزء منها ظرفاً لغصة و عذاب أليم و ندامة و حسرة عظيم، و أمكنة توقد كل آن فيها زبانية نار جحيم و یصب من فوقها حمیم. ما مضى وقت ليس عيني فيه مقطر ولا بالي مكدر و لم یجئ حين لم یزد ألمی و لم یضاعف همتی و غمتی، نعم ما قال الشاعر بالفارسیّة:

«به گرداگرد خود چندان که بینم بلا انگشتی و من نگینم»

و ما لي ليس في امتداد حياتي زمان ليس مملوءاً بالحوادث المستلزمة للندامة الدائمة و الحسرة الأبدية؛ و كان استمرار عيشي أمير جیوشه غموم و عساكره هموم. اللهم نجني من تزاحم أفواج البلاء و تراكم أمواج العناء بحق رسولك المجتبی و وصیه المرتضى - صلى الله علیهما و آلهما - و فرج عني ما أنا فيه بلا إله إلا أنت و أنت أرحم الراحمین» (شرح‌الاشارات و التنبيهات مع المحاکمات، ج ۳، صص ۴۲۰-۴۲۱).

۳. الصراط المستقیم، ص ۴.

در دیگ خیال مقابله و مجادله می‌پزد»^۱.

این دست شکوه‌ها و گلایه‌ها، در آثار ملاصدرا و به‌ویژه نامه‌های این مجموعه، پررنگ‌تر از نگاشته‌های دیگر دانشمندان است؛ شاید به این دلیل که تنگناها و مشکلات وی بیش از دیگران بوده است. به‌هرروی، وی خاطر استاد را محرم شمرده و نزد او از شداید روزگار شکایت کرده است. در نامه نخست می‌خوانیم:

«از راه صورت مسافت مکانی حاجز کعبه مقصود گشته و به این سبب، انواع تفرقه و اصناف الم به خاطر محزون رسیده».

در این نامه، ملاصدرا در شکایت از مشکلات خویش، به همین یک سطر اکتفا کرده است؛ اما گویی رفته‌رفته بر حزن و مصائب او افزوده شده و این غم‌نامه یک‌سطری، از اجمال به تفصیل رسیده و بخش انبوهی از نامه‌های متأخر وی را به خود اختصاص داده است؛ چنان‌که در نامه سوم می‌خوانیم:

«شرح احوال فقیر حقیر به حسب معیشت روزگار و اوضاع دنیاوی به موجب خیر است؛ اگرچه فی‌الجمله خالی از صعوبتی و شدتی نیست؛ چه معلوم است که شغل تأهل و تدبیر معاش جمعی کثیر از اطفال و عیال و پیوستگان و وابستگان، با عدم مساعدت زمان و بدسلوکی مردم دوران چگونه باشد و مستتبع چه قسم آلام و احزان خواهد بود؛ و مع‌هذا، ترفع حال جهال و مزاحمت ناقصین و اراذل و ملاحظه دیگر مفاسد و مکاره، علی‌الاتصال برقرار است و خود از لوازم گردش ماه و سال و لیل و نهار است که هیچ‌گونه در او، امکان انتقال و زوال متصور نیست».

نامه چهارم اما به کلی متفاوت است؛ زیرا اوج دلتنگی و آزرده‌گی صدرالمتألهین را از روزگار با این مطلع به نمایش می‌گذارد:

«حقاً که از این ولا که به مفارقت آن سده سنیّه و مهاجرت آن عتبه علیّه ممتحن و مبتلا گشته، مشرب عذب خوشدلی و مورد عیش هنیء، تیرگی پذیرفته؛ و دل که صدف در شادی بود، هدف اندوه نامرادی شده؛ و جان که به دولت ملاقات آن معدن لطف و راستی، رایت حزم در دست داشت، اسیر و پامال کج طبعان لشکر جهل و دغا و کندفهمان مرحله کذب و ریا گشته... از انقلاب و تراجع روزگار، چنان صورت ترتیب و تمیز برخاسته و مردم زمان چنان از حرف هنر و فضل منحرف گشته‌اند که محض کمال را نقص می‌دانند؛ و عین شرف را خست می‌بینند؛ و انقیاد نفس اماره را اطاعت اوامر الهیه می‌پندارند؛ و خدمت حکام و سلاطین را «ترویج شرع» مبین نام می‌نهند؛ بنابراین است که از لگد این ایام ستمکار، صورت امانت، سمت خیانت گرفت؛ و کالبد بدن انسانیت به شمایل سبعت موصوف گشت؛ و توقعی که قبل از این می‌بود که شاید من بعد وضع روزگار روی به استقامت نهد و مجاری امور بر وفق و نظام ازمنه ماضیه - که اهل هنر و کیاست را در نظر اعیان زمان محلّ و منزلتی بود -

۱. مصتفات میرداماد، ج ۱، صص ۵۹۳-۵۹۴، با اصلاح مختصر.

دیگر به هم رسد و فراغ و رفاہیت روی نماید و زنگ اندوه و ضجرت از پیش آیینہ مراد دل برخیزد و پیکر اختر آمال از نحوست و وبال بیرون آید، آخر از اطوار و اوضاع و فشو جہل و حسد و داء ضرار در بلاد و بقاع چنان معلوم شد کہ این توہمی است باطل و خیالی عاطل و بی حاصل».

از دقت در متن آثار ملاصدرا، برمی آید کہ طرف شکایت او، برخی عالم نمایان بی تقوا و بی مایہ بوده اند کہ بہ دنیا پرستی، جاہ طلبی و دیگر رذائل اخلاقی گرفتار بوده اند. وی در مقدمہ الأسفار الأربعة در این بارہ آورده است:

«لكن العوائق كانت تمنع من المراد و عوادي الأتيام تضرب دون بلوغ الغرض بالأسداد فأقعدي الأتيام عن القيام و حجبني الدهر عن الاتصال إلى المرام لما رأيت من معاداة الدهر بتربية الجهلة والأرذال و شعشة نيران الجهالة والضلال و رثاثة الحال و ركاكة الرجال، و قد ابتلينا بجماعة غاربي الفهم تعمش عيونهم عن أنوار الحكمة و أسرارها تكل بصائرهم كأبصار الخفافيش عن أضواء المعرفة و آثارها، يرون التعمق في الأمور الربانية و التدبر في الآيات السبحانية بدعة و مخالفة أوضاع جماهير الخلق من الهمج الرعاع ضلالة و خدعة، كأثمهم الحنابلة من كتب الحديث المتشابه عندهم الواجب و الممكن و القديم و الحديث لم يتعد نظرهم عن طور الأجسام و مساميرها و لم يرتق فكرهم عن هذه الهياكل المظلمة و دياجيرها، فحرموا لمعاداتهم العلم و العرفان و رفضهم بالكلية طريق الحكمة و الإيقان عن العلوم المقدسة الإلهية و الأسرار الشريفة الربانية... فأصبح الجهل باهر الرايات ظاهر الآيات فأعدموا العلم و فضله و استرذلو العرفان و أهله و انصرفوا عن الحكمة زاهدين و منعوها معاندين ينفرون الطباع عن الحكماء و يطرحون العلماء العرفاء و الأصفياء و كل من كان في بحر الجهل و الحمق أولج و عن ضياء المعقول و المنقول أسرج، كان إلى أوج القبول و الإقبال أوصل و عند أبواب الزمان أعلم و أفضل... و كيف و رؤساؤهم قوم أعزل من صلاح الفضل و السداد عارية مناكبهم عن لباس العقل و الرشاد صدورهم عن حلي الآداب أعطال و وجوههم عن سمات الخير أغفال»^۱.

او در فصل آخر «رسالة الحشر»، این گلايه را در قالب توصیه تکرار کرده است:

«ولا تضيع إلى ما قاله المنكرون و المتفلسفون ﴿وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾...^۲ و عليك بصون هذه الرسالة و سترها عن أعين الأغيار و إتيائك أن تبذلها لأهل الاغترار و هم أكثر أبناء الزمان بل كلهم إلا القدر القليل من الذين لا يعرفهم غير الله؛ لأنهم المستورون تحت قباب الرحمة عن أعين الخلق من الإنس و الجن. و اعلم أن الظلمات فاشية في هذه الأوان و الغلبة في هذا العالم لأبناء الشيطان، و المبرز لهذه المعاني المشير إليها كقдах زناد في ليلة ظلماء سوداء ذات رياح عاصفة و أهوية باردة»^۳.

۱. الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة، ج ۱، صص ۶-۵.

۲. الأعراف/ ۸۶.

۳. مجموعة الرسائل التسعة، ص ۳۶۶.

ملاصدرا بر این باور است که این افراد، موجوداتی انسان نما، ولی در باطن مسخ شده اند.^۱ وی در رساله سه اصل، با صراحت و بی پروایی تمام نوشته است:

«این نسخ باطن در این اتم بسیار است. بیننده باید که تماشا کند و چندین قرده و خنازیر و عبده طاعوت در لباس زهد و صلاح و شید و زرق بیند که همه به جهت پیروی شهوت و غضب و گمراهی و متابعت شیطان، چگونه از فطرت اصلی برگشته و با بهائم و سباع و شیاطین برابر گشته، و بدین صورت ها در روز ﴿وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ﴾^۲ مصور و مجسم خواهند گردید»^۳.

به هر روی، بررسی دقیق مخاطبان و دسته بندی مخالفان ملاصدرا، موضوع مهمی است که پرداختن به آن، ما را از اداء مقصود کنونی باز خواهد داشت.^۴

ملاصدرا در ادامه نامه چهارم نوشته است:

«مجمّل از حالات کمترین آنکه از آن ولا که از شرف پای بوس دور گشته و از دولت ملاقات فیاض السعادات محروم مانده، از شدت مصیبتی و از آفت محنتی خالی نبوده. قبل از ایام جدایی هرگز این شدید دست نداده بود و به صحبت جاهلان و ناقصان این بلاد گرفتار نشده بود. از طول مکث در این دیار ملول گشته ام و از صحبت معلولان این شهر معلول گشته؛ و از کثرت عیال و پیوستگان و نامرادی های دور زمان و عدم مساعدت چرخ و دوران و بی توجهی ارکان دولت این جهان و بی التفاتی اعیان این عهد و قران، به غایت محزون و پریشان گشته... و عجب قضیه ای است که این مسکین به حسب تقدیر و طالع، با محنت ادوار قرین و با مشقت روزگار همنشین افتاد؛ و شدید روزگار را پیوسته محظّ رجال اقامت گشته و سهام حوادث لیل و نهار را نوبه نوبته امتحان شده، نوایب پی در پی می رسند و منایا دم به دم نزول می نمایند؛ هنوز یکی جای خوش ناکرده، دیگری خبر نزول می فرستد؛ و یکی دم نزده، دیگری «طرقوا» گویان در می رسد».

او در ادامه، به ضعف مزاج و شکستگی جسم خویش اشاره کرده و آورده است:

«ضعف بدن و سستی بُنیّه و انحراف مزاج از جاده اعتدال به حسب کثرت ریاضات و فتور طبیعی و تجاوز سن، علاوه محنت ها شده و موجب نقص عیش و توحّش از این حیات فانی گشته؛ چنان که تمام قوای طبیعی و حیوانی به ضعف و اختلال و نقصان و انحلال موسوم گشته اند؛ و اّمّهات عناصر که حساب جمع و تفریق تن و سرجمله باب خرج و تفصیل با ایشان است، شروع در بد حسابی کرده، خرج را با دخل راست نمی دارند؛ و باب تضییع و تحلیل مفتوح داشته، با دخل اندک، خرج بسیار می نمایند».

۱. «و هذا المسخ كثير في زماننا هذا، كما كان مسخ الظاهر في بني إسرائيل» (المظاهر الإلهية في أسرار العلوم الكمالية، ص ۹۱).

۲. التکویر/۵.

۳. رساله سه اصل، صص ۴۸-۴۹.

۴. نگر: ملاصدرا: زندگی، شخصیت و مکتب صدر المتألهین، ج ۱، صص ۲۶۹-۲۷۱.

نکته بسیار مهم آن است که در میان شکوه‌های غلیظ ملاصدرا، هیچ اثری از تکفیر یا تبعید وی دیده نمی‌شود؛ بلکه از متن نامه‌های وی به دست می‌آید که او در جریان هجرتی خودخواسته، اصفهان را ترک گفته است و چنان‌که از متن نامه چهارم بر می‌آید، با خروج از اصفهان و جدایی از میرداماد، مشکلات و مصائب ملاصدرا دوچندان شده‌اند. دکتر سیدحسین نصر در این باره نوشته است:

«تصمیم ملاصدرا برای رفتن از مرکز جهانی اصفهان به کهک، قریه کوچک و دورافتاده‌ای در حوالی قم، می‌بایست از اشتیاق باطنی او به خلوت‌گزینی ناشی شده باشد»^۱.

به هر روی، ملاصدرا - بنابر قول مشهور - فرزند یکی از وزیران معتمد حکومت صفوی بوده^۲ و مدّعی تبعید او - خصوصاً با حکم حکومتی و انگیزه‌های سیاسی - که در برخی منابع مذکور است^۳، حاجتمند سند معتبری جز اقوال مشهور است.

ناگفته نماند که شکایت از تنگناهای عصر صفوی، در آثار دیگر شاگردان میرداماد نیز به چشم می‌خورد؛ برای نمونه، سیداحمد علوی عاملی در مقدمه لطائف غیبیه نگاشته است:

«سرمایه سخن شگرف متاعی است که با این کسادبازی همان به هیچ‌اش می‌خرند و غریب یوسفی است که به عزیزی همان کلافه به بهایش می‌دهند. هیئات که حقایق شناسان زمانه و دقایق سنجان روزگار، طفل طبع و کودک مزاج‌اند که از نغمه کبک دری به بیضه رنگین قانع می‌شوند و از کتاب خانه حکمت یونان زمین، نصاب الصبیان اختیار می‌نمایند و در بصر بصیرت‌شان سفینه‌ای به فلک مشحون برابر است و بیاضی به سواد اعظم، مقابل»^۴.

۲.۳. مباحثات علمی

از متن این نامه‌ها بر می‌آید که ملاصدرا برخی آراء اختصاصی خود را پیش از عرضه و انتشار، به محک دانش میرداماد می‌آزموده و میان آن دو، مباحثات علمی دامنه‌داری برقرار بوده است. به باور برخی محققان، یکی از دلایل پختگی آراء صدرالمتألهین، همین مطلب است.^۵

۱. صدرالمتألهین شیرازی و حکمت متعالیه، ص ۵۹.

۲. برای نمونه، حکیم مدرّس طهرانی در نسخه‌ای از کتاب مفاتیح‌الغیب نوشته است:

«التي وصل إلى محضر هذه الحروف، ابن عبد الله المدرّس، علی المدرّس، يداً عن يد و خلفاً عن سلف أّنه كان والده من أجل الوزراء، ولم يكن له ولد ذكر، فألزم علی نفسه بنذر أو شبهه إنفاق خطير من ماله إن أعطاه الله ولداً ذكراً صالحاً موثقاً، فلما قبل الله منه أعطاه هذا الولد الجليل الصالح الموحّد» (تفسير القرآن الكريم، ج ۱، ص ۱۵، مقدمه مصحح).

۳. نمونه را نگر: مردی در تبعید ابدی، صص ۲۳۹-۲۴۲؛ صدرالدین شیرازی: ملاصدرا، صص ۱۳۸-۱۴۵.

۴. لطائف غیبیه، ص ۲.

۵. نگر: ملاصدرا: زندگی، شخصیت و مکتب صدرالمتألهین، ج ۱، صص ۱۴۳-۱۴۳.

در بخشی از نامه نخست می‌خوانیم:

«اولی آنکه من بعد آنچه از سوانح وقت باشد، از سواد به بیاض آورده، به نظر کیمیا اثر استاد الحکماء - که حلال هر مشکل و فاروق حق و باطل و تریاق سهم جهل قاتل است - معروض دارد تا اگر آن خردها بر محک اعتبار کامل عیار نماید، به سکه قبول رسانند و در بازار صیرفیان معنی رایج رسانند؛ و الا، جمله را در خلاص بگذازند و حق صرف را از تعرض باطل خلاص سازند؛ و علی کلا التقديرین یا حدی الدولتین فایز گردد».

ملاصدرا به ضمیمه این نامه، پاسخ‌های خود را به پرسش‌های ملا مظفر حسین کاشانی، برای میرداماد فرستاده و داوری وی را طلب کرده است؛ اما گفت‌وگو درباره دیگر مسائل را به وقت دیدار با استاد موکول کرده و در انتهای نامه نوشته است:

«چون امید دولت دست‌بوس در خاطر مرکوز است، اکتفا به فرستادن همین نمود. ان شاء الله العظیم که باقی به مشافهه معروض گردد».

نامه دوم نیز، تنها مکاتبه‌ای است که متن سؤالات ملاصدرا از استاد را در بر دارد. صدرالمتألهین پرسش‌های خود را چنین آغاز کرده است:

«... و مما یجب عرضه علی أستاذنا الأعظم و قدوتنا الأکرم، بعض ما سنح لنا فی أيام الفرقة و الامتحان، و أوقات المهاجرة و الحرمان... و هی أمور...».

این مضمون در نامه سوم ملاصدرا نیز به چشم می‌خورد:

«... و چون هرچه این کمینه را سانح می‌گردد، از نتایج استفاضات و لمعات اشراقات آن خاطر فیاض است و به غیر از بندگان قدسی مکان، کسی را اطلاع بر کیفیت حقیقت آن و مأخذش و وقوف بر مبداء و مقطع و حد و مطلعش و ملاحظه حال ذی‌السبب از سببش حاصل نیست، میل دارد که اکثر آن را به عبارتی منقح و لفظی محرز درآورده، مرفوع سده سنیه و معروض سریر اشراق‌پذیر هدایت‌مسیر گرداند؛ چه ظاهر است که مواقع قصور و خلل و مواضع سهو و زلل را به پرده عفو و اغماض مستور گردانیده، از تعرض بیگانه و اطلاع اغیار بر شکستگی و انکسار این بی‌مقدار محروس خواهند داشت؛ و چون خود را از خادمان و منتسبان آن زبده افلاک و ارکان دانسته و می‌داند، از اطلاع آن طبع شریف و عقل فعال بر قصور و خلل و بی‌بضاعتی و ناتمامی و خامی این کثیرالاختلال باک ندارد؛ بلکه لایق می‌شمارد».

امید به دیدار و مباحثه شفاهی، در انتهای این نامه هم ذکر شده است:

«چون داعی تصمیم عزم نموده که امسال به هرنحو که باشد، به شرف پای‌بوس استاد مشرف گردد، اولی آنکه جمیع مطالب که در خاطر است، مشافهه عرض کند و هر قسم خلل و زلی که در آن باشد، به برکات انفاس افاضت‌اساس رفع گردد؛ و اگر همچو زر خالص به سکه قبول مسکوک گشته، نقش تصحیح و تنقید پذیرد، در دارالملک معانی و شهر بند ادراکات ارباب کمال و اصحاب ذوق و حال، رواج گیرد».

ناگفته نماند که میرداماد قبس هفتم از کتاب القبسات را به حل برخی شکوک و اشکالات

اختصاص داده است. وی در میان بحث درباره امتناع عروض «عدم طاری» و «عدم سابق» بر زمان، اشاره کرده است که این گزاره، اشکال وجوب ذاتی زمان را به دنبال دارد. سپس، با تحلیل‌های گوناگون بدین اشکال پاسخ داده است. میرداماد پیش از اشاره به پاسخ‌های خود، چنین نوشته است:

«فهذه المعضلة قد أوردتها طي بعض المفاوضات و المراسلات إلى بعض من كان يستحق المخاطبة من الأولاد المعنوية و الأصحاب الروعانية»^۱.

او بر هویت طرف مراسله خویش تصریح ندارد؛ اما با توجه به اینکه جایی مشابه این تعبیر را برای ملاصدرا به کار برده^۲، می‌توان این احتمال را مطرح کرد که یکی از محورهای مباحثه مکتوب ملاصدرا با استاد، همین مسئله بوده است. اگر حدس ما صحیح باشد، معلوم می‌شود که میر نیز پاسخ‌های کافی و مفصّلی برای ملاصدرا روانه می‌کرده است که به دست ما نرسیده‌اند.

-۳-

نسخه‌های خطی و شیوه تصحیح

در تصحیح این مجموعه، از نسخه‌های زیر بهره برده‌ایم:

۱. نسخه شماره ۶۷۱۰ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که با علامت اختصاری «D» نشان داده شده است.

این نسخه، مجموعه‌ای از مکاتیب و منشآت عصر صفوی است که روزگاری در کتابخانه شیخ علی علومی در یزد بوده است. این جنگ را نصیرالدین محمد رضوی، از شاگردان آقا حسین خوانساری، گردآوری و کتابت کرده است. دستخط وی، نستعلیق ریز و بی‌نقطه‌ای است که قرائت آن در برخی مواضع، بسیار دشوار است؛ چنان‌که دو نامه از ملاصدرا (نامه‌های نخست و سوم) را در ۳ صفحه ۴۱ سطری از این مجموعه (برگ‌های ۹۸ تا ۹۹ ر) کتابت کرده است.

۲. نسخه شماره ۲۸۹۰/۴ کتابخانه آیه الله حکیم رحمته الله در نجف که با علامت اختصاری «H» نشان داده شده است.

این نسخه رونوشت ناقصی از نامه نخست ملاصدرا به میرداماد است که هویت کاتب و تاریخ استنساخ آن مشخص نیست. این نسخه در ۵ صفحه ۱۳ سطری و با دو خط مختلف کتابت شده است: بخش‌های عربی نامه با خط نسخ خوانا و قسمت‌های پارسی آن، با خط شکسته نستعلیق زیبا کتابت شده‌اند.

۳. نسخه شماره Or. 2852 موزه بریتانیا^۳ در لندن که با علامت اختصاری «B» نشان داده شده است.

این نسخه، رونوشتی از کتاب لطائف غیبی^۴ است که صورت نامه نخست ملاصدرا به

۱. القیسات، ص ۲۴۲.

۲. «أعزّ الأولاد الروحانية و أقرب ذوي القرى العقلانية... محمد الشيرازي» (جنگ ملاصدرا، ص ۵۴).

3. British Museum.

۴. از آثار محمد بن محمود دارابی (درگذشته ۱۱۳۰ هجری قمری).

میرداماد، در ابتدای آن کتابت شده است. کاتب نسخه، این نامه را در ۵ صفحه ۱۲ سطری (برگ های ۲ تا ۴ر)، با خط نستعلیق خوانا و به صورتی مغلو ط کتابت کرده است.

۴. نسخه شماره ۱۳۱۹۳ کتابخانه ملی در تهران که با علامت اختصاری «M» نشان داده شده است. این نسخه، مجموعه ای از اشعار و منشآت پراکنده است که هویت کاتب آن مشخص نیست. در میانه این جنگ، صورتی از نامه نخست ملاصدرا به میرداماد، در ۴ صفحه ۳۵ سطری (برگ های ۱۰۶ تا ۱۰۷ پ)، با خط نسخ خوانا و به صورت مورب کتابت شده است. سرنویس این نامه شنگرف بوده و برخی عبارات آن در صفحه نخست، در جریان مرمت و صحافی از بین رفته اند.

۵. نسخه شماره ۵۳۷ کتابخانه آستان قدس رضوی که با علامت اختصاری «A» نشان داده شده است.

این دست نوشته، نسخه ای از اثبات النبوه ای ابن سیناست که صورت برخی منشآت و مکاتیب به ضمیمه آن کتابت شده است. تنها رونوشت موجود از نامه دوم ملاصدرا به میرداماد، در این نسخه موجود به چشم می خورد که متأسفانه ناقص و ناتمام است. این نامه در ۲ صفحه مختلف السطور (برگ های ۱۰ تا ۱۰پ)، با خط شکسته نستعلیق زیبا و به صورت وارونه کتابت شده است.

۶. نسخه کتابخانه شخصی آیه الله روضاتی در اصفهان که با علامت اختصاری «R» نشان داده شده است.

نسخه اصل کتاب خطفات القدس، از آثار سیداحمد علوی عاملی، در کتابخانه شخصی آیه الله روضاتی در اصفهان نگهداری می شود. در انتهای این نسخه، رونوشتی از نامه سوم ملاصدرا به میرداماد، در ۱۰ صفحه ۲۳ سطری (برگ های ۹۶ پ تا ۱۰۱ ر) و با خط نستعلیق خوانا و به صورت مورب کتابت شده است. دسترسی نگارنده به تصویر این نسخه، به لطف و پایدردی استاد بزرگوار، جناب آقای دکتر حامد ناجی اصفهانی، فراهم شد. عمرش دراز و سرش سبز باد!

۷. نسخه شماره ۳۶۴۱۰ کتابخانه شخصی دکتر اصغر مهدوی در تهران که با علامت اختصاری «V» نشان داده شده است.

این نسخه، مجموعه ای از مکاتیب و منشآت پراکنده است که علی بن احمد رشتی، به سال ۱۲۷۰ هجری قمری در یزد گردآوری و کتابت کرده است. تنها رونوشت موجود از نامه چهارم ملاصدرا به میرداماد در این مجموعه به چشم می خورد که متأسفانه ناقص و ناتمام است. این رونوشت در ۱۶ صفحه ۱۹ سطری (برگ های ۱۰۰ پ تا ۱۰۸ ر)، با خط نستعلیق خوانا کتابت شده است. تصویر این نسخه را محقق ارجمند، جناب آقای سیدابراهیم اشک شیرین، در اختیار نگارنده قرار داد. خدایش محفوظ دارد!

۸. نسخه شماره ۸۳۳۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که با علامت اختصاری «T» نشان داده شده است.

این نسخه، مجموعه پراکنده ای از یادداشت ها و گزیده های گوناگون است که در میان نوادگان فیض کاشانی، به ارث منتقل شده است. در این مجموعه، بخشی از پاسخ میرداماد به یکی از نامه های ملاصدرا، به خط محمد علم الهدی، فرزند ارشد ملا محسن فیض کاشانی، استنساخ

شده است. این گزیده یک‌بندی، در برگ ۱۹ پ از نسخه و با خط نستعلیق بی نقطه کتابت شده است.

بر اساس توضیحات مذکور، پراکندگی نسخه‌های مکاتبات ملاًصدرا با میرداماد، از این قرار است:

شماره نامه					نسخه‌ها
نامه ۱	نامه ۲	نامه ۳	نامه ۴	نامه ۵	
•	-	•	-	-	نسخه کتابخانه دانشگاه تهران/ ۱ (D)
•	-	-	-	-	نسخه کتابخانه آیه الله حکیم (H)
•	-	-	-	-	نسخه موزه بریتانیا (B)
•	-	-	-	-	نسخه کتابخانه ملی (M)
-	•	-	-	-	نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی (A)
-	-	•	-	-	نسخه کتابخانه آیه الله روضاتی (R)
-	-	-	•	-	نسخه کتابخانه دکتر مهدوی (V)
-	-	-	-	•	نسخه کتابخانه دانشگاه تهران/ ۲ (T)

پس از بررسی نسخه‌ها، مشخص شد که هیچ‌یک از آن‌ها نسخه اصل و خط مؤلف نیست. درباره نامه‌هایی که بیش از یک رونوشت دارند - یعنی نامه‌های اول و سوم - پس از هم‌سنجی نسخه‌ها به این نتیجه رسیدیم که هرکدام از آن‌ها، مزایا و معایبی دارند و هیچ‌یک برتری خاصی بر مابقی ندارد؛ از این رو، شیوه تصحیح تلفیق را اختیار کردیم. نامه‌های تک نسخه‌ای - یعنی نامه‌های دوم، چهارم و پنجم - را هم به ناگزیر، بر اساس تنها نسخه موجود تصحیح کردیم. البته، در متن این نامه‌ها هنوز ابهاماتی وجود دارد که امیدواریم با دسترسی به نسخه‌های اصیل و کامل در آینده، مرتفع شوند؛ *إن شاء الله العزیز*.

در تحقیق پیش‌رو،

۱. منابع متن - اعم از آیات قرآنی، احادیث، اشعار و نقل قول‌ها - تا حد امکان استخراج شده و در پانویس صفحات گزارش شده‌اند.
۲. متن نامه‌ها از حیث رسم الخط، اعمال علائم سجاوندی و پاراگراف‌بندی، متناسب با شیوه‌های امروزی تنظیم شده است.
۳. در صورت تفاوت ضبط نسخه‌ها، با ذکر اختصار نسخه و علامت «[]»، تفاوت دو نسخه در پاورقی قید شده است. عبارات اضافی نسخه بدل با علامت «+» و عبارات افتاده در آن، با علامت «-» مشخص شده‌اند.
۴. افزونه‌های مصحح در میان علامت «[]» آمده‌اند.
۵. جهت سهولت کار خواننده، افتادگی‌ها و تفاوت‌های طولانی متن با علامت «^۱» بازنموده شده‌اند.

ضرورت تصحیح مجددِ نامه‌ها

متن تمام مکاتبات ملاصدرا با میرداماد، پیش از این منتشر شده‌اند و فضل تقدّم در شناسایی، تصحیح و انتشار این متون، از آن اساتید نامداری همچون میرزاعبدی ولّایی، سیدجلال‌الدین آشتیانی، محمدتقی دانش‌پژوه و عبدالله نورانی است. تاریخ و ترتیب انتشار این مکتوبات، به شرح ذیل است:

- «صدرالمتألهین: نامه او به میرداماد، گفتار میرداماد درباره او»، مهدی ولّایی، نامه آستان قدس، شماره ۹، آذر ۱۳۴۰ش، صص ۵۶-۶۳.
- «نامه صدرالمتألهین به میرداماد»، سیدجلال‌الدین آشتیانی، شرح حال و آراء فلسفی ملاصدرا، ۱۳۴۰ش، صص ۲۳۵-۲۳۸.
- «نامه‌ای فارسی از ملاصدرا»، محمدتقی دانش‌پژوه، راهنمای کتاب، شماره ۸ و ۹، آبان و آذر ۱۳۴۱ش، صص ۷۵۷-۷۶۵.
- «دو نامه فارسی از صدرالدین شیرازی»، محمدتقی دانش‌پژوه، فرهنگ ایران‌زمین، ج ۱۳، ۱۳۴۴ش، صص ۸۴-۱۰۰.
- «نامه میرداماد به ملاصدرای شیرازی»، عبدالله نورانی، مصتفات میرداماد، ج ۱، ۱۳۸۱ش، صص ۵۹۶-۵۹۷.

افزون بر این، محققان دیگری همچون استاد سیدمحمدخامنه‌ای، دکتر حامد ناجی‌اصفهانی، استاد جویا جهانبخش، استاد سیدیدالله یزدان‌پناه و دکتر رضا درگاهی‌فر، هریک به نحوی درباره اهمیت و محتوای این نامه‌ها سخن گفته‌اند.^۱ در این میان، سهم استاد خامنه‌ای بیش از دیگران است؛ زیرا کوشیده است تا براساس بازخوانی سطر به سطر متن این نامه‌ها و استخراج تمام نکات تاریخی و محتوایی آن‌ها، برخی ابهامات حیات صدرالمتألهین و دوره‌های گوناگون زندگانی وی را روشن کند.^۲ ما نیز در جای جای این مجموعه، از تحقیقات ایشان و استدراکات استادان، سیدیدالله یزدان‌پناه و دکتر رضا درگاهی‌فر، بهره فراوان برده‌ایم.

با این همه، به دلایلی چند، تصحیح دوباره متن این مکاتبات ضروری می‌نمود:

- الف) از تاریخ انتشار تحقیق‌های پیش‌گفته بیش از دهه‌ها سپری شده و برخی از آن‌ها که در قالب مقاله عرضه شده‌اند، هم‌اکنون در دسترس محققان نیستند.
- ب) تصحیح‌های سابق همگی براساس یک نسخه صورت گرفته‌اند؛ درحالی‌که در این مدت، نسخه‌های جدیدی از برخی نامه‌ها شناسایی و معرفی شده‌اند. با توجه به این نسخه‌های تازه‌یاب، می‌توان برخی افتادگی‌ها، ابهامات و اغلاط موجود در تصحیح‌های پیشین را اصلاح کرد.

۱. نگر: ملاصدرا: زندگی، شخصیت و مکتب صدرالمتألهین، ج ۱، صص ۱۰۹-۱۵۲؛ میرداماد، صص ۴۰-۹۰؛ مجموعه رسائل فلسفی صدرالمتألهین، صص هفت-هشت؛ معلم ثالث، صص ۶۱-۵۵؛ مختصات حکمت متعالیه، صص ۵۸-۶۴.

۲. نگر: ملاصدرا: زندگی، شخصیت و مکتب صدرالمتألهین، ج ۱، صص ۲۳۲-۲۴۹.

ج) علی‌رغم زحمات فراوان اساتید نامبرده، هیچ‌یک از مراجع در متن نامه‌های ملاصدرا - به‌ویژه اشعار و نقل‌قول‌ها - استخراج نشده‌اند.

د) در تصحیح‌های سابق، به اطلاعات مهم تاریخی و محتوایی مذکور در متن نامه‌ها، چندان توجه نشده است.

ه) انتشار ویژه‌نامه میرداماد، فرصت مناسبی برای عرضه این نامه‌ها در کنار یکدیگر است تا آگاهی‌های جدیدی درباره روابط میرداماد و ملاصدرا در اختیار خوانندگان قرار گیرد. باشد که روزگاری، آیندگان نیز با اصلاح کاستی‌های کار ما، گام دیگری در راه بازسازی و احیاء تراث تاریخی و معرفتی بردارند؛ «خدایش خیر دهد آنکه دست ما بگیرد».

-۵-

تکریم و تقدیم

این بنده شکسته پرنقص را با شخصیت الهی و معنوی صدرالمتألهین هیچ سخنی و مناسبتی نیست؛ اما زبان حال من با فحوای نامه‌های او هم‌نواست: سال‌هاست که به حیلۀ دهر غدار، از محضر استاد خویش دور مانده‌ام و حسرت روزهای خوش‌تعلّم و خدمت را به دل دارم. حکیم الهی و آموزگار معارف ربّانی، حضرت حجّة الإسلام والمسلمین سید محمد موسوی بایگی - لالزال سیاده ممدوداً بالتضلیل علی رؤوس الطالبین - نخستین و ژرف‌ترین درس‌ها را درباره میرداماد و حکمت یمانی به من آموخت و در اعتکاف علمی و شکوهمند خویش، نشانم داد که:

«بزرگی در کمال است و فضیلت نه‌کندر مجلسی بالانشستن»

به پاس تمام آموخته‌هایم، تحقیق پیش‌رو را به محضر این استاد نوراندیش روشن‌رأی تقدیم می‌کنم و نیک می‌دانم که تفرقه کوه‌ها را پیوستگی محال است؛ اما دیدار دوباره آدمیان دور نیست.

متن نامه‌ها

- نامه شماره ۱ -

[از ملاصدرا به میرداماد]

۱ [صورة] کتابه أرسلها فرید دهره و وحید عصره، صدرًا للإفادة والإفاضة، محمد شیرازی إلى سلطان الحكماء، ثالث المعلمین، السید الفاضل الكامل، أمير محمد باقر الداماد - مد الله تعالی ضلال جلاله العالی إلى يوم الوعيد - ۱۴

[بسم الله الرحمن الرحيم]

«کفی شرفاً أتى مضاف إليکم _____ و أتى بکم ادعی وأرعى وأعرف

۱. صورة... الوعيد] صورت مکتوب جناب فخر العارفین و ملاذ الحكماء الإسلامیین مولانا صدر الملة و الدین محمد شیرازی به خدام عالی مقام، زبده اوتاد، میرداماد، نوشته H؛ صورت کتابتی که افضل المدققین، صدر المحققین شیرازی به جناب ثالث المعلمین، استاد العلماء فی الخافقین نوشته‌اند B.

إذا بملوك الأرض قوم^۱ تشرفوا فلي^۲ شرف منكم أجلّ وأشرف^۳

تا اشعه آفتاب وجود^۴ به مقتضای حکمت الهی بر صفایح ماهیات ممکنات فایض شود و پرتو نور وجود^۵ حقیقی مرّ تعینات را^۶ عارض گردد، لوایح خورشید فضل و حکم و لوامع نیر خلق و کرم، از سپهر ذات قدسی صفات بندگان نواب مستطاب^۷ معلی القاب^۸ فلک جناب، صاحب سریر اقلیم کمال، مسندنشین بارگاه افضال، حلال مشکلات حقایق، کشف معضلات دقایق، چهره‌گشای جمال معانی، مبین رموز آسمانی، زیور چهره دانش و بینش، فهرست کتاب آفرینش، مجموعه کمالات انسانی، مرآت تجلیات الهی و کیانی،

«کامل الذائق که ذات کاملش دارد فراغ^۹ همچو عقل اول از نقص کمال منتظر^{۱۰}»

الذي كشف قناع الامتناع^{۱۱} من وجوه مخدرات الحقایق و المباني، و رشف بشفاة التفکر بنقاع^{۱۲} قلبه الزكي أنهار المعارف و المعاني، رسام خطوط التحقيق على حدود حدود الكتاب، و قسام سهام الفيض على جيوب قلوب أولي الألباب^{۱۳}، حادي عشر العقول، حاوي الفروع و الأصول، السيد الأمير، السند المنير^{۱۴}، رئيس الحكماء و شيخ الفقهاء، أستاذ الأساتذة و معلم العلماء^{۱۵}، أشرف

۱. قوم [قوماً M.

۲. فلي [فلا M.

۳. از ابیات منسوب به ابوالقاسم جنید بغدادی. نگر: الفيض العرشي على الفتح القدسي في شرح ورد السحر للبكري، ص ۶۱.

البته، بيتی مشابه با این سروده، در دیوان ابوبکر عیدروس خضرمی نیز به چشم می‌خورد:

«کفی شرفاً أني مضاف إليکم و ادعى لکم عبداً فهذا تشرفي»

ديوان الإمام العدني، ص ۱۵۳.

۴. وجود [وجوب H و M.

۵. و - [B.

۶. وجود - [B.

۷. مر [بر M.

۸. را - [M.

۹. معلی القاب - [H و D و B.

۱۰. فراغ [فروغ B.

۱۱. کمال منتظر - [H.

۱۲. الامتناع [الامساع H.

۱۳. بنقاع [لفقاع H.

۱۴. الألباب [الأبصار H.

۱۵. السند المنير - [H و D و B.

۱۶. فراغ [فروغ B.

الأفاضل و الصدور، أشرق الأهلّة و البدور، مهذب الإسلام^٢، كهف الأنام، ثمال^٣ الخواصّ و العوامّ، مآل أهل الأيّام^٤، كريم الشیم^٥ و الأخلاق، شریف الأنساب و الأعراق.
ولولاً أن قیّض^٦ قضاء الله تعالى بمثّه و الجود^٧ و قدر قدره بإحسانه الإجابة بهذا الوجود، لكان يصبح عين حياة^٨ علوم الحقایق^٩ غایرة و ظلت تجارة أهلها في سوق الكساد^{١٠} بايرة، فأطال الله أعمار المعالي^{١١} بطول بقائه و أعمش عيون الأمالي^{١٢} بنور لقائه ما برحت أحداق^{١٣} الأشخاص شاختة نحو جنباه و رقاب^{١٤} الأرباب خاضعة للتمرغ^{١٥} على بابه.
بر صفحات هياكل أعيان ثابتة أصحاب مكارم و آداب و قوالب قوابل^{١٦} ماهیات ممكنة تلامذه و طلاب^{١٧}، لامع و لایح باد كه^{١٨} أقل المعتصمين بمجل إفادته و أصغر المتشبتين بذیل^{١٩} إفاضته، محمد الشهير بصدر الشیرازی، بعد از تلخیص^{٢٠} رسایل خلوص و تنقیح مسائل^{٢١} خصوص، تحیتي چون انفاس قدسیان مجرّد از شوايב ریا و خدمتی چون مادّة خلقت^{٢٢} روحانیان مقید به صورت صدق و صفا، از سرفقر^{٢٣} انقیاد و تسلیم و سجدة تحیت و تعظیم در آن^{٢٤} موقف مقدّس كعبه آسا، به كلك

١. الصدور [و + B.
٢. الإسلام [الكلام B.
٣. ثمال [ملجأ B.
٤. أهل الأيّام [أهل الأنام M؛ أهلة الأنام B.
٥. الشیم [الخیم H و M و D.
٦. أن قیّض [أن فیض M.
٧. الجود [جوده B.
٨. حياة - M.
٩. علوم الحقایق [حقایق العلوم M.
١٠. الكساد [الكشا (?) M.
١١. المعالي [المعاني H و B.
١٢. الأمالي [الأقاني H و B؛ الأقالي D. ممكن است كه مراد «الأداني» باشد.
١٣. أحداق [أحداً و H.
١٤. رقاب [نقاب M.
١٥. للتمرغ [للتمرغ H و B.
١٦. قوابل [قوايل M.
١٧. و طلاب [فضلات M.
١٨. كه - H و M.
١٩. بذیل [بدلیل M؛ بزیل H.
٢٠. تلخیص [ترسیل H.
٢١. مسائل [مناهل B.
٢٢. مادّة خلقت [باده خدمت B.
٢٣. فقر [فقه H و M و D.
٢٤. آن - [H و M و D.

کتابت نگار^۱ عجز و افتقار، بر شرف صوامع^۲ مسامع^۳ و غزف خطایر ضمایر سگان ارکان^۴ سده سنیّه‌ای که آسمان در عرض حال خود به خاکش ملتجی است^۵، می‌نگارد و معروض موقف^۶ افادت و مشهود مجلس افادت می‌دارد که حسن ارادت و اعتقاد و کمال^۷ مودت و اتحاد این کمینه نسبت به مقیمان آن آستان^۸ - که معتصم ارباب شوق و طلب و ملتئم^۹ اصحاب علم^{۱۰} و ادب است - مفتقر به زیور خط و خال الفاظ و عبارات نیست. حقاً که حقیقت کمیت شوق و اخلاص محاط نسبت^{۱۱} علمیّه نمی‌گردد و کیفیت خلّت و اختصاص - کما هو حقّه - در حیّز تحریر و تقریر^{۱۲} نمی‌آید؛ چه احاطه متناهی به غیر متناهی، امری است ممتنع التیسیر؛ و ادراک امور وجدانی، کیفیتی است معتدّر التعبير^{۱۳}.

«قلم را آن زبان نبود که راز^{۱۴} عشق گوید باز^{۱۵} و رای حدّ تقریر است شرح آرزومندی^{۱۶}»

فأسئل الله نیل الاتصال و أعوذ به من ویل^{۱۷} الانفصال، و الله علی صدق ما أقول خیر و بإیحاب^{۱۸} ما سئل منه^{۱۹} قدیر. اگرچه از راه صورت مسافت^{۲۰} مکانی حاجز کعبه مقصود گشته و به این^{۲۱} سبب، انواع تفرقه و

۱. نگار - B.

۲. مسامع [سامع M.

۳. ارکان] - M.

۴. است] - M.

۵. موقف [وقف B.

۶. کمال] کامل B.

۷. آستان] - H.

۸. ملتئم [ملثم M.

۹. علم [علوم B.

۱۰. نسبت [نسب B.

۱۱. تحریر و تقریر [تقریر و تعبیر H؛ تحریر و تعبیر M و B.

۱۲. التعبير [التغبیر M.

۱۳. راز [شرح B.

۱۴. باز] - D.

۱۵. از ابیات حافظ شیرازی؛

«قلم را آن زبان نبود که سرّ عشق گوید باز

و رای حدّ تقریر است شرح آرزومندی»

دیوان حافظ، ص ۳۶.

۱۶. ویل [ذیل H و M.

۱۷. بإیحاب] إیحاب M.

۱۸. منه [خبیر + H.

۱۹. صورت مسافت [مسافت صورت M.

۲۰. به این] پای M.

اصناف الم به خاطر محزون رسیده، اما همیشه مشام جان به روایح افادات^۱ علیه که از حریم گلشن معنی می‌وزد^۲، معطر؛ و ظلمت آباد طبیعت به لوایح افاضات جلّیه که از سپهر باطنِ قدس موطن^۳ می‌تابد، متور بوده؛ و زمان زمان، نسیم توجّه خاطر فیاض، ریاض قابلیت طالبان را طراوت افزوده؛ و نفس نفس^۴ رشحات التفات ضمیر آفتاب تأثیر، مزرع استعداد مستعدان را تربیت داده، لاجرم اکثر اوقات خود را بعد از اقامت ما یجب علی العباد و یستحب من وظائف التّعبد و رواتب العبودیّة^۵، به تدرب مقاصد قدما و تتبّع مآثر علماء مشغول گشته، خدمت معارف دینیّه و ملازمت علوم حقیقیّه^۶ را مورث هدایت و نجات و مُثمر ارتفاع درجات ساخته است؛ و به قدر همت و قابلیت خود، از هر خرمی خوشه‌ای و از هر سفره‌ای توشه‌ای گرد آورده؛ و به آنچه مقدور ذهن کلیل و خاطر علیل بوده، در آن وادی، طریق سعی و اجتهاد سپرده؛ و در دفع و رفع منوع و نقوض و^۷ معارضات وارده بر کتب^۸ و عبارات قوم مثل شفاء و اشارات سخنی^۹ چند روی داده؛ و راه تصرّفی چند در تلخیص و تحقیق مقاصد ایشان^{۱۰} بر روی طبیعت گشاده و در بعضی مؤلفات و مرقومات ثبت نموده؛ اما از قلت قابلیت و عدم اعتماد بر غریزه خود، آن‌ها را واقعی ننهاد و به مقتضای تأمل در مؤدای^{۱۱} «المرء بعیوب نفسه بصیر^{۱۲}»، توسن طبیعت را در میدان اشتها رخصت جولان نمی‌داد؛ لکن به جهت آنکه دغدغه خاطر قرار نمی‌گرفت و تقلّب باطن تسکین نمی‌پذیرفت، با خود گفت که اولی آنکه من بعد آنچه از سوانح وقت باشد، از سواد به بیاض آورده^{۱۳}، به نظر کیمیا اثر^{۱۴} استاد الحکماء - که حلال هر مشکل و فاروق حق و باطل^{۱۵} و تریاق سهم جهل قاتل است - معروض دارد تا اگر آن خردها بر محک اعتبار کامل عیار نماید، به سگّه قبول رسانند و^{۱۶} در بازار صیرفیان معنی رایج رسانند؛ و الاّ،

۱. افادات [افادت M].

۲. می‌وزد [سوزد M].

۳. قدس موطن [قدس توطن H و M].

۴. بوده [باد B].

۵. نفس نفس [نقش M].

۶. وظائف التّعبد و رواتب العبودیّة [وظائف العبودیّة و رواتب العبد H؛ وظائف العبد و رواتب العبودیّة M].

۷. حقیقیّه [نقلیه H].

۸. از - [D].

۹. و - [H و M].

۱۰. بر کتب [ترکیب M].

۱۱. سخنی [ستمی H].

۱۲. ایشان [انسان H].

۱۳. مؤدای [وادی H؛ مواد (?) D].

۱۴. بصیر - [M و B].

۱۵. آورده [آورد M].

۱۶. کیمیا اثر - [H].

۱۷. باطل [باطل اند B].

۱۸. رسانند و [رسانیده M].

جمله را در خلاص بگذازند و حق صرف را از تعرض باطل خلاص سازند؛ و علی کلا التقديرین یاحدی^۲ الدولتین فایز گردد.

بناء علیه^۳، چون در این وقت^۴ بعضی اعزّه کاشان را که به قدر یارگشتن^۵ در مباحثات علمی با این کمترین می بوده^۶، مشکلی چند روی داده، به جهت استفسار آن ها^۷ از روی حسن ظنی که به این فقیر^۸ داشت، کتابی بدین صوب^۹ ارسال داشته، التماس کشف آن عویصات نموده است^{۱۰}. داعی نیز ملتمس مشاراً^{۱۱} الیه را کلمه ای چند^{۱۲} که حاضر وقت بود، در دفع و رفع آن ها ثبت نمود. به خاطر فاطر رسید که آن را به پایه سریر افادت مصیر^{۱۳} مرسول داشته، به نظر کیمیا اثر^{۱۴} برساند. استدعا آنکه بی ادبی و گستاخی را به ذیل عفو و اغماض مستور دارند؛ چه همت بر تربیت^{۱۵} جانب مخلصان نیازمند و اصلاح حال مستمندان دردمند^{۱۶} گماشتن بی شائبه، مناسب شمایل قدسیه آن ذات عالی شأن و ملائم طور^{۱۷} بزرگی ایشان خواهد بود؛ «بزرگان خرده بر خُردان نگیرند»^{۱۸}.

چون امید دولت دست بوس در خاطر مرکوز است، اکتفا به فرستادن همین نمود. ان شاء الله العظیم که باقی به مشافهه معروض گردد. سلام الله علی^{۱۹} من یعتکف بیابکم^{۲۰} و یقتدی بجنابکم أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.

۱. از [عرضه + M.

۲. یاحدی [بأحد M.

۳. پایان نسخه H.

۴. وقت [اوقات M.

۵. می بوده [بود B؛ می نموده اند، مسوده M.

۶. یارگشتن [بازگشتی B؛ بازگشتی (?) M.

۷. استفسار آن ها [اشعار آن B.

۸. فقیر [خادم B.

۹. بدین صوب [بدین صورت B.

۱۰. است - [M.

۱۱. پایان نسخه D.

۱۲. افادت مصیر [افادت مسیر B.

۱۳. کیمیا اثر [مبارک B.

۱۴. تربیت - [M.

۱۵. مستمندان دردمند [دردمندان مستمند B.

۱۶. طور - [B.

۱۷. مصرعی از منظومه «منطق العشاق» اوحدی مراغه ای:

بزرگان خرده بر خُردان نگیرند

«مگر عذرم بزرگان در پذیرند

کلیات اوحدی مراغی، ص ۴۵۷.

۱۸. علی - [M.

۱۹. بیابکم [بجنابکم M.

برخی نکات مستفاد از این نامه مختصر از این قرارند:

۱. تعبیری همچون «حلال مشکلات حقایق»، «مبین رموز آسمانی»، «الذي كشف قناع الامتناع من وجوه مخدرات الحقایق و المبانی» و «رسم خطوط التحقيق على حدود حدود الكتاب»، به مقام میرداماد در تحقیق و تأسیس اشاره دارند؛ چنان‌که اوصافی همچون «رئیس الحكماء و شیخ الفقهاء»، «أستاذ الأساتذة و معلّم العلماء» و «مهدّب الإسلام»، بر جامعیت وی در علوم عقلی و نقلی دلالت می‌کنند. ملاًصدرا در ادامه، به کمالات اخلاقی و شرف نسب استاد اشاره کرده است. بدین ترتیب، برتری وی را در علم و عمل و سروری اش را در معقول و منقول بازموده است.
۲. در متن این نامه مختصر، ابراز محبت و ارادت، بسیار پررنگ‌تر از شکایت و دل‌تنگی است؛ چنان‌که امید وصال در پایان نامه، بسیار سهل و نزدیک می‌نماید؛ از این رو، می‌توان احتمال داد که ملاًصدرا این نامه را در ابتدای ایام فراق و هجرت از اصفهان نگاشته است. ما نیز به همین دلیل، متن این مکتوب را بر دیگر نامه‌ها مقدم کرده‌ایم.
۳. صدرالمتألهین در هنگام نگارش این نامه، به تتبع گسترده در آثار حکماء مشغول بوده است. ظاهراً در این میان، آثار ابن سینا - به ویژه الشفاء و الإشارات و التنبیهات - محور اصلی مطالعات او بوده‌اند؛ چنان‌که یادداشت‌هایی در توضیح و تبیین مقاصد این کتاب‌ها به قلم آورده است.^۱ علاوه بر این، در این نامه، سخنی از آراء اختصاصی خود به میان نیاورده است. گویا ملاًصدرا در زمان نگارش این نامه به آموزه‌های فلسفی پیشینیان باور داشته است. این نکته نیز مؤیدی بر تقدّم این نامه بر مکاتیب دیگر است.
۴. غرض اصلی ملاًصدرا از نگارش این نامه، اعلام تصمیمی مهم و سرنوشت‌ساز است: اینکه زین پس، نگاشته‌های مهم خود را که از چشم مردمان پنهان داشته، به محضر میرداماد عرضه کند و آراء خود را به محک دانش استاد بیازماید. این تصمیم از جهات مختلف درخور اعتناست؛ از جمله اعتماد تام و تمام ملاًصدرا به تشخیص، نظر، اهلیت و کتمان سر استاد. جالب است که صدرا خواسته خود را در قالب کلماتی متواضعانه و احتیاط‌آمیز طرح کرده است؛ شاید بدین جهت که از اجابت درخواست خود اطمینان کافی نداشته است.
۵. این نامه تاریخ ندارد و از این رو، مبدأ زمانی در مراسلات علمی ملاًصدرا و میرداماد به درستی دانسته نیست. در عین حال، افق جدیدی در مطالعه آثار میرداماد و ملاًصدرا می‌گشاید؛ اینکه برخی آراء این دو حکیم بزرگ، در جریان مراسله و مباحثه مکتوب با یکدیگر نضج یافته است. این نکته مهم، در کشف روابط بینامتنی در آثار میرداماد و ملاًصدرا بسیار راهگشاست.
۶. مراد ملاًصدرا از «بعضی اعزّه کاشان»، احتمالاً ملامظفر حسین کاشانی است. وی از مدرّسان حکمت در عصر صفوی بوده و دستی بر آتش شعر و ادب نیز داشته است.^۲ حسب اسناد

۱. شاید این یادداشت‌ها پیش‌نویس حواشی ملاًصدرا بر الشفاء باشند. البته، باید توجه کرد که او در آغاز شرح الهدایه، تصریح کرده است که آنچه را درباره فلسفه مشائی بدان دست یافته، ابتدا ضمن اوراق پراکنده‌ای یادداشت کرده بود و هم‌اکنون، با اعمال برخی اصلاحات و اضافات، در قالب این اثر عرضه می‌کند. نگر:

شرح الهدایه الاثیریّة، صص ۵-۶.

۲. نگر: منتخب اللطائف، ص ۳۷۷.

تاریخی، میان او و متولیان مدارس علمیّه کاشان، مراغه‌ای رخ داده و در نهایت، کاشانی را از مدرسه اخراج کرده‌اند و او به ناگزیر، در قهوه‌خانه مقیم شده است.^۱ کاشانی علاوه بر مکاتبه با میرفندرسکی^۲، نامه‌ای مشتمل بر پنج پرسش فلسفی به محضر صدرا فرستاده و پاسخ آن‌ها را طلب کرده است. صدرالمتألهین نیز پاسخ‌نامه‌ای مفصل برای کاشانی فراهم آورده و او را «بعض أجلّة الإخوان و أفاضل الأقران» خوانده است.^۳ ملاصدرا در این پاسخ‌نامه، تنها به شرح خود بر هدایه الحکمة ارجاع داده است؛ چنان‌که گویی در آن زمان، آثار دیگر خود را در دست تألیف و تنقیح داشته است. به هر روی، به دست می‌آید که ملاصدرا رساله «أجوبة المسائل الکاشانیّة» را به ضمیمه این نامه به محضر میرداماد ارسال کرده است.

۷. ملاصدرا تصریح کرده است که «بعضی اعزّه کاشان... کتابتی بدین صوب ارسال داشته... است». از این فقره بر می‌آید که او در هنگام نگارش این نامه، در کاشان نبوده است؛ بلکه در «صوب» و ناحیه دیگری اقامت داشته که وسیله معمول برای ارتباط با آنجا، نامه‌نگاری بوده است. شاید مبدأ این نامه، شهر مقدّس قم باشد.

- نامه شماره ۲ -

[از ملاصدرا به میرداماد]

هذه صورة [ال]مکتوب الذي كتب صدر الحکماء إلى ثالث المعلّمين، السيّد السند الفاضل الکامل، جامع المنقول و المعقول، حاوي الفروع و الأصول، فخر الحکماء و المحقّقين، صدر السادات و المدقّقين، سميّ خامس أئمة المعصومين، مير محمد باقر الشهير بـ «[ال]داماد» - قدّس سرّه - :

هو العليم

«قد شرف الله أرضاً أنت ساکنها و شرف الناس إذ سوّاک إنساناً»^۴

سلام الله و برکاته و تقدیس الله و تحياته على مستودع حکمته، الحافظ لشریعتہ. اللهم كما جعلته نوراً يهتدى به في ظلمات الطبيعة و ضياءً يتلأ لمصباحه بسالكي طريق الحقيقة و دليلاً لا يخذم برهانه، و حقاً لا يخذل أعوانه و جبلاً وثيقاً عروته و جبلاً منيعاً ذروته، فاحرس للإسلام و المسلمين رفیع حضرتہ و أفض على أرباب الفضل الإفضال سجال مرحمتہ، و مدّ على أصحاب العلم و الکمال رأفته حتّى يجوز من المنى غاياتها، متلقياً يمينه راياتها، و هو السيّد الأجد الاکرم و الرئيس المطاع المفخم، بل سلطان أعظم السادات و النقباء في العالم، مطاع أفاخم الکبراء بين الأمم،

۱. کاشانی در نامه‌ای خطاب به ملاحسن علی، یکی از متولیان مدارس علمیّه، از این بابت گلایه کرده است.

نگر: جنگ فرامین و منشآت (نسخه خطی)، برگ ۱۱۰.

۲. نگر: احوال و آثار میرفندرسکی، صص ۲۷۲-۲۷۷.

۳. نگر: مجموعه رسائل فلسفی صدرالمتألهین، ص ۱۲۵.

۴. نگر: همان، ص ۱۴۱.

۵. از ابیات ابوطیب متنبی، برگرفته از قصیده مشهوری که در مدح ابوسهل انطاکی سروده است. نگر: دیوان

المتنبی، ص ۱۸۴.

معمار قلوب الأفاضل، معيار عيون الفضائل، المسطور نعته على صحايف الأيام والليالي، المشهور وصفه بين الأكابر والأعالي، سيد المحققين وسند المدققين، فخر الرؤساء والمعلمين، قدوة الفقهاء والمجتهدين، وارث علوم الأنبياء والمرسلين، أستاذ البشر، العقل الحادي عشر، علامة علماء الزمان، واسطة عقد أساطين المتألهين من نوع الإنسان، عون الضعفاء والمساكين، غوث الفقراء والسالكين، سمي جدّه المعصوم، باقر علوم الأولين والآخرين - صلوات الله عليه وآبائه أجمعين - لا زالت أذان الأمثال سمیعة لجواهر عباراته، وأعناق الأكابر مطیعة لزواهر إشاراته، إلى يوم القيام. وبعد، فيقول عبده ومملوكه، محمد بن إبراهيم الشيرازي: المأمول من عواطفه الشاملة ومراحمه الكاملة وإحسانه العميم ولطفه الجسيم أن يعدني من المنخرطين في سلك الخدام، المنظورين بعين العناية والاهتمام. فإن استنادي في جميع الأمور إليه، وكل خير وصل إلي من لديه، ومنذ بُشّرت بتوجهه إلى دار المؤمنين ومستقر شيعه أمير المؤمنين - عليه أفضل صلوات المصلين - رأيت في نفسي قوة مطربة تضاهي السكر، وبادرت إلى إنفاق الصدقة وسجدة الشكر، وسلّيت البال المجرّوح بنبال الفرقة بهذا التبشير، وسألت الله أن يطلع تبشير صبح الوصل من أفق التقدير، إته على ما يشاء قدير و بإجابة دعاء الملهوفين جدير، ومنه إنجاح المطالب والمآرب وإليه أوبة كل آيب. ومما يجب عرضه على أستاذنا الأعظم وقودتنا الأكرم، بعض ما سنع لنا في أيام الفرقة والامتحان، وأوقات المهاجرة والحرم. لما في إرسال الجميع من ضيق الوقت واستعجال الحامل والمتوقع من كرمه أن يعذرني في كل ما عثر عليه فيها من خلل أو زلل فقد كتبها على نهاية عجل ولم يتهتأ لي معاودتها ولا تنقيحها ولا حول إلا حوله ولا قوة إلا قوته وإليه يرجع الأمر كله، وهي أمور: [الف.] منها أن من جملة ما احتجوا على أن الجسم لا يوجد جسماً آخر هو أنه لو أفاد جسم جسماً آخر لتقدّم هيولى الجسم الذي هو العلة على الهيولى الجسم الذي هو المعلول فرضنا لتقدّمها على ما هو العلة مع أن الحمل الهيولى على الهيوليات حمل بالتواطؤ لا بالتشكيك، فحيث لم يقع الهيولوية عليهما بالتشكيك، بل بالتواطؤ، فإذا فرض جسم أفاد وجود جسم آخر، فيلزم أن يكون هيولى المعلول متقدّمة على جسميّة العلة، فتقدّم المعلول على العلة محال. أقول: هذا الوجه - أي كون صدق الهيولى على الهيوليات لما كان بالتواطؤ، فلا يجوز كون بعض أفرادها سبباً لبعض آخر منها متقدّمة عليها - مذكور في كثير من كتب الفقه^١؛ ولكنّي أظنّ اختلاها بوجهين: [١.] الأوّل: النقض بكثير من المواضع كسببيّة بعض الجواهر لبعض آخر منها كمفارق لمفارق أو مادي، وكمادي لمادي، فإنّ جزئي الجسم كسببان لوجوده مع أنّ حمل الجوهر على جميعها بالتواطؤ لا بالتشكيك بالأقدميّة وغيرها وغيره؛ وكسببيّة بعض أفراد الكمّ على بعض آخر كتقدّم الجسم على السطح والسطح على الخطّ مع أنّ الكمّ جنس لها لا يقبل التشكيك. [٢.] والثاني: هو أنّ التقدّم والتأخّر في معنى ما يتصوّر على وجهين: أحدهما أن يكون بنفس ذلك المعنى حتّى يكون ما فيه التقدّم عين ما به التقدّم وكذا في التأخّر؛ ثانيهما أن لا يكون كذلك

١. معاودتها] معادتها A.

٢. جسم] الجسم A.

٣. نكر: التحصيل، ص ٥٢١-٥٢٢؛ مجموعة مصنفات شيخ اشراق، ج ١، ص ٤٤٨-٤٤٩؛ الكاشف (الجديد في الحكمة)، ص ٣٨١-٣٨٢؛ رسائل الشجرة الإلهية في علوم الحقائق الربانية، ج ٣، ص ٤٠٣-٤٠٤.

بل بأمر آخر حتى يفترق ما فيه التقدّم عن ما به التقدّم.

مثال الأول: تقدّم وجود الواجب على وجود الممكنات، و تقدّم وجود الجوهر على وجود العرض، فإنّ التقدّم والتأخّر هاهنا في نفس المعنى المدلول عليه بلفظ الوجود و به أيضاً.

و مثال الثاني: تقدّم الإنسان الذي هو الأب على الإنسان الذي هو الابن لا في معنى الإنسانية الذي يقال عليهما بالتواطؤ، بل في معنى آخر هو الوجود أو الزمان، فما فيه التقدّم والتأخّر هو الوجود أو الزمان، و ما به التقدّم والتأخّر هو خصوص الأبوة والبنوة.

إذا تمهد هذا، فنقول: لو فرضنا كون هيولى علّة هيولى أخرى، فلا يلزم أن يكون علّة لها في أن يجعلها هيولى، بل في أن يجعلها موجودة ولا علّة هيولى التي هي العلّة، و تقدّمها على الهيولى التي هي المعلول في الهيولويّة المتواطؤ به، بل في كونها موجودة، فإنّ كون الهيولى هيولى ليس يجعل جاعل وإفادّة فاعل.

و هذه المعاني بعينها مذكورة في كتاب «قاطيغورياس المنطق»^١، و ما أدري كيف صارت مذهولة عنها. اللهمّ إلا أن يدعوا أنّه كما لا تفاوت بين الهيوليات في الهيولويّة، كذلك لا تفاوت في الوجود بمعنى أنّ حظ بعضها من الوجود ليس أكد من حظ بعض آخر منها وكلّ ما هو علّة بالذات يجب أن يكون حظّه من الوجود أكد وأشدّ من حظّ المستفيد، فشيء من الهيولى لا يكون سبباً لشيء آخر منها.

فأقول: هذا - أي: نفي التفاوت في الوجود في الهيوليات - مجرد دعوى بلا بيّنة، فإنّا لانعلم أنّ هيولى الكرة التاسعة مثلاً ليست أوفر حظّاً من الوجود من الهيولى الكرة الثامنة، و الأولى عندي المصير في هذا المطلب إلى براهين آخر لهم مقنعة قويّة. ثمّ إنّ ما ذكرنا من أنّ جوهرّاً لا يكون علّة لجوهر آخر في المفهوم من الجوهرية بل في الوجود، هو ما أدى إليه نظر جمهور الفلاسفة من أتباع المشائين.

و أمّا مذهب جماعة من شيعة أفلاطون و الأقدمين القائلين بأنّ الوجود اعتبار ذهني و ليس التقدّم بين العلّة و معلولها إلا بالماهيّة، فيتقدّم عندهم جوهر العلّة في جوهرية على جوهر المعلول في جوهرية كما يجوزون أن يكون بعض أجناس الجواهر أقوى جوهرّاً من بعض آخر و يقولون جواهر العالم....

از متن این نامه ناتمام، چند نکته تاریخی و محتوایی به دست می آید؛ از جمله:

۱. تعابیری که ملاصدرا در این نامه کار برده، همگی بیانگر مقام والای استاد در نظر شاگرد و ارادت صدرا به میر هستند؛ عناوینی همچون «مستودع الحکمة»، «حافظ الشریعة»، «معمار قلوب الأفاضل»، «أستاذ البشر»، «العقل الحادي عشر»، «واسطة عقد أساطين المتألهين من نوع الإنسان» و...؛ اما از این میان، عنوان «غوث الفقراء و السالكين» بسیار جالب و درخور اعتناست. «فقر» یکی از اصطلاحات قرآنی است که در تاریخ عرفان و تصوّف اسلامی، جایگاهی ویژه دارد. در میراث کرامت عرفان اسلامی، تقریباً هیچ اثری نمی یابیم، مگر آنکه بخشی از آن به فقر و فقیر و تفاوت آن ها با غنا و غنی اختصاص یافته باشد. ابونصر سراج طوسی، «فقر» را چهارمین مرتبه از مراتب سلوک معرفی کرده و آن را بر سه مقام مشتمل دانسته است.^۲ سایر چهره های عرفانی - همچون ابوالقاسم قشیری، ابوالحسن هجویری،

۱. نگر: الشفاء، ج ۱ (المنطق/المقولات)، صص ۷۱-۷۶، صص ۹۱-۹۵.

۲. نگر: اللّع، ص ۶۵؛ صص ۷۴-۷۶.

- ابو ابراهیم مستملی بخاری، ابن عربی، شمس تبریزی و مولوی - نیز هریک درباره معنا و مراتب فقر سخنانی گفته‌اند.^۱ به هر روی، این تعبیر فرا می‌نماید که در نظر ملاصدرا، میرداماد مقامی معنوی و ارشادی داشته و ارتباط آن دو، در نسبت شاگردی و استادی محدود نمی‌شده است؛ خصوصاً که اختلاف نظرهای علمی ملاصدرا با میرداماد، کم‌شمار نیستند. عبارات ملاصدرا در ادامه نامه، حدس ما را تأیید می‌کند؛ آنجا که در اوج خاکساری، خود را «عبد و مملوکه» نامیده و درباره میرداماد نوشته است: «فإن استنادي في جميع الأمور إليه، وكل خير وصل إلي من لديه». این نحوه ارادت به استاد، در سروده‌های ملاصدرا نیز به چشم می‌خورد.^۲
۳. ملاصدرا در بخشی از نامه، از بشارت سفر استاد به «دارالمؤمنین و مستقر شیعۀ امیرالمؤمنین»، اظهار شادمانی کرده و سیاق متن او چنان است که گویی خود در آن دارالمؤمنین سکونت داشته است. می‌دانیم که در ادبیات جغرافیایی عصر صفوی، لقب «دارالمؤمنین» معمولاً بر سه شهر «کاشان»، «قم» و «استرآباد» اطلاق می‌شده است؛^۳ اما بنا به قرائنی، احتمال می‌دهیم که مبدأ این نامه شهر مقدس قم بوده است:
- به نظر می‌آید که تعبیر «مستقر شیعۀ امیرالمؤمنین»، از روایت مشهور حضرت امام کاظم علیه السلام، «قُمْ عُنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَأْوَى شِيعَتِهِمْ»^۴، اخذ شده و با قم بیشتر سازگار است.
 - ملاصدرا در مقدمۀ تفسیر آیۀ الکرسی، خود را «محمّد المشتهر بصدرالدین ابن ابراهیم الشیرازی مولداً و القمي مسکناً» معرفی کرده^۵ و در جایی میانه همین اثر، سنّ خود را «چهل و اندی» نوشته است.^۶ پیدا است که او چندان در قم مقیم بوده که خویش را «القمي مسکناً» معرفی کرده است. علاوه بر این، اگر سال وفات او را ۹۷۹ هجری قمری در نظر بگیریم^۷، به دست می‌آید که او در میانه سال‌های ۱۰۲۰ تا ۱۰۲۲ هجری قمری در قم سکونت داشته است.
۳. این مکتوبِ ناتمام، تنها نامه ملاصدراست که در آن، برخی مباحث و پرسش‌های علمی را برای میرداماد طرح کرده است. چنان‌که در مقدمه گذشت، از مرور نامه‌های ملاصدرا بر می‌آید که او برخی دیدگاه‌های خاص خود را پیش از تحریر نهایی و انتشار، به محک مباحثه با استاد می‌آزموده است. سیاق متن نشان می‌دهد که شمار پرسش‌های ملاصدرا بیش از
-
۱. نمونه را نگر: رسالۀ قشیریّه، ص ۳۶۱؛ کشف المحجوب، صص ۲۸-۲۹؛ شرح التعرّف لمذهب التصوّف، ص ۱۲۳۹؛ الفتوحات المکیّة، ج ۷، ص ۸۸؛ مقالات شمس تبریزی، ص ۱۷۵؛ فیه ما فیه، ص ۱۱۸.
 ۲. نگر: مثنوی ملاصدرا، صص ۱۷۳-۱۸۰.
 ۳. نمونه را نگر: خلاصۀ الأشعار و زبده الأفكار (بخش کاشان)، ص ۱۱؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۱۳؛ صص ۱۲۱-۱۲۲؛ ص ۲۲۰؛ ج ۲، ص ۳۶۸؛ ص ۶۰۵؛ ج ۳، ص ۶۸۰؛ ص ۷۵۸؛ وقایع السنین و الأعوام، ص ۵۷۳؛ ص ۵۸۲؛ قصص الخاقانی، ج ۱، ص ۲۶۲؛ ص ۳۵۷؛ ص ۲۸۸؛ ص ۴۲۹؛ ج ۲، ص ۱۴۴؛ صص ۱۹۱-۱۹۲؛ ص ۱۹۵.
 ۴. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۵۷، ص ۲۱۴.
 ۵. نگر: تفسیر القرآن الکریم، ج ۴، ص ۹.
 ۶. «و إني ما رأيت في مدّة عمري هذا - وقد بلغ سنوه إلى نيف وأربعين - من عنده خير من علم الآخرة على وجه تطابق القرآن والحديث» (همان، ص ۵۹).
 ۷. نگر: لواع العارفين في أحوال صدر المتألهين، ص ۲۶.

یکی دو مبحث بوده که متأسفانه جز پرسش نخست، از باقی آن‌ها اطلاعی نداریم. به هر روی، ملاصدرا در این نامه، با تحلیل نظر مشهور مشائیان درباره امتناع علیت جسمی برای جسم دیگر، بحث تشکیک را پیش کشیده و بر دیدگاه مشهور اشکال کرده است. او این اشکال را با تقریرهای مشابه، در آثار خود ذکر کرده است.^۱

- نامه شماره ۳ -

[از ملاصدرا به میرداماد]

کتابت ملاصدرا که به میرمحمدباقر نوشته^۲:

هو العليم الحكيم

لا زالت شمس الحکمة الإيمانية والخميرة المقدسة^۳ الربانية^۴ منورة بعد الاستنارة بنور وجوده، وما برحت أقمار النفوس الإنسانية القابلة لاقتباس أنوار المعارف الإلهية والتجليات السبحانية^۵ من معدن اللاهوت ومنبع الجبروت، مستضيئة بالأضواء الرحمانية، مشعشة بالأشعة الربانية، يفيض فضله وجوده. قوم اللهم ونور رياض الشريعة الحققة النبوية والسيرة المرضية المرتضوية والسيادة الصحيحة الحسينية^۶ والملة القويمة الجعفرية - سلام الله وحياته على الصادع بها والمستحفظين لها - مُنتعشة^۷ بعد الخمول بعلو شأنه، نضرة بعد الذبول برفعة مكانه، ليتجدد بدولته دولتها ويتكثر بآيامه آيامها، بحق خاتم الأنبياء والمرسلين وأفضل الأوصياء المرضيين، وآلهما الذين هم^۸ عن أرجاس نقايص الطبيعة الجسمية^۹ "نزهين"^{۱۰} وعن أدناس جاهلية الهيولى الأولى مطهرين، صلوة الله وسلامه^{۱۱} عليهم أجمعين.

صاحب رأی صایب و ذهن صافی و فکر ثاقب که دیده بصیرتش به کحل الجواهر تأیید ربانی جلا یافته و اشعه نیر توفیق الهی بر منظر^{۱۲} انتباه و مطرح استشعارش تافته، داند و بیند که هر چند

۱. نگر: شرح و تعلیقه صدر المتألهین بر الهیات شفاء، ج ۱، صص ۳۷۶-۳۷۷؛ الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۱، صص ۴۱۶-۴۱۹؛ ج ۴، ۳۱۵-۳۲۱؛ المبدأ و المعاد، ۱۵۰-۱۵۱.

۲. کتابت... نوشته [R].

۳. برگرفته از مصطلحات شیخ شهید، شهاب‌الدین سهروردی. نگر: مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص ۵۰۳.

۴. الخميرة المقدسة الربانية [R].

۵. الاستنارة [الاستینار R].

۶. السبحانية [السبحانية R].

۷. الحسينية [الحسينية D].

۸. مُنتعشة [مُنْبَعَثَةٌ D].

۹. يتكثر [يتكرر D].

۱۰. هم [كانوا R].

۱۱. الجسمية [R].

۱۲. نزهين [بريئين R].

۱۳. صلوة الله و سلامه [سلام الله و صلاته D].

۱۴. منظر [منتظر R].

تمامی^۱ افراد کاینات و انواع مبدعات را علی تفاوت النشآت و تخالف الماهیات، تابش^۲ اشعه آفتاب هستی به حسب عطیته^۳ «أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»^۴ به یک باره؛ که «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ»^۵؛ «أَوْ هُوَ أَقْرَبُ»^۶ تافته؛ و کافه لهویات ممکنات و قاطبه ذوات موجودات عالم امکان^۷ را علی تباین الدرجات و تفارق الطبقات، وسعت^۸ «رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»^۹ گنجیده و دریافته؛ اما به حسب قابلیت اولی و فطرت اصلیه^{۱۰} که عطا کرده فیض اقدس است، هرنوعی و شخصی از انواع حقایق و افراد طبایع، به موهبتی خاص و عطیتی معین مخصوص و مشمول گشته؛ و باز از این جمله^{۱۱} قسمت پذیرندگان دریای جود و کرم و باریافتگان خوان یغمای^{۱۲} وجود و نعم، جامعیت جمع^{۱۳} اطوار و نشآت و احاطه بر فنون کمالات و صنوف ملکات، مخصوص بعضی از اشخاص نوع عالی شأن متعالی مکان انسان گردیده؛ و بنا بر محاذاتی که به حسب تعاکس سلسلتین بدو و رجوع میانه اولی و آخر ثانیه واقع است، در مظهر مکرم کمل بنی آدم به ظهور آمده؛ چنانچه گفته‌اند:

«دو سرخط حلقه هستی به حقیقت به هم تو پیوستی»^{۱۴}

و این مظهر جامع حالات و ذات مستجمع کمالات^{۱۵} به غایت نادرالوجود است؛ اعتراف من الکبریت الأحمر و اندر من الإکسیر الأكبر؛ چنان که شیخ رئیس - نور الله سره^{۱۶} - ایمانی بدین معنی فرموده^{۱۷} در شفاء که^{۱۸}:

۱. تمامی [همه D.]

۲. تابش [به آتش D.]

۳. طه/۵۰.

۴. به یک باره [به یک بار R.]

۵. القمر/۵۰.

۶. النحل/۷۷.

۷. هویات ممکنات ... امکان [ذوات و قاطبه موجودات عالم امکانی R.]

۸. الأعراف/۱۵۶.

۹. اصلیه [اصلی R.]

۱۰. این جمله [سر جمله D.]

۱۱. یغمای [یغمای نعمای D.]

۱۲. جمع [جامع D.]

۱۳. بیتی از منظومه «جام جم»، سروده اوحدی مراغه‌ای، که در نسخه چاپی چنین است:

«دو سرخط حلقه هستی ز حقیقت به هم تو پیوستی»

کلیات اوحدی مراغی، ص ۵۳۵.

۱۴. کمالات - R.

۱۵. نور الله سره [رحمه الله D.]

۱۶. فرموده [نموده R.]

۱۷. که [می گوید که R.]

«إِنَّ الْمَادَّةَ الَّتِي تَقْبَلُ مِثْلَ هَذِهِ الصُّورِ، تَقَعُ فِي قَلِيلٍ مِنَ الْأَمْزِجَةِ»^۱.

و در اشارات گفته^۲:

«جَلَّ جَنَابُ الْحَقِّ عَنْ أَنْ يَكُونَ شَرِيعَةً لِكُلِّ وَارِدٍ أَوْ أَنْ يَطَّلَعَ عَلَيْهِ إِلَّا وَاحِدًا^۳ بَعْدَ

وَاحِدٍ»^۴.

و بعد از تحقق وجود چنین جوهر مقدسی^۵، غالب آن است که از نظر خلائق مختفی می باشد؛ و این اختفا یا به واسطه عدم قابلیت^۶ و استعداد خلق است و ضعف احداق ادراک شان از شناختن و دانستن رتبه کمال^۷ آن انسان ملکوتی و آدم معنوی و نشئه قیومی و شعله ملکوتی^۸ و ذات قدوسی؛ و یا به جهت آن است که^۹ مرات ضمیر سرّش از غبار کثایف اخلاق و اطوار و کدورات اوضاع و اوصاف مردم دوران، خصوصاً علماء معترف این زمان، قبول غین از راه عین می نماید؛ چنانچه^{۱۰} از سرور انسان - علیه و آله شرایف صلوات الرحمن - «إِنَّهُ لَيُعَانُ عَلَى قَلْبِي»^{۱۱} روایت کرده اند^{۱۲}؛ و در بعضی کتب مسطور است که سبب پنهان شدن ابدال از چشم مردمان آن است که ایشان تاب دیدن^{۱۳} علماء زمان - که در حقیقت، جهّال؛ و نزد خود و عوام علماء اند - ندارند^{۱۴}.

پس بنابراین، به یقین معلوم می توان کرد که حق - جلّ و علا - را با مردم این زمان و خلائق این دوران لطف فراوان^{۱۵} و رحمت بی پایان واقع است؛ زیرا که از مراحم الطاف نامتناهی نسبت

۱. عبارت ابن سینا چنین است:

«ثُمَّ إِنَّ هَذَا الشَّخْصَ الَّذِي هُوَ النَّبِيُّ، لَيْسَ مِمَّا يَتَكَرَّرُ وجود مثله في كلِّ وقت، فَإِنَّ الْمَادَّةَ الَّتِي تَقْبَلُ كَمَالَ مِثْلِهِ تَقَعُ فِي قَلِيلٍ مِنَ الْأَمْزِجَةِ» (الشفاء، ج ۱۰ (الإلهيات)، ص ۴۴۳).

۲. گفته [که + D.

۳. واحد] واحداً R.

۴. الإشارات و التنبيهات، ص ۳۶۷.

۵. مقدسی [مقدس D.

۶. قابلیت و - R.

۷. رتبه کمال [رتبه و کمال R.

۸. ملکوتی [لاهوکی D.

۹. و یا به جهت آن است که [بالجملة آنکه R.

۱۰. می نماید [می نمایند D.

۱۱. چنانچه [چنان که D.

۱۲. «إِنَّهُ لَيُعَانُ عَلَى قَلْبِي حَتَّى أَسْتَغْفِرُ فِي الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ» (جامع الأخبار، ص ۵۷).

۱۳. کرده اند [گردیده اند R.

۱۴. ایشان تاب دیدن [تاب دیدن ایشان R.

۱۵. «قال بعض العارفين: إنما انقطع الأبدال في أطراف الأرض واستتروا عن أعين الجمهور لأنهم لا يطيقون النظر إلى علماء الوقت؛ لأنهم عندهم جهّال بالله تعالى و هم عند أنفسهم و عند الجاهلین علماء» (إحياء علوم الدين،

ج ۱، ص ۸۲).

۱۶. فراوان [قران R.

به اهل این زمان و مردم این دوران^۱، ظهور نور وجود و بروز طلعت شهود^۲ شخصی است که بر سبیل ندرت موجود می‌باشند و در مدّت وجود، از غایت عزّت، از نظرها مخفی و از دیده‌ها مفقود می‌گردد؛ پس ظهور این ذات متّوّر مطهّر و بروز این آفتاب عالی منظر بر مشاعر و مدارک اهل روزگار و وقوع اشعه افاضات علمیّه از ذات نیرش بر سطوح قابلیات مستعدّان این بلاد، دلیلی است راییق و برهانی است فایق بر فضل کردگار و رحمت پروردگار بر اشخاص و آحاد این ازمنه و ادوار. چنان‌که خفای نور خورشید بر خفافیش، منافی کمال نورانیتش نیست، همچنین اگر خفّاش طبعانِ ظلمت سرای عالم طبیعت منکر انوار عقلیّه آن جوهر قدیمی باشند، منافی تقدّس ذات و تمامیت صفات او نخواهد بود^۳؛ چه اگر کسی فهم اسرار ربّانی را شاید و ذوقش دریافت غوامض بدایع آیات الهی را مساعد آید، داند که هرچند حقّ تعالی^۴ را با همه نسبت قیومیت و ایجاد و تکمیل و تجلّی حاصل است، امرش بر همه ساری و حکمش بر همه جاری و فیضش جمله را حاصل و برّش همه را^۵؛ واصل؛ امّا ظهور احکام آیات بیّنات ربّانیتش^۶ و بروز اسرار صفات و سمات الهیتش، بر چنین مظهري پیدا شده و بر عرش کمال چنین دانشوری استو یافته؛ نظم:

«پرتو خورشید عشق بر همه تابد ولی [ک] سنگ به یک نوع^۷ نیست تاهمه گوهر شود»^۸

أعني حضرت قدسی بهجت ملکوتی بسطت، نواب مستطاب معلی القاب، سلطان متأهلی الحکماء، برهان مجتهدی الفقهاء، السید الکبیر و السند الأمیر، بل رئیس أعظم السادات و النقباء فی العالم، مطاع أفاخم الکبراء بین الأمم، مرتضی ممالک الإسلام، مقتدی طوایف الأنام، ممهد قواعد الإسلام، مبین الحلال و الحرام، صاحب الملكات المملکیه و الأخلاق القدسیّة، جامع النشآت العقلیّه و النفسیّة، مستجمع العوالم الروحانیّة و الحسیّة؛ شعر:

«کامل الذاتی که ذات کاملش دارد فراغ^۹ همچو عقل اوّل از نقص کمال^{۱۰} منتظر»

فسلام علی جوهر عقلي ظهر من رجس الهیولی و غسق الجهالات، و تقدّس من کدر الطبیعة و ظلمة الأوهام و الخیالات، قرب من مبدأ^{۱۱} الأعلى بقطع مسالك الناسوت و تجلّی لمراة عقله الفعّال قدس

۱. این زمان و مردم این دوران [دوران] و مردم این زمان R.

۲. شخصی است... نخواهد بود [بندگان قدوسی مکان است R.

۳. تعالی] - R.

۴. همه را] بر همه R.

۵. ربّانیتش] - D.

۶. اسرار] اظهار D.

۷. یک نوع] یک رنگ D.

۸. بیّتی از غزلیات شیخ اجل، سعدی شیرازی. نگر: کلیات سعدی، ص ۶۸۷.

۹. فراغ] فروغ D.

۱۰. کمال] کمالی D.

۱۱. مبدأ] مبدأ R.

اللاهوت، ساح بذهنه^١ الثاقب في أفضية الملكوت، وانطبعت في فص نفسه الناطقة نقوش الجبروت، أدرك^٢ المعدوم الذي فات وعلم المنتظر الذي هو آت، يقرأ مكتوب أسرار الغد من عنوان اليوم، ويقطف ثمار الغيب من صنوان النوم^٣. ترك العقود^٤ العشرة اللثام من الحواس المتعلقة بالأجرام، وتبجح بصحبة العشرة الكرام من العقول المجردين عن عالم الظلام. فهلّموا يا إخوان الحقيقة وأصحاب العلم والعرفان وطلبة الكمال^٥ والوجدان، متوجهين إلى بابه والإقبال بشرائش الهمم إلى جنبه؛ فإنه باب^٦ به^٧ يحصل الولوج إلى سبيل الله وجنب^٨ به تيسر الانقطاع عما سواه، باب ما خسر طالبه وجنب ما خاب آييه، فشفراً لهذا البيت العظيم الرتبة، العلي المحلة، السامي المكانة. أما شرف النسب، فأشرق من الصباح المنير وأضوا من عارض الشمس المستنير، وأما علومه وأخلاقه وسماته وسيرته وصفاته، ونفسه الشريفة وعقله الفعّال وذاته الفيّاضة للعلوم على^٩ القوالب، فناهيك من فخار وحسبك من علو منار وقدك من سمو مقدار نور مشرق من أنوار وسلالة طاهرة من أطهار؛ شعر^{١٠}:

«لقد طال السماء علاءً ونبلاً و سما على الثوابت منزلةً ومحلاً»

فكم اجتهد الأعداء في خفض مناره والله يرفعه، وكم ركبوا الصعب والذلّول في تشتيت^{١١} شمل جاهه وقدره والله يجمعه، وكم ضيّعوا من حقوق إجلاله وتعظيمه وتوقيره وتفخيمه ما لا يهمله الله ولا يضيّعه^{١٢} ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾؛ نظم:

١. بذهنه [مذهبه D.

٢. أدرك [إدراك D.

٣. النوم [السوم D.

٤. العقود - R.

٥. الكمال [الكلام R.

٦. به - D.

٧. على [عن D.

٨. شعر - D.

٩. تشتيت [تشتت D.

١٠. گویا این فقره از متن نامه، برگرفته از عبارات ابن صباغ مالکی در وصف حضرت ثامن الحجج (علیه السلام) است:

«مناقب عليّ بن موسى الرضا من أجل المناقب... أما شرف آبائه فأشهر من الصباح المنير وأضوا من عارض الشمس المستدير. وأما أخلاقه وسماته وسيرته وصفاته ودلائله وعلاماته ونفسه الشريفة، فناهيك من فخار وحسبك من علو مقدار، جاز على طريقة ورثها عن الآباء وورثها عنه البنون، فهم جميعاً في كرم الأرومة وطيب الجرثومة كأسنان المشط متعادلون، فشفراً لهذا البيت العالي الرتبة السامي المحلة.

«لقد طال السماء علاءً ونبلاً و سما على الفرقد منزلةً ومحلاً»

واستوفى صفات الكمال، فما يستثنى في شيء منه لغيره وإلا انتظم هؤلاء الأئمة انتظام الآلي، وتناسبوا في الشرف فاستوى المقدم والتالي، ونالوا رتبة مجد يحيط عنها المقصر والعالي. اجتهد عداتهم في خفض منازلهم والله يرفعه وركبوا الصعب والذلّول في تشتيت شملهم والله يجمعه، وكم ضيّعوا من حقوقهم ما لا يهمله الله ولا يضيّعه» (الفصول المهمة في معرفة الأئمة (عليه السلام)، ج ٢، ص ١٠٣).

١١. الصف / ٨.

«جهد آن کردند این گل‌پاره‌ها
 «هرکسی کو دشمن کیهان بود
 بایدهش پوشند هیچ از دیده‌ها
 یا ز نور بی‌حدش توانند کاست
 تا بیوشانند خورشید تو را»^۱
 آن حسد خود مرگ جاویدان بود
 وز طراوت دیدن پوسیده‌ها
 یا به دفع جاه او آزند خواست»^۲

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۶ و إلى من يلهم ولايته^۸. أَوَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى سَمَاءِ جَوْهَرِ ذَاتِهِ كَيْفَ بَنَاهَا خَالِقَهَا وَمُبْدِعَهَا، مَزِينَةً بَزِينَةِ كَوَاكِبِ^{۱۰} الْعُلُومِ وَالْمَعَارِفِ وَأَحْكَمَهَا سَقْفًا عَقْلِيًّا^{۱۱} مُحْفُوظًا عَنْ شَيَاطِينِ أَهْلِ الْفَسَادِ وَالضَّلَالِ، أَمَّا مَنْ اغْتِيَال^{۱۲} غِيْلَانِ الْجَهْلِ وَالْإِضْلَالِ وَإِغْوَاءِ عَفَارِيتِ الْمَجْدَالِ مِنَ الْجَهْلَةِ وَالْأُرْذَالِ؟ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِيمَا^{۱۳} قَدْ اجْتَمَعَ فِي نَفْسِهِ النَّفِيسَةُ مِنَ الْأَخْلَاقِ الْحَمِيدَةِ وَالْأَوْصَافِ الشَّرِيفَةِ وَالسَّيَرِ الْمَرْضِيَّةِ وَالْكَمَالَاتِ الْعِلْمِيَّةِ وَالْعَمَلِيَّةِ؟ ثُمَّ مَا يَتَرْتَّبُ عَلَيْهَا مِنَ الْمَحَاسِنِ الرَّاجِعَةِ إِلَى النَّفْسِ وَالْبَدَنِ وَالسَّرِّ وَالْعَلَنِ^{۱۴} كَالْعِبَادَاتِ وَالِاجْتِهَادَاتِ وَالتَّعْلِيمَاتِ وَالسِّيَاسَاتِ الدِّينِيَّةِ وَالْحِكْمِيَّةِ، وَالرِّيَاضَاتِ الْمُنَظَّقِيَّةِ وَالْإِلَهِيَّةِ وَالطَّبِيعِيَّةِ وَالْأَدَبِيَّةِ، وَالطَّاعَاتِ وَالْخُلُوتِ الشَّرْعِيَّةِ وَالذُّوقِيَّةِ^{۱۵} وَالنَّقْلِيَّةِ وَالْعَقْلِيَّةِ. وَعَلِمَ مَا فِي كُلِّ مَنِهَا بِالْبَرهَانِ الْيَقِينِيِّ وَالْكَشْفِ الْعَيَانِيِّ

۱. از ابیات دفتر ششم مثنوی معنوی که در مدح حسام‌الدین چلبی است:

«قصه کردستند این گل‌پاره‌ها که بیوشانند خورشید تو را»

مثنوی معنوی، ج ۲، ص ۹۹۱.

۲. کو [که D].

۳. از ابیات آغازین دفتر پنجم مثنوی معنوی که در مدح حسام‌الدین چلبی است:

«تواندش پوشید هیچ از دیده‌ها وز طراوت دادن پوسیده‌ها
 یا ز نور بی‌حدش توانند کاست یا به دفع جاه او توانند خواست

...

...

هرکسی کو حاسد کیهان بود آن حسد خود مرگ جاویدان بود»

همان، ص ۷۰۹.

۴. أَعْلَمُ [يَعْلَمُ R].

۵. حَيْثُ [D].

۶. رِسَالَتُهُ [رِسَالَاتِهِ R].

۷. الْأَنْعَامُ/۱۳۴.

۸. یک نوع [یک رنگ D].

۹. اقتباس از آیه ۵ سورة شریفه «الشمس»: ﴿وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا﴾.

۱۰. اقتباس از آیه ۶ سورة شریفه «الصافات»: ﴿إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ﴾.

۱۱. عَقْلِيًّا [عَقْلَانِيَّةً R].

۱۲. اغتيال [اغیال R].

۱۳. أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِيمَا [و R].

۱۴. العَلَنِ [العلنة D].

۱۵. و [R].

و الذوق الوجداني ما يحزم العقل و يتحقق قطعاً أنها ليست إلا بتأييد إلهي وإلهام رباني و هداية عقلية و إعانة مؤثرات سماوية و موافقة صعود كوكبية و مساعدة قرانات نجومية، كيف و العوالم متطابقة^٢ و المواطن متناسبة، و النشآت متوافقة و طبقات الأكوان متحاذية، و مراحل السفر إلى الله تعالى و منازل النزول منه^٣ متناسفة^٤.

ثم انظروا يا أولي الأبواب بعين الاهتداء و الاعتبار إلى قوة عقله و شدة نفسه في العلم و غاية تثبته في الدين و كمال رسوخه في الحكمة، كيف يصيب^٥ بذاته الوحيدة مع قلة أعوانه و ندرة أنصاره، بحثاً و دفعاً لمذاهب أهل الضلال و آراء أصحاب الجدال من المتفلسفين و المتكلمين أولي وساوس القيل و القال المنهمكين في الإفساد و الإضلال، و لم يربأساً في تشتيت^٦ شملهم و إبطال ملهم و هدم فلسفتهم^٧ و تضييع حزبهم^٨ حتى فاق علمه و حكمته على ساير العلوم و الحكم، و ظهر رأيه على الآراء و دينه على الأديان و زاد فضله و شرفه على مَرَّ العصور و الأزمان، و انتشر في الأفاق و الأقطار و شاع في المشارق و المغارب، من غير أن تقدر الأعادي مع كثرة تعلمهم و شدة جريزتهم في المناظرة و التدقيق و فرط عصبيتهم و حميتهم في إنكار ما هو أحق بالتحقيق و أليق بالاعتراف و التصديق و بذلهم غاية الوسع في إطفاء أنواره و طمس آثاره على إجماد شرارة من ناره و إظلام نور من أنواره، بل كلما قصد برأيه المتين هو الحق الصحيح الموافق لما قضى الله و قدر، و كلما شاء و أحب، شاء و أراد خالق القوى و القُدر. فهل ذلك إلا لكونه قائماً^٩ مقام العبادة و العبودية لله، متوجّهاً إليه عما سواه، راضياً بقضائه، موافقاً لرضائه بسبب^{١٠} مواظبته على مكارم الأخلاق، و بلوغه النهاية في معرفة الخلاق، و وصوله^{١١} الغاية في تدبير^{١٢} المصالح الدينية و الدنيوية و تمهيد القواعد العقلية و المليّة، و كونه مستجاب الدعوة يُسمع دعائه في الملك و الملكوت و لا ترد حاجته في عالم الرحموت، فصار الحق مبداء مآربه و مسهل صغابه و مُنجح مهمّاته و قاضي حاجاته. اللهم كما جعلته نوراً عقلاً و هدًى روحانياً و آية ملكوتية يهتدى بها في ظلمات الهوى و الطبيعة، و كوكباً قدسياً يتلأأ مصباحه لسالكي طريقة الحقيقة و الشريعة، فاحرس للإسلام و

١. [ما] ممّا D.

٢. متطابقة [مطابقة] D.

٣. [منه] - D.

٤. متناسفة [متناسبة] D.

٥. يصيب [نصب] R.

٦. تشتيت [شتت] D.

٧. فلسفتهم [فلسفهم] R.

٨. حزبهم [جريزتهم] R.

٩. [و] أو R.

١٠. قائماً [في +] R.

١١. بسبب [-] R.

١٢. وصوله [وصول] D.

١٣. تدبير [تدبر] D.

المسلمین رفیع حضرت، و أفض على أرباب الفضل والإفضال وأصحاب الذوق و الحال سجال إرشاده و هدايته، و مدّ على أولياء العلم و الکمال ضلال^۱ إفادته وإفاضته، سیما على أصغر خدمة المربّي في حریم کرمه، المروّی من بحار جوده و نعمه، محمّد الشهير بالصدر الشیرازی؛ فإثته^۲ متى استمسك بعروته^۳ الوثقی و اعتصم بساحته العليا، استراح من عساكر طغاة الهموم و نجا من جيوش بغاة الغموم.

و حقّا که نهال حیاتش به آفتاب مهر و شبنم [محبّت]^۴ خاندان نبوت پرورده؛ و گلشن اعتقادش از کوثر ارادت و سلسبیل اخلاص دودمان علم و طهارت آب خورده؛ و به توجّهات ولایت آیات خفیّه و جلیّه، غیبیّه و شهادیّه، معقوله و محسوسه، گلبن گلستان قابلیتش نضارت یافته؛ و در زمره منتسبان دودمان عظیم‌المان منخرط بوده، از سایر اقربان و همگنان به مزایای عواطف و مراحم التفات خاطر فیاض أستاذ الكلّ في الكلّ اختصاص پذیر کرده؛ و زبان ثنا و ستایش در ذکر محامد ذات قدوسی آیات و نشر مناقب صفات ملکوتی سمات^۵ گشوده، همواره به مضمون این کلام صدق انتظام، قائل است که:

«همه ثنای تو گویم چو لب فراز کنم همه دعای تو گویم چو چشم باز کنم»^۶

و چون توفیق شکرگزاری و محمّد ستایی نیز از جمله عطایای ربّانی و منح و ایادی سبحانی است^۷ که لایق و مستحقّ شکر تازه و ستایشی جدید است و همچنین، إلى غیر النهایه؛ پس^۸ از مقوله امکان و از دایره قوّت^۹ و توش و توان انسان^{۱۰}، بیرون^{۱۱}، اعتراف به عجز و قصور که نایب‌مناب شکر نامحصور است، اُولى و انسب خواهد بود. و حیرانم که اگر نه چنان^{۱۲} شخصی از^{۱۳} اشخاص محبوبه ربّانیّه و مظهر صفات رحمانیّه^{۱۴} و

۱. للإسلام... ضلال] - D.

۲. فإثته] نجا من R.

۳. بعروته] بعروة R.

۴. این فقره در نسخه D موجود نیست و در نسخه R بریده شده است. کلمه داخل قلاب حدس ماست.

۵. ملکوتی سمات] ملکی سمات D.

۶. اقتباس از غزل مشهور مولوی با این مطلع:

«همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم همه شراب تو نوشم چو لب فراز کنم»

کلیات شمس تبریزی، ص ۶۵۰.

۷. است] - D.

۸. پس] - D.

۹. قوّت] قدرت R.

۱۰. انسان] - R.

۱۱. بیرون] است + R.

۱۲. چنان] چنانچه R.

۱۳. از] اثر D.

۱۴. رحمانیّه] ربّانیّه R.

پرتو تجلیات افعالیّه بوده باشد، چه سان با وجود محافظت بر جهات تجرّد و وحدت و حیثیات انقطاع از شوائب کثرت و جسمیّت^۱ و با زمرة مهیمین و طایفه کزوییین در باب قدس و طهارت و علم و نزاهت و هیمنان و حیرت در جناب صمدیّت و بارگاه احدیّت هم عنانی کردن - بلکه مسابقت جستن - ، تواند بود که مراعات جانب کثرت نماید^۲ و محافظت بر جمعه و جماعات و مواظبت بر مراسم خلقیّت و آداب بشریّت و اجرای احکام و حدود شرعیّه و تنفیذ اوامر و نواهی و سیاسات دینیّه به جای^۳ آورد؟!

اجامعیّت این صفات بعینها چنان است که^۴ از جدّ بزرگوار و پدر موقرِ عالی مقدارش، سیّدالموحّدين و خلیفه خلف^۵ ربّ العالمین - علیه و علیّ اخیه و آلها المؤیّدين بالعصمة و السداد، صلوات الله علیهم اجمعین - مصحّح و متواتر است^۶ من اتّصافه بخصائص کادت توصف بالتضادّ و تحلیته بنعوت تجمع اُشتات^۷ التقابل و التمانع بنحو من الاتّحاد، من خشوعه و خضوعه^۸ و تدرّعه بالزّهادة وتردّیه بالعبودية و العبادّة، و تقلّل^۹ القوت و خشونة الملبس و المضجع، و تطلیق الدنیا و زهراتها علی وجه لایتنائی و لایتصوّر إلّا لمنقطع فی کتّ جبل لایصحب إنساً و لایسمع من البشر همساً، مع البطش و السطوة و البأس و الغلظة علی أعداء الله و رَفَضَة حکم الله و معرفته، و شقّ عصاهم و الصاق معاطس الکفرة و الفجرة بالرغام، مضافاً إلیه تواضعه للخلق و مجالسته مع الضعفاء، و استماع کلام الملهوفین و تفقّد حالهم، و إطالته فی العبادّة و قیامه عموم الأوقات بالطاعة^{۱۰}، إلی غیر ذلك من الآداب و الفریض النبویّة و العلوم و المعارف الولویّة التي کلتّ ألسن فصحاء الدوران^{۱۱} عن إحصاء عشر من أعشارها فی القرون الحیمة و الأزمان.

و اما آنچه از اظهار محبّت و بندگی نسبت بدان دودمان و الامکان منقبت بنیان - که قوایم ایوان احترامش از لالی مکنونه^{۱۲} «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»^{۱۳} ترصیع یافته و ارکان بدایع انتظامش از اسطوانه قومیّه^{۱۴} «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ»^{۱۵} ارتفاع پذیرفته^{۱۶} - واجب و لازم

۱. جسمیّت [حشمت D.

۲. نماید [نودن D.

۳. جای [چنگ D.

۴. جامعیت... که [چنانچه D.

۵. خلف [طیبه D.

۶. نگر: نهج البلاغة، صص ۶۱-۶۲؛ شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۵۰.

۷. اُشتات [أسباب D.

۸. و خضوعه] - D.

۹. تقلّل [تقلیل D.

۱۰. قیامه عموم الأوقات [قیام عمومیه فی الأوقات D.

۱۱. الدوران [عنه + D.

۱۲. الشوری/۲۳.

۱۳. الکافی، ج ۱، ص ۲۹۴.

۱۴. پذیرفته [یافته D.

دانسته و می‌داند، امری است که موثّق به توشیح تسلیم ساکنانِ عالم بالا و موقع به توقیع تصدیق سبحة طرازانِ ملاّ اعلی گشته، محتاج به تقریر و بیان نیست؛ شعر:

«کفی شرفاً أنّی مضاف إليکم و أنّی بکم ادعی و أرعی و أعرف
إذا بملوک الأرض قوم تشرفوا فلي شرف منکم أجلّ و أشرف»^۱

و اما شرح^۲ احوال فقیر حقیر به حسب معیشت روزگار و اوضاع دنیاوی^۳ به موجب خیر است؛ اگرچه فی الجملة^۴ خالی از صعوبتی و شدتی نیست؛ چه معلوم است که شغل تأهل و تدبیر معاش جمعی کثیر از اطفال و عیال و پیوستگان^۵ و وابستگان، با عدم مساعدت زمان و بدسلوکی مردم دوران چگونه^۶ [باشد]^۷ و مستتبع چه قسم آلام و احزان خواهد بود.

و مع هذا، ترفع^۸ حال جهال و مزاحمت ناقصین و اراذل و ملاحظه دیگر مفاسد و مکاره، علی الاتصال برقرار است و خود از لوازم گردش ماه و سال و لیل و نهار^۹ است که هیچ‌گونه دراو^{۱۰}، امکان انتقال و زوال متصور نیست؛ اما بحمد الله و المنة^{۱۱} که ایمان به سلامت است و در اشراقات علمیه و افاضات قدسیه و واردات الهامیه از مبادی عالیّه - که ابواب مفتحه عطایا و مواهب الهیه و ارزاق معنویّه اند^{۱۲} - اصلاً و قطعاً خللی واقع نگشته^{۱۳}، الله الحمد که گنجایش بخل و منع و امکان تقصیر و تغییر در آن متصور نیست^{۱۴}؛ «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»^{۱۵}.

لیکن از حرمان ملازمت کثیر السعادت، بی نهایت متحسر و محزون است و مکرر قصد آن کرده

۱. از ابیات منسوب به ابوالقاسم جنید بغدادی. نگر: الفیض العرشی علی الفتح القدسی فی شرح ورد السحر للبکری، ص ۶۱. البتّه، بیتی مشابه با این سروده، در دیوان ابوبکر عیندروس خضرمی نیز به چشم می‌خورد:
«کفی شرفاً أنّی مضاف إليکم و ادعی لکم عبداً فهذا تشرفی»
دیوان الإمام العدنی، ص ۱۵۳.

۲. شرح - D.

۳. دنیاوی [دنیا - D.

۴. به موجب خیر است؛ اگرچه فی الجملة [به موجبی است که اگرچه - D.

۵. پیوستگان [بستگان - D.

۶. چگونه - D.

۷. این فقره در نسخه D موجود نیست و در نسخه R بریده شده است. کلمه داخل قلاب حدس ماست.

۸. ترفع [رفع - D.

۹. برقرار است و [- D.

۱۰. و لیل و نهار [- D.

۱۱. هیچ‌گونه دراو [به هیچ‌درد (؟) - D.

۱۲. و المنة [- D.

۱۳. اند [- D.

۱۴. نگشته [نیست - R.

۱۵. لله الحمد... نیست [- R.

۱۶. الطلاق/۳-۳.

و می‌کند و عزم زیارت آن حضرت - که حرم مقصد اهل حق است - تصمیم می‌نماید و بخت یاری نمی‌کند. روی طالع سیاه که حالا قریب به هفت هشت^۲ سال است که من از ملازمت استادم و سیدم و مولایم^۳ محروم مانده‌ام و هیچ^۴ روی ملازمت آن مفخر اهل دانش و بینش^۵ میسر نمی‌شود. از این حال، کمال خجالت و انفعال دست داده، می‌ترسم که مبدا متوهمی توهم حق ناشناسی و شکرناگزاری و حقیقت ناسپاسی و حمدناستایی در این بنده آبق کرده، رقم کفران نعمت بر صفحه آمالش کشد.

و لیکن با وجود تقصیرات ظاهری، اخلاص باطنی و اعتقاد قلبی یومافیوماً در تزیاد و تکامل است و قرب معنوی و تقارب^۶ روحانی با وجود تباعد جسمانی در اشتداد و تفاضل است؛ و هرگز نبوده که محفل دوستان را مزین به ذکر محامد علیه نگرداند و معطر به نشر محاسن خفیه و جلیه آن استاد و مقتدای فرقه ناجیه و سید و سند و معلّم و شیخ و رئیس طایفه شیعه اثنا عشریه - سلام الله علیهم أجمعین - نسازد.

و دیگر، معروض رأی منیر و ضمیر اشراق تنویر آنکه در این اوان افتراق و زمان انفصال^۷ از آن قبله آفاق، به واسطه کثرت وحشت از صحبت مردم وقت^۸ و ملازمت خلوات و مداومت بر افکار و اذکار، بسی از معانی لطیفه و مسایل شریفه مکشوف خاطر علیل و ذهن کلیل گشته؛ و اکثر آن از طریقه مشهور متداول نزد جمهور به غایت دور است؛ و با آنکه اقامت برهان بر آن شده و از قوانین بحثی بعید نیفتاده، اما چون مانوس طباع اکثر طلبه و منتسبین به طایفه علم و اصحاب دانش - چنانچه^۹ عرض نمود - نیست و نمی‌باشد، لهذا در مسطورات^{۱۰} خود تصریح به آن نمی‌نماید؛ بلکه بعضی از آن را به ایمای قلیل مؤدی می‌سازد و بعضی از آن را متفرّق نموده، در اثنای مباحثات طویله، به تبعیت دیگر سخنان، تطفلاً معروض خواطر صافیه و اذهان ثاقبه^{۱۱} می‌گرداند؛ اما آنچه^{۱۲} در خاطر مرصود^{۱۳} است، مسطور نمی‌گردد.

۱. کرده و [- R.

۲. و [- D.

۳. هشت [- R.

۴. استادم و سیدم و مولایم [استادالأمجد و رئیس الأعظم D.

۵. روی ... بینش [- R.

۶. تقارب [معارف R.

۷. و [- R.

۸. از آن ... وقت [- R.

۹. و [- D.

۱۰. چنانچه [چنان که D.

۱۱. مسطورات [مسطور است R.

۱۲. صافیه و اذهان ثاقبه [- R.

۱۳. آنچه [چنان که R.

۱۴. مرصود [متصور R.

و چون هرچه این کمینه را سانس می‌گردد، از نتایج استفاضات و لمعات اشراقات آن خاطر فیاض است و به غیر از بندگان قدسی مکان، کسی را اطلاع بر کیفیت حقیقت آن و مأخذش و وقوف بر مبداء و مقطع و حد و مطلعش و ملاحظه حال ذی السبب از سبب^۲ حاصل نیست، میل دارد که اکثر آن را به^۳ عبارتی منقح و لفظی محرز درآورده، مرفوع سده سنیه و معروض سریر اشراق پذیر هدایت مسیر گرداند؛ چه ظاهر است که مواقع قصور و خلل^۴ و مواضع سهو و زلل را به پرده عفو و اغماض مستور گردانیده^۵، از تعرض بیگانه و اطلاع اغیار بر شکستگی و انکسار این بی‌مقدار محروس خواهند داشت؛ و چون خود را از خادمان و منتسبان^۶ آن زبده افلاک و ارکان دانسته و می‌داند، از اطلاع آن طبع شریف و عقل فعال بر^۷ قصور و خلل و بی‌بضاعتی و ناتمامی و خامی این کثیرالاختلال باک ندارد؛ بلکه لایق می‌شمارد.

«مست و هشیار پیش دوست یکی است پیش دشمن به هوش باید بود»^۸

«اگر کاسنی تلخ است، از بوستان است؛ و اگر عبدالله مجرم است، از دوستان است»^۹.

«و ما أنا إلا قطرة من سحابه و لو أئني صفت^{۱۰} ألف کتاب»^{۱۱}

و باز با^{۱۲} خاطر می‌گوید که چون داعی تصمیم عزم نموده که امسال به هرنحو که باشد، به شرف پای بوس استاد^{۱۳} مشرف گردد، اولی آنکه جمیع مطالب که^{۱۴} در خاطر است، مشافهه^{۱۵} عرض کند و هر قسم خلل و زللی^{۱۶} که در آن باشد، به برکات انفاس افاضت اساس^{۱۷} رفع گردد؛ و اگر

۱. و [D -]

۲. سبب [مسبب R]

۳. به [در R]

۴. و خلل [D -]

۵. گردانیده [گردانده R]

۶. خادمان و منتسبان [منتسبان و خادمان R]

۷. بر [از R]

۸. مأخذ این شعر یافت نشد. شاید از خود صدرالمتألهین باشد.

۹. مناجات‌های خواجه عبدالله انصاری، ص ۳۹.

۱۰. صفت [آلف D]

۱۱. از ابیات ابوالعلاء معری که در وصف فقیهی به نام «ابونصر» سروده است. نگر: سقط الزند، ص ۳۵۲.

۱۲. با [D -]

۱۳. استاد [استادم R]

۱۴. که [D -]

۱۵. زللی [زلل D]

۱۶. افاضت اساس [افاضت آسایش D]

همچو زر خالص به سگه قبول^۱ مسکوک گشته، نقش تصحیح و تنقید پذیرد، در دارالملک معانی و شهربند ادراکات ارباب کمال و اصحاب ذوق و حال، رواج گیرد.

اطناب از حد گذشت. به دعا ختم اولی می نماید.^۲ امید که ذات قدسی بندگان استاد الکّل فی الکّل، از جمیع مکاره دنیاویّه^۳ در کنف حفظ و عصمت رب العزّة محفوظ و محروس باشد؛ بحق محمد و آله الأطهار علیهم صلوات الله^۴ العزیز الجبار.

این نامه، طولانی ترین مکاتبه در مجموعه حاضر بوده و از حیث اشتغال بر نکات تاریخی و محتوایی، کم نظیر است. بازشماری همه اشارات و اطلاعات این نامه، از حوصله این نوشتار خارج بوده و کشف آن ها بر ذمه فضل و نظر خوانندگان موکول است؛ لیک از راه اشارت و به نهج اختصار گفتنی است:

۱. تعبیر «الزال شمس الحکمة الإیمانیّة منوّرة» که در طلیعه نامه آمده است، نشان می دهد که ملاصدرا هم آوا با خود میرداماد و دیگر معاصران، استاد را صاحب شیوه ای جدید در حکمت و معرفت می دانسته است؛ شیوه ای که احتمالاً در شکل گیری منظومه فکری ملاصدرا و حکمت متعالیه سهمی مؤثر و بسزا داشته است. صدر المتألهین در پایان نامه، بر دین خود به استاد و وابستگی اندیشه هایش به ارشادات میرداماد اذعان کرده و نوشته است:

«هرچه این کمینه را سانع می گردد، از نتایج استفاضات و لمعات اشراقات آن خاطر فیاض است و به غیر از بندگان قدسی مکان، کسی را اطلاع بر کیفیت حقیقت آن و مأخذش و وقوف بر مبداء و مقطع و حد و مطلعش و ملاحظه حال ذی السبب از سببش حاصل نیست».

۲. ملاصدرا در قالب عبارات مختلف، به جایگاه علمی، اجتماعی و معنوی استاد اشاره کرده و از ارادت تام و تمام خود به میرداماد پرده برداشته است. وی ظهور میرداماد را فصلی نو در تاریخ علوم دینی قلمداد کرده است؛ چنان که پس از جمله دعایی «تور ریاض الشریعة»، تعابیری همچون «منتعشة بعد الخمول» و «نضرة بعد الذبول» و جمله «لیتجدد بدولته دولتها و یتکثر بآیامه آیامها» را به کار برده است.

۳. صدر المتألهین با عباراتی همچون «سلطان متأهلی الحکماء، برهان مجتهدی الفقهاء» یا «وصول الغایة فی تدبر المصالح الدینیّة و الدنیایوّة و تمهید القواعد العقلیّة و الملیّة» به جامعیت استاد در علوم عقلی و نقلی اشاره کرده است؛ اما سیاق نامه آشکارا فرا می نماید که در نظر ملاصدرا، نه جامعیت میرداماد در معقول و منقول، بلکه جامعیت وی در علم و عمل بسیار چشمگیر و

۱. قبول [خالص D].

۲. به دعا ختم اولی می نماید - D.

۳. دنیاویّه [دنیویّه D].

۴. باشد [باد D].

۵. الله - R.

- درخشان بوده است. او در جای جای این نامه و با تعابیر مختلف، از ملکات اخلاقی و کمالات معنوی استاد سخن گفته است. اوج این مطلب، اظهار تعجب او از جامعیت میرداماد است: «و حیرانم که... چه سان با وجود محافظت بر جهات تجرد و وحدت و حیثیات انقطاع از شوائب کثرت و جسمیت و با زمره مهیمین و طایفه کزوبیین در باب قدس و طهارت و علم و نزاهت و هیمن و حیرت در جناب صمدیت و بارگاه احدیت هم عنانی کردن - بلکه مسابقت جستن -، تواند بود که مراعات جانب کثرت نماید و محافظت بر جمعه و جماعات و مواظبت بر مراسم خلقیت و آداب بشریت و اجرای احکام و حدود شرعیّه و تنفیذ اوامر و نواهی و سیاسات دینیّه به جای آورد؟».
- گویا در نظر ملاصدرا، جمع سلوک و زهد با حضور کامل در میان مردم ممکن نیست و سالک باید به قدر ملازمت قهری با عوام اکتفا کند.^۱
۴. یکی از نکات مذکور در این نامه، نحوه مواجهه میرداماد با مردم روزگار، خصوصاً طبقه ضعیف و ناتوان، است که ملاصدرا در تعبیر «تواضعه للخلق و مجالسته مع الضعفاء، و استماع کلام الملهوفین و تفقد حالهم» بدان اشاره کرده است. مؤلف خلاصه السیر نیز به زیبایی از این خصیصه میرداماد سخن گفته است:
- «هرکجا تاب خورده از رمضاء جور گردون به بارگاه علم پناهش التجاء بردی، بر فرقش سایه بی دریغ بازگستردی؛ و هرکجا خسته‌ای از نوک تیر جهل به حضرت آسمان رفعتش پناهی، افضال بر جراحش ارزانی فرمودی».^۲
۵. یکی از وجوه چشمگیر در شخصیت میرداماد، اهتمام او در زهد، عبادت، سلوک و ریاضت شرعی است. این معنا در منابع گوناگون تاریخی ذکر شده است.^۳ ملاصدرا نیز در این نامه، با تعبیری همچون «ترك عقود العشرة من الحوائس المتعلقة بالأجرام»، «العبادات والاجتهادات... والطاعات والخلوات الشرعیة و الذوقیة» و به دنبال آن، «الكشف العیانی و الذوق الوجدانی»، به این ویژگی استاد اشاره کرده است.
۶. چنان که ذیل نامه‌های پیشین گذشت، میرداماد برای ملاصدرا علاوه بر استادی، سمت ارشاد و دستگیری نیز داشته است؛ وگرنه، با عنایت به اختلاف نظرهای علمی صدر با استاد، این درجه از خاکساری و ارادت توجیهی نخواهد داشت. صدر المتألهین با عباراتی همچون «جامع النشآت العقلیة و النفسیة» و «مستجمع العوالم الروحانیة و الحسیة» به مقام معنوی استاد اشاره کرده و در عبارت «فإنه بابٌ به یحصل الولوج إلى سبیل الله و جنابٌ به یتسّر الانقطاع عما سواه»، اوج خاکساری خویش را به نمایش گذاشته است. جالب است که ملاصدرا در سروده‌های خود، از میرداماد با وصف «استاد صنعت خداپرستی» یاد کرده است.^۴

۱. نگر: مجموعة الرسائل التسعة، ص ۲۵۷.

۲. نگر: خلاصه السیر، ص ۱۱۲.

۳. نمونه را نگر: خلاصه الأشعار و زبدة الأفكار (بخش اصفهان)، ص ۲۴۷؛ «قسمتی از تذکره خیرالبیان در شرح

احوال و آثار علما و شعرای عصر صفوی»، ص ۴۴.

۴. نگر: مثنوی ملاصدرا، ص ۱۷۳.

۷. در بخشی از نامه می‌خوانیم:

«فکم اجتهد الأعداء في خفض مناره و الله يرفعه، و کم رکبوا الصعب و الذلول في تشیت شمل جاهه و قدره و الله یجمعه، و کم ضیعوا من حقوق إجلاله و تعظیمه و توقیره و تفخیمه ما لایهمله الله و لایضیعه».

ملاصدرا در این فقره، آشکارا از حسادت و دسیسه‌ عالم‌نمایان و ساده‌لوحان بداندیش علیه میرداماد پرده برداشته است. سیدعلی‌خان مدنی نیز بدین معنا تصریح کرده و حتی از سوء قصد شاه‌عباس صفوی به جان میر خبر داده است.^۱

۸. از متن این نامه بر می‌آید که میرداماد - علی‌رغم پایگاه بلند دینی و اجتماعی - در حلقه احاطه برخی عالم‌نمایان گرفتار بوده و ملاصدرا با تعبیر «قلّة أعوانه و ندرّة أنصاره» از این وضعیّت یاد کرده است. شکوه و شکایت میرداماد از اهل روزگار در مقدمه الصراط‌المستقیم نیز این مطلب را تأیید می‌کند.^۲ به هر روی، پیداست که عده‌ای بی‌پروا از اهالی جدال و غوغا، با میرداماد درمی‌پیچیده و او را می‌آزرده‌اند؛ اما به امداد الهی، میر برایشان فائق آمده و از وقار خویش پاسداری کرده است. ناگفته نماند که تعابیری مشابه با سخنان صدرا درباره میرداماد، در برخی منابع تاریخی نیز به چشم می‌خورند.^۳

۹. در بخشی از نامه آمده است:

«روی طالع سیاه که حالا قریب به هفت هشت سال است که من از ملازمت استادم و سیدم و مولایم محروم مانده‌ام و هیچ‌روی ملازمت آن مفخر اهل دانش و بینش میسر نمی‌شود».

دلتنگی ملاصدرا و دوری او از استاد، سخن تازه‌ای نیست؛ اما از این عبارت بر می‌آید که او مدت‌ها آرزوی ملاقات با میرداماد را در خاطر می‌پرورانده؛ اما کامیاب نشده است. مشخص نیست آیا ملاصدرا پس از هجرت به قم و شیراز، دوباره با استاد دیدار کرده است یا خیر؛ اما می‌دانیم که دست‌کم، هفت سال از محضر میرداماد دور بوده است.

۱۰. ملاصدرا در بخشی از این نامه، درباره دیدگاه‌های فلسفی و شیوه تألیف خود آورده است:

«در این اوان افتراق... بسی از معانی لطیفه و مسایل شریفه مکشوف خاطر علیل و

ذهن کلّیل گشته؛ و اکثر آن از طریقه مشهور متداول نزد جمهور به غایت دور است؛ و با آنکه اقامت برهان بر آن شده و از قوانین بحثی بعید نیفتاده، اما چون مأنوس طباع اکثر طلبه و منتسبین به طایفه علم و اصحاب دانش... نیست و نمی‌باشد، لهذا در مسطورات خود تصریح به آن نمی‌نماید؛ بلکه بعضی از آن را به ایمای قلیل مؤدّی می‌سازد و بعضی از آن را متفرّق نموده، در اثنای مباحثات طویله، به تبعیت دیگر سخنان، تطفلاً معروض خواطر صافی و اذهان ثاقبه می‌گرداند؛ اما آنچه در خاطر مرصود است، مسطور نمی‌گردد».

توجه به این نکته، در قرائت و فهم آثار ملاصدرا بسیار مفید و مؤثر است. گویا ملاصدرا

۱. نگر: سلافة العصر في محاسن الشعراء بکل مصر، ج ۲، ص ۷۷۵.

۲. نگر: الصراط‌المستقیم، صص ۵-۴.

۳. نمونه را نگر: تصحیح و تعلیق کتاب خزانه الخیال المشحونه بدرر الأقوال و غرر الأمثال، ص ۵۸۹.

به وارونه میرداماد - که در آثار فلسفی، آشکارا درباره دیدگاه‌های خود سخن گفته - بیشتر نظرات اختصاصی خویش را به اجمال و ایهام برگزار کرده است. استاد مرحوم، سید جلال الدین آشتیانی، در تأیید این مطلب نوشته است:

«ملاصدرا مطالب را با قلمی منشیانه و طرز تحریری مستوفیانه... طوری بیان نموده است که شخص غیر عمیق، گول عبارات سهل و ممتنع او را می‌خورد و خیال می‌کند که به حاق مراد او رسیده است... دأب ملاصدرا آن است که در مورد مسائلی که از غوامض است و جزء مختارات او به شمار می‌رود، بعد از تحقیق وسیع در آراء دیگران، مطلب خویش را در پرده اظهار می‌دارد و می‌گذرد؛ و در مواضع دیگر به تحقیق کامل آن می‌پردازد؛ ولی مطالب رمزی در آثار او زیاد است»^۱.

۱۱. ملاصدرا در بخش پایانی نامه نوشته است:

«داعی تصمیم عزم نموده که امسال به هرنحو که باشد، به شرف پای‌بوس استاد مشرف گردد».

تاریخ و مبدأ ارسال نامه مشخص نیست؛ اما این فقره نشان می‌دهد که ملاصدرا در دوره‌ای از حیات خویش، قصد داشته است که برای دیدار با استاد، به اصفهان سفر کند. بر این اساس می‌توان حدس زد که او برای سفر و ورود به اصفهان، با محدودیت خاصی مواجه نبوده است.

- نامه شماره ۴ -

[از ملاصدرا به میرداماد]

صورت کتابتی که نواب صدرالمحققین به نواب مستطاب، سیدالحکماء، ثالث‌المعلمین، میرمحمدباقر داماد نوشته:

بسم الله الرحمن الرحيم

قسم به مُبدعی واجب‌الوجود که به اقتضاء حکمت ازلی و ارادت لم‌یزلی، صورت وجود مطلق را بر الواح ماهیات و هیاکل قوایل ممکنات بنگاشت؛ و به دو دست حکمت بالغه و قدرت کامله خود، به توسّط عقول و نفوس، این نه خیمه عالم علوی را بی دعامه و طناب برافراشت؛ و به پرگار ابداع و اختراع بر زبر این هفت توده مطبّق، هفت قبه معلّق گردانید؛ و [به] قلم ایجاد و تکوین، نیرنگ نفوس لعبتان این میدان اغبر و پیرنگ نقوش بدایع این بحر اخضر زد.

هزاران نقش بر لوح عدم زد^۲
صنع نیرنگ هردو عالم زد
خیمه بر آب و خاک آدم زد
طبع را خرگهی مجسم زد^۳

«چو قاف قدرتش دم بر قلم زد
«کافِ «کُن» در مشیتش چون بگشت
نسخه امرونی تکلیفش
روح را قبه مقدّس بست

۱. الشواهد الربوبیّة، ص ۱۹ (مقدمه مصحح).

۲. گلشن راز، ص ۱.

۳. از مقطّعات انوری ایبوردی:

فایض الجودی که چون به فیض فضلش هریک از خلائق عالم ابداع و تکوین را به مرتبتی از شرف و موهبتی از کمال مخصوص می‌گردانید، حقیقت انسانی را به حسب ازدواج آثار انوار بدایع فلکی و امتزاج نتایج حرکات و انظار آبای علوی از خلاصه مکونات اجرام عنصری و صفوه مرکبات ارکان اسطقسی، به درجات تربیت، به حدی رسانید که از جمله افراد کاینات و آحاد ممکنات ماده خلقتش را شایستگی و زیندگی خلعت نفس ناطقه که مطرز به طراز امیری بود، ارزانی داشت؛ و آشیان روح نفسانی اش را - که بخاری است لطیف، مشابه جرم علوی شریف - مستوکر روح قدسی - که باز بلندپرواز فضای عالم معرفت است - گردانید؛ و به جناحین قوت عملی و نظری، انداز [ه] طیران عالم وحدت فرموده، از حضيض هاویه جهل و چاه تقلید به اوج فلک معرفت و ذروه سمای تحقیق رسانید؛ و آسمان عقل مستفادش را به کواکب انوار علوم حقیقیه و ثواقب افهام معارف یقینیه مژین و منور ساخته، بر سایر نفوس و ملائکه به مؤدای ﴿وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾^۱، تفضیل فرمود و مزیت داد.

«خرد جانور به ز مردم ندید	که مردم تواند به یزدان رسید
سپهری است نو پر ستاره به پای	جهانی است کوچک رونده ز جای
درخشنده شمع است از جای پاک	فتاده در این ژرف تاری مغاک
تن او را به کردار جامه است راست	گرش بفکند ور بپوشد رواست
جهان بیند و دیدنش روی نیست	کشد کوه و همسنگ یک موی نیست» ^۲

و از این حقیقت، عقول انبیاء را که طی جمیع مراتب کمالات نموده بر شواحق حظایر قدس برآمده، به مرتبه مشاهده وحدت صرف محقق گردانیده؛ و دیده بصیرت شان را به کحل الجواهر عین الیقین جلاداده، سلیمان وار بر مسند تمکین متمکن گشته، نگین خاتم مرتبه جامعه جمع و تفریق در عین عقل نظری نموده، مشاهده ذات احدی در محالی و مرئی مدركات عقلیه و حسیه

شحنه امر و نهی تکلیفش	خیمه بر آب و خاک آدم زد
روح را قبه مقدس بست	طبع را خرگه مجسم زد»

دیوان انوری، ص ۳۷۵.

۱. الإسراء/۷۰.

۲. گزیده ای از ابیات منظومه «گرشاسب نامه»، سروده اسدی طوسی:

«خرد جانور به ز مردم ندید	که مردم تواند به یزدان رسید
سپهری است نو پر ستاره به پای	جهانی است کوچک رونده ز جای
...	...
درفشده شمع است این جان پاک	فتاده در این ژرف جای مغاک
...	...
بیند و دیدن را روی نیست	کشد کوه و همسنگ یک موی نیست
تن او را به کردار جامه است راست	گرش بفکند ور بپوشد رواست»

گرشاسب نامه، صص ۱۰-۱۲.

به همراهی و مشایعت جنود مجتده مدارک و قوای روحانی و جسمانی می‌نماید؛ چه هریک، به منزله طيور سماویّه و وحوش ارضیّه‌اند و فی الحقیقه از سنخ ملائکه عمّاله که به مسجودیتِ آدم عقل - که به خلافتِ «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»^۱ ممکن است - مکلف گشته، آفریده شده‌اند؛ چنانچه به مؤدای «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنََّّهُ الْحَقُّ»^۲ و به مقتضای «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ»^۳، سیر در ارض حقایق و طبایع موجودات علویّه و سفلیّه به موجب «عُدُّهَا شَهْرٌ وَ رَوَّاحُهَا شَهْرٌ»^۴ نموده، هر محلی را که خواهد، محظّ رحل و منزل قصد می‌نماید.

و بعد از تتمیم درجات شعوری کمال و تخلّق به اخلاق جمالی و جلالی و بلوغ به اقصی مراتب استحقاق خلافت و ریاست بر قوای متّصله ملکّیه و روحیّه و حسیّه و تسخیر مملکت باطنی و مجاهده با مرده جنود شیاطین کافره و ظالمه و فاسقه منخرط در تحت رؤسای باطله باطنیّه و همیّه و شهویّه و غضبیّه - که به جهاد اکبر موسوم است -، شروع در تتمیم مراتب اشعاری تکمیل و تنفیذ اوامر و نواهی تکلیفی نمودند؛ و به جهت تبلیغ نفوس مستعدّه ذکیّه رُکبّه به مراتب عقول فعّاله علامه - به حسب فضیلت ریاضات علمی - یا به درجات منفعلیّه عمّاله جنانیّه - به حسب صلاح اعمال بدنی که به وحی الهی و الهام ربّانی بدان مأمور بودند - اعلام رایت هدایت برافراشتند؛ و به جهت تسخیر مملکت ظاهری و سلطنت بر قوای منفصله حیوانیّه که به جای خدم و فروع نفوس قدسیّه‌اند، نموده، مجاهده با کفار و اشرار و فجّار که لشکر ابلیس باتلبیس‌اند، شعار و دثار جنود کرده، دمار از ایشان برآورده، قلع و قمع هریک از مُدُن کافره و ظالمه و فاسقه فرمودند؛ و از برای اظهار دعوت و اقامت حجت به حسب عدالت و استقامت به نور معرفت و هدایت، چهره ادیان و ملل و صفحه شرایع و نخل را مزین و منور گردانیدند؛ «لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»^۵. و از مجمع انبیاء و رسل و محفل هادیان و پیشوایان سبل، خورشید سپهر رسالت و کعبه جهان فتوت و قطب فلک اجتنابا [و] مرکز دایره اصطفای ارض مقدسه بادیّه اقتدا و فذلک سرّ جمع حساب انبیاء، محمد مصطفی - علیه و آله الصلاه و السلام من الملک الأعلى - را برگزید و ذات مطهرش را به مزید کرامت قرب و شرف مخصوص گردانید که «لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ»^۶.

تختّه لوح امر یزدان را
هریکی صفر آن رقم بودند
هستی صفر پیشی رقم است»^۸

«رقم او بود قسمت جان را
انبیاء گرچه محتشم بودند
گرچه پیش‌اند و بیش از این چه غم است

۱. خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ [فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً V].

۲. الصاد/۲۶.

۳. فضلت/۵۳.

۴. الأنعام/۱۱.

۵. سبأ/۱۲.

۶. النساء/۱۶.

۷. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ۱۸، ص ۳۶۰.

۸. گزیده‌ای از باب سوم حدیقه الحقیقهی سنایی غزنوی:

و مشکات قلب حقیقتش که به نیم جاذبه لطف و قداحه برق تأیید «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ»^۱ گشته بود، بعد از مس نار نور عقل فعال، نور علی نور گشته، ضمیر منیرش به وحی ربّانی، منبع انوار سبحانی و مخزن اسرار لاهوتی و معدن یواقیت کنوز غیبی و صدف دُرر رموز لاریبی شد.

«غیب یزدان نهفته در دل او	آب حیوان سرشته در گِل او
اوست مفتاح گنج خانه جود	اوست مصباح آسمان وجود
شعله تابش محبت اوست	لوح محفوظ و شرع و ملت اوست» ^۲
«عقل کلّ یک سخن ز دفتر او	نفس کلّ یک پیاده بر در او» ^۳

خاتم نبوت را به بروز شرع مقدّس او نگین تمکین ارزانی داشت؛ و فصّ دین هدی را به شرف خاتم رسالتش پذیرای نقش دوام و رقم خلود گردانید.

«أَعَزَّ عَلَيْهِ لِلنَّبَوَّةِ خَاتَمٌ	من الله مشهود يلوح و يشهد
و ضَمَّ إِلَهِهِ اسْمَ النَّبِيِّ إِلَى اسْمِهِ	إذا قال في الخمس المؤذن أشهد» ^۴
«ایزد که رقیب جان خرد کرد	نام تو ردیف نام خود کرد» ^۵

و به عندلیب لفظ گهربار او که در بستان سرای توحید دستان سرای تحمید و تمجید شده، بر

«رقم او بوّد قسمت جان را	تخته خاک امر یزدان را
انبیاء گرچه محتشم بودند	جملگی صفر آن رقم بودند

...

گرچه بیش اندیش از این چه غم است	بیشی صفر بیشی رقم است»
	حديقة الحقيقة و شريعة الطريقة، ج ۱، ص ۲۰۱.

۱. النور/۳۵.

۲. گزیده‌ای از باب سوم حديقة الحقيقة‌ی سنایی غزنوی:

«غیب یزدان نهاده در دل او	آب حیوان سرشته در گِل او

...

قابل تابش نبوت بود	لوح محفوظ شرع و سنت بود
بود مفتاح گنج خانه جود	بود مصباح آسمان وجود»

همان، ص ۱۹۱؛ ص ۲۷۴.

۳. بی‌تی از باب نخست حديقة الحقيقة‌ی سنایی غزنوی. نگر: همان، ص ۶۲.

۴. از اشعار حسان بن ثابت در نعت حضرت خاتم المرسلین ﷺ:

«أَعَزَّ عَلَيْهِ لِلنَّبَوَّةِ خَاتَمٌ	من الله مشهود يلوح و يشهد
و ضَمَّ إِلَهِهِ اسْمَ النَّبِيِّ إِلَى اسْمِهِ	إذا قال في الخمس المؤذن أشهد»

دیوان حسان بن ثابت؛ ص ۵۴.

۵. بی‌تی از ترکیب‌بند مشهور جمال الدین اصفهانی. نگر: دیوان کامل استاد جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی، ص ۳.

شاخسار تنزیه و تقدیس، نوای «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ» زده.

«فسبحان من في الليل أسرى بعبدہ	إلى المسجد الأقصى ليزداد سؤدد
و صلی اماماً بالنبیین کلهم	و شاهد آیات بها خلقه هدی
و أوحى إليه الله أسرار وحیه	و أعطاه في الدارين ملكاً مخلداً
و لو لم یکن لم یعبد الله واحداً	و کتا کأنعام علی ظهرها سدا
بأي لسان أحمد السيد الذي	علی منکب الجوزاء بنی حمده ردا» ^۲
«ای از بر سدره شاه‌راحت	وی قبّه عرش تکیه‌گاهت
هم عقل دویده در رکابت	هم شرع خزیده در پناهت
مه طاسک گردن سمدت	شب طرّه پرچم سپاهت
این چرخ کبود ژنده دلقی	در گردن پیر خانقاهت» ^۳

لطایف صلوات نامعدود و طرایف تسلیمات نامحدود، نثار او و اهل بیت مطهره مقدّسش که انجم آسمان ولایت و لآلی اصداغ امامت‌اند؛ و نتایج مقدّمات آفرینش و ثمرات ازدواج دانش و بینش و جواهر کان عصمت و نبوت و یوافت معدن طهارت و خلافت. جواهر ذات‌شان از شوایب نقایص بشری، مقدّس به حسب مشیت ازلی؛ و فطرت طبع‌شان از ارجاس جاهلیت و انجاس معصیت، منزّه و مطهر به حسب اراده لم یزلی؛ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۴.

«عليهم سلام الله ما ناح طائر	و ما لاح للسائرین فی الظلم قمر
سلام متی یکتب علی العرش عظرت	کتابته الأقلام و الطرس و الید» ^۵

و به سایر سوگندنامه‌ها که این اقلّ عباد الله، محمد المشتبر بصدر الشیرازی هرچند به قوه وهم و خیال گرد سراپای این جهان کثیرالاختلال برمی‌آید و در یک‌یک از اشخاص و جزئیات و ابعاض و اجزای انواع و اصناف این روزگار نظر می‌کند، چیزی که موجب ارتیاح روح حزین - که به فتون آفات و محن مبتلاست - و باعث تسلی قلب مسکین - که به صنوف شداید این

۱. الإسراء/۱۷.

۲. سراینده این شعر یافت نشد. سعدالدین تفتازانی در شرح خود بر الأربعین یحیی بن شرف نووی، برخی از این ابیات را با عنوان «أنشد بعض المتشرّعين» آورده است. نگر: شرح التفتازانی علی الأحادیث الأربعین للنووی، ص ۱۰۵.

۳. از ترکیب‌بند مشهور جمال‌الدین اصفهانی. نگر: دیوان کامل استاد جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی، ص ۱.

۴. الأحزاب/۳۳.

۵. این ابیات در کتاب صفوة الصفا بدین شکل ضبط شده‌اند:

«سلام کروض المیزن غازلہ الصبا	سلام کخذ الورد زاحمه الندی
سلام متی یکتب علی الطرس عظرت	کتابته الأقلام و الطرس و الید»

صفوة الصفا، ص ۲۸۱.

روزگار پرفتن، آمادۀ صدگونه رنج و عناست - گردد، جز ذات قدسی صفات ملکوتی سماتِ نواب مستطاب فلک جناب ملک ایاب سلطان أعظم السادات النجباء، برهان أفاخم الحكماء العظماء، أستاذ البشر والعقل الحادي عشر، أعلم العلماء السابقين واللاحقين، أفضل الحكماء المتقدمين والمتأخرين، مروج الشرع المبين، مفتی شریعة سیّد المرسلین، مُحيي رسوم أجداده الطاهرين، ماحي آثار البدع واللهو في الشريعة والدين، مُمهد قوانين الإسلام، مبين أحكام الحلال والحرام، سيّد أهل العلم واليقين، سند أرباب الحديث وأصحاب الرواية والدراية في كشف مسائل المذهب بالرأى المتين، ثمرة الشجرة النبوية وغصن الجرثومة^۱ الأحمديّة، العلامة الفخامة، ملجأ العلماء الأعلام و محظّ رجال أهل الفضل والكمال من الأنام، المعلم في التحقيق والعالم بالتدقيق، مستخرج الحقايق بفكره الصائب ومستنبط الدقايق بنظره الدقيق الفايق، حلّال المشكلات وكشّاف الأغطية عن وجوه المعضلات، مُمهد القواعد العلميّة ببيان ينجل تبيانهِ فصاحة سحبان، مشيّد المقاصد الحكميّة بتقريرات يضمحل في أرجائها حكمة لقمان، ينقطع الأنفاس دون تعداد محامده ومفاخره، ويكلّ السنة الأقالام من بيان مناقبه ومآثره.

«گر بگویم تا قیامت وصف او هیچ آن را مقطع و غایت مجو»^۲

سمی جدّه، باقر علوم الأنبياء والمرسلین، محمد، است.

«ما إن مدحت محمداً بمقالتي لكن مدحت مقالتي بمحمد»^۳

أبقى الله تعالى مجد الشرع المنيف الطاهر محروساً من طوارق الحدثان، محفوظاً في ظلّ عنايته و كنفه على ممرّ الدوران، نمی بیند؛ بلکه نیست و نخواهد بود.

«آرزومندي من خدمت خدام تو را	چون جفای فلک و محنت من بسیار است
گوشم از گوهر الفاظ تو تا محروم است	همچو الفاظ تو چشمم همه گوهر بار است» ^۴
«قد كان لي مشرب يصفو برؤيتكم	فكدرته يد الأيام حين صفا» ^۵
«الدهر يكدح صرفه ويفوت في صم الصفا	والدهر من عاداته تكدير عيش قد صفا» ^۶
«هر جام مراد را که بردست نهم	گردون ز حسد خسی درو اندازد» ^۷

۱. الجرثومة [الجرثوم V].

۲. از ابیات دفتر نخست مثنوی معنوی:

«گر بگویم تا قیامت نعت او هیچ آن را مقطع و غایت مجو»

مثنوی معنوی، ج ۱، ص ۱۳۴.

۳. از ابیات منسوب به حسن بن ثابت. نگر: المقال و تطوره في الأدب المعاصر، ص ۱۱.

۴. از مقطعات ادیب صابر. نگر: دیوان ادیب صابر ترمذی، ص ۲۹۷.

۵. از ابیات مشهور در سنت عرفان اسلامی. نگر: طبقات الصوفیة، ص ۵۰؛ كشف الأسرار و عدّة الأبرار، ص ۴۳.

۶. مأخذ این بیت یافت نشد.

۷. مأخذ این بیت یافت نشد.

حقاً که از این ولا که به مفارقت آن سده سنیه و مهاجرت آن عتبه علیه ممتحن و مبتلا گشته، مشرب عذب خوشدلی و مورد عیش هنیء، تیرگی پذیرفته؛ و دل که صدف در شادی بود، هدف اندوه نامرادی شده؛ [و] جان که به دولت ملاقات آن معدن لطف و راستی^۱، رایت حزم در دست داشت، اسیر و پامال کج طبعان لشکر جهل و دغا و کندفهمان مرحله کذب و ریا گشته؛

«گوشی که در حلقه او بود لفظ تو مالیده سفاهت هر بدگهر شده»^۲

از انقلاب و تراجع روزگار، چنان صورت ترتیب و تمیز برخاسته و مردم زمان چنان از حرف هنر و فضل منحرف گشته‌اند که محض کمال را نقص می‌دانند؛ و عین شرف را خست می‌بینند؛ و انقیاد نفس اماره را اطاعت اوامر الهیه می‌پندارند؛ و خدمت حگام و سلاطین را «ترویج شرع مبین» نام می‌نهند؛ بنابراین است که از لگد این ایام ستمکار، صورت امانت، سمت خیانت گرفت؛ و کالبد بدن انسانیت، به شمایل سبعت موصوف گشت؛ و توقعی که قبل از این می‌بود که شاید من بعد وضع روزگار روی به استقامت نهد و مجاری امور بر وفق و نظام ازمنه ماضیه - که اهل هنر و کیاست را در نظر اعیان زمان محلّ و منزلتی بود - دیگر به هم رسد و فراغ و رفاهیت روی نماید و زنگ اندوه و ضجرت از پیش آینه مراد دل برخیزد و پیکر اخترا مال از نحوست و وبال بیرون آید، آخر از اطوار و اوضاع و فشق جهل و حسد و داء ضرار در بلاد و بقاع چنان معلوم شد که این توهمی است باطل و خیالی عاطل [و] بی حاصل.

«مرا اختر رسد روزی به فریاد از آن پس کم نماید چند بیداد»^۳

^۱ زبان از کیفیت حال کثیرالاختلال و لسان از عرض حال پرملال بر ذهن لطیف بندگان و طبع شریف ملازمان، مشروحاً و متصلاً باز می‌دارد^۴؛ و معطوف می‌گرداند که موجب کدورت مرآت ضمیر منیر خورشیدتنویر گردد.

«لطف طبع تو دامن که تنگ دل گردی اگر ز حالت خود شمای کنم تقریر
غریب و عاجز در دست صد هزار اندوه همی گذارم عمر به صد هزار زحیر»^۵

۱. راستی [رأس V].

۲. از مقطعات قطران تبریزی:

«گوشی که در حلقه او بود لفظ تو مالیده سفاهت هر بدگهر شده‌ست»

دیوان قطران تبریزی، ص ۴۹۳.

۳. برگرفته از منظومه «ویس و رامین»، سروده فخرالدین اسعد گرگانی:

«تو را دولت رسد روزی به فریاد از آن پس کت نماید چند بیداد»

ویس و رامین، ص ۳۹۷.

۴. زبان... باز می‌دارد [زبان از کیفیت حال کثیرالاختلال و طبع شریف ملازمان و لسان از عرض حال پرملال مشروحاً بر ذهن لطیف بندگان، متصلاً باز می‌دارد V].

۵. مأخذ این شعر یافت نشد. شاید از خود صدر المتألهین باشد.

مجمّل از حالات کمترین آنکه از آن ولا که از شرف پای بوس دور گشته و از دولت ملاقات
فایض السعادات محروم مانده، از شدّت مصیبتی و از آفت محنتی خالی نبوده. قبل از ایّام جدایی
هرگز این شداید دست نداده بود و به صحبت جاهلان و ناقصان این بلاد گرفتار نشده بود. از
طول مکث در این دیار ملول گشته ام و از صحبت معلولان این شهر معلول گشته؛ و از کثرت عیال
و پیوستگان و نامرادی های دور زمان و عدم مساعدت چرخ و دوران و بی توجّهی ارکان دولت این
جهان و بی التفاتی اعیان این عهد و قران، به غایت محزون و پریشان گشته.

«ماه طبعم کلف پذیر نبود روز عیشم زوال گیر نبود
ماه را طبع من سُها گفتم زهره را خود ببین چه ها گفتم»^۱

در مقام توحّد و تفرد می بودم و پای در دامن غنای از خلق و تعزّز کشیده داشتم و در خلوت،
تحصیل ملکات می کردم و از مشاهده مکروهات - از روی حزم و دوراندیشی - هراسان و گریزان بودم.

«سایه بر مال کس نیفکندم مالش کس نکرد در بندم
چشم زخمی به حال من برسید تیرنقصی به بال من برسید^۲
دو سه درویش را به من پیوست رونق احتشام من بشکست
غم ایشان دلم به جان آورد به ضروریم در میان آورد
مدّتی شد که از وطن دورم غربتم رنجه کرد و رنجورم
دل من تاب و سینه تنگی یافت دلم از غصّه بار سنگی یافت
گر نبود شکوه یک دو بزرگ اندرین فترتم بخوردی گرگ»^۳

۱. ابیاتی از منظومه «جام جم»، سروده اوحدی مراغه ای:

«ماه را قدر من سُها گفتم

...

ماه طبعم کلف پذیر نبود

روز عیشم زوال گیر نبود

کلیات اوحدی مراغی، ص ۴۹۸.

۲. تیر... برسید] - V.

۳. ابیاتی از منظومه «جام جم»، سروده اوحدی مراغه ای:

«سایه بر مال کس نیفکندم مالش کس نکرد در بندم
چشم زخمی به حال من برسید تیرنقصی به بال من برسید

...

دو سه درویش را به من پیوست

رونق احتشام من بشکست

غم ایشان دلم به جان آورد

به ضروریم در میان آورد

...

مدّتی شد که از وطن دورم

غربتم رنجه کرد و رنجورم

دل من تاب و سینه تنگی یافت

جامم از غصّه بار سنگی یافت

...

گر نبود شکوه یک دو بزرگ

اندان فترتم بخوردی گرگ»

و عجب قضیه‌ای است که این مسکین به حسب تقدیر و طالع، با محنت ادوار قرین و با مشقت روزگار همنشین افتاد؛ و شداید روزگار را پیوسته محظّ رجال اقامت گشته و سهام حوادث لیل و نهار را نوبه‌نو بوته امتحان شده، نوایب پی‌درپی می‌رسند و منایا دم‌به‌دم نزول می‌نمایند؛ هنوز یکی جای خوش ناکرده، دیگری خبر نزول می‌فرستد؛ و یکی دم‌نزده، دیگری «طرقوا» گویان در می‌رسد.

«حوادث ز من نگذرد زآنکه هست	یکی را سر اندر دُم دیگری
نخورده یکی ساغر غم تمام	مدامم پی‌پی دهد ساغری
بلای مرا مادر روزگار	بزاید همی در زمان دختری
ز من صرف گردد همه رنج‌ها	مگر رنج‌ها را منم مصدری» ^۱

و خاصّه در این مدّت ده دوازده سال که هرگز از ضجرت و ملال خالی نبوده، از تفرّق حال و مزاحمت دور نگشته و هرچند فکر و تدبیر در دفع شداید می‌نمود، خلاف آن واقع می‌شد؛ و هر ضرب قیاسی از اشکال به جهت اقتناص مقاصد ترتیب می‌داد، یا عقیم می‌بود یا عکس نقیض حظّ نتیجه می‌داد؛ و چون خیال کج‌اندیش، هر حساب که با خود راست می‌داد، کج می‌افتاد.

«دلم ز گیتی چندان حساب کج برداشت که راه یافت بدو صد هزار گونه کسور»^۲

و مع‌ذلک، ضعف بدن و سستی بنیه و انحراف مزاج از جاذّه اعتدال به حسب کثرت ریاضات و فتور طبیعی و تجاوز سنّ، علاوه محنت‌ها شده و موجب نقص عیش و توحّش از این حیات فانی گشته؛ چنان که تمام قوای طبیعی و حیوانی به ضعف و اختلال و نقصان و انحلال موسوم گشته‌اند؛ و امّهات عناصر که حساب جمع و تفریق تن و سرجمله باب خرج و تفصیل با ایشان است، شروع در بد حسابی کرده، خرج را با دخل راست نمی‌دارند؛ و باب تضييع و تحلیل^۳ مفتوح داشته، با دخل اندک، خرج بسیار می‌نمایند؛ و ارکان مزاج که قبل از این به صفت یگانگی و ائتلاف موصوف بوده، پذیرنده این اشکال و صور طبیعی بودند و نگرهبانی این اجزاء و ابعاض

همان، صص ۴۹۸-۴۹۹.

۱. از قصاید مسعود سعد سلمان:

«به من صرف گردد همه رنج‌ها مگر رنج‌ها را منم مصدری

...

بلای مرا مادر روزگار	بزاید همی هر زمان دختری
نخورده یکی ساغر از غم تمام	دمادم فراز آردم ساغری
حوادث ز من نگسلد زآنکه هست	یکی را سر اندر دُم دیگری»

دیوان مسعود سعد سلمان، ۴۹۷.

۲. مأخذ این شعر یافت نشد. شاید از خود صدرالمُتأهّین باشد.

۳. تحلیل [تحلیل V].

۴. بوده [بود V].

می نمودند، روی از جادۀ اتفاق و سازگاری تافته، قدم از مرکز وفاق و دوست داری بیرون نهند.

«ز امتزاج عناصر که راست چشم وفاق
که پرتوی ندهد اتفاق اهل نفاق
چه اعتماد ثبات اتفاق جمعی را
که هریکی است به سر منزل دیگر مشتاق»^۱

و حرارت غریزی که رفیق حیات و حرکت و احساس و فروزنده نور حواش بود، مقهور و مغلوب صرصر دهر گشت؛ و رطوبت اصلی که حمال بار زندگی و متحمل امانت حیات و حامل عرش روح بخاری بود، بخش و نقصان پذیرفت؛ و اعصاب که مبادی حس و حرکت آمدند، به آفت استرخاء مبتلا گشتند؛ و عظام که اسطوانات بیت معورتن و دعائم استقامت و طاقات قلعه بدن و قلعه دماغ - که صومعه قدس ملائکه حواش است - بودند، صاحب واقعه «إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي»^۲ شدند و بر صفحه روزگارشان، دلایل و شواهد «وَهِيَ رَمِيمٌ»^۳ پیدا شد؛ و دل که منبع آب زندگانی و خورشید حیات این جهانی است، تیرگی یافت؛ و دماغ که آلت زیرکی و آداب عاقلی آمد، از حرکات فکری باز ماند؛ و جگر که معدن روح طبیعی بود، مسکن یار حقیقی گشت؛ و زبان که عندلیب بستان فصاحت و لعل کان ملاحه و خطیب منبر بلاغت بود، از حلیت فصاحت و خطابت عاطل ماند.

«بودی نیام تیغ فصاحت زبان من
دستی که در کمر زده بودم به بندگیت
«تنم را آرزومندی چنان کرد
دمیده روح در شخص خیالی
اگر مرگ آید و سالی نشیند
به محنت در همین یک سود بینم
اکنون ببین که ترکش تیر سحر شده»^۴
بی پایمال حضرت تو تاج سر شده»^۵
که از دیدار بیننده نهان کرد
خداوند جهان، باری تعالی
به جان تو که شخمس را نبیند
که از مرگ ایمنم تا این چنینم»^۶

۱. مأخذ این شعر یافت نشد. شاید از خود صدر المتألهین باشد.

۲. مریم/۴.

۳. یس/۷۸.

۴. از مقطعات قطران تبریزی:

«بودی نیام تیغ فصاحت زبان من
واکنون ببین که ترکش تیر سحر شده است»
دیوان قطران تبریزی، ص ۴۹۳.

۵. از قصاید سید حسن غزنوی:

«دستی که بر کمر زده بودی به بندگی
بی پایمال حضرت تو تاج سر شده است»
دیوان سید حسن غزنوی، ص ۱۸.

۶. به جز بیت دوم، مابقی ابیات از منظومه «ویس و رامین»، سروده فخرالدین اسعد گرگانی، است:

«تنم را آرزومندی چنان کرد
که از دیدار بیننده نهان کرد

...

...

اگر مرگ آید و سالی نشیند
به جان تو که شخص من نبیند

به هجر اندر همین یک سود دیدم
که از مرگ ایمنم تا این چنینم»

ویس و رامین، ص ۲۵۳.

و بالجملة، از ملاحظه این احوال و مشاهدۀ این مفاسد و احوال، مجال صبر تنگی گرفت؛ و مرغ روح در قفس تن، قلق و اضطراب آغاز نهاد؛ و دل از شماتت اعدا و بشاشت حساد و رفاه حال جهله و اذال و استقامت روزگار ناقصان و جهال و ترفع ادانی و اسافل بر اعالی و طعن کج طبعان اشرار بر احرار و ابرار، از جان سر آمد؛ و از غایت بیچارگی و درماندگی و ناکامی، به درگاه مسبب الأسباب و مسهل الأمور الصعاب نالیدن گرفت؛ و دست اعتصام از غیر عروه وثقی و حبل المتین ملک علام برداشته، قطع نظر از اعانت و امداد غیر موجود حقیقی نموده، بالکلیه امر خود را به واجب الوجود برحق موکول ساخت و از غیر واجب مطلق مأیوس گشت؛ و این حالت اگرچه به حسب علم حاصل بود، به حسب حال نیز بحمد الله العزیز المتعال روی نمود. بعد از این حال، بحر بخشایش به جوش آمده، روح را ازیحاح و قلب را انفتاح و سینه را انشراح حاصل گشت و جزع و اضطراب به صبر و سکون مبدل شد؛ و از اقرار و انکار خلق خلاصی حاصل آمد؛ و از اعزاز و اضرار مردم فراموشی دست داد؛ و در خلوت، سلوقی می‌باشد که هرگز چنان حالت و کیفیت در معاشرت دست نمی‌دهد؛ و چندین مقاصد علمی و مطالب حکمی که به بحث و برهان دانسته بود، اضعاف آن به مراتب شتی، به الهام و کشف و عین الیقین حاصل شد.

«دردی که به افسانه شنیدم همه از خلق از علم به عین آمد وز گوش به آغوش
آوازه درافتاد به هرجا که سنایی در مکتب او کرد همه خوانده فراموش»

صورت کتابت به اختتام رسید.

متن این مکتوب نیز همانند نامه شماره ۲، ناقص و بی‌انجام نقل شده است. به نظر می‌آید که ادامه این متن، شامل نکاتی جالب و اطلاعاتی مفید بوده است که با دریغ تمام، از دست رفته‌اند. در عین حال از مقدار متن باقی‌مانده، آگاهی‌های مهمی به دست می‌آیند؛ از جمله:

۱. متن این نامه از حیث نمود شکوه و دلتنگی ملاصدرا، با دیگر مکاتیب وی، بسیار متفاوت است. آشکارا پیداست که او در پی هجرت از اصفهان، با مشکلات مختلفی مواجه شده و با تعدادی از آن‌ها، به مدت طولانی دست به گریبان بوده است. در این میان، بدخواهی و حسودی اقران از سویی و ناکامی در تدبیر معیشت از سوی دیگر، بیش از همه کام صدر المتألهین را تلخ کرده‌اند. استاد سید محمد خامنه‌ای در این باره نوشته است:
- «روح حساس و زودشکن و طبع لطیف شاعرانه و اعصاب خسته و ناتوان و اعصاب ریاضت‌زده سخت‌کشیده ملاصدرا و احتمالاً انتظار زیاد او از روزگار غدار

۱. از غزلیات سنایی غزنوی:

«دردی که به افسانه شنیدم همه از خلق از علم به عین آمد وز گوش به آغوش

...

در مکتب او کرد همه تخته فراموش»

دیوان حکیم سنایی غزنوی، ص ۴۵.

...

آوازه درافتاده به هرجا که سنایی

- که شاید از رفاه در زندگی جوانی و نخستین خانوادگی و یکداندگی و درداندگی او سرچشمه می‌گرفته - همه در تشدید رنج و نابه‌سامانی زندگی و حمله فتن و بلایا و دشمنی اهل زمان، مؤثر بوده است»^۱.

۲. تصریح ملاصدرا بر اینکه «قبل از ایام جدایی هرگز این شداید دست نداده بود»، نشان می‌دهد که او در ابتدای حضور در اصفهان، با مشکل خاصی مواجه نبوده و در خلوت و انزوا به سر می‌برده است؛ چنان‌که خود در این باره آورده است:

«در مقام توحد و تفرد می‌بودم و پای در دامن غنای از خلق و تعزز کشیده داشتم و در خلوت، تحصیل ملکات می‌کردم».

اما بعدها به دلایلی که تفصیل آن بر ما مشخص نیست، شهر اصفهان و جوار میرداماد را ترک کرده است. گویا ملاصدرا می‌پنداشته است که با ترک اصفهان، برخی از این مشکلات مرتفع خواهند شد؛ اما اوضاع بر وفق انتظار وی پیش نرفته و تنگنا و مشقت و ملال او دوچندان شده است. در این ایام، عده‌ای از «کج طبعان لشکر جهل» و «کندفهمان مرحله کذب و ریا»، با خصومت و خدعه، زندگی را به کام وی تلخ کرده‌اند. می‌توان حدس زد که ملاصدرا در ایام اقامت در اصفهان، از پشتیبانی میرداماد برخوردار بوده و مخالفان شاگرد، به حرمت استاد، چندان با او در نمی‌آویخته‌اند. به هر روی، ملاصدرا مشکلات پیش آمده را امتحان الهی دانسته و پس از توسل به درگاه ربّانی و نزول سکینه الهی، با آن‌ها کنار آمده است.

۳. ملاصدرا تصریح کرده است که «از طول مکث در این دیار ملول گشته‌ام». از دقت در اوصافی که ملاصدرا درباره محل اقامت خویش و مردمان آن برشمرده، بر می‌آید که مبدأ ارسال این نامه، قریه کوچکی همچون کهک نیست و مراد او از «این دیار»، یکی از سه شهر شیراز، قم یا کاشان بوده است. به عقیده ما، این فرض که ملاصدرا این نامه را از قم روانه کرده باشد، به صواب نزدیک‌تر است؛ زیرا:

- شیخ عباس قمی به نقل از استاد خود، میرزا محمد قمی، حاشیه‌ای از ملاصدرا بر مبحث «اتحاد عاقل و معقول» کتاب الأسفار نقل کرده که متن آن چنین است:

«كنت حين تسويدي هذا المقام بـ«كهك» من قري قم، فجننت إلى قم زائراً لبنت موسى بن جعفر - عليه السلام - مستمداً منها و كان يوم الجمعة، فانكشف لي هذا الأمر بعون الله تعالى»^۲.

همچنین، در حاشیه مبحث «اتحاد عاقل و معقول» در کتاب المشاعر آمده است:

«تاریخ هذه الإفاضة كان ضحوة يوم الجمعة سابع جمادي الأولى لعام سبع وثلاثين و ألف من الهجرة. و قد مضى من عمر المؤلف ثمان و خمسون سنة»^۳.

از انضمام این دو حاشیه به یکدیگر، به دست می‌آید که ملاصدرا در سال ۱۰۳۷ هجری قمری، در

۱. میرداماد، صص ۷۹-۸۰.

۲. سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، ج ۵، ص ۶۱، پانویس ۱.

۳. المشاعر (چاپ سنگی)، ص ۵۵.

۴. البتّه، استاد حسن زاده آملی هردو حاشیه مذکور را متعلّق به متن الأسفار دانسته است. نگر: هزارویک کلمه،

کَهِک اقامت داشته و پنجاه و هشتمین سال حیات را سپری می‌کرده است. با توجّه به مطالبی که ذیل نامه دوم گذشت، می‌توان حدس زد که ملاصدرا از حدود سال ۱۰۳۲ تا ۱۰۳۷ هجری قمری در قم و کَهِک اقامت داشته است. این بازه زمانی، با تعبیر «طول مکث در این دیار» کاملاً سازگار است.

- ملامحسن فیض کاشانی در رساله «شرح صدر»، در گزارش بخشی از زندگانی خود آورده است: «... تا آنکه در بلده طیبیه قم، به خدمت صدر اهل عرفان و بدر سپرایقان، صدرالدین محمد شیرازی - قدس الله سرّه - که در فنون علم باطن یگانه دهر و سرآمد عصر خود بود، رحل اقامت افکنده، مدت هشت سال و اندی به ریاضت و مجاهده مشغول شد تا فی الجملة بصیرتی در فنون علم باطن یافت... و آخر، به شرف مصاهرت ایشان سرافراز گردید. باز چون مشاّرالیه را از قم به شیراز تکلیف نمودند و بدان جانب اقامت فرمودند، به مقتضای «فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ»^۱ به شیراز رفته، قریب به دو سال دیگر در خدمت با برکات ایشان به سر برد»^۲.

این گزارش مهم نیز حدس ما را تأیید می‌کند؛ زیرا اولاً، فیض کاشانی هم بر توقّف هشت ساله خویش در قم و شاگردی در محضر ملاصدرا تصریح کرده است^۳؛ ثانیاً، چنان که گذشت، ملاصدرا تا ۱۰۳۷ هجری قمری در قم و کَهِک ساکن بوده و رحلت میرداماد نیز در ۱۰۴۰ هجری قمری اتفاق افتاده است. اگر فرض کنیم صدرا در سال ۱۰۳۷ هجری قمری از قم به شیراز مهاجرت کرده باشد، با احتساب مدت زمان معقولی که صرف پیمودن این راه با اهل و عیال شده، فاصله ورود صدرا به شیراز تا وفات میرداماد، چندان نبوده است که مصداق «مکث طولانی» قلمداد شود. علاوه بر این، معلوم می‌شود که ملاصدرا همراه فرزندان و دست‌کم یکی از دامادهای خویش، در قم ساکن بوده است. این نکته نیز شکایت وی را از «کثرت عیال و پیوستگان» به خوبی توجیه می‌کند.^۴

ج ۱، ص ۴۴، کلمه ۳۱.

۱. القصص / ۲۷.

۲. «رساله شرح صدر فیض کاشانی»، ص ۴۰۳.

۳. احتمالاً فیاض لاهیجی نیز در همین ایام به محضر ملاصدرا رسیده است.

۴. بر اساس اسناد خاندان فیض کاشانی، ملاصدرا دو پسر و سه دختر داشته است. فرزند نخست او که ام‌کلثوم نام دارد، در رمضان سال ۱۰۱۹ هجری قمری متولد شده و بعدها به نکاح ملاعبدالرزاق فیاض لاهیجی درآمده است. نگر: مثنوی ملاصدرا، ص ۱۵ (مقدمه مصحح)؛ معادن الحکمة فی مکاتیب الأئمة علیهم السلام، صص ۱۵-۱۶ (مقدمه آیه الله مرعشی نجفی رحمته الله).

۵. به نظر استاد خامنه‌ای، فرض شیراز از قوّت بیشتری برخوردار است؛ زیرا اولاً، تعبیر «کثرت عیال و پیوستگان» اشارتی بر دستگاه و املاک پدری ملاصدرا و مخارج خدمتگزاران آن‌ها در شیراز است؛ ثانیاً، تکدر خاطر از «بی‌توجهی ارکان دولت»، با شکایت از اعیان شیراز بیشتر تناسب دارد؛ زیرا در میان مبادی مفروض، تنها فارس بوده که حکومتی بزرگ و دولت‌خانه‌ای مستقل داشته است. بر این اساس، معنی شکوه ملاصدرا نیز معلوم می‌شود: اینکه سران حکومت محلی، به وزیرزاده سابق التفات چندان نشان نمی‌دهند. نگر: ملاصدرا: زندگی، شخصیت و مکتب صدرالمتألهین، ج ۱، صص ۱۳۴-۱۳۷.

۴. ملاصدرا میرداماد را «مایهٔ ارتیاح» و تنها پناهگاه خود دانسته است. متن نامه نیز این معنا را تأیید می‌کند؛ چه آنکه ملاصدرا عنان قلم را رها کرده، از بدعهدی ایام، تیرگی اوضاع خویش و غلبهٔ حسودان و عالم‌نمایان، بی‌واهمه شکایت کرده و دربارهٔ مواجید عرفانی و توفیق خود در شهود معانی، بی‌پروا سخن گفته است. این نکته، علاوه بر نمایش اعتماد بی‌حد و حصر شاگرد به استاد، تقیید متقابل میرداماد را به عرفان عملی نشان می‌دهد.

۵. همانند دیگر نامه‌ها، ملاصدرا از جایگاه علمی و معنوی میرداماد، با تعبیر مختلفی یاد کرده است که نیازی به بازشماری آن‌ها نیست. آنچه در این میان تازگی دارد، تعبیر «سند آریاب الحدیث و أصحاب الروایة و الدراية» است که تصریحی بر مقام والای میرداماد در علوم حدیث - همچون رجال و درایه - به شمار می‌رود.

۶. در بخشی از نامه می‌خوانیم:

«و توقّعی که قبل از این می‌بود که شاید من بعد وضع روزگار روی به استقامت نهد و مجاری امور بر وفق و نظام ازمنهٔ ماضیه - که اهل هنر و کیاست را در نظر اعیان زمان محلّ و منزلتی بود - دیگر به هم رسد... آخر از اطوار و اوضاع و فشوّ جهل و حسد و داء ضرار در بلاد و بقاع چنان معلوم شد که این توهمی است باطل و خیالی عاطل و بی‌حاصل».

از این مطلب بر می‌آید که در دوره‌ای از تاریخ صفویه، علماء و هنرمندان واقعی، از ارج و احترام برخوردار بوده‌اند؛ اما این وضعیت، اندک‌اندک به افول گراییده است. سپس، تحولاتی رخ داده است که بازگشت به اوضاع «ازمنهٔ ماضیه» را نوید می‌داده؛ اما این امید نیز به مرور زمان ناامید شده است. شاید این نامه در فاصلهٔ میان وفات شیخ بهایی تا وفات میرداماد نگاشته شده و بند مذکور، گزارشی کنایه‌آلود از تغییر سیاست‌های حکومت در تعامل با طبقات دانشمندان باشد. ۷. از انضمام عبارت «این مدت ده دوازده سال...» به نکات پیش گفته، بر می‌آید که ملاصدرا در زمان نگارش این نامه، دست‌کم دوازده سال از محضر میرداماد دور بوده است. اگر فرض کنیم که این نامه در آخرین سال حیات میرداماد - یعنی ۱۰۴۰ هجری قمری - نگاشته شده باشد، به دست می‌آید که ملاصدرا دست‌کم از سال ۱۰۲۸ هجری قمری، در اصفهان حضور نداشته و خارج از اصفهان نیز با استاد ملاقات نکرده است. این مطلب، یکی از قرائن تأخر این نامه از مکاتیب دیگر است.

۸. نکتهٔ مهم دیگر، شکایت ملاصدرا از ضعف مزاج و سستی بدن است که آن را معلول «کثرت ریاضات و فتور طبیعی و تجاوز سن» می‌داند. گویا ملاصدرا در هنگام نگارش این نامه، نشانه‌های پیری را در خود مشاهده می‌کرده است؛ نشانه‌هایی که به دلیل افسردگی، آوارگی و ریاضت‌های عرفانی، احتمالاً به صورتی شدید و زود هنگام ظهور کرده‌اند. این نکته نیز قرینهٔ دیگری بر تأخر این نامه از نوشته‌های دیگر این مجموعه است.

- نامه شماره ۵ -

[از میرداماد به ملاصدرا]

صورة ما كتبه السيد السند الداماد، باقر علوم الأنبياء و الوصيين إلى جدنا الأجد، صدر العرفاء المتألهين - أنار الله برهانهما المبين - :

بسم الله الرحمن الرحيم

شوق صبحت عزيزالجهت حضرت افادت و افاضت پناه، حقایق و دقایق دستگاه، وجه العلماء العارفين، عين العرفاء العارفين، السليل الناهض، الخليل الماحض، أكرم الأولاد الروحانية و أحّم الحامّة العقلانية، صدر جريدة الأفاضل، بيت قصيدة الأمائل - خصّه الله بسيوب نعمه وحقّه بفيوض مننه - نه در آن درجه است که ظواهر عبارات و یا مطاوی اشارات، حیز تعبیر یا ادات تقریر آن تواند بود. قشع الله بیننا و جمع بیننا.

«با خیر شبی خواهم و خوش مهتابی تا با تو حکایت کنم از هر بابی»^۲

[و أنا] أحوج الخلق إلى الله، محمد باقر الداماد الحسيني.

اولاً، باید توجه کرد که متن این نامه به شکلی ناقص نقل شده است؛ زیرا نه حجم آن با نامه‌های ملاصدرا تناسب دارد و نه سبک و سیاق آغاز و انجام آن بر مکاتیب متعارف میرداماد منطبق است؛^۳ ثانیاً، این گزیده از پاسخ نامه میرداماد، به خط محمد علم الهدی، فرزند ارشد فیض کاشانی، کتابت شده است. تعبیر «جدنا» که در سرنویس نامه مذکور است، بر همین نسبت دلالت دارد؛ ثالثاً، از این پاره متن بر می آید که نزد میرداماد، ملاصدرا از جایگاهی خاص و احترامی ویژه برخوردار بوده است. گویا استاد نیز از فراق شاگرد دلتنگ بوده و شوق دیدار وی را به دل داشته است. با همه این‌ها، مشخص نیست که این نوشته، پاسخ کدام یک از نامه‌های ملاصدراست.

۱. «بین» در این فقره، به معنای «بعد» است.

۲. از رباعیات مولوی:

وی از تو تضرّعی به هر محرابی

«ای در دل هر کسی ز مهرت تابی

تا با تو غمی بگویم از هر بابی»

جاوید شبی باید و خوش مهتابی

کلیات شمس تبریزی، ص ۱۴۶۹.

۳. سنح: مصنفات میرداماد، ج ۱، صص ۵۹۳-۶۳۰.

تصویر نسخ خطی

[تصویر شماره ۱]



نامه‌های ملاصدرا به میرداماد، نسخه شماره ۶۷۱۰، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (D)

ملفوظ

تذکرہ

[تصویر شماره ۳]

صورت کمر خجسته فخر العزیزین و حکماء الایمان بنوا صدقه و لیس محمد سر
 بنجام لیتعالم برده او و میرداماد نوشته کفی شرفانی مضای التیکم
 وانی بکم ادعی و ادعی اعرف اذا علموا ان لا ضرر لهم
 فلی شرف منکم احلوا شرف - شرف اب و ج و ب احلوا شرف
 میات من ذلک فی شرف و بر نور حق تعالی تعینات اضر کون در کون
 خورشید فصل حکم و لوا مع غیر خلق و کرم از سر زدن سر شرف کون
 مستطاب کجای حبیب افریم کل مستطاب کجای فصل احلوا شرف
 حقایق و معصیات و تین کجای حقایق و تین کجای حقایق و تین کجای حقایق
 قدرت کتاب فزیش مجموعه کجای حقایق و تین کجای حقایق و تین کجای حقایق
 الذاتی که از کجای حقایق و تین کجای حقایق و تین کجای حقایق و تین کجای حقایق
 الامساع من جوه مخدیه الحقایق و البانی و شرف
 بشفاة الفکر لفقاع قلبه لکجای انها المعارف و المعانی
 رسام خطوط التحقيق علی حدود خدود الکتاب

نامه ملاصدرا به میرداماد، نسخه شماره ۲۸۹۰/۴، کتابخانه آیه الله حکیم (H)

[تصویر شماره ۴]

ثبت محضه اما از قلت قایت و عدم تمام در غریزه خواهانار اوقعی نهاده که در
 بتامل در وادی المریع و یوسف بنصبه بصیرتوس طبیعت از دیدن شتهای
 : خست جویان مردلو ککنج کجه آنکه دغدغه طرزاری نکرش و نقیب طن
 تسکین پذیریش با خجوش که اول آنکه فرجه انچه از روح قهرش به زبراد
 به بیاض آورده بنظرشها و حکماء که حلال هر شکل و فاروق حق و باطل و ترائسم
 حلقه تلست معروض دارد تا اگر آن خورده را بر محمد متجان شتهای کامل عیال
 نماید بکجه قبول رسانند و در برابر ایشان مغرور کج کهنه و اهل کلام در
 بکنار نه و حق صرف را از عرضه تعرض باطل خلاص سازند و علی کلام التقدیر
 باحدى الدولتين فائز کوه نیا و عید شهر

نامه ملاصدرا به میرداماد، نسخه شماره ۴/۲۸۹۰، کتابخانه آیه الله حکیم (H)

[تصویر شماره ۵]

[illegible]

نامه ملاصدرا به میرداماد، نسخه شماره Or.2852، کتابخانه موزه بریتانیا (B)

[تصویر شماره ۶]

که دل برکش و درون حق و باطن اند و زیان هم چنان هست سرخس دارد، اگر آن عز و کرامت اعیان
 که عیار نماید بکبر و جل رسانند و از میران معنی برسانند و از کبر و کثرت حق و صفات از حق و صفات حق
 معنی سازند و معنی که تقدیرین با جودی الا و من نه بر کرد و با عیب چون درین اوقات معنی اغراق
 که تقدیر بگشتی در بحث علمی این کثرت بود کثرتی چند روی داد و بجهت شعرا آن اردوی حسین
 که این عدم داشت گنجی بر قدرت ارسال داشته اند کثرت آن حوایات مرده است
 و باقی بر نفس شادان را که چند که معرفت بود در حق و در حق آنهاست نمود و بجهت رسید که از آن
 پای بر سر راه دانسته بر سر راه دانسته نظر مبارک نماند است و آن بی ادبی و کثرتی را بدین نحو
 نمود و از جهت کثرت معنی سازند و اصلاح حال در دهند و کثرت کثرتی شایسته
 مناسب است که آن دانست ثبات و جویم در کی این خواهد بود و بر زبان خود و بعد از این
 چون امید داشت نسبی و در علم کور است کثرت کثرت است و این معنی آن است که بی
 مشافه سرخس کرد و سلام اله می کنی کثرت یا کم و نعیب یا کم او را و آخر و باطن
 کثرتی که برز او بر کیم عدالتی شایسته نهاده این معنی فهمیده و کثرت کثرت است و کثرت

نامه مآصدرا به میرداماد، نسخه شماره Or.2852، کتابخانه موزه بریتانیا (B)

[تصویر شماره ۷]

[illegible]

نامه ملاصدرا به میرداماد، نسخه شماره ۱۳۱۹۳، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران (M)

[تصویر شماره ۸]

شکستند
 که از آنجا که سرور افادت
 معنی هر مصلحت را از آنجا که
 رسانند اسلند عاقلند چه هست
 عفو و اغماص مستعدان حال مستعدان
 نیازمند و اصلاح حال مستعدان
 مناسب تمایل فدل سینه ان ذات عالیشان
 بود بزرگان خرد بر خود ان یکینند چون امید دولت
 اکثفا بغیر نشان منی غوغ انشاء الله العظیم که باقی ثبات
 و معاد عظمایکم اولاد و اخلا و ظاهر و باطن
 سیر بستان نموده اوبه کام دوستان
 طوف کورشان بی خوشتر و ظلمت
 زد چون کنعان شده رفته یوسف از میان
 من چه یعقوب خرم نبشته در بیت الحزن
 حرف تحقیق از کس دیگر نر آید بگویش
 کونها بیکار شده بایسته اولیا از سخن
 باخدا گفتیم که رفت و صیبت با بخش بگو
 گفت و اما ای زمانه میرناج الدی حسن
 ۱۰۳۶
 ۱۰۳۷
 ۱۰۳۸
 ۱۰۳۹
 ۱۰۴۰
 ۱۰۴۱
 ۱۰۴۲
 ۱۰۴۳
 ۱۰۴۴
 ۱۰۴۵
 ۱۰۴۶
 ۱۰۴۷
 ۱۰۴۸
 ۱۰۴۹
 ۱۰۵۰
 ۱۰۵۱
 ۱۰۵۲
 ۱۰۵۳
 ۱۰۵۴
 ۱۰۵۵
 ۱۰۵۶
 ۱۰۵۷
 ۱۰۵۸
 ۱۰۵۹
 ۱۰۶۰
 ۱۰۶۱
 ۱۰۶۲
 ۱۰۶۳
 ۱۰۶۴
 ۱۰۶۵
 ۱۰۶۶
 ۱۰۶۷
 ۱۰۶۸
 ۱۰۶۹
 ۱۰۷۰
 ۱۰۷۱
 ۱۰۷۲
 ۱۰۷۳
 ۱۰۷۴
 ۱۰۷۵
 ۱۰۷۶
 ۱۰۷۷
 ۱۰۷۸
 ۱۰۷۹
 ۱۰۸۰
 ۱۰۸۱
 ۱۰۸۲
 ۱۰۸۳
 ۱۰۸۴
 ۱۰۸۵
 ۱۰۸۶
 ۱۰۸۷
 ۱۰۸۸
 ۱۰۸۹
 ۱۰۹۰
 ۱۰۹۱
 ۱۰۹۲
 ۱۰۹۳
 ۱۰۹۴
 ۱۰۹۵
 ۱۰۹۶
 ۱۰۹۷
 ۱۰۹۸
 ۱۰۹۹
 ۱۱۰۰
 ۱۱۰۱
 ۱۱۰۲
 ۱۱۰۳
 ۱۱۰۴
 ۱۱۰۵
 ۱۱۰۶
 ۱۱۰۷
 ۱۱۰۸
 ۱۱۰۹
 ۱۱۱۰
 ۱۱۱۱
 ۱۱۱۲
 ۱۱۱۳
 ۱۱۱۴
 ۱۱۱۵
 ۱۱۱۶
 ۱۱۱۷
 ۱۱۱۸
 ۱۱۱۹
 ۱۱۲۰
 ۱۱۲۱
 ۱۱۲۲
 ۱۱۲۳
 ۱۱۲۴
 ۱۱۲۵
 ۱۱۲۶
 ۱۱۲۷
 ۱۱۲۸
 ۱۱۲۹
 ۱۱۳۰
 ۱۱۳۱
 ۱۱۳۲
 ۱۱۳۳
 ۱۱۳۴
 ۱۱۳۵
 ۱۱۳۶
 ۱۱۳۷
 ۱۱۳۸
 ۱۱۳۹
 ۱۱۴۰
 ۱۱۴۱
 ۱۱۴۲
 ۱۱۴۳
 ۱۱۴۴
 ۱۱۴۵
 ۱۱۴۶
 ۱۱۴۷
 ۱۱۴۸
 ۱۱۴۹
 ۱۱۵۰
 ۱۱۵۱
 ۱۱۵۲
 ۱۱۵۳
 ۱۱۵۴
 ۱۱۵۵
 ۱۱۵۶
 ۱۱۵۷
 ۱۱۵۸
 ۱۱۵۹
 ۱۱۶۰
 ۱۱۶۱
 ۱۱۶۲
 ۱۱۶۳
 ۱۱۶۴
 ۱۱۶۵
 ۱۱۶۶
 ۱۱۶۷
 ۱۱۶۸
 ۱۱۶۹
 ۱۱۷۰
 ۱۱۷۱
 ۱۱۷۲
 ۱۱۷۳
 ۱۱۷۴
 ۱۱۷۵
 ۱۱۷۶
 ۱۱۷۷
 ۱۱۷۸
 ۱۱۷۹
 ۱۱۸۰
 ۱۱۸۱
 ۱۱۸۲
 ۱۱۸۳
 ۱۱۸۴
 ۱۱۸۵
 ۱۱۸۶
 ۱۱۸۷
 ۱۱۸۸
 ۱۱۸۹
 ۱۱۹۰
 ۱۱۹۱
 ۱۱۹۲
 ۱۱۹۳
 ۱۱۹۴
 ۱۱۹۵
 ۱۱۹۶
 ۱۱۹۷
 ۱۱۹۸
 ۱۱۹۹
 ۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴
 ۱۵۹۵
 ۱۵۹۶
 ۱۵۹۷
 ۱۵۹۸
 ۱۵۹۹
 ۱۶۰۰
 ۱۶۰۱
 ۱۶۰۲
 ۱۶۰۳
 ۱۶۰۴
 ۱۶۰۵
 ۱۶۰۶
 ۱۶۰۷
 ۱۶۰۸
 ۱۶۰۹
 ۱۶۱۰
 ۱۶۱۱
 ۱۶۱۲
 ۱۶۱۳
 ۱۶۱۴
 ۱۶۱۵
 ۱۶۱۶
 ۱۶۱۷
 ۱۶۱۸
 ۱۶۱۹
 ۱۶۲۰
 ۱۶۲۱
 ۱۶۲۲
 ۱۶۲۳
 ۱۶۲۴
 ۱۶۲۵
 ۱۶۲۶
 ۱۶۲۷
 ۱۶۲۸
 ۱۶۲۹
 ۱۶۳۰
 ۱۶۳۱
 ۱۶۳۲
 ۱۶۳۳
 ۱۶۳۴
 ۱۶۳۵
 ۱۶۳۶
 ۱۶۳۷
 ۱۶۳۸
 ۱۶۳۹
 ۱۶۴۰
 ۱۶۴۱
 ۱۶۴۲
 ۱۶۴۳
 ۱۶۴۴
 ۱۶۴۵
 ۱۶۴۶
 ۱۶۴۷
 ۱۶۴۸
 ۱۶۴۹
 ۱۶۵۰
 ۱۶۵۱
 ۱۶۵۲
 ۱۶۵۳
 ۱۶۵۴
 ۱۶۵۵
 ۱۶۵۶
 ۱۶۵۷
 ۱۶۵۸
 ۱۶۵۹
 ۱۶۶۰
 ۱۶۶۱
 ۱۶۶۲
 ۱۶۶۳
 ۱۶۶۴
 ۱۶۶۵
 ۱۶۶۶
 ۱۶۶۷
 ۱۶۶۸
 ۱۶۶۹
 ۱۶۷۰
 ۱۶۷۱
 ۱۶۷۲
 ۱۶۷۳
 ۱۶۷۴
 ۱۶۷۵
 ۱۶۷۶
 ۱۶۷۷
 ۱۶۷۸
 ۱۶۷۹
 ۱۶۸۰
 ۱۶۸۱
 ۱۶۸۲
 ۱۶۸۳
 ۱۶۸۴
 ۱۶۸۵
 ۱۶۸۶
 ۱۶۸۷
 ۱۶۸۸
 ۱۶۸۹
 ۱۶۹۰
 ۱۶۹۱
 ۱۶۹۲
 ۱۶۹۳
 ۱۶۹۴
 ۱۶۹۵
 ۱۶۹۶
 ۱۶۹۷
 ۱۶۹۸
 ۱۶۹۹
 ۱۷۰۰
 ۱۷۰۱
 ۱۷۰۲
 ۱۷۰۳
 ۱۷۰۴
 ۱۷۰۵
 ۱۷۰۶
 ۱۷۰۷
 ۱۷۰۸
 ۱۷۰۹
 ۱۷۱۰
 ۱۷۱۱
 ۱۷۱۲
 ۱۷۱۳
 ۱۷۱۴
 ۱۷۱۵
 ۱۷۱۶
 ۱۷۱۷
 ۱۷۱۸
 ۱۷۱۹
 ۱۷۲۰
 ۱۷۲۱
 ۱۷۲۲
 ۱۷۲۳
 ۱۷۲۴
 ۱۷۲۵
 ۱۷۲۶
 ۱۷۲۷
 ۱۷۲۸
 ۱۷۲۹
 ۱۷۳۰
 ۱۷۳۱
 ۱۷۳۲
 ۱۷۳۳
 ۱۷۳۴
 ۱۷۳۵
 ۱۷۳۶
 ۱۷۳۷
 ۱۷۳۸
 ۱۷۳۹
 ۱۷۴۰
 ۱۷۴۱
 ۱۷۴۲
 ۱۷۴۳
 ۱۷۴۴
 ۱۷۴۵
 ۱۷۴۶
 ۱۷۴۷
 ۱۷۴۸
 ۱۷۴۹
 ۱۷۵۰
 ۱۷۵۱
 ۱۷۵۲
 ۱۷۵۳
 ۱۷۵۴
 ۱۷۵۵
 ۱۷۵۶
 ۱۷۵۷
 ۱۷۵۸
 ۱۷۵۹
 ۱۷۶۰
 ۱۷۶۱
 ۱۷۶۲
 ۱۷۶۳
 ۱۷۶۴
 ۱۷۶۵
 ۱۷۶۶
 ۱۷۶۷
 ۱۷۶۸
 ۱۷۶۹
 ۱۷۷۰
 ۱۷۷۱
 ۱۷۷۲
 ۱۷۷۳
 ۱۷۷۴
 ۱۷۷۵
 ۱۷۷۶
 ۱۷۷۷
 ۱۷۷۸
 ۱۷۷۹
 ۱۷۸۰
 ۱۷۸۱
 ۱۷۸۲
 ۱۷۸۳
 ۱۷۸۴
 ۱۷۸۵
 ۱۷۸۶
 ۱۷۸۷
 ۱۷۸۸
 ۱۷۸۹
 ۱۷۹۰
 ۱۷۹۱
 ۱۷۹۲
 ۱۷۹۳
 ۱۷۹۴
 ۱۷۹۵
 ۱۷۹۶
 ۱۷۹۷
 ۱۷۹۸
 ۱۷۹۹
 ۱۸۰۰
 ۱۸۰۱
 ۱۸۰۲
 ۱۸۰۳
 ۱۸۰۴
 ۱۸۰۵
 ۱۸۰۶
 ۱۸۰۷
 ۱۸۰۸
 ۱۸۰۹
 ۱۸۱۰
 ۱۸۱۱
 ۱۸۱۲
 ۱۸۱۳
 ۱۸۱۴
 ۱۸۱۵
 ۱۸۱۶
 ۱۸۱۷
 ۱۸۱۸
 ۱۸۱۹
 ۱۸۲۰
 ۱۸۲۱
 ۱۸۲۲
 ۱۸۲۳
 ۱۸۲۴
 ۱۸۲۵
 ۱۸۲۶
 ۱۸۲۷
 ۱۸۲۸
 ۱۸۲۹
 ۱۸۳۰
 ۱۸۳۱
 ۱۸۳۲
 ۱۸۳۳
 ۱۸۳۴
 ۱۸۳۵
 ۱۸۳۶
 ۱۸۳۷
 ۱۸۳۸
 ۱۸۳۹
 ۱۸۴۰
 ۱۸۴۱
 ۱۸۴۲
 ۱۸۴۳
 ۱۸۴۴
 ۱۸۴۵
 ۱۸۴۶
 ۱۸۴۷
 ۱۸۴۸
 ۱۸۴۹
 ۱۸۵۰
 ۱۸۵۱
 ۱۸۵۲
 ۱۸۵۳
 ۱۸۵۴
 ۱۸۵۵
 ۱۸۵۶
 ۱۸۵۷
 ۱۸۵۸
 ۱۸۵۹
 ۱۸۶۰
 ۱۸۶۱
 ۱۸۶۲
 ۱۸۶۳
 ۱۸۶۴
 ۱۸۶۵
 ۱۸۶۶
 ۱۸۶۷
 ۱۸۶۸
 ۱۸۶۹
 ۱۸۷۰
 ۱۸۷۱
 ۱۸۷۲
 ۱۸۷۳
 ۱۸۷۴
 ۱۸۷۵
 ۱۸۷۶
 ۱۸۷۷
 ۱۸۷۸
 ۱۸۷۹
 ۱۸۸۰
 ۱۸۸۱
 ۱۸۸۲
 ۱۸۸۳
 ۱۸۸۴
 ۱۸۸۵
 ۱۸۸۶
 ۱۸۸۷
 ۱۸۸۸
 ۱۸۸۹
 ۱۸۹۰
 ۱۸۹۱
 ۱۸۹۲
 ۱۸۹۳
 ۱۸۹۴
 ۱۸۹۵
 ۱۸۹۶
 ۱۸۹۷
 ۱۸۹۸
 ۱۸۹۹
 ۱۹۰۰
 ۱۹۰۱
 ۱۹۰۲
 ۱۹۰۳
 ۱۹۰۴
 ۱۹۰۵
 ۱۹۰۶
 ۱۹۰۷
 ۱۹۰۸
 ۱۹۰۹
 ۱۹۱۰
 ۱۹۱۱
 ۱۹۱۲
 ۱۹۱۳
 ۱۹۱۴
 ۱۹۱۵
 ۱۹۱۶
 ۱۹۱۷
 ۱۹۱۸
 ۱۹۱۹
 ۱۹۲۰
 ۱۹۲۱
 ۱۹۲۲
 ۱۹۲۳
 ۱۹۲۴
 ۱۹۲۵
 ۱۹۲۶
 ۱۹۲۷
 ۱۹۲۸
 ۱۹۲۹
 ۱۹۳۰
 ۱۹۳۱
 ۱۹۳۲
 ۱۹۳۳
 ۱۹۳۴
 ۱۹۳۵
 ۱۹۳۶
 ۱۹۳۷
 ۱۹۳۸
 ۱۹۳۹
 ۱۹۴۰
 ۱۹۴۱
 ۱۹۴۲
 ۱۹۴۳
 ۱۹۴۴
 ۱۹۴۵
 ۱۹۴۶
 ۱۹۴۷
 ۱۹۴۸
 ۱۹۴۹
 ۱۹۵۰
 ۱۹۵۱
 ۱۹۵۲
 ۱۹۵۳
 ۱۹۵۴
 ۱۹۵۵
 ۱۹۵

[تصویر شماره ۱۱]

[illegible]

نامہ ملا صدرا بہ میرداماد، نسخہ کتابخانہ آیۃ اللہ روضاتی (R)

[تصویر شماره ۱۳]

۲۰۱

کتاب گزار / شماره دوازدھم / ویژه نامہ میر داماد (پارہ سوم)

نامہ ملا صدرا بہ میرداماد، نسخہ کتابخانہ آیۃ اللہ روضاتی (R)

[تصویر شماره ۱۳]

۱. اری و ما بهای القوم دایره قف بالدار فنده انار هم
 بنک الاحبه حرة و شوقا و هذا یا اخی شی لا تسال الا نظر
 الله و برحمته و الله یحیی و یمیت من یشاء و لیس کل من یشاء
 و لا کل من یشاء و لا کل من یشاء و لا کل من یشاء و لا کل من یشاء
 و لا کل من یشاء و لا کل من یشاء و لا کل من یشاء و لا کل من یشاء
 از لیه و مواهب باینه صرت الابد ما صری فی الازل
 و من سلب خلعة القبول از لا لم یکن لها لایب ادا عا
 مثل لیا یقتل المرو فقه و ان بابت زلیع علی لیا یقتل
 در عود رانی بوسی کرجانی رهم به که دل در خانه و دکان هم
 ولیکن فهمک علی الله و اخذت علی الله و لا یقف علی الله
 دون المعانی و مع البیسم دون البانی و لا یقف عن
 الواحد بالمشائیة و المشائیة و السلام علی من اتبع الهدی

صور کما که نوار صدیق بنوای مستطاب
 الحکماء ثالث المعلمین میر محمد قنبر داماد

بسم الله الرحمن الرحیم
 قسم میبندی و حب الوجوه که باقتضا حکمت از او
 ارادت لم یزل صورت وجود مطلق را بر الواح مایه
 و هیاهل قوایل مکنت بشکاست و بدو دست حکمت
 بالذ

نامه ملاصدرا به میرداماد، نسخه شماره ۳۶۴/۱۰، کتابخانه دکتر اصغر مهدوی (V)

[تصویر شماره ۱۴]

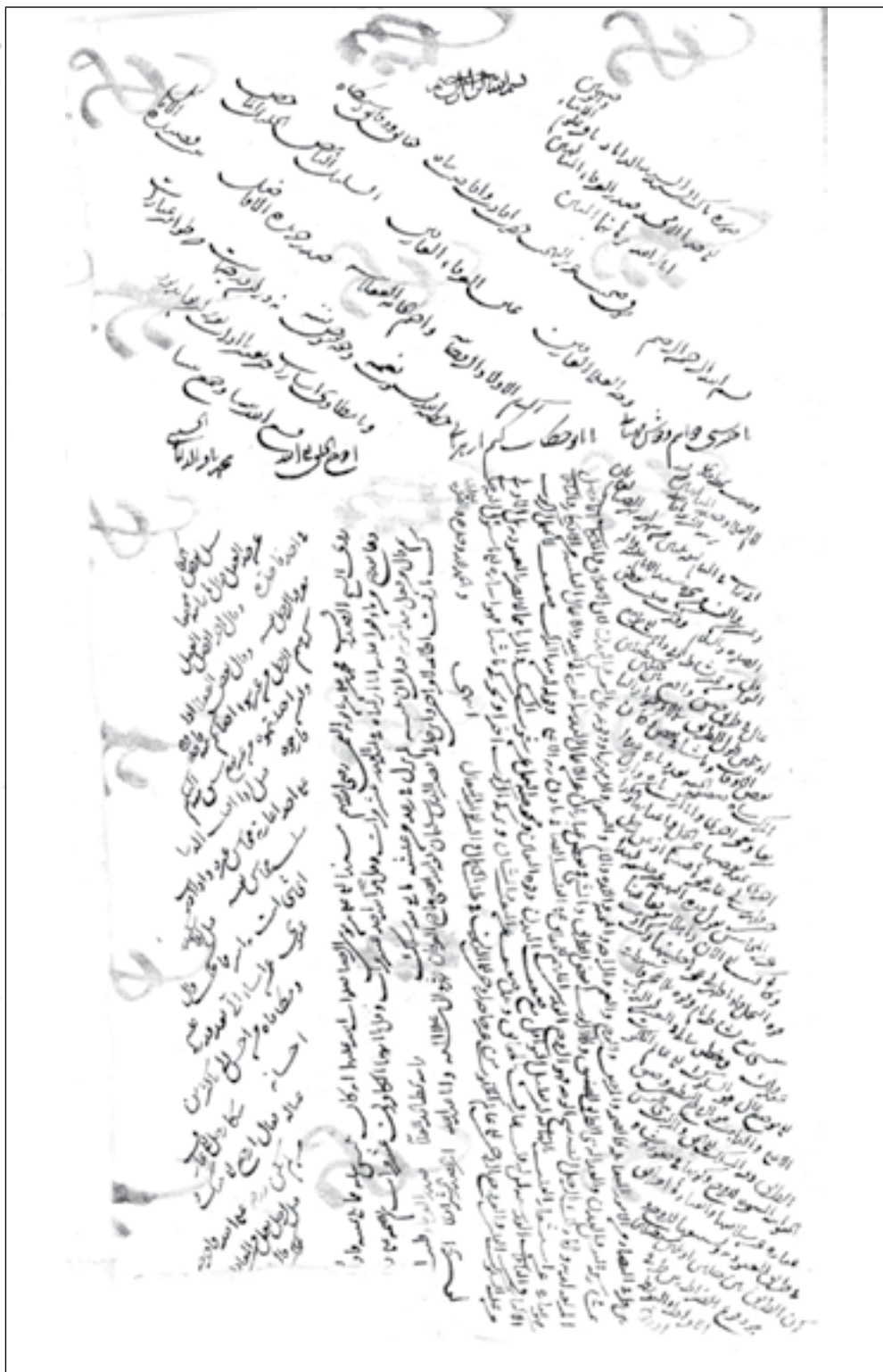
که بر کز چنان حالت و کیفیت در معاشرت دست نمیدارد
 مقاصد علم و طلب حکم که جهت و بزرگ دانسته بود
 آن برایت شش الهام و کشف و عین الهی حاصل
 شد دردی که چنانچه شنیدم همه از خلق از علم وین
 آمد و از کوشی باغوشی اوازده در افتای هر جا که سنا
 در ملکب او کرد همه خوانده فراموش صورت کتابت نمید

در کتاب

کلمه فیض اشاره الی اصناف مافی عالم المملوک
 بدانکه حقیقت در کتاب مجید ذکر عالم احیاء که از عالم خلق
 و عالم شهادت و عالم ملک و عالم سفای نیز خواستند تفصیل
 کرده است اما ذکر عالم ارواح که از عالم امر و عالم غیب
 و عالم ملکوت و عالم ملکوتی نیز گویند بر سبیل اجمال و تفهیم
 چه احوال ملکوت حقیقت کسی فهم کند که ملکوت رسید
 باشد و تا آدمی را دو ولادت حاصل نکرد ملکوت نرسد
 که قال عیبه صلوات الله علیه لن یلج ملکوت استقامت
 لم یولد مرتین و عالمیان الا فرج و انه در شک مکر عالم سفای

نامه ملاصدرا به میرداماد، نسخه شماره ۳۶۴/۱۰، کتابخانه دکتر اصغر مهدوی (۷)

[تصویر شماره ۱۵]



نامه میرداماد به ملاصدرا، نسخه شماره ۸۳۳۱، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (T)

فهرست منابع و مآخذ

کتاب‌ها:

- قرآن کریم.
- احوال و آثار میرفندرسکی، محمدرضا زاده‌وش، چ ۱، قم: مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه، ۱۳۹۱ ش.
- إحياء علوم الدين، ابو حامد محمد بن محمد غزالی طوسی، چ ۱، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۰۲ ق.
- الإشارات و التنبيهات، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، تصحیح: مجتبی زارعی، چ ۳، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۹۳ ش.
- الأفق المبين، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: حامد ناجی اصفهانی، چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۹۱ ش.
- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، چ ۱، تهران: المكتبة الإسلامية، ۱۳۹۲ ق.
- تاریخ عالم آرای عباسی، اسکندریک منشی (ترکمان)، تصحیح: ایرج افشار، چ ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۰ ش.
- التحصيل، بهمنیار بن مرزبان، تصحیح: مرتضی مطهری، چ ۳، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۳ ش.
- تذکره منتخب اللطایف، رحم علی خان ایمان، تصحیح: مهدی علیزاده [و] حسین علیزاده، چ ۱، تهران: نشر طهوری، ۱۳۸۶ ش.
- تفسیر القرآن الکریم، صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (ملّاصدرا)، تصحیح: محمد خواجوی، مقدمه: محسن بیدارفر، چ ۲، قم: انتشارات بیدار، ۱۳۶۶ ش.
- جامع الأخبار، تاج‌الدین محمد بن محمد شعیری، چ ۱، نجف: المطبعة الحیدریّة، بی‌تا.
- جذوات و مواقیف، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: علی اوجبی، چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۰ ش.
- جنگ ملّاصدرا، صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (ملّاصدرا)، تصحیح: مصطفی فیضی‌کاشانی، چ ۲، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۹۵ ش.
- حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة، ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، تصحیح: محمدتقی مدرّس‌رضوی، چ ۶، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ش.
- الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (ملّاصدرا)، تعلیق: ملّاهادی بن مهدی سبزواری [و] علامه سید محمد حسین طباطبائی، تصحیح: محمدرضا مظفر، چ ۳، بیروت: دار إحياء التراث، ۱۹۸۱ م.
- خلاصة الأشعار وزبدة الأفكار (بخش اصفهان)، تقی‌الدین محمد بن علی کاشانی، تصحیح: عبدالعلی ادیب برومند [و] محمد حسین نصیری کهنمویی، چ ۱، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۶ ش.
- خلاصة الأشعار و زبدة الأفكار (بخش کاشان)، تقی‌الدین محمد بن علی کاشانی، تصحیح: عبدالعلی ادیب برومند [و] محمد حسین نصیری کهنمویی، چ ۱، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۴ ش.

- خلاصه السیر (تاریخ روزگار شاه صفی صفوی)، محمد معصوم خواجگی اصفهانی، تصحیح: ایرج افشار، چ ۱، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸ ش.
- دیوان ادیب صابر ترمذی، صابر بن اسماعیل ترمذی، تصحیح: علی قویم (قویم الدوله)، چ ۱، تهران: چاپخانه برادران فردین، ۱۳۳۱ ش.
- دیوان الإمام العدنی، ابوبکر بن عبدالله العیدروس العدنی، تصحیح: احمد محمد برکات، چ ۱، بیروت: دارالحاوی، ۱۴۳۲ ق.
- دیوان المتنّی، ابوطیب احمد بن حسین الجعفی، چ ۱، بیروت: داربیروت، ۱۴۰۳ ق.
- دیوان انوری، اوحدالدین محمد بن محمد انوری ایبوردی، تصحیح: سعید نفیسی، چ ۳، تهران: انتشارات سگه [و] چاپخانه پیروز، ۱۳۶۴ ش.
- دیوان حافظ، شمس الدین محمد حافظ شیرازی، تصحیح: محمد معین، چ ۱، تهران: چاپخانه شرکت طبع کتاب، ۱۳۱۹ ش.
- دیوان حسان بن ثابت، ابولید حسان بن ثابت خزرجی، تصحیح: عبدالمهتا، چ ۲، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۴ ق.
- دیوان حکیم سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، تصحیح: محمدتقی مدرّس رضوی، چ ۷، تهران: انتشارات سنایی، ۱۳۸۸ ش.
- دیوان سید حسن غزنوی، سید حسن غزنوی، تصحیح: محمدتقی مدرّس رضوی، چ ۲، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۳ ش.
- دیوان قطران تبریزی، شرف الزمان قطران عضدی تبریزی، تصحیح: محمد نجفوانی، چ ۱، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۶۳ ش.
- دیوان کامل استاد جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی، جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی، تصحیح: حسن وحید دستگردی، چ ۱، تهران: چاپخانه ارمان، ۱۳۳۰ ش.
- دیوان مسعود سعد سلمان، مسعود بن سعد بن سلمان، تصحیح: ناصر هیری، چ ۱، تهران: گلشانی، ۱۳۶۳ ش.
- الذریعة إلى تصانیف الشيعة، محمد محسن بن علی منزوی طهرانی (شیخ آقابزرگ)، تصحیح و تعلیق: علی نقی منزوی [و] احمد منزوی، چ ۳، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۰۳ ق.
- رساله سه اصل، صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (ملا صدرا)، تصحیح: سید حسن نصر، چ ۲، تهران: دانشکده علوم معقول و منقول، ۱۳۴۰ ش.
- رساله قشیریّه، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری، تصحیح و ترجمه: بدیع الزمان فروزانفر، چ ۲، تهران: زوّار، ۱۳۸۸ ش.
- رسائل الشجرة الإلهیة فی علوم الحقایق الربانیة، شمس الدین محمد بن محمود شهرزوری، تصحیح: نجفقلی حبیبی، چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۵ ش.
- سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، شیخ عباس قمی (محدث قمی)، چ ۱، قم: اسوه، ۱۴۱۸ ق.
- سقط الزند، احمد بن عبدالله قضاعی تنوخی (ابوالعلاء معری)، چ ۱، بیروت: دارصادر، ۱۳۷۶ ق.
- سلافة العصر فی محاسن أهل العصر، سید علی بن احمد حسینی دشتکی (سید علی خان مدنی)،

- تحقیق: محمودخلف البادی، چ ۱، دمشق: دارکنان، ۲۰۰۹م.
- شرح الإشارات و التنبیها (مع المحاکمات)، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا؛ خواجه نصیرالدین محمد بن محمد طوسی، قطب‌الدین محمد بن محمد رازی بویه، چ ۱، قم: نشر البلاغة، ۱۳۷۵ش.
 - شرح التعرّف لمذهب التصوّف، اسماعیل بن محمد مستملی بخاری، تصحیح: محمد روشن، چ ۱، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۳ش.
 - شرح التفتازانی علی الأحادیث الأربعین للنووی، سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی، تصحیح: محمد حسّه اسماعیل، چ ۱، بیروت: دارالکتب العلمیّة، ۱۴۲۵ق.
 - شرح الهدایة الأثریّة، صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (ملاصدرا)، تصحیح: محمد مصطفی فؤاد دکار، چ ۱، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی، ۲۰۰۱م.
 - شرح حال و آراء فلسفی ملاصدرا، سیّد جلال‌الدین آشتیانی، چ ۱، مشهد: چاپخانه خراسان، ۱۳۴۰ش.
 - شرح رسالة المشاعر، ملا محمد جعفر لاهیجی (لنگرودی)، تصحیح: سیّد جلال‌الدین آشتیانی، چ ۱، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۶ش.
 - شرح نهج البلاغة، عبدالحمید بن هبة الله (ابن ابی‌الحدید)، تصحیح: محمد ابوفضل ابراهیم، چ ۱، بیروت: دار احیاء الکتب العربیّة، ۱۳۷۸ق.
 - شرح و تعلیقه بر الهیات شفاء، صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (ملاصدرا)، تصحیح: نجفقلی حبیبی، چ ۱، تهران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۲ش.
 - الشفاء (الإلهیات / الرياضیات / الطبیعیات / المنطق)، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، تصحیح: جورج قنّوای [و] سعید زاید [و] عبدالحمید صبرة [و] عبدالحمید لطیفی مظهر [و] محمد رضا مدور [و] امام ابراهیم أحمد [و] محمود قاسم [و] عبدالحلیم منتصر [و] عبدالله اسماعیل [و] محمود الخضیری [و] أحمد فؤاد الأهواني [و] أبوالعلا عفیفی، تصدیق و مراجعه: ابراهیم بیومی مدکور، چ ۱ (افست از: چاپ قاهره، ۱۳۹۵ق)، قم: منشورات مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۰۴-۱۴۰۵ق.
 - الشواهد الربوبیّة فی المناهج السلوکیّة، صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (ملاصدرا)، تعلیق: ملاهادی بن مهدی سبزواری، تصحیح: سیّد جلال‌الدین آشتیانی، چ ۱، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۲ش.
 - صدرالدین شیرازی: ملاصدرا، هنری کربن، ترجمه: ذبیح‌الله منصوری، چ ۷، تهران: چاپخانه علمی، ۱۳۸۲ش.
 - صدرالمتألّهین شیرازی و حکمت متعالیه، سیّد حسین نصر، ترجمه: حسین سوزنجی، چ ۱، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۸۲ش.
 - الصراط المستقیم، سیّد محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: علی اوجبی، چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب [و] انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۱ش.

- صفوة الصفاء، درویش توگلی بن بزاز اردبیلی، تصحیح: غلامرضا مجید طباطبائی، چ ۱، تبریز: مصحح، ۱۳۷۳ ش.
- طبقات الصوفیة، خواجه عبدالله بن محمد انصاری هروی، تصحیح: محمد سرور مولائی، چ ۱، تهران: نشر توس، ۱۳۶۳ ش.
- الفتوحات المکیة فی معرفة الأسرار المالکیة و المالکیة، محیی الدین محمد بن علی بن محمد اندلسی (ابن عربی)، تصحیح: عثمان اسماعیل یحیی، چ ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۹۷ م.
- الفصول المهمة فی معرفة الأئمة علیهم السلام، نورالدین علی بن محمد (ابن صباغ مالکی)، تصحیح: سامی غریزی، چ ۱، قم: انتشارات دارالحديث، چ ۱، ۱۴۴۳ ق.
- فیہ ما فیہ، مولانا جلال الدین محمد رومی بلخی، تصحیح: توفیق هاشم پور سبحانی، چ ۴، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۸ ش.
- الفیض العرشی علی الفتح القدسی فی شرح ورد السحر للبکری، مصطفی بن کمال الدین بکری دمشقی؛ عبدالله بن حجازی شرقاوی، تصحیح: عاصم ابراهیم الکیالی، چ ۱، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۲۰۲۱ م.
- القبسات، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: مهدی محقق [و] سید علی موسوی بهبهانی [و] توشی هیکو ایزوتسو [و] ابراهیم دیباجی، چ ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ ش.
- قصص الخاقانی، ولی قلی بن داود شاملو، تصحیح: سید حسن سادات ناصری، چ ۱، تهران: سازمان چاپ و انتشارات (وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۷۱ ش.
- الکاشف (المجید فی الحکمة)، عزالدوله سعد بن کمونه بغدادی، تصحیح: حامد ناجی اصفهانی، چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۷ ش.
- الکافی، ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی، تصحیح: علی اکبر غفاری [و] محمد آخوندی، چ ۱، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ ق.
- کشف الأسرار و عدة الأبرار، خواجه عبدالله بن محمد انصاری هروی؛ احمد بن محمد میبدی، تصحیح: علی اصغر حکمت، چ ۵، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱ ش.
- کشف المحجوب، ابوالحسن علی بن عثمان هجویری غزنوی، تصحیح: والتین الکسی آویچ ژوکوفسکی، مقدمه: قاسم انصاری، چ ۴، تهران: نشر طهوری، ۱۳۷۵ ش.
- کلیات اوحدی مراغی، رکن الدین اوحدی مراغه ای، تصحیح: سعید نفیسی، چ ۱، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۰ ش.
- کلیات زلالی خوانساری، زلالی خوانساری، تصحیح: سعید شفیعیون، چ ۱، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۴ ش.
- کلیات سعدی، مصلح الدین مشرف بن عبدالله (سعدی شیرازی)، تصحیح: محمد علی فروغی، چ ۱، تهران: هرمس، ۱۳۸۵ ش.
- کلیات شمس تبریزی، مولانا جلال الدین محمد رومی بلخی، تصحیح: بدیع الزمان فروزانفر، چ ۱۴، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶ ش.

- گرشاسب‌نامه، ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی، تصحیح: حبیب یغمایی، چ ۲، تهران: نشر طهوری، ۱۳۵۴ ش.
- گلشن راز، سعدالدین محمود بن عبدالکریم شبستری، تصحیح: جواد نوربخش، چ ۱، تهران: انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی، ۱۳۵۵ ش.
- لطائف غیبیه، سید احمد بن زین العابدین علوی عاملی، تصحیح: محمدباقر بهبودی، به همت: سید جمال‌الدین میردامادی، چ ۱، تهران: مکتب السید الداماد، ۱۳۹۶ ق.
- اللّٰمع، ابونصر عبدالله بن علی سراج طوسی، تصحیح: عبدالحلیم محمود [و] طه عبدالباقی سرور، چ ۱، قاهره: دارالکتب الحديثه بمصر، ۱۳۸۰ ق.
- لوامع العارفین فی أحوال صدر المتألهین، محمد خواجهی، چ ۱، تهران: نشر مولی، ۱۳۶۶ ش.
- المباحثات، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، تصحیح: محسن بیدارفر، چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۶ ش.
- المبدأ والمعاد، صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (ملاصدرا)، تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی، چ ۱، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۰ ش.
- مثنوی معنوی، مولانا جلال‌الدین محمد رومی بلخی، تصحیح: عبدالکریم سروش، چ ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶ ش.
- مثنوی ملاصدرا، صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (ملاصدرا)، تصحیح: مصطفی فیضی کاشانی، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۶ ش.
- مجموعه الرسائل التسعة، صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (ملاصدرا)، چ ۱، قم: مکتبه الصطفوی، ۱۳۰۲ ق.
- مجموعه رسائل فلسفی صدر المتألهین، صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (ملاصدرا)، تصحیح: حامد ناجی اصفهانی، چ ۲، تهران: نشر حکمت، ۱۳۷۸ ش.
- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، یحیی بن حبش سهروردی، تصحیح: هانری کربن، چ ۳، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰ ش.
- مختصات حکمت متعالیه (به همراه زندگی‌نامه علمی ملاصدرا)، سیدیدالله یزدان‌پناه؛ رضا درگاهی‌فر، چ ۱، قم: انتشارات آل احمد، ۱۳۹۹ ش.
- مردی در تبعید ابدی، نادر ابراهیمی، چ ۲۴، تهران: نشر روزبهان، ۱۳۹۹ ش.
- المشاعر (چاپ سنگی)، صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (ملاصدرا)، کاتب: عبدالکریم اصطهباناتی [و] علی اکبر طالقانی، طهران: بی‌نا، ۱۳۱۵ ق.
- مصنفات میرداماد، ج ۱، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: عبدالله نورانی، چ ۱، تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ ش.
- المظاهر الإلهیه فی أسرار العلوم الکمالیه، صدرالدین محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (ملاصدرا)، تصحیح: سید محمد خامنه‌ای، چ ۱، تهران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی، ۱۳۸۷ ش.
- معادن الحکمة فی مکاتیب الأئمة علیهم السلام، محمد بن محسن کاشانی (علم الهدی)، تصحیح: علی احمدی میانجی، مقدمه: سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی، چ ۲، مؤسسه نشر اسلامی

- (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، ۱۳۷۷ ش.
- معلّم ثالث (زندگی نامه میرداماد به همراه رساله تصحیفات وی)، جويا جهانبخش، چ ۱، تهران: نشر اساطیر، ۱۳۸۹ ش.
- المقال و تطوره في الأدب المعاصر، سیدمرسی ابوذکری، چ ۱، بیروت: دارالمعارف، ۱۹۸۳ م.
- مقالات شمس تبریزی، شمس الدین محمد بن علی تبریزی، تصحیح: محمدعلی موحد، چ ۴، تهران: خوارزمی، ۱۳۹۱ ش.
- ملاصدرا: زندگی، شخصیت و مکتب صدرالمتألهین، چ ۱، سید محمد خامنه‌ای، چ ۱، تهران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۷۹ ش.
- منطق المشرقیین، ابوعلى حسين بن عبدالله بن سینا، چ ۱، قاهره: المكتبة السلفية، بی تا.
- میرداماد، سید محمد خامنه‌ای، چ ۱، تهران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۹ ش.
- نهج البلاغة، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، (امام اول)، گردآوردی: ابوالحسن محمد بن حسین (شریف رضی)، تصحیح: قیس بهجت العطار، چ ۱، نجف: منشورات العتبة العلویة المقدسة، ۱۴۳۷ ق.
- وقایع السنین و الأعوام (گزارش‌های سالیانه از ابتدای خلقت تا سال ۱۱۹۵ هجری)، عبدالحسن حسینی خاتون آبادی، تصحیح: محمدباقر بهبودی، چ ۱، تهران: کتاب‌فروشی اسلامیة، ۱۳۵۲ ش.
- ویس و رامین، فخرالدین اسعد گرگانی، تصحیح: مجتبی مینوی، چ ۱، تهران: کتابفروشی فخر رازی، ۱۳۱۴ ش.
- هزارویک کلمه، حسن حسن زاده آملی، چ ۳، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۷۹ ش.

رساله‌ها و پایان‌نامه‌های تحصیلی:

- تصحیح و تعلیق کتاب خزانه الخیال المشحونه بدرر الأقوال و غرر الأمثال، رساله دکتری، محمد مهدی رضایی، استاد راهنما: دکتر محمد حسن فوادیان، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۹۵ ش.

مقالات:

- «رساله شرح صدر فیض کاشانی»، محسن بن شاه مرتضی کاشانی (فیض کاشانی)، جلوه، شماره ۷ و ۸، بهمن ۱۳۲۴ ش، صص ۳۹۳-۴۰۹.
- «قسمتی از تذکره خیرالبیان در شرح احوال و آثار علما و شعرای عصر صفوی»، سیدعارف نوشاهی، نشریه معارف، شماره ۴۱، مرداد تا آبان ۱۳۷۶ ش، صص ۳۲-۶۹.

نسخه‌های خطی:

- جنگ فرامین و منشآت، مجموعه نویسندگان، نسخه شماره ۳۳۴۹، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).
- مجموعه رسائل ابن سینا، ابوعلى حسين بن عبدالله بن سینا، نسخه شماره ۴۸۴۹، کتابخانه مسجد ایا صوفیا (استانبول).

تصحیح متون

رساله «المعارف الإلهية»

از: سیداحمد بن زین العابدین علوی عاملی

محمد مهدی مشکاتی*

استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه اصفهان

مقدمه

-۱-

درآمد

برخی احادیث اهل بیت علیهم السلام - به ویژه در مباحث معرفتی - از دیرباز توجه مسلمانان را به خود جلب کرده اند؛ از این رو، اندیشه مندان عرصه های گوناگون دانش، با اختلاف مشرب و مذاق، اهتمام خاصی در شرح و توضیح آن ها داشته اند. از جمله این روایات، حدیث معروف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، عَرَفَ رَبَّهُ» است که از طُرُق مختلف و با عبارات مشابه نقل شده است. محدثان، فیلسوفان و عرفاء با توجه خاص به مضمون این حدیث، شرح هایی بر آن نگاشته اند.^۱ از جمله شارحان این حدیث شریف، میرسیداحمد علوی عاملی، شاگرد و داماد حکیم میرداماد است که تحقیق پیش رو، به شرح او بر این حدیث اختصاص دارد.

چنان که از متن این رساله بر می آید، شرح علوی عاملی ناظر به شرح دانشمند دیگری است که «ماجد» نام داشته است:

«لَمَّا وَصَلَ إِلَيْنَا مَا سَلَكَ فِي مَعْنَى الْحَدِيثِ الْمُرْتَضَوِيِّ... بَعْضُ أُمَا جَدِّ زَمَانِنَا... لِأَزَالُ كَاسْمِهِ مَاجِدًا».

از عبارات علوی عاملی، بیش از این دانسته نمی شود؛ اما در برخی کتب تراجم، در شرح حال «سیدماجد بحرانی» آمده است:

«له رسالة في تحقيق معنى قوله - عليه السلام - : «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، فَقَدْ عَرَفَ

* رایانامه: mahdimeshkati@yahoo.com

۱. نگر: فهرستگان نسخه های خطی ایران (فنخا)، ج ۱۹، صص ۵۱۱-۵۱۵.

رَبِّه»، و قد ردّ رسالته هذه السيّد الأمير أحمد صهر السيّد الداماد برسالة رأيّها^۱.
 شيخ آقابزرگ طهرانی در الذریعة، تنها از نام رساله، نویسنده آن - یعنی سیّداحمد علوی عاملی -
 و موضوع آن که شرح حدیث مذکور است، یاد کرده و جمله آغازین رساله را آورده است؛ ولی از
 ردّیه بودن این رساله و ارتباط آن با شرح سیّدماجد سخنی نگفته است.^۲
 سیّداحمد علوی پس از نقل برخی عبارات سیّدماجد و نقد آن‌ها، نظرات خود را ذکر کرده
 است. به بیان دیگر، شرح علوی عاملی علاوه بر تبیین مراد حدیث شریف، متضمن ردّ برخی
 مطالب شرح سیّدماجد است. متأسفانه و علی‌رغم جست‌وجو، به شرح سیّدماجد بحرانی بر این
 حدیث، دست نیافتیم.

میرسیّداحمد علوی در ابتدای نسخه اصل رساله، آن را «المعارف الإلهية» نامیده است؛
 اگرچه این جمله او در نسخه‌های دیگر ذکر نشده است. همچنین، لازم به ذکر است که وی این
 رساله را در زمان حیات میرداماد - یعنی قبل از سال ۱۰۴۰ هجری قمری - تألیف کرده؛ زیرا دعای
 «دام ظلّه» را برای میر به کار برده است.

لازم به ذکر است که ارتباط سیّداحمد علوی عاملی با آثار سیّدماجد بحرانی، به رساله
 «المعارف الإلهية» محدود نمی‌شود. او رساله دیگری با نام «معراج العارفين» در شرح متنی از
 سیّدماجد، در فقه و اصول عقاید، نگاشته و در مقدمه آن آورده است:

«أما بعد، فيقول أفقر عباد الله إلي رحمة ربّه الغني، أحمد بن زين العابدين العلوي:
 إذ قد وقّني الله تعالى لتحريك القلم في أكثر الفنون المنقولة و المعقولة، فبعض أجلّة
 الإخوان و أعزّة الخلائ قد التمس و ألح عليّ لأن أتصدّى لشرح متن متين، و هو كالدرّ
 الثمين في علم الفقه و أصول الدين، لبعض أُمّاجد زماننا و أكابر أواننا، لا زال كاسمه
 ماجداً - أدام الله تعالى مجده أبداً - و لشأنك إته اجتهد في ذلك كلّ الاجتهاد في تسهيل
 سبيل الرشاد، من غير تطويل يورث اللام»^۳.

از این عبارت به دست می‌آید که در نظر سیّداحمد علوی عاملی، سیّدماجد بحرانی جایگاهی
 رفیع داشته است و روابط بینامتنی میان آثار این دو اندیشه‌مند، درخور تحقیق و بررسی بیشتر است.

-۲-

شرح حال

۲.۱. سیّدماجد بحرانی

در کتب تراجم از چند نفر با نام «ماجد» یاد شده است که دو تن از آنان را می‌توان با دانشمند
 مدّ نظر در این نوشتار تطبیق داد: یکی «سیّدماجد بن علی بن مرتضی بحرانی»؛ و دیگری
 «سیّدابوعلی ماجد بن هاشم بن علی بن مرتضی بحرانی».

۱. تعلیقة أمل الآمل، ص ۲۳۳؛ ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۵.

۲. نگر: الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۲۱، ص ۱۹۰.

۳. «فهرست نسخ خطی متفرقة اصفهان (قسمت اول)»، ص ۱۵۴.

صاحب أمل الآمل، ذیل نام نفر اول چنین آورده است:

«كان فاضلاً جليلاً شاعراً أديباً، له رسالة في الأصول، اجتمع مع الشيخ بهاء الدين محمد العاملي، وكان بينهما مودة، وكان الشيخ يثني عليه و يببالغ في ذلك»^۱.
همچنین، افندی در تعلیقه أمل الآمل و ریاض العلماء نوشته است:

«السيد ماجد بن علي بن مرتضى البحراني: له رسالة في الأصول و رسالة اليوسفي في الكلام، و رسالة في تحقيق معنى قوله - عليه السلام - : «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»... و له تعليقات على كتب الحديث. و كان - رحمه الله - ساكناً بشيراز و مات بها و قبره في مقبرة السيد أحمد بن موسى الكاظم الشهير بـ «شاه چراغ» و قد زرتة بها، و كان ممن يقول بوجوب صلاة الجمعة و يواظب عليها»^۲.

نام نفر دوم در أمل الآمل و ریاض العلماء به شکل «السيد أبو علي ماجد بن هاشم بن علي بن المرتضى بن علي بن ماجد الحسيني البحراني» ضبط شده و ذیل آن آمده است:

«فاضل شاعر أديب جليل القدر في العلم والعمل، و له ديوان شعر كبير جيد، رأيته. و قد ذكره صاحب السلافة و قال: «هو أكبر من أن يني بوصفه قول، و أعظم من أن يقاس بفضله طول... علم ينجل البخار، و خلق يفوق نسائم الأسحار، إلى ذات مقدسة، و نفس على التقوى مؤسسة، و إخبارات و وقار... شفع شرف العلم بظرف الأدب...». ثم أثنى عليه ثناء بليغاً طويلاً، و ذكر أنه توفي سنة ۱۰۳۸، و نقل له شعراً كثيراً»^۳.

شیخ حرّ عاملی و به تبع او، میرزا عبدالله افندی، احتمال داده اند که نفر اول و دوم، در واقع یک شخص باشند:

«و يحتمل اتحاده مع الأول، بل الظاهر ذلك»^۴.

ملا محسن فیض کاشانی در ابتدای تحصیل، از کاشان به شیراز مهاجرت کرده و در محضر همین فرد، علوم فقه و حدیث را فرا گرفته است.^۵ وی در الوافی از سید ماجد چنین یاد می کند:

«... فأقول: إنني أروي الأصول الأربعة تارة عن أستاذي و من عليه في العلوم الشرعية استنادي و عليه اعتمادي، السيد ماجد بن هاشم الصادقي البحراني - تغمده الله بغفرانه - عن الشيخ الفاضل الكامل، بهاء الدين محمد العاملي - طاب ثراه -»^۶.
و در جای دیگر گوید:

«قال أستاذنا في العلوم النقلية، السيد ماجد بن هاشم الصادقي البحراني - طاب ثراه - ...»^۷.

۱. أمل الآمل في علماء جبل عامل، ج ۲، ص ۲۲۵.

۲. تعلیقه أمل الآمل، ج ۱، ص ۲۳۳؛ ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۵.

۳. أمل الآمل في علماء جبل عامل، ج ۲، ص ۲۲۶؛ ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۵، ص ۶.

۴. همان ها.

۵. نگر: نجوم السماء في تراجم العلماء، ج ۱، ص ۱۲۳.

۶. الوافی، ج ۱، ص ۲۹.

۷. همان، ج ۱۰، ص ۹۵؛ ص ۱۰۴.

صاحب سلافة العصر نیز، ذیل عنوان «السید أبوعلی ماجد بن هاشم بن علی بن المرتضی بن علی بن ماجد الحسینی البحرانی» مدح بلیغی درباره وی آورده و سپس گفته است:

«وَمَا يَسْطُرُ مِنْ مَنَاقِبِهِ الْفَاخِرَةِ الشَّاهِدَةُ بِفَضْلِهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، أَنَّهُ رَحِمَهُ اللَّهُ كَانَ قَدْ أَصَابَتْهُ فِي صَغَرِهِ عَيْنٌ، ذَهَبَتْ مِنْ حَوَاسِهِ الشَّرِيفَةِ بَعِينَ. فَرَأَى وَالِدَهُ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فِي مَنَامِهِ، فَقَالَ لَهُ إِنْ أَخَذَ بِصَرِهِ، فَقَدْ أُعْطِيَ بِصِيرَتِهِ وَ لَقَدْ صَدَّقَ وَبَرَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - . فَإِنَّهُ نَشَأَ بِالْبَحْرَيْنِ، فَكَانَ لُهُمَا ثَالِثًا، وَ أَصْبَحَ لِلْفَضْلِ وَالْعِلْمِ حَارِثًا وَوَارِثًا وَوَلِيَ بِهَا الْقَضَاءَ، فَشَرَفَ الْحُكْمَ وَالْإِمَاءَ. ثُمَّ انْتَقَلَ مِنْهَا إِلَى شِيرَازَ. فَطَالَتْ بِهِ عَلَى الْعِرَاقِ وَالْحِجَازِ وَتَقَلَّدَ بِهَا الْإِمَامَةَ وَالْخُطَابَةَ وَنَشَرَ حَبْرَ فُضَائِلِهِ الْمُسْتَطَابَةِ، فَتَاهَتْ بِهِ الْمَنَابِرُ، وَبَاهَتْ بِهِ الْأَكَابِرُ، وَفَاهَتْ بِفَضْلِهِ أَلْسُنُ الْأَقْلَامِ وَأَفْوَاهُ الْمُحَاطِرِ. وَلَمْ يَزَلْ بِهَا حَتَّى أَتَاهُ الْيَقِينُ وَانْتَقَلَ إِلَى جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ، فَتَوَفَّى سَنَةَ ثَمَانٍ وَعَشْرِينَ وَ أَلْفٍ»^۱.

در نجوم السماء درباره وی چنین آمده است:

«السید ماجد بن هاشم بن علی بن مرتضی بن علی بن ماجد البحرانی الصادقی الجَدَّ حَفْظِي [۹۷۶-۱۰۳۸ هجری قمری]:

کنیت او «أبوعلی» است و منسوب است به سوی جَدَّ حَفْظُ - به فتح جیم قبل از دال مهمله مشدده؛ و فتح حاء مهمله قبل از فاء؛ و صاد مهمله - که نام قریه ای از قرای بلاد بحرین است؛ و «بحرین» نام جمیع بلادی است که بر ساحل دریا میان بصره و عمان واقع است و به غایت وسیع و مشتمل بر شهرهای مشهور و قریه های نامحصور است؛ و علماء امامیه بسیار در آنجا به هم رسیده اند... در لؤلؤة البحرین مذکور است که سید ماجد مذکور، محقق مدقق شاعر ادیب بود و در جودت تصنیف و بلاغت و فصاحت و دقت نظر، عدیل و نظیر خود نداشت؛ و شعرهای او در بلاغت فائق است؛ و خطبه های جمعه او به سبب بلاغت و حسن اسلوب، تأثیری عظیم در قلوب دارد... از جمله اشعار او، قصیده بدیعه مشهوره ای است که در مرثیه امام حسین - علیه السلام - گفت. وفاتش در شیراز، در یک هزار و بیست و هشت هجری (۱۰۳۸) واقع شد؛ و در قُرب مزار فایض الأنوار سید احمد بن حضرت امام موسی کاظم - علیه السلام - که مشهور به «شاه چراغ» است، مدفن یافت؛ و قبرش در آنجا معروف است»^۲.

صاحب أنوار البدرین، وی را با نام «السید ماجد الصادقی» معرفی کرده و در وصف او نوشته است:

«السید العلامة الفهامة، مُحَرِّزُ قَصَبِ السَّبْقِ فِي جَمِيعِ الْفَضَائِلِ وَالْفَائِزُ بِالرَّقِيبِ وَ الْمُعَلِّی مِنْ قِدَاحِ الْكَمَالَاتِ الْكُسْبِيَّةِ وَ الْوَهْبِيَّةِ مِنْ بَيْنِ فَحُولِ الْأَوَاخِرِ وَ الْأَوَائِلِ، السَّيِّدُ أَبُو عَلِي السَّيِّدُ مَا جِدَ ابْنُ السَّيِّدِ الْعَالِمِ السَّيِّدِ هَاشِمِ ابْنِ الْعَرِيضِ الصَّادِقِ الْبَحْرَانِيِّ - رَحِمَهُ اللَّهُ - كَانَ أَوْحَدَ زَمَانِهِ فِي الْعُلُومِ، أَحْفَظَ أَهْلَ عَصْرِهِ، نَادِرَةً فِي الذِّكَاةِ وَ الْفُطْنَةِ»^۳.

۱. سلافة العصر في محاسن الشعراء بكل مصر، ص ۴۹۳.

۲. نجوم السماء في تراجم العلماء، ج ۱، صص ۳۵-۳۶.

۳. أنوار البدرين في تراجم علماء القطيف والأحساء والبحرين، ص ۸۵.

آنگاه، وی را اولین ناشر علم حدیث در شیراز بر شمرده است. وی اظهار می‌دارد که صاحب ترجمه، مجالس متعددی با علماء شیراز داشته است و بر منبر آن شهر، به طور بداهه دو خطبه نماز جمعه ایراد کرده که آن‌ها را با ایاتی بسیار بلیغ پایان داده است.

صاحب أنوار البدرین ملاقات سید ماجد را با شیخ بهائی، چنین گزارش کرده است:

«اجتمع في سنة بالعلامة الشيخ البهائي - قدس سره - في دار السلطنة أصفهان المحروسة، فأعجب به شيخنا البهائي - رحمه الله - ... واستجاز منه الشيخ، فكتب له اجازة طويلة تشتمل على تأدب عظيم في حقّه وثناء جميل و تفریط عظیم. وقد وجدت الإجازة في خزانة بعض كتب الأعيان سنة ١١٠٣»^١.

وی آثار سید ماجد را چنین بر شمرده است: «رساله یوسفیه» که خود سید حواشی مفیدی بر آن نگاشته است؛ «رساله در مقدمه واجب» که کثیریة الفوائد است؛ «حاشیه بر معالم الدین»؛ «حاشیه بر خلاصة الرجال»؛ «حاشیه بر شرایع الاسلام»؛ «حاشیه بر اثنی عشریه شیخ بهائی»؛ «حاشیه بر کتب حدیث»؛ «فتاوی متفرقه» ای که یکی شاگردانش گردآوری کرده است؛ «رساله سلاسل الحديد في تقييد أهل التقليد».

صاحب أنوار البدرین آنگاه گوید:

«... وهذا السيد الجليل من نوادر الزمان علماً وأدباً وعملاً وكمالاً... وذكره كل من تأخر عنه من علماء الرجال و الإجازات... وله الشعر البليغ الذي لم يوجد لأحد من الهاشميين بعد السيد الرضي أحسن منه، وشعره في البدهاء في غاية القوة و الحزالة»^٢.

شیخ آقابزرگ طهرانی در طبقات اعلام الشیعة، ذیل مدخل «ماجد المجدّ حفّضی الصادق (أو الصديقي) (٩٧٦ - ١٠٢٨)» چنین آورده است:

«أبو علي بن هاشم بن علي بن مرتضى بن علي بن ماجد الحسيني الإمامي البحراني... أقول: وله الرواية عن البهائي بإجازة رأيته بخطه على ظهر الاثني عشرية عند سيدنا أبي محمد الحسن الصدر. وقال سليمان الماحوزي: إن له إجازة أخرى عن البهائي طويلة مع غاية الثناء. ومراً أيضاً ولده عبد الرؤوف المسمى باسم جدّه الأمي؛ لأنّ زوجة السيد ماجد المسماة «ملوك» كانت بنت أبي جعفر عبد الرؤوف بن الحسين ابن محمد بن الحسن الموسوي، وكان ماجد صهره وابن أخته أيضاً. وله قصيدة في رثاء أبي جعفر عبد الرؤوف ذكرها يوسف في كشكوله مع ما كتبه ماجد على قبره. وقد كتب في آخر نسخة من اليوسفية المكتوبة في حياة المؤلف بخط تلميذه لطف الله بن جلال الدين محمد بن أمين الدين إبراهيم الشيرازي ما صورته: «قد انتقل إلى جوار رحمة الله الملك العلّام الصمد الباقي، السيد السند، خاتم المجتهدين وأفضل العلماء المتبحرين، ماجد صاحب هذا الكتاب، عند غروب الشمس من يوم السبت العشرين من شهر رمضان ١٠٢٨ في بلدة شیراز، وقد مضى من عمره اثنان وخمسين سنة و دفن

١. همان، ص ٨٥.

٢. همان، ص ٨٨.

فی جوار السید السند کامل العالم أحمد بن موسی کاظم - علیه السلام - «؛ انتهى»^۱. لازم به ذکر است که سیدماجیدین محمد بحرانی مذکور در کتب تراجم، سبط برادر سیدماجید صاحب ترجمه فوق است.^۲ وی از معاصران شیخ آقابزرگ طهرانی است که شاعر و ادیب بوده و شرحی ناتمام بر نهج البلاغة نگاشته است.^۳

۲.۲. میرسیداحمد علوی عاملی

از تاریخ دقیق ولادت حکیم الهی و فقیه ربّانی، علامه میرسیداحمد بن زین العابدین بن عبدالله حسینی علوی عاملی اصفهانی اطلاعی در دست نیست. وی را با عنوان «سید کمال الدین» یا «نظام الدین»^۴ یا «نظام الدین أحمد جبلی»^۵ نیز معرفی کرده اند. صاحب ریاض العلماء او را «عالم فاضل زاهد محقق متکلم» معرفی کرده و از شاگردان میرداماد و شیخ بهایی می شمارد.^۶ نسب وی به محمد دیباج، فرزند امام صادق (علیه السلام)، می رسد. اکثر اجداد او اهل علم و فضیلت بوده اند و پدرش از علماء بزرگ امامیه در منطقه جبل عامل و شاگرد و داماد محقق کرکی (شهید در ۹۴۰ هجری قمری) است. صاحب ترجمه، پسرخاله، داماد و شاگرد میرمحمدباقر استرآبادی، مشهور به «میرداماد» (درگذشته ۱۰۴۰ هجری قمری)، است. معدودی از کتب تراجم از وی نام برده و او را به علم و فضل توصیف کرده اند؛ اما متأسفانه از جزئیات زندگانی او گزارشی به دست نداده اند. از وی با این القاب یاد شده است: «أحمد المحققین»، «أحمد المجتهدین»، «أحمد الفضلاء و المحققین»، «سید المحققین».^۷

میرداماد در اجازه ای که برای سیداحمد نگاشته، درباره او آورده است:

«... فإنّ الولد الروحاني والحميم العقلاني، السید السند، الأئید المؤید، الألمعي الیلمعی اللوذعی، الفرید الوحید، العَلم العالم العامل، الفاضل الكامل، ذا النسب الظاهر والحسب الظاهر والشرف الباهر والفضل الزاهر، نظاماً للشرف والمجد والعقل والدين والحق والحقیقة، أحمداً حسینیّاً - أفاض الله تعالى علیه رشائع التوفیق و مراشح التحقيق -»^۸.

سیداحمد علوی عاملی، وصی و نزدیک ترین شاگرد میرداماد است؛ چنان که میر شرح مهم ترین اثر خود، القبسات، را به وی واگذار کرده است.^۹ سیداحمد نیز به استاد خود ارادتی تام دارد؛

۱. طبقات أعلام الشيعة، ج ۸، ص ۴۸۲.

۲. نگر: تعلیقة أمل الآمل، ص ۲۳۴.

۳. نگر: طبقات أعلام الشيعة، ج ۸، ص ۴۸۲.

۴. نگر: أعیان الشيعة، ج ۲، ص ۵۹۳.

۵. نگر: طبقات أعلام الشيعة، ج ۵، ص ۲۷.

۶. نگر: ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۱، ص ۳۹.

۷. نگر: مصقل صفا، صص شصت ویک - شصت و دو (مقدمه مصحح).

۸. مصنفات میرداماد، ج ۱، ص ۵۸۱.

۹. نگر: شرح کتاب القبسات، ص ۸۹.

چنان‌که در وصف او نوشته است:

«الحضرة الأستاذية الاستنادية الذي يقتبس الإشرافيتون الأفلاطونيون نور العلم و الحكمة من مشكاة إشرافاته»^۱.

از متن اجازه‌نامه پیش‌گفته بر می‌آید که وی برخی متون علوم معقول و منقول را نزد میرداماد فراگرفته است. میر در این باره نوشته است:

«... و قد قرأ عليّ ما قد قرأ في العلوم العقلية من تصانيف الشركاء الذين سبقونا برياسة الصناعة قراءة يعبأ بها، لا قراءة لايؤبه لها، الفن الثالث عشر من كتاب الشفاء وهو الإلهي منه - أعني حكمة ما فوق الطبيعة - وهو اليوم مشغل بقرأة فنّ «قاطيغورياس» منه. وأخذ سماعاً، في من يقرأ ويسمع، النمطين الأوّل والثالث من كتاب الإشارات والتنبّهات للشيخ الرئيس - ضوعف قدره - و شرحه لخاتم المحقّقين - نور سرّه -؛ و من كتبني و صحفني، كتاب الأفق المبين الذي هو دستور الحقّ و فرجار اليقين، و كتاب الإيماضات و التشرّيفات الذي هو الصحيفة المملوكيّة، و كتاب التقديسات الذي فيه في سبيل التمجيد و التوحيد آيات بيّنات، كلّ ذلك قراءة فاحصة و استفادة باحثة؛ و في العلوم الشرعيّة كتاب الطهارة من كتاب قواعد الأحكام لشيخنا العلامة، جمال الملة و الدين الحلي، و شرحه لجدي الإمام المحقّق القمقام - أعلى الله مقامهما - و طرفاً من الكشف للإمام العلامة الزمخشري و حاشيته الشريفة الشريفة. و هو مشغل هذه الأوان بقواعد شيخنا المحقّق الشهيد - قدّس الله لطيفه -»^۲.

سیداحمد علوی عاملی تا آخر عمر به نظرات استاد وفادار ماند و برخی کتب میرداماد - همچون القبسات و تقویم‌الایمان - را شرح و تحشیه کرد. وی همچنین، نزد شیخ بهایی به فراگیری علوم منقول پرداخت و از وی نیز اجازه‌ای دریافت کرد. شیخ بهایی، علوی را در روایت کتب اربعه و تألیفات خود در علوم منقول - همچون مفتاح‌الفلّاح، الأربعین، الاثنی عشریّة، العروة الوثقی - اجازه داده است. سیداحمد علوی، بعدها در کتابی با نام اللمعات الإلهیّة فی العثرات البهائیّة، اختلاف دیدگاه‌های خود را با شیخ بهایی بیان کرده و آراء شیخ را به نقد کشیده است.^۳

آقای علی اوجبی درباره علوی عاملی نوشته است:

«میرداماد وی را به عنوان فرزند روحانی - بل افضل اولاد روحانی - و وارث معنوی خویش معرفی کرد... همچون استاد خویش، جامع منقول و معقول بود. در مباحث فلسفی نیز بر تمامی مشارب منشاء، اشراق، عرفان و کلام احاطه تام داشت... مباحث حکمی را از درون لطایف عرفانی بیرون می‌کشید و شواهد عرفانی را با براهین عقلی مستند و مستدلّ می‌ساخت... از دیگر امتیازات میرسیداحمد علوی، روانی در بیان و تقریر و ارائه مطالب است. این ویژگی در تمامی آثارش به وضوح به چشم می‌خورد... نسبت به آراء و مبانی دیگران، نقّادی منصف و صاحب رأی و اندیشه بود. این ویژگی

۱. نگر: تقویم‌الایمان و شرحه کشف الحقائق، ص ۳۸۴.

۲. مصتفات میرداماد، ج ۱، ص ۵۸۲.

۳. نگر: مصقل صفا، صص شصت و نه - هفتاد و چهار (مقدمه مصحح).

در تمامی آثار کلامی / فلسفی او، محسوس است.^۱

آثار میر سید احمد علوی عاملی، در موضوعات متنوع و مختلفی است که تعداد آن‌ها را بین چهل تا چهل و هشت اثر دانسته‌اند. برخی از نگاشته‌های او عبارت‌اند از:

«إظهار الحق و معيار الصدق» در بیان احوال ابو مسلم خراسانی؛ «بيان الحق و تبیان الصدق» در احکام وقف؛ «الحظافات القدسیّة»؛ «شرح کتاب قاطیغوریاس من الشفاء»؛ «شرح کتاب البرهان من الشفاء»؛ «شرح القیسات»؛ «کشف الحقائق» در شرح تقویم ایمان؛ «شرح الإیمایات»؛ «ریاض القدس» در شرح الهیات تجرید؛ «کحل الأبصار» در شرح الإشارات و التنبیّات؛ «لطایف غیبیّه» در تفسیر آیات اعتقادی؛ «مصل صفا» و «لوامع ربّانی» در ردّ مسیحیت؛ «صواعق الرحمن» در ردّ یهود.^۲

علوی عاملی برخی آثار خود را در قالب ردّیه نگاشته است. جز رساله کنونی و کتاب اللّمعات الإلهیّة که ذکر آن گذشت، وی رساله‌ای در ردّ دیدگاه ملا محمد امین استرآبادی درباره نجاست خمر نگاشته است.^۳

میر سید احمد علوی عاملی پس از سال ۱۰۵۴ و قبل از سال ۱۰۶۰ هجری قمری در شهر اصفهان درگذشته است.^۴ پیکر وی را در گورستان «تخت فولاد» و در تکیه «آقارضی» به خاک سپرده‌اند؛ ولی هم‌اکنون صورت قبر وی در آن تکیه مشخص نیست.^۵

-۲-

مروری بر محتوای رساله

ساختار و محتوای رساله و سبک تألیف سید احمد علوی عاملی، در قالب چند نکته بیان می‌شود:

۱. علوی عاملی در این رساله، رویکردی فلسفی / عرفانی در تفسیر و تبیین متون دینی به کار برده است. افسوس که جز عبارات محدودی که علوی آن‌ها را نقل کرده، از شرح بحرانی اطلاعی نداریم؛ وگرنه، مقایسه شرح این دو عالم معاصر که یکی رویکرد نقلی و دیگری رویکرد عقلی داشته است، متضمّن فواید بسیاری بود.

۲. علوی عاملی در این رساله مانند برخی آثار دیگرش^۶، آگاهی خود را از دیدگاه‌های عرفاء و صوفیّه و آثار ایشان نشان داده است. جالب است که او از محیی الدین ابن عربی با تعبیر «الشیخ الربّانی» یاد می‌کند؛ چنان‌که در شرح القیسات از وی با عنوان «الشیخ الواصل

۱. تقویم ایمان و شرحه کشف الحقائق، صص ۱۴۲-۱۴۵ (مقدمه مصحح)، با تلخیص.

۲. نگر: مصل صفا، صص شصت و نه-هفتاد و چهار (مقدمه مصحح)؛ شرح القیسات، صص ۶۷-۷۲ (مقدمه مصحح)؛ تقویم ایمان و شرحه کشف الحقائق، صص ۱۴۵-۱۴۹ (مقدمه مصحح).

۳. نگر: شرح القیسات، ص ۶۹ (مقدمه مصحح).

۴. نگر: الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۸، ص ۱۹۸.

۵. نگر: تذکرة القبور، ص ۱۴۷.

۶. همچون کتاب لطائف غیبیّه که در مواضع بسیاری از آن، از عرفاء و صوفیّه نام برده و مطالبی از آثار ایشان نقل کرده است.

الکامل»^۱ یاد کرده است. همچنین در این رساله، هنگام نقل سخنی شبیه به اقوال بایزید بسطامی، از تعبیر «عن بعض الملکوتیین من بعض العرفاء» استفاده کرده است. علوی در رساله «المعارف الإلهية»، عبارات موهّم کفر برخی عرفاء را نقل کرده و بر معنایی صحیح و پذیرفتنی حمل کرده است.^۲ علاوه بر این، تبیین وی نیز در این رساله، با مبانی عرفان و تصوّف متناسب است.

۳. میرسیداحمد در دیگر آثارش نیز به این حدیث شریف پرداخته و تبیین مختصری از آن ارائه داده است.^۳

۴. علوی نسبت انسان را با ماسوای واجب الوجود، از جهت اجمال و تفصیل، همچون نسبت قرآن با دیگر کتب آسمانی بر شمرده و «کتاب مبین» مذکور در آیات را به انسان تأویل می‌کند. بدین مناسبت، با نقل قولی از استادش، میرداماد، تأویل دیگری برای «کتاب مبین» ارائه کرده و به بحث قضاء و قدر و ابداع و ذکر دو اصطلاح «عوام» و «خواص حکماء» درباره ابداع می‌پردازد.

۵. وی ذیل سخن بحرانی که انسان را عالم صغیر دانسته است، به شرح و تبیین اطلاق «عالم» بر انسان پرداخته و گفته است: بر هر ذره‌ای از ذرات، از آن جهت که مرآت شناخت حضرت حق است، اطلاق عالم - به معنای «ما به یُعلم» - صحیح بوده و این امر به انسان اختصاص ندارد؛ از این رو، انسان باید به معنای دیگری «عالم صغیر» نامیده شود. «عالم» در اینجا عبارت است از ماسوای واجب الوجود؛ و چون انسان منتخب، نمونه و نسخه مختصر ماسواست، در مقایسه با آن، عالم صغیر محسوب می‌شود؛ بنابراین، عالم به دو معنای صحیح بر انسان حمل می‌شود: یکی «آینه حق تعالی» و دیگری، «نمونه ماسوای حق تعالی». موجودات دیگر - اعم از عالی و دانی - در معنای اوّل با انسان همسان‌اند؛ ولی معنای دوم تنها به انسان اختصاص دارد.

۶. میرسیداحمد با این عبارت بحرانی که «عالم دیگر مشتمل است بر آنچه در انسان است» مخالفت کرده و اظهار می‌دارد: اوّلًا، این امر به انسان اختصاص نداشته و شامل هر موجود دیگری غیر از حق تعالی هم می‌شود؛ و ثانیًا، این کلام بحرانی به دو دلیل با استشهادش به شعر «فیک انطوی العالم الأكبر» سازگار نیست:

الف) مضمون شعر آن است که آنچه در عالم است، در انسان منطوی است، نه برعکس.

ب) شعر متضمّن احتوا و اشتمال انسان است، نه در برگرفتن آنچه در انسان است.

۷. علوی با ذکر این اشکال که «انسان جزئی از عالم است؛ پس چگونه می‌تواند افزون بر عالم باشد؟» اظهار می‌دارد: اوّلًا، مراد از «عالم» غیر از انسان است؛ و ثانیًا، چند وجه برای فزونی انسان بر عالم وجود دارد:

۱. نگر: شرح القیسات، ص ۶۷۱.

۲. نمونه دیگر را نگر: لطائف غیبیّة، ص ۳۴۱.

۳. نگر: همان، ص ۱۶۲؛ تقویم الإیمان و شرحه کشف الحقائق، ص ۳۹۵؛ ص ۳۹۹؛ ص ۴۰۱.

۴. نگر: تقویم الإیمان و شرحه کشف الحقائق، ص ۴۰۸؛ شرح القیسات، ص ۴۱۶؛ لطائف غیبیّة، ص ۱۹۷.

الف) عالم تنها بر موجودات عینی مشتمل است؛ درحالی که انسان بر موجودات عینی و ذهنی اشتمال دارد.^۱ اشکال اشتمال عالم بر موجودات ذهنی به دلیل وجود عقول و نفوس فلکی نیز مردود است؛ زیرا عقول اصلاً دارای احساس نبوده و نفوس فلکی هم دارای احساس با حواس ظاهری نیستند.

ب) انسان جامع جمیع کمالات و مستجمع همه سعادات بوده و مستعد قبول دو طرف تضاد است. او می تواند به اوج قرب و فقر تام برسد، در توحید مستغرق شده و به مقام فناء برسد. حصول این حالت و وصول به این مقام، تنها به انسان اختصاص دارد.

ج) تنها انسان استعداد قبول تجلیات نامتناهی را دارد.

د) تنها انسان حالات و صفاتی دارد که ناشی از ترکیب نفس و قوای همچون غضب و شهوت و قوای مدرک ظاهر و باطن و قوای محرک است.

وی در پایان این مطلب، نتیجه می گیرد که انسان شایستگی اتصاف به «عالم اکبر» را دارد و این سخن که «عالم مشتمل است بر آنچه در انسان است»، صحیح نیست؛ بلکه باید گفت: «انسان همه آنچه را در عالم است، دارد؛ به علاوه اضافاتی».^۲

۸. به باور علوی عاملی، شناخت نفس می تواند راهی برای شناخت صانع باشد؛ زیرا نفس مظهر همه اسماء و صفات - به صورت علی الإطلاق - بوده و بر همه موجودات آفاقی اشتمال دارد.

۹. علوی عاملی همسو با بحرانی، یکی از معانی حدیث را استحاله و دشواری شناخت نفس می داند. بر این اساس، نفس را که نزدیک ترین اشیاء به انسان است، نمی توان شناخت؛ پس چگونه می توان در شناخت پروردگار او طمع داشت؟ علوی عاملی سر استحاله شناخت نفس را بساطت آن می داند.

۱۰. بنا بر عبارات سیداحمد در پایان رساله، ممکن است که حدیث به راه شناخت از طریق اضداد نیز اشاره داشته باشد؛ برای مثال، اگر کسی نفس خود را متصف به عبودیت بشناسد، پروردگار خویش را متصف به ربوبیت خواهد شناخت؛ و اگر نفس را متصف به فناء بشناسد، پروردگار را متصف به بقاء می شناسد؛ و بر همین منوال، ضد صفات نفس را برای پروردگار اثبات می کند. خلاصه آنکه اگر نفس خود را چنان که باید، بشناسد؛ پروردگار را نیز چنان که شاید، می شناسد.

-۳-

نسخه های خطی و شیوه تصحیح

در تصحیح این رساله، از نسخه های زیر بهره برده ایم:^۳

۱. نسخه شماره ۹۴۶۴/۱۵ کتابخانه مجلس شورای اسلامی که با علامت اختصاری «J» نشان داده شده است.

۱. نگر: لطائف غیبیه، ص ۲۸.

۲. درباره تطابق دو عالم نگر: تقویم ایمان و شرحه کشف الحقائق، ص ۳۹۹.

۳. نگر: فهرستگان نسخه های خطی ایران (فنخا)، ج ۱۹، ص ۵۱۲.

این نسخه با خط نسخ و به دست محمد قاسم بن احمد طبرستانی آملی، در ۱۲ صفحه ۲۱ سطری کتابت شده است؛ اما تاریخ استنساخ آن مشخص نیست. این دست نوشته، جزء مجموعه ای است که مشتمل بر شانزده کتاب و رساله بوده و در ابتدای آن، فهرستی از محتوای مجموعه به چشم می خورد. در این فهرست، کاتب رساله، به اشتباه، خود سید احمد علوی عاملی دانسته شده است.

۲. نسخه شماره ۳/۲۹۹۳ کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی در قم که با علامت اختصاری «Q» نشان داده شده است.

این دست نوشته، کتابت شده قرن ۱۲ هجری است و هویت کاتب آن مشخص نیست. نسخه با خط نستعلیق در ۴ صفحه کتاب شده و تعداد سطور در هر صفحه متفاوت است. کتاب نسخه، عناوین متن را با خطی مشکی در بالای آن ها مشخص کرده است. این نسخه دارای حواشی توضیحی است که از مؤلف رساله نیستند.

۳. نسخه شماره ۲/۶۲ کتابخانه شیخ علی علومی در یزد که با علامت اختصاری «Z» نشان داده شده است.

این نسخه اصل، با خط نستعلیق و به دست میر سید احمد علوی عاملی در ۷ صفحه تحریر شده است. صفحات فرد در این نسخه، به صورت مورب کتابت شده اند. صفحات فرد شامل ۲۸ سطر و صفحات زوج شامل ۲۰ سطر است. عبارات منقول از سید ماجد و ابتدای هر مطلب، با خط شنگرف در بالای آن ها مشخص شده اند. متأسفانه این نسخه از انتها افتادگی داشته و در قیاس با نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی، حدود یک سوم از متن پایان رساله را ندارد. همچنین، در برخی مواضع این نسخه، حاشیه هایی به خط مؤلف به چشم می خورند که برخی از آن ها به شدت آسیب دیده اند و قرائت متن آن ها میسر نیست. پس از هم سنجی نسخه ها، مشخص شد که نسخه کتابخانه علومی افتادگی فراوانی دارد. نسخه مرکز احیاء میراث اسلامی نیز در قیاس با نسخه مجلس شورای اسلامی، چند سطری ناقص است. این دو نسخه از یکدیگر متأثرند؛ زیرا عباراتی در این دو نسخه موجود است که در نسخه دست خط مؤلف نیست؛ و عباراتی در آن هست که در این دو نسخه نیست. با توجه به تقدّم زمانی نسخه مجلس بر نسخه مرکز احیاء، می توان احتمال داد که نسخه مجلس از روی نسخه کتابخانه علومی کتابت شده است. با توجه به این توضیحات، در تصحیح پیش رو، نسخه دست خط مؤلف را اساس کار قرار دادیم و بخش دیگر را که در آن نسخه موجود نیست، به روش تلفیقی و بر اساس دو نسخه دیگر تصحیح کرده ایم.

در تحقیق پیش رو،

۱. نام سوره ها و شماره آیات در ارجاعات قرآنی مشخص شده است. در برخی مواضع که عبارت دقیق آیه در متن ذکر نشده، نشان داده ایم که مؤلف آن را از کدام آیه یا آیات اقتباس کرده است.

۲. برخی کلمات در دست خط مؤلف، بدون نقطه کتابت شده اند. از آنجا که خوانش دیگری برای آن ها متصور نبود، این کلمات به صورت امروزی نقطه گذاری شده اند.

۳. علائم اختصاری مانند «الخ» و «ح»، مطابق رسم الخط متداول امروزی و به صورت غیراختصاری ثبت شده‌اند.
۴. همهٔ مصادر احادیث، نقل قول‌ها و اشعار - جز دو موضع که یافت نشد - استخراج شده‌اند. گاهی، عین عبارت منقول در رساله، در متن مصادر دیده نمی‌شوند. در این مواضع، از تعبیر «قارن» استفاده شده است.
۵. تمام حواشی توضیحی نسخهٔ مرکز احیاء میراث اسلامی، در پاورقی درج شده‌اند؛ مگر حواشی عبارات اندکی که با نسخهٔ مؤلف متفاوت بود.
۶. نسخهٔ دست خط مؤلف، بخش زیادی از متن رساله را در بر دارد؛ اما جهت اطلاع خواننده از تغییرات رخ داده در دو نسخهٔ دیگر، برخی از اختلافات مهم در پاورقی ثبت شده است.
۷. موضع حاشیه‌های ناخوانا در نسخهٔ مؤلف، در پاورقی مشخص شده است.
۸. سیداحمد علوی بر برخی فقرات نسخهٔ خود، خط ترقین کشیده است. برای آگاهی از تجدیدنظرهای او، این مواضع نیز در پاورقی ذکر شده‌اند؛ اگرچه در متن نهایی نیامده‌اند.
۹. ابتدای صفحات نسخهٔ مؤلف با اعداد لاتین و علامت «/» مشخص شده است.
۱۰. علائم نگارشی و پاراگراف‌بندی متن از مصحح است.
۱۱. در صورت تفاوت ضبط نسخه‌ها، با ذکر اختصار نسخه و علامت «[]»، تفاوت دو نسخه در پاورقی قید شده است. عبارات اضافی نسخهٔ بدل با علامت «+» و عبارات افتاده در آن، با علامت «-» مشخص شده‌اند. همچنین، حواشی نسخه‌ها با اختصار «ح» و مواضع خط خوردگی در نسخهٔ مؤلف، با علامت «#» ثبت شده‌اند.
۱۲. افزونه‌های مصحح در میان علامت «[]» آمده‌اند.
۱۳. جهت سهولت کار خواننده، افتادگی‌ها و تفاوت‌های طولانی متن با علامت «{ }» بازنموده شده‌اند.

-۴-

ضرورت تصحیح مجدد رساله

لازم به ذکر است که پیش از این، فاضل ارجمند، جناب آقای مهدی مهریزی، رساله «المعارف الإلهية» را تصحیح و منتشر کرده است^۱؛ ولی به دلایلی چند، تصحیح دوبارهٔ آن ضروری می‌نمود:

الف) در تحقیق ایشان، نسخهٔ مجلس در دسترس نبوده و از این رو، تصحیح صرفاً بر اساس دو نسخه صورت گرفته است، نه سه نسخه. این مطلب در یک سوم اخیر رساله که در نسخهٔ مؤلف موجود نیست، اهمیت بیشتری می‌یابد. افزون بر اینکه تصحیح ایشان، بر اساس نسخهٔ قم صورت گرفته است، نه دست خط مؤلف.

ب) علی‌رغم زحمات فراوان مصحح گرامی، همهٔ ارجاعات مؤلف - مثلاً عبارات منقول از عرفاء^۲ یا برخی اشعار^۳ - استخراج نشده‌اند.

۱. نگر: «المعارف الإلهية»، ص ۱۳.

۲. نمونه را نگر: همان، ص ۲۶.

۳. نمونه را نگر: همان، ص ۲۹.

ج) در مواضع اندکی، سهو جزئی در ارجاعات به چشم می‌آید.^۱
 د) انتشار نشریه وزین «کتاب‌گزار» و شماره ویژه میرداماد، بهانه‌ای است برای تصحیح دوباره این اثر و قراردادن آن در کنار دیگر آثار مرتبط با میرداماد و شاگردان او.
 در عین حال، تصحیح پیشین رساله، شایسته تقدیر فراوان است و در تحقیق حاضر، از آن نهایت بهره را برده‌ایم.
 تلاش صاحب این قلم آن بود که رساله «المعارف الإلهية» در نهایت اتقان تصحیح شده، تقدیم خوانندگان شود؛ در عین حال، وجود کاستی‌های احتمالی، پذیرفتنی است. بابت آن‌ها پوزش طلبیده و منت دار تذکار آن هستم.

-۵-

سیاسگزاری

در پایان از فاضل ارجمند، جناب آقای دکتر حسین نجفی که تصحیح این رساله را به این جانب پیش نهاده و نسخه‌های آن را فراهم کردند، صمیمانه سیاسگزاری می‌کنم. همچنین از راهنمایی و مساعدت استاد بزرگوار، جناب آقای دکتر حامد ناجی اصفهانی و فاضل گرامی، جناب آقای محمد مسعود خداوردی، قدردانی می‌کنم. خدایشان محفوظ و موفق دارد.

متن رساله «المعارف الإلهية»

بسم الله الرحمن الرحيم

و نستعين بالعلم الحكيم.^۲

الحمد لله الذي جعل الإنسان مظهراً لما في الأكوان^۱ و مخزناً لما هو المتعالي عن الدهر و الزمان^۲ و الصلاة على رسوله المبعوث إلى الإنس و الجن، و آله الهادين إلى رحيق العرفان.
 أما بعد،^۳ فيقول أفقر عباد الله الملك الغني، أحمد بن زين العابدين العلوي^۴؛ لما وصل إلينا ما سلكه في معنى الحديث المرتضوي - فيما يتعلق بالجواهر الإنسانية التي هي مرقاة لمعرفة صانعه بما له من الذات و الصفات التي هي عين له - بعض أُمَاجِدِ زماننا و أفاضل أواننا، لازال كاسمه ماجداً - أدام الله مجده بجوده أبداً - فلا جناح علينا أن توجهنا إليه بعين الوداد، و الله ولي الفضل و الرشاد؛

۱. از باب نمونه، گمان شده است که عبارت «فيه من المزايا في الخبايا» نام تألیفی از مؤلف رساله است (نگر: همان، ص ۲۳). همچنین، سطر اول عبارت منقول از شیخ اشراق، به خود سهروردی نسبت داده شده؛ درحالی که از مؤلف رساله است (نگر: همان، ص ۲۶).

۲. و نستعين بالعلم الحكيم] - J.

۳. و مخزناً... و الزمان] - J و Q.

۴. فيقول... العلوي] - J و Q.

۵. لما فلما J و Q.

ولما جاء على نمط قدسي ونهج ملكي، فسَمَّيتها بـ«المعارف الإلهية»^١.
قال:^٢

«قال أمير المؤمنين و سيّد الوصيّين، و ربّما يروى عن النبيّ - صلى الله عليهما -:
«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ^٣، عَرَفَ رَبَّهُ»^٤.

و قد ذكر في معناه وجوه كثيرة:

منها أنّ الإنسان مشتمل على غرائب الصنع و دقائق الخلق، حتّى قيل: إنّهُ عالم صغير لمساواته
العالم الكبير و محاذاته^٥ له - كما بيّن في غير هذا الموضع -، بل قيل: إنّهُ العالم الكبير، وإنّ العالم
الآخر مشتمل على ما في الإنسان؛ هذا كلامه^٦.

و تقريره^٧ على نظمه الطبيعي أنّ الإنسان لمّا كان عين الأعيان و منتخب ما في الملكوت و
الأكوان، بحيث «لَا يَغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا»^٨، فيشبه^٩ أن تكون نسبته إليها نسبة القرآن
إلى الكتب السماويّة^{١٠} بأسرها؛ لاحتوائه مع وجازته على جميع ما فيها.

ثمّ لا يخفى على أولي النّهى جواز^{١١} أن يكون المراد من «الكتاب المبين» في قوله العزيز،^{١٢} هو هذا
في غير موضع^{١٣} من فرقانه الأعلى^{١٤}. يرشدك^{١٥} إليه ما نطق به كلام الله الناطق بقوله الأعلى؛ نظم^{١٦}:

«و أنت الكتاب المبين الذي بأحره يظهر المضمّر»^{١٧}

١. الإلهيّة [و ذلك حيث + J و Q].

٢. قال - [J و Q].

٣. نَفْسَهُ [فقد + J].

٤. عيون الحكم و المواعظ، ص ٤٣٠؛ تصنيف غررالحكم و درر الكلم، ص ٢٣٢.

٥. محاذاته [محاذاته J].

٦. هذا كلامه [انتهى بما نفهمه J؛ انتهى بما Q].

٧. و - [Q].

٨. و تقريره - [J].

٩. الملكوت و - [J و Q].

١٠. لَا يَغَادِرُ [لَا يَدَعُ Q].

١١. الكهف/٤٩.

١٢. أن تكون... السماويّة [أن يكون نسبة الكتب السماويّة إلى القرآن J].

١٣. ثمّ... جواز [و لا يبعد J و Q].

١٤. هو... موضع [في غير موضع هو هذا J و Q].

١٥. فرقانه الأعلى - [J و Q].

١٦. يرشدك [يوشك J].

١٧. نظم - [J؛ شعر Q].

١٨. المضمّر [المظمر J].

١٩. ديوان أمير المؤمنين عليه السلام، ص ١٧٥.

و بالجملة، إن من شرب رحيق المرام^١ من كأس الختام يرى أن هذه النشأة المقدسة وإن كانت صغيرة صورة، لكنها كبيرة سيرة. وأما ما سواها من العوالم بأسرها فإنما هي تفاصيل لما انطوى فيها، فيكون هو الكل في الكل، يظهر من التأمل في قوله ٢/٢/ تعالى: «كِتَابٌ أُخْكِمْتُ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلْتُ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ»....^٢

^١و دلت على أن يكون المراد من «الكتاب» إلى قوله: «ثُمَّ فَصَّلْتُ»، هو هذه النشأة المباركة؛ و من قوله: «ثُمَّ فَصَّلْتُ» إلى ^٢ما عداها من العوالم، حيث إنه تفصيل لما هو المكنون في تلك النشأة والمستور فيها؛ و في قوله: «لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»^٣، و في قوله: «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»^٤.

قال رئيس صناعة الحكمة المشاء في الهيئات الشفاء إشارة إلى هذا المعنى: «إن النفس الناطقة كمالها الخاص^٥ به أن تصير عالماً عقلياً مرتسماً فيه صور الكل، والنظام المعقول من الكل، والخير الفائض في الكل مبتداء^٦ من مبدأ الكل^٧ و سالكاً إلى الجواهر الشريفة الروحانية^٨ المطلقة، ثم الروحانية^٩ المتعلقة نوعاً ما من التعلق بالأبدان»^{١٠}. ثم قال:

«كذلك حتى تستوفي في نفسها هيئة الوجود كله، فينقلب عالماً معقولاً موازياً للعالم الموجود كله، مشاهداً لما هو الحسن المطلق^{١١}، والخير المطلق، والجمال الحق، ومتحداً به^{١٢} و منتقشاً بمثاله وهيئته، و منخرطاً في سلكه، و صائراً في جوهره»^{١٣}؛ انتهى مرشداً فيما أذعينا.

ثم لا يخفى أن قوله^{١٤} سبحانه محمول على معنى آخر؛ كما سلكه معلم الكل في الكل، مقنن رحيق

١. هكذا في الأصل.

٢. هود/١.

٣. إما يكون حرف «إلى» زائداً وإما لم يذكر مجروره سهواً.

٤. النسخة معيبة و من قوله: «دلت» إلى هنا، أضيف إلى المتن في الهامش بخط المؤلف.

٥. أي: و يظهر من التأمل في قوله.

٦. سبأ/٣.

٧. الأنعام/٥٩.

٨. باعتبار الإنسان] حـ Q.

٩. حال] حـ Q.

١٠. و هو الواجب] حـ Z.

١١. أي: العقول الصرفة و هي أحد و خمسون على مذهب التحقيق، و يقال لها: «الكروبيون».] حـ Q.

١٢. أي: النفوس الفلكية التي تحرك الأفلاك و النفوس [و] العناصر.] حـ Q.

١٣. الشفاء، ج ١٠ (الإلهيات)، ص ٤٢٥، مع اختلاف يسير.

١٤. أي: ذات الواجب - جل مجده - .] حـ Q.

١٥. أي: لا يرى نفسه في البين.] حـ Q.

١٦. نفس المصدر، ص ٤٢٦.

١٧. أي: «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» و غيره.] حـ Q.

التحقيق من عدّة السبل^١ في آخر كتابه التقديسات^٢؛ وذلك حيث قال:

«و لعلّ في قوله - عزّ من قائل - : ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾^٣ إشارة إلى الإحاطة^٤ بالأسباب المنتهية إلى شخصيات نظام الوجود، فهي مفاتيح الغيب، و ليس يحيط بجميع الأسباب^٥ إلا هو. ثمّ في قوله الكريم: ﴿وَلَا رَظْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾^٦ وكذلك في كريمة أخرى: ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾^٧، إن سيق القصد إلى انكشاف الموجودات بحسب وجوداتها العينية، ريم بـ «الكتاب المبين» شخص النظام الجملي التام المتسق^٨؛ وإن سيق إلى معلوميتها بحسب صورها المنطبعة في المدارك العقلانية والنفسانية، عُني به جوهر مفارق ينتقش فيه 1/3 صورة نظام الوجود من أوّله إلى أقصاه؛ والله عنده علم الكتاب»^٩؛ انتهى.

ثمّ لا يخفى على أولي النهى أنّ الكتاب المبين كما سلكه - دام ظلّه - أوّلاً وإن كان آخر مراتب القدر، لكن يجري فيه القضاء العيني باعتبار آخر، على ما يلوح ممّا ذكره بقوله: «شخص النظام الجملي»؛ وذلك لإشعاره بأخذه مرّة واحدة لا تفصيل فيه ولا الكثرة الأفرادية تعتريه "المعبر عنه بـ «السلسلة العرضية» تارة وبـ «مبدع»^{١٠} أخرى؛ لعدم وساطة شرط ما بينه وبين باريه مطلقاً؛ كما يعبر عنه بما له من الاعتبار الأوّل^{١١} بالسلسلة الطولية على ما إليه الإشارة الإلهية بقوله: «كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ»^{١٢}؛ الآية.

و نعم ما يلوح هذا عمّا ذكره رئيس صناعة المشاء، أبو علي بن حسين بن سينا^{١٣} بقوله:

«إذا نُسبت العلة الأولى إلى الكلّ معاً، كان مبدعاً؛ وإذا نُسبت بالتفصيل لم يكن

١. عدّة سبل [أدام الله لواء تعليمه على رؤوس المتعلّمين إلى يوم الدين] + Q.

٢. التقديسات [بقوله السداد + Z (*)].

٣. الأنعام/٥٩.

٤. أي: بإحاطة الله تعالى. [ح Q].

٥. أي: بالكلية، وقول الشيخ محمول بالوجه. [ح Q].

٦. نفس الآية.

٧. سبأ/٣.

٨. المتسق [المشتق J].

٩. للمؤلف في هذه الصفحة حواشي طويلة استغرقت هوامش الصفحة وبعض هوامش الصفحة التي تليه و معلوم أنّه - رحمه الله تعالى - أضاف بعضها إلى المتن، ولكن بما أنّ أطراف القرطاس معيوبة جدّاً، لم أتمكن من نقلها.

١٠. مصتفات ميرداماد، ج ١، ص ١٩٤.

١١. الاعتراء: الإحاطة. [ح Q].

١٢. بـ «مبدع» [بـ «المبداء»]؛ بـ «المبدع» Q.

١٣. المراد من الاعتبار الأوّل هو آخر مراتب القدر لاعتبار التفصيل فيه، فاعتبر. [ح Z].

١٤. هود/١.

١٥. «سين» قرية في البخارى. [ح Q].

مبدعاً لكل شيء، بل لما لا واسطة بينه وبينه^١؛ هذا قوله.

ثمّ الظاهر منه أنّ نسبة الصادر الأوّل في هذه السلسلة، كنسبة جملتها في كونها في حيز الإبداع إلى مُبدعها؛ وذلك لعدم توسّط شرط ما بينهما أصلاً.

ثمّ لا يخفى أنّ الإبداع بهذا المعنى محمول على ما عليه خواصّ الحكماء؛ وأمّا العوامّ من هولاء، فقد حملوه على معنى آخر مشهور غير تحقيقي عند أولي النهى، وهو الإيجاد الذي لا يكون مسبوقاً بالمادة والمدة وإن كان مشروطاً بغير ذات الجاعل أيضاً، فيشمل الإيجاد المتعلّق بغير الصادر الأوّل من المفارقات عن شائبة التعلّق بالمادة؛ لاستقرارها في عرش الدهر أبداً؛ ولكنه لا يشمل الإيجاد المتعلّق بنظام الموجودات؛ لاحتوائه على الزمان والمادة احتواء الكلّ على الأجزاء. ولعلّ أحد الاصطلاحين وقع عن رؤساء هذه الصناعة^٢.

ثمّ قيّدنا ذلك بذلك لمكان قضاء آخر علمي سابق على الموجودات الخارجية من الصور الثابتة في 4/ العالم العقلي على الوجه الإجمالي الكلّي مجتمعة مجملة على سبيل الإبداع.

والقدّر عبارة عن حصول صور الموجودات في العالم النفسي على الوجه الجزئي التفصيلي، مطابقة لما في الموادّ العينية من الصور والأعراض التابعة للطبائع على حسب اختلاف استعداد الموادّ القابلة المرتبطة بالمبادي الفاعلة من الأنوار الشاهقة، والأنفس الشاحخة الملكيّة، والنفوس والأجرام الفلكيّة بما يلحقها من الأوضاع والحركات والعوارض والهيئات، تبعاً لمحرّكاتهما من الأشواق والتصورات إلى أقصى الغايات وقصوى النهايات؛ أي: عنايتها الأزليّة المرسومة بإحاطته لجميع العاليات والسافلات والقادسات والكيانيّات.

وبالجملة، المعتبر في القضاء العلمي أن يكون في حيز الإبداع، فتكون صور الموجودات الجزئيّة المتغيّرة الفاسدة هنالك متميّزة بوجوه كليّة منضمّ بعضها إلى بعض، حتّى انحصرت جملة منها بحسب الصدق في جزئي جزئي من تلك الصور.

هذا إذا اعتبر في القضاء الصور في حدّ الإبداع؛ وأمّا إذا لم يعتبر ذلك، يكون كلّ سابق من المراتب التفصيليّة قضاءً لما يتلوه؛ لكونه مجملاً بالقياس إليه.

وأمّا القضاء العلمي للجوهر الصرف القدسي الذي هو «العقل الأوّل» أو «القلم» أو «الحقيقة المحمديّة» على اختلاف التعبيرات، فذات مبدعة لقربه إليه بحسب السلسلة الطوليّة، بل إنّه لما كان وجوداً علمياً للجميع لكونه مبدأه، فيكون هو الكلّ في وحدة، يظهر بأدنى فكرة؛ فيكون هذا قضاءً و ذلك قدراً.

١. أي: الموجد والعلّة الأولى. [ح Q].

٢. المبدأ والمعاد، ص ٧٧.

٣. ثمّ لا يخفى... هذه الصناعة [J و Q].

٤. في نسخة المؤلّف هنا ستة سطور عليها شطب ولا تكون في النسختين الآخرين.

٥. ثمّ [و] إنّما J و Q.

٦. أي: العقول المرتفعة. [ح Q].

٧. تبعاً طبعاً J.

ثمّ الظاهر لذي الرويّة^١ من الآية الكريمة أن يكون للأشياء وجود بحسب القضاء مقدّم على وجودها بحسب القدر، وكلّ شيء عندنا خزائنه وما ننزله إلا بقدر معلوم^٢؛ ضرورة أنّ تنزيل الشيء فرع أن يكون له وجود على نحو آخر. وتام العرفان في شرحنا لكتاب تقويم الإيمان^٣، وبعده فيه من المزيا في الخبايا. ولنرجع إلى ما كنّا، فنقول: إنّ ما وقع عن بعض الأماجد بقوله: «حتى قيل إنّه عالم صغير لمساواته الكبير ومحاذاته»، فجملّ يحتاج إلى تفصيل ما؛ وذلك حيث إنّ لا يخفى لذوي النهى أنّ العالم لما كان ما يعلم به الشيء - كالحاتم ما يختم به - ومن البين أنّ متبّعي الأنفس والآفاق اصطلاحهم ٥/ إطلاق العالم بهذا المعنى على كلّ ذرّة من الذرّات؛ لكونها مرآة لمعرفة الواجب بالذات حسب ما تغلب عليها نشأة من النشئات - سيّما هذه النشأة المقدّسة الإنسانيّة الجامعة للمجرّدات والمادّيّات من العاليات والسافلات الدالّة على ما له من الصفات - يرشدك إليه قوله سبحانه: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾^٤، ومن هاهنا أنّ كلّ ما في الوجود عالم من العوالم، وإلى هذا المعنى أشار بعض العرفاء بقوله:

«سبحان من جعل العوالم كلّها مجموعة في فطرة الإنسان»^٥
 «أي كائنات ذات تورا مظهر صفات أي حسن صفات توازن مقتضاي ذات»^٦

فتعيّن أن يكون المراد منه^٧ معنى آخر، وهو ما سواه - تعالى مجده^٨ - قد أشار إلى هذا بعض الشعراء من العرفاء بمنظومة فارسيّة، بقوله:

«درجستن جام جم جهان پيمودم روزی ننشستم و شبی نغنودم
 ز استاد چه وصف جام جم بشنودم خود جام جهان نمای جم من بودم»^٩

وبالجملة، لما كان العالم عبارة عمّا سواه تعالى، والإنسان لاحتوائه على ما في الملكوت والكيان عبارة عمّا عداه تعالى - بما يقتضيه العرفان لحكم البرهان - منتخباً عنه وأموذجاً^{١٠} له، يكون عالماً صغيراً بالقياس إليه.

فقد استبان أنّ إطلاق العالم عليه بمعنيين: أحدهما: كونه مرآة له - تعالى مجده -؛ وثانيهما: كونه

١. اندیشه [ح Z].

٢. إشارة إلى هذه الآية الكريمة: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾ (الحجر/٢١).

٣. قارن: تقويم الإيمان و شرحه كشف الحقائق، ص ٤٠٨؛ شرح القبسات، ص ٤١٦؛ لطائف غيبية، ص ١٩٧.

٤. الإسراء/٤٤.

٥. لم أعثر على قائله.

٦. ديوان كامل شمس مغربي، ص ٧٨.

كلمة «أي» في أوّل المصراع الثاني زائدة يوجب اختلال الوزن؛ وفي المصدر:

«أي كائنات ذات تورا مظهر صفات وي پیش اهل دیده صفات توعین ذات»

٧. أي: من العالم في قوله: «إنّه عالم صغير». [ح Q].

٨. مجده [كما هو الظاهر + J].

٩. رباعيات بابا افضل، ص ١٥٣ (رباعي ٣٢١)، مع اختلاف يسير.

١٠. معرّب «نمونه». [ح Q].

أنموذج ما سواه - جلّ و علا - .

وكلّ من العاليات والسافلات متساوية الأقدام في كونه عالماً بالاعتبار الأوّل دون الآخر؛ فتدبّر^١ و أمّا ما وقع عنه أيضاً بقوله: «إنّ العالم الآخر مشتمل على ما في الإنسان»، فلا يخفى ما فيه لذي الوجدان؛ ضرورة أنّ اشتماله على ما فيه لا اختصاص له به؛ لاحتوائه على كلّ ذرّة من الذرات و ما فيها، و مع ذلك لا يلائم^٢ ما أورده متّصلاً بقوله:

«و تزعم^٣ أنّك جرم صغير و فيك انطوى العالم الأكبر»^٤

[١] أمّا الأوّل؛ فلأنّ كلّ ما في العالم منطوٍ في الإنسان من غير عكس على ما هو الظاهر بأدنى نظرة، و من هاهنا وقع عنهم: «لو أنّ العرش و ما حواه ألف مرّة في زاوية قلب العارف لما ملأه»^٥. فإن قلت: أليس الإنسان جزءاً من العالم؟ فكيف يزيد على الكلّ؟ قلت: أمّا أولاً فلأنّ المراد من العالم ما سوى هذه النشأة المباركة؛ و أمّا ثانياً فلأنّ العارفين المحقّقين من أولي القلوب السائرين في فضاء ساحات الغيوب يجعلونه من حيث الوجود العيني و ما يشتمل عليه من الأجزاء و الأحوال بحسبه، حتّى يكون العالم الصغير هو الموجودات العينية، و العالم الكبير هذه النشأة الإنسانيّة بجميع ما يشتمل عليه من الموجودات الذهنيّة و العينيّة، فيزيد على العالم الكبير بما لها من الموجودات الذهنيّة. فإن قلت: العالم الكبير أيضاً يشتمل عليها؛ إذ العقول و النفوس الفلكيّة ناطقة كما هو المشهور لدى الجمهور^٦.

قلت: أمّا العقول فلا إحساس لها رأساً، ظاهراً و باطناً؛ و أمّا النفوس الفلكيّة، فلا إحساس لها بالحواس الظاهرة قطعاً؛ و أمّا سائر الحيوانات أولوا القوى و الآلات^٧، فليس إحساسها كإحساسها؛ لكون المدرك هاهنا هو الجوهر المجرد كما لا يخفى، و إن كان ذلك بالآلات و القوى و هو بخلاف ما عليه أمر غيرها.

و فيه من التأمّل بعد من وجهين^٨، بل ٦/ الظاهر لذي النهى أنّ هذه النشأة المقدّسة جامعة جميع الكمالات، مستجمعة جمل السعادات، مستعدّة لقبول طرفي التضاد؛ كما يظهر من التدبّر فيما

١. فتدبّر[كما هو الظاهر بعين الاعتبار، فاعتبروا يا أولي الأبصار + J.

٢. لا يلائم[أمر ما فيه لا يخفى على أولي النهى مع جريان المناقشة فيه بنفسه و عدم ملائمته ل + J و Q.

٣. في المصدر: و تحسب.

٤. ديوان أمير المؤمنين عليه السلام، ص ١٧٥.

٥. «بازيد از سعت دايره دل خود چنين خبر داد كه اگر عرش و صدار، صدهزار بار چند عرش و هرچه در اوست در گوشه دل عارف نهند، عارف از آن خبر نيابد» (اشعة اللمعات، ص ١٨٥).

٦. إنّ المؤلّف قد أطلق وصف «الكبير» في هذه العبارات تارة على نشأة الإنسانيّة و تارة على غيرها من الموجودات الإمكانية.

٧. عطف تفسيره لـ «القوى». [ح Q.

٨. أحدهما وجود الإدراك بالآلة في غيره، و ثانيهما أن أرباب الأذواق من أهل الإشراق ذهبوا إلى تعلّق الجوهر المجرد بغيره من الحيوانات أيضاً، فلا مزيّة على غيره من هذه الجهة أصلاً. (منه) [ح Z.

ذكره خير البشر و قالع باب خير - صلوات الله عليه - بقوله العزيز:

«دَاوُكُ فَيْكَ وَ مَا تَبْصُرُ وَ دَاوُكُ مِنْكَ وَ مَا تَشْعُرُ»^١

فتكون النسبة الصحيحة حاصلة لها إلى لطائف الملكوت بروحها، وإلى كثائف الناسوت^٢ ببدنها؛ إن ساعدته السعادة الأزلية، و وقفته العناية الإلهية بتقوية الروح القدسية بأغذيتها و أشربتها - وهي الإيمان والطاعة والمعرفة والطهارة في الآخرة والأولى - و تحفظها عن السموم المهلكة - وهي الكفر والمعصية والبعد والغفلة بلا خفاء - طلعت شمس روحه عن مشرق فتوحه مشعشةً بانعكاس أنوار التجلي عليه من سرادقات^٣ الجمال، ملتمةً بأشعة الفيوض القدسية من سبحات^٤ الجلال، حتى عزلت عمال حواسه عن الأعمال، بل انعزلت عما لها من ذات و ذاتيات؛ «فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»^٥، على ما يرشدك إليه: «فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعُهُ وَ بَصَرُهُ وَ يَدُهُ وَ رِجْلُهُ؛ فَبِئْسَ مَعْرُوفٌ يُبْصِرُ، وَ بِي يُبْطِشُ، وَ بِي يَنْشِي»^٦.

فإذن، انقطع عن نفسه، واتصل بالحق عن خلقه؛ فأرى كل قدرة مستغرقة في قدرته، وكل علم مستغرقاً في علمه، وكل إرادة مستغرقة في إرادته؛ «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ»^٧...^٨
و من هاهنا «الْفَقْرُ كَادَ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا»^٩؛ أي: الفقر التام المعني بالسر الخفي الإلهي يكاد أن يكون كفراً، أي: سترًا مغطى مستترًا لا ينكشف إلا لمن ارتفعت كينونته، و رفعت بينونته، و فني اسمه و رسمه؛ أو موهماً كفره؛ و ذلك لأنه لما انتهى سلوكه إلى الله و في الله يستغرق في بحر التوحيد و يَمُ العرفان بحيث يضمحل ذاته ٧/ في ذاته، و صفاته في صفاته، و يغيب عما سواه تعالى، و لا يرى في الوجود إلا الله، فيطلع عن مشرق فئاته شمس البقاء بشعاع «لَا إِلَهَ غَيْرِي»^{١٠} أو «سبحاني سبحاني ما أعظم شأنِي»^{١١} و أمثاله مما يوقع توهم كفر قائله.^{١٢}

١. ديوان أمير المؤمنين عليه السلام، ص ١٧٥؛ وفيه:

«دَاوُكُ فَيْكَ وَ مَا تَشْعُرُ وَ دَاوُكُ مِنْكَ وَ مَا تَنْظُرُ»

٢. أي: الظلمة. [ح Q.]

٣. أي: الحجب. [ح Q.]

٤. مراتب الصفات السلبية. [ح Q.]

٥. بيان «ما». [ح Q.]

٦. الفرقان/٧٠.

٧. قارن: المؤمن، ص ٣٢؛ الكافي، ج ٢، ص ٣٥٢.

٨. الشورى/٥٣.

٩. النسخة معيوبة.

١٠. قارن: الكافي، ج ٢، ص ٣٠٧.

١١. قارن: الفتوحات المكية، ج ٣، ص ١١٧.

١٢. القائل هو أبو يزيد البسطامي. قارن: قوت القلوب في معاملة المحبوب، ج ٢، ص ١٢٣؛ مجموعة رسائل الإمام الغزالي (مشكاة الأنوار)، ص ٢٧٦.

١٣. لتبيين المؤلف حول هذه العبارات، راجع: تقويم الإيمان و شرحه كشف الحقائق، ص ٥٦٤؛ لطائف غيبية، ص ٣٤١.

و بالجملة، هذا هو المراد مما وقع عن أرباب التوحيد من الاتحاد؛ ولذا وقع عن الشيخ الإشراقي السهروردي في تقريب هذا المرام إلى العقول والأحلام بعد ما بين بطلان الاتحاد:

«إنَّ النفس وإن لم تكن في البدن، لكن لما كان بينها وبين البدن علاقة شديدة أشارت إلى البدن بـ«أنا»، حتَّى أنَّ أكثر النفوس نسيت أنفسها وظنَّت أنَّ هويَّتها هي البدن، كذلك لا مانع أن يحصل لنفس مع الباري علاقة شوقية نورية لاهوتية يحكم عليها شعاع قتيومي طامس، يحو عنها الالتفات إلى شيء^١ يشير إلى مبدئها^٢ إشارة روحانية، فتستغرق الإثنيات»^٣.

و نعم^٤ ما يناسب هذا المراد، ما ذكره بعض أهل السداد بقوله:

«فلَمَّا استبان الصبح أدرج ضوءه بأنواره^٥ أنوار ضوء الكواكب»^٦

و من الظاهر أنَّ هذه الحالة الشعشعانية والنشأة الربانية تنحصر في هذه النشأة الكاملة الإنسانية. وأيضاً إنها تزيد على ما سواها من العوالم بأسرها، حسب ما حكم به الشيخ الرباني محيي الدين الأعرابي في فصوصه^٧ بقبوله^٨ للتجليات اللامتناهية [التي] وسعته الذات^٩ وجميع الأسماء والصفات^{١٠} التي ما وسعها الأرض والسموات. لعل المراد منهما عالم الأجسام والأنوار العلى؛ لانخطاط درجة الأولى وارتفاع الآخر كان نسبة أحدهما إلى الأخرى نسبة السماء إلى الأرض. ونعم ما يؤيده الحديث

١. شيء [بحيث + J].

٢. مبدئها [بـ«أنا» + J].

٣. مجموعة مصنفات شيخ اشراق، ج ١، ص ٥٠٣، مع اختلاف يسير.

٤. و نعم ما قال المولى المعنوي:

«صبغة الله هست خم رنگ هو
چون در آن خم افتد و گویی قُم
آن منم خم خود «أنا الحق» گفتن است
رنگ آهن محورنگ آتش است
چون به سرخی گشت همچون زرّ کان

پیس ها یک رنگ گردد اندر او
از طرب گوید منم خم لا تلم
رنگ آتش دارد آلا آهن است
ز آتشی می لافد و خامش وش است
پس «أنا النار» است لافش بی زبان

(مثنوی معنوی، ص ٢١٢، دفتر دوم، بیت ١٣٤٥) [ح Z].

٥. في المصدر: بأسفاره.

٦. شرح أسماء الله الحسنى، ص ١١٢.

شعر: «تركت للناس دينهم و دنياهم / شغلاً بذكرك يا ديني و دنياي» (بياض تاج الدين وزير، ج ٢، ص ٢٥٥). [Q +].

٧. قارن: فصوص الحكم، ج ١، ص ٥٠.

٨. بقبوله [بقبولها J و Q].

٩. أي: ذات الله تعالى [ح Q].

١٠. الصفات [الغير المتناهية + J و Q و Z (≠)].

القدسي بقوله العرشي: «مَا وَسَعَنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَا كَثُرَ وَسْعِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»^٢.
و من هاهنا وقع عن بعض الملكوتيين من العرفاء: «لو أن العرش و ما حواه مائة ألف مرة
في زاوية من زوايا قلب العارف لما أحس بها»^٣.

ثم لا يخفى جواز أن تكون إليه إشارة ربانية بمقالة فرقانية: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»^٤، فلذا
تشرف إنسان العين^٥ بل عين الإنسان بخطاب: «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ»^٦.
و أيضاً يزيد على غيرها بالأحوال والصفات الناشئة من تركيب النفس والقوى المتلونة بالغضب
و الشهوة و غيرها من المدركة الظاهرة و الباطنة و المحركة.

فقد استبان من جملة هذه الآيات الساطعة عن أفق البيان و البيّنات اللامعة^٧ من مشرق
التبيان^٨ أن هذه النشأة المقدسة التي باركنا حولها محتوية على ما ليس منطوياً في غيرها^٩ من العوالم
بأسرها، فتعين أن يكون هو الأكبر من العالم الآخر حتى لو بدّل اشتمال العالم على ما في الإنسان
بمحاذاته له لما كان^{١٠} وجه صحيح له^{١١}.

فقد بان بعين العرفان كون الإنسان مشتملاً على ما في العالم مع زيادات تترى^{١٢} من دون كونه^{١٣}
مشتملاً على ما في الإنسان من طرق شتى^{١٤}، «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى»^{١٥}.
^١ و من هاهنا تجلّى سرّ ما يقال: «إِنَّ النَّفْسَ مَهَبٌ^{١٦} الأرياب، فمن عرفها عرف ربّ الأرباب»،
واندفع عنه الإيراد بأن ليس لكلّ نفس إلا مرتبة ما يتعلّق به من البدن ذهولاً عن كونه مدينة
عظيمة «لَا يَعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا»^{١٧}، مع تسلّطها على ما لها في جوهر ذاتها، «وَاللَّهُ

١. في المصدر: لايسعني.

٢. عوالي اللثالي، ج ٤، ص ٧.

٣. قارن: أشعة اللمعات، ص ١٨٥.

٤. الأحزاب / ٧٢.

من باب التعظيم [ح Q].

٥. النبي صلى الله عليه وآله [ح Q].

٦. مناقب آل أبي طالب عليه السلام، ج ١، ص ٢١٧.

٧. إلى هنا تمّ نسخة المؤلف (Z).

٨. من مشرق التبيان [عن مشرقة البيان Q].

٩. أنّ هذه... في غيرها [أنّ النشأة الإنسانية حاوية لما ليس منطوياً فيما عداها Q].

١٠. كان [به + J].

١١. له - [Q].

١٢. زيادات تترى [زياداته ترى J].

١٣. من دون كونه [فلا يكون العالم J].

١٤. شتى [شيء J].

١٥. طه / ١٢.

١٦. هكذا يمكن أن تقرأ هذه الكلمة ولا تكون في النسختين الآخرين.

١٧. الكهف / ٤٩.

يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ^{٢١}.

[٢]. وأما الثاني^٣ فلأن ما في ذلك النظم المقدس المرتضوي محتو على احتواء الإنسان، لا الاحتواء على ما في الإنسان، فلا يكون موافقاً لما أورده سنداً له، فأحسن تدبره. ثم ما ذكره متصلاً بهذا النظم المنظوم بقوله:

«فن عرف نفسه بهذه المعرفة، كانت وسيلة إلى معرفة الصانع و صفات جلاله و جماله على أبلغ الوجوه بحسب الطاقة» إلى آخره.

منظوم معلوم^٥ قطعاً، إلا أن تقديم الجمال على الجلال أخلق و أولى، والأمر فيه هين لذي النهي^٦. وإما ذلك^٨ كذلك^٩ لأنه مظهر جميع الأسماء و الصفات على الإطلاق و احتوائه على جميع ما في الآفاق، فنور يشرق من صبح الأزل على هياكل الماهيات آثار توحيده؛ حسب ما^{١٠} يرشدك إليه قوله سبحانه: «سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»^{١١}. ثم لا يخفى أن المراد من المعرفة حينئذٍ، مطلق العلم به، وإن كان في ضمن التصديق به. ثم ذكر ذلك الفاضل الماجد:

«و منها: أن إدراك حقيقة النفس متعذراً أو متعسراً^{١٣}» إلى قوله: «و إذا كان هذا حال النفس مع أنها أدنى^{١٤} الأشياء إلى نفسها فكيف^{١٥} تطمع^{١٦} في إدراك الواجب؟» انتهى. و الظاهر من المعرفة عند أربابها هو هذا؛ لكونها^{١٧} الإدراك التصوري، سيما بالبسيط الحقيقي كما

١. البقرة/٣١٣.

٢. و من ههنا... مَنْ يَشَاءُ [- Q.

٣. و هو عدم ملائمته لما أورده. [- Q.

٤. النظم [- Q.

٥. معلوم [- J.

٦. أخلق و [- Q.

٧. لذي النهي [كما لا يخفى Q.

٨. أي: معرفة نفسه وسيلة إلى معرفة الصانع. [- Q.

٩. كذلك [- Q.

١٠. حسب ما [- J.

١١. فصلت/٥٣.

١٢. أَنَّهُ الْحَقُّ [«ألا كل شيء ما خلا الله باطل» + Q.

١٣. متعذراً أو متعسراً [متعذراً أو متعسراً J.

١٤. أي: أقربها [- Q.

١٥. فكيف [- J.

١٦. تطمع [يطمع Q.

١٧. لكونها [حيث إنها Q.

لا يخفى، فيناسب هذا التقرير غاية المناسبة^١ وأبهاها^٢ نهاية المعانقة^٣ وأسناها، وإن صحَّ إطلاقها على العلم التصديقي كما لا يخفى على الرجل الفلسفي. وإذا تقرّر هذا لديك^٤، فلا جناح عليك لو علمت^٥ أنّ سرّ عدم تعقّل النفس نفسها بساطة جوهر ذاتها و عدم تركّبها من الأجزاء المعنويّة^٦، وإن تركّبت من الأجزاء العقلية كما لا يخفى؛ فمن عجز عن معرفة نفسه، فأخلق به أن يعجز عن معرفة ربّه؛ شعر: «و ليس يعرفه من ليس يشهده^٧ وكيف يشهد ضوء الشمس مكفوف^٨».

وإنّما ذلك لبساطته الصرفة الأحديّة، وهويّته الحقّة^٩ الصمديّة المقدّسة عن الكثرة قبل الذات^{١٠} ومع الذات^{١١} و بعد الذات^{١٢}. ثمّ قال:

«و الغرض امتناع إدراك حقيقة الواجب بتعليقه على ما علم استحالاته، لا الاستدلال على امتناعه ليردّ عليه أنّ استثناء نقيض المقدّم لا ينتج». هذا كلامه؛ ولا يخفى عليك^{١٣} أنّ من^{١٤} اللّازم ما يكون مساوياً للمزومه، فينتج استثناء نقيض المقدّم نقيض تاليه كما ينتج عكسه، وقس عليه الأمر^{١٥} في استثناء عين التالي. ولعلّ الأمر^{١٦} فيما نحن بصده كذلك، فتدبّر. على أنّ هاهنا^{١٧} كلاماً فوق هذا، فتبصّر^{١٨}! فلا حاجة^{١٩} إلى ما التزمه بقوله: «ويمكن ردّه إلى قياس استثنائي بالنظر إلى ما يعطيه الكلام كما ذكرنا، لا بالنظر

١. المناسبة] ذاتها + Q.

٢. أبهاها] - Q.

٣. و] - Q.

٤. لديك] فنقول Q.

٥. فلا جناح عليك لو علمت] - Q.

٦. أي: الأجزاء الخارجيّة على اصطلاح الحكماء.] - Q.

٧. يشهده] يشهد Q.

٨. قوت القلوب في معاملة المحبوب، ج ١، ص ٢٨٥. القائل هو الحنيد.

٩. الحقّة] - Q.

١٠. إشارة إلى الأحمديّة (الأحدية؟) - Q.

١١. إشارة إلى مرتبة الصمديّة.] - Q.

١٢. إشارة إلى عينيّة الصفات.] - Q.

١٣. عليك] - J.

١٤. من] - J.

١٥. قس عليه الأمر] كذا الأمر Q.

١٦. الأمر] فيه + J.

١٧. هاهنا] فيه + J.

١٨. فتبصّر] - Q.

١٩. حاجة] له + Q.

إلى ظاهره، و حاصله لو عرف ربّه، لعرف نفسه» انتهى.
ثمّ استشهد لما أورده أولاً بقوله:
«وإلى هذا أشار - عليه السلام - بما روي عنه؛ شعر:

«كَيْفِيَّةُ النَّفْسِ لَيْسَ الْمَرءُ يَدْرِكُهَا فكيف كَيْفِيَّةُ الْجَبَّارِ فِي الْقَدَمِ
هُوَ الَّذِي أَوْجَدَ الْأَشْيَاءَ مِنْ عَدَمٍ فكيف يدركه مستحدث النسم»^٢؛ انتهى

يعني أن ليس في وسع الممكن المُحَدَّث^٣ وُجده^٤ أن يقدر قدرَ الواجب القديم، «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»^٥؛ ضرورة توقّفه على ضرب من المناسبة الحقيقيّة أو المجازيّة ليست، ولا يكون بين الممكن المُحَدَّث و الواجب القديم قطعاً^٦، فكيف له الوصول إلى سرادقات عزّه و مجده حدّاً^٨؛ لأنّه و ماله يجوز عليه الفناء، بل إنّ الفناء بذاته^٩ حين البقاء فضلاً عمّا له من الصفات و الأحوال، فلا يناسب بوجه ما ذلك المبدأ المتعال، «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»^{١٠}. و من هنا حذّر عباده - تعالى مجده^{١١} - بقوله: «وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رُتُوفٌ بِالْعِبَادِ»^{١٢}.
وقد بالغ فيه - صلى الله عليه وآله - حسب ما^{١٤} روي عنه أنّه قال: «كُلُّنَا فِي ذَاتِ اللَّهِ حُمَقَى»^{١٥}؛ «تَفَكَّرُوا فِي آلَاءِ اللَّهِ وَ لَا تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِهِ»^{١٦}؛ «سُبْحَانَ مَنْ لَمْ يَجْعَلْ لَخَلْقِهِ سَبِيلاً إِلَى مَعْرِفَتِهِ إِلَّا بِالْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِهِ»^{١٧}.
و بالجملة، لما كانت النفس قطرة من قطرات سحائب رحمته و رشفة من رشفات بحار رافته،

١. خلق [ح Q].
٢. قارن: ديوان أمير المؤمنين عليه السلام، ص ٣٩٦.
٣. المُحَدَّث [الحدث J].
٤. ج: وُجده [وجوه J؛ أي: الطاقة]. ح Q.
٥. اندازه. [ح Q].
٦. الأنعام/٩١.
٧. قطعاً - Q.
٨. حدّاً - Q.
٩. بذاته - J.
١٠. الصفات و - Q.
١١. الشورى/١١٧.
١٢. تعالى مجده - Q.
١٣. آل عمران/٣٠.
١٤. حسب ما [على ما Q].
١٥. حُمَقَى [جمعاً J + J].
١٦. قارن: علم القلوب، ص ١٢١.
١٧. جواهر التصوّف، ص ٣١. قارن: الكافي، ج ١، ص ٩٢.
١٨. الرسالة القشيرية، ص ٤٣٥. قارن: الكافي، ج ٨، ص ٣٩٤.

يكون لا محالة مجراً لجيئاً لا ساحل لها؛ فاذا أحييت^٢ تلك المعرفة الوجوبية الربوبية على معرفة جوهر نفسها، فتحتير^٣ فيها بتراكم أمواج الفكرة وتلاطم أمواجها. ومن هاهنا قيل: «النفس مجرلاً ساحل له»، فأحاطهم في المعرفة عليهم؛ فلما دخلوا بحر معرفتهم غرقوا، وما يرحوا تياسون^٤ أمواج البحر فكرة وكشفاً إلى أن عرفوا أن معرفتهم بهم مجرلاً ساحل له ينتهي إليه، فينقلهم إلى معرفة الربوبية، فيئسوا؛ وبهذا نطق كلام الله الناطق: «لَأُخْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ»^٦.
فقد استبان أن ذاتك على ذاتك لا تكون منهجاً^٧ ودليلاً، «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»^٨ و «رَبِّ زِدْنِي فِيكَ تَحِيَّراً»^٩ لأرى آياتك الكبرى^{١٠}، «إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^{١١}، وبالإجابة جدير.

و من تضاعيف الكلام ظهر لدى الأقوام ضعف^{١٢} الإيراد^{١٣} بأنه إذا لم يكن بين الرب والمربوب، والرازق والمرزوق، والخالق والمخلوق^{١٤}، مناسبة رأساً، كيف^{١٥} وما للتراب ورب الأرباب^{١٦}؟ فكيف يحكم الحاكم بالقسط بقوله: «من عرف نفسه عرف ربه»^{١٧}؟
و أيضاً إنك تعرف صفات نفسك على الضد من صفات ربك؛ فمن عرف نفسه بالعبودية عرف ربه بالربوبية، ومن عرف نفسه بالفناء عرف ربه بالبقاء؛ فمن عرف نفسه كما هي عرف ربه كما هو. قد وقع من تسويد هذه الأوراق على طباق أهل الأرزاق من الإشراق لمؤلفه أقل الخلائق في الآفاق على الإطلاق، بل لا شيء في الحقيقة بالوفاق، أحمد بن زين العابدين العلوي - غفر الله ذنوبهما بالنبي والوصي ويرحم الله عبداً قال آميناً - .

١. لأنه قطرة منه مجراً عظيماً. [ح - Q.

٢. حواله. [ح - Q.

٣. فتحيراً فيتحير. Q.

٤. الفتوحات المكية، ج ٢، ص ٥٥٢.

٥. تياسون [يقاسون. Q.

٦. مصباح الشريعة، ص ٥٦. وقسم من الدعاء المذكور في: الكافي، ج ٣، ص ٣٢٤.

٧. منهجاً مسلماً. Q.

٨. الاسراء/٨٥.

٩. فيك] - J.

١٠. شمس المعارف الكبرى، ص ١٦٤؛ فصوص الحكم، ج ١، ص ٧٣.

١١. اقتباس من هذه الآيات الكريمة: طه/٣٣؛ النجم/١٨؛ النازعات/٣٠.

١٢. آل عمران/٣٦.

١٣. لدى الأقوام ضعف [اندفاع. Q.

١٤. الإيراد] و من بعض الأوهام + J.

١٥. والخالق والمخلوق] - Q.

١٦. كيف و] - Q.

١٧. قارن: مجموع رسائل ومصنفات للكاشاني، ص ٣٨٣.

١٨. إلى هنا تم نسخة دار الإحياء بقم (Q).

تصوير نسخ خطی

[تصوير شماره ۱]

۲۲۵

بسم الله الرحمن الرحيم
 محمد بن عبد الله الذي جعل الانسان مطهر لما في الاكوان والقصور على
 المعروف الى الانس والجان وآله الهادين الى ربح العرفان
 اما بعد فلما وصل اينما سلك في سبيل الحق الحديث المتشوق
 بعضنا ما جذرنا من افاصل اواننا لانزال كاسه ما جذا
 ادام الله مجد مجده ابدًا فلا جناح علينا ان نوحنا اليه
 عين الوفاء والله وحيا لفضل والرشاد وذلك حيث قال المليون
 وسيد الوصيين وربما يروي عن النبي صلى الله عليه وآله ما عرف نفسه قد
 عرف ربه وقد ذكر في معناه وجوه كثيرة منها ان الانسان مشتمل على
 عز ايل الصنع ودقائق الخلق حتى قيل انه عالم صغير لما واه العالم
 ومجاهداته كما ينبغي غير هذا الموضع بل قيل انه العالم الامم مشتمل على
 ما في الاكوان اثنى بما تقرر على نظمه الطبعي ان الانسان لما كان
 عين الاعيان ومنتهى ما في الاكوان بحيث لا يناد صغيره ولا يكره
 الا احصيا في شبه ان يكون نسبة الكتب السماوية الى القرآن ما هي
 لا حضرة مع وجازته على جميع ما فيها ولا يبعد ان يكون المرامم الكتاب
 المبين من قوله العزيز في غير موضع هو هذا يوثق اليه ما انطق به
 كلام الله لنا من بقوله العلي واسم الكتاب المبين الذي با حرفة نظيره
 المظهر بالجملة ان هذه النشاء المضرة وان كانت صغيرة صورة
 لكنها كبيرة سيرة واما ما سواها من العوالم باسرها فالغايه تفصيل
 لما انطوى فيها تكون الكل في الكل على ما هو الظاهر من النمايل
 في قوله تعالى كتاب احكمت ابانه سم ضلكت من لدن حكيم خبير وفي قوله
 وما ينزب عنه فقال ذرة في الارض ولا في السماء ولا اصغر من
 ذلك ولا اكبر الا في كتاب بين وفي قوله ولا رطب ولا يابس
 الا في كتاب مبين قال رب ليس صناعة المشا في الهيات النفا

الكبر والاعمال

[تصوير شماره ۲]

۳۳۴

يجعل خلقه سبيلا الى معرفة الاله عز وجل عن معرفته وبأجله لما كانت
 النفس قطرة من قطرات سحاب رحمة ورحمة من سحاب
 بجانها فانه يكون لا محالة بحر كحيا لا سارا حلها فاذا اجلت
 تلك المعرفة الوجوبية الربوبية على معرفة جوهر نفسها فتغير فيها
 بتركم اسرار الفكر وتلاطم اسرارها ومنهضنا بل النفس بحر لا
 ساحله فاحاطهم في المعرفة عليهم فلما دخلوا بحر مدتهم عزقوا
 وما برحوا تاسون اسرار البحر فكره وكشفوا الى ان عرفوا ان
 معرفتهم بهم بحر لا سارا حل ليرتقى اليه فيقاهم الى معرفة الربوبية
 فيا سوا به هذا فطق كلام الله الناطق لا يحصى نداء عليك
 اثبت كما اثبت على نفسك فقد استبان ان ذاك على ذاك لا
 يكون منتهى ودلا فلا قل الروح فاعرف رب وما او تقيم
 من العلم الا قليلا وزد في فيك غير الذي ابان لك الكبري اكد
 على كبري قدير وبالاجابة حدير ومنهضنا عريف الكلام طهر ليد
 الاقلام ضعف الايراد ومنهضنا الاوهام بانه اذا لم يكن بين
 الرب والمربوب والرازق والمرزوق والمخالق والمخلوق
 مناسبة لا ساكيف وما للرب والارباب فكيف يحكم
 الحاكم بالقطر بقوله من عرف نفسه عرف ربه وايضا ان
 تعرف صفات نفسك على الصفات صفات ربه من عرف
 نفسه بالعبودية عرف ربه بالربوبية ومن عرف نفسه بالفتا
 عرف ربه بالبقاء من عرف نفسه كما هي عرف ربه كما هو
 مدد من منسوب هذه الاوراق على طباق اهل الارزاق من الكائنات
 لمعرفتها الخلاق في الاقافى على الاملاق بل لا سعى في الحقيقة
 بالوفاق احمد بن زين العابدين العلوي غفر الله ذنوبها الي
 والوصي ويرحمه الله عبدا قال اميناه

م م م

د

١٨٣

بسم الله الرحمن الرحيم ونستعين بعلم الحكيم
الحمد لله الذي جعل الانسان مثله في ان يكون والصلوة على رسوله البعثة
الى الانس والجان والهادين الى ربيق ابراهيم اما بعد فلي واصل اليتاما
في معنى الحديث المرتضى بعض ما بعد زماننا وانا فعل او انما لازال كما سمعنا
ادام الله نعم مجده بخوده ابد افلا يحتاج علينا ان نوجها اليه جبين الواد والدم
وفي الغفلى والرشاد وذلك حيث قال امير المؤمنين وسيد الوصيين ورجا روى
عن النبي صلى الله عليه وآله ما من عرف نفسه عرف ربه وقد ذكر في معناه وجود كبرية
منها ان الانسان مشتمل على عرايب المنع ودقائق المطلق حتى قيل انه عالم صغير
لمساواة العالم الكبير وان العالم الآخر مشتمل على مافي الانسان انتهى بما تقرر
على نظم الطبيعة ان الانسان لما كان عين الالهيان ومنتهى مافي الالهيان كجست
لا يفرق في كبرية ولا كبرية الا احصا في شبه ان تكون نسبة اليها نسبة لمراد الى
الكتب السماوية باسم الاحتمال مع وجازية على جميع ما فيها ولا بعد ان يكون
المراد من الكتاب المبين في قوله العزيز في غير موضع هو هذا يرشدك اليه مانطق
به كلام الله تعالى بقوله العلي شمر وانت الكتاب المبين الذي با حرم
يظهر القمر وبالجمله ان هذه الشاوة المقدسة وان كانت صغيرة صورة لكنها كبرية
سيرة وامامه من العوالم باسمه ما ناهي تفاسيل لا الخطى فيها فيكون
الحل في الكل كما هو الظاهر من التام في قوله نعم كتاب احكمت اياته ثم فصلت
مراده من حكم حرم ولا يعرب عنه مشال ذرة في الارض ولا في السماء ولا اصغر
من ذلك ولا ابر الا في كتاب مبين وفي قوله لا رطب ولا يابس الا في كتاب
مبين قال رئيس جماعة الحكمة في ايات شفاء ان النفس الناطقة كائن
انما يبر ان جبره على ما علمنا من مساهمة في العقل والنظام المعقولة في الكل وغير
جبره انما يفرق في العقل مبتدأ من مبدء الكل وسالما الى الجوارح لشرافه الروحانية

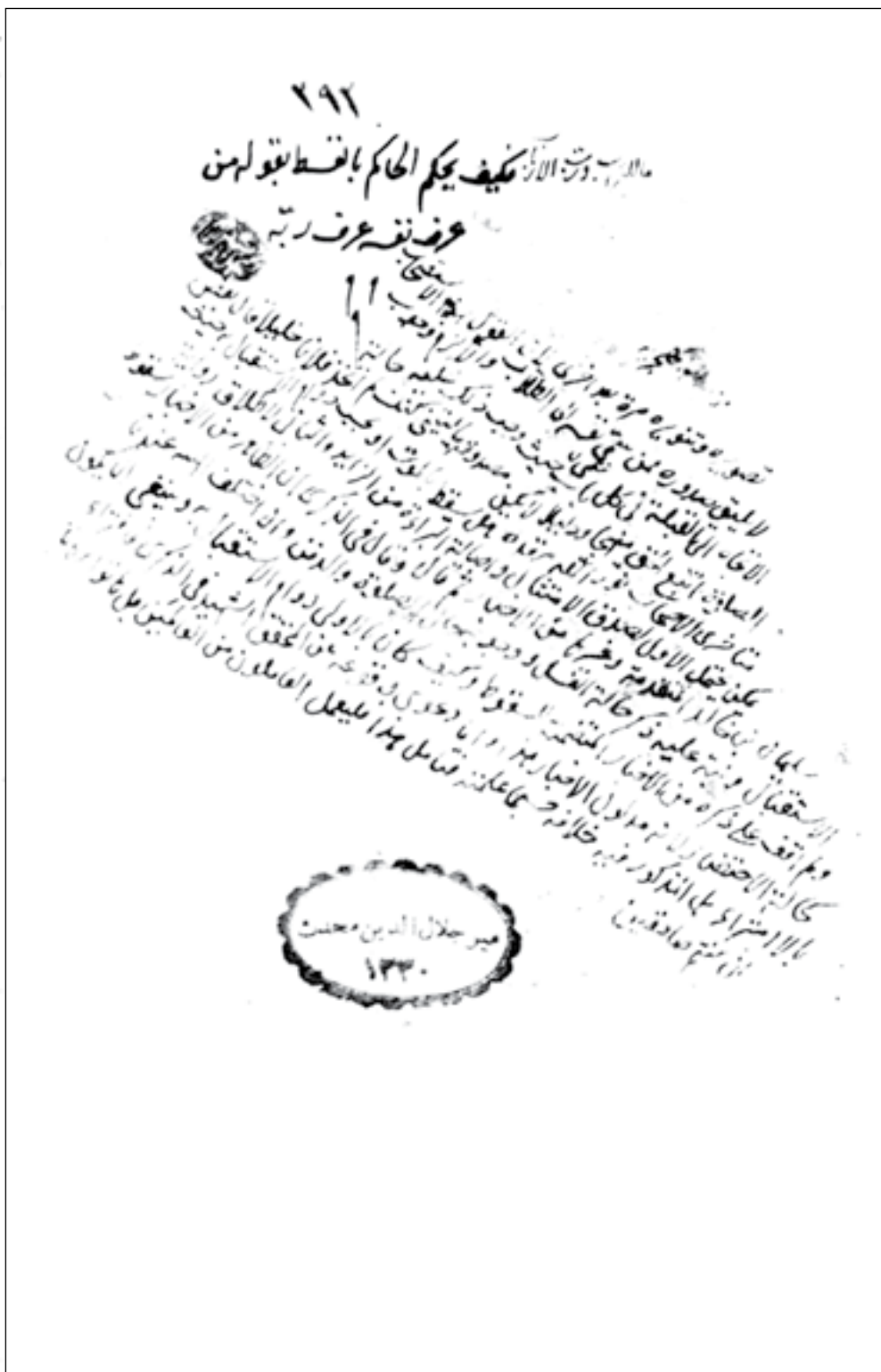
وحي اذ انه لم يكن
في غير هذا الموضع
فلي انما العالم الكبير

في قوله هو

اي العقل والشراف
وهذا هو
وحي اذ انه لم يكن

كتاب گزارش / شماره دوازدهم و سیزدهم / ویژه نامه میرداد (پاره سوم)

[تصوير شماره ٤]



صفحة پایانی نسخه شماره ٣٩٩٣، کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی (Q)

[تصویر شماره ۶]

[illegible]

صفحة پایانی نسخه شماره ۶۳، کتابخانه شیخ علی علمی (Z)

فهرست منابع و مآخذ

کتاب‌ها:

- قرآن کریم.
- أشعة اللمعات، نورالدين عبدالرحمن بن احمد جامي، تصحيح: هادي رستگارمقدم‌گوهری، چ ۱، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۳ ش.
- أعيان الشيعة، سيد محسن أمين، تصحيح: سيد حسن أمين، چ ۱، بيروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ ق.
- أمل الآمل في علماء جبل عامل (تذكرة المتبحرين في العلماء المتأخرين)، محمد بن حسن حرّ عاملی، تصحيح: سيد احمد حسيني اشكوري، چ ۱، بغداد: مكتبة الأندلس، ۱۳۸۵ ق.
- أنوار البدرين في تراجم علماء القطيف و الأحساء و البحرين، علي بن حسن بحراني، تصحيح: محمد علي بن محمدرضا طبسي، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه حضرت آية الله العظمى مرعشي نجفی، ۱۴۰۷ ق.
- بياض تاج الدين احمد وزير، تاج الدين احمد بن محمد وزير، تحقيق: علي زمانى علويجه، چ ۱، قم: مجمع ذخائر اسلامي، ۱۳۸۱ ش.
- تذكرة القبور، مصلح الدين مهدوي، چ ۱، اصفهان: انتشارات ثقی، ۱۳۴۸ ش.
- تصنيف غرر الحكم و درر الکلم، عبدالواحد بن محمد تيمی آمدی، تحقيق: مصطفى درايقي، چ ۱، قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامي، ۱۳۶۶ ش.
- تعلیقة امل الآمل، عبدالله بن عيسى ييگ افندی، تحقيق: احمد حسيني اشكوري، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه حضرت آية الله العظمى مرعشي نجفی، ۱۴۱۰ ق.
- تقويم الايمان و شرحه كشف الحقائق، سيد محمد باقر بن محمد حسيني استرآبادي (ميرداماد)، احمد بن زين العابدين علوی عاملی، تصحيح: علي اوجبي، چ ۱، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامي دانشگاه تهران [و] مؤسسه بين المللي انديشه و تمدن اسلامي [و] مؤسسه پژوهشي ميراث مکتوب، ۱۳۷۶ ش.
- جواهر التصوف، ابو زكريا يحيى بن معاذ رازی، تصحيح: سعيد هارون عاشور، چ ۱، قاهره: مكتبة الآداب، ۱۴۲۳ ق/ ۲۰۰۲ م.
- ديوان أمير المؤمنين عليه السلام، ابوالحسن علي بن ابی طالب عليه السلام، گردآوری: حسين بن معين الدين مبيدي، تحقيق و ترجمه: مصطفى زمانى، چ ۱، قم: دار نداء الإسلام للنشر، ۱۴۱۱ ق.
- ديوان كامل شمس مغربي، شمس الدين محمد تبريزي مغربي، تصحيح: ابوطالب ميرعابديني، چ ۱، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۵۸ ش.
- الذريعة إلى تصانيف الشيعة، محمد محسن بن علي منزوی طهرانی (شيخ آقابزرگ)، تصحيح و تعليق: علي نقی منزوی [و] احمد منزوی، چ ۱، قم: مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، بی تا.
- رباعيات بابا الفضل، افضل الدين محمد مرقی کاشانی، چ ۲، تهران: بخش و انتشارات فارابی، ۱۳۶۳ ش.
- الرسالة القشيرية، ابوالقاسم عبدالکريم بن هوازن قشيري، تصحيح: عبدالحليم محمود [و]

- محمود بن شريف، چ ۱، قم: انتشارات بيدار، ۱۳۷۴ ش.
- سلافة العصر في محاسن الشعراء بكل مصر، سيدصدرالدين علي بن احمد دشتكي شيرازي (سيدعليخان مدني)، چ ۲، تهران: المكتبة المرتضوية، ۱۳۸۳ ش.
- شرح أسماء الله الحسنى، ابوالقاسم عبدالكريم بن القشيري، تصحيح: عبدالرئوف سعيد [و] سعد حسن محمد علي، چ ۱، قاهره: دارالحرم للتراث، ۱۴۲۲ ق.
- شرح القبسات، سيداحمد بن زين العابدين علوي عاملي، تصحيح: حامد ناجي اصفهاني، چ ۱، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامي [و] مؤسسه پژوهشي ميراث مكتوب، ۱۳۷۶ ش.
- الشفاء (الإلهيات/ الرياضيات/ الطبيعيات/ المنطق)، ابوعلی حسين بن عبدالله بن سينا، تصحيح: جورج قنواتي [و] سعيد زايد [و] عبدالحميد صبرة [و] عبدالحميد لطفي مظهر [و] محمدرضا مدور [و] إمام إبراهيم أحمد [و] محمود قاسم [و] عبدالحليم منتصر [و] عبدالله اسماعيل [و] محمود الخضيرى [و] أحمد فؤاد الأهواني [و] أبو العلا عفيفي، تصدير و مراجعه: ابراهيم بيومي مذكور، چ ۱ (افست از: چاپ قاهره، ۱۳۹۵ ق)، قم: منشورات مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۴-۱۴۰۵ ق.
- شمس المعارف الكبرى، احمد بن علي بوني، چ ۲، بيروت: مؤسسة النور للمطبوعات، ۱۴۲۷ ق.
- طبقات أعلام الشيعة، محمد محسن بن علي منزوي طهراني (شيخ آقابرگ)، تصحيح و تعليق: علي نقى منزوي [و] احمد منزوي، چ ۱، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۳۰ ق.
- علم القلوب، محمد بن علي بن عطيه حارثس (ابوطالب مكي)، تصحيح: عبدالقادر احمد عطا، چ ۱، بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۲۴ ق.
- عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، محمد بن زين الدين ابن أبي جمهور احسائي، تصحيح: مجتبی عراقی، چ ۱، قم: دارسيد الشهداء عليه السلام للنشر، ۱۴۰۵ ق.
- عيون الحكم و المواعظ، علي بن محمد ليثي واسطی، تصحيح: حسين حسني بيرجندی، چ ۱، قم: انتشارات دارالحديث، ۱۳۷۶ ش.
- الفتوحات المكية (في معرفة الأسرار المالكية و الملكية)، محي الدين محمد بن علي بن محمد اندلسي (ابن عربي)، چ ۱، بيروت: دارالصادر، ۱۹۷۱ م.
- فصوص الحكم، محي الدين محمد بن علي بن محمد اندلسي (ابن عربي)، چ ۱، قاهره: دار إحياء الكتب العربية، ۱۹۴۶ م.
- فهرستگان نسخه های خطی ایران (فنخا)، ج ۱۹، به كوشش: مصطفى درايقي، چ ۱، تهران: انتشارات سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۱ ش.
- قوت القلوب في معاملة المحبوب، محمد بن علي بن عطيه حارثي (ابوطالب مكي)، تصحيح: باسل عيون السود، چ ۱، بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۱۷ ق.
- الكافي، ابوجعفر محمد بن يعقوب كليني، تصحيح: علي اكبر غفاري [و] محمد آخوندي، چ ۴، تهران: دارالكتب الإسلامية، ۱۴۰۷ ق.
- لطائف غيبية (آيات العقائد)، سيداحمد بن زين العابدين علوي عاملي، تصحيح: محمدباقر بهبودي، به كوشش: سيدجمال الدين ميردامادي، چ ۱، تهران: مكتب السيد الداماد، ۱۳۹۶ ق.

- المبدأ و المعاد، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، تصحیح: عبدالله نورانی، چ ۱، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مکیل، ۱۳۶۳ ش.
- مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی، تصحیح: دکتر توفیق هاشم پور سبحانی، چ ۶، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۵ ش.
- مجموعه رسائل الإمام الغزالی، ابو حامد محمد بن محمد غزالی طوسی، چ ۱، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۶ ق.
- مجموعه رسائل و مصنفات کاشانی، ابو الفضل عبدالرزاق بن جمال الدین کاشانی، تصحیح: مجید هادی زاده، چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۰ ش.
- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، شهاب الدین یحیی سهروردی، تصحیح: هنری کربن [و] سید حسین نصر [و] نجفقلی حبیبی، چ ۲، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۵ ش.
- مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة، [منسوب به:] ابو عبدالله جعفر بن محمد عیسی (امام ششم)، چ ۱، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰ ق.
- مصنفات میرداماد، چ ۱، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: عبدالله نورانی، چ ۱، تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ ش.
- مصقل صفا (در نقد کلام مسیحیت)، سید احمد بن زین العابدین علوی عاملی، تصحیح: حامد ناجی اصفهانی، چ ۱، قم: نشر امیر، ۱۳۷۳ ش.
- مناقب آل ابی طالب عیسی، محمد بن علی ابن شهر آشوب مازندرانی، چ ۱، قم: نشر علامه، ۱۳۷۹ ق.
- المؤمن، حسین بن سعید کوف اهوازی، چ ۱، قم: منشورات مدرسة الإمام المهدي عیسی، ۱۴۰۴ ق.
- نجوم السماء فی تراجم العلماء، محمد علی بن محمد صادق آزاد کشمیری، تصحیح: میر هاشم محدث، چ ۲، تهران: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۷ ش.
- الوافی، محمد محسن بن شاه مرتضی کاشانی (فیض کاشانی)، تصحیح: کمال فقیه ایمانی، تعلیق: ضیاء الدین علامه فانی، چ ۱، اصفهان: انتشارات کتابخانه امام امیر المؤمنین عیسی، ۱۴۰۶ ق.

مقالات:

- «المعارف الإلهية»، سید احمد بن زین العابدین علوی عاملی، تصحیح: مهدی مهریزی، میراث حدیث شیعه، دفتر دوازدهم، چ ۱، قم: مؤسسه فرهنگی دارالحديث، ۱۳۸۳، صص ۱۳-۳۰.
- «فهرست نسخ خطی متفرقه اصفهان (قسمت اول)»، رحیم قاسمی، میراث شهاب، شماره ۷۵، بهار ۱۳۹۳ ش، صص ۱۳۱-۲۷۱.



بخشی از نقاشی «رام شدن شیر در مجلس میرفندرسکی»، شمایل میرداماد
مرقع شماره ۱۵۱۰، موزه کاخ گلستان (تهران)

تصحیح متون

رساله «ردّ التشكیک فی الماهیه» از: سیداحمد بن زین العابدین علوی عاملی

محمد مسعود خداوردی *

دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم حدیث (گرایش کلام و عقاید)،
دانشگاه قرآن و حدیث (شعبه اصفهان)

مقدمه

۱-۱

شرح حال میرسیداحمد علوی عاملی

میرسیداحمد بن زین العابدین علوی عاملی، فیلسوف، فقیه و دانشمند بزرگ قرن یازدهم هجری قمری است که در خاندانی اهل علم زاده شد و رشد یافت. وی داماد و خاله زاده میرداماد و جدی ترین مروج افکار میر و شارح آثار اوست. در کتب تراجم، گزارش دقیقی از زندگانی علوی عاملی موجود نیست؛ ولی آثار به جای مانده از او، رفعت مقام و جایگاه بلند علمی وی را نشان می دهند؛ چنان که تمجید دانشمندان هم عصرش - همچون میرداماد و شیخ بهایی - گواهی بر این مدّعاست.

۱.۱. تولّد، نسب و محلّ زندگی

پدر او، سیدزین العابدین، سرسلسله سادات علوی عاملی است. وی از علماء و فقهاء امامیه و مقیم جبل عامل بوده که از محفل درس شیخ علی محقق کرکی (درگذشته ۹۴۰ هجری قمری) استفاده برده و یکی از دختران او را به همسری گرفته است. به گفته سید محسن امین، میرسیداحمد در ایران متولّد شده است:

«یظهر أنّه ولد فی ایران و ربّی فیها...»^۱

اما به عقیده برخی محققان، تولّد و دوران کودکی او، در لبنان سپری شده است.^۲

* رایانامه: m.m_khodaverdi@yahoo.com

۱. أعیان الشیعة، ج ۲، ص ۵۹۳.

۲. نگر: سخنرانی «گفتمان سیداحمد علوی و پیترو دلّواله»: «گذری بر زندگی پیترو دلّواله»، صص ۴۳۵-۴۳۷.

۱.۲. فرزندان

یکی از فرزندان میرسیداحمد، میرعبدالحسیب نام دارد. او نیز از دانشمندان بنام عصر صفوی بوده و آثاری همچون الجواهر المنشورة، سدرۃ المنتهی و العطیة العظمی و شرح دعای صباح از خود به جای گذاشته است. وی در سال ۱۱۲۱ هجری قمری وفات یافت و در تکیه «آقارضی شیرازی» در تخت فولاد اصفهان مدفون شد. او دارای سه فرزند به نام‌های میرمحمد اشرف، میرصدرالدین محمد و میرزین العابدین بوده است.^۱

۱.۳. استادان

او شاگرد میرداماد، شیخ بهایی و دایی خود، شیخ عبدالعالی بن علی کرکی، بوده و از همه ایشان اجازه دریافت کرده است. میرداماد در یکی از اجازات خود به سیداحمد علوی آورده است: «... فَإِنَّ الْوَلَدَ الْروحاني وَ الْحَمِيمَ الْعَقْلاني، السَّيِّدَ السَّنَدَ، الْأَيَّدَ الْمُؤَيَّدَ، الْأَلَمعي الْيَلَمعي الْلوذعي، الْفَرِيدَ الْوَحِيدَ، الْعَلَمَ الْعَالَمَ، الْفَاضِلَ الْكَامِلَ، ذَا النِّسْبِ الطَّاهِرَ وَ الْحَسَبِ الظَّاهِرَ وَ الشَّرَفِ الْبَاهِرَ وَ الْفَضْلَ الْزَاهِرَ، نِظَاماً لِلشَّرَفِ وَ الْمَجْدِ وَ الْعَقْلِ وَ الدِّينِ وَ الْحَقِّ وَ الْحَقِيقَةِ، أَحْمَدًا حَسِينِيًّا...»^۲.

در اجازه شیخ بهایی نیز چنین آمده است:

«... فَقَدْ أَجَزْتَ لِلسَّيِّدِ الْأَجَلَّ، الْفَاضِلِ التَّقِي، الْزَكِيِّ الذَّكِيِّ، الصَّفِيِّ الْوَفِيِّ، الْأَلَمعي الْلوذعي، شَمْسَ سَمَاءِ السِّيَادَةِ وَ الْإِفَادَةِ وَ الْإِقْبَالِ، وَ غَزَّةَ سِيَمَاءِ النِّقَابَةِ وَ النِّجَابَةِ وَ الْكَمَالِ، سَيِّدَنَا السَّنَدَ، كَمَالَ الدِّينِ أَحْمَدَ الْعُلُوِي الْعَامِلِي...»^۳.

میرداماد در اجازه‌ای که برای علوی عاملی نگاشته، تصریح کرده است که سیداحمد پس از مدتی تحصیل نزد من، به خوبی از عهده فهم و ادراک مطالبی که به او القاء کرده‌ام، برآمده است. او متونی همچون فن سیزدهم از کتاب الشفاء و نمط اول و سوم از الإشارات و التنبیها و شرح آن را در مجلس درس من فرا گرفته است.^۴

۱.۴. شاگردان

در کتب تراجم، ذکری از شاگردان سیداحمد علوی عاملی به میان نیامده؛ اما قطعاً فرزند او، میرسیدعبدالحسیب، نزد پدر تلمذ کرده است.

۱.۵. آثار

وی بیش از پنجاه جلد کتاب و رساله تألیف کرده است که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. «إظهار الحق و معيار الصدق» که به فارسی و در بیان احوال ابومسلم خراسانی و ذم اوست.
- این کتاب - چنان‌که فرزند سیداحمد، میرعبدالحسیب، در ظهر نسخه آن نوشته است - در

۱. نگر: طبقات أعلام الشيعة، ج ۹، صص ۴۱۵-۴۱۷.

۲. نجوم السماء في تراجم العلماء، ج ۱، ص ۷۲؛ أعيان الشيعة، ج ۲، ص ۵۹۳.

۳. همان، ص ۷۳؛ كشف الحجب و الأستار عن أسماء الكتب و الأسفار، ص ۷.

۴. نگر: نجوم السماء في تراجم العلماء، ج ۱، ص ۷۲.

- تأیید میرلوحی نگاشته شده؛ زیرا میرلوحی به سبب مخالفت با ابومسلم خراسانی، با نقد و هجمه فراوانی مواجه بوده است.^۱
۲. «رسالة الأغاليط» در حدیث و لغت که انتساب آن به سیداحمد یا میرداماد محلّ تردید است.^۲
۳. «رساله در بیان اقوال درباره دأبة الأرض» که تفسیر آیه ۸۲ از سورة مبارکه «النمل» است.
۴. تعلیقات بر مبحث «جوهر و عرض» از کتاب تجرید الاعتقاد.
۵. «ثقوب الشهاب» در ردّ صوفیه.
۶. «پاسخ به سؤالات خواجه نصیرالدین طوسی از خسروشاهی»: علوی عاملی که پاسخ‌های شمس‌الدین خسروشاهی به خواجه را کافی نمی‌دانسته، رساله‌ای مستقل در پاسخ به این سؤالات تألیف کرده است.
۸. «رياض القدس (التعليقة القدسيّة/ مصاييح القدس و قناديل الأنس)»: شرحی است بر حواشی قوشچی و حاشیه محقق خفّری بر الهیات تجرید الاعتقاد. علوی عاملی در این اثر، به مباحث نبوّت، امامت و معاد نپرداخته است. بیشتر تذکره‌نویسان و ارباب تراجم، رياض القدس و التعليقة القدسيّة را یکی دانسته‌اند؛ ولی دکتر حامد ناجی اصفهانی با ارائه نسخه‌های این دو اثر و تطبیق آن‌ها، این رأی را بی‌اساس می‌داند.^۳
۷. «روضة المتّقين»: شرحی بر مقصد پنجم و ششم تجرید الاعتقاد خواجه نصیرالدین طوسی است که به بحث نبوّت، امامت و معاد اختصاص داشته و پس از رياض القدس نوشته شده است.
۸. «شرح القبسات» که بعد از وفات میرداماد و در شرح مشهورترین اثر وی نگاشته شده است (چاپ شده).
۹. «صواعق الرحمن» به زبان فارسی و در ردّ مذهب یهود. تاکنون نسخه‌ای از این اثر یافت نشده است.
۱۰. «كحل الأبصار» که شرحی مفصّل بر الإشارات و التنبّهات ابن سیناست.
۱۱. «كشف الحقائق» در شرح تقویم ایمان میرداماد (چاپ شده).
۱۲. «لطائف غیبیه» که به زبان فارسی و در تفسیر آیات اعتقادی قرآن کریم نوشته شده است (چاپ شده).
۱۳. «لوامع ربّانی در ردّ شبهات نصرانی (اللوامع الإلهيّة)» (چاپ شده).
۱۴. «مصل صفا و آینه حق‌نما» درباره سقم و صحت اناجیل اربعه (چاپ شده).
۱۵. «مفتاح الشفاء والعروة الوثقى» که شرحی مفصّل بر الهیات کتاب الشفاء است.
۱۶. «اللمعات الإلهيّة في كشف العثرات البهائيّة». کتابی است در ردّ آراء شیخ بهایی و تأیید افکار میرداماد.^۴ عبدالنبی قزوینی در تتمیم أمل الآمل گزارشی از این کتاب ارائه داده است.^۵

۱. نگر: الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۴، ص ۱۵۰؛ ج ۱۱، ص ۹۱؛ طبقات أعلام الشيعة، ج ۸، ص ۴۸۰.

۲. نگر: شرح القبسات، ص ۶۷ (مقدمه مصحح).

۳. نگر: همان، ص ۷۱ (مقدمه مصحح).

۴. محقق محترم، جناب آقای حسین نجفی، این کتاب را در دست تصحیح دارد.

۵. «السید أحمد بن السید زين العابدين العلوي، نسيب السید الداماد و تلميذه، كان عالماً فاضلاً متفتناً في

همچنین، استاد دانش پژوه درباره این کتاب آورده است:

«شماره M307 باکو (ربعی کلفت): «اللمعات الإلهية في كشف العثرات البهائية» ی اوست. به دستور بهایی، در هفت لمعه که عبارت های او را از کتاب هایش آورده و ردّ کرده است»^۱.

۱۷. رساله «ردّ التشكيك في الماهية» (رساله حاضر).

۱.۶. وفات

تاریخ دقیق وفات سید احمد علوی عاملی معلوم نیست؛ ولی مسلم است که بین سال های ۱۰۵۴ تا ۱۰۶۰ هجری قمری وفات یافته است. برخی محل دفن او را در تکیه آقا سید رضی الدین شیرازی در قبرستان تخت فولاد دانسته اند.^۲

-۲-

سید احمد علوی عاملی: مخالف یا موافق با صوفیه؟

سید احمد علوی عاملی چند کتاب و رساله علیه عقاید صوفیه تألیف کرده است؛ آثاری همچون ثقبوب الشهاب فی رجم المرتاب و شهاب المؤمنین فی رجم الشیاطین المبتدعین و إظهار الحق و معیار الصدق که نشان دهنده مبارزه فکری او با این گروه هستند. از سوی دیگر، وی در مواضعی از دو کتاب لطائف غیبیه و کشف الحقائق از مسلک عرفاء دفاع کرده است. این دوگانگی در برخورد با نظرات اهل تصوّف، باعث شده است آراء او در این باره ناسازگار به نظر برسند؛ لذا، برخی آن را مصداق بازگشت از مواضع فلسفی تحت فشار علماء مخالف عرفان و فلسفه می دانند.^۳ شیخ آقابزرگ طهرانی در باب این ناسازگاری می نویسد:

«و مرّ إدراج اسم أحمد بن زین العابدین في قائمة أسماء المؤلفين ضدّ الصوفيّة من قبل ولده عبدالحسیب. و كلّ هذه تحتاج إلى الدقّة، فالرجل من العرفاء»^۴.

برای رفع این ناسازگاری، می توان بین صوفیه مردود و عرفاء مقبول نزد سید احمد علوی عاملی، تفاوت قائل شد. از دو کتاب ثقبوب الشهاب و شهاب المؤمنین نسخه ای در دست نیست؛ اما آن گونه که از إظهار الحق و معیار الصدق آشکار می شود، صوفیان مدّ نظر او قصّه خوانان و داستان سُراییانی هستند که به تصوّف اردبیل منسوب بودند. اینان تا پایان عهد صفوی با نقل قصّه «محمد حنفیه» و داستان «ابومسلم خراسانی» مردم را به اهداف نهضت صفویان - یا آنچه

العلوم، متقناً فيه وله تألیف كثيرة في الفنون؛ لكنّه لما جعل تعصب السيّد المزبور نصب عينيه و كانت همته مقصورة على ذلك، انتقص لذلك من القلوب ولا يلتفت إلى تأليفاته. يعلم ذلك من كلماته الباردة التي أوردها في كتابه النفحات اللاهوتية في العثرات البهائية» (تتميم أمل الآمل، صص ۶۲-۶۳).

۱. «نگارش های شمسی گیلانی»، ص ۷۴.

۲. نگر: اعلام اصفهان، ص ۴۱۳.

۳. نگر: طبقات اعلام الشيعة، ج ۸، ص ۲۸، پانویس های ۳ و ۹، ص ۴۱۶، پانویس ۱.

۴. نگر: الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج ۲۴، ص ۲۵۱.

در آغاز، اهداف آن وانمود می‌شد - علاقه‌مند می‌داشتند. در عین حال، برخی عقاید صوفیه و غلات را که متضمن قول به حلول، اتحاد، تناسخ و مظهریت بود و از قدیم با قصّه «ابومسلم» پیوند یافته بود، تبلیغ می‌کردند.^۱

با قدرت یافتن فقهاء شیعه در عهد شاه طهماسب صفوی، تصوّف به تدریج در تنگنا قرار گرفت؛ ابتدا محدود شد و رفته رفته کنار رفت. از آنجا که میان علماء بر سر تصوّف اختلاف نظر وجود داشت، جدل درباره ابومسلم و ابومسلم‌نامه‌ها در بین خود عالمان دین آغاز شد. برخی به دفاع برخاسته و دسته دیگر به ردّ قصّه خوانان پرداختند. گویا محقق کرکی، جدّ سیداحمد علوی عاملی که در زمان شاه اسماعیل و شاه طهماسب قدرت و نفوذ فراوانی داشت، نخستین اثر را علیه صوفیان نگاشت که «المطاعن المجرمیه» نام دارد.^۲

در این میان، مناسبات خاندان علوی عاملی با خاندان میرلوحی، در نوشتن این ردّیه‌ها از جانب خاندان علوی بی‌تأثیر نبوده است. از کتاب اربعین میرلوحی معلوم می‌شود این دو خاندان به هم نزدیک بوده، روابط دوستانه‌ای داشته و از یکدیگر حمایت می‌کرده‌اند؛ چنان‌که در کفایة المهدی، از نیکی و پارسایی سیداحمد تمجید شده است.^۳ همچنین، به نظر می‌آید که داستان نماز جماعت و مسجد میرزا حسیب که در کفایة المهدی مذکور است، راجع به فرزند سیداحمد علوی عاملی باشد.^۴

-۳-

سیداحمد علوی عاملی و دفاع از اسلام

سیداحمد علوی عاملی سه کتاب در ردّ اهل کتاب نوشته است: صواعق الرحمن در ردّ یهود که نسخه‌ای از آن در دسترس نیست؛ لوامع ربّانی و مصل صفا که هردو در ردّ مسیحیت هستند. به گفته هنری کربن، سیداحمد با زبان عبری آشنایی داشته است.^۵ ارجاعات موجود در آثار او، نشان می‌دهند که علوی عاملی به شروعی از کتاب مقدّس دسترسی داشته که اکنون در اختیار ما نیستند.

۱. نگر: دنباله جست‌وجو در تصوّف ایران، صص ۲۲۸-۲۲۹.

۲. نگر: «سه رساله درباره ابومسلم و ابومسلم‌نامه‌ها»، ص ۲۵۳.

۳. نگر: فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۱۵۰۵.

۴. «میرلوحی» در گزارش حدیث یکم یاد می‌کند از اینکه حضرت آخوند، میرزا حسیب، شاگرد ملا محمد علی استرآبادی، را که در یک سال فاتحه‌الکتاب را نزد او تفسیر نمود، گفته بود که به مسجد دیگر رود و پند دهد و نگذارد که در مسجد خود بماند» (فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۱۵۰۰. سنج: فهرست کتب خطی اصفهان، ج ۲، ص ۴۲۹).

۵. نگر: فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی، ص ۱۰؛ ص ۶۴.

به عقیده محقق محترم، دکتر حامد ناجی اصفهانی، سیداحمد علوی عاملی دوران کودکی و حتی تحصیل اولیه خود را در لبنان گذرانده است. وی مدّتی در کلیسای در لبنان در سمت مستخدم مشغول به کار بوده و در آنجا، زبان عبری را فرا گرفته است. به باور وی، حضور در کلیسا سبب شده است که سیداحمد به متون اصلی مسیحیان دست پیدا کند (سخنرانی «گفتمان سیداحمد علوی و پیترو دل‌واله»).

مصل صفا در پاسخ به کتاب آینه حق غاتألیف شده است. آینه حق غا، اثری از خاویر ژروم، کشیش پرتغالی مقیم لاهور است. وی مطالب این کتاب را در قالب مناظره‌ای میان حکیم و پدر مسیحی بیان کرده است که در نهایت، به تسلیم شدن حکیم و گرایش وی به دین مسیح منجر می‌شود. این کتاب در همان دوران به اصفهان و دربار شاه عباس صفوی راه یافت و تنها کسی که عهده‌دار پاسخ به شبهات آن شد، سیداحمد علوی عاملی بوده است.

نقد‌های وی بر مسحیت، در چند موضوع اساسی است: تثلیث، امکان عقلی آن و اتحاد و یگانگی. در بیشتر نقد‌های مبانی مسیحیت به این سه موضوع پرداخته شده است؛ اما بحث دیگری که کمتر به آن توجه شده، مسئله «فداء» است که علوی عاملی با نگاهی نقادانه آن را بررسی کرده است.^۱

-۴-

درباره رساله «ردّ التشكيك في الماهية»

رساله حاضر، شامل یک اشکال و جواب و چند نکته از سیداحمد علوی عاملی درباره جریان تشکیک در ماهیت است. شخصی که سیداحمد از او با عنوان «بعض إخواننا» یاد کرده، در دفاع از شیخ اشراق، اشکالی درباره جریان تشکیک در ذات و ماهیت بر مشائیان وارد ساخته است. مستشکل بیان می‌دارد که مشائیان نیز با توجه به مبانی خود، باید تشکیک در ذات و ماهیت را بپذیرند.

هویت مستشکل در این رساله مشخص نشده؛ ولی با توجه به سؤال و جواب مشابهی که از میرفندرسکی در دسترس است^۲، می‌توان حدس زد که نام او «ملاّ مظفر حسین کاشانی» بوده است. از وی، نام و نشانی در کتب تراجم نیست. تنها می‌دانیم که در سؤال و جوابی دیگر که با ملاصدرا در بحث «نفس» داشته، ملاصدرا از او با عنوان «أجلّة الإخوان وأفاضل الأقربان» یاد کرده است.^۳

میرفندرسکی اشکال ملاّ مظفر حسین کاشانی را به شکلی متفاوت با سیداحمد تقریر کرده و پاسخ می‌دهد. میرفندرسکی نیز مدافع ابن سینا است و تشکیک در ذاتیات را نادرست می‌داند؛ ولی پاسخش بسیار کوتاه‌تر از پاسخ سیداحمد است. از سخنان میرفندرسکی چنین برداشت می‌شود که مستشکل، دو اشکال متفاوت در این باره داشته است. میرفندرسکی اشکال وی را ضمن مثالی چنین تقریر کرده است:

«هرگاه فرض کنیم - مثلاً - که مقدار مقول به تشکیک است نسبت به خط و سطح و جسم تعلیمی؛ و ذاتی است نسبت به ایشان و مشترک میان هر سه، گوئیم: معنی مقداریتی که در خط است به همان معنی مقداریتی است که در سطح است یا نه به همان معنی مقدار است؟ اگر نه به همان معنی است، پس مقدار مشترک نیست این دو را و ذاتی نیست مشترک به معنای مقداری میان این دو؛ و این خلاف اصل مفروض است.

۱. نگر: همان.

۲. نگر: منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، ج ۱، ص ۱۱۴.

۳. نگر: مجموعه رسائل فلسفی صدر المتألهین، ص ۱۳۵.

و اگر به همان معنی است، شدّت مقداریّت در سطح به همان مقداری مشترک است یا لازم آن؟ یا نه معنی مقداری است و نه لازم، بلکه امر عارضی است مقدار را؟ اگر عین مقدار است یا جزء مقدار یا لازم مقدار به همین معنی در خطّ یافت شده است، پس همین شدّت معنی مقداری که در سطح است در خطّ یافت شود و خطّ با سطح یکی باشد؛ و مع ذلك معنی مقداری بر ما تحت خود مقول به شدّت و ضعف نباشد؛ و این خلف است.

و اگر شدّت امر عارضی است، عارضی است مقدار را در سطح و در خطّ^۱.
اما سیداحمد علوی عاملی در ابتدای رساله اش، این اشکال را به شکلی متفاوت تقریر کرده است که در بخش های بعدی مقدّمه به آن اشاره خواهیم کرد.
لازم به ذکر است که اصل این اشکالات در آثار شیخ اشراق مطرح شده است و علاوه بر میرفندرسکی و سیداحمد علوی عاملی، ملاصدرا نیز به آن ها پاسخ داده است.^۲

۴/۱. تشکیک در مکاتب فلسفه اسلامی

یکی از مباحث بنیادین فلسفه در جهان اسلام، موضوع «تقدّم و تأخّر» و در پی آن، بحث «تشکیک» است. تشکیک به معنای تقدّم و تأخّر مراتب و مصادیق مفهومی خاصّ در قیاس با یکدیگر است. جمیع مکاتب فلسفه اسلامی به تشکیک باور دارند و تنها اختلاف آنان، در موضوع جریان تشکیک است.

مشائیان و در رأس آن ها شیخ رئیس، ابن سینا، تشکیک را تنها در مفهوم وجود جاری دانسته، معتقدند که ممکن نیست ماهیّت و ذات، واجد تقدّم و تأخّر باشد که به تشکیک منجر شود. شیخ اشراق و پیروان او، این نظر مشائیان را نادرست دانسته و با تبیین دیگری از تشکیک و ماهیّت، به جریان تشکیک در ذات قائل شدند. ملاصدرا نیز تشکیک را هم در مفهوم وجود و هم در حقیقت وجود جاری دانست و در کتب خود به اثبات آن پرداخت. امروزه، روند تغییر آموزه تشکیک در مکاتب اسلامی را با سه اصطلاح «تشکیک عامی»، «تشکیک ماهوی» و «تشکیک خاصی» نام گذاری کرده اند.

اختلاف دیگری که در این باره در میان مکاتب فلسفی وجود دارد، گونه های تشکیک است. ابن سینا در کتاب الشفاء تنها سه نوع تشکیک را پذیرفته است: ۱. تشکیک به تقدّم و تأخّر؛ ۲. تشکیک به وجود و امکان؛ ۳. تشکیک به استغنا و فقر.

وی می نویسد:

«ثمّ الوجود بما هو وجود لا يختلف في الشدّة والضعف، ولا يقبل الأقلّ والأنقص و إنّما يختلف في ثلاثة أحكام وهي: التقدّم والتأخّر، والاستغناء والحاجة، والوجوب والإمكان»^۳.

۱. نگر: منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، ج ۱، صص ۱۱۴-۱۱۵.

۲. نگر: الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۱، صص ۴۳-۴۶.

۳. الشفاء، ج ۱۰ (الإلهیات)، ص ۲۷۶.

شیخ اشراق، افزون بر این سه، تشکیک به کمال و نقص^۱ و تشکیک به شدت و ضعف^۲ را نیز پذیرفته است. ملاًصدرا علاوه بر این ها، تشکیک به اولویت و اولیت را نیز درباره وجود مطرح کرده است.^۳

۴.۲. شیخ اشراق و نظریه تشکیک در ذات و ماهیت

شیخ اشراق تشکیک را در ماهیت و ذات جاری دانسته است. اندیشه مندان پس از او، از جمله میرداماد، این نظر شیخ اشراق را ناشی از تابعیت او از آراء رواقیان می دانند. بنا بر تقریر میرداماد از عقیده شیخ اشراق، مانعی ندارد که دو ماهیت هم نوع، از حیث کمال و نقص، با یکدیگر متفاوت باشند.^۴

به نظر شیخ اشراق، جسم که جوهر و تبعاً ماهیت است، به تشکیک در جسمیت متصف می شود. او به خلاف مشائیان، جسم را مرکب از هیولی و صورت نمی داند؛ بلکه آن را «نفس المقدار القائم بنفسه»^۵ تعریف کرده و این تعریف را «رأی الأقدمین والأولین من الحكماء» دانسته است؛ دیدگاهی که با تعریف منسوب به افلاطون مطابقت دارد. پس از این تعریف، وی جسم را دارای تشکیکی همانند تشکیک مراتب نور دانسته و تصریح می کند که اختلاف مراتب تشکیک، به چیزی بیرون از جسم مرتبط نیست.^۶

۴.۳. سیداحمد علوی عاملی و پاسخ به ملامظفرحسین کاشانی

سیداحمد علوی عاملی در این رساله، اشکال ملامظفر کاشانی، یکی از پیروان شیخ اشراق در عصر صفوی، را چنین تقریر می کند:

- بنا بر نظر مشائیان، وجود زائد بر ماهیت است؛ پس لازم است ماهیت بر وجود مقدم باشد.
- همچنین، بنا بر نظر آن ها، عقل مفارق علت هیولی است؛ و هم عقل مفارق و هم هیولی از اقسام جوهر هستند.
- پس صدق «جوهر»، بر ماهیت علت (عقل مفارق) و معلول (هیولی) مقدم است؛ و تقرّر و

۱. نگر: مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص ۳۹۷.

۲. نگر: همان، ج ۲، ص ۹۴.

۳. نگر: الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۱، صص ۴۳۱-۴۴۶.

۴. نگر: مصنفات میرداماد، ج ۱، ص ۱۳۶.

۵. نگر: مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، صص ۷۹-۸۰.

۶. «و قول القائل: «إنّ الأجسام تشارکت فی الجسمیة و اختلفت فی المقدار، فیکون خارجاً عنها» کلام فاسد، فإنّ الجسم المطلق بإزاء المقدار المطلق، و الجسم الخاصّ بإزاء المقدار الخاصّ. و ما هو إلّا کمن یقول: «المقادیر الخاصّة فی الصغر و الکبر مختلفة و تشارکت فی أنّها مقدار، فافتراقها بالصغر و الکبر لیس إلّا لشيء غیر المقدار، حتّى یزید المقدار الکبیر علی الصغیر بشيء غیر المقدار لاشتراكهما فی المقدار»؛ و هو فاسد، فإنّ المقدار إذا زاد علی المقدار، لا یجوز أن یقال زاد بغير المقدار؛ إذ لاتفاوت فی المقادیر إلّا بالمقدار؛ فالتفاوت بنفس المقادیریّة ولأنّ أحدهما أتمّ و الآخر أنقص. و هذا کالتفاوت بین النور الأشدّ و الأضعف» (همان، ص ۷۶).

ماهیتِ علّت نیز بر ماهیت معلول مقدّم است.

در نتیجه، لازم می‌آید ماهیت مرتبه‌ای از ماهیت خاص، اقدم از مرتبه دیگر همان ماهیت باشد و این تشکیک در ماهیت است.

این تقریر از اشکال، ابتدا در آثار شیخ اشراق تبیین شده است. او در المطارحات برای اثبات ادّعای خود مبنی بر جریان تشکیک در ذاتی و ماهیت، چند دلیل ارائه کرده است که یکی از آن‌ها همان است که سیداحمد به نقل از مظفر کاشانی تقریر کرده است.^۱ یکی دیگر از دلایل شیخ اشراق که در کتاب المطارحات ذکر شده، همان است که میرفندرسکی آن را تقریر کرده و بدان پاسخ داده است.^۲

علوی عاملی پس از تقریر اشکال، به آن پاسخ می‌دهد. پاسخ او شامل دو بخش است:

۱. تبیین درست از اقدمیت و تشکیک.

۲. تبیین ارتباط عقل مفارق با هیولی با بیان تفاوت حدّ جوهر با رسم آن.

به باور سیداحمد علوی عاملی، پس از فهم درست این مفاهیم، شکی باقی نمی‌ماند که بر اساس مبانی مشائیان، به هیچ وجه تشکیک به اقدمیت لازم نمی‌آید. او پس از اینکه توضیحات کاملی در این باره ارائه می‌کند، برخی اشکالات شیخ اشراق بر مشائیان را نقل کرده و آن‌ها را نیز با استفاده از عبارات ابن سینا پاسخ می‌دهد. سیداحمد در بخش پایانی رساله اشکالی ظاهری بر اساس تقریر مستشکل از مبنای مشائیان مطرح کرده است. وی پس از نقل پاسخ مستشکل، آن را نیز ردّ کرده است. علوی عاملی در موضوع جریان تشکیک در ذات، همانند استادش میرداماد^۳، تابع مشائیان بوده و معتقد است نظر شیخ اشراق در این زمینه، صحیح نیست. او نظیر مطالب این رساله را در شرح خود بر تقویم الإیمان نیز آورده است.^۴

لازم به ذکر است که پیشینه بحث در این موضوع به خواجه نصیرالدین طوسی باز می‌گردد. وی در شرح خود بر الإشارات و التنبیها، ضمن پاسخ به اشکالات فخررازی، بحثی درباره تشکیک مطرح کرده و تشکیک در ماهیت را نفی کرده است.^۵

-۵-

نسخه‌های خطی و شیوه تصحیح

از این رساله دو نسخه موجود است که هریک دارای تحریری متفاوت است؛ اما می‌توان حدس زد که یکی از این تحریرها بر دیگری مقدّم است.

۱. نگر: همان، ج ۱، ص ۳۰۱.

۲. نگر: همان، ص ۲۹۹.

۳. میرداماد در کتاب التقدیسات، پس از نقل نظر مشائیان و شیخ اشراق، صراحتاً گفته است:

«إني أفتي بما قالته المشائية» (مصنّفات میرداماد، ج ۱، ص ۱۳۶).

۴. نگر: تقویم الإیمان و شرحه كشف الحقائق، صص ۴۲۵-۴۳۸.

۵. نگر: شرح الإشارات و التنبیها، ج ۲، صص ۵۷۰-۵۷۷.

تحریر اول:

- نسخه شماره ۱۶/۱۴۸۹۰ کتابخانه دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی (مشهد).
این نسخه به خط نسخ و در ۷ صفحه ۱۲ سطری، به دست ملا محمد علی تونی در سال ۱۰۸۰ هجری قمری کتابت شده است.
کاتب در انجامه نوشته است:
«قد نقلته من خط السيد الأجل الأرفع الأكمل، أمير محمد باقر الداماد - رحمه الله -»؛
اما این انتساب قطعاً درست نیست؛ زیرا در همین نسخه آمده است: «وقد صرح به الأستاذ في غير موضع من كتبه المصنفة في هذا الباب» که بدون شک، مراد از آن، میرداماد است. در تحریر دیگر این رساله نیز به نام سید احمد علوی عاملی اشاره شده است. این تحریر از رساله از نظر محتوایی، تفاوتی با تحریر دوم نداشته، تنها در برخی عبارات دارای اختلاف است.

تحریر دوم:

- تصحیح رساله بر اساس این تحریر انجام شده که تنها یک نسخه از آن موجود است؛
نسخه شماره ۱۷۵۰۴۲ کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی رحمته الله که با علامت اختصاری «M» نشان داده شده است.
این نسخه با خط نسخ و به دست عبد الجلیل بن عبد الرحیم رومی، در نیمه نخست سده ۱۱ هجری قمری استنساخ شده است. این دست نوشته در ۸ صفحه ۲۳ سطری و با عنوان شنگرف کتابت شده است.
نسخه دیگری از این اثر یافت نشد؛ لذا فرایند تصحیح مبتنی بر نسخه اساس صورت گرفته است.
در تحقیق پیش رو،
۱. مصادر اقوال و آراء و اقتباس های قرآنی تا حد امکان استخراج شده اند.
۲. رسم الخط رساله به شکل معیار و امروزی تغییر داده شد.
۳. علائم اختصاری مانند «الخ» مطابق رسم الخط متداول امروزی و به صورت غیر اختصاری ثبت شده اند.
۴. علائم نگارشی و پاراگراف بندی متن از مصحح است.
۵. حواشی نسخه با اختصار «ح» ثبت شده اند.
۶. افزونه های مصحح در میان علامت «[]» آمده اند.

-۶-

سخن پایانی

در پایان لازم است از دوست گرامی و دانشمند، جناب آقای حسین نجفی، سپاسگزاری کنم.

۱. نگر: فهرستگان نسخه های خطی ایران (فنخا)، ج ۱۱، ص ۱۷۹.

۲. نگر: فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی رحمته الله، ج ۴۴، ص ۴۰۵.

وى به دليل اهميت نقش سيد احمد علوى عاملى در ترويج آراء ميرداماد و شرح آثار وى، تصحيح رساله «رد التشكيك في الماهية» را جهت نشر در ويژنه نامه بزرگداشت ميرداماد به اين بنده سپرد.

متن رساله «رد التشكيك في الماهية»

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد الله على آياته و الصلاة على محمد وآله، يقول أفقر عباد الله الملك الغني، أحمد بن زين العابدين العلوي: إن بعض إخواننا في الدين قد أورد الإيراد على الحكماء المشائين بلزوم كون الجوهر مقولاً بالتشكيك على أصولهم؛ وذلك حيث إن الوجود لما كان زائداً على ذوات الممكنات، فيكون هي متقدمة عليه تقدماً بالماهية؛ ثم إن العقل المفارق لما كان علّة للهوى - ومن الظاهر أنهما نوعان مندرجان تحت الجوهر - فيلزم تقدّم صدق الجوهر على ماهية تلك العلّة على صدقه على مرتبة ماهية معلولها؛ وذلك حيث إن مرتبة فعلية ماهية العلّة و تقرّرها متقدمة على مرتبة ماهية المعلول و تقرّره، كما أن مرتبة وجودها متقدمة على وجوده، فيلزم من ذلك التشكيك من حيث الأقدمية في الحقيقة الجوهرية، فما بال المشائين يشبتون الأول وينكرون الثاني؟

و بعبارة أخرى إن الجوهر لما كان ذاتياً لما تحته من الأفراد، يكون كلّ منها مطابق صدقه و مصداق حمله عليه و إلا لما كان ذلك ذاتياً له؛ فيجب صدقه على الأول أولاً و على الآخر آخراً، و هل المراد من التقدّم التشكيكي إلا هذا؟

فنقول: إن هذا غاية توجيه كلامه في مرامه.

ثم نقول و بالله التوفيق: إنّه اشتباه على غير محصل، حيث إن معنى الأقدمية التشكيكية بمراحل عن ساحة ما فهمه من الأقدمية، و يظهر ذلك كالنور في ساق الطور بعد تمهيد معنى الأقدمية التشكيكية بعداً ما، و ذلك بأن يقال: إن الاعتبار فيها كون بعض أفراد ما يقال عليه القول بالتشكيك علّة لاتصاف الآخر به من غير عكس، و لو كان مع ذلك اتصاف المتقدم به من حيث ذاته لكان صدق ذلك عليه أيضاً أولى، كما صرح به صاحب الشفاء، حيث قال:

«إذا كان شيئان يشتركان في طبيعة أو أمر كان هذا الأمر للأول بداية و للآخر

بواسطته، كان الأول أولى»^١.

و قد نصّ عليه أستاذنا - بل أستاذ الكلّ في الكلّ - في غير موضع من كتبه و مصنفاته^٢.

١. عين اين عبارت در آثار ابن سينا يافت نشد. تنها عبارتی كه بر نقل قول علوى عاملى دلالت دارد، اين عبارات شيخ در الشفاء است:

«كلّ ما هو متقدّم بمعنى فهو أولى به، من غير عكس؛ فقد يكون شيئان يشتركان في معنى من المعاني و ليس هو لأحدهما قبل، بل هما فيه معاً؛ لكن أحدهما أولى به لأنّه أتمّ فيه و أثبت» (الشفاء، ج ١ (المنطق/ المدخل)، ص ١٠).

سيد احمد نيز در موضع ديگري از آثارش، اين عبارات را نقل کرده است. نگر: تقويم الإيمان و شرحه كشف الحقائق، ص ٣٣٣.

٢. «فليعلم أنّ التقدّم الذاتي في المرتبة، هو ما للشيء المتقدّم بحسب مرتبته العقلية من حيثيته التي هو بها

ومن الظاهر مما قررنا أن الأقدمية التي قد ظنت بعض إخواننا لا يصح كونها من هذا القبيل و
إلا لزم كون ثبوت الذاتي للذات عن علّة، حيث إنّ الاعتبار فيه كون المتقدم علّة لاتّصاف المتأخّر
بذلك الذي يقال عليه بالتشكيك، فيكون صدق الجوهر على الهیولی مع أنّه ذاتي لها من تلقاء
ذلك المفارق.

ومن البين أن اتّصاف الذات بما هو ذاتي له يستغني عن العلّة مطلقاً، ضرورة أن مصداق صدقه
ومعيار حمله عليه هو ذاته كما اعترف ذلك الأخ أيضاً، وإذا كان الأمر كذلك، فلا يصح ما قاله من
التشكيك، بل ما سرّده كسراب بقيعة يحسبه الظمان ماء حتّى إذا جاءه لم يجده شيئاً^١
وبالجملّة، وقد صرح بذلك صاحب الشفاء في الإشارات، حيث قال في الفرق بين حقيقة
الجوهر ورسمه في حمله و صدقه على الجوهر، ورسمه في حمله و صدقه على الجواهر النوعية ماهية
وحقيقة^٢:

«إنما يكون وجودها لا في موضوع، وهذا الحمل يكون على زيد وعمرو لا لعلّة؛
وأما كونه موجوداً بالفعل الذي هو جزء من كونه موجوداً بالفعل لا في موضوع، فقد
يكون له لعلّة»^٣.

فإذا تقرّر هذا، فنقول تارة أخرى: إن أراد بلزوم كون الجوهر مقولاً بالتشكيك كون رسمه كذلك،
فهو مسلم، ومن الظاهر أنّه من العرضيات لا من الذاتيات لينافي ما عليه المشائون.
وإن أراد به حقيقة الجوهر الذي هو جنس لما تحته، فليس كذلك؛ ضرورة أن صدقه على العقل
المفارق وحمله عليه كما لا يكون بعلّة كذلك، صدقه على الهیولی وغيرها من الأنواع الجوهرية
لا يكون كذلك أصلاً، فحينئذ كيف يستحيل لأحد أن يحكم بأن صدقه عليها وثبوته لها من حيث
كونها مستندة إلى العقل المفارق؟ وإن كان الجوهر في حقيقته وجوهر ماهيته في نفسه مفتقراً
إلى العلّة؛ ضرورة أن ثبوته الرابطي و صدقه الحملي على ما له من الأفراد وثبوته في نفسه وتقرّره
في ذاته شيء؛ ولعل ذلك قد نشأ من اشتباه أحدهما بالآخر؛ على أن الجوهر المفارق لا يصلح أن
يكون علّة فاعلة للهیولی في نفسها، فكيف يصح كونها علّة للجوهرية التي هي جنس لها بحسب
نفسه فضلاً عن ثبوته لها؛ لما بين في موضعه أن أفراد طبيعة واحدة نوعيّة كانت أو جنسيّة لا يصح
أن يكون بينها علّية ومعلوليّة إلا من حيث الشرطيّة أو الإعداد، لا الضروريّة كما لا يخفى على أولي
القلوب والفؤاد، وإلا لكانت علّة لماهيتها المشتركة بينها، فيلزم تقدّم الشيء على نفسه. مثلاً إن
العقل المفارق لو كان جاعلاً للهیولی، لكان جاعلاً وهو مشترك بينه وبينها متقدّم عليهما، فيلزم
من ذلك تقدّمه على نفسه بمرتبين، وذلك ما عليه أمر إعداده لها وشرطيّة إتيانها حيث يرجع ذلك

علّة للشيء المتأخّر» (القياسات، ص ٣٩٢). هيجنين، نكر: همان، ص ٦١ (ذيل معرّفي انواع تقدّم وتأخّر).

١. اقتباس از آیه ٣٩ سورة مبارکة النور: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَاهُمْ كَسْرَابٌ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا
جَاءَهُمْ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ».

٢. ميرداماد نیز در برخی آثار خود، این نکته را تبیین کرده است. نگر: تقويم الإيمان و شرحه كشف الحقائق،
ص ٢٠٤.

٣. الإشارات و التنبيهات، ص ٢٧٤، با اندکی تفاوت.

٤. نگر: الشفاء، ج ١٠ (الإلهيات)، صص ٣١٧-٣٢٤؛ شرح القياسات، ص ٢٢٧.

إلى مدخليته لها بما لها من مرتبة الهوية الشخصية لا غيرها.

ثم إن بعض الأجلاء المتأخرين^١ قد أشار إلى استغناء ثبوت الذاتي للذات عن علّة أيضاً، بل ادعى أيضاً في ذلك، حيث قال:

«التشكيك إما بالأولوية أو الأقدمية أو بالأشدية أو الزيادة و النقصان. أما انتفاء الأولين في الذاتيات، فلاستواء نسبة الذاتي إلى جميع ما هو ذاتي له، بمعنى أنه لا يختلف بالأولوية و الأقدمية، وهذا ضروري»^٢.

ثم قال:

«ولا يخفى أنه لا يتوارد عليه النقض بالعارض؛ لجواز كونه أولى بالنسبة إلى البعض بأن يكون مقتضى ذاته، أو أقدم بأن يكون اتّصافه به علّة لاتّصاف الآخر به، ولا يجري مثل ذلك في الذاتي، وهو ظاهر؛ كيف و الذاتي غير مجعول ثانياً»^٣.
و الحاصل أن ثبوت الذاتي للذات لما لم يصحّ أن يكون مجعولاً، لا يصحّ أن يكون ذا علّة مطلقاً فضلاً عن كون المتقدم علّة لاتّصاف المتأخر به و حمله عليه.

فقد انصرح أن سلطان الأقدمية التشكيكية عن هذه الولاية معزول، حتّى أنّ الشيخ السهروردي مع نصرته للإشراقيين لم يقل بذلك أيضاً و لم يلزم من أصوله المعطاة رأساً و لذلك قال:
«النور كلّ في نفسه لا يختلف حقيقة إلا بالكمال و النقصان»^٤؛ من دعوى الحصر.

ثم نعود و نقول من الرأس: إنه لا يصحّ كون العقل المفارق علّة جاعلة للطبيعة الجوهرية للهوى بما لها من حقيقتها التصورية و سنخ طبيعتها المرسلّة الكلّية^٥، فضلاً عن ثبوتها لها و حملها عليها الذي هو مناط التشكيك على ما لا يخفى؛ لما علمت أنفأ أن أفراد طبيعة واحدة نوعيّة كانت [أو] جنسيّة لا يصحّ أن يكون بعضها علّة فاعلة لبعض، و إلّا لزم تقدّم الشيء على نفسه، فإذا لم يصحّ كون المتقدم علّة لماهيّة المتأخر لحقيقتها التصورية التي هي عبارة عن ماهيتها في حدّ ذاتها، فما ظنك بكونه علّة لاتّصافه بها؟ كيف وإنّ هذا الاتّصاف لا يكون مجعولاً بوجه ما، و إنّي لأجد أن نحكم بجريان التشكيك فيها، و إلّا لكان ذلك اتّصافاً بالعرضي لا الذاتي.

ثم إنّا لو سلّمنا كون العقل المفارق علّة جاعلة للهوى، لا يصحّ أن يكون علّة لاتّصافها بالجوهريّة بما لها من مرتبتها التصديقية، بل إنّا يكون علّة لها بماهيّة، فلا يكون الأقدمية التشكيكية جارية فيها. و الحاصل أن صدق الجوهر على العقل المفارق أولاً و صدقه على الهوى ثانياً، إنّا يستلزم التشكيك على سبيل الأقدمية لو كان صدقه على الهوى من حيث ذلك المفارق، سيّما أن الحقّ الحقيق من شرب الرحيق من كأس التصديق أن العلّة الجاعلة للهوى هو الله تعالى^٦ و مع ذلك يكون علّة لها في نفسها، و كذلك علّة للجوهر الذي هو جنس لها في نفسه، لا في ثبوته لها و حمله

١. محقق دواني [M].

٢. شرح تجريد العقائد، ج ١، ص ١٠٣، بانويس ٣.

٣. همان.

٤. مجموعه مصنفات شيخ اشراق، ج ٢، ص ١١٩.

٥. نكر: مصنفات ميرداماد، ج ١، ص ٨٦.

٦. نكر: همان، ص ٢٢٢؛ ص ٤٧٣.

عليها - لاستغنائه في ذلك عن العلة مطلقاً - وذلك بخلاف ما عليه حمل عرضي الشيء على ذلك الشيء، حيث يصح كون صدقه عليه من جهة علّية كالوجود؛ لأنه يصدق على الواجب لذاته و على الممكنات من حيث استنادها إليه.

و بعد اللتيا والتي، ظهر أن ذلك لا يصح كونه تشكيكاً فضلاً عن البرهان، وكذلك لا يصح كونه جدلياً بل ولا مشاغيباً أيضاً لا على أصول المشائين ولا الراقيين^١، فكيف يصح أن يكون ذلك إيراداً على أولئك الأقدام ولا نصرة لهؤلاء الأعلام حيث لم يحكموا الذاتي مقول بالتشكيك، إلا بالشدة والضعف لا مطلقاً.

ثمّ لما وصلنا إلى هذا المقام، فلم نجد في نفسي رخصة لثلاً نتوجه إلى نصرة المشاء على شيخ أتباع الرواقيين في مسألة أخرى على ما «سَنَقُرُّكَ فَلَا تَنْسَى»^٢.

فنقول: إنّ الشيخ الإشراقي قد أورد الإيراد على صاحب الشفاء حيث قال:

«إنّ الجوهرية أيضاً ليست في الأعيان أمر زائد على الجسميّة، بل جعل الشيء جسمًا هو بعينه جعله جوهرًا؛ إذ الجوهرية عندنا ليست إلّا كمال ماهية الشيء على وجه يستغني في قوامه عن الحمل».

ثمّ قال:

«و المشائون عرّفوه بأنّه الموجود لا في موضوع، فنفي الموضوع سلبى، والموجوديّة عرضيّة. فإذا قال الذابّ عنهم: «إنّ الجوهرية أمر آخر»، يصعب عليه شرحه وإثباته على المنازع. ثمّ إذا كانت أمراً آخر موجوداً في الجسم، فلها موجود لا في موضوع، فيكون موصوفاً بالجوهرية و يعود الكلام إلى جوهر الجوهر، فيتسلسل إلى غير النهاية»^٣؛ انتهى.

ولا يخفى أنّه إن أراد بما ذكره بقوله: «و المشائون عرّفوه» أنّهم رسّموه، فممنوع ولا يلزم من ذلك كون حقيقة الجوهر من العرضيات كما لا يخفى؛ وإن أراد به أنّهم حدّوه، فهو غير مسلم. وبالجملّة، إنّ ذلك من حيث اشتبه عليه رسم الجوهر بحقيقته، فلا يلزم من كون الأوّل عرضياً كون حقيقته كذلك، وقد صرح به المشائون سيّما الشيخ في الإشارات وذلك حيث قال:

«وهمّ وتنبية: وربّما ظنّ أنّ الموجود لا في الموضوع يعتم الأوّل وغيره عموم الجنس، فيقع تحت الجوهر. وهذا خطأ، فإنّ الموجود لا في موضوع الذي هو كالرسم للجوهر، ليس يُعنى به الموجود بالفعل وجوداً لا في موضوع؛ حتّى أنّ من عرف أنّ زيدا هو في نفسه جوهر، عرف منه أنّه موجود بالفعل أصلاً، فضلاً عن كَيْفِيّة ذلك الوجود؛ بل معنى ما يحمل على الجوهر - كالرسم ويشارك فيه الجواهر النوعية عند القوّة كما يشترك في الجنس - هو أنّه ماهية وحقيقة إنّما يكون وجودها لا في موضوع، وهذا الحمل يكون على زيد وعمرو [لذاتيهما] ولا لعلّة. وأمّا كونه موجوداً بالفعل الذي هو جزء من كونه

١. كذا.

٢. الأعلى/٦.

٣. مجموعة مصتفات شيخ اشراق، ج ٢، صص ٧٠-٧١.

موجوداً بالفعل لا في موضوع، فقد يكون له لعلّة^١؛ انتهى.

ولا يخفى أن بهذا التحقيق اندفع ما توهمه ذلك الأخ الأعزّ من التشكيك وكذلك ما قاله شيخ أتباع الرواقيتين على رئيس المشائين.

وبالجملة، إن هذا صريح في أن المشائين رسموا الجوهر بأنه موجود بالفعل لا [في] موضوع، وحدّوه بأنه حقيقة في جوهر ذاتها أن يستغني عن الموضوع.

وأما ما ادّعاء من لزوم التسلسل على تقدير كون حقيقة الجوهر أمراً آخر موجوداً في الجسم، ففيه تأمل؛ حيث إنها لما كانت عند المشائين جنساً له متحدّاً معه اتحاد الجنس مع النوع، يصدق الجوهر على الجسم من حيث كونه فرداً لها، فيكون حملاً متعارفاً على نفس ذاته من حيث «هو»، فيكون من قبيل الحملي الأولي الذاتي، فلا شيء منهما في صدق الجوهر عليه أن يكون له جوهرية أخرى، ليلزم ذهاب السلسلة إلى ما لا يتناهي.

وبالجملة، إن الجوهر حقيقة و ماهية يتبعها أن يكون وجودها لا في موضوع، و من الظاهر أن صدق كلّ منهما على الآخر صدق الحدّ على المحدود أو المحدود على حدّه. و من البين أنه لا مغايرة بينهما إلا بالإجمال والتفصيل، فلا حاجة في صدق الجوهر على تلك الماهية إلى جوهرية أخرى كسائر حدود الأشياء بالقياس إليها.

فقد انصرح أن هذا نصره الحكماء المشائين وإيراد على شيخ الرواقيتين وذلك على خلاف ما ظنّه ذلك الأخ العقلاني حيث ظنّ أنه نصره للرواقيتين وإيراد على المشائين؛ والحق أنه لا نصره ولا إيراد. إتيك وقلة التأمل!

ثمّ جدير بنا لو أشرنا إلى إيراد يرد بظاهره على المشائين حيث ما أصلوه، فنقول: إنهم قالوا إنه لا يصحّ تبدّل الذات بتبدّل الاعتبارات والحيثيات^٢ حتى أنهم عن آخرهم حكموا بأن العلم من مقولة المعلوم؛ إن جوهرًا فجوهراً وإن عرضاً فعرضاً^٣.

فإذا تمّ هذا، فنقول: حكموا بجوهرية الصورة النوعية للحقائق الجوهرية وبصيرورتها فصولاً لها باعتبار أخذها بلا شرط شيء، وقد بينّ في موضعه أنها لا يكون جواهر وإلا لكانت أنواعاً لا فصولاً، و أيضاً لا يكون أعرافاً وإلا لزم اتحاد الجوهر مع العرض وصيرورته نفسه، فيلزم من ذلك صيرورة الجوهر

١. الإشارات والتنبيهات، صص ٢٧٣-٢٧٤.

٢. ابن سينا و خواجه نصيرالدين طوسي در مواضع محتفي از آثار خود به اين نکته تصريح کرده اند كه تبدل در اعتبارات، به تبدل در ذات منجر نمی شود. نمونه را نگر: التعليقات، صص ١٣-١٤؛ فصول، ص ٢٢.

٣. برخی دانشمندان همچون حکيم سبزواری در شرح المنظومة، اين قول را به محقق دواني منسوب کرده اند. با جست وجو در آنچه از آثار دواني در دسترس است، تصريحی بر اين دیدگاه يافت نشد؛ اما شايد بتوان اين عبارت او را در رساله «تفسير سورة اخلاص»، دالّ بر معنای فوق دانست:

«و لك أن تقول كما أنّ العلم يعبر عنه بـ «دانستن» و «دانش» و غيرها من الألفاظ الدالّة على أنّه من الإضافات الاعتبارية، ثمّ البرهان و الفحص يقتضيان بأنّه صورة المعلوم و ربّما كان جوهرًا كما حقق في موضعه» (الرسائل المختارة، ص ٥٤).

٤. نگر: الإشارات والتنبيهات، ص ١٩٩؛ شرح الإشارات والتنبيهات، ج ٢، صص ١٣٤-١٣٥.

غير جوهر حتّى أنّ المحقّقين منهم على استحالة صيرورة الجوهر في الأعيان عرضاً في الأذهان^١. فإذا لم يصحّ تبدّل الذات بتبدّل الظروف والأوعية، فما ظنّك بتبدّلها بتبدّل الاعتبارات والحيثيّة؟ ثمّ لمّا وصل إلى ذلك الأخ الأعزّ هذا الإيراد الذي أوردناه على المشائين، فقد أجاب عنه تارة بأنّ الصورة النوعيّة ليست حقيقة جوهرية بل هي نحو من الوجود، و تارة بأنّ تبدّل الحقيقة بمجرد اعتبار ما لا فساد فيه، بل إنّما الفساد فيه إذا تبدّلت و انقلبت من حقيقتها إلى حقيقة يكون تحت مقولة أخرى.

ولا يخفى أنّ شيئاً منهما لا يخلو عن شيء. أمّا الأول منهما فلأنّ ما ذكره في أمر الوجود، فهو أو هن من بيت العنكبوت^٢؛ لأنّ الكلام مع المشائين الأرسطالسيّين القائلين بأنّ الصورة النوعيّة حقيقة جوهرية، على أنّه لا يصحّ أيضاً بأصول الرواقيتين القائلين بأنّها عرض^٣؛ ولعلّ ما ذهب إليه هو ما عليه شذمة قليلون الذين لا اعتداد بهم و بمقاهم، بل إنّهم لكلام أشدّ من كلام الفلاسفة، بل يريد عليهم أنّ الوجود لمّا كان من عوارض الشيء، فكيف يصحّ كونه من مقوماته بمجرد أخذه باعتبار ما، وإذا جعلوه عن ذلك الشيء فيصير واجباً بالذات على ما لا يخفى، فما لكم كيف تحكمون. و أمّا الثاني منهما، فلأنّ الاعتبار عند أولي الأيدي والأبصار لمّا كان من عوارض الحقيقة، فلا يصحّ تبدّلها عن حقيقتها بحسبه، وإن صارت حقيقة اعتباريّة لا تأصّل لها؛ إذ من البين أنّه لو استحال انقلاب الشيء عن حقيقته باعتبار ما، لاستحال ذلك مطلقاً؛ سواء كان ما ينقلب إليه ذلك الشيء حقيقة لا تأصّل لها أو كانت حقيقة متأصلة مندرجة تحت مقولة أخرى؛ فما لكم كيف لا يتبصرون؟ إياك وقلة التأمل و سوء التدبّر!

تمّ، والحمد لله رب العالمين.

١. مصنّف در شرح خود بر القیسات، عباراتی از ابن سینا نقل کرده است مبنی بر اینکه جوهر عالم خارج، در عالم ذهن نیز جوهر است؛ زیرا ملاک جوهریت، ماهیت است و ماهیت در خارج و ذهن تفاوت ندارد. علوی عاملی این نقل قول را مؤید نظر خود و استادش می داند. او همچنین، نظریه ای به محقّق دوانی نسبت داده است مبنی بر اینکه وقتی جوهر خارجی در عالم ذهن قرار گیرد، از مقوله عرض خواهد بود. علوی عاملی این سخن را صراحتاً ردّ کرده و آن را ناشی از بی دقتی در عبارات شیخ می داند. نگر: شرح القیسات، صص ۱۸۷-۱۹۲.

٢. اقتباس از آیه ۶ سورۀ مبارکۀ العنکبوت: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَنِيًّا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَنِيَّةٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ».

٣. نگر: مجموعه مصتفات شیخ اشراق، ج ۲، ص ۸۷.

تصوير نسخه خطي

[تصوير شماره ١]

وقف كتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمیٰ مرتضیٰ نجفی داماد
قم
مهریس ۱۳۵۳ هـ

بسم الله الرحمن الرحيم
بعد حمد الله على آلاءه والصلوة على محمد وآله نقول انهم قباد
الملک الغنی احمد بن زین العابدین العمور بن بعض
افغانی اندن قدورد واکبر و علی اکبر المشایخ فزاد
کون الجود مفعولاً بالمشکک علی اصولهم وذلک حيث
ان الوجود لما کان زائدا علی ذات الکتاب فیکون
متقدما علیه بعدا بالمتبیه ثم ان العقل الفارق لما کان
علیه و من الظاهر انما هو ان مصدره ان تحت الجود
فیترجم تقدم صدق الجود علی مبدء تکلیف العقل علی مبدء
علی مرتبه مبدء معلوما وذلک حيث ان مرتبه تعلیه مبدء
العقل و تقدّمه علی مرتبه مبدء المعلوم و تقدّمه کما کان
مرتبه وجوده متقدّمه علی وجوده فیدلّ من ذلك السکک
من حيث الاقدمیه فی کماله هو برهان بالاثبت من ثبوت
الاولی بکرون الا و جوارحه فی ان الجود لما کان زائدا
لما تحته من الازاد کون کل مناه مطابق صدقه و صدق عقل
عده و الا لما کان ذلک ذائبا لم یجد صدقه علی اول الایه
و علی الاخر اول الایه و المراد من التقدم انکلی الا انه نقول ان
هذا غیر توجیه کما سنی و مراد من تقدمه و بالله تعالی
انه اشتباه علی مرتبه حيث ان تقدمه انکلیه کما مر
من سبب تقدمه مراد تقدمه و یظهر ذلک کالتور فی بیان
الطور بعد تعلیه معنی الاقدمیه انکلیه بعدا و ذلک ان
یقن ان المتبیه فیکون بعض افراد ما یوجب تقدمه انکلیه
قد لا تصاف الا فزاد غیر کس و لو کان مع ذلک انصاف

معنی الام

صفحه آغازین نسخه شماره ۱۷۵۰۴/۳، کتابخانه آیه الله مرتضیٰ نجفی داماد (M)

[تصوير شماره ۲]

وقت من بجزای محمدي حضرت بیت الله علیهم السلام مرعشی نجفی (ره)
 قلم
 دی ماه ۱۳۵۳ هـ

مدرسه تحت عنوانی تا کتب لا ینفردون بآیات
 و فقه اهل فروع سوء المذنبه
 تم و الحمد لله

بسم الله الرحمن الرحیم

والله المستعان العزیز العظیم

بعد حمد و تعالیٰ فی باب المذنبه ثمره الذی فیه و العبد و معنی
 و فقه اهل فروع سوء المذنبه
 و من العبادین العلوی ان ذلک واجب استماع
 الا سوله فی ارسال آیه الله فی العالمین نمیر الله و الله
 الی الامم العالم من الذین محمد و منشی علی عیون
 عباد الجواب عن المذنبه و الجواب عن المذنبه
 البشایر العظیمه او من الشرب بالرب المذنبه
 لما منع وجوده و هو ان یكون علی قدر معین من المذنبه
 و حسب ان یكون هررد و البطو و فعله وجوده و هو ان یکن
 مرعشی فی تحصیل المذنبه و البطو و غیر محصل المذنبه و ان
 فاذن ان من مخرج قدره و هو ان یکن علی قدر
 مبدئیه وجوده و ان یکن ان من مخرج مرعشی و مرعشی
 مرعشی و مرعشی و مرعشی و مرعشی و مرعشی و مرعشی
 سابقه علی المذنبه و مرعشی و مرعشی و مرعشی و مرعشی
 مرعشی و مرعشی و مرعشی و مرعشی و مرعشی و مرعشی
 فی عینه و هو ان یکن مرعشی و مرعشی و مرعشی و مرعشی
 فخره و هو ان یکن مرعشی و مرعشی و مرعشی و مرعشی

این کتاب در بیان مباحث فقهیه و فلسفیه است و در آن به بررسی مباحثی چون وجود، حقیقت، و سببیت پرداخته شده است. این کتاب یکی از آثار مهم و معتبره است که در حوزه فقه و فلسفه اسلامی نوشته شده است.

خط از کاتب نجفی

فخره
 مرعشی

صفحه پایانی نسخه شماره ۱۷۵۰۴۳، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی (ره) (M)

فهرست منابع و مآخذ

کتاب‌ها:

- قرآن کریم.
- الإشارات و التنبیها، ابوعلى حسين بن عبدالله بن سينا، تصحيح: مجتبى زارعى، چ ۱، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۱ ش.
- اعلام اصفهان، مصلح الدين مهدى، تصحيح: غلام رضا نصراللهى، چ ۱، اصفهان: انتشارات سازمان فرهنگى / تفریحى شهردارى اصفهان، ۱۳۸۶ ش.
- أعيان الشيعة، سيد محسن امين، تصحيح: سيد حسن امين، چ ۱، بيروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ ق.
- تتيم أمل الآمل، عبد النبي بن محمد تقى قزوینی، تصحيح: سيد احمد حسینی اشكوری، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه حضرت آية الله العظمی مرعشى نجفی رحمته الله، ۱۴۰۷ ق.
- التعليقات، ابوعلى حسين بن عبدالله بن سينا، تصحيح: ابراهيم بدوى، چ ۱، بيروت: مكتبة الإعلامى الإسلامى، ۱۴۰۴ ق.
- تقويم الإيمان و شرحه كشف الحقائق، سيد محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادى (ميرداماد)؛ سيد احمد بن زين العابدين علوى عاملى، تصحيح: على اوجبى، چ ۱، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامى دانشگاه تهران [و] مؤسسه بين المللى اندیشه و تمدن اسلامى [و] مؤسسه پژوهشى ميراث مكتوب، ۱۳۷۶ ش.
- الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة، صدرالدين محمد بن ابراهيم قوامى شيرازى (ملاصدرا)، تعليق: ملاهادى بن مهدى سبزواری [و] علامه سيد محمد حسين طباطبائى [و] على بن عبدالله زنوزى [و] محمد بن معصوم على مدرّس زنجانى [و] اسماعيل بن محمد سمیع اصفهانى (واحد العين) [و] ملاعلى بن جمشيد نورى، تصحيح: محمد رضا مظفر، چ ۲، قم: المكتبة المصطفوى، ۱۳۶۸ ش.
- دنباله جست وجو در تصوف ايران، عبدالحسين زرّين كوب، چ ۵، تهران: انتشارات اميرکبير، ۱۳۸۰ ش.
- الذريعة إلى تصانيف الشيعة، محمد محسن بن على منزوى طهرانى (شيخ آقابزرگ)، تصحيح و تعليق: على نقى منزوى [و] احمد منزوى، چ ۳، بيروت: دارالأضواء، ۱۴۰۳ ق.
- الرسائل المختارة، جلال الدين محمد بن اسعد دوانى، تصحيح: سيد احمد تويسركانى، اصفهان: مكتبة الإمام أميرالمؤمنين عليه السلام، ۱۳۶۴ ش.
- شرح الإشارات و التنبیها (مع المحاکمات)، ابوعلى حسين بن عبدالله بن سينا؛ خواجه نصيرالدين محمد بن محمد طوسى؛ قطب الدين محمد بن محمد رازى بويهى، چ ۲، قم: دفتر نشر، ۱۴۰۳ ق.
- شرح القبس، سيد احمد بن زين العابدين علوى عاملى، تصحيح: حامد ناجى اصفهانى، چ ۱، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامى [و] مؤسسه پژوهشى ميراث مكتوب، ۱۳۷۶ ش.
- شرح تجريد العقائد (المشهور بشرح الجديد)، ج ۱، علاء الدين على بن محمد قوشجى، تعليق:

- جلال الدين محمد بن اسعد دواني، تصحيح: محمد حسين زارعی رضایی، چ، ۱، قم: انتشارات رائد، ۱۳۹۳ ش.
- الشفاء (الإلهيات / الرياضيات / الطبيعيات / المنطق)، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، تصحيح: جورج قنواقي [و] سعيد زايد [و] عبد الحميد صبرة [و] عبد الحميد لطفي مظهر [و] محمد رضا مدور [و] إمام إبراهيم أحمد [و] محمود قاسم [و] عبد الحليم منتصر [و] عبدالله اسماعيل [و] محمود الخضيرى [و] أحمد فؤاد الأهواني [و] أبو العلا عفيفي، تصدير و مراجعه: ابراهيم بيومي مذكور، چ ۱ (افست از: چاپ قاهره، ۱۳۹۵ ق)، قم: منشورات مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۴-۱۴۰۵ ق.
 - طبقات أعلام الشيعة، محمد محسن بن علي منزوی طهرانی (شيخ آقابزرگ)، تصحيح و تعليق: علي نقی منزوی [و] احمد منزوی، چ، ۱، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۳۰ ق.
 - فصول، خواجه نصير الدين محمد بن محمد طوسی، ترجمه: ركن الدين محمد بن علي گرگانی، تصحيح: محمد تقی دانش پژوه، چ، ۱، تهران: چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۳۵ ش.
 - فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی، هنری گربن، ترجمه: جواد طباطبائی، چ، ۱، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۹ ش.
 - فهرست کتب خطی اصفهان، سید محمد علی روضاتی، چ، ۱، اصفهان: مؤسسه فرهنگی / مطالعاتی الزهراء (ع)، ۱۳۸۶ ش.
 - فهرست نسخه های خطی کتابخانه آية الله مرعشی نجفی (رحمته الله علیه)، ج ۴۴، محمد حسين امینی [و] سید محمود مرعشی نجفی، چ، ۱، قم: انتشارات کتابخانه حضرت آية الله العظمی مرعشی نجفی (رحمته الله علیه)، ۱۳۹۴ ش.
 - فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۵، محمد تقی دانش پژوه، چ، ۱، تهران: چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۳۵ ش.
 - فهرستگان نسخه های خطی ایران (فنخا)، ج ۱۱، به کوشش: مصطفی درایتی، چ، ۱، تهران: انتشارات سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۱ ش.
 - القبسات، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحيح: مهدی محقق [و] سید علی موسوی بهبهانی [و] توشی هیکو ایزوتسو [و] ابراهيم دیباجی، چ ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ ش.
 - کشف الحجب و الأستار عن أسماء الكتب والأسفار، اعجاز حسین بن محمد قلی کنتوری نیشابوری، مقدمه: سید شهاب الدین مرعشی نجفی، چ ۲، قم: انتشارات کتابخانه حضرت آية الله العظمی مرعشی نجفی (رحمته الله علیه)، ۱۴۰۹ ق.
 - مجموعه رسائل فلسفی صدر المتألهين، صدرالدین محمد بن ابراهيم قوامی شیرازی (ملا صدرا)، تصحيح: حامد ناجی اصفهانی، چ، ۱، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۷۵ ش.
 - مجموعه مصنفات شيخ اشراق، ج ۱ و ۲، یحیی بن حبش سهروردی (شيخ اشراق)، تصحيح: هانری کرین [و] نجف قلی حبیبی [و] سید حسین نصر، چ، ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۷۲ ش.

- مصنفات میرداماد، ج ۱، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی، تصحیح: عبدالله نورانی، چ ۱، تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ ش.
- منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران (از عصر میرداماد و میرفندرسکی تا زمان حاضر)، سید جلال الدین آشتیانی، چ ۲، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۷ ش.
- نجوم السماء فی تراجم العلماء (شرح حال علمای شیعه قرن های یازدهم و دوازدهم و سیزدهم هجری قمری)، محمدعلی بن محمد صادق آزادکشمیری، چ ۲، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل (وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی)، ۱۳۸۷ ش.

مقالات:

- «سه رساله درباره ابومسلم و ابومسلم نامه ها»، رسول جعفریان، میراث اسلامی ایران، دفتر دوم، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله تعالی، ۱۳۷۴ ش، صص ۳۰۲-۲۴۵.
- «گذری بر زندگی پیتر دلاواله»، حامد ناجی اصفهانی، مجموعه مقالات برگزیده نخستین همایش بین المللی مکتب فلسفی اصفهان، چ ۱، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ج ۱، صص ۴۴-۴۳۱.
- «نگارش های شمسای گیلانی»، محمدتقی دانش پژوه، جاویدان خرد، شماره ۸، پاییز ۱۳۶۰ ش، صص ۷۸-۴۰.

منابع سمعی و بصری:

- «گفتمان سید احمد علوی و پیتر دلاواله»، سخنرانی دکتر حامد ناجی اصفهانی در نخستین همایش مکتب فلسفی اصفهان، بهمن ماه ۱۳۹۰ هجری شمسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، تالار صائب. موجود در پیوند زیر:

<https://www.aparat.com/v/gbOSg/>



اثر مهر شاه عباس صفوی بر یکی از فرامین حکومتی
برگرفته از گنجینه اسناد آرشیو ایالتی ونیز



قلمدان لاکي دوبهره با تصوير رام شدنِ شير در مجلس ميرداماد و ميرفندرسکي
منسوب به حيدر علي بن محمد اسماعيل نقاش باشي، اواخر سده ۱۳ هجري قمری
مجموعه شخصي بابک مفیدی (اصفهان)

تصحيح متون

رسالة «المراشح»

الميرزا محمد بن محمد هادي النائيني

السيد صادق الحسيني الإشكوري*
أستاذ علم المخطوطات ورئيس مجمع الذخائر الإسلامية (قم)

المقدمة

- ١ -

المؤلف والكتاب

صاحب الرسالة هو الميرزا محمد بن محمد هادي النائيني المتخلص بـ «فائض»، من تلامذة حجة الإسلام الشفقي الأصفهاني والمجاز منه. وقد وصل إلينا من مؤلفاته ديوان شعره ورسائله الرجالية. قال العلامة الطهراني في الذريعة:

«رجال الميرزا محمد بن محمد هادي النائيني المجاز من السيد حجة الإسلام الشفقي الأصفهاني سنة ١٢٥٦، كتب الإجازة له بخطه على ظهر المجلد الأول من رجاله الذي تممه سنة ١٢٦٥ ق. وله ديوان، تخلصه في شعره «الفائض»...»^١.
وقال في المجلد الثالث لكتابه:

«ديوان فائض النائيني: للميرزا محمد بن محمد هادي النائيني، تلميذ السيد حجة الإسلام الأصفهاني المجاز منه. وله كتاب في الرجال. وقد كتب أستاذه إجازة له بخطه على ظهر كتابه الرجال الموجود عند السيد شهاب الدين، كما كتبه إلينا»^٢.
وذكر أنه فرغ من تأليفه سنة ١٢٦٥ ق، وأنّ النسخة بخطه المتوسط، وأنه شاعر تخلصه «فائض». ثم قال:

«وظني أنه الآقا محمد النائيني، والد الآقا عليرضا النائيني الذي ينقل عنه شيخنا

* البريد الإلكتروني: zakhair@hotmail.com

١. الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج ١٠، ص ١٤٨ (رقم ٢٧٣).

٢. المصدر نفسه، ج ٩، ص ٨٠٦ (رقم ٥٤٣٨).

بعض الحكايات في دار السلام وغيره مع الإطراء والتبجيل»^١.
أقول: أكثر كتابه الرجالي تلخيصات لرسائل أستاذه الشفقي. فالأصح أن يسمّى كتابه بـ«الرسائل
الرجالية»، لا «كتاب الرجال»؛ فتأمل. وإليك عناوين رسائله:

١. «المرشح»، وهو الذي بين يديك؛
٢. «ترجمة أبي بصير»؛
٣. «ترجمة محمد بن إسماعيل»؛
٤. «ترجمة أبان بن عثمان»؛
٥. «أصحاب العدة»؛
٦. «ترجمة سهل بن زياد الآدمي»؛
٧. «ترجمة محمد بن خالد البرقي»؛
٨. «تلخيص ترجمة إبراهيم بن هاشم»؛
٩. «ترجمة إسحاق بن عمّار»؛
١٠. «تلخيص ترجمة حمّاد بن عيسى»؛
١١. «ترجمة عمر بن يزيد».

توجد نسخة الكتاب المذكور في مكتبة المرتضوي في المشهد الرضوي - عليه آلاف الثناء - في ٧٣
صفحة. والمصورة منها موجودة في مركز إحياء التراث الإسلامي بقم، تحت رقم ٢٥٨٢. وقد صرح
النائني بتاريخ تأليف الرسائل في مختلف الشهور من سنة ١٢٦٥ في أصفهان. والرسالة الأخيرة تمت
يوم الخميس ٢٥ جمادى الأولى من السنة نفسها.

- ٢ -

إشارة إلى وجه تسمية الكتاب

يبدو أنّ «المرّاشح» جمع «المرّشح»، اسم مكان؛ أي: أمكنة الرشح. ومن المستبعد أن يكون جمع
«المرّشح»، اسم آلة. و«الرشح»: ندى العرق على الجسد، كما يقول ابن منظور في لسان العرب:
«وقد رَشَحَ يَرَشِّحُ رَشْحاً وَرَشْحَاناً: نَدَى بِالْعَرَقِ. وَ«المرّشح والمُرْشَحَةُ»: البطانة
التي تحت لِئِدِ السَّرَج... تقول: لم يَرَشِّحْ له شيء إذا لم يُعْطِهِ شيئاً»^٢.
وأما أن يكون مفردا «المرّشح» - من باب الإفعال - فإنه وإن ورد في اللغة^٣، إلا أن هذا المعنى
لا يناسب المقام. يقول أيضاً ابن منظور:
«وَرَشَّحَتِ النّاقَةُ وَلَدَهَا وَرَشَّحَتْهُ وَأَرَشَّحَتْهُ: وَهُوَ أَنْ تَحْكُ أَصْلَ ذَنْبِهِ وَتَدْفَعَهُ بِرَأْسِهَا
وَتَقْدِّمَهُ وَتَقِفَ عَلَيْهِ حَتَّى يَلْحَقَهَا وَتُرْجِيَهُ أحياناً؛ أي تقدّمه وتتبعه، وهي رَاشِحٌ وَمُرْشِحٌ
وَمُرْشَّحٌ، كُلُّ ذَلِكَ عَلَى النِّسْبِ»^٤.

١. المصدر نفسه.

٢. لسان العرب، ج ٥، ص ٢١٩ (رشح).

٣. انظر: المصدر نفسه، ص ٢١٨.

٤. انظر: المصدر نفسه.

هذا، ولا مانع من جمع كل ما ذكرنا من المرشَح والمرشَح والمرشَح على المرشَح؛ فإنَّ كلَّ هذه الأوزان تجمع على مَفَاعِل، كما صرَّح بذلك محمَّد يحيى القزويني، من أعلام القرن الثاني عشر، في كتابه المجموع والمصادر، يقول:

«المَفَاعِل - بفتح الميم وكسر العين - يجيء وحداته على أحد عشر وزناً:

الأول: المُفْعَل بفتح الميم والعين، كالمُضْدَر على المصادر؛

الثاني: المُفْعَل بالكسر وفتح العين، كالمُطْبَخ على المطابخ؛

...

السادس: المُفْعَل بالضم وكسر العين، كالمُفْلِس على المُفَالِس»^١.

والجدير بالذكر أن النائي أخذ عنوان كتابه هذا من مقدمة الرواشح السماوية. فالسيد الداماد قال في آخر مقدمة كتابه:

«فلا علينا لو قدّمنا عضة من تلك المراسح في عدّة رواشح»^٢.

وأما «الرّواشح» على وزن الفَوَاعِل، ففردّها «الرّاشحة»، كما هي عناوين أبواب كتاب المحقّق الداماد. قال القزويني:

«الفَوَاعِل يجيء وحداته على خمسة أوزان»^٣.

وعدّ منها الفاعلة، كالشّاجنة على الشّواجن»^٤.

- ٣ -

منهجنا في التصحيح

هذا، وقد زدنا بعض النقاط المهمة - حسب ظننا - من الرواشح للمحقّق الداماد، وأضفنا عناوين المراسح بين المعقوفين، لكي يسهل تناولها. وأكثر هذه العناوين مأخوذة من الطبعة الحجرية للرواشح مع تعديل أو إضافة من جانبنا. ولا تكون هذه الرسالة إلا كمختصر للرواشح مع تعديل فيه وإضافة نظرات للنائي لا بأس بها^٥.

هذا ما تيسّر لي سابقاً حول الكتاب والمؤلف. والآن بمناسبة ما يصدر عن المعلّم الثالث والمحقّق البار، السيد الداماد - أعلى الله مقامه الشريف - حول ما ألف وما ألف عنه وعن آثاره. فيجدُر بنا أن نعيد النظر في هذه الرسالة ومقابلته مع الطبعة الحديثة وإعادة النظر في الهوامش، إلّا أنّ

١. المجموع والمصادر، صص ٦٤-٦٥.

٢. الرواشح السماوية، ص ٧٠.

٣. المجموع والمصادر، ص ٦٥.

٤. انظر: المصدر نفسه.

٥. فرغت من تصحيح هذه النسخة الشريفة في قرية بُنَادَك سادات المعروف بـ«بُتَاف» من توابع يزد، سنة ١٤٢٣ق، في المدرسة العلمية التي أسسها الحجة المفضّل السيّد علي الوزيري - حفظه الله تعالى ورعاه - وشاركني في تصحيح الكتاب، الأخ الصديق الشيخ محمّد جواد صابريان - زاد الله في توفيقه - .

الفرصة قليلة، وعلى عاتقي أكثر مما أتحمّل. فرأيت أن أبسط قليلاً حول ما أجملته سابقاً في السطر الأخير من مقدّمتي: «ولا تكون هذه الرسالة إلا كمختصر للرواشح مع تعديل فيه وإضافة نظرات للنائبي»، فأقول:

- أولاً: ليعلم أنّ الرواشح السماوية في شرح أحاديث الإمامية كتاب في علم دراية الحديث، كتبها الميرداماد كمدخل إلى فهم أحاديث أم الكتب الحديثية الشيعية، أعني كتاب الكافي لثقة الإسلام الكليني - قدس سرّه - . ولذا أتى بشرح خطبة الكافي أيضاً في بدايات كلامه شرحاً أكثرها لغوي مع ما يزيد عليه المحقق الداماد من رشحات فلسفية وكلامية. وبما أن المرآش للنائبي كمختصر للرواشح قاصداً علم الدراية، فحدّث المقدمة بالمرّة؛
- ثانياً: الصحيح أن نعدّ المرآش للنائبي تعليقة نقدية على الرواشح لا ملخصاً فحسب. فإنّه كل ما يقول النائبي: «أقول»، فمعناه أنّه قول مخالف لقول المؤلف، مثل ما يذكره في المرشح الأول. وفي آخر المرشح الرابع بعد نقل ما ذكره المحقق الداماد، يقول: «أقول: وفي كلّ ذلك نظر...». وهذا ممّا يزيد على قيمة الكتاب؛ إذ لم يلخص كتاباً ليزيد على تعداد مؤلفاته أو ليستفيد منه طالب علم الدراية الذي لا يريد التطويل، بل يلخص لكي يعلّق على ما لا يقبله ولا يرضاه. نعم، إذا كان موافقاً للرأي صاحب الكتاب في أقواله وإشكالاته فينقل ذلك ملخصاً من دون تعليق عليه.

ونراه في بعض الأحيان لم يذكر أصل المسألة، لأنّه لا يرى ما يمكن فيه المناقشة، فمثلاً لم يذكر القسم الخامس من أقسام الحديث - وهو الحديث الضعيف - في المرشح الأول، وكذلك ينقص عدد مرآشحه من تقسيمات الرواشح. فإنّ تعدادها عند المؤلف الداماد تسعة وثلاثون (٣٩)، بينما عدده عند النائبي اثنان وثلاثون (٣٢). فلم يذكر النائبي الأقسام الفرعية للحديث (العدد ٣٧)، والفرق بين الحديث القدسي والقرآن، وبينه وبين الأحاديث النبوية (العدد ٣٨)، وكذا لم يذكر أقسام حكم العقل (العدد ٣٩). وعلى أية حال، فالعدد الأخير من المرآش، أي العدد ٣٢، يطابق العدد ٣٦ من الرواشح. ونرى بعض الخلاف في الموارد المذكورة، ممّا يمكن أن يكون نتيجة الاختلاف بين النسخ المخطوطة. فلتقرّن أكثر.

وعليّ أن أشكر سماحة الصديق المفضل، حسين النجفي لمراجعته في هذه الطبعة الثانية متناً وهامشاً، فجزاه الله وإخوانه خير جزاء المحسنين.

هذا ما سنح لي المجال، والله المستدّ المعين
السيد صادق الحسيني الإشكوري
نيروز وباء كورونا، قم المقدّسة

نص الرسالة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلاة على سيدنا محمد وآله الطاهرين.

أما بعد، فيقول المفتاق إلى العفو والغفران والإقالة من الرب الرؤوف الأحد، ابن محمد هادي النائيني محمد - سامحه الله تعالى يوم حساب ما يعدّ ويعتدّ، وغفر له ما لا يحصى ولا يعدّ، ولوالديه بالرفد الأرفد - هذه تحقيقات رائقة ونكت فائقة افتلذتها من مصنفات الأفاضل من الأصحاب - رضوان الله عليهم - مما يتعلق بالأخبار والرواة، أوردتها في تلك الورقات على ما ساعدني الأوقات بتوفيق الله سبحانه، وفيه مطالب:

المطلب الأول: في ما افتلذته من كتاب الرواشح^١ وفيه مراشح، ويسمى^٢ به الكتاب، ليكون على طبق ما للانتخاب.

المرشح الأول

[في الأقسام الأولية للحديث]

متن الحديث ألفاظه، والسند طريق المتن؛ أي جملة من رواه على الترتيب والتناقل. ويقال: هو الإخبار عن طريق المتن. أقول: والأول أوفق بالاستعمالات، والإسناد رفع الحديث إلى قائله بالتناقل.^٣ أقول: فالفرق بين السند والإسناد بأن السند جملة الراوين بأعيانهم، والإسناد من فعل الناقل. وللمتن عوارض وأحوال بحسب نفسه، وعوارض وأحوال بحسب طريقه. والبحث في الثاني، فالمتن بحسب طريقه متواتر أو آحاد.

فالأول: ما تكثر رواته في كلّ طبقة طبقة في الأطراف والأوساط، وبلغت في جميع الطبقات مبلغاً من الكثرة قد أحالت العادة تواطئهم على الكذب، ولا محالة يعطي العلم البتّي بمفاده إلا مع شبهة قويّة أو تقليد وتعصب أوجب اعتقاد نقيضه؛

والثاني: ما لا يكون كذلك، ولو في بعض الطبقات. وله أقسام أصليّة وفرعيّة. وأقسام الأصول خمسة:

الأول: الصحيح، وهو ما اتصل سنده بنقل عدل إمامي عن مثله في الطبقات بأسرها إلى المعصوم. وقد يطلق على سليم الطريق من الطعن بما يقدح في الوصفين، وإن اعتراه في بعض الطبقات إرسال أو قطع. ومن هناك يحكم مثلاً على رواية ابن أبي عمير مطلقاً بالصحة وتعدّ مراسيله على الإطلاق صحاحاً.

١. اسمه الكامل الرواشح السماوية في شرح الأحاديث الإمامية، للعلامة الفيلسوف الشهير، المير محمد باقر الحسيني المرعشي الداماد. طبع هذا الكتاب على الحجر سنة ١٤٠٥ق، ضمن منشورات مكتبة آية الله السيّد المرعشي العامة بقم. ومن اللافت أنّه طبعته مؤسسة دار الحديث بتحقيق نعمة الله جليلي وغلامحسين قيصريّه، سنة ١٤٣٢ق/١٣٨٠ش. والمقارنة في هذا التصحيح كانت وفقاً لطبعته الأخيرة.

٢. قد تقرأ: «ليسمّى»، وإذن فالصحيح أن يكتب «ليُسمّى». بحذف الألف المقصورة.

٣. من قوله: «والإسناد» إلى هنا تتمّة كلام السيّد الداماد. انظر: الرواشح السماوية، ص ٧١.

٤. كذا في المخطوطة، وفي الرواشح: «بحسب متنه».

أقول: وفيه نظر، لأن مراسيله ليست صحاحاً بالاصطلاح، وإن كانت في حكمها.
الثاني: الحسن، وهو المتصل السند إلى المعصوم بإمامي ممدوح في كل طبقة غير منصوص على عدالته بالتوثيق ولو في طبقة ما فقط. وفيه: أن المدح غير معتبر فيه، وقد يطلق على السالم بما ينافي الأمرين في سائر الطبقات، وإن اعتري اتصاله انقطاع في طبقه ما، كما عد مقطوعة زارة مثلاً في مفسد الحج من الحسن.

الثالث: الموثق، وهو ما دخل في طريقه فاسد العقيدة المنصوص على توثيقه مع الحفاظ التنصيب من الأصحاب على التوثيق أو المدح والسلامة عن الطعن بما ينافيها جميعاً في جميع الطبقات.

أقول: إيراد المدح على نحو التردد خالٍ عن الوجه. ثم مطلق الطعن بالمنافي لا ينفيه ما لم يوجب عدم الاعتداد به.

الرابع: القوي، وهو مروي الإمامي في جميع الطبقات الداخل في طريقه - ولو في طبقة ما - من ليس بممدوح، ولا مذموم مع سلامته عن فساد العقيدة.

أقول: قوله - رحمه الله - : «مع سلامته»؛ انتهى، مستدرك، والأقوى أنه من الحسن إلا مع اعتبار المدح فيه. وأما أن عدم الذم مرتبة من المدح فهين جداً، وحيث إن استعماله كثير، وهو متكرر الوجود متكرر الوقوع جداً؛ فلا بد له من اعتبار اسم له بخصوصه. وكثيراً ما يطلق على الموثق أيضاً. قال في الذكرى بعد إيراد الموثق وذكر إطلاق اسم القوي عليه:

«وقد يراد بالقوي مروي الإمامي غير المذموم، ولا الممدوح أو مروي المشهور في التقدّم غير الموثق»^١.

قاله في الرواشح^٢؛ يعني به المشهور في التقدّم غير الموثق ولا الإمامي. فيكون هذا القسم بالنسبة إلى الموثق كالحسن بالنسبة إلى الصحيح. وفي عدة نسخ^٣، معول على صحتها [مكان غير الموثق]^٤ عن الموثق.

هذا، ومسكين السمان، ونوح بن دراج، وناجية بن عمارة الصيداوي، وأحمد بن عبد الله بن جعفر الحميري، والحكم بن مسكين من القوي على المعنى الأول^٥.

المرشح الثاني

[في مصطلح الجمهور في معنى «الصحيح»]

الجمهور اعتبروا في حدّ الصحيح، سلامته عن الشذوذ والعلّة، وكونه مروي من يكون مع العدالة

١. ذكرى الشيعة، ج ١، ص ٤٨.

٢. انظر: الرواشح السماوية، ص ٧٣. وتتمّة الكلام أيضاً من الرواشح، وإن كان ظاهر الكلام ينافي ذلك.

٣. هنا نسخة بدل في الرواشح: «من نسخ الذكرى المعول [على صحتها]». انظر: الرواشح السماوية (الطبعة الحجرية)، ص ٤٣.

٤. الزيادة من الرواشح السماوية.

٥. انظر: المصدر نفسه، صص ٧١-٧٤ (الراشحة الأولى).

٦. المراد من «الجمهور» جمهور العامة، كابن الصلاح والنواوي وابن جماعة والطبي وغيرهم. انظر: الرواشح

ضابطاً. وأصحابنا أسقطوا ذلك عن الاعتبار، وهو الحق، لأنهم يفترضون الشذوذ بكون الذي يروييه الثقة مخالفاً لمروي الناس. وذلك حال المتن بحسب نفسه والعلّة بأسباب خفيّة غامضة قاذحة يستخرجها الماهر في الفنّ. فإن كانت بنفس المتن فخارجة عن البحث، وإن كانت بالسند، كالإرسال والقطع مثلاً في ما يكون في ظاهر الاتصال أو المجرح فيمن ظاهره العدالة - من دون أن يكون مستنداً إلى حجة قاطعة بل إلى قرائن تورث الظنّ أو الشكّ - فقيد الاتصال والعدالة يغنيان عن ذلك، وإلاّ فليست بقاذحة ضائرة في الصحّة المستندة إلى أسبابها الحاصلة.

وأما الضبط، وهو كون الراوي متحفظاً، متيقّظاً، غير مغفّل، ولا شاكّ، ولا ساهٍ في حالتي التحمّل والأداء فداخل في الثقة؛ وهم يتوسّعون في العدل، بحيث يشمل المخالف ما لم يبلغ خلافه حدّ الكفر والمبتدع، ما لم يكن يروي ما يقوّي بدعته، ويكتفون في العدالة بعدم ظهور الفسق والبناء على ظاهر حال المسلم على خلاف الأمر عندنا، فاتسعت عندهم دائرة الصحّة. قال بعض الأصحاب^٣: «والخلاف في مجرّد الاصطلاح، وإلاّ فقد يقبلون الشاذّ والمعلّل، ونحن فقد لا نقبلهما، وإن دخلا في الصحيح. وهو صحيح، والصحيح الذي لا يعمل به عندنا لعوارض»^٤ تعتريه غير قليل.

ومن ذلك^٥ صحيحة عبيد بن زرارة، قال:

«سألت أبا عبد الله - عليه السلام - عن الركعتين الأخيرتين من الظهر؟ قال: تسبّح

وتحمد الله وتستغفر لذنبك، وإن شئت فأتحة الكتاب، فإتھا تحميد ودعاء»^٦.

ورواية علي بن حنظلة عنه - عليه السلام -، قال:

«سألته عن الركعتين الأخيرتين ما أصنع فيهما؟ قال: إن شئت فاقراً فاتحة الكتاب،

وإن شئت فاذكر الله»^٧.

لما قاله بعض الأصحاب من عدم قائل بمضمونها. أقول: وهذا كلام صحيح لعدم العمل بظاهرها من أحد.

السماوية، ص ٧٥.

١. في الأصل المخطوط: «متحفّظاً».

٢. في المخطوطة: «متيقّظاً» بالضاد، وهو غلط.

٣. عبارة الرواشح هكذا: «قال بعض الشهداء من أصحابنا المتأخّرين في شرح بداية الدراية: والخلاف في مجرّد الاصطلاح...» (المصدر نفسه، ص ٧٦). أقول: «الشهيد» هو الشيخ السعيد، زين الدين علي بن أحمد بن جمال الدين بن تقي الدين بن صالح بن شرف الجبعي العاملي الشامي الشهير بـ«الشهيد الثاني» صاحب المؤلفات القيّمة، المستشهد سنة ٩٦٦ هـ. ق. وله شرح بداية الدراية - كما أنّ المتن له أيضاً - فرغ منه سنة ٩٥٩ هـ. ق. نصّ على ذلك كلّ العلامة الطهراني في: الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج ١٣، ص ١٢٤ (رقم ٣٩٨).

٤. شرح البداية، ص ٣٢.

٥. نقله الميرداماد عن بعض متأخري الأصحاب في المهذب في تسيّحات الركعتين الأخيرتين. انظر: الرواشح

السماوية، ص ٧٦.

٦. تهذيب الأحكام، ج ٢، ص ٩٦ (ح ٣٦٨).

٧. المصدر نفسه، ص ٩٨ (ح ٣٦٩).

قال في الرواشح:

«إن هنا محملاً صحيحاً لا يكون فيه اطرأ الحديث، ولا خرق إجماع العصابة وشق عصاهم، أي اجتماعهم وائتلافهم، وهو أن تكون واو «ولتستغفر لذنبيك»، بمعنى «حتى» للغاية، وذلك باب واسع في مذهب البلاغة، كما إذا قلت: «تحتمي من التهم»، وتصحّ في بدنك، و«تعبّد الله»^٢ وتكون حرّاً، و«تعبده» وتكون مَلِكاً، والتسبيح والتحميد عَلمٌ للتسبيحات الأربع، وكذلك هي المراد من «ذكر الله» في الرواية الثانية^٣. وفيه: أن المراد عدم العمل بظاهرهما، وإبداء المحمل الصحيح لا ينافي كونه خلاف الظاهر. ثم إن فتحنا باب الحمل فأحسن المحامل حمل الاستغفار على الندب. ثم بيّن فيه^٤ أن ثلّة من أهل عصره ذهبوا إلى وجوب الاستغفار بعد التسبيحات، ففريق منهم كانوا يقولون: «اللهم اغفر لذنبي»، على لحن فيه مخالف للعربية؛ إذ الذنب حينئذ يكون مفعولاً له، فيحتاج إلى تقدير المفعول به، فيصير الكلام في قوّة «اللهم اغفر لذنبي ذنبه»، وتضحك منه وعليه الثكلى. وفيه: أن «الذنب» مفعول به بواسطة اللام، ثم لم لا يكون التقدير: «اللهم اغفر لي لذنبي» ليكون تعليلاً للاستغفار؟ وفريق^٥: «اللهم اغفر ذنبي»؛ وفريق: «أستغفر الله»^٦.

المرشح الثالث

[طبقات أصحاب الإجماع]

أورد أبو عمرو الكشي جماعةً اجتمعت العصابة على تصحيح ما يصحّ عنهم والإقرار لهم بالفقه والفضل والضبط والثقة، وإن كانت روايتهم بإرسال أو رفع أو عن مجهول أو كانوا فاسدي العقيدة في أنفسهم؛ ولكنهم في الثقة والجلالة في مرتبة قُصيا، وجعلهم على ثلاث درج وطبقات ثلاث: الأولى وهي العليا في تسمية الفقهاء من أصحاب أبي جعفر وأبي عبد الله [- عليهما السلام -]. قال بهذه العبارة:

«اجتمعت العصابة على تصديق هؤلاء الأولين من أصحاب أبي جعفر - عليه

١. الواو في «وتصحّ» حالية؛ أي: مع أنك صحيح الجسم.

٢. في الرواشح السماوية: «لله».

٣. قال في الرواشح: «فعناه: تأتي بالتسبيحات الأربع حتى تكون بذلك في حكم المستغفر لذنبيك وتكون هي في قوّة الاستغفار منك والكفارة لأثامك، وفيها مغفرة لذنوبك، لا أنك تأتي بالتسبيحات وتضمّ إليها كلمة الاستغفار أو دعاءه على ما يتبادر إلى الوهم حتى تنسب الرواية إلى الشذوذ» (الرواشح السماوية، ص ٧٧).

٤. المصدر نفسه، صص ٧٦-٧٧، مع اختلاف يسير.

٥. أي: الرواشح السماوية. انظر: المصدر نفسه، ص ٧٧.

٦. كذا، والصحيح «مفعولاً» كما هو كذلك في المصدر.

٧. هذه تنمّة كلام صاحب الرواشح.

٨. انظر: المصدر نفسه، صص ٧٥-٧٧ (الراشحة الثانية).

٩. «في كتابه الذي هو أحد الأصول، والتي إليها استناد الأصحاب وعليها تعويلهم في رجال الحديث» (الرواشح السماوية، ص ٧٨).

السلام - ، وأصحاب أبي عبد الله - عليه السلام - وانقادوا لهم بالفقه، فقالوا: أفقه الأولين ستة: زارة، ومعروف بن خَرْبُوذ، وبُرَيْد [بن معاوية العجلي]، وأبو بصير الأسدي، والفضيل بن يسار، ومحمد بن مسلم الطائي. قالوا: وأفقه الستة زارة. وقال بعضهم مكان أبي بصير الأسدي: أبو بصير المرادي، وهو ليث بن البُخْثري^٢.

الطبقة الثانية وهي الدرجة الوسطى. وهذه عبارته:

«تسمية الفقهاء من أصحاب أبي عبد الله - عليه السلام - : اجتمعت العصاة على تصحيح ما يصح عن هؤلاء وتصديقهم لما يقولون وأقروا لهم بالفقه، من دون أولئك الستة - الذين عددناهم وسميائهم - ستة نفر: جميل بن درّاج، وعبد الله بن مُسكان، وعبد الله بن بُكير، وحمّاد بن عيسى، وأبان بن عثمان، وحمّاد بن عثمان. قالوا: وزعم أبو إسحاق الفقيه - يعني ثعلبة بن ميمون - أفقه هؤلاء جميل بن درّاج، وهم أحداث أصحاب أبي عبد الله - عليه السلام - »^٣.

الطبقة الثالثة، وهي الدرجة الأخيرة. قال:

«تسمية الفقهاء من أصحاب أبي إبراهيم الكاظم وأبي الحسن الرضا - عليهما السلام - : أجمع أصحابنا على تصحيح ما يصح عن هؤلاء وتصديقهم وأقروا لهم بالفقه والعلم، وهم ستة نفر آخر، دون الستة نفر الذين ذكرناهم في أصحاب أبي عبد الله - عليه السلام - ، منهم: يونس بن عبد الرحمن، وصفوان بن يحيى بَيّاع السَّابري، ومحمد بن أبي عمير، وعبد الله بن المغيرة، والحسن بن محبوب، وأحمد بن محمد بن أبي نصر. وقال بعضهم مكان «الحسن بن محبوب»: الحسن بن علي بن فضال وفضالة بن أيوب. وقال بعضهم مكان «فضالة»: عثمان بن عيسى. وأفقه هؤلاء يونس بن عبد الرحمن، وصفوان بن يحيى»^٤.

١. الزيادة من الروايش السماوية (الطبعة الحجرية).

٢. اختيار معرفة الرجال، ص ٢٣٨.

٣. المصدر نفسه، ص ٣٧٥.

٤. هنا أبيات في هامش المخطوطة كتبت بخط آخر لا بأس بنقلها هنا مناسبة للمقام:

«أجمعت الأصحاب والعصاة	على ثلاثة ستة نقابة
قِر قاف أولها وقاف ثانيه	ثلاثة ميم وضاد عاليه
زاررة معروف بريد الأسدي	وابن يسار وابن مسلم السدي
والبعض من جماعة الأصحاب	قد بدل الأسدي بالمرادي
جميل والأبّان حمّادان	عبد التيهان عدّ ستّ ثاني
ثالثها يونس صفوان حسن	محمد أحمد عبد الله عن
ثمّ ابن محبوب مع استبدال	من ابن أيوب وبين فضال
ثمّ فضالة بن أيوب بدل	له بعثمان بن عيسى قد حصل

٥. المصدر نفسه، ص ٥٥٦.

وجعل الشيخ تقي الدين الحسن بن داوود في رجاله، [الطبقة] الثالثة هي الوسطى و[الطبقة] الثانية الدرجة الأخيرة. وكأنه نظر إلى جلاله يونس، وصفوان، وابن أبي عمير. ثم الكشي قال في ترجمة فضالة بن أيوب:

«قال بعض أصحابنا: إنه ممن أجمع أصحابنا على تصحيح ما يصح عنهم وتصديقهم وأقرؤا لهم بالفقه والعلم»^٢.

وبالجملة: هؤلاء على اعتبار الأقوال المختلفة في تعيينهم أحد وعشرون، بل اثنان وعشرون رجلاً، ومراسيلهم ومرافيعهم ومقاطيعهم ومسانيدهم إلى من يسمونهم^٣ من غير المعروفين [معدودة عند الأصحاب - رضوان الله عليهم -] من الصحاح. والحق أن يفرق بين المدرج في حدّ الصحيح حقيقة وبين ما ينسحب عليه حكم الصحة. فيصطلح على تسمية الأول صحيحاً، والثاني صحيحاً؛ أي: منسوباً إلى الصحة^٤.

المرشح الرابع

[الكلام في إبراهيم بن هاشم القمي]

الأشهر عدّ الحديث من جهة إبراهيم بن هاشم أبي إسحاق القمي في الطريق حسناً، ولكن في أعلى درجات الحسن التالية لدرجة الصحة، لعدم التنصيص عليه بالتوثيق. قال في الرواشح:

«والصحيح أنّ الحديث من جهته صحيح، فأمره أجلّ وحاله أعظم من أن يتعدّل ويتوثّق بمعدّل وموثّق غيره، بل غيره يتعدّل ويتوثّق بتعديله وتوثيقه إياه. كيف وأعظم أسيافنا كرئيس المحدثين والصدوق والمفيد وشيخ الطائفة ونظرائهم شأنهم أجلّ وخطبهم أكبر من أن يظنّ بأحد منهم أنّه قد حاج إلى تنصيص ناصّ وتوثيق موثّق، وهو شيخ الشيوخ وقطب الأشياخ ووتد الأوتاد وسند الأسناد على أنّ مدحهم إياه بـ«أنّه أول من نشر حديث الكوفيّين بقم»^٥ و«هو تلميذ يونس بن عبد الرحمن»^٦ لفظة شاملة وكلمة جامعة. وكلّ الصيد في جوف الفراء»^٧؛

وهو بفتح الفاء، اسم طائر عظيم الحجّة قائد لغيره من الطيور^٨. قال:

١. الزيادتان من الرواشح.

٢. المصدر نفسه.

٣. في الرواشح: «يسمونه».

٤. الزيادة من الرواشح.

٥. انظر: المصدر نفسه، صص ٧٨-٨١ (الراشحة الثالثة).

٦. رجال النجاشي، ص ١٦؛ الفهرست، صص ٣٥-٣٦.

٧. رجال النجاشي، ص ١٨؛ الفهرست، ص ٧.

٨. الرواشح السماوية، ص ٨٢.

٩. «الفرأ بفتح الفاء، اسم طائر عظيم الحجّة قائد لغيره من الطيور التي من صنفه»؛ «والفرأ كجبل وسحاب: الحمار الوحش كما في القاموس وغيره. وهذا المثل ضرب لأبي سفيان على ما قيل. والمراد أنّ صيد الفرأ أولى من سائر الوحوش، لأنّ صيده مع ضخامة جثته يغني عن صيد غيره، فكأنّه كلّ الصيد، وكأنّ كل صيد في جوفه»

«ثم ما في فهرست الشيخ في ترجمة يونس بن عبد الرحمن، وهو قوله: «قال أبو جعفر بن بابويه: سمعت ابن الوليد - رحمه الله - أنه يقول: كُتِبَ يونس بن عبد الرحمن التي هي الروايات كلها صحيحة يعتمد عليها إلا ما ينفرد به محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس ولم يروه غيره»^٢، تنصيص على أن مرويات إبراهيم بن هاشم التي ينفرد هو بروايتها عن يونس صحيحة، وهذا نص في توثيقه»^٤.
أقول: وفي كل ذلك نظر. غاية الأمر كون أخباره معتمداً عليها معمولاً بها لا الصحة الاصطلاحية. وحكى^٥ عن الشهيد في شرح الإرشاد أنه قال في كتاب «الآيمان»:

«إنه لا يمين للعبد مع مالكة. وهو مستفاد من أحاديث، منها صحيحة منصور بن حازم أن الصادق - عليه السلام - قال: قال رسول الله - صلى الله عليه وآله - لا يمين للولد مع والده، ولا للمملوك مع مولاه، ولا للمرأة مع زوجها»^٦.

وفي طريقها ابن هاشم. ولذلك يعدّها أكثر المتأخرين حسنة. والعلامة - رحمه الله - قد حكم في كتبه على عدّة من أسانيد الفقيه و«يب» (أي: التهذيب)، بالصحة، وهو في الطريق، وعدّ طريق الصدوق إلى كردويه وإلى إسماعيل بن مهران مثلاً من الصحاح وطريقه إليها منه. وفي «ست» (أي: الفهرست): أصحابنا ذكروا أنه لقي الرضا - عليه السلام -^٧، وفي كتاب الرجال [أيضاً]^٨ أورده من أصحابه - عليه السلام - . وفي الكتابين^٩ في أحاديث الخمس أنه أدرك أبا جعفر الثاني - عليه السلام - .

هذا، وربما وردت في الكافي روايته عن أبي عبد الله - عليه السلام - مشافهةً. وفي الكتابين: محمد بن يعقوب، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، قال: سألت أبا عبد الله - عليه السلام - عن صدقات أهل الذمة وما يؤخذ من ثمن خمرهم ولحم خنازيرهم وميتهم، قال: عليهم الجزية في أموالهم. وبعض^{١٠} استبعد ذلك وقال: الظاهر أن هذا مرسل؛ إذ ذكروا أنه لقي الرضا - عليه السلام - وهو تلميذ يونس، ويونس «م» «ضا»، وفي «د» (أي: ابن داود) أن أصله كوفي، انتقل إلى قم «د» (أي: ابن داود) «كش» (أي: الكشي) ويروي عن أبي جعفر الثاني - عليه السلام - .

(الرواشح السماوية) (الطبعة الحجرية)، ص ٤٨، الهامش).

١. في الرواشح السماوية: «يتفرّد به».
٢. تقرأ في المخطوطة «عن»، وما أدرجناه موافق للرواشح.
٣. الفهرست، صص ٣٥-٣٦.
٤. الرواشح السماوية، صص ٨٢-٨٣.
٥. الحاكي هو السيد الداماد.
٦. غاية المراد في شرح نكت الإرشاد، ج ٣، ص ٤٣٦.
٧. هنا كلمة «كذا» في المخطوطة خط عليها.
٨. الزيادة من الرواشح السماوية.
٩. أي: التهذيب والاستبصار. انظر: الرواشح السماوية، ص ٨٤.
١٠. هذا «البعض» من معاصري الميرداماد، وعبر عنه في الرواشح السماوية بـ«بعض من عاصرناه ممن قد فاز بسعادة الشهادة في دين الله» وهو الشهيد الثاني كما مرّ. انظر: المصدر نفسه، ص ٨٤.

قال في الرواشح:

«أليس أبو عبد الله - عليه السلام - توفي سنة ثمان وأربعين ومئة، وهي [بعينها]^١ سنة ولادة الرضا - عليه السلام -، وقبض الرضا - عليه السلام - بطوس سنة ثلاث ومئتين، ومولانا الجواد - عليه السلام - إذ ذاك في تسع سنين من العمر، فيمكن أن يكون لإبراهيم؛ إذ يروي عن مولانا الصادق - عليه السلام - عشرون سنة»^٢.

المرشح الخامس

[الكلام في عبد العظيم بن عبد الله الحسيني]

من الشائع أنّ طريق الرواية من جهة أبي القاسم عبد العظيم بن عبد الله الحسيني المدفون بمشهد الشجرة بالري «رض» من الحسن، لأنّه ممدوح غير منصوص على توثيقه. قال في الرواشح: «وعندي أنّ الناقد البصير والمتبصّر الخبير يستهجنان ذلك ويستقبحانه جداً. ولو لم يكن له إلاّ حديث عرض الدين وما فيه من حقيقة المعرفة، وقول سيدنا الهادي - عليه السلام - له: «يا أبا القاسم! أنت ولينا حقاً»، مع ما له من النسب الطاهر والشرف الباهر لكفاه؛ إذ ليس سلالة النبوة الطاهرة كأحد من الناس إذا ما آمن واتقى، وكان عند آبائه الطاهرين مرضياً مشكوراً. فكيف، وهو صاحب الحكاية المعروفة التي أوردها النجاشي في ترجمته، وفي فضل زيارته روايات متظافرة^٣ فقد ورد: «من زار قبره وجبت له الجنة»^٤. وروى الصدوق في ثواب الأعمال مسنداً، فقال: «حدّثني علي بن أحمد، قال: حدّثنا حمزة بن القاسم العلوي - رحمه الله -، قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار، عمّن دخل على أبي الحسن علي بن محمد الهادي - عليه السلام - من أهل الري. قال: دخلت على أبي الحسن العسكري، فقال: أين كنت؟ قلت: زرت الحسين - عليه السلام -، فقال: أما أنت لو زرت قبر عبد العظيم عندكم كنت كمن زار قبر

١. الزيادة من الرواشح السماوية.

٢. المصدر نفسه، ص ٨٥.

٣. انظر: المصدر نفسه، صص ٨٢-٨٥ (الراشحة الرابعة).

٤. التوحيد، ص ٨١ (ح ٣٧).

٥. «فقد روى الكشي عن الإمام الرضا - عليه السلام - حديثاً في علي بن عبيد الله بن الحسين بن علي بن الحسين بن الحسن الزوج الصالح، وفيه: إنّ ولد علي وفاطمة إذا عرّفهم الله لم يكونوا كالناس» (الرواشح السماوية (الطبعة الحجرية)، ص ٥٠، الهامش).

٦. لم أفهم إلى الآن وجه التظافر وكثرة الروايات الواردة في فضل زيارته التي ادّعاها السيّد الداماد - رحمه الله -، فليلاحظ.

٧. نقل في مستدرك الوسائل عن الرواشح هذا الحديث، وكذا نقل عن حواشي الخلاصة للشهيد الثاني أنّ هذا الحديث تمّ رواه بعض النسابين عن الإمام الرضا - عليه السلام -. انظر: مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل، ج ١٠، ص ٣٦٧ (باب ٧٣).

الحسين - عليه السلام -^١. ولأبي جعفر بن بابويه كتاب أخبار عبد العظيم بن عبد الله الحسيني. ذكره النجاشي في عدّ كتبه. وقول ابن بابويه والنجاشي وغيرهما: «كان عابداً ورعاً مرضياً»^٢، يكفي في استصحاح حديثه، فضلاً عما أوردها»^٣.

المرشح السادس

[الكلام في ثعلبة بن ميمون]

ثعلبة بن ميمون مولى بني أسد [ثم] مولى بني سلامة منهم، تارةً يقال له في كتب الأخبار في أضعاف الأسانيد وأثنائها وفي الرجال أيضاً: أبو الحسن النحوي، وتارةً: أبو إسحاق الفقيه. قال أبو العباس النجاشي:

«كان وجهاً في أصحابنا، قارئاً، فقيهاً، نحويّاً، لغويّاً، راوية، وكان حسن العمل كثير العبادة والزهد، روى عن أبي عبد الله - عليه السلام - وأبي الحسن - عليه السلام - ، له كتاب قد رواه جماعات من الناس»^٤؛ انتهى.

وأصل «الراوية» بغير السقاء، لأنه يروي الماء، أي يحمله. ومنه: راوي الحديث وراويته، و«التاء» للمبالغة. وقال أبو عمرو الكشي في ترجمته:

«ذكر حمدويه، عن محمد بن عيسى أنّ ثعلبة بن ميمون مولى محمد بن قيس الأنصاري، وهو ثقة خير فاضل مقدّم، معدود في العلماء والفقهاء الأجلة من هذه العصابة»^٥.

قال في الرواشع:

«قلت: والذي عهدناه من سيرة الكشي وسنّته في كتابه أنّه لا يورد الثقة والعلم والفضل والتقدّم في أجلة فقهاء العصابة وعلمائها، إلّا في من يحكم بتصحيح ما يصحّ عنه. وبالمجملّة، في تضاعيف تتبّع فهارس الأصحاب وطرقهم وأصولهم وجوامعهم واستقصاء أحوال طبقات الأسانيد ومراتبها ودرجاتها، يستبين استصحاح ما صحّ عن ثعلبة... ومع ذلك، فإنّ رهطاً من أهل هذا العصر مهما وجدوا طريقاً صحيحاً حقيقياً فيه أبو إسحاق ثعلبة أشكل عليهم الأمر وضاق عليهم المُنْتَدَح^٦ وجعلوه حسناً غير صحيح»^٧.

١. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ١٢٤.

٢. انظر: من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٦٦؛ رجال النجاشي، صص ٢٤٧-٢٤٨؛ خلاصة الأقوال في معرفة الرجال، ص ٢٦٦.

٣. الرواشع السماوية، صص ٨٦-٨٧ (الراشحة الخامسة).

٤. الزيادة من الرواشع السماوية.

٥. رجال النجاشي، صص ١١٧-١١٨.

٦. اختيار معرفة الرجال، ص ٤١٢.

٧. «المُنْتَدَح: المكان الواسع إذا كان اسم مكان، وقد يكون مصدراً. يقال: لي عن هذا الأمر مندوحة ومُنْتَدَح؛ أي:

سعة» (الصاحح، ج ١، ص ٤٠٩).

٨. الرواشع السماوية، ص ٨٩.

٩. انظر: المصدر نفسه، صص ٨٨-٨٩ (الراشحة السادسة).

المرشح السابع [الكلام في عبد الله بن بكير]

قال [الشهيد الأول] - رحمه الله - في اللمعة، في «طلاق العدة»:

«وقد قال بعض الأصحاب: إن هذا الطلاق لا يحتاج إلى محللٍ بعد الثلاث»^١.

يعني به عبد الله بن بكير. فإثمه قال: استيفاء العدة الثالثة يهدم التحريم، استناداً إلى رواية أسندها إلى زرارة. وقال [الشهيد الثاني] - رحمه الله - في شرحه في «ضه» (أي: الروضة البهية) نقلاً عن الشيخ - رحمه الله -:

«إنه يجوز أن يكون ابن بكير أسند ذلك إلى زرارة نصرةً لمذهبه الذي كان أفتى به، وليس معصوماً لا يجوز عليه هذا، بل وقع منه من الغلط ما هو أعظم منه... قال: والعجب مع هذا القدر العظيم أنه قال في الرجال: «إن العصابة أجمعت على تصحيح ما يصح عنه وأقرتوا له بالفقه والثقة». وذكر غيره من علماء الرجال كذلك. وهذا الخبر مما صحَّ عن عبد الله بن بكير، لأنه في «يب» (أي: التهذيب) رواه عن محمد بن محبوب، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عنه، عن زرارة. والكل ثقات»^٢؛ انتهى. وفي الرواشح:

«شدوذ الخبر لا ينافي صحته، وهذا الخبر الشاذ المنافي لعموم القرآن الكريم يجب الإعراض عنه مع صحته، لكونه على خلاف ما عليه علماء الإسلام، وأيضاً ليس يبعد أن يكون مشروطاً في صحة مروي الثقة الغير الإمامي أن لا يكون هو محتاجاً إلى روايته إياه في ترويج رأيه. فلا تصادم بين تجويزه ونقل ذلك الإجماع، ولا بين صحة هذا الحديث ووجوب الإعراض عنه أصلاً»^٣.

أقول: الشيخ لم يستصح هذا الحديث، ولا مطلق حديث ابن بكير، لا بالمعنى المصطلح ولا بالمعنى الآخر، بل نقل عن الأصحاب ما نقل. وهذا لا يجري في مثل هذا الخبر قطعاً لإعراض الأصحاب عنه عياناً. فالمراد ما عداه. ثم ما ذكره الشيخ - رحمه الله - من التجويز، الظاهر أنه للجمع بين الأخبار، فلا اعتراض عليه.

المرشح الثامن [الكلام في أبي عيسى الوراق]

أبو عيسى الوراق اسمه محمد بن هارون، من أجلة المتكلمين في أصحابنا، والسيد - رحمه الله - كثيراً يُنقل عنه ويبنى على قوله، والعامّة يبغضونه جداً^٤، فلا مطعن ولا غميمة فيه أصلاً. وذكره «د» (أي:

١. اللمعة الدمشقية، ص ١٢٤.

٢. الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، ج ٦، ص ٤٠.

٣. الرواشح السماوية، ص ٩١.

٤. انظر: المصدر نفسه، صص ٩٠-٩٣ (الراشحة السابعة).

٥. «والعامّة يبغضونه جداً ويشتمّون عن نقله النصوص الجليلة على أمير المؤمنين - عليه السلام - حتى أن علامتهم التفتازاني في شرح المقاصد وإمامهم من قبل فخر الدين الرازي في كتابيه الأربعين ونهاية العقول،

ابن داوود) في الممدوحين ولم يذكره في المجروحين، مع التزامه إعادة من فيه غميرة ما في المجروحين. فالطريق من جهته حسن.

و[أما] محمد بن هارون الراوي عن أبي محمد العسكري - عليه السلام - يروي عنه محمد بن أحمد بن يحيى، وأورده «د» (أي: ابن داوود) في المجروحين، فضعيف. كل ذلك في الرواشح.^١

المرشح التاسع

[الكلام في إسماعيل بن أبي زياد السكوني]

لقد ملأ الأفواه والأسماع وبلغ الأربع والأصقاع أن السكوني - بفتح السين - نسبة إلى حي من اليمن، الشعيري^٢ الكوفي، وهو إسماعيل بن أبي زياد واسم أبي زياد مسلم، ضعيف؛ لأنه كان عامياً. وذلك من المشهورات الأغاليط. والصحيح أن الرجل ثقة، والشيخ في العدة قد جماعة قد انعقد الإجماع على ثقتهم وقبول روايتهم وتصديقهم وتوثيقهم، منهم السكوني الشعيري، وإن كان عامياً، وعَمَّار الساباطي، وإن كان فطحياً^٣. وفي كتاب الرجال، أورده في أصحاب الصادق - عليه السلام - بلا ذم أصلاً كالفهرست. والمحقق في نكت النهاية، قال في مسألة انعتاق الحمل بعق أمه:

«هذه رواها السكوني، عن جعفر، عن أبيه - عليه السلام - ... ولا أعمل بما يختص

به السكوني؛ لكن الشيخ - رحمه الله - يستعمل أحاديثه وثوقاً بما عرف من ثقته»^٤.

وفي المسائل العزّية، أورد رواية «الماء يطهر ولا يطهر». ونقل قول الطاعن فيها بالسكوني ومنافاته لمسائل اتفق عليها، وأجاب هكذا:

«قلنا: هو وإن كان عامياً فهو من ثقات الرواة. وقال شيخنا أبو جعفر - رحمه الله -

في مواضع من كتبه: إن الإمامية مجمعة على العمل بما يرويه السكوني، وعَمَّار، ومن مائلهما من الثقات؛ ولم يقدح بالمذهب في الرواية مع اشتهاار الصدق، وكتب أصحابنا مملوءة من الفتاوي المستندة إلى نقله»^٥؛ انتهى^٦.

كغيرهما من متكلميهم، يتقحون في معاندة الحق ولا يستحيون من إنكار ضوء الشمس صاحبة النهار، ويقولون: الظاهر أن هذه المذاهب - أعني دعوى النصّ الجلي - مما وضعه هشام بن الحكم ونصره ابن الراوندي، وأبو عيسى الوزّاق، وإخوانهم» (المصدر نفسه، صص ٩٣-٩٤).

١. انظر: المصدر نفسه، صص ٩٣-٩٦ (الراشحة الثامنة). وهناك ثالث هو محمد بن هارون بن عمران الهمداني صاحب حكاية «الحوانيت»، كما في الرواشح، فراجع.

٢. «الشعير محلة ببغداد، ومنها الشيخ عبد الكريم بن الحسن بن علي، وإقليم بالأندلس، وموضع ببلاد هذيل، والمراد هنا الأخير» (الرواشح السماوية (الطبعة الحجرية)، ص ٥٧، الهامش).

٣. انظر: عدة الأصول، ج ١، صص ١٤٥-١٥٠.

٤. النهاية و نكتها، ج ٣، صص ٢١-٢٢.

٥. المسائل العزّية، ص ٦١.

٦. انظر: الرواشح السماوية، صص ٩٧-٩٩ (الراشحة التاسعة).

المرشح العاشر [أقوال الرجاليين جرحاً وتعديلاً]

قول الجارح والمعدّل من باب النقل والشهادة حجة، لا من باب الاجتهاد. فيجب بذل الوسع في تحصيله بالرجوع إلى كتاب الكشي، والصدوق، ورجال الشيخ وفهرسته، والنجاشي، وأحمد بن طاووس، وغيرها. وأما ابن الغضائري فسارع إلى الجرح. والحكم بصحة حديث في قوة التعديل إلا مع الخلاف في الراوي فلا تعديل عليه؛ إذ لعله من الاجتهاد، فإن لم يكن الراوي مذكوراً في الرجال أو كان غير معلوم الحال ولا هو بمختلف في أمره لم يكن على البعد من الحق أن يعتبر ذلك الحكم^١.

المرشح الحادي عشر [ألفاظ التوثيق والجرح]

ألفاظ التوثيق والمدح: «ثبّت» بالتحريك - أي: حجة، كما في الرواشح^٢، «عدّل»، «صدوق»، «عين»، «وجه»، «متقن»، «حافظ»، «ضابط»، «فقيه»، «صحيح الحديث»، «نقي الحديث»، «يُحتج بحديثه»، ثم «شيخ»، «جليل»، «مقدّم»، «صالح الحديث»، «مشكور»، «خير»، «فاضل»، «خاص»، «ممدوح»، «زاهد»، «قريب الأمر»، «لا بأس به»، «مسكون إلى روايته». وألفاظ الجرح والذم: «ضعيف»، «كذاب»، «وضاع»، «كذوب»، «غالٍ»، «عامي»، «واهٍ»، «لا شيء»، «متهم»، «مجهول»، «مضطرب الحديث»، «متروك الحديث»، «مرتفع القول»، «مهمّل»، «غير مسكون إلى روايته». هذا^٣.

المرشح الثاني عشر [«المجهول» المصطلح واللغوي]

«المجهول» اصطلاحاً من حكم عليه أئمة الرجال بالجهالة، كإسماعيل بن قتيبة من أصحاب الرضا - عليه السلام - وبشر المستنير الجعفي من أصحاب الباقر - عليه السلام -؛ ولغوي، وهو من ليس بمعلوم الحال لعدم ذكره.

والأول يجب أن يحكم بحسبه ومن جهته على الحديث بالضعف ولا يعلّق الأمر على استبانة حاله، بخلاف الثاني، فلا يحكم به على الحديث بالضعف، بل لا بدّ من الاستبانة من مظانّ استعلام حاله من الطبقات والأسانيد والمشيخات والإجازات والأحاديث والسير وكتب الأنساب وما يجري مجراها، فإنّ ظفر بما يصلح للتعويل فذاك وإلا توقف.

قلت: نعم، ولكن الأول أيضاً متى استبان حاله فلا يكون مجهولاً.
قال - رحمه الله -^٤ في شرح مقدمته على الدراية:

١. انظر: المصدر نفسه، صص ١٠٠-١٠١ (الراشحة العاشرة).

٢. انظر: المصدر نفسه، ص ١٠٣.

٣. انظر: المصدر نفسه (الراشحة الثانية عشر).

٤. عبّر عنه في الرواشح بـ«بعض الشهداء المتأخرين»، وقلنا في ما سبق أنّ المراد منه الشهيد الثاني - قدس سرّه - في شرح بداية الدراية.

«وقد كفانا السلف الصالح من العلماء بهذا الشأن مؤونة الجرح والتعديل غالباً في كتبهم التي صنفوها في الضعفاء كابن الغضائري، أو فيهما معاً كالنجاشي، والشيخ أبي جعفر الطوسي، والسيد جمال الدين أحمد بن طاووس، والعلامة جمال الدين بن المطهر، والشيخ تقي الدين ابن داوود، وغيرهم، ولكن ينبغي للماهر في هذه الصناعة ومن وهبه الله تعالى أحسن بضاعة تدبّر ما ذكره ومراعاة ما قرّره. فلعله يظفر بكثير ممّا أهملوه، ويطلع على توجيه في المدح والقدح قد أغفلوه...»^١ إلى أن قال: «فلكل مجتهد نصيب»^٢؛ انتهى.^٣

المرشح الثالث عشر [أصحاب الرواية أو اللقاء]

اصطلاح كتاب الرجال للشيخ في «الأصحاب»، أصحاب الرواية لا أصحاب اللقاء. ولذلك ذكر ابن أبي عمير في أصحاب الرضا - عليه السلام -، لا في أصحاب الكاظم - عليه السلام - مع أنّه لقيه - عليه السلام - وهو من أوثق الناس عند الخاصّة والعامة وأنسكهم وأعبدهم وأوحدهم جلالةً وقدرًا، ومن أصحاب الإجماع، وأفقه من يونس.

قال في الفهرست:

«إنّه أدرك موسى - عليه السلام - ولم يرو عنه»^٤؛

يعني قليل الرواية عنه - عليه السلام -؛ إذ في كتب الأخبار خصوصاً الكتابين روايات مسندة عنه عن الكاظم - عليه السلام - . وقال النجاشي في كتابه:

«إنّه لقي موسى - عليه السلام - وسمع منه أحاديث كتّاه في بعضها، فقال: يا أبا أحمد»^٥.

وأيضاً لم يذكره في أصحاب الجواد - عليه السلام - مع أنّه قد أدركه لذلك، وذكر في أصحاب الصادق - عليه السلام - القاسم بن محمد الجوهري، وهو من أصحاب الكاظم - عليه السلام - لقاءً وروايةً، ولم يلق أبا عبد الله - عليه السلام - اتفاقاً، فأورده في أصحاب الكاظم - عليه السلام - على أنّه من أصحاب اللقاء له والرواية جميعاً. وفي كتب الأحاديث في مسانيد كثيرة عن عبد الله بن مُسكان، عن أبي عبد الله - عليه السلام -، وعن حريز بن عبد الله، عن أبي عبد الله - عليه السلام - مع أنّه قد ثبت وصحّ عن أئمة الرجال أنّ حريزاً لم يسمع من أبي عبد الله - عليه السلام -، إلّا حديثاً أو حديثين، وكذلك عبد الله بن مُسكان لم يسمع إلّا حديث «من أدرك المشعر فقد أدرك الحجّ»، وهو قد كان من أروى أصحاب أبي عبد الله - عليه السلام - .

١. شرح البداية، ص ٦٦.

٢. المصدر نفسه.

٣. انظر: الرواشح السماوية، صص ١٠٤-١٠٧ (الراشحة الثالثة عشر).

٤. الفهرست، ص ٢١٨.

٥. رجال النجاشي، ص ٣٢٦.

٦. كذا، والصحيح: «حريزاً». وفي الرواشح: «إنّ حريز بن عبد الله لم يسمع...» (الرواشح السماوية، ص ١١٠).

قال الكشي:

«وذلك لأنَّ عبد الله بن مسكان كان رجلاً موسراً وكان يتلقَّى أصحابه - عليه السلام - إذا قدموا فيأخذ ما عندهم. وزعم أبو النضر محمد بن مسعود [العياشي]، أنَّ ابن مسكان كان لا يدخل على أبي عبد الله - عليه السلام - شفقةً أن لا يوفيه حقَّ إجلاله، فكان يسمع من أصحابه ويأبى أن يدخل عليه إجلالاً وإعظاماً له - عليه السلام -»^٢.

وهو ممَّن أجمع العصابة على تصحيح ما يصحَّ عنهم وتصديقهم لما يقولون والإقرار لهم بالفقه والعلم. وعنه يروي صفوان بن يحيى، وابن أبي عمير، وغيرهما من أجلاء أصحاب الحديث وكبرائهم. وبالجملة، قد أورد الشيخ في أصحاب الصادق - عليه السلام - جماعةً جمَّة، إمَّا روايتهم عنه بالسماع من أصحابه والأخذ من أصولهم. فمنهم من لم يلقه ولم يدرك عصره - عليه السلام -، ومنهم من لقيه ولم يسمع منه رأساً أو إلا قليلاً، وكذلك في أصحاب الباقر - عليه السلام - عدَّة من هذا القبيل. فاستبان الفرق بين أصحاب الرواية بالإسناد عنه وأصحاب الرواية بالسماع منه، وأصحاب اللقاء من دون الرواية مطلقاً.^٣

المرشح الرابع عشر

[القول في رواية صفوان إشكالاً وجواباً]

قد استشكل في استصحاح رواية صفوان بن يحيى عن أبي عبد الله - عليه السلام -، وهو ممَّن لم يلقه ولا أدرك عصره - عليه السلام -. وذلك في مواضع، منها قولهم مثلاً: صحيحة صفوان بن يحيى أو ما رواه الشيخ في الصحيح، عن صفوان بن يحيى، عن أبي عبد الله - عليه السلام -. وذلك لغفلة طويلة وغفول عريض عمَّا مرَّ في المرشح السابق كما في الرواشح^١ وأنَّ أبا محمد صفوان بن يحيى بيَّاع السابري روايته عنه - عليه السلام - معدودة من الصحاح، وإن كان هو لم يرو عنه - عليه السلام - بل روى عن الرضا - عليه السلام - والجواد - عليه السلام - وتوكل لهما - عليهما السلام - لأنَّه روى عن أربعين رجلاً من أصحاب أبي عبد الله - عليه السلام - كما في

١. قد تُقرأ في المخطوطة: «بما»، وما أدرجناه موافق لنقل الرواشح.

٢. اختيار معرفة الرجال، صص ٣٨٢-٣٨٣.

٣. انظر: الرواشح السماوية، صص ١٠٨-١١١ (الراشحة الرابعة عشر). وقال في تنمَّة كلامه: «إلا أنَّ ذلك المسلك في كتاب الرجال يُبتدأ من لدن أصحاب الباقر - عليه السلام -. فهذه راشحة جليلة النفع عظيمة الجدوى في هذا العلم. فكن منها على ذكرى عسى أن تستجديها في مواضع عديدة».

٤. انظر: المصدر نفسه، ص ١١٢.

٥. نقل في هامش الرواشح عن المؤلَّف أنَّ من المواضع قول العلامة في المختلف والمنتهى والشهيد في الذكرى (انظر: الرواشح السماوية (الطبعة الحجرية) ص ٦٥، الهامش).

٦. انظر: الرواشح السماوية، صص ١٠٨-١١١.

الفهرست^١، ولإجماع العصابة على تصحيح ما يصح عنه والإقرار له بالفقه^٢ ولقول النجاشي والشيخ: «إنّه عين ثقة أوثق أهل زمانه عند أصحاب الحديث ذو منزلة شريفة له عند الرضا - عليه السلام - . كان يصلي كل يوم مئة وخمسين ركعة، ويصوم في السنة ثلاثة أشهر، ويخرج زكاة ما له كل سنة ثلاث مّرات بما قد سبق من التعاقد^٣ بينه وبين عبد الله بن جندب وعلي بن النعمان في بيت الله الحرام وفاءً لهما بذلك. وكل شيء من البرّ والصّلاح يفعله لنفسه كان يفعله عن صاحبيه»^٤.

وقال الرضا - عليه السلام - [فيه]:^٥

«ما ذئبان ضاريان في غنم غاب عنها رعاؤها بأضرّ في دين المسلم عن حبّ

الرئاسة، لكن صفوان لا يحبّ الرئاسة»^٦.

و«الرعاء» - بكسر الراء قبل المهملة وبالمدة - جمع «راع»، ومنه «حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ»^٧. وأمّا الذي بمعنى صوت الإبل فهو بالضّمّ والمعجمة^٨.

١. قال الشيخ الطوسي في الفهرست: «صفوان بن يحيى... روى عن الرضا والحواد وأبي جعفر - عليهم السلام - وروى عن أربعين رجلاً من أصحاب أبي عبد الله - عليه السلام - وله كتب كثيرة، مثل: كتب الحسين بن سعيد، وله مسائل عن أبي الحسن موسى - عليه السلام - وروايات» (الفهرست، ص ١٤٦).

٢. كما نقله الكشي وعنه في الرواشح السماوية، صص ١١٣-١١٢.

٣. قد تقرأ في المخطوطة: «المتعاقد»، وما أدرجناه موافق لنقل الرواشح.

٤. اختيار معرفة الرجال، ص ٥٥٦؛ الفهرست، صص ١٤٥-١٤٦.

٥. الزيادة من الرواشح.

٦. في الرواشح: «من»، بدلاً من «عن».

٧. نقله العلامة - رحمه الله - في رجاله: «... الحسين بن سعيد عن معمر بن خلاد قال: قال أبو الحسن - عليه السلام - : ما ذئبان ضاريان في غنم قد غاب عنها رعاؤها، بأضرّ في دين المسلم من حب الرئاسة. ثم قال - عليه السلام - : لكن صفوان لا يحبّ الرئاسة» (رجال العلامة الحلي، ص ٨٩). وقريب منه ما رواه الكشي في رجاله (انظر: اختيار معرفة الرجال، ص ٥٠٣)؛ ولكنه نقل في الكافي، باب «طلب الرئاسة»، هكذا: «... عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَنَّهُ ذَكَرَ رَجُلًا فَقَالَ: إِنَّهُ يُحِبُّ الرِّئَاسَةَ، فَقَالَ: مَا ذُئْبَانِ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ قَدْ تَفَرَّقَ رِعَاؤُهَا بِأَضَرِّ فِي دِينِ الْمُسْلِمِ مِنَ الرِّئَاسَةِ (الكافي، ج ٢، ص ٢٩٧). وقد روى الكليني قريباً من هذه الرواية عن الإمام الصادق - عليه السلام - في باب «حب الدنيا والحرص عليها»: «... عَنْ حَمَّادِ بْنِ بَشِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ: مَا ذُئْبَانِ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ قَدْ فَارَقَهَا رِعَاؤُهَا أَحَدُهُمَا فِي أَوَّلِهَا وَالْآخَرُ فِي آخِرِهَا بِأَفْسَدَ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَالشَّرَفِ فِي دِينِ الْمُسْلِمِ» (المصدر نفسه، ج ٢، ص ٣١٥).

٨. القصص/٢٣.

٩. قال في لسان العرب: «الرَّغِي: مصدر رَغَى الكَلأَ ونحوه يَزْعَى رَغْيًا. وراعي الماشية: حافظها، صفة غالبية غلبه الاسم، والجمع: رُعاة، مثل: قاضٍ وقُضاة، ورِعاء، مثل: جائع وجِيع، ورُعيان، مثل: شاب وشَبَّان، كَسَرُوهُ تكسير الأسماء كحاجرٍ وحُجرانٍ، لأنّها صفة غالبية. وليس في الكلام اسم على فاعل يَغْتَوِرُ عليه فُعْلَةٌ وفِعَالٌ، إلّا هذا، وقولهم آسٍ وأساءة وإساءة». ثم قال: «وفي حديث الإيمان: حتى ترى رِعاءَ الشَّاءِ يَتَطَاوُلُونَ فِي البُئْيَانِ... وفي التنزيل: «حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ» جمع الراعي... قال الأزهري: وأكثر ما يقال رُعاةٌ للولادة، والرُّعيانُ لراعي الغنم» (لسان العرب، ج ١٤، ص ٣٢٥).

وبالجملة: فهو لا يروي عنه^١ - عليه السلام - إلا بسند صحيح أو إسقاطه الواسطة أبلغ في التصحيح من توسط واحد موثق، كما قال في الرواشح^٢ وفيه نظر واضح.

المرشح الخامس عشر

[مراسيل ابن أبي عمير]

مراسيل محمد بن أبي عمير في حكم المسانيد، لما ذكره الكشي:

«إنه حُبس بعد الرضا - عليه السلام - ونهب ماله، وذهبت كتبه، وكان يحفظ أربعين جلدًا، فلذا أرسل»^٤.

وقال النجاشي:

«إن أخته دفنت كتبه في حال استتارها وكونه في الحبس أربع سنين فهلكت الكتب.

وقيل: بل تركتها في غرفة فسال عليها المطر فهلكت فحدث من حفظه وتما كان له

سلف. فلذلك أصحابنا يسكنون إلى مراسيله»^٥.

وكونها مسانيد في الواقع لا يخرجها عن الإرسال بالنسبة إلينا كما في الرواشح^٦.

المرشح السادس عشر

[ديدن النجاشي في النقل]

ديدن النجاشي أنه إذا كان لمن يذكره من الرجال رواية عن أحدهم - عليهم السلام - يورد ذلك

في ترجمته أو ترجمة غيره. فهما أهمل ذلك، فذلك آية أن الرجل عنده من طبقة من لم يرو عنهم

- عليهم السلام - وكذلك كل من فيه مطعن وغميزة فيلتزم إيراد ذلك البتة في ترجمته أو غيره.

فهما لم يورد ذلك [مطلقاً] وذكره بلا مدح ولا ذم، فالرجل عنده سالم من كل ذم. فابن داود لما^٧

علم ذلك الاصطلاح فكلمنا رأى ترجمة رجل خالية في النجاشي عن نسبته إليهم - عليهم السلام -

بالرواية عن أحد منهم - عليه السلام - أورده في كتابه وقال: «لم»، «جش»، وكلما رأى ذكر رجل

في النجاشي مجرداً عن إيراد غمز فيه، أورده في قسم المدوحين من كتابه مقتصرًا على ذكره، أو

١. الضمير يرجع إلى أبي عبد الله الصادق - عليه السلام - .

٢. «من الثابت المستبين أن صفوان بن يحيى - رضوان الله تعالى عليه - ليس يروي الحديث عن أبي عبد الله

- عليه السلام - إلا بسند صحيح. وأن إسقاطه الواسطة أبلغ وأقوى في التصحيح من توسط واحد معين

منصوص عليه بالتوثيق، وإن ذلك من قبل صفوان بن يحيى كاد لا يخرج الحديث عن الصحة الحقيقية إلى

الصحة، فضلاً عن إخراجها عن دائرة الصحة رأساً» (الرواشح السماوية، ص ١١٣).

٣. انظر: المصدر نفسه، صص ١١٢-١١٣ (الراشحة الخامسة عشر).

٤. اختيار معرفة الرجال، صص ٥٨٩-٥٩٠.

٥. رجال النجاشي، ص ٣٢٦.

٦. انظر: الرواشح السماوية، ص ١١٤ (الراشحة السادسة عشر).

٧. في المخطوطة: «لم»، واستظهرناه كذلك. وفي الرواشح: «الشيخ تقي الدين بن داود حيث إنه يعلم هذا

الاصطلاح» (المصدر نفسه، ص ١١٥).

قائلاً: «جش» ممدوح. والقاصرون اعترضوا عليه أن النجاشي لم يقل: «لم» ولم يأت بمدح ولا ذم، بل ذكر الرجل وسكت. كذا في الرواشح^١.

المرشح السابع عشر [الكلام في حمدان القلانسي وحمدان النهدي]

قال ابن داوود:

«حمدان بن أحمد: «كش» هو من خاصة الخاصة. أجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنه والإقرار له بالفقه في آخرين»^٢.

قلت^٣:

«الذي نجده في ما هو المعروف من كتاب الكشي في الرجال - وهو اختيار الشيخ - رحمه الله وخيرته منه - ذكر حمدان في موضعين: [١] إحداهما: في ترجمة تسعة تاسعهم محمد بن أحمد - وهو حمدان النهدي - قال: «سألت أبا النضر محمد بن مسعود عن جميع هؤلاء». ونقل جواب أبي النضر إلى حيث قال: «وأما محمد بن أحمد النهدي، فهو حمدان القلانسي كوفي فقيه ثقة خير»^٤. [٢] والأخرى^٥: في ترجمة محمد بن إبراهيم الحضيبي - بالحاء^٦ المهملة المضمومة قبل الضاد المعجمة والنون بين اليائين - الأهوازي، قال: «ابن مسعود قال: حدثني حمدان بن أحمد القلانسي، قال: حدثني معاوية بن حُكَيْم، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن حمدان الحضيبي، قال: قلت لأبي جعفر - عليه السلام - : إن أخي مات. فقال: رحم الله أخاك فإنه كان من خصيص شيعتي. قال محمد بن مسعود: حمدان بن أحمد من الخصيص. قال: «الخاص الخاص»^٧. وفي الخلاصة: «قال: خاصة الخاصة»^٨، كما في كتاب ابن داود^٩»^{١٠}.

قلت^{١١}:

١. المصدر نفسه، ص ١١٥ (الراشحة السابعة عشر).
٢. رجال ابن داود، ص ١٣٣.
٣. القائل هو صاحب الرواشح، لا المؤلف.
٤. كذا، والظاهر: «أحدهما».
٥. اختيار معرفة الرجال، ص ٥٣٠.
٦. كذا، والظاهر: «والآخر».
٧. في المخطوطة: «بالحاء»، وهو سهو.
٨. اختيار معرفة الرجال، ص ٥٦٣.
٩. خلاصة الأقوال في معرفة الرجال، ص ١٥٢.
١٠. انظر: رجال ابن داود، ص ١٣٣.
١١. الرواشح السماوية، صص ١١٦-١١٤، مع اختلاف يسير.
١٢. القائل هو السيد الداماد.

«فاعل» قال» الثاني أيضاً ابن مسعود، يعني: أبو عمرو الكشي قال: «[قال] ابن مسعود: حمدان بن أحمد من الخَصِيص»، ثم أكد ذلك وبينه، فقال: «الخاص الخاص». وأحمد بن طاووس - رحمه الله - في كتابه نقل عن الكشي من قولي محمد بن مسعود قوله الأول مقتصراً عليه، من دون ما قاله أخيراً في التأكيد، هكذا: «قال ابن مسعود: حمدان بن أحمد من الخَصِيص». فيتعجب^١ مما قال في ما وضعه على الخلاصة: «قوله «خاصة الخاصة» يشعر بكون قوله «حمدان من الخَصِيص» استفهاماً، وأن الآخر جوابه. وحينئذ فالمجيب مجهول، فلا دلالة فيه على ما يوجب الترجيح»^٢. وقال في الاستبصار في باب «عدد التكبيرات على الميت»: محمد بن أحمد الكوفي، ولقبه حمدان ثقة»^٣.

فأما ما قاله النجاشي: «محمد بن أحمد بن خاقان النهدي أبو جعفر القلانسي المعروف بحمدان كوفي مضطرب»^٤، فلا يوجب الضعف والطعن مع شهادة العياشي والكشي له بالفقه والثقة والخيرية وبأنه من الخَصِيص ومن الخاص الخاص وحكم الشيخ له بالثقة ولا هو بمدافع للإجماع المنقول؛ إذ مقتضى ذلك الإجماع أنه لا يرسل ولا يسوغ القطع والإسقاط إلا مع كون الوسطة ثقة صحيح الحديث، لا أنه لا يروي إلا عن ثقة.

ومعنى الاضطراب هناك كونه مضطرب الحديث أكثر الرواية عن الضعفاء، وذلك لا ينافي كون الإرسال منه أبداً بإسقاط الوسطة الثقة لا غير، لا أنه مضطرب المذهب. كيف، وهو من الخَصِيص والخاص الخاص بشهادة من حكمه القطب وقوله المدار، على أن فساد المذهب لا يثلم في الإجماع المذكور؛ لكن كتاب الكشي ساذج ولسانه ساكت عن ادعاء هذا الإجماع، إلا أن يقال: [١] إن المعهود من سيرته أنه لا يطلق القول بالفقه والثقة والخيرية والعد من خاص الخاص إلا في من يحكم بتصحيح ما يصح عنه وينقل على ذلك الإجماع؛ [٢] أو لعل ابن داود قد ظفر بهذا الادعاء في أصل كتاب الكشي، والشيخ - رحمه الله - لم يورده في اختياره المعروف من كتاب الكشي في هذا الزمان»^٥.

كل ذلك في الرواشح^٦ فتأمل!

١. الزيادة من الرواشح.

٢. في الرواشح: «فليتعجب»، وهو أظهر.

٣. حاشية خلاصة الأقوال، ص ١١٨.

٤. «ولقبه» ساقطة من الرواشح المطبوع، ولا تستقيم العبارة بدونها.

٥. الاستبصار، ج ١، ص ٤٧٦. وليست لفظة «ثقة» في طبعته الحروفية.

٦. رجال النجاشي، ص ٣٤١.

٧. في الرواشح: «أكثر».

٨. في الرواشح هنا زيادة: «فضلاً عن الاضطراب فيه».

٩. الرواشح السماوية، صص ١١٧-١١٨، مع اختلاف يسير.

١٠. المصدر نفسه، صص ١١٦-١١٨ (الراشحة الثامنة عشر).

المرشح الثامن عشر

[الكلام في محمد بن إسماعيل]

إنَّ رئيس المحدثين^١ كثيراً يروي عن الفضل بن شاذان، عن^٢ طريق محمد بن إسماعيل، هكذا: «محمد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان». ومحمد بن إسماعيل هذا هو الذي يروي عنه الكشي أيضاً عن الفضل، حيث يقول في كتابه في الرجال:

«محمد بن إسماعيل قال: حدَّثني الفضل بن شاذان، عن ابن أبي عمير، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن أبي بصير، قال: قلت لأبي عبد الله - عليه السلام - : ارتدَّ الناس إلا ثلاثة أبوذور وسلمان والمقداد. [قال: ^٣] فقال - عليه السلام - : أين أبو ساسان وأبو عمرة الأنصاري؟»

محمد بن إسماعيل قال: حدَّثني الفضل بن شاذان، عن ابن أبي عمير، عن وهب بن حفص، عن أبي بصير، عن أبي جعفر - عليه السلام - ، قال: جاء المهاجرون والأنصار وغيرهم بعد ذلك إلى علي - عليه السلام - . فقالوا له: أنت، والله، أمير المؤمنين، وأنت، والله، أحق الناس وأولاهم بالنبي - صلى الله عليه وآله - ، وهلم يدك نبأ عك. فوالله، لنموتن قدامك! فقال علي - عليه السلام - : إن كنتم صادقين فاغدوا علي غداً محلّقين^٤؟ الحديث.

وهو محمد بن إسماعيل أبو الحسين - ويقال أبو الحسن - النيسابوري المتكلّم الفاضل المتقدّم البارع المحدث، تلميذ الفضل بن شاذان الخصيص به. كان يقال: «بندُقر». البند - بفتح الباء الموحدة وتسكين النون والبدال المهملة أخيراً - العلم الكبير، جمعه: «بُنود»، وهو قرّ القوم - بفتح الفاء وتشديد الراء - وفَرَّهْم - بضمّ الفاء - . وعلى القاموس «كلاهما بالضمّ»^٥. والحقّ الأوّل [أي: من خيارهم ووجههم الذي يَفْتَرُونَ عنه؛ أي: يتحدّثون ويتشافهون ويستكثرون من كشف أسنانهم بالحديث^٦ عنه والبحث عن أموره. ويقال له أيضاً: «بندويه»، وربّما يقال: «ابن بندويه» بانضمام «ويه» إلى «بند» كـ «بابويه» و«نفطويه».

قال في الصحاح:

«إذا تعجّبت من طيب الشيء قلت: واهاً ما أطيبه! وإذا أعزّيته بالشيء، قلت: ويهاً يا فلان! و«ويه» كلمة يقال في الاستحاث. وأما «سيويه» ونحوه من الأسماء، فهو اسم بُني مع صوت فجعل اسماً واحداً وتثنيته «سيويهان»، وجمعه «سيويهن»^٧...»^٨.

١. وهو ثقة الإسلام الكليني في كتابه القِيم الكافي.

٢. في الرواشح: «من» بدلاً من «عن».

٣. الزيادة من الرواشح.

٤. في الرواشح: «فأين».

٥. اختيار معرفة الرجال، ج ٨، صص ١٧-١٨.

٦. انظر: القاموس المحيط، ج ٢، ص ١٠٩.

٧. في الرواشح: «بتحديث».

٨. الصحاح، ج ٤، صص ٢٢٥٧-٢٢٥٨.

وفي القاموس:

«البند: العلم الكبير، ومحمد بن بندويه من المحدثين»^١.

فهذا الرجل شيخ كبير [فاضل]^٢ جليل القدر، معروف الأمر، دائر الذكر بين أصحابنا الأقدمين - رضوان الله عليهم -^٣ في طبقاتهم وأسانيدهم وإجازاتهم. والشيخ - رحمه الله - ذكره في كتاب الرجال في باب «لم» (أي: من لم يرو عنهم - عليهم السلام -)، فقال:

«محمد بن إسماعيل النيسابوري^٤ يُدعى بندفر، ومكي بن علي بن سختهويه، فاضل»^٥. ونقل عنه في الفهرست في ترجمة أبي يحيى الجرجاني أحمد بن داود بن سعيد الفزاري^٦، فقال: «وذكر محمد بن إسماعيل النيسابوري أنه هجم عليه علي بن طاهر^٧، وأمر بقطع لسانه ويديه ورجليه، وبضرب ألف سوط، وبصلبه لسعاية سعي بها إليه معروفة، سعى بها محمد بن يحيى الرازي، وابن البغوي، وإبراهيم بن صالح بمديث^٨ روى محمد بن يحيى لعمر بن الخطاب، فقال أبو يحيى: ليس هو عمر بن الخطاب، وإنما هو عمر بن شاعر، فجمع الفقهاء فشهد مسلم أنه على ما قال هو عمر بن شاعر. وأنكر ذلك أبو عبد الله المروزي وكتمه بسبب محمد بن يحيى منه، وكان أبو يحيى قال: هما يشهدان لي. فلما شهد مسلم قال: غير هذا شاهد إن لم يشهد^٩؟ فشهد بعض ذلك المجلس عنده رجل علمه»^{١٠}؛ أي: عرفه.

وبالجملة، طريق الكليني والكشي وغيرهما من الرؤساء إلى الفضل بن شاذان من النيسابوريين الفاضلين تلميذه^{١١} وصاحبيه محمد بن إسماعيل بن بندفر، وأبي الحسن علي بن محمد القتيبي. وحالهما وجلالة أمرهما عند الماهر أعرف من أن يوضح^{١٢}. وبعض أهل العصر يقول: «محمد بن إسماعيل البُندقي»، وآخرون أيضاً يتحدثون مثاله ولا أرى له

١. القاموس المحيط، ج ١، ص ٢٧٩.

٢. الزيادة من الرواشح.

٣. هنا رمز «رض» في الأصل، فككتناه، كما في الرواشح.

٤. في الرواشح: «يكنى أبا الحسن النيسابوري».

٥. رجال الطوسي، ص ٤٩٦-٤٩٧.

٦. جاء هنا هامش غير معلّم عليه والظاهر أنّ موضعه هنا وهو: «فزر أبو قبيلة من تميم، وفزارة أبو حي من غطفان».

٧. في الرواشح: «محمد بن طاهر».

٨. في الرواشح: «الحديث».

٩. «يعني: قال أبو يحيى ومحمد بن طاهر: إن لم يشهد أبو عبد الله، فشاهد آخر غيره» (الرواشح السماوية (الطبعة الحجريّة)، ص ٧٢، الهامش).

١٠. الفهرست، ص ٨٠.

١١. في الأصل: «تلميذه». وما أدرجنه هو الصحيح المطابق لما في الرواشح.

١٢. قال السيّد الداماد هنا: «إلا أن أبا الحسن علي بن محمد بن قتيبة كما يُكثر الرواية عن شيخه الفضل بن شاذان فكثيراً ما تكون روايته عن عدّة من الثقات غيره أيضاً. وأمّا أبو الحسين محمد بن إسماعيل، فقلّما توجد له رواية عن غير أبي محمد الفضل بن شاذان النيسابوري» (الرواشح السماوية، ص ١٢١).

وجهاً. فَإِنَّ «بُنْدُقَةَ» - بالنون الساكنة بين الباء الموحدة والdal المهملة المضمومتين قبل القاف - أبو قبيلة من اليمن، ولم يقع إليّ من كلام أحد أنّ محمّد بن إسماعيل النيسابوري كان من تلك القبيلة إلاّ في بعض كلام الكشّي^١ في ترجمة الفضل بن شاذان. وظنّي أنّه تصحيف وتحريف من عمل قلم الناسخ.

وليعلم أنّ طريق الحديث بمحمّد بن إسماعيل النيسابوري هذا صحيح، لا حسن كما وقع في بعض الظنون، ولقد وصف العلامة وغيره أحاديث كثيرة هو في طريقها بالصحة، وكذلك شقيقه علي بن محمّد بن قتيبة النيسابوري أيضاً صحيح لا حسن. كلّ ذلك في الرواشح^٢.

المرشح التاسع عشر

[الفروق اللغويّة في «المشيخة» و«الشيخة» و«الشيخان» والصحيح في لفظي «الكشّي» و«النجاشي»]

السواد الأعظم من الناس يغلطون، فلا يفرّقون بين «المشيخة» و«الشيخة»، ولا بين «الشيخة» و«الشيخة»، ولا بين «شيخان» و«شَيخان»، ويضمّون كاف «الكشّي»، ويشدّدون «النجاشي». ف«المشيخة» - بإسكان الشين بين الميم والياء المفتوحتين - جمع «الشيخ»، ك«الشيوخ»، و«الأشياخ»، و«المشايع» على الأشهر الأكثر. وقال المطرزي في كتابيه المغرب والمغرب:

«وإنّما اسم للجمع، و«المشايع» جمعها»^٣.

وأما «المشيخة» - بفتح الميم وكسر الشين - فاسم المكان من «الشيخ»، و«الشيخوخة»، ك«المسيحة» من «السياحة»، و«السيح»، و«السبحان»، و«المتيّهة» [من «التيه»] و«التيهان». ومعناها عند أصحاب هذا الفن: «المسنّدة»: أي محلّ ذكر الأشياخ والأسانيد، ف«المشيخة» موضع ذكر «المشيخة».

و«الشيخة» - بكسر الشين وسكون الياء وفتحها - لفظة جمع معناها الهرمى الضعيف، و«غِلْمَة» - بكسر العين المعجمة وسكون اللام - و«عَوْدَة» - بكسر المهملة وفتح الواو - في جمعي «غلام»، و«عود». وأما «الشيخة» [بفتح الشين وسكون الياء]، فكلمة تأنيث للمرأة كالشيخ

١. والكلام هذا: «ذكر أبو الحسين محمد بن إسماعيل البندقي النيسابوري أنّ الفضل بن شاذان بن الخليل نفاه عبد الله بن طاهر عن نيسابور بعد أن دعا به واستعلم كتبه، فذكر أنّه يحبّ أن يقف على قوله في السلف، فقال أبو محمّد: أتولّى أبا بكر وأتبرأ من عمر، فقال له: ولم تتبرأ من عمر؟ فقال: لإخراجه العباس من الشورى، فتخلّص منه بذلك» (اختيار معرفة الرجال، صص ٥٣٨-٥٣٩).

٢. انظر: الرواشح السماويّة، صص ١١٩-١٢٤ (الراشحة التاسعة عشر).

٣. المغرب في ترتيب المغرب، ص ٣٦١.

٤. الزيادة من الرواشح، ولا يستقيم المعنى بدونها.

٥. في الأصل: «بكسر»، وهو سبق ذهني من الكاتب.

٦. الظاهر أنّ الواو زائدة، لأنّه في مقام التمثيل الوزني «الشيخة» لا العطف عليها، ولا توجد «الواو» في الرواشح.

للرجل، كما «العود»^١ للمسّن من الإبل، و«العود» للناقة المستنة.
و«الشَّيْخَان» بالكسر جمع «شيخ»، و«شَيْخَان» بالفتح اسم موضع.^٢
واعلم أنّ «الكُشِّي» صاحب أبي النضر محمد بن مسعود العياشي السُّلَمي السمرقندي من
«كُش» البلد المعروف على مراحل من سمرقند. قال الفاضل البرجندي:^٣
«كُش - بفتح الكاف وتشديد الشين المعجمة - من بلاد ماوراء النهر، بلد عظيم
ثلاثة فراسخ في ثلاثة فراسخ، والنسبة إليها: كُشي»^٤.
وفي القاموس:

«الكُشِّي» بالضم: الذي يلحق به النخل، وكُش بالفتح: قرية بجرجان. وليست هذه
النسبة إليها»^٥.
و«النجاشي» أبو العباس أحمد بن علي بن أحمد بن العباس بن محمد بن عبد الله بن إبراهيم
بن محمد بن عبد الله بن النجاشي الذي وُلِّي الأهواز، وكتب إلى مولانا أبي عبد الله - عليه السلام -
يسأله، وكتب مولانا - عليه السلام - رسالة عبد الله بن النجاشي المعروفة، ولم يُر له - عليه السلام -
مصنّف غيرها. كلّ ذلك في الرواشح.^٦
«النَجَش» - بفتحتين وبالسكون - أيضاً أن تستام السلعة بأزيد من ثمنها، وأنت لا تريد شراءها
ليراك الآخر فيقع فيه. وكذا في النكاح وغيره، وأصله من «نَجَش الصيد»، وهو إثارتة. والصواب:
النجاشي بتخفيف الجيم والياء جميعاً.^٧
وفي المغرب:

١. كذا، وفي العبارة تكلف، إلا أن يقال: «كما أن العود...». وفي الرواشح: «كالعود».
٢. «قال ابن الأثير في نهايته: فيه - أي في الحديث - ذكر «شَيْخَان [قريش]» جمع «شيخ»، ك«ضيف» و«ضيفان».
- وفي حديث أحد ذكر «شَيْخَان» - بفتح الشين - موضع بالمدينة عسكر به رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - ليلة خرج إلى أحد وبه عرض الناس. ثم قال: قلت: فأما صاحب القاموس، فكأنه قد أخطأ في ما قال: «شَيْخَان لقب مصعب بن عبد الله المحدث وموضع بالمدينة معسكره يوم أحد»؛ فإن الموضع «شَيْخَان» - بتسكين الياء بعد الشين المفتوحة، واللقب «شَيْخَان» بتشديدها مفتوحة، وهو فيعلان من «شاخ يشيخ»، كما «تَيَّهَان» أيضاً - بتشديد الياء وفتحها بعد التاء المفتوحة - فيعلان من «تاه، يتيه»، معناه الحيور. قال في المغرب: وبه سُمِّي والد أبي الهيثم، مالك بن التَّيهَان، وهو من الصحابة. وكما «ابن الهَيَّان» - بفتح الهاء والياء المشددة - فيعلان من الهيبة والخوف» (الرواشح السماوية، ص ١٢٦).
٣. في الرواشح: «البرجندي».
٤. في الرواشح: «إليه»، وكلاهما صحيح.
٥. لم نعثر عليه.
٦. في الرواشح: «الكُش».
٧. «فعلى تقدير الصحة، فليست هذه النسبة إليها، ولا في المعروفين من العلماء من يعدّ من أهلها» (الرواشح السماوية، ص ١٢٧).
٨. القاموس المحيط، ج ٢، ص ٢٨٦.
٩. انظر: الرواشح السماوية، صص ١٢٥-١٢٨.
١٠. «لأنّ الألف عوض من إحدى ياء النسبة» (الرواشح السماوية (الطبعة الحجرية)، ص ٧٧، الهامش).

«والنجاشي ملك الحبشة - بتخفيف الياء - سماعاً من الثقات»^١؛ [وهو اختيار الفارابي]^٢.
وعن صاحب التكملة:
«بالتشديد»^٣.
وعن الغوري:
«كلتا اللغتين، وأما تشديد الجيم، فخطأ». ثم قال: «واسمه صحمة» والسين تصحيف^{٤،٥}.

المرشح العشرون

[الكلام في محمد بن أحمد العلوي العريضي]

في كثير من أسانيد الأحاديث: «عن محمد بن أحمد العلوي، عن أبي هاشم الجعفري». وفي كتاب الرجال، ذكره في باب «لم» (أي: باب من لم يرو عنهم - عليهم السلام -)، وقال:
«روى عنه^٦ أحمد بن إدريس»^٧.

قال في الرواشح:

«يروى عنه العمركي بن علي البُوفكي النيسابوري، ومحمد بن يحيى، وأحمد بن إدريس، وسعد بن عبد الله، ومحمد بن الحسن بن فرُّوخ الصفَّار. والعلامة في باب «نسيان إحرام المتمتع» عدَّ طريقاً هو فيه صحيحاً في المنتهى^٨، وفي المختلف حسناً»^٩.
ويقال: العلوي نسبة إلى علي العريضي ابن مولانا الصادق - عليه السلام - وهو الذي يروي عن أخيه - عليه السلام - مراراً، وهو مكترم معظَّم، حاله أعظم من أن يوصف، ونصَّ على ذلك ابن

١. المغرب في ترتيب المغرب، ص ٤٤٤.

٢. الزيادة من الرواشح.

٣. التكملة والذيل والصلة، ج ٣، ص ٥١٥.

٤. كذا، وفي الرواشح: «أصحمة».

٥. لم نعثَر عليه.

٦. انظر: الرواشح السماوية، صص ١٢٥-١٢٨ (الراشحة العشرون).

قال بعد ذلك: «قال صاحب القاموس: أصحمة بن بحر ملك الحبشة. النجاشي أسلم على عهد النبي - صلى الله عليه وآله وسلم - . وفي النهاية الأثيرية: وفيه ذكر النجاشي في غير موضع. وهو اسم ملك الحبشة وغيره. والياء مشددة، وقيل: الصواب تخفيفها، وفي القاموس: تخفيفها أسرع وتكسر نونها، وهو أفصح» (المصدر نفسه، ص ١٢٨).

٧. في الرواشح: «في باب «لم»، فقال محمد بن أحمد العلوي روى عنه...».

٨. رجال الطوسي، ص ٥٠٦.

٩. الأولى أن يقال: «في المنتهى صحيحاً» حفظاً للسياق كما في الرواشح.

١٠. الرواشح السماوية، ص ١٢٩.

١١. «ونحن نقول: الحق إطلاق الحكم على الطريق من جهته بالصحة، وإن لم يوجد تنصيص عليه بالتوثيق بخصوصه» (المصدر نفسه، ص ١٢٩).

طاووس الحسيني الحسيني - رحمه الله - في ربيع الشيعة^١.

المرشح الحادي والعشرون

[الكلام في سليمان بن مهران الأعمش الكوفي]

الأعمش الكوفي المشهور، ذكره الشيخ - رحمه الله - في أصحاب الصادق - عليه السلام - وهو أبو محمد سليمان بن مهران الأزدي مولا لهم معروف بالفضل والثقة والجلالة والتشيع والاستقامة. والعامة أيضاً مُثنون عليه مع اعترافهم بتشيّعه^٢. له ألف وثلاثمائة حديث. مات سنة ثمان وأربعين ومائة عن ثمان وثمانين سنة^٣.

المرشح الثاني والعشرون

[الكلام في أبي عبد الله الحسين البزوفري]

أبو عبد الله البزوفري هو الحسين بن علي بن سفيان بن خالد بن سفيان. قال النجاشي: «شيخ ثقة جليل من أصحابنا، له كتب»^٤.

والبزوفري - بضم الباء الموحدة والزاء المعجمة وفتح الفاء بعد الواو الساكنة والراء المهملة والياء المشددة - عن توضيح الرجال.

المرشح الثالث والعشرون

[في ضبط بعض الألفاظ]

يقول^٥: محمد بن يحيى الرازي الذي سعى على أبي يحيى الجرجاني مثلاً، ولا يستشعرون^٦ من أن هذه من السعاية المتعدية بـ«الباء» و«إلى» معاً في استعمال واحد، لا من السعي بمعنى العدو والعمل والكسب وولاية الأمر المتعدى تارة بـ«إلى»، وتارة بـ«اللام»، وتارة بـ«على»^٧. ومن الذائعات^٨ قصّة «ذي اليمين» واسمه الخُزْباق - كِسْرَبال - سُمّي به لأنه كان يعمل بيديه

١. غير موجود لدينا.

٢. انظر: المصدر نفسه، صص ١٢٩-١٣١ (الراشحة الحادية والعشرون).

٣. «و من العجب أن أكثر أرباب الرجال قد تطابقوا على الإغفال عن أمره. ولقد كان حريّاً بالذكر والثناء عليه، لاستقامته وثقته وفضله والاتفاق على علوّ قدره وعظم منزلته» (المصدر نفسه، ص ١٣٢).

٤. انظر: المصدر نفسه، ص ١٣٢ (الراشحة الثانية والعشرون).

٥. إلى هنا في الرواشح. انظر: المصدر نفسه، صص ١٣٣-١٣٤ (الراشحة الثالثة والعشرون).

٦. القائل هو «بعض فضلاء العصر غير المتثقفين في العربية»، كما عبّر عنه السيّد الداماد. انظر: المصدر نفسه، ص ١٣٥.

٧. الكلمة مشوشة في المخطوطة وأدرجناها من الرواشح.

٨. انظر: المصدر نفسه، صص ١٣٥-١٣٨. ثم ذكر الضابط في ذلك عن أئمة اللسان، مثل الجوهري، وابن الأثير، والأزهري، فراجع.

٩. من قوله «ومن الذائعات» إلى آخر هذا المرشح، نقله في الراشحة الخامسة والعشرين. انظر: المصدر نفسه،

جميعاً وكان من الصحابة، وهو الذي قال: أقصر [ت] الصلاة أم نسييت يا رسول الله - صلى الله عليه وآله -؟! وحكم الميزان العقلي والبرهان الحكمي وجوب عصمة النبي - صلى الله عليه وآله - عن السهو في ما يتعلق بأمر الدين. وعليه الشيخ الرئيس.^٢
قال الصدوق:

«وكان شيخنا محمد بن أحمد بن الحسن بن الوليد يقول: أول درجة في الغلو نفي السهو عن النبي - صلى الله عليه وآله -»^٣.
وفيه: أن أول درجة في إنكار حق النبوة إسناد السهو إلى النبي - صلى الله عليه وآله - في ما هو نبي فيه، ولا مغالاة؛ إذ هذه الملكة لنفس النبي - صلى الله عليه وآله - بإذن الله تعالى وفضله. وما تضمنته الرواية إنما كان من باب تشريع السنة وتعليم الأمة، لا لتدارك ما فاتته من الصلاة المفروضة بالسهو.

ففي صحيحي بخاري^٤ ومسلم^٥:
«أته - صلى الله عليه وآله - صلى العصر في ركعتين... فقال ذو اليمين: أقصر [ت] الصلاة... إلى آخره، فقال - صلى الله عليه وآله - : كل ذلك لم يكن. فقال: قد كان بعض ذلك. فقال - صلى الله عليه وآله - : أكما يقول ذو اليمين؟ قالوا: نعم. فتقدم فصل ما ترك»^٦.

ومن المختص برواية مسلم في صحيحه، عن عمران بن حصين أنه - صلى الله عليه وآله - صلى العصر وسلم في ثلاث ركعات، ثم دخل منزله، فقام إليه رجل يقال له «الخرباق» فذكر صنيعه،

صص ١٣٩-١٤٥.

١. نقل ذلك في الرواشح من الصحاح، ونقل عن المطرزي في المغرب أنه لقب بذلك لطول يديه، ونقل عن بعض شروح صحيح مسلم أنه قيل: في يده طول، أي سعة وسخاوة. وقال بعضهم: قيل له ذو اليمين، لأنه هاجر هجرتين. انظر: المصدر نفسه، صص ١٤١-١٤٢.
٢. انظر: الشفاء، ج ١٠ (الإلهيات)، ص ٥١.
٣. من لايحضره الفقيه، ج ١، ص ٢٣٥.
٤. كذا، والمشهور «البخاري».
٥. راوي الحديث أبو هريرة. نقله في الرواشح عن كتابي مصابيح البغوي ومشكوة الطيبي، من المتفق على روايته في صحيح البخاري ومسلم. انظر: الرواشح السماوية، ص ١٤١.
٦. تتم الرواية هكذا: «في ركعتين، فقام إلى خشبة معروضة في المسجد، فاتكأ عليها كأنه غضبان ووضع يده اليمنى على اليسرى وشبك بين أصابعه ووضع خد الأيمن على ظهر كفه اليسرى، وفي القوم أبو بكر وعمر فهاباه أن يكلماه، وفي القوم رجل في يديه طول يقال له ذو اليمين، قال: يا رسول الله! أقصرت الصلاة أم نسييت؟» (صحيح البخاري، ج ١، ص ١٨٢).
٧. وفي هامش الرواشح نقلت تعليقة عن محمود البروجدي، قال: «الظاهر أنه - قدس سره - أخذ خلاصة عبارات المصابيح والمشكوة والصحيحين في مضمون الرواية ونقلها على الترتيب مع حذف السند. فالعبارة بتفاريقها مع اختلاف يسير مأخوذة من الكتب الأربعة مروية عن أبي هريرة، وفي الطريق على ما ظفرت به في صحيح مسلم سفيان بن عيينة...» (الرواشح السماوية (الطبعة الحجرية)، ص ٨٥، الهامش).
٧. للرواية تتم نقلها في الرواشح، إلا أن في ما نقله هنا كفاية. انظر: الرواشح السماوية، ص ١٤١.

فخرج غضبان، فقال: أصدق هذا؟ قالوا: نعم. فصلّى ركعةً ثمّ سلّم، ثمّ سجد سجدين، ثمّ سلّم.^١ وكذلك أيضاً رواه من رواه من أصحابنا معزياً إلى ذي اليمين.

ثمّ مقتول أمير المؤمنين - عليه السلام - بنهروان - وقد ثبت وصحّ وتواتر مروياً الأمة من المخالف والمؤلف فيه عنه - صلى الله عليه وآله - : «يَقْتُلُهُ خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ»، و«يَقْتُلُهُ خَيْرُ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ»، و«يُخْرِجُ عَلِيٌّ خَيْرَ فِرْقَةٍ مِنَ النَّاسِ»، و«يَقْتُلُهُ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ» - هو على قول الأكثر: ذو النُدَيَّةِ - بضم الناء المثناة وفتح الدال المهملة قبل الياء المثناة من تحت المشددة المفتوحة والهاء المملوطة في الوصل تاءً - على تصغير «النُدَيَّةِ»، سمي بذلك لما له في أحد جنبه شبه ثدي المرأة.^٢

المرشح الرابع والعشرون [تحقيق في ابن سنان]

ربّما ظنّ أنّه حيث يقع في السند ابن سنان متوسّطاً بين البرقي وإسماعيل بن جابر فهو محمّد الأشهر جرحه لا عبد الله الثقة، فليس من طبقة البرقي؛ إذ هو في أصحاب الصادق - عليه السلام - فرواية البرقي عن عبد الله بإرسال وقطع، واستصحاحها كما عن العلامة وغيره لا يصحّ. وفيه: أنّ محمّد بن خالد البرقي ذكره في كتاب الرجال في أصحاب الكاظم - عليه السلام - وأورده أيضاً في أصحاب الرضا - عليه السلام - ووثقه، وقال:

«إنّه ومحمّد بن سليمان الديلمي البصري ومحمّد بن الفضل الأزدي الكوفي الثقة جميعاً من أصحاب موسى - عليه السلام -».^٣

وذكره أيضاً في أصحاب الجواد - عليه السلام - وقال:

«محمّد بن خالد البرقي من أصحاب موسى بن جعفر والرضا - عليهما السلام - . فلا استبعاد في لقائه أصحاب الصادق - عليه السلام - كعبد الله بن سنان وغيره».^٤

وأيضاً الثابت بنقل الكشي والنجاشي أنّ عبد الله كان خازناً للمنصور والمهدي والهادي والرشيد، فيكون هو والبرقي متعاصرين. وأيضاً طريق الشيخ إلى عبد الله بن سنان في «ست» (أي: الفهرست)، ينتهي إلى علي بن إبراهيم، عن ابن أبي عمير عنه؛ ومن طريق آخر إلى ابن بطة عن أبي عبد الله محمد بن أبي القاسم، عن محمّد بن علي الهمداني عنه؛ ومن طريق آخر إلى الحسن بن الحسين السكوني عنه؛ وطريق النجاشي إليه إلى عبد الله بن جبلة عنه.

فإذا كان ابن أبي عمير، وهو من أصحاب الرضا - عليه السلام - ومحمّد بن علي الهمداني، وهو من أصحاب العسكري - عليه السلام - والسكوني وهو من طبقة من لم يرو عنهم - عليهم السلام -

١. انتهى ملخصاً. انظر تفصيله: المصدر نفسه، ص ٨٥.

٢. معزياً: منسوباً.

٣. في الرواشح: «عن».

٤. انظر: الرواشح السماوية، صص ١٣٩-١٤٥ (الراشحة الخامسة والعشرون). ونقل فيه «ذو اليد بالياء المثناة من تحت بدل الناء المثناة»، و«مؤتن اليد» أيضاً، فراجع.

٥. رجال الطوسي، ص ٣٨٦.

٦. المصدر نفسه، ص ٣٠٤.

وكذا ابن جبلة قد أدركوا عبد الله بن سنان، فما البعد في إدراك من هو من أصحاب الكاظم - عليه السلام - إياه؟

وأيضاً حَكَمَ بعض أئمة الرجال برواية عبد الله بن سنان عن الكاظم - عليه السلام - وقد نقله النجاشي، فيكون طبقته بعينها طبقة ثعلبة بن ميمون، وإسحاق بن عمار، وداود بن أبي يزيد العطار، وزرعة، وغيرهم من أصحاب الصادق والكاظم - عليهما السلام - والبرقي يروي عنهم كثيراً^١.

المرشح الخامس والعشرون [فيها ضوابط في النسبة]

«الهمداني» من أصحاب أمير المؤمنين - عليه السلام - إلى أصحاب الصادق - عليه السلام - ياهمال الدال بعد الميم الساكنة، نسبة إلى همدان، قبيلة من اليمن منها الحارث. وأما في ما بعد فقد يكون كذلك، وقد يكون بالتحريك وبإعجام الذال نسبة إلى همدان^٢ البلدة المعروفة، بناها همدان بن الفلّوح^٣ بن سام بن نوح، وذلك كأحمد بن زياد بن جعفر الهمداني الثقة، ومحمد بن علي بن إبراهيم الهمداني وكيل الناحية، هو وأبوه القاسم، وأبوه علي، وجدّه إبراهيم، وهم جميعاً أجلاء. و«التميلي»^٤ - كما في الحسن بن علي بن فضال وغيرهم - نسبة إلى تيم الله.

وللعرب في النسبة مذهبان: تقول في مثل «أبي بكر» و«ابن الزبير»: «بكري» و«زبيري»، وفي مثل «امرئ القيس» و«عبد شمس»: «مرئي» و«عبدي». وربما أخذت بعض الأول وبعض الثاني فركبتها وجعلت بينهما اسماً واحداً، ففي «عبد القيس» و«عبد الدار»، مثلاً «عَبْقَسي» و«عَبْدَري»، وهذا سماعي. وفي المركبة ينسب إلى الصدر، يقال: «حضري» و«معدّي» في «حضر موت» و«معديكرب»، وفي نحو: «خمسة عشر» و«اثني عشر» - اسمي رجل - «خمسي» و«اثني» أو «ثنوي»، وإذا كان للعدد، فلا يجوز.

ومن التغيير الشاذ في النسبة، نحو «أسكوراني»^٥ إلى «إسكندرية»، و«حروري» إلى «حرورا» بالمد، والقصر: فرقة من^٦ الخوارج، و«دُمّ بحراني» - وهو شديد الحمرة - إلى «بحر الرحم»، وهو عمقها. وأما «البحراني» إلى «البحرين» فعلى قول من جعل النون مُعْتَقَبَ الإعراب. ومما غُيِّرَ للفرق، «الدّهري» - بالفتح - للقاتل بقدّم الدهر، و«الدّهري» - بالضم - للشيخ المسنّ. وقد يعوّض من إحدى يائي النسب ألف فيقال: «اليمني» بالتشديد، و«اليماني» بالتخفيف. ومنه «الثماني» و«الرابعي» بالتخفيف. ويجب حذف تاء التأنيث، فيقال: «السجدة الصلّوية»،

١. انظر: الرواشح السماوية، صص ١٤٦-١٤٨ (الراشحة السادسة والعشرون).

٢. كذا، والأظهر أن يقال: «همدان» بالذال، كما هو صريح عبارة المصنف: «بإعجام الذال...»، وكذلك في الرواشح، إلا أن يراد ما هو المشهور الآن من تلفظه «همدان» بالذال المهملة.

٣. في الرواشح: «همدان بن الفلّوح».

٤. في المخطوطة: «وهو»، بدلاً من «هو و»، وهو غلط.

٥. في الرواشح: «التميمي»، وما في المتن هو الصحيح.

٦. في الرواشح نسخة بدل: «إسكندري».

٧. الكلمة مشوّشة في المخطوطة ولا توجد اللفظة وكذا ما بعدها «الخوارج» في الرواشح.

و«الأموال الزكويّة»، و«الحروف الشفهيّة» أو «الشفويّة»^١.

ومن القياس فتح المكسورة، ك«نَمْرِي»، و«دُوْلِي» في «نَمْر» و«دُوْل»، وحذف ياء فَعِيلَة، ك«حَنَفِي»، و«مَدَنِي» إلى «حَنِيْفَة» و«المَدِينَة»، و«الْفَرَضِي» إلى «الْفَرِيضَة»، إلّا ما كان مضاعفاً أو معتلّ العين، ك«شديدي»، و«طويلي». وكذا فُعِيلَة بالضمّ، ك«جُهْنِي» في «جُهْنِيَة»، و«عُرْنِي» في «عُرْنِيَة»، وهما قبيلتان.

وأما فَعِيل - بلا هاء - فلا يغيّر، ك«حَنَفِي» إلى «الحَنيف». وكذا فُعِيل بضمّ، ك«هُذَلِي» إلى «هُذيل». وتسمية «الهذلي» من «بني هذيل»، و«القرشي» في النسبة إلى «قُرَيْش» شاذّان. وكذا فُعِيل وفُعِيلَة من المعتلّ، ك«قُصَوِي» - بضمّ القاف - و«أُمَوِي» - بضمّ الهَمْزة - إلى «قُصَي»، و«أُمِيَة». و«ابن مُجَنِّة» الصحابي راوي [حديث «سجود السهو»]^٢ والنسبة «مُجَنِّي».

وإذا نسب إلى الجمع رُدّ إلى واحد، فيقال: «فَرَضِي»، و«صَحْفِي»، و«مَسْجِدِي» للعالم بالفرائض والقاري من الصحف وملازم المساجد. وفي الكشف: «الآفاقي»، والصواب «الأُفْقِي» بضمّتين أو فتحتين. وأما العَلَم، ك«أَنماري»، و«كَلابِي»، و«مَدائِنِي»، فلا يردّ^٣. وكذا المجاري مجرى العَلَم ك«أَنصاري»، و«أعرابي».

والفرق بين «العُماني» - بضمّ العين وتخفيف الميم - وبين «العُماني» - بفتح الأولى وتشديد الثانية - أنّ الأوّل نسبة إلى «عُمان» - بالضمّ والتخفيف - بلد على ساحل بحر فارس بينه وبين البحرين مسيرة شهر بحسبه. ويقال: «أَعْمَن الرجل» إذا صار إلى عُمان ودخل فيه؛ والثاني نسبة إلى «عَمّان» - بالفتح والتشديد - بلد بالشام، ويقال: قصبة كانت بلدة كثيرة بناها لوط - عليه السلام - فخربت قبل الإسلام، بينها وبين أذرعات أربعة وخمسون ميلاً.

و«القاساني» بالقاف والسين المهملة، نسبة إلى «قاسان»، معرّب «كاسان» - بالكاف والسين المهملة - بلد من بلاد ما وراء النهر، وأيضاً نسبة إلى «قاسان» - بالسين المهملة - ناحية بأصفهان، منها علي بن محمّد القاساني الأصفهاني الضعيف. و«القاشاني» - بالشين المعجمة - نسبة إلى معرّب «كاشان» البلد المعروف من عراق العجم بين قم وأصفهان^٤.

المرشح السادس والعشرون

[في كلام المحدثين في اختلاف صيغ الرواية]

قول المحدثين: «روينا» و«نروي» على وجوه:

بالتخفيف من «الرواية»، إمّا على صيغة المعلوم، وذلك معلوم معروف؛ أو المجهول، والمعنى «رُوي إلينا» و«يُروي إلينا» سماعاً أو قراءة أو إجازة خاصة أو عامّة أو مناولة أو مكاتبة أو وجادة؛ وبالتشديد معلوماً أو مجهولاً، وذلك إمّا من «التروية» بمعنى الرخصة والإذن في الرواية، ومن ذلك

١. إلّا أنّ الجوهري ليس يستصوب في الأخير إلا الشفهيّة بالهاء، ويقول: «الشفويّة بالواو، كالشفتيّة بالتاء في الخطاء» (الصحاح، ج ٤، ص ٢٢٣٧).

٢. الزيادة من الرواشح. ولو لم تضاف ذلك، فالصحيح أن نقول: «راو»، فليتدبّر.

٣. أي: فلا يردّ إلى واحد، وينسب بإضافة علامة النسبة إلى صيغة الجمع.

٤. انظر: الرواشح السماويّة، صص ١٤٩-١٥٦ (الراشحة السابعة والعشرون).

قول الصدوق في رمي الجمار: «وقد رُوِيَتْ رخصةٌ من أول النهار إلى آخره»^١ بالتشديد مجهولاً ونصب «رخصة»؛ كذلك انتهى إلينا ضبطاً وأخذاً وسماعاً.

ويحتمل «رُوِيَتْ» بالتخفيف مجهولاً على صيغة التكلم، ورفع «رخصة» بحسب المعنى، أي: الرخصة رُوِيَتْ إلَيَّ سماعاً من الشيوخ.

والأول هو المسموع المضبوط في النسخ المعتمد عليها المضبوطة. ومنه قول الشيخ في «ست» في «زيد النرسي» - بفتح النون قبل الراء قبل السين المهملة نسبة إلى قرية بالعراق، وزيد الزّزاد بالزّاء المفتوحة قبل الراء المشددة - :

«لهما أصلان لم يُروهما [محمد بن علي بن الحسين بن بابويه، وقال في فهرسته: لم يُروهما]^٢ محمد بن الحسن بن الوليد. وكان يقول: هما موضوعان، وكذلك كتاب خالد بن عبد الله بن سدير. وكان يقول: وَضَعَ هذه الأصول محمد بن موسى الهمداني»^٣.
يعني محمد بن علي بن الحسين بن بابويه ومحمد بن الحسن بن الوليد لم يَرخّصا للرواة في رواية الأصيلين ونقلهما عنهما لما ذكر. ثم قال في «ست» بعد ذلك:
«وكتاب زيد النرسي رواه ابن أبي عمير عنه»^٤.

يعني أنّ روايته لهذا الكتاب يدفع ما قاله ابن الوليد من أنّه موضوع. وكذلك قال ابن الغضائري فيه، وفي كتاب زيد الزّزاد أنّه أيضاً مسموع من ابن أبي عمير. وبالجملّة: قول ابن الوليد ليس طعنًا في الزيدين، بل في كتابيهما، وكذا القول في خالد بن عبد الله بن سدير. وإنّ قول ابن الوليد في الكتاب المنسوب إليه: «لأُرويه - بتشديد الواو - أي: لا أرخص في روايته؛ لأنّه موضوع وضعه الهمداني»، ليس طعنًا فيه بل في كتابه وحاله^٥.

الثاني: من «التروية» بمعنى حثّ الراوي وتحريضه على الرواية أو الرخصة والإذن له فيها، وذلك متعلّق بالراوي ولحاظ حاله مع عزل النظر عن المروي. قال في الصحاح:

«رويت الحديث والشعر رواية فأنا راوٍ، ورُوِيَتْهُ^٦ الشعر تروية حملته على روايته. وأرويته أيضاً»^٧.

وفي المغرب:

١. من لايحضره الفقيه، ج ٢، ص ٣٣١.

٢. الزيادة من الرواشح. أضافها في الهامش وعلم عليها علامة التصحيح.

٣. الفهرست، ص ١٣٠.

٤. المصدر نفسه، صص ٣٢٩-٣٠٠.

٥. لا يستقيم المعنى إلّا أن نقول كما في الرواشح: «... وليس طعنًا فيه، بل في كتابه. والتروية بهذا المعنى تتعلّق بالأصل أو الكتاب أو الحديث المروي مع عزل النظر عن خصوص الراوي وحاله» (الرواشح السماوية، ص ١٥٨).

٦. في الأصل: «وريته».

٧. الصحاح، ج ٦، ص ٢٣٦٤.

«رواية فيها ماء أصلها بغير السقاء، لأنها يروي الماء، أي يحمله. ومنه راوي^٢ الحديث وراويته والتاء للمبالغة، يقال: روى الحديث والشعر روايةً ورويته إياه: حملته على روايته، ومنه: إنا رويناً في الأخبار»^٣.

المرشح السابع والعشرون

[في بيان عدد الأصول وذكر أحوال مصنفها]

المشهور أنَّ الأصول أربعمئة مصنف لأربعمئة مصنف من رجال الصادق - عليه السلام -، بل وفي مجالس الرواية عنه والسماع عنه - عليه السلام - ورجاله - عليه السلام - في العامة والخاصة على ما قاله المفيد - رحمه الله - في إرشاده زهاء أربعة آلاف رجل، أي: قدرها. وكتبهم كثيرة إلا أنَّ ما استقرَّ الأمر على اعتبارها هذه الأربعمئة.

وفي «ست» أنَّ أحمد بن محمد بن عيسى روى عن ابن أبي عمير كتب مائة رجل من رجال أبي عبد الله - عليه السلام - . والثقة الجليل رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني - رحمه الله - قال في معالم العلماء:

«قال المفيد محمد بن محمد بن النعمان البغدادي - رحمه الله - : صنف الإمامية من عهد أمير المؤمنين - عليه السلام - إلى عهد الفقيه أبي محمد العسكري - عليه السلام - أربعمئة كتاب تسمى الأصول»^٤.

يقال: قد كان من دأب أصحاب الأصول أنَّهم إذ [١] سمعوا من أحدهم - عليهم السلام - حديثاً بادروا إلى ضبطه في أصولهم من غير تأخير. وكتبُ حريز كلها تعدُّ في الأصول، ولا تعدُّ فيها كتب الحسن بن محبوب السَّراد - ويقال: الزَّراد - وهو من أصحاب الإجماع، وكذا جامع البنظري، بل معدود في الكتب، هذا^٥.

المرشح الثامن والعشرون

[في الفرق بين «التخريج» و«التخرُّج»]

«التخريج» و«التخرُّج» في اصطلاح فنِّ الرجال هو أن يكون الشيخ أخيراً شيوخ التلميذ، فإذا تمَّ الاستكمال بالتلمذ عليه، قيل: «إنَّه خرَّجه، وهو تخرَّج عليه». وفي اصطلاح المحدثين: تخرُّج متن

١. كذا في الرواشح، وفي الأصل: «رواية»، وهو تصحيف.

٢. في الأصل: «رواي»، وهو من سبق القلم.

٣. المغرب في ترتيب المغرب، ص ٢٠٢.

٤. انظر: الرواشح السماوية، صص ١٥٧-١٥٩ (الراشحة الثامنة والعشرون).

٥. معالم العلماء، ص ٣.

٦. انظر: الرواشح السماوية، صص ١٦٠-١٦١ (الراشحة التاسعة والعشرون). ثمَّ قال: «فأمَّا الصحيفة الكريمة السَّجَّادية فأعلى رتبةً وأجل خطباً من أن تعدَّ وتدخل في الكتب المصنَّفة والأصول المدونة المروية، وكذلك الصحيفة المباركة الرضوية، وكذلك الرسالة المقدَّسة الرضوية المعروفة بـ«الذهبية»...» إلى أن قال: «وليعلم أنَّ الأخذ من الأصول المصحَّحة المعتمدة أحد أركان تصحيح الرواية».

الحديث نقل موضع الحاجة منه فقط أخذاً من تخريج الراعية المرتع، وهو أن تأكل بعضه وتترك بعضاً منه. ومن قولهم: «عام فيه تخريج»؛ أي: خصب وجذب. ويقابله «الإخراج»، وهو نقله بتمامه. وتخريج الحديث بتمامه سنداً وممتناً من الأصول والكتب هو أن يستخرج منه المتفق عليه بينها، أو الأصح طريقاً، أو الأجدى ممتناً، أو الأهم الأوفق للغرض في كل باب. ويقابله الإخراج، وهو النقل منها كيف اتفق.

وفي الأصول والفقه، يقال «التخريج» ويراد: استخراج شيء من مذاق أحوال الأدلة والمدارك وغوامضها بالنظر التعقبي بعد النظر الاقتضائي^٢؛ أي: النظر الدقيق بعد مطلق النظر. واستنباط حكم جزئي بخصوصه خفي من دليل بعينه [من الأدلة]^٣ كتاب أو سنة مثلاً، غير منسحب الحكم على ذلك الجزئي في ظاهر الأمر وجليل النظر بتدقيق النظر الفحصي فيه، ليستبين اندراج هذا الجزئي في موضوعه. وهذا معنى قولهم: «تعدية الحكم من المنطوق إلى المسكوت عنه من غير أن يكون قياساً». ويقابله «الإخراج»، وهو مطلق تبين أحوال الأدلة والمدارك، وإن لم تكن هي من الغوامض بمطلق النظر الصحيح، وإن كان على سبيل الاقتضاب، لا على سبيل التعقب ومطلق استنباط الفرع من الأصل بالفعل، وإن لم يكن من الخفيات بمطلق اتفاق الرؤية من سبيل القوانين المقررة، وإن لم يكن بتدقيق الفحص البالغ وبذل أقصى المجهود بالنظر الأوفي السابغ. وليعلم أن تخريج متن الحديث إنما يجوز في ما لا يرتبط بعضه ببعض، بحيث يكون الكل في قوة كلام واحد. وأما [ما] هو كذلك فلا يجوز تخريجه، كأن يكون ذلك المتروك قيداً للمنقول أو استثناءً منه مثلاً كقوله - صلى الله عليه وآله - : «من قال: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله»، فقد حقن ماله ودمه إلا بحقه وحسابه»^٤.

المرشح التاسع والعشرون

[في عدم اشتراط العدد في المركزي والجارج]

الأكثر على عدم اشتراط العدد في المركزي والجارج في الرواية دون الشهادة، أي: الجرح والتعديل يثبت كل منهما بقول العدل الواحد في الرواية دون الشهادة؛ وقال آخرون بعدم الفرق، بل يجب الاثنان فيهما؛ وقال فريق: يثبت كل بالواحد. والحق ما عليه الأكثر.

والضابط في بيان الفرق أن الرواية مقتضاها يكون شرعاً عامةً وسنةً كليةً في حق بني نوع الإنسان قاطبةً، وخصوصيات الأشخاص والأزمان تكون ملغاة في ذلك على خلاف شاكلة الأمر في الشهادة؛ إذ مقتضاها قضاء خاص وحكم جزئي بالقياس إلى أشخاص بأعيانهم وأزمنة بأعيانها. ولما كان بناء أساس الشرع السوي العام والسنة العادلة الكلية في حق جميع الناس على

١. «وهو النظر الدقيق البرهاني» (الرواشح السماوية (الطبعة الحجرية)، ص ١٠٠، الهامش).

٢. «وهو النظر الأول الذي لا دقة فيه» (الرواشح السماوية). وذكر كلا المعنيين المصنف - قدس سره - بقوله: «أي النظر الدقيق بعد مطلق النظر».

٣. الزيادة من الرواشح.

٤. انظر: المصدر نفسه، صص ١٦٣-١٦٣ (الراشحة الثلاثون).

٥. كذا، وفي الرواشح: «عاماً»، وهو الصحيح.

تحصيل المصلحة المظنونة واستدفاع المفسدة المظنونة، بحسب نظام حال نوع المكلفين مع عزل النظر عن خصوصيات الآحاد والأوقات، كان الظن وما يقتضيه واجب الاعتبار هناك لا محالة، فكان يجب العمل برواية العدل الواحد وإخبار العدل الواحد في الجرح والتعديل لحصول الظن المعبر بذلك. فأما الشهادة فحيث إن مقتضاها يتعلق بجزئيات الحقون المتنازع فيها وخصوصيات الأشخاص المتشاجرين عليها كان فيها مزيد احتياج إلى الاستظهار [و] تأكد الظن، فلذلك احتيج إلى اعتبار التعدد في الشاهد ومزكيه على خلاف الأمر في الراوي ومزكيه؛ هكذا في الرواشح^١. وفيه: أن الأمر في حق جميع الناس لو كان على تحصيل المصلحة المظنونة... إلى آخره، فهو في حق الأشخاص أولى وأحرى، كما أن الأمر لو كان في جزئيات الحقوق محتاجاً إلى مزيد استظهار، ففي الحقوق العامة أولى بالاستظهار؛ على أننا نقول: إن الثابت بالاستقراء عدم اجتراء الشارع في تعيين الموضوعات الخارجيّة بالعدل الواحد، فالتزكية كذلك؛ غاية الأمر الشك في اندراجها تحت عموم أدلة خبر الواحد، فلا بد من العلم بالعدالة أو ما يقوم مقامه، وهو تزكية العدلين. وهذا هو المراد من قولهم: «إن التزكية شهادة»؛ يعني أن حكمها حكم الشهادة بالأصل، لا أنها شهادة حقيقية^٢.

ثم^٣ إنهم استدّلوا على ذلك تارة بأن التعديل شرط لقبول الرواية، فلا يزيد على مشروطه؛ أي لا يحتاط فيه أزيد مما يحتاط في أصله كغيره من الشروط التي للمشاريط، وقد اكتفي في أصل الرواية بواحد، وفي الشهادة باثنين، فيكون تعديل كل واحد كأصله؛ إذ فرع الشيء لا يزيد عليه. وهذا حق العبارة عنه.

وأما أن اشتراط العدالة في المزكي فرع اشتراطها في الراوي فكيف يحتاط في الفرع بأزيد مما يحتاط في الأصل؟ فليس بمنظم؛ إذ الاحتياط في تعديل الراوي بأزيد من المزكي الواحد ليس احتياطاً بأزيد من العدالة المعبرة، بل هو احتياط في تحصيل أصل العدالة التي هي الشرط في الراوي. وقد يقال: إن بعض من لا يكتفي في مطلق تزكية الشاهد إلا بعدلين، يقول بثبوت هلال شهر رمضان بعدل واحد، فقد زاد الفرع عنده على الأصل، وهو ممن يحكم في هذا الاستدلال بامتناع ذلك، وهو ساقط؛ لما دريت أن مطلق الشهادة مقتضاها أن لا يكتفي فيها إلا باثنين، فاعتبر في مزكي الشاهد أيضاً التعدد ليكون الفرع كالأصل. ثم ربما خولف ذلك المقتضي في هلال رمضان لمزيد اهتمام بالصوم واحتياطه في إيجاب العبادة، وكذلك في شهادة المرأة الواحدة في ربع الوصية وربع ميراث المستهل لدليل خاص ونص^٤؛ كذا في الرواشح^٥. وفيه أن المقصود رفع استبعاد زيادة الفرع على الأصل، وأن الحاكم بامتناعها إما العقل أو الشرع،

١. انظر: الرواشح السماوية، صص ١٦٤-١٦٥.

٢. وهناك رد آخر ذكره بعض المحققين على الرواشح وهو أن «هذا الدليل لا يدل على عدم كفاية العدل الواحد في تزكية الشاهد، بل إنما يدل على عدم الاحتياج فيها إلى أزيد من اثنين. والمدعى هو الأول كما يشهد به ما ذكره في تفسير ما ذهب إليه الأكثر، فتدبر!» (الرواشح السماوية (الطبعة الحجرية)، ص ١٠١، الهامش).

٣. من هنا عبارة صاحب الرواشح.

٤. في الرواشح: «لدليل خارج ونص خاص».

٥. انظر: الرواشح السماوية، صص ١٦٦-١٦٧.

وحيث ثبت ذلك في محلّ فلا امتناع له، فهو كاشف عن عدم امتناعه وعدم دليل عليه لا عقلاً ولا شرعاً.

وتارة بأنّ آية التثبيت تدلّ بمفهوم الشرط على التعديل على نأ جاء به عدل واحد، وسواء في ذلك أكان النبأ رواية أم تركية راو، وهذا أيضاً واضح لا غبار عليه.

وفيه أنّ الآية في الحقيقة قاصرة عن إفادة أصل حجّية خبر الواحد، فإنّ مفهوم الشرط في أمثال ذلك لا تفيد شيئاً كقوله تعالى: ﴿إِنْ أَرَدَنْ تَحْصُنَا﴾^١، وكذا مفهوم الوصف مع وجود علّة التثبيت في العدل أيضاً. ومع التسليم، فلا يشمل الموضوعات التي تحقّق بالاستقراء عدم الاعتبار فيها بخبر الواحد من الشرع أو شكّ في أمرها.

واستدلّ معتبر التعدّد^٢ بأن الجرح والتعديل شهادة، فيجب التعدّد. ويجاب بالمنع وبالمعارضة بأنّهما إخبار فيكفي الواحد. وعلى الجواب أنّ العرف قاض بكونهما من باب الشهادة، ولا يعارضه كونها إخباراً أيضاً؛ إذ كلّ شهادة إخبار خاصّ وبأنّ في اعتبار التعدّد زيادة احتياط فيكون أولى، وهو هيّئ جدّاً؛ فإنّ كلّ أولى لا يلزم تعيينه. وقد يجاب بأنّ عدم اعتباره أحوط؛ إذ فيه تبعيد عن ترك العمل بأمر الله تعالى ونهيه، وهو أوّهن. فإنّ في عدم اعتبار [ه] فتوى بغير علم، وحكم بغير ما حكم فيه. قاله في الرواشح^٣.

وبالجملة، أمر الشهادة أضيق وبالاحتياط أخلق، لقوّة البواعث على الطمع والشّره وشدة الاهتمام بدواعي المشارّات والخصومات، ولأنّته خاصّ. فالمحابة والمباغضة تؤثران فيه بخلاف أمر الرواية؛ فإنّّه عام لا مدخل فيه لحبّ أو بغض؛ وفيه وهن ظاهر.

ثمّ من يجعل الجرح والتعديل ملحقين بالشهادة مطلقاً يلزمه عدم قبول تركية العبد والمرأة [مع] التعدّد في باب الرواية كما في باب الشهادة، ومن ألحقهما بالرواية مطلقاً أو في الراوي دون الشاهد، يعوّل على تركية العبد الواحد والمرأة الواحدة للراوي مع عد التهما، كما يقبل روايتهما. قال - رحمه الله - :

«ولبعض ضعفاء التحصيل من ذوي بضاعة مزجاة في العلوم ملققات مشوّشة في هذه المقامات لا تستحقّ الاشتغال بنقلها وتسخيفها»^٤.

[المرشح الثلاثون]

[في تعارض الجرح والتعديل]

مع التعارض يقدّم الجرح مطلقاً؛ أو مع كثرة الجراح أو التعديل مطلقاً؛ أو مع كثرة المعدّل، أقوال قاله. والتحقيق أنّ شيئاً منهما ليس بأولى بالتقديم من حيث هو. والكثرة أيضاً لا اعتداد بها، بل الأحقّ بالاعتبار قوّة القهر، وشدة التصبّر، وتعوّد التمرّن على استقصاء الفحص. وقيل: الجرح أولى، لكونه

١. النور/ ٣٣.

٢. الكلمة مشوّشة.

٣. انظر: المصدر نفسه، ص ١٦٧.

٤. المصدر نفسه، ص ١٦٨.

٥. انظر: المصدر نفسه، صص ١٦٨-١٦٨ (الراشحة الحادية والثلاثون).

شهادة بوقوع أمر وجودي. وردَّ بأنَّ التعديل أيضاً شهادة بحصول ملكة وجودية^{٢.١} وفيه نظر.^٢

[المرشح الحادي والثلاثون] [في أن رواية الثقة تعديل المروي عنه]

رواية الثقة عن رجل قيل: تعديل، وقيل: لا، وقيل: إن علم من عادته أنه لا يروي إلا عن عدل، فتعديل وإلا فلا.^٤ و«ثقة ثقة صحيح الحديث» في اصطلاح الرجال عبارة عن هذا المعنى. أقول: فإن كان هناك شاهد على ذلك أيضاً فهو تعديل كعدم الطعن عليه بأنه يروي عن الضعفاء.

[دلالة الرضيلة والرحمة على التعديل]

وأما الرضيلة^٥ والرحمة^٦ بعد ذكر أحد، فالظاهر أنها أعم من التعديل.^٧

[الكلام في النوفلي]

واعلم أنَّ النوفلي الذي يروي عن السكوني - واسمه الحسين بن يزيد بن محمد بن عبد الملك النوفلي، نوفل النخع مولاهم الكوفي أبو عبد الله - ليس بضعيف اتفاقاً، ولم يقدح فيه أحد من أئمة الرجال. وعن قوم من القميين، حكى النجاشي أنه غلا في آخر عمره^٨، وقد عمل برواية هو في طريقه المحقق^٩ مع مبالغته^{١٠} في الطعن في الأسانيد، وكذلك الشيخ وغيره.^{١١}

١. وهي «العدالة»، كما في الرواشح.

٢. انظر: المصدر نفسه، ص ١٦٩ (الراشحة الثانية والثلاثون).

٣. لعل وجه النظر ما استثناه في الرواشح، حيث قال: «إلا أن يكتفى في العدالة بعدم الفسق من دون ملكة الكف والتنزّه. وربما تنضاف إلى قول الجراح أو المعدل شواهد مقوية وأمارات مرجحة في الأخبار والأسانيد والطبقات، فيختلف الحكم باختلاف المواد والخصوصيات» (المصدر نفسه، ص ١٦٩).

٤. نقل هذه المذاهب في الرواشح من الشرح العضدي. انظر: المصدر نفسه، ص ١٧٠.

٥. أي: «رضي الله عنه».

٦. أي: «رحمة الله عليه».

٧. انظر: المصدر نفسه، ص ١٧٠ (الراشحة الثالثة والثلاثون).

٨. «قال الكشي: رمي بالغلو من غير أن يشهد أو يحكم بذلك. والنجاشي قال: كان شاعراً أديباً سكن الري ومات بها، وقال قوم من القميين: إنه غلا في آخر عمره؛ والله أعلم. ثم قال: وما رأينا له رواية تدل على هذا. له كتاب التقيّة» (المصدر نفسه).

٩. هو المحقق نجم الدين بن سعيد أبو القاسم صاحب كتاب المعبر، كما في الرواشح. انظر: المصدر نفسه، ص ١٨٣.

١٠. في الأصل: «مبالغته»، والصحيح ما أدرجناه.

١١. انظر: المصدر نفسه، صص ١٨٢-١٨٣ (الراشحة الخامسة والثلاثون).

[المرشح الثاني والثلاثون]

[في أقسام الحديث]

«المستفيض» - ويقال له «المشهور» و«الشائع» - ما ذاع وشاع.
و«العالي الإسناد» منه ما كان بالقرب من المعصوم وقلة الواسطة. وهذا أفضل أنحاء علو الإسناد، سيما إذا كان بسند صحيح.
و«المرفوع» ما أضيف إلى المعصوم من قول أو فعل أو تقرير سواء كان متصلاً أو منقطعاً بإسقاط بعض الأوساط أو إبهامه أو رواية بعض السند عمن لم يلقه.
و«المتصل» - ويقال «الموصول» - ما اتصل بإسناده، وكان كل من طبقات الرواة قد سمعه ممن فوقه سماعاً حقيقياً أو في معناه كالإجازة أو المناولة، سواء كان مرفوعاً إلى المعصوم - عليه السلام - أو موقوفاً على غيره - عليه السلام - .
و«المعنعن» ما يقال في سنده: فلان عن فلان.
و«المعلق» ما حذف فيه من مبدأ إسناده واحد أو أكثر.
و«النادر» - ويقال «المفرد» - ما ينفرد به راويه من جميع الرواة. وربما ألحق بالشاذ.
و«المُدرَج» ما أدرج في الحديث كلام بعض الرواة، فيظن أنه من الحديث.
«الغريب» و«العزیز» إن العدل إذا انفرد بحديث سمي غريباً، فإن رواه عنه اثنان أو ثلاثة سمي عزيزاً، فإن رواه جماعة سمي مشهوراً. ومن الأفراد ما ليس بغريب كالأفراد المضافة إلى البلدان.
«الشاذ» - عند الأكثر - ما رواه الفارد الثقة مخالفاً لما رواه جملة الناس.^١
«المضطرب» ما اختلف راويه بعينه أو رواه بأعيانهم في طريق روايته على نحوين مختلفين مرةً على وجه وأخرى على وجه مخالف له.^٢
«الموضوع» المخلوق والمصنوع.^٣ وعن النبي - صلى الله عليه وآله - «ستكثر بعدي القالة عليّ». وفي رواية: «سيكذب عليّ بعد...». وفي أخرى: «قد كثرت عليّ الكذابة...». وعن أبي عبد الله - عليه السلام - : «إن لكل رجلٍ متاً رجلاً يكذب عليه. فإن صحَّ ثبتَّ الوضع، وإن كان مكذوباً فذاك».^٤ ويعرف الوضع بإقرار واضعه أو ما ينزل منزلته من القرينة وبركاكة الألفاظ وسخافة المعنى ونحو ذلك، كما قد يحكم بصحته مع ضعف السند، بما فيه من أساليب الوزانة وأفانين البلاغة وغامضات العلوم وخفيات الأسرار، مما يأبى إلا أن يكون صدوره من خزنة العلم وأرباب العصمة. والواضعون أصناف أضرتهم قوم ينتمون إلى الزهد، وضعوا أحاديث احتساباً لله تعالى بزعمهم. وقد قال السيد العبري في شرح منهاج الأصول للبيضاوي في الإجماع:

١. انظر: المصدر نفسه، صص ١٩٣-٢٤٢ (الراشحة السابعة والثلاثون).

وقد ذكر صاحب الرواشح لها أقساماً وتفايع وشواهد من الأمثلة، وذكر أيضاً أقساماً أخرى لم يذكرها المصنف - قدس سره - ، فراجع.

٢. المصدر نفسه، صص ٢٧٣-٢٧٥.

٣. انظر: المصدر نفسه، صص ٢٧٠-٢٨٩ (الراشحة السابعة والثلاثون).

٤. انظر: اختيار معرفة الرجال، ص ٢٦٦؛ ص ٤٠٤.

«إنّ حديث «اقتدوا باللذين من بعدي أبي بكر وعمر»، موضوع»^١.

وقاله أيضاً في شرح الطوالع. ومن ذلك ما قاله الطيبي في خلاصته:

«روينا عن أبي عصمة نوح بن أبي مريم أنّه قيل له: من أين لك عن عكرمة عن ابن عباس في فضائل سورة سورة، وليس عند أصحاب ابن عباس هذا؟ فقال: إني رأيت الناس قد أعرضوا عن القرآن بفقه أبي حنيفة ومغازي محمد بن إسحاق، فوضعت هذه الأحاديث حسبة»^٢.

وأبو عصمة هذا كان يقال له: «الجامع»، فقال أبو حاتم بن حيان: جمع كلّ شيء إلا الصدق. وكذا حال الحديث الطويل المشهور عن أبي بن كعب عنه - صلى الله عليه وآله - في فضل سور القرآن سورة فسورة. بعث باعث عن مخرجه حتى انتهى إلى من اعترف بأنّه وجماعة وضعوه [وأنّ أثر الوضع لبين عليه]^٣. روي بالإسناد عن المؤمل بن إسماعيل، قال:

«حدّثني ثقة [عن] ثقة، قال: حدّثني شيخ به فقلت [للشيخ]: من حدّثك؟ قال: رجل بالمدائن. فصرت إليه فقلت: من حدّثك؟ قال: شيخ بواسط. فصرت إليه، قال: حدّثني شيخ بالبصرة. فصرت إليه، فقال: الشيخ الذي سمعناه بعبّادان. فأتيت عبّادان فلقيته فأخذ بيدي وأدخلني بيتاً فيه قوم من المتصوّفة، ومعهم شيخ فقال: هذا حدّثني. فقال: من حدّثك؟ فقال: لم يحدّثني أحد؛ ولكنّا رأينا الناس قد رغبوا عن القرآن، فوضعنا لهم هذه الفضائل ليصرفوا قلوبهم إلى القرآن»^٤.

قال ابن الأثير في جامع الأصول:

«ومن الواضعين جماعة وضعوا الحديث تقرباً إلى الملوك، مثل: غياث بن إبراهيم دخل على المهدي بن منصور وكان تُعجبه الحمامة الطيّارة الواردة من الأماكن البعيدة، فروى عن النبي - صلى الله عليه وآله - : «لا سبق إلا في حُفّ أو حافر أو نصل أو جناح». فأمر له بعشرة آلاف درهم. فلمّا خرج، قال المهدي: أشهد أن قفاه قفا كذاب على رسول الله - صلى الله عليه وآله - ما قال رسول الله - صلى الله عليه وآله - ، «جناح»؛ ولكن أراد أن يتقرب إلينا. وأمر بدّجها، وقال: أنا حملته على ذلك»^٥.

١. لم نعثر عليه.

٢. الخلاصة في أصول الحديث، ص ٧٦.

٣. الزيادة من الرواشح.

٤. الزيادة من الرواشح.

٥. كذا، والصحيح: «فقلت»، كما في الرواشح.

٦. انتهى ملخصاً. وانظر تفصيله: الرواشح السماوية، ص ٢٧٩.

قال السيّد الداماد بعد نقل هذا الحديث: «ولقد أخطأ رهط من المفسرين، كالواحدي والثعلبي والزخشري ومن تبع طريقتهم (أي: أثرهم) في إيداعهم هذه الأحاديث الموضوعة [في] تفاسيرهم، والذر عنهم بأنهم لم يطلعوا على الوضع مع ما قد نبّه عليه جماعة من العلماء غير مسموع، وخطب من ذكره مسنداً كالواحدي أسهل».

٧. جامع الأصول، ج ١، صص ١٣٧-١٣٨.

وقد ذكر في الكشف في قوله تعالى: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِّشَيْءٍ﴾ إلى آخره:

«ويحكى أنه بلغ المنصور أن أبا حنيفة خالف ابن عباس في الاستثناء المنفصل، فاستحضره لينكر عليه، فقال أبو حنيفة: هذا يرجع إليك، إنك تأخذ البيعة بالآيمان، أفترضى أن يخرجوا من عندك فيستثنوا فيخرجوا عليك؟ فاستحسن ورضي عنه»^٢.
ومن الواضعين الزنادقة، كعبد الكريم بن أبي العوجاء الذي أمر بضرب عنقه محمد بن سليمان العباسي، و«بيان» الذي قتله خالد القسري بالنار، والخوارج كالأزارقة والنواصب، وبعض الغلاة كأبي الخطّاب ويونس بن زبيان ويزيد الصائغ. روى العقيلي عن حماد بن زيد، قال:
«وضعت الزنادقة على رسول الله - صلى الله عليه وآله - أربعة عشر ألف حديث»^٣.

وروي عن عبد الله بن يزيد المقرئ أن رجلاً من الخوارج رجع عن بدعته فجعل يقول:
«انظروا هذا الحديث عمن تأخذونه؛ فإننا كنا إذا رأينا رأياً جعلنا له حديثاً»^٤.

ومما وضعته الزنادقة أنه - صلى الله عليه وآله - لما بلغ في قراءته إلى قوله تعالى: ﴿وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى﴾^٥، ألقى الشيطان في أمنيته - بضم الهمزة وتشديد الياء بعد النون واحدة الأمانى - أي: في تشهيه ما يوجب اشتغاله بالدنيا... إلى أن قال - صلى الله عليه وآله - : «تلك الغرائق العلى، وإن شفاعتهن لترجى»، ففرح به المشركون حتى شايعوه بالسجود لما سجد في آخرها، بحيث لم يبق في المسجد مؤمن ولا مشرك إلا سجد، ثم نبهه جبرئيل - عليه السلام - ، فاغتم - صلى الله عليه وآله - ، فعزاه الله سبحانه بقوله: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَتَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ﴾^٦؛ الآية. وهو باطل بالعقل والنقل.

و«الغرائق» هاهنا الأجسام، وهو في الأصل: الذكور الطوال العنق من طير الماء، واحده: «غرنوق» - بالضم - و«غُرْنِيق» بإسكان الراء بعد المعجمة المضمومة وفتح النون قبل المثناة من تحت الساكنة. سمي به لبياضه ورفعته في الطيران، و«غُرَانِق» - بالضم - ك«فرانق»: الشاب الناعم، والجمع أيضاً: «الغُرَانِيق» بالفتح.

ومن الواضعين أهل السؤال، يضعون عليه - صلى الله عليه وآله - أحاديث يستأكلون منها^٧. والمبتدعة من المتصوفة [ذهبوا] إلى جواز وضع الحديث للترغيب والترهيب، واستدلوا بما في بعض طرق الحديث: «من كذب علي متعمداً ليضل به الناس فليتبوا مقعده من النار»^٨. وهذه الزيادة قد أبطلها نقلة الحديث على أنها لا تنجعهم؛ إذ مطلق الافتراء إضلال، وإن كان في حق. وحمل

١. الكهف/٢٣.

٢. الكشف، ج ٢، ص ٧١٥.

٣. الضعفاء الكبير، ج ١، ص ١٤.

٤. تدريب الراوي، ج ١، ص ٢٨٥.

٥. النجم/٣٠.

٦. الحج/٥٢.

٧. وقد نقل السيد الداماد في الرواشح حكاية أحمد بن حنبل وابن معين في مسجد الرصافة مع القاص الذي كان ينقل عنهما كذباً. انظر: الرواشح السماوية، ص ٢٨٢.

٨. تدريب الراوي، ج ١، ص ٢٨٣؛ جامع الأصول، ج ١، ص ١٣٥.

بعضهم «من كذب علي»، على من قال: «إِنَّه ساحر أو مجنون»، حتَّى قال بعض: إِنَّمَا قال: «من كذب علي»، ونحن نكذب له ولشرعه. وحكى القرطبي عن بعض أهل الرأي أن ما وافق القياس الجلي جاز أن يُعزى إلى النبي - صَلَّى الله عليه وآله -^١.

ثمَّ نهضت الجهابذة بتفويض الموضوعات. و«الجهيد»: النقاد الخبير. وقد صُنِّف كتب في الموضوعة، منها الدر الملتقط في تبين الغلط للحسن بن محمد الصغاني، ودونه كتاب أبي الفرج ابن الجوزي.^٢ وفي الحديث أحاديث يحكم عليها أنَّها موضوعات على رسول الله - صَلَّى الله عليه وآله - وهي من أحاديث الأئمة - عليهم السلام - ولها من طريق الأصحاب - رضوان الله عليهم - عنهم إليهم - صلوات الله عليهم - طرق مضبوطة، ولا يحمل أعباء هذا الخطب إلا الناقد المتمم. وحكى الطيبي عن الصغاني:

«أنَّه قال [في الدر الملتقط]^٣: قد وقع في كتاب الشهاب للقضاعي كثير من الموضوعة... ثمَّ قال: ومَّا يجري في كلام الناس معزواً إلى النبي - صَلَّى الله عليه وآله - قولهم: «إذا رُويتم عني حديثاً فأعرضوه على كتاب الله، فإن وافق فاقبلوه، وإن خالف فَرُدُّوه... وقال الخطابي [في معالم السنن]^٤: هذا وضعُّه الزنادقة. ويدفعه قوله - صَلَّى الله عليه وآله - : «إِنِّي قد أُوتيت الكلام^٥ وما يعدله». ويروى: «أُوتيت الكتاب ومثله معه». ومنه قولهم: «عليكم بدين العجائز»، و«كنت نبياً وآدم بين الماء والطين»، «عليكم بحسن الخط، فإنَّه من مفاتيح الرزق»، «المستحق محروم»، «العلم علمان: علم الأديان [و] علم الأبدان»، «لا تسافروا والقمر في العقب»... وقال: قال الشيخ تقي الدين بن التيمية: ما يروى أنَّ «أول ما خلق الله العقل، فقال له: أقبل، فأقبل، ثمَّ قال له: أدبر، فأدبر. فقال: وعزَّتي، ما خلقت خلقاً أكرم منك، فبك آخذ وبك أعطي، ولك الثواب وعليك العقاب» [ويسمونه «القلم»، موضوع]^٦.

هذا، والحكم على وضع أكثر هذه زور وبهتان. نعم، بعض هذه نُقل بالمعنى، وبعضها عن العترة الطاهرة - سلام الله عليهم أجمعين - ؛ والله العالم بحقائق الأمور.^٧

١. انظر: الرواشح السماوية، ص ٢٨٣.

٢. قال في الرواشح: «ففيه كثير من الأحاديث قد ادعى وضعها، ولا دليل على كونها موضوعة، بل إلحاق بعض منها بالضعيف أولى، وطائفة جمَّة منها قد تلحق بالصحيح والحسن عند أهل النقد» (المصدر نفسه، ص ٢٨٤).

٣. الزيادة من الرواشح.

٤. هو كتاب شهاب الأخبار للقاضي القضاعي.

٥. وفي الرواشح ذكر جملة من هذه الأحاديث. انظر: المصدر نفسه، صص ٢٨٥-٢٨٧.

٦. الزيادة من الرواشح.

٧. في الرواشح: «الكتاب»، وما في المتن أظهر.

٨. الخلاصة في أصول الحديث، صص ٧٩-٨٢.

٩. انظر: المصدر نفسه، صص ٢٨٥-٢٨٨ (الراشحة السابعة والثلاثون).

المصادر والمراجع

- القرآن الكريم.
- اختيار معرفة الرجال، أبو جعفر محمد بن حسن الطوسي (شيخ الطائفة)، تحقيق: حسن المصطفوي، ط ١، مشهد: منشورات جامعة المشهد، ١٣٤٨ ش.
- الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، أبو جعفر محمد بن حسن الطوسي (شيخ الطائفة)، ط ٣، طهران: دارالكتب الإسلامية، ١٣٩٠ ق.
- تدريب الراوي، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي، تحقيق: أبو عبد الرحمن صلاح بن عويضة، ط ٢، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٣٩٩ ق.
- التكملة والذيل والصلة، حسن بن محمد بن حسن الصنعاني، تحقيق: عبد العظيم الطحاوي [و] إبراهيم إسماعيل الأبياري [و] محمد أبو الفضل إبراهيم، ط ١، القاهرة: دار الكتب، ١٩٧٠-١٩٧٩ م.
- التوحيد، محمد بن علي بن بابويه (الشيخ الصدوق)، تحقيق: السيد هاشم الحسيني الطهراني، ط ٢، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٣٩٨ ق.
- تهذيب الأحكام، أبو جعفر محمد بن حسن الطوسي (شيخ الطائفة)، تحقيق: محمد الآخوندي [و] علي الآخوندي، تعليق و مقدمة: السيد حسن الموسوي الخرسان، ط ٣، طهران: دارالكتب الإسلامية، ١٣٦٤ ش.
- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، محمد بن علي بن بابويه (الشيخ الصدوق)، تحقيق: السيد محمد مهدي الخرسان، ط ٢، قم: الشريف الرضي، ١٣٦٤ ش.
- جامع الأصول في أحاديث الرسول ﷺ، مجد الدين المبارك بن محمد الجزري الشافعي (ابن الأثير الشيباني)، تحقيق: عبد القادر الأرناؤوط، ط ٢، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٣ ق.
- المجموع و المصادر، محمد بن شفيع القزويني، تحقيق: السيد صادق الحسيني الإشكوري، ط ١، قم: مجمع الذخائر الإسلامية، ١٣٧٦ ش.
- حاشية خلاصة الأقوال، زين الدين بن علي بن أحمد العاملي (الشهيد الثاني)، طبع في: رسائل الشهيد الثاني، تحقيق: مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية، قسم إحياء التراث الإسلامي، ط ١، قم: مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي، ١٤٢١ ق.
- خلاصة الأقوال في معرفة الرجال، جمال الدين حسن بن يوسف بن المطهر الأسدي (العلامة الحلي)، تحقيق: جواد القيومي الأصفهاني، ط ١، قم: مؤسسة نشر الفقاهة، ١٤١٧ ق.
- الخلاصة في أصول الحديث، الحسين بن عبد الله الطيبي، تحقيق: صبحي السامرائي، ط ١، الرياض: عالم الكتب، ١٤٥٥ ق.
- الذريعة إلى تصانيف الشيعة، محمد محسن بن علي المنزوي (آغا بزرگ الطهراني)، تحقيق: عليني المنزوي [و] أحمد المنزوي، ط ٣، بيروت: دار الأضواء، ١٤٠٣ ق.
- ذكرى الشيعة (في أحكام الشريعة)، شمس الدين محمد بن مكّي العاملي (الشهيد الأول)، ط ١، قم: مؤسسة آل البيت ﷺ لإحياء التراث، ١٣٧٧ ش.
- رجال ابن داود، تقي الدين الحسن بن علي بن داود الحلي، طهران: منشورات جامعة طهران، ١٣٨٣ ق.

- رجال العلامة الحلي، جمال الدين حسن بن يوسف بن المطهر الأسدي (العلامة الحلي)، تحقيق: السيد محمد صادق آل بحر العلوم، ط ٢، قم: منشورات الشريف الرضي، ١٤٠٢ق.
- رجال النجاشي، أحمد بن علي بن أحمد النجاشي، تحقيق: السيد موسى الشبيري الزنجاني، ط ٦، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٨ق.
- الرواشح السماوية (في شرح الأحاديث الإمامية)، السيد محمد باقر بن محمد الحسيني الأسترآبادي (الميرداماد)، تحقيق: غلامحسين قيصريته ها [و] نعمة الله الجليلي، ط ١، قم: منشورات دارالحديث، ١٣٨٠ش.
- الرواشح السماوية (في شرح الأحاديث الإمامية)، السيد محمد باقر بن محمد الحسيني الأسترآبادي (الميرداماد)، ط ١ (بدلاً من: الطبعة الحجرية، ١٣١١ق)، قم: منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، ١٤٠٥ق.
- الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، زين الدين بن علي بن أحمد العاملي (الشهيد الثاني)، تحقيق و تعليق: محمد كلانتر، قم: مكتبة الداوري، ١٤١٠ق.
- شرح البداية، زين الدين بن علي بن أحمد العاملي (الشهيد الثاني)، ط ١، قم: منشورات الفيروزآبادي، ١٤١٤ق.
- الشفاء (الإلهيات / الرياضيات / الطبيعيات / المنطق)، أبو علي حسين بن عبد الله بن سينا، تحقيق: جورج قنواتي [و] سعيد زايد [و] عبد الحميد صبرة [و] عبد الحميد لطفي مظهر [و] محمد رضا مدور [و] إمام إبراهيم أحمد [و] محمود قاسم [و] عبد الحليم منتصر [و] عبد الله إسماعيل [و] محمود الخضير [و] أحمد فؤاد الأهواني [و] أبو العلا عفيفي، تصدير و مراجعة: إبراهيم بيومي مذكور، ط ١ (بدلاً من: طبعة القاهرة، ١٣٩٥ق)، قم: منشورات مكتبة آية الله المرعشي النجفي رحمته الله، ١٤٠٤-١٤٠٥ق.
- الصحاح (تاج اللغة و صحاح العربية)، إسماعيل بن حماد الجوهري الفارابي، تحقيق: أحمد عبد الغفور عطار، ط ٣، بيروت: دار العلم للملايين، ١٤٠٤ق / ١٩٨٤م.
- صحيح البخاري، محمد بن إسماعيل البخاري، ط ٥، دمشق [و] بيروت: دار ابن كثير [و] اليمامة للطباعة و النشر و التوزيع، ١٤١٤ق.
- الضعفاء الكبير، محمد بن عمرو بن موسى بن حماد العقيلي المكي، تحقيق: عبد المعطي أمين قلعجي، ط ١، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٠٤ق.
- عدّة الأصول، أبو جعفر محمد بن حسن الطوسي (شيخ الطائفة)، تحقيق: محمد رضا الأنصاري القمي، ط ١، قم: مطبعة ستارة، ١٤١٧ق.
- غاية المراد في شرح نكت الإرشاد، شمس الدين محمد بن مكي العاملي (الشهيد الأول)، تحقيق: رضا المختاري، ط ١، قم: مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي، ١٤١٤-١٤٣١ق.
- الفهرست، أبو جعفر محمد بن حسن الطوسي (شيخ الطائفة)، تحقيق: جواد القيومي، ط ١، قم: نشر الفقاهة، ١٤١٧ق.
- القاموس المحيط، مجد الدين محمد بن يعقوب الفيروزآبادي، تحقيق: محمد نعيم العرقسوسي، ط ٨، بيروت: دار الجليل، ١٤٣٦ق.

- الكافي، أبو جعفر محمد بن يعقوب الكليني، تصحيح: علي أكبر الغفاري، ط ١، تهران: دارالكتب الإسلامية، ١٤٠٧ق.
- الكشاف (عن حقايق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل)، جابر الله محمود بن عمر الزمخشري، ط ١، بيروت: دار الكاتب العربي، ١٣٦٦ق.
- لسان العرب، جمال الدين محمد بن مكرم بن أحمد الأنصاري (ابن منظور)، ط ٣، بيروت: دار صادر، ١٤١٤ق.
- اللعة الدمشقية، شمس الدين محمد بن مكّي العاملي (الشهيد الأول)، ترجمة: محسن الغرويان، ط ٢، قم: دار الفكر، ١٣٦٨ش.
- المسائل العزّية، جمال الدين حسن بن يوسف بن المطهر الأسدي (العلامة الحلي)، طبع في: الرسائل التسع، تحقيق: رضا الأستاذي، ط ١، قم: منشورات مكتبة آية الله المرعشي النجفي رحمته الله عليه، ١٤١٣ق.
- مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ميرزا حسين بن محمد تقي النوري الطبرسي، ط ١، بيروت: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ١٤٠٨ق / ١٩٨٧م.
- معالم العلماء (في فهرست كتب الشيعة وأسماء المصنّفين)، أبو جعفر محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني (ابن شهر آشوب)، ط ١، النجف الأشرف: المطبعة الحيدرية، ١٣٨٠ق / ١٩٦١م.
- المغرب في ترتيب المعرب، أبو الفتح ناصر بن عبد السيد بن علي المطرزي الخوارزمي، بيروت: دار الكتاب العربي، بدون سنة الطبع و المطبعة.
- من لا يحضره الفقيه، محمد بن علي بن بابويه (الشيخ الصدوق)، تحقيق: السيد حسن الموسوي الخرسان، ط ٥، طهران: دار الكتب الإسلامية، ١٣٩٠ق.
- النهاية و نكتها، أبو جعفر محمد بن حسن الطوسي (شيخ الطائفة) [و] نجم الدين جعفر بن حسن بن يحيى بن سعيد الهذلي (المحقق الحلي)، ط ١، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٣ق.



جلوه‌ای از هنر عصر صفوی
مشبک‌سازی بر ورقه فولاد، به تاریخ ۱۰۷۵ هجری قمری، اصفهان

صورة اجازة على اتم الوجه واكثرها في علم الحديث عن الشيخ الفقيه
الحمد المقتدر حسين بن عبد الصمد بن السيد ابي في صفه السن
حررت قبل سنه ثلث عشرة سنة وخط

في الرابعة عشر مائة الرحمن الرحيم

الحمد لله كثيرا على نعمه وافضاله وصلوته وسلامه على سيدنا محمد والبنينا
وبعد فان الولد لا عز الا بمجد لا فضل الا كمال لا ارشاد الا لسيد الاستاذ
السيد محمد باقر بن السيد الجليل النبيل الاصيل شمس الدين محمد الاسترلابي
نور الله تربته ممن قد صرف جملة من عمره على تحصيل فنون العلوم وقفا
على قرانه بحميل الفهم وتميزه في سلوكه في شعب العلم وفنونه مع صغره
وغضاضة عضونه وقد التزم من الاجازة لما يرويه من الاخبار
مع ضيق المجال وقسوت الحال فاجبت ملتته تقربا الى ابائه
الطاهرين وجعلت ذلك ذخرا الى يوم الدين واجزت له رفا
ما يجوز في روايته من احاديث ائمتنا المعصومين صلوات
بطريق المقررة اذا صحت لديه افاض الله نعمه عليه كما شاء والمحب
قال ذلك بلسانه وروفته بلسانه فقير رحمة الله الاحد

حسين بن عبد الصمد في شهر رجب الفرد

سنة ثلث وثمانين وتسعمائة

كتبه محمد باقر

صورت اجازة شيخ حسين بن عبد الصمد حارثي عاملي (پدر شيخ بهائي) به ميرداماد
نسخه شماره ۱۱۱۷۳، کتابخانه آستان قدس رضوی (مشهد)

تصحیح متون

میرداماد به روایت میرزاحمود شهابی خراسانی مقدمه رساله «مَسْرَحُ الْفَوَادِ فِي تَرْجَمَةِ السَّيِّدِ الدَّامَادِ» و ترجمه رساله «شرح حدیث التمثیل بسورة التوحید»

شهاب شاطرآقایی*

دانش آموخته کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی (مشهد)

مقدمه

۱-

شرح حال مؤلف

دانشمند جامع الأطراف، اهل صلاح و شرف نفس، محقق و مدرس برجسته، میرزاحمود بن عبدالسلام شهابی خراسانی، متخلص به «استاد»، در تاریخ یکم جمادی الأولى سال ۱۳۲۱ هجری قمری / ۱۲۸۲ هجری شمسی از بانویی متعبده و سیده^۱ در خراسان بزرگ و در شهر تربت حیدریه دیده به جهان گشود. پدر روحانی او، شیخ عبدالسلام بن علی اکبر بن حسین بن خواجه محمد بن خواجه اسماعیل، ملقب به «شهاب الدین» (درگذشته ۱۳۷۲ هجری قمری / ۱۳۳۱ هجری شمسی)، در زمان و محل خود از احترام و عظمت ویژه‌ای برخوردار بود و آثاری منظوم و منثور داشت. شیخ عبدالسلام صاحب شش فرزند بود که محمود، اولین آنها است. نسب محمود شهابی از طریق سلسله‌ای که در تربت حیدریه به «خواجه» موسوم بوده‌اند، به شاهزاده ازبکی، قطب الدین حیدر بن سالورخان، می‌رسد. شیخ عبدالسلام درباره او نوشته است: «قطب الدین حیدر، از شاهزادگان ازبک ترکستان بوده که به هوای شیخ ابوالقاسمی به تربت حیدریه آمده است و در سال ششصد و هیجده هجری در خلافت الناصری عباسی در تربت حیدریه وفات یافته است و در همان محل دفن شده است. تربت حیدریه خراسان نیز، به مناسبت مزار وی به این اسم موسوم گشته است»^۲؛ «آباء و

* رایانامه: shahabeshragh70@yahoo.com

۱. فرزند حاج سید محمد باقر مجتهد و از اولاد حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) که در سال ۱۳۷۷ هجری قمری درگذشته است.

۳. «زندگی نامه میرزا محمود شهابی خراسانی».

نیاکان او (محمود شهابی) تا چند پشت همه از عیون اهل علم و اجتهاد و کم‌وبیش دارای آثار نفیس علمی بوده‌اند»^۱.

محمود شهابی نیز مانند نیای پدری خود، از دوران کودکی با جدّیت تمام در کسب فضایل و معارف متداول در حوزه‌های درسی زمانه‌اش همت گمارده و دمی از دانش‌اندوزی باز نایستاد. وی خود در این باره می‌نویسد:

«اکنون که متجاوز از شصت سال از عمر نویسنده می‌گذرد، خرسند است و سپاسگزار حضرت حق که از سنّ پنج‌سالگی گامی جز در راه کسب دانش برنداشته و راهی غیر از راه تحصیل فضل و فضیلت نپیموده. هوسی اگر در سر داشته، هوس نیل به کمال بوده؛ و چون از محبّتی دم زده، محبّت صلاح و فلاح بوده و پیوسته زبان حالش را بدین مقال ترّجم می‌داشته است: أَحَبُّ الصَّالِحِينَ وَلَسْتُ مِنْهُمْ، لَعَلَّ اللَّهَ يَرْزُقُنِي صَلاحاً»^۲.

محمود شهابی در سنّ پنج‌سالگی راهی مکتب‌خانه شد و خواندن و نوشتن و قرائت قرآن کریم و سایر متون را در زادگاهش فراگرفت. گرمی و رونق بازار علوم دینی در مشهد و آوازه دانش مردان آن خطّه، او را در سال ۱۳۳۸ هجری قمری برای ادامه تحصیل به دارالعلم مشهد کشاند که یکی از حوزه‌های علمی بزرگ در آن زمان به شمار می‌رفت. او در علوم ادب، اصول و فقه، فلسفه، اخلاق و حدیث از محضر اساتید بزرگ فنّ، بهره‌های فراوان برد و از خرمن معارف و علوم آنان خوشه‌ها چید. وی در علوم نقلی از وجود بزرگانی چون میرزا عبدالحیو، معروف به «ادیب نیشابوری»، سید جواد قمی، میرزا محمد، فرزند آخوند ملاکاظم خراسانی و معروف به «آقا زاده»، و شیخ عباس قمی بهره برده و در علوم عقلی از محضر میرزا حسن موسوی بجنوردی، صاحب القواعد الفقهیّه، و حکیم آقا بزرگ شهیدی استفاده کرد.

شهابی به منظور کسب جامعیت فزون‌تر، در سال ۱۳۰۵ هجری شمسی / ۱۳۴۵ هجری قمری به اصفهان رهسپار شد و در این شهر رحل اقامت افکند. اصفهان در آن زمان، مهد علم و دانش و مجمع اساتید علوم معقول و منقول بود و او «سالیانی چند در محضر علمی فحول دانشمندان آنجا، مانند مرحوم خاتون‌آبادی (حاج میر محمد صادق) و مرحوم آخوند فشارکی (ملا محمد حسین)، بار دیگر یک دوره خارج فقه و اصول را استفاده کرد»^۳.

تمایل او به علوم عقلی و فلسفی موجب شد تا در جلسات بحث شیخ محمد گنابادی، معروف به «حکیم خراسانی»، که مردی پرهیزگار بود و در علوم معقول و منقول تسلّطی کم‌نظیر داشت، حاضر

این نقل قول‌ها از زندگی‌نامه خودنوشت مرحوم محمود شهابی است که ضمن دفترچه‌ای شامل یادداشت‌های پراکنده از وی، با شماره ۹۹۸، ۶۷۴۲ در کتابخانه ملی و مرکز اسناد جمهوری اسلامی ایران (تهران) نگهداری می‌شود. متن این زندگی‌نامه به لطف جناب استاد رسول جعفریان به دست ما رسیده است؛ اما دستیابی به تصویر آن، تا زمان نگارش این مقدمه فراهم نشد.

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

شود. شهابی پس از توقف یک ساله در اصفهان و بهره‌مندی از محضر اساتید برجسته زمانه‌اش، در عهدِ شَباب به دریافت تصدیق اجتهاد و روایت از محضر اساتیدش نائل آمد. وی در سال ۱۳۴۶ هجری قمری و در سنّ بیست و پنج سالگی به مرتبه‌ای رسید که مراجع نامی عصر مانند آیات عظام سید ابوالحسن اصفهانی، سید محمد حجت کوه‌کمری، سید صدرالدین صدر و دیگر بزرگان، بر اجازه اجتهاد او مهر تأیید زدند. یکی از اجازه‌هایی که شهابی در اجتهاد و روایت بدان نائل آمده، اجازه استادش آیه الله ملا محمد حسین فشارکی است. محمود شهابی درباره او می‌نویسد:

«فوت مرحوم آخوند ملا حسین فشارکی که از استادان فقه و اصول اصفهان بوده و هم اجازه روایت به من داده و هم اجازه اجتهاد، در هشتم ذی القعدة الحرام از سال ۱۳۵۳ هجری قمری در اصفهان واقع شده است»^۱.

وی همچنین، در کنار درس و بحث و تدریس علوم عقلی و نقلی، جمعیتی به نام «اسلام اجتماعی» به منظور اصلاح و بهبودی امور نابسامان و خدمت به دین اسلام تشکیل داد. این جمعیت بعد از مدت دو تا سه سال فعالیت مؤثر در دوره پهلوی، به سبب سودجویی بعضی از اعضا و مخالفت حکومت، منحل شد.

اقامت شهابی در اصفهان سه سال طول کشید؛ اما با توجه به اینکه وی از اعضای مؤثر در فعالیت‌های جمعیت اصفهان به شمار می‌رفت، به اجبار مأموران حکومتی در سال ۱۳۰۸ هجری شمسی / ۱۳۴۸ هجری قمری، به شهر قم مهاجرت کرد و چند ماه در قم ساکن شد. او در این باره می‌نویسد:

«بیشتر اوقاتش در آنجا به تدریس فلسفه و فقه و اصول مصروف می‌بوده است. گاهی نیز، به محضر درس مرحوم حائری یزدی حضور می‌یافته است»^۲.

وی پس از توقف چند ماهه در قم، به تهران سفر کرده و بعد از استقرار در تهران، با دختر دکتر سدیدى ازدواج کرد. پس از مدت کوتاهی حضور در تهران، مقام والای وی به واسطه ایراد خطابه‌ها و مباحثه‌های فلسفی شناخته شد و بسیاری از فضلاء و طلاب از او تقاضا کردند تا حوزه درسی برپا کند؛ از این رو، شهابی به تدریس فقه و اصول و فلسفه در تهران مشغول شد. او از سال ۱۳۱۰ هجری شمسی در تهران اقامت دائم گزید و «از سال ۱۳۱۰ شمسی که مدرسه مرحوم میرزا حسین خان سپهسالار به وزارت فرهنگ واگذار گردید - و در آغاز به نام «مدرسه عالی سپهسالار» و از آن پس به موجب قانون تأسیس دانشگاه، به نام «دانشکده علوم» معقول و منقول» خوانده شد - در آن مدرسه به تدریس مشغول شد»^۳.

در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی به موجب قانون دانشگاه، دانشمندان شاغل در دانشکده‌ها پس از تألیف رساله و قبولی آن در هیئت رسیدگی، موفق به اخذ مقام استادی می‌شدند؛ از این رو، محمود شهابی نیز، رساله‌ای با عنوان «الظّل الممدود فی أمّهات مباحث الوجود» به زبان عربی تألیف کرد. با توجه به قانون دانشگاه، محمود شهابی مجبور شد خلاصه همان رساله عربی را به زبان فارسی

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

برگردانده و از نگاشتن رساله به زبان عربی منصرف شود. وی پس از ارائه رساله خود تحت عنوان «بود و نمود: مشتمل بر چند مبحث از مباحث وجود و ماهیت» و تشکیل هیئت ممیزه متشکل از آقایان بدیع الزمان فروزانفر، سیدکاظم عصار و نصرالله تقوی، در تاریخ ۱۹ مهرماه ۱۳۱۴ هجری شمسی به اخذ درجه استادی نائل شد^۱ و همراه با دانشمندانی مانند سیدکاظم عصار، احمد بهمنیار و بدیع الزمان فروزانفر، از نخستین کسانی بود که به کرسی استادی دانشگاه دست یافت:

«از سال ۱۳۱۹ تصدی کرسی اصول و قواعد فقه که از مواد تدریسی سال سوم قضایی دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی می باشد، به عهده او موکول گردید و در عین حال، غالب اوقات برای اهل علم و طلاب علوم قدیمه به طور آزاد نیز، فلسفه و فقه و اصول تدریس می کند»^۲.

محمود شهبازی در سال ۱۳۴۸ هجری شمسی از دانشگاه درخواست بازنشستگی کرد که با آن موافقت شد. با این حال، وی مدتی پس از بازنشستگی در دوره لیسانس و دکتری دانشکده های حقوق و الهیات دانشگاه تهران به تدریس اشتغال داشت. وی همچنین، در سال ۱۳۴۸ هجری شمسی به عنوان استاد ممتاز دانشگاه برگزیده شد. پرفسور رضا، نشان استاد ممتاز را در حضور هیئت رئیسه دانشگاه، در محل کتابخانه شخصی محمود شهبازی به وی اعطاء کرده است.^۳ همچنین، شهبازی در دو کنفرانس بین المللی شرکت کرده است. یکی از آن ها، در دی ماه سال ۱۳۳۶ هجری شمسی و به دعوت دانشگاه پنجاب در پاکستان برگزار شد. محمود شهبازی در این کنفرانس، درباره تأثیر اجتهاد در اسلام سخنرانی کرد. کنفرانس دیگر، در بیت المقدس و درباره موضوع فلسطین و الجزایر برگزار شد که شهبازی در جایگاه نماینده آیه الله بروجردی رحمته الله علیه در این مراسم حضور یافته است.

وی در سال ۱۳۵۸ هجری شمسی به علت ابتلا به چند بیماری، برای درمان به فرانسه نقل مکان کرد و همان جا اقامت گزید. وی پس از سال ها دوری از وطن خویش، سرانجام در سحرگاه روز شنبه، چهارم مردادماه سال ۱۳۶۵ هجری شمسی در شهر مولوز فرانسه، دارفانی را وداع گفت. پیکر او را به پاریس منتقل کرده و در گورستان «پر-لاشز»^۴ به خاک سپردند.

-۲-

آثار استاد شهبازی خراسانی

با مرور اجمالی آثار و کتب محمود شهبازی، می توان به جامعیت او در علوم اسلامی پی برد. آثار به جامانده از شهبازی شامل تألیف، تصحیح و ترجمه است که شماری از آن ها در طبقه بندی کلی از این قرارند:

۱. سندی درباره این رساله، در بخش «ضمائم» درج خواهد شد.
۲. همان.
۳. تصویر لوح این نشان علمی، در بخش «ضمائم» درج خواهد شد.

4. Cimetière du Père-Lachaise.

منطق:

- «رهبر خرد» (بخش منطق)، به زبان فارسی.
- «خردسنج»، به فارسی سره.
- «دانش‌زا»: اثری در حدود کتاب خردسنج و به منزله تفسیر آن.
- «منطق»: برای دانش‌آموزان دبیرستان‌های ادبی تألیف شده است.

اصول فقه:

- «تقریرات اصول»: در دانشکده حقوق تدریس می‌شده است.
- «وضع الفاظ» و «قاعده لاضرر»: دو رساله فارسی که موضوع بحث دوره دکتری در دانشکده حقوق بوده‌اند.
- «رساله در معانی حرفیه و تحقیق معانی حروف».
- تعلیقات بر برخی مواضع کفایة الأصول.
- «اصول الفقه».
- «سیر تحوّل اصول فقه»: مقدمه جلد اول «تقریرات درس مرحوم نائینی» که توسط آیه الله کاظمینی رحمته الله علیه منتشر شده است.

فقه:

- تعلیقات بر کتاب شرایع الإسلام: مربوط به قسمتی از کتاب «التجارة» که در دانشکده حقوق تدریس می‌شده است.
- «قواعد فقه»: در دانشکده حقوق تدریس می‌شده است.
- «رسالة في الخمس».
- «رسالة في الولاية».
- «منهاج الشرعة في حكم الإحداث و البدعة».
- «رساله در اثبات وجوب عینی نماز جمعه در زمان غیبت».
- «ادوار فقه»، در سه جلد.
- «ناموس و شرافت یا سرمایه سعادت»: درباره حجاب.

فلسفه:

- «رهبر خرد» (بخش فلسفه اولی و طبیعیات).
- رساله «بود و نمود: مشتمل بر چند مبحث از مباحث ماهیت و وجود».
- «الظلّ الممدود في أمّهات مباحث الوجود».
- «مبدأ و معاد»: ترجمه کتاب المبدأ و المعاد ابن سینا، با مقدمه‌ای در معرفی کتاب و نگارنده آن.
- تصحیح کتاب الإشارات و التنبيهات ابن سینا که به ضمیمه لباب الإشارات فخرالدین رازی، با مقدمه مشروحه مشتمل بر زندگی‌نامه ابن سینا به چاپ رسیده است.
- «النظرة الدقيقة في قاعدة بسیط الحقيقة».

- ترجمه عربی رساله «حقائق الصنائع» یا «صناعیه» از میرفندرسکی.
- تصحیح و تحشیه و مقدمه بر رساله «روان شناسی» شیخ رئیس در باب نفس، مشتمل بر شرح حال او.
- «رساله فی العلم»
- «مَسْرَحُ الْفَوَادِ فِي تَرْجُمَةِ السَّيِّدِ الدَّامَادِ»: در شرح حال میرداماد.
- «زنده عشق»: شامل مباحث فلسفی و عرفانی درباره عشق. این کتاب، آخرین اثر محمود شهابی است.

تفسیر قرآن، علم الحدیث و سیره نبوی و اهل بیت علیهم السلام:

- «فروغ ایمان»: تفسیر فارسی بر قرآن کریم که به تدریج نوشته شده و قسمتی از آن در نوزده شماره مجله «ایمان» به چاپ رسیده است.
- «إجزاء (یا إرساء) الْفُلْكِ فِي تَفْسِيرِ سُورَةِ الْمُلْكِ»: تفسیری عربی بر سوره «مُلْک».
- دو رساله مختصر: یکی در توجیه حصر موجود در آیه «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»؛ و دیگری در بیان اینکه غایت خلقت انسان - چنان که در قرآن اشاره شده - آن است که عاقل شود.
- رساله «شهاب الطور فی تأویل آیه النور»: رساله ای است که در آن، آراء برخی بزرگان در تأویل آیه «نور» را نقل نموده و تحقیق خود را در تفسیر آیه ارائه داده است.
- رساله «رَأَى الْعَقْلُ السَّلِيمُ فِي مَا جَادَلَ فِرْعَوْنَ بِهَ الْكَلِيمِ»: در مجادلات فرعون با حضرت موسی علیه السلام.
- رساله «بیم و امید، در شرح حدیث من سئل عن التوحید».
- رساله حدیث «تمثیل»: ترجمه اثری حدیثی از میرداماد است.
- رساله ای درباره حدیث «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا» که در آن چهار پاسخ منسوب به ابن عربی را به اشکالات یکی از شاگردانش بر حدیث مزبور، ذکر و نقد کرده است.
- ترجمه کتاب محمد صلی الله علیه و آله المثل الكامل تألیف محمد احمد جاد المولی، که به نام «عظمت محمد صلی الله علیه و آله» منتشر شده است.
- «حول فضائل علی علیه السلام».
- «فاروق اول»، به فارسی سره.

ادبیات (فارسی / عربی):

- ترجمه پاره ای از قصائد عربی به شعر فارسی از جمله: قصیده «برده» از بوصیری؛ «لامیة العجم» از طغرایی؛ «نونیه» از بُستی؛ «رائیه» از حکیم ابوعلی حسین بغدادی.
- «شذرات».
- تصحیح کتاب گنج نهفته که حاوی اشعار پدر ایشان است.
- تصحیح کتاب راز عشاق که حاوی اشعار پدر ایشان است.

کلام و اعتقادات:

- «الإسلام و الشيعة»، در سه مجلد که تنها یک جلد آن منتشر شده است.
- «الشيعة الإثني عشر و معتقداتها».

تراجم:

- «پیشوایان چهارگانه اهل سنت»
- «ترجمة الشيخ الطوسي رحمته الله عليه»

مقالات:

- مطالب منتشرشده در مجله «ایمان» که در نوزده شماره، از مرداد ۱۳۳۲ تا خرداد ۱۳۳۵ هجری شمسی چاپ شده و عمده مطالب آن، به قلم محمود شهابی است.

-۳-

میرداماد به روایت شهابی

محمود شهابی آن گونه که خود نقل می کند، در زمان تحصیل در خراسان با فلسفه آشنا شده و این آشنایی، او را به محضر حکیم آقابزرگ شهیدی سوق داده است. وی پس از قرائت متون فلسفی، با میرداماد و آثار او آشنا شده و علی رغم اسلوب خاص میرداماد در نگارش، از مطالعه کتب میر لذت و بهره می برده است. شهابی پس از حضور در اصفهان و تحصیل علوم دینی، به فهم عمیق تری از میرداماد و اندیشه های او رسید و درصدد تألیف اثری مستقل درباره میرداماد برآمد که این امر به دوران حضورش در تهران موکول شد.

شهابی در نوشته های خود، از میرداماد با تعظیم و تکریم ویژه ای یاد می کند و یکی از دلایل ارادت وی به میرداماد، مقام و جایگاه والای او در فلسفه اسلامی است. شهابی تأکید می کند که میرداماد احیاءکننده و مروج فلسفه در قرن یازده هجری قمری بوده است و متأخران نیز به واسطه شاگرد او، صدرالمُتألهین، از میرداماد بهره برده و رهین زحمات میر هستند.^۱ وی از میرداماد با عناوینی نظیر «أعظم مفخر من مفاخر الشرق عموماً و إيران خصوصاً و أكمل مظهر من مظاهر الكمال و الفضل»، «محقق حکیم و فقیه عظیم» و «المحقق النقاد» یاد کرده و در مواضع مختلف آثار خود، عبارات میر را نقل کرده است.^۲

شهابی در کتاب النظره الدقیقة فی قاعدة بسیط الحقیقة، در بیان معنا و مقصود قاعدة «بسیط الحقیقة کلّ الأشياء و لیس بشیء منها»، در مواضع مختلف کتاب خود، به آثار میرداماد ارجاع داده

۱. نگر: رساله بود و نمود، ص ۱۱۴.

۲. نمونه رانگر: شذرات، ص ۶۳؛ ص ۹۲؛ ص ۱۷۲؛ ص ۲۲۹؛ ص ۳۲۳؛ ص ۳۳۶-۳۴۳؛ ص ۴۴۲-۴۴۴؛ ص ۴۸۹؛ ص ۵۰۸-۵۰۹؛ ص ۶۸۴؛ النظره الدقیقة فی قاعدة البسیطة الحقیقة، ص ۳۸-۴۲؛ ص ۴۶-۴۷؛ ص ۵۳-۵۴؛ ص ۵۷؛ ص ۹۳؛ ص ۱۰۱-۱۰۲؛ ص ۱۰۳-۱۰۴؛ ص ۱۰۹؛ ص ۱۲۷-۱۲۹؛ ص ۱۴۱-۱۴۹؛ ص ۱۵۹؛ ص ۱۶۷؛ ص ۱۸۶-۱۹۹؛ ص ۲۰۰-۲۰۴؛ ص ۲۲۴؛ ص ۲۵۸؛ رساله بود و نمود، ص ۷۹-۸۳؛ ص ۱۱۵.

و در برخی مواضع، ضمن طرح نظرات میر، عبارات وی را نقد کرده است. از نظر شهابی، میرداماد به اصالت ماهیت قائل بوده^۱ و به اصالت وجود اعتنایی نداشته است و در آثار خود به این رأی تصریح کرده است.^۲ او پس از تحلیل و بررسی عبارات میرداماد که به نحوی صریح، ادعای او را در اصالت ماهیت نشان می‌دهند، نظر ملاصدرا و دلایل او را در اثبات اصالت وجود، وافی به مقصود قلمداد کرده و اصالت وجود را قول حق دانسته است.^۳

مهم‌ترین نوشته شهابی درباره میرداماد، رساله «مَسْرَحُ الْفَوَادِ فِي تَرْجَمَةِ السَّيِّدِ الدَّامَادِ» بوده که به زبان عربی و درباره مقام و منزلت میرداماد و شرح حال وی نگاشته شده است. شهابی پس از سکونت در تهران در سال ۱۳۱۰ هجری شمسی، با حضور در مدرسه عالی سپهسالار - که بعدها به «دانشکده علوم معقول و منقول» تغییر نام داد - به تدریس علوم عقلی مشغول شد. او در سال ۱۳۱۲ هجری شمسی، جمع‌آوری مطالب و بررسی آثار میرداماد را آغاز کرد. وی با یادداشت‌های فراوانی که فراهم آورده بود، به تألیف رساله‌ای در این باره پرداخت که به دلیل برخی اشتغالات علمی، از ادامه این کار باز ماند. این مهم تا تاریخ ۱۷ تیرماه ۱۳۴۶ هجری شمسی به تعویق افتاد؛ تا اینکه شهابی به درخواست سید جمال‌الدین میردامادی، از نوادگان میرداماد، مقدمه رساله ناتمام خود را به او تقدیم می‌کند.

-۴-

گزارشی از محتوای رساله «مَسْرَحُ الْفَوَادِ»

محمود شهابی در ابتدای رساله خود، توضیحاتی کلی درباره فلسفه ارائه می‌کند. از دیدگاه وی، فلسفه به معنای عام آن، قدمتی به اندازه تاریخ بشر دارد و با تغییر و تطور آدمی در بستر زمان، فلسفه نیز فراز و فرودهای زیادی پشت سر گذاشته است. به نظر او، فلسفه ورزی جلوه‌ای آشکار از حیات آدمیان است که به صورت فطری و غریزی در نهاد آدمی به ودیعت گذاشته شده و با رشد بشر، این جلوه از حیات نیز بالنده می‌شود. براین اساس، خاستگاه و نقطه آغازین فلسفه، سرشتی است که انسان بدان مقطور شده است.

محمود شهابی مانند بسیاری از اندیشه‌مندان اسلامی، انسان را مرکب از روح و بدن می‌داند. از نظر وی، همان‌گونه که آدمی برای استواری بدن نیازمند غذای مناسب است، روح او نیز به غذایی درخور احتیاج دارد و فلسفه به معنای عام خود، همین غذای مناسب روح است. وی معتقد است فلسفه فطری، پیشروترین نشانه حیات آدمی و ظریف‌ترین و والاترین نوآوری آفرینش است.

به نظر شهابی، آدمی پس از آنکه از کتم عدم به عالم نور وجود وارد می‌شود، از طریق مشاهده طبیعت و پدیده‌های آن، تلاش خود را به کار می‌گیرد تا عالم وجود را بفهمد و بشناسد. او با شناخت حوادث و علل آنها، به طرح سؤالاتی درباره مبدأ و معاد می‌پردازد؛ بنابراین، فلسفه

۱. نگر: رساله بود و نمود، ص ۷۹، ص ۱۱۴؛ النظرة الدقيقة في قاعدة البسيطة الحقيقة، ص ۳۶.

۲. نگر: رساله بود و نمود، ص ۱۱۵.

۳. نگر: النظرة الدقيقة في قاعدة البسيطة الحقيقة، ص ۳۶.

به معنای عام آن، تفکر درباره چستی و هستی اشیاء است و مواجهه با جهان و موجودات باعث می‌شود این استعداد پنهان آدمی بروز یابد.

او در ادامه، تعریف مشهور فلسفه را نقل کرده است؛ تعریفی که براساس آن، فلسفه علمی است که انسان با شناخت حقایق اشیاء، عالمی عقلی نظیر عالم عینی می‌شود. وی سپس، فلسفه را همچون نوری دانسته که از طریق آن، مراتب عالم وجود و واقعیت به نحو تدریجی و به قدر توان آدمی، برای او آشکار می‌شوند.

شهابی با تأکید بر این نکته که فلسفه - به معنای اعم - دوشادوش حیات انسانی است، به تاریخ سنت‌های فلسفی نظر کرده و در جست‌وجوی خاستگاه و نقطه آغازی برای فلسفه - به معنای فلسفه بحثی - برآمده است. از نظر او، مبدأ فلسفه، شرق عالم است و سرزمین‌های مشرق - از جمله هند، ایران، مصر، کلد، آشور و بابل - مبدأ اندیشه‌های فلسفی هستند. وی با تعقیب مسیر فلسفه در غرب عالم، معتقد است که فلسفه در یونان قدیم بالنده شده و به اوج کمال خود رسیده است. محمود شهابی گوشزد می‌کند که در تأسیس فلسفه، جهان غرب مدیون اندیشه‌های شرقی است؛ اما در امتداد و تعالی، فلسفه شرق را وامدار خود کرده است.

از نظر وی، تأکید و تشویق به علم‌آموزی در آموزه‌های اسلامی، موجب ایجاد نهضتی عظیم در فرهنگ اسلامی شد که از آن به «نهضت ترجمه» تعبیر می‌شود؛ نهضتی که در جریان آن، بسیاری از آثار فلسفی یونان ترجمه و عرضه شده است. البته، تغییرات اساسی آموزه‌های فلسفی را در مواجهه با فرهنگ اسلامی، نمی‌توان انکار کرد. شهابی پس از ذکر نام شماری از نوابغ حکماء مسلمان در تاریخ اندیشه اسلامی، به نقش آنان در نقد و گسترش فلسفه تأکید کرده و کوشش خستگی‌ناپذیر این اندیشه‌مندان را در تداوم حیات فلسفی در جهان اسلام ستوده است. چنان‌که اشاره شد، پس از اینکه با تلاش فیلسوفان در غرب عالم، فلسفه به اوج رسید، از طریق نهضت ترجمه، به عالم اسلام وارد شد. ورود فلسفه در جهان اسلام در مظاهر گوناگونی جلوه‌گر بود. اندیشه‌های فلسفی گاه در ظاهر علم کلام و گاه در ظاهر مقالات دینی و حقایق اسلامی و خطابات اقناعی ظهور می‌یافتند.

پس از این، شهابی به سیر فلسفه در ایران اشاره کرده است. به نظر او، فلسفه در ایران به تکاملی چشمگیر رسید؛ ولی با حمله مغولان به افول گرایید و بسیاری از آثار ارزشمند تمدن بشری در حملات ویرانگر این قوم نابود شدند. وی در ادامه سخنان خود، به دوره جدید فلسفه پس از حمله ویرانگر مغولان اشاره می‌کند؛ دوره‌ای که از رهگذار علم کلام و تصوف و در خلال مباحث کلامی و مواجید عرفانی به ظهور رسیده است. از دیدگاه شهابی، قرن‌های هشتم، نهم و دهم هجری قمری دوران سیطره علم کلام بوده و در آن عصر، کلام رشد چشمگیری داشته است. او با نظر به جریان‌های فکری اندیشه‌مندان آن زمان، ماهیت اندیشه آنان را کلامی دانسته و معتقد است عمده مباحث فلسفی آن روزگار تحت تأثیر مباحث کلامی بوده‌اند. سپس با اشاره به بزرگانی همچون قاضی عضدالدین ایجی (درگذشته ۷۵۸ هجری قمری)، سعدالدین تفتازانی (درگذشته ۷۹۲ هجری قمری)، میرسید شریف جرجانی (درگذشته ۸۱۶ هجری قمری)، علاءالدین قوشچی (درگذشته ۸۷۹ هجری قمری)، جلال‌الدین دوانی (درگذشته ۹۰۸ هجری قمری)، میرصدرالدین محمد دشتکی (درگذشته ۹۰۳ هجری قمری) و

پسرش میرغیاث‌الدین منصور دشتکی (درگذشته ۹۴۸ هجری قمری)، مدّعی خود را درباره رونق مباحث کلامی و علم کلام تأیید می‌کند؛ زیرا غالب تألیفات آن‌ها، به شیوه متکلمان است. وی سپس با ذکر برخی از کتب مهم کلامی، به دستاوردهای کلامی این دوران و این حوزه اشاره می‌کند. محمود شهابی معتقد است نخستین کسی که پس از این دوره «فترت»، گروان بخش بحث‌های فلسفی بود و مباحث فلسفی را در قالبی مستقل احیاء کرد، میرداماد، معروف به «معلم ثالث»، است که تمام اندیشه‌مندان پس از او، از آثار قلمی وی نظیر القیسات و تقویم‌الایمان و الصراط‌المستقیم متأثر بوده و وامدار خدمات علمی او هستند. شهابی یادآور می‌شود ملاًصدرا که عنوان «صدرالمتألهین» موقعیت بی‌نظیر او را نشان می‌دهد و استاد فیلسوفان پس از خود به شمار می‌رود، از میر متأثر بوده و علوم فلسفی را نزد وی فراگرفته است. از نظر او، صدرالمتألهین حسنه‌ای از حسنات جناب میر بوده و آینه‌ای شفاف برای بازنمود شخصیت استادش به شمار می‌آید.

شهابی در ادامه به دشوارنویسی میرداماد در بیان اندیشه‌هایش اشاره کرده و معتقد است که میرداماد آگاهانه این شیوه را برگزیده است. وی با سنجش آثار میرداماد با نوشته‌های شاگردش، معتقد است یکی از علل ناشناختگی جناب میرداماد، نثر مغلق او است؛ نثری که صعوبت آن، خواننده را از فهم مقصود میر باز داشته و یافتن معنا را دشوار می‌سازد. در مقابل، شاگرد او، صدرالمتألهین، نثری روان و شفاف دارد و خواننده در نگاه ابتدایی، می‌پندارد مراد او را دریافته و به عمق مطلب رسیده است. شهابی با اشاره به مواجهه این دو اندیشه‌مند در ارائه نظرات‌شان، تعمّد میرداماد را بر دشوارنویسی توجیه کرده است. وی معتقد است اعراض میرداماد از نگارش معمول و متعارف، از بیم اهل ظاهر بوده و او برای جلوگیری از اتهام تکفیر، این اسلوب نگارش را به کار گرفته است.

محمود شهابی در بخشی دیگر از سخنان خود، بر این نکته تأکید ورزیده که آدمیان با وجود تفاوت اهداف و خواسته‌ها، همگی در کشش و کوشش برای رسیدن به مقصود هم‌داستان‌اند. پیدایش آیین‌های گوناگون نیز برآمده از همین اختلاف‌نظرها و تنوع عقاید در تشخیص مطلوب است. وی با اشاره به حقیقت آدمی، گوهر عقل را عامل تمایز آدمیان از دیگر حیوانات دانسته و بر اهمیت یادگیری علوم عقلی تأکید کرده است. به عقیده او، آنچه به درستی موجب برتری انسان بر حیوان است، توانایی درک معقولات در آدمی است که از طریق دقت و نظروری در گفتار و سخنان حکماء دیرین، به فعلیت می‌رسد. وی سپس، می‌افزاید که گفتار و نوشته‌های حکیمان، دست‌آورد اندیشه و روان لطیف آن‌هاست و تلاش برای کسب این نتایج، کوششی در راه حصول به شریف‌ترین اشیاء برای ذات آدمی است.

شهابی با طرح آیه شریفه «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۱ و تحلیل وجه حصر در این آیه، به قوای ادراکی انسان اشاره کرده و پس از تعیین مالکیت حقیقی در میان دستاوردهای این سه قوه، به تطبیق آیه شریفه بر این قوا و ادراکات هریک پرداخته است. وی پس از تحقیق اندیشمندان خود، شرافت حقیقی انسان را با ادراکات عقلی - یعنی یافته‌های قوه عقلانی - مرتبط دانسته و

آن را بر اساس نقصان و کمال این قوه تفسیر کرده است. از نظر او، امور محسوس و موهوم، نظیر ثروت، جاه و اعتبار، در حقیقت انسان دخالت نداشته و خارج از ذات او هستند. به عبارت دیگر، این امور به منزله حواشی و اضافاتی ناپایدار برای ذات آدمی هستند که ذات او، با کسب آن‌ها تکامل نمی‌یابد. وی با اشاره به قوه عقلانی، تنها ادراکات عقلی را در ذات آدمی داخل می‌داند و معتقد است که با ادراک و کسب آن‌ها، ذات انسان نیز تغییر و تبدل می‌یابد.

شهابی در ادامه، تأکید کرده است که امور محسوس و موهوم، گاه بدون تلاش و کوشش آدمی برای وی حاصل می‌شوند؛ نظیر آنکه شخص مال و ثروتی را به ارث برده یا به تصادف صاحب منزلت شود. این در حالی است که حصول امور عقلی، جز با سعی و کوشش آدمی امکان پذیر نیست. وی پس از طرح این مقدمات، تفسیر خود را از آیه شریفه ارائه داده است و با نقل کلامی از حضرت علی علیه السلام تفسیر خود را تأیید کرده است.

چنان که گذشت، از نظر شهابی آنچه موجب شرافت و سعادت‌مندی انسان می‌شود، تحصیل علم و به دست آوردن معرفت است که این مهم با مطالعه عبارات بزرگان و حکیمان حاصل می‌شود؛ از این رو، او نیز در پی فهمی عمیق از اندیشه‌های حکمای دیرین برآمد و به تصریح خود، از دوران جوانی به تحصیل آن‌ها همت گمارد. از جمله آثاری که وی در تحصیل این غرض، ارزشمند یافته، آثار جناب میرداماد است. وی پس از انس و ممارست با تألیفات او، برآن می‌شود تا رساله‌ای در بازنمود احوال و آثار میر تألیف کند که حوادث زمانه مانع از انجام آن می‌شوند. البته، این مقصود در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی عملی شده و مقدمه رساله «مسرح الفؤاد» به نگارش در می‌آید.

در بخش پایانی این رساله، شروع سخن با ذکر نسب خانوادگی میرداماد است. شهابی با نقل اقوال بزرگان و علماء تراجم، به توصیف شخصیت والای محقق کرکی پرداخته است. بر اساس این گزارش‌ها، محقق کرکی، پدر بزرگ مادری میرداماد، از علماء برجسته زمان خود بوده که با حمایت شاه طهماسب صفوی، از قدرت و جایگاه رفیعی برخوردار می‌شود.

شهابی پس از نقل اقوال علماء تراجم که همه از عظمت محقق کرکی حکایت می‌کنند، به مقام والای پدر میرداماد نیز اشاره کرده و افتخار دامادی محقق کرکی را شاهی بر جلالت وی می‌داند. وی پس از ذکر آثار پدر میر، وجه شهرت میرداماد را به این لقب را توضیح می‌دهد. متن این رساله ناتمام، پس از اشاره به مفاخره و مبالغه میرداماد در اوصاف و خصایص ویژه‌اش و نقل عباراتی از قیس چهارم کتاب القبسات در وصف ائمه اطهار علیهم السلام، به پایان می‌رسد.

-۵-

ترجمه «شرح حدیث التمثیل بسورة التوحید»

این رساله، برگردان فارسی رساله کوتاهی از میرداماد به نام «شرح حدیث التمثیل بسورة التوحید» است که به قلم محمود شهابی صورت گرفته است. در فهرس نسخ خطی، از این نگاشته با نام‌های گوناگونی یاد شده است:

۱. حدیث التمثیل
۲. تفسیر سورة الإخلاص

۳. رساله فی آن قل هو الله أحد ثلث القرآن

۴. شرح حدیث التمثیل بسورة التوحید

۵. فضیلت سورة توحید

رساله نامبرده، نخستین بار در سال ۱۳۸۰ هجری شمسی، با تصحیح علی اوجبی، در مجموعه گنجینه بهارستان به انتشار رسیده است.^۱ پس از آن، بار دیگر ۱۳۸۱ هجری شمسی، به همت شیخ عبدالله نورانی در مصتفات میرداماد عرضه شد.^۲ این رساله سومین بار، در سال ۱۳۸۵ هجری شمسی با تصحیح مجید هادی زاده، ضمن جلد دوم از مجموعه نصوص و رسائل منتشر شده است.^۳ گفتنی است که این رساله، به قلم سید محمود میردامادی شرح و ترجمه شده و به همت هیئت فاطمیّه کربلائی های اصفهان انتشار یافته است.^۴

همان گونه که از عنوان این رساله مشخص است، موضوع آن توجیه و تفسیر روایاتی است که حضرت علی (علیه السلام) را به سورة توحید تشبیه کرده و ایشان را هم سنگ و هم سان سورة توحید قرار داده اند. میرداماد در رساله مختصر اما پرمعنا «شرح حدیث تمثیل»، بر فضیلت سورة توحید و احادیث مربوط به آن تأکید کرده است. وی سپس، با ذکر سخنان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که حضرت علی (علیه السلام) را در میان مسلمانان همچون سورة توحید دانسته اند، نتیجه می گیرد که حضرت علی (علیه السلام) و سورة توحید حقیقی واحد هستند. میرداماد در بخش پایانی رساله، آن حضرت را سورة توحید کتاب آفرینش دانسته که صورت کتبی و لفظی این حقیقت، سورة اخلاص است. همچنین با استناد به حدیث «ذلك الكتاب الصامت و أنا الكتاب الناطق»^۵ که از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) صادر شده است، نشان می دهد تفسیر و توجیه ارائه شده، به ادله نقلی مستند بوده و با بیانات آن حضرت انطباق دارد.

- ۶ -

نسخه های خطی و شیوه تصحیح

در تصحیح این دو رساله، از نسخه های زیر بهره برده ایم:^۶

۱. نسخه شماره ۲۵۲۴۲ کتابخانه ملی که با علامت اختصاری «M» نشان داده شده است.
- این نسخه تنها شامل مقدمه رساله «مسرح الفؤاد» است و در ۳۱ صفحه، به خط نسخ محمود شهبازی خراسانی در تاریخ ۲۵ فروردین ۱۳۱۲ هجری شمسی (برابر ۱۸ ذی الحجه ۱۳۵۱

۱. نگر: گنجینه بهارستان (علوم قرآنی و روایی)، ج ۱، صص ۲۴۹-۲۵۹.

۲. نگر: مصتفات میرداماد، ج ۱، صص ۵۶۰-۵۶۴.

۳. نگر: نصوص و رسائل، ج ۲، صص ۹۳-۱۰۰.

۴. نگر: شرح تقدمه تقویم الإیمان، صص ۳-۹۵.

۵. بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۲۵۸.

۶. لازم به ذکر است که تصویر نسخه ای از «مقدمه مسرح الفؤاد»، با تاریخ ۱۳۱۲ هجری شمسی، در مجموعه گلزار معانی منتشر شده است (نگر: گلزار معانی، صص ۳۹۸-۴۱۵). اساس کار ما در تحقیق حاضر، نسخه اصیل و متأخری است که نتیجه آخرین تجدید نظر استاد شهبازی خراسانی است؛ لذا در این تصحیح، از نسخه گلزار معانی چشم پوشیدیم.

هجری قمری) نگاشته شده است. مؤلف در برخی صفحات رساله، روی عبارات و کلمات متن خط کشیده و آن‌ها را تصحیح کرده است. وی در کنار برخی صفحات، حواشی توضیحی مختصری افزوده است.

۲. میکروفیلم شماره ۲۴۵ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که با علامت اختصاری «T» نشان داده شده است.

این نسخه شامل دو رساله به خط نسخ محمود شهابی است که هردو در تاریخ ۱۷ تیر ۱۳۴۶ هجری شمسی و به درخواست سید جمال‌الدین میردامادی به رشته تحریر درآمده‌اند:

الف) «ترجمه شرح حدیث التمثیل بسورة التوحید» در ۸ صفحه؛

ب) مقدمه رساله «مسرّح الفؤاد فی ترجمه السید الداماد» در ۱۶ صفحه.

در تحقیق رساله «مسرّح الفؤاد»، از شیوه تصحیح بر مبنای نسخه اساس استفاده کرده‌ایم. با توجه به اینکه نسخه کتابخانه دانشگاه تهران در زمان حیات مصنف و توسط وی بازنویسی شده است، به احتمال زیاد نسخه نهایی این اثر محسوب می‌شود؛ از این رو، نسخه کتابخانه دانشگاه تهران را متن اصلی و اساس قرار داده و نسخه کتابخانه ملی را با آن مقابله کرده‌ایم. تفاوت ضبط این دو نسخه نیز در پاورقی به صورت نسخه بدل ذکر شده است. گفتنی است که متن رساله «مسرّح الفؤاد» در نسخه کتابخانه ملی، در دنباله مقدمه رساله، ادامه داشته و اضافاتی بر نسخه کتابخانه دانشگاه تهران دارد. این بخش با عبارت «أصله و نسبّه» آغاز شده و با عبارت «أولئك آبائي فجئني بمثلهم» پایان یافته است. در تحقیق کنونی، این اضافات نیز به صورت ضمیمه، در دنباله متن مقدمه تصحیح و عرضه شده است. «ترجمه شرح حدیث التمثیل بسورة التوحید» نیز، بر اساس تنها نسخه موجود از آن - یعنی میکروفیلم کتابخانه دانشگاه تهران - تصحیح شده است. در تحقیق پیش‌رو،

۱. افزون بر ذکر اختلاف نسخه‌ها، حواشی توضیحی مصنف نیز در پاورقی منعکس شده‌اند.

۲. برخی عبارات مصنف برگرفته از آیات قرآن کریم و احادیث ائمه اطهار علیهم‌السلام بوده که نشانی آن‌ها در پاورقی درج شده است.

۳. برخی روایات که در «ترجمه شرح حدیث التمثیل بسورة التوحید» آمده‌اند، با اختلاف اندکی در الفاظ، در منابع حدیثی به چشم می‌خورند؛ از این رو، به برخی از آن‌ها در پاورقی اشاره شده است.

۴. نقل قول‌های مصنف از کتب فلاسفه، تا حد امکان مشخص شده و نشانی آن‌ها در پاورقی درج شده است.

۵. در تنظیم متن کنونی، صورت برخی کلمات متن، مطابق با رسم الخط معیار، تغییر کرده و عبارات معترضه، میان دو خط فاصله قرار گرفته‌اند.

۶. علائم نگارشی و پاراگراف‌بندی متن از مصحح است.

۷. در صورت تفاوت نسخه بدل با متن اساس، با ذکر اختصار نسخه و علامت «[]»، تفاوت دو نسخه در پاورقی قید شده است. عبارات اضافی نسخه بدل با علامت «+» و عبارات افتاده در آن، با علامت «-» مشخص شده‌اند.

۸. افزونه‌های مصحح در میان علامت «[]» آمده‌اند.
 ۹. جهت سهولت کار خواننده، افتادگی‌ها و تفاوت‌های طولانی متن با علامت «^{}» بازنموده شده‌اند.

-۷-

یاد و سپاس

بر خود فرض می‌دانم که از همکاری و همراهی دوست ارجمند، جناب آقای حسین نجفی، تقدیر و تشکر کنم. وی علاوه بر پیشنهاد تصحیح این دو اثر، نسخه‌های خطی آن‌ها را بزرگوارانه در اختیار بنده قرار داد. همچنین، از آقای دکتر محبتی درایتی برای فراهم آوردن فهرست آثار مؤلف، سپاسگزارم. تحقیق حاضر، پیشکشی است خُرد به محضر دکتر محمود شهابی خراسانی؛ همو که آموزگار راستین حکمت، فضیلت و دین‌داری بود.

متن رساله‌ها

-۱-

تقریظ مؤلف بر مقدمه «مسرح الفؤاد»

بسم الله الرحمن الرحيم

از هنگامی که در خراسان تحصیل می‌کردم و به کتب فلسفی میرداماد انس یافته بودم، خیال می‌داشتم که ترجمه آن مرد بزرگ را متضمن بیان مقام علمی او که مستفاد و مستخرج از کلمات خودش باشد، بنویسم؛ [اما] توفیق رفیق نبود. چند سالی هم که در اصفهان بودم (بین سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۹ قمری)، به واسطه ممارست زیادتر در کتب او و پیداشدن حالاتی روشن‌تر در زندگانی خود و تشرف به حضور وی در عالم رؤیا، آن خیال را نیرو بیشتر شد؛ لیکن باز هم سعادت مساعدت نداشت و آن خیال را محال شهود، شهود نگشت.

در سال ۱۳۵۱ هجری قمری - مطابق سال ۱۳۱۲ شمسی - که قریب دو سال بود به تهران وارد و ساکن شدم و در مدرسه عالی سپهسالار - که بعداً با تصویب قانون دانشگاه، جزء دانشگاه تهران و به نام «دانشکده [علوم] معقول و منقول» خوانده شد - به تدریس علوم عقلی اشتغال داشتم، ابراز آن خیال را آغاز کردم و به جمع‌آوری مطالبی در این زمینه پرداختم و شاید همه کتب و مؤلفات میر را - که پاره‌ای از آن‌ها به خط خود او بود - در کتابخانه‌های عمومی مانند کتابخانه مجلس شورا و کتابخانه مدرسه سپهسالار، به دقت مطالعه و بررسی کردم و استفاده بُردم. از کتابخانه‌های شخصی هم نسخه‌های زیاد به امانت گرفتم و آن‌ها را نیز با تعمق مورد مراجعه و استفاده قرار دادم و یادداشت‌های فراوان و مناسب و مفید فراهم آوردم و به کار تنظیم شروع کردم؛ لیکن از آنجا که مقدر نبود، کارهای علمی دیگر پیش می‌آمد و آن منظور را به تعویق می‌افکند؛ چنان‌که تا امروز که شنبه ۱۷ تیرماه ۱۳۴۶ شمسی و ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۸۷ قمری هجری است، حقه عهد به همان نام‌ونشان که در سال شروع بوده، باقی مانده است و تنظیم آن‌ها میسر و مقدر نگشته است. اکنون که زبان حال و مقال دوست عزیز، جناب سید جمال‌الدین میردامادی، خواهان است که مقداری از آن فراهم آمده

ناقص و ناتمام نزد ایشان به عنوان یادگار باشد، مقدمه آن منظور را که نسبتاً تمام است برای ایشان - که به واسطه علاقه شدید به تجلیل و تعظیم جدّ امجد خود، احقّ اشخاص به داشتن آن مقدمه می باشند - در این صفحات می آورم. امید است که مرا از دعای خیر فراموش نفرمایند.

در باغ ییلاقی میگون^۱ نوشته شد.

شنبه، ۱۷/ تیرماه/ ۱۳۴۶

-۲-

متن رساله «مسرح الفؤاد فی ترجمة السید الداماد»

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله المفیض وله الحمد على ما یفیض و الصلاة على محمد أكمل كل مستفیض و على آله أولى الأمر بالتنصيص و التفویض^۲.

[التقدمة: فی ظهور الفلسفة و تطورها]

و بعد^۳، الفلسفة بمعنیها الأعمّ، ظهرت فی عالم الإنسانیّة من بدء ظهور الإنسان و تطوّرت بأطوارها المختلفة فی أعصارها المتدادية وُفقاً لتطوّرات الإنسان فی مشاعره السامیة. فالفلسفة ظاهرة من ظواهر الحياة البشريّة نشئت بنشؤ البشر و نمت بنموّه و هي «فطرة الله الّتی فطر النّاس علیها»^۴ و الغریزة الّتی زبّر علی ناصیة الإنسان فی حفظ کيانه، الاحتیاج إليها. و لا غرور: فإنّ الإنسان مؤلّف^۵ من الجسم و الروح، كما یحتاج إلى ما به قوام جسمه من الأغذية المتناسبة المادیّة، فکذلك یفتاق إلى ما یقوم به روحه من الأغذية الطبیّة^۶ المعنویّة، و هي الّتی تُسمّى فی مجالها الوسیع^۷ بالفلسفة؛ فالفلسفة الفطریّة من أقدم مظاهر الحياة و لوازمها و من أطرف^۸ طرائف الخلق و أعظمها^۹.

۱. محمود شهابی جهت رفع خستگی و رهایی از گرمای تهران، به ییلاق میگون پناه می برده است. وی در این باره می نویسد:

«میگون که تقریباً در پنجاه کیلومتری شمال تهران واقع است، ییلاقی بسیار خوش هوا و خوش منظره ای است. قریب دوازده سال است که در آنجا دو قطعه زمین خریده ام که فعلاً به صورت باغ درآمد و در قطعه بالا، چهار پنج حلقه چاه زده و در حقیقت چشمه ای احداث کرده ام که مظهر آن در قطعه پایین است. آبی کم، به اندازه لوله آفتابه دارد؛ لیکن سرد و گوارا و به اندازه رفع حاجت شرب و طبخ و ریخت و ریز است و از این جهت، رفاهی به هم رسیده است» (شذرات، ص ۱۹۰).

۲. بالتنصيص و التفویض [بالتفویض M].

۳. و بعد - M.

۴. الروم/۳۰.

۵. مؤلّف [بما هو مؤلّف + M].

۶. الطبیّة - M.

۷. فی مجالها الوسیع - M.

۸. أطرف [أعظم M].

۹. أعظمها [کرائها M].

أخرج الإنسان بولادته في هذه النشأة من ظلمات متراكمة بعضها فوق بعض^١ إلى عالم النور و فُسحة الوجود. وقد أحاطت به من كل ناحية، الطبيعة بمظاهرها المدهشة و ظواهرها المكشوفة و أماطت له الحياة عن وجه الكون نقاب مساتيرها^٢ المنعشة، فتجلت له الحياة في أحسن مجالها و تدلت أداني الطبيعة له و أعاليها؛ ينظر إلى السماء المزينة بزينة الكواكب^٣، فيمتلأ بصره نوراً و قلبه سُوراً و يُطأطأ رأسه إلى الأرض و يتوجه إلى البسيطة في الطول و العرض، فيندهش مما يرى و يسمع و ينتعش مما يذوق و يلمس.

و حينئذ تشتعل فيه نار الشوق التي كمنت في طويته و تتبرز الفلسفة التي خمرت بها سعادة طينته، فيشتغل بجل عقد الوجود و كشف رموز الغيب و الشهود و يبحث عن مبادئ المشهودات المحيطة به بحثاً يليق بحاله و يتعمق في تحليل وجود الحوادث و معرفة مبدأ عالم الإمكان و مآله. و بالجملة، خلق الإنسان و معه نور يسعى بين يديه^٤ به ينكشف له مساتير الكون شيئاً فشيئاً، و تظهر عليه و ذاك النور، هي الفلسفة؛ إذ الفلسفة كما عرفت «هي صيرورة الإنسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العيني»^٥ أو كما وصفت^٦ «هي كشف الحقائق على ما هي عليها في الواقع على الإنسان^٧ بقدر الطاقة البشرية و بحسب إمكاناته الطبيعية»^٨.

و إذ دريت أن الفلسفة الطبيعية بمعناها^٩ الأعم و الحياة في خصوص الإنسان أو مطلقاً على ما هو التحقيق، رضيعاً لبان و فرساً رهان، فاعلم أن تنزلها من مكانها، الصدور إلى معرضها السطور و تجليها من البساطة الطبيعية في مجالها الشرح و التفصيل و مظاهرها البحث و التدريس، تأخر عن كيانها الطبيعي و كونها^{١٠} الفطري بلا ريب؛ و لكنه كم مدة مضت عليها و هي في سيرتها الأولى؟ أو أي زمان تحولت فيه إلى حالتها الأخرى؟ فهما سؤالان^{١١} ليس المسئول عنهما بأعرف من السائل و ذلك لأن باب العلم و اليقين منسد على من تحرى الخوض في تلك البيداء و الظن و التخمين لا يغنيان من الحق شيئاً^{١٢}، بيد أن القطع حاصل بأن شمس الفلسفة البحثية الصناعية أول ما

١. اقتباس من الكتاب الإلهي: «ظلمات بعضها فوق بعض» (النور/٤٠).

٢. مساتيرها] ستائرهما M.

٣. اقتباس من الكتاب الإلهي: «إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ» (الصافات/٦).

٤. [إلى - M.

٥. اقتباس من الكتاب الإلهي: «وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» (التحریم/٦٦).

٦. راجع: الشفاء، ج ١٠ (الإلهيات)، ص ٤٢٥؛ شرح المنظومة، ج ٢، ص ٥٠.

٧. كما وصفت - M.

٨. على الإنسان - M.

٩. و بحسب إمكاناته الطبيعية - M.

١٠. لم أعثر عليه بتمامه، و يوجد في بعض المصادر قطعات من هذه العبارة.

١١. بمعناها] بمعناها M.

١٢. كونها] وجودها M.

١٣. فهما سؤالان] فسؤالان M.

١٤. اقتباس من الكتاب الإلهي: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً» (يونس/٣٦؛ النجم/٢٨).

طلعت، برَغَت من أفق الشرق؛ مَحَدِ الذِّكَاءِ والفطنة وموطن الدهاء والحكمة؛ وأضاءت بأشعتها النافذة بلاد المشرق من هند وإيران ومصر وكلمة وآثور و بابل، ثم انتقل من الشرق إلى الغرب وارتفعت بإغريقية حتى وصلت إلى وسط سماء كالمها وبرزت ساطعة متجلية في رائعة نهارها، فأشرق الأرض بنور جمالها وتنورت البسيطة بشروق أنوارها وأثارها.

فالغرب مدين الشرق في الفلسفة من ناحية^٢ الابتداء والتأسيس كما أن الشرق رهين الشكر للغرب بما كَدَّ واجتهد أبنائه لها في صراط التقويم والتحصيل وطريق التعديل والتكميل.

حوادث الدهر تتابعت في الشرق والغرب وتلونت الفلسفة البحثية بألوان اقتضتها كل بيئة وأحدثتها أفكار عظماء البشرية، حتى طلعت شمس الديانة الإسلامية من مشرقها مكة وانبسطت على أكثر البسيطة فلما استقرت قرارها وارتفعت أضواءها على منارها واستولت على الصدور^٣ ورسخت في القلوب، تنورت الأفكار الجامدة في أثر ممارسة النور المبين واشتعلت القرائح الخاملة من كثرة المدارس لما وردت في هذا الدين المتين وانكشف لهم أن روح الديانة الإسلامية، الحث على العلم والتدبر، وعلموا أن النظر والاعتبار في مظاهر الطبيعة ومعايير الوصول إلى الحقيقة فرض على أولي الأبصار وأولياء البصائر بحكم الشريعة، وتيقنوا أن طلب العلم ولو بالصين^٤، من أعظم ما رآه هذا الدين، فانصرفوا بوجوه همهم العالية نحو اقتباس العلوم ولأسيما الفلسفة ونقلوها من مأخذها الفارسية والإغريقية والسريانية إلى العربية، ومن تلك الألوان طرأت على الفلسفة صبغة جديدة دينية واهتم نوابغ المسلمين ومشاهيرهم مثل الحكيم الفاضل، المعلم الثاني، أبي نصر محمد بن طرخان الفارابي (المتوفى سنة ٣٤٠ هـ.ق) والشيخ الرئيس، أبي علي حسين بن عبدالله بن سينا (المتوفى ٤٣٨ هـ.ق) وحجة الإسلام، أبي حامد محمد بن محمد بن محمد الغزالي الطوسي (المتوفى ٥٠٥ هـ.ق) والشيخ العبقري شهاب الدين يحيى بن حبش السهروردي (المقتول ٥٨٧ هـ.ق)^٥ والفقيه القاضي أبي الوليد محمد بن أحمد بن رشد الأندلسي (المتوفى ٥٩٥ هـ.ق) والإمام فخر الدين، أبي عبدالله محمد بن عمر بن الحسين الرازي (المتوفى بهرات ٦٠٦ هـ.ق) والشيخ الأكبر، أبي عبدالله محمد بن علي بن محمد الطائي الأندلسي، يحيى الدين بن العربي (المتوفى بصالحية دمشق، ٦٣٨ هـ.ق)^٦ وغيرهم من عظماء الأعلام وحكماء الإسلام - شكر الله مساعيهم الجميلة - إلى نقد الفلسفة وبسطها.

١. اقتباس من الكتاب الإلهي: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» (الزمر/٦٩).

٢. ناحية [جهة M].

٣. وارتفعت... على الصدور [- M].

٤. القلوب [قلوب المسلمين أثارها M].

٥. اقتباس من الحديث النبوي الشريف: «اِظْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصِّينِ، فَإِنَّ ظَلَبَ الْعِلْمِ قَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ» (روضة الواعظين، ج ١، ص ١١).

٦. تلك [هذه M].

٧. الشيخ العبقري شهاب الدين يحيى بن حبش السهروردي (المقتول ٥٨٧ هـ.ق) [- M].

٨. الفقيه [- M].

٩. (المتوفى بصالحية دمشق، ٦٣٨ هـ.ق) [أبي علي أحمد بن محمد بن علي ابن مسكويه الرازي (المتوفى ٤٣١ هـ.ق) والشيخ شهاب الدين يحيى بن حبش السهروردي (المقتول ٥٨٧ هـ.ق) + M].

فعادت الفلسفة في الشرق بعد أن بادت أو كادت أن تبيد، وكانت الفلسفة في معادها هذا متجلية في مظاهر شتى فتارة في ظاهر «الكلام» ومرة بصورتها الأصلية المجردة عن أي شيء غيرها وأونة متبرجة بزينة المقالات الدينية والحقائق الإسلامية، بل والخطابات الإقناعية، ولعله أكثر ما صيغت الفلسفة بهذا الصوغ والسياقة كان في كتب الغزالي. وإذ لسنا نحن في هذه العجالة بصدد البحث عن تطورات الفلسفة في الإسلام وكيفيّة سيرها فيه لأنه بحث عميق ودرس جليل يحتاج الكلام فيه إلى تأليف يختصّ بذلك الموضوع^١، فلنذره الآن في سنبلة راجياً من الله المفيض - جلّت آلاؤه - أن يوفقنا لهذا التأليف على ما هو به جدير ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^٢.

كانت الفلسفة في الإسلام ولاسيما بإيران، تسير سيراً سريعاً نحو الإرتقاء وتولي وجهها شطر التكامل والاعتلاء إذ حالت بينها وبين ما رامها^٣ سدّة منعتها عن سيرها وهي فتنة التتر التي هدّت أركان تمدن البشر، فكّم من آثار غالية اندرست مجدوثها وكم من أفكار مشتتة خمدت بعد بروزها. وحقاً أقول: لو لم يكن جهاد طلاب اليقين وعشاق الحقيقة في سبيل الحقّ سريع التدارك والجبران لما فاتت وانكسرت في الحادثة الغاشمة المزبورة من الآثار والأفكار، لقضيت على الفلسفة ولما بقي أثر من العلم والمعرفة. دخلت الفلسفة بعد الحادثة الموجعة في دور جديد: دور التصوّف والتكلم، واستعارت كسوة غير لباسها الأصلي فظهر جمالها من خلال المباحث الكلامية والمواجيد التصوفية والأذواق العرفانية^٤. خلت القرون الثامنة والتاسعة والعاشرية وقد كانت السيطرة والغلبة للكلام على الفلسفة البحثية بعنوانها الأصلي بحيث جلّ ما ألّف في القرون المزبورة؛ بل كلّها^٥ وكانت بهذا الشأن^٦، كانت تحت عنوان «علم الكلام» وقلّما يوجد في تلك القرون مؤلّف كان في المقاصد الفلسفية ولم يكن له دون ظهوره بعنوانه الأصلي، مواقف.

نشأت في تلك القرون بإيران^٧ رجال عظماء ومتكلمون حكماء؛ أمثال القاضي^٨ عضد الدين^٩ الإيجي^{١٠} (المتوفى سنة ٧٥٨ هـ.ق) والمولى سعد الدين التفتازاني (المتوفى بسرخس، سنة ٧٩٣ هـ.ق)

١. تأليف يختصّ بذلك الموضوع [مؤلف يختصّ به الموضوع M].

٢. جلّت [عمّت M].

٣. إنّ الله [إته M].

٤. البقرة/٣٠.

٥. سيراً [M].

٦. ما رامها [مقصدها M].

٧. والأذواق العرفانية [M].

٨. في القرون المزبورة؛ بل كلّها [بل كلّها؛ في القرون المزبورة M].

٩. وكانت بهذا الشأن [M].

١٠. بإيران [M].

١١. أمثال القاضي [كالقاضي M].

١٢. الدين [M].

١٣. سنة [M].

١٤. سنة [M].

و السيد المدقق^١ الشريف الجرجاني^٢ (المتوفى بشيراز، سنة ٨١٦ هـ.ق) و المولى علاء الدين علي بن محمد القوشجي (المتوفى ٨٧٩ هـ.ق) و المولى جلال الدين محمد بن سعد الدواني (المتوفى بُعيد سنة ٩٠٠ هـ.ق) و الحكيم المدقق أبوالمعالى صدرالدين محمد بن إبراهيم الدشتكي الشيرازي (المقتول سنة ٩٠٣ هـ.ق) و ولده المعروف بـ «أستاذ البشر» و «العقل الحادي عشر» و الملقب بـ «صدر الصدور» (في دولة الشاه طهماسب الصفوي)، السيد غياث الدين منصور (المتوفى بشيراز، سنة ٩٤٨ هـ.ق) و غيرهم من الأفاضل^٣ البرعة و العلماء الأعظم^٤ المهرة؛ و لكنّه كما أومأنا كان أكثر بحثهم في الفلسفة تحت ستار علم الكلام و أغلب تأليفهم فيها تحت هذا العنوان و بهذا الأسلوب.

ففي هذه القرون برز من موقف العدم كتابُ المواقف للقاضي الإيجي و شرحه للسيد الشريف الجرجاني^٥ (فرغ من هذا الشرح بسمرقند في سنة ٨٠٧ هـ.ق) و قصد نحو الوجود كتابُ المقاصد و شرحه كلاهما لسعد الدين التفتازاني (فرغ من تأليفهما بسمرقند في ذي القعدة سنة ٧٧٤ هـ.ق) و انتظم في سلك الشروح شرحي القديم للإصفهاني (محمود بن أبي القاسم بن أحمد المتوفى سنة ٧٤٩ هـ.ق) و الجديد^٦ للقوشجي^٧ على التجريد للمحقق الطوسي - قدس سرّه - و الحواشي الثلاثة القديمة و الجديدة و الأجدد للدواني على شرح القوشجي و غير ذلك من الكتب الكلاميّة التي دوّنت في القرون المزبورة.

و لعلّ الوجه في تولية هؤلاء الفحول وجوه أفكارهم و رؤوس أقلامهم شطر الكلام و نحوه هو الوجه الذي أثار هذا الأثر بعينه في القرن الثاني و الثالث من الهجرة و هو توجه أولياء الأمور نحو تنقيح مباني الإسلام و تشييد أصوله و أسسه^٨؛ لأنّ أركان الإيمان و اليقين و رسوم الشريعة و الدين تضعضعت و كادت أن تندرس بتهاجم أفواج عساكر التتر الغاوين المغوين و ورود جنود هؤلاء الشياطين الماردین. كانت الفلسفة بإيران^٩ على ما علّمت، فإذا بنسائم القرن الحادي عشر مرّت عليها، فُتدت إليها لحفظها من السقوط في هوة العدم أيادي العقول القويّة من أساتذة العلم و جهابذة البشر فشمروا عن ساعد الاجتهاد و اجتهدوا في سبيل الفلسفة لنجاتها عن مضيق الاضطهاد، فلله درهم الجميل و عليه أجرهم الجزيل.

١. المدقق - M.

٢. الجرجاني - M.

٣. سنة - M.

٤. الأفاضل [الفضلاء] - M.

٥. الأعظم - M.

٦. الجرجاني - M.

٧. سنة [من شهور سنة] - M.

٨. سنة - M.

٩. الجديد - M.

١٠. للقوشجي [القوشجي] - M.

١١. أصوله و أسسه [أسسه و أصوله] - M.

١٢. بإيران [في إيران] - M.

أول من عُني بالبحث عن الفلسفة بعنوانها من المشاهير، و نفخ فيها روح النهضة وأظهرها بصورتها الأصلية بعد الفترة المزبورة، فنصب لها كرسي التدريس وقعد عليها للإفاضة والإفادة، فألف فيها كتباً متقنة قامت بحق القيام لتحقيق مباحثها القيمة هو الفيلسوف النقاد المشتهر بـ«ميرداماد» والملقب بـ«المعلم الثالث» في لسان الأكابر الأبحاد. وكل من تأخر عنه فهو عياله في الفلسفة و مقتبس من «قبسات»^٢ «خُلساته» نار الشوق لسلوك «صراط المستقيم» والوصول إلى «الأفق المبين» لـ«تقويم الإيمان» وتصحيح المعرفة. وكيف لا وقد كان صدر متألهة الإسلام بالاستحقاق وأستاذ المتأخرين على الإطلاق، الفيلسوف الفارسي الكبير المولى صدرالدين الشهير (المتوفى سنة ١٠٥٠ هـ. ق. نحواً من عشرة سنة بعد وفات أستاذه السيد الداماد^٣) تلميذاً عليه ومرتدداً لجذب «رواشح» العقلية وكسب «جذوات» الحكمة إليه وهو بالحقيقة حسنة من حسناته ومراة صافية ظهرت فيها أشعة جلواته ثم انعكست بعد ظهورها فأشرفت أراضى قلوب المتأخرين بنورها. وناهيك في المقام ما صدر عن صدر المتألهين نفسه من الكلام حيث قال في أوائل شرحه لكتاب^٤ «الكافي» الشريف^٥ مخبراً عن مشايخ روايته ما هذه عين عبارته:

«وأخبرني سيدي وسندي وأستاذاً واستنادي في المعالم الدينية والعلوم الإلهية والمعارف الحقيقية والأصول اليقينية، السيد الأجل الأنور، العالم المقدس الأطهر، الحكيم الإلهي والفقير الرباني سيد عصره و صفوة دهره، الأمير الكبير والبدر المنير، علامة الزمان أعجوبة الدوران، المسمى بـ«محمد»، الملقب بـ«باقر الداماد الحسيني» - قدس الله عقله بالنور الرباني - عن أستاذه وخاله المكرم المعظم، الشيخ عبد العالي...»^٦.

والقول الجملي أن السيد الداماد بين أولي الفلسفة وذوي العلم أعظم مفخر من مفاخر الشرق عموماً وإيران خصوصاً، وأكمل مظهر من مظاهر الكمال والفضل، بيد أنه مع جلالة قدره وعظم شأنه وأمره، لم يكن قدره العلمي كما هو حقّه معلوماً معروفاً بل صار ستار الجهل دون معرفة كماله وفضله^٧ على ما يستحقّه وينبغي له^٨ مضروباً ووجوه الناس حتى الخواص عن فحص حاله و البحث في عقائده وأقواله مصروفاً. ولا يدع في ذلك فائده - قدس سره - عمد نحو الإغلاق في بيان مقاصده وصمد وجهة الإبهام في طريق كشف مآربه وعقائده. فأتى بالمعاني الرائقة في كسوة ألفاظ

١. أظهرها [أظهر الفلسفة] M.

٢. قد أشار المؤلف في سياق نصّه إلى بعض مصنفات السيد الداماد وهي: القبسات؛ خلسة الملوك؛ الصراط المستقيم في ربط الحادث بالقديم؛ الأفق المبين؛ تقويم الإيمان (التصحیحات والتقويمات)؛ الرواشح السماوية في شرح الأحاديث الإمامية؛ جذوات ومواقيت.

٣. نحواً من... السيد الداماد - M.

٤. الكتاب - M.

٥. الشريف - M.

٦. شرح أصول الكافي، ج ١، ص ٣١٤.

٧. معروفاً - M.

٨. كماله وفضله [فضله و كماله] M.

٩. على ما يستحقّه و ينبغي له [كما ينبغي] M.

مُغلقة و أدرج الحقائق في طي عبارات صعبة قلما تجد من سهل عليه فهمها و تيسر له كشفها. على أنه كانت كتب تلميذه المزبور تُقابل كتبه من حيث السذاجة في العبارة و سهولتها تقابل التأم بحيث يُخيل إلى الناظر فيها أن دقيق المعنى و رقيق اللفظ يتسابقان إلى ذهنه و أن الحقائق في مضامير كتبه تتجلى بلا وساطة من الألفاظ و الكلمات^٢ فيتوهم الناظر فيها أنه ظهر عليه بطونها و خوافيها و لا ريب في كون الطباع إلى الأسهل أرغب و أطوع و الرغائب لإدراك الأظهر أقرب و أنزع، فصارت كتب التلميذ مشهورة و كتب الأستاذ رغماً لشأنها متروكة مهجورة. ^١و قد اشتهر:

«أن الأستاذ كان يقول للتلميذ: أراك أن الغاية الجهلة سينسبونك إلى الكفر باسم الفلسفة و الحكمة، فيقول التلميذ: و هل أنا إلا تلميذ من تلامذتك و مستفيد من مجور إفاداتك؟ و حينئذ يتبسم السيد الأستاذ و يقول: أجل! و لكني أقول و أكتب على وجه لا يفهمون منه شيئاً، فلا يتجاسرون أن يتكلموا حوله و أنت تقول و تكتب على ضوء يتخيل كل من يسمع و يقرأ، أنه فهم ما أردت و هو غير منطبق على الدين فيقومون و يقعدون و يهجمون عليك باسم الدين، و هكذا كان مآل أمرهما»^٥.

^١و لتكن هذه الإشارة إلى توجيه إعراض السيد الداماد في تأليفه و تعابيره عن الطريقة المألوفة بين الأعلام على ذكر منك الآن^٦، حتى يتضح لك وجه عذره بالتفصيل الكامل و التحليل اللائق^٧ في محله، إن شاء الله تبارك و تعالى^٨.

الناس مع افتراقهم في الأغراض و المطالب، متفقون في أصل الطلب، فلا ترى أحداً لم يكن طالباً مشتاقاً؛ بل لعلك لا ترى شيئاً إلا و تجد نار الشوق مشتعلة فيه و نور العشق متصاعداً^٩ من نواحيه إلا أن لكل وجهة هو مؤليها^{١٠} و قبلة يختص بالتوجه إليها و تدليها، فاختلفت العقائد في المقاصد و افتقرت الرغائب في المآرب و تشتت الأهواء في المطالب^{١١} و تحقق أن للناس في ما يعشقون مذاهب^{١٢}. من تلك المذاهب المتشعبة، الاشتياؤ إلى النظر في كلمات الأقدمين لتحصيل عقائدهم

١. السذاجة [سذاجة M.

٢. الألفاظ و الكلمات [الكلمات و العبارات M.

٣. الناظر [كل من نظر M.

٤. و قد اشتهر... مآل أمرهما] - M.

٥. راجع: قصص العلماء، صص ٣٣٤-٣٣٥.

٦. و لتكن هذه... ذكر منك الآن] و ليكن الآن على ذكر منك أن السيد - قدس سره - كان معذوراً في إعراضه عن الطريق المألوف في تأليفه و تعابيره M.

٧. . بالتفصيل الكامل و التحليل اللائق] - M.

٨. إن شاء الله تبارك و تعالى] - M.

٩. لعلك] - M.

١٠. نور العشق متصاعداً] شعل العشق متصاعدة M.

١١. اقتباس من الكتاب الإلهي: ﴿وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا﴾ (البقرة/١٤٨).

١٢. و تشتت الأهواء في المطالب] - M.

١٣. اقتباس من ديوان أبي فراس الحمداني و تمامه:

و تشخيص مقاصدهم و تمييز مراتبهم كي يكون ذلك وسيلةً لاجتناء الحقائق من تلك الحقائق و ذريعةً لاكتساب ما يتغذى به الروح من هذه الحقائق.

و لعمر الحبيب، أفضل أعمال المرء ما يكون في اكتساب الفضائل واقتناص العلوم و المعارف. أوليس أن الإنسان لا يكون إنساناً بمعناه الحقيقي إلا بقوة النطق و إدراك المعقولات و إلا فما هو الفارق بينه و بين سائر ما يشاركه من أنواع الحيوان إن لم يكن بعضها أعرق في الحيوانية و أوصافها من الإنسان؟ ثم أوليس الروح يتقوى بمشابهاته و مناسباته من الحقائق المجردة و الأمور المطلقة المرسله؟ و بعد اللتيا و التي أولاتكون كلمات الأكابر و مقالاتهم أثمار أفكارهم الشريفة و نتائج أرواحهم اللطيفة؟ فالإنسان من هذا الشوق يسعى لتحصيل أعز شيء لأشرف شيء؛ يسعى لتحصيل مجرّد لمجرّد، يسعى لكسب نتاج الروح لتغذية الروح، يسعى لاقتناص ما لا يحصل للإنسان إلا بالسعي و الكد كما ورد في التنزيل الجليل: ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^٣. و لعلك و إن بالغت في الفحص لم تجد في الزبر المربوطة ما تقنعك لتوجيه^٤ الوجه في هذا الحصر البات^٥ في هذه الآية الشريفة و كنت تمن تكون الحكمة ضاللتها، فخذها مما نشير إليك و اغتنمها شاكرًا لله المفيض على ما أنعم عليك: من الواضح الذي لا يرتاب فيه أحده^٦ أنه قد يحصل للإنسان ما لم يسع لها من الأموال و الاعتبارات و غيرهما؛ بالتوارث و التصادف و غيرهما^٧. فحينئذ ما وجه الحصر في السعي كما ورد في الآية الشريفة؟ فليعلم أن توجيه ذلك على ما يختلج ببالي يتم بالتوجه إلى أمور نشير إليها إشارة خفيفة: أحدها: أن مالكية الإنسان أو واجديتها الأشياء تحصل له بحسب مداركه الثلاثة: الحس و الخيال (الوهم) و العقل، فتكون على ثلاثة أنواع:

الأول: واجديتها أو مالكيتهما لما يكون من نشأة المحسوسات كالمال و الجمال و الأهل و الولد و ما أشبهها مما يدرك بالحواس الظاهرة.

الثاني: واجديتها لما يكون من عالم الوهم و الخيال كالحياه و الاعتبار و الغلبة و السلطنة و ما أشبهها مما يكون اعتبارياً و همياً.

الثالث: واجديتها لما يكون من إقليم العقل و التجرد كالعلم و المعرفة و الفلسفة. ثانيها: أن هذه الأنواع الثلاثة مترتبة من حيث النقص و الكمال فالأول أدون أنواع المالكية و

و للناس فيما يعشقون مذاهب»

«و من مذهبي حب الديار لأهلها

ديوان أبي فراس الحمداني، ص ٣٤.

١. أوصافها] - M.

٢. في الهامش:

تله در خاک نهاند كه عنقا گیرند»

«روح در قالب انسان زپی معرفت است

(منه).

٣. النجم/٣٩.

٤. لعلك و إن... تنفعك لتوجيه] - M.

٥. في هذه الآية... فيه أحد] - M.

٦. أنه] مع أنه M.

٧. بالتوارث و التصادف و غيرهما] بالتوارث و غيره M.

أدناها والثالث أشرفها وأعلاها ولذلك ينفق العاقل مملوكاتها التي من قبيل الأول في سبيل الوصول إلى الاعتبارات والسلطات التي من النوع الثاني ولا يعتد بشأن هذه المملوكات إذا توجه إلى النوع الثالث وعرف مقامه ويقول في هذا المقام: أين الملوک؟ وأين أبناء الملوک؟

ثالثها: أن ما يكون من هذه الأنواع بالحقيقة ملكاً للإنسان ويصح أن يقال: إنها للإنسان بالإطلاق، هو النوع الثالث وذلك لأن ما يكون من النوع الأول، لا ربط له بذات الإنسان وحقيقته ولا دخل له بجوهر نفسه وشخصيته، بل أمور مستقلة خارجة عنه لا من وجدانها يحدث في ذات الإنسان الواحد كمال وزيادة ولا فقدانها يورث له في الواقع كسر ونقيصة. وهكذا ما يكون من النوع الثاني، فهي أمور اعتبارية زمام أمرها بيد المعتبر لا يزيد الإنسان في ذاته وحقيقته إذا اعتبرت كما لا ينقص في ذاته وحقيقته إذا لم تعتبر.

وأما النوع الثالث، فهي أمور حقيقية داخلية في الذات بل متحدة معها فانية فيها، يتطور الإنسان لوجودها أو عدمها زيادة أو نقصاناً في أصل ذاتها ولا تتوقف على أي اعتبار، فتكون مع الإنسان سفيراً وحضراً ولا يقدر أحد أن ينتزعها منه.

رابعها: أن ما يمكن أن يحصل للإنسان أي يعتبر أنها له من دون سعي لتحصيلها وبلا حركة في سبيل كسبها هو النوع الأول والثاني فإتّهما قد يحصل له بتوارث أو تصادف أو اعتبار من معتبر وأما القسم الثالث وهو الذي للإنسان بالإطلاق، فلا يحصل له إلا بعد الحركة والمجاهدة والسعي. إذا توجهت إلى هذه الأمور، تعرف الحقيقة من قوله تعالى: ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾^١، وتعترف بها ولعلك تدرك وترى بفطانتك المتيقظة ما تتجلى من الحقيقة الساطعة في الآية المثالية لهذه الآية وهي قوله: ﴿وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى﴾^٢.

وتعرف أن الحصر في الآية يكون بالنسبة إلى المالكية الحقيقية والواجدية المطلقة الذاتية التي لا تكاد توجد لأحد إلا بالسعي والكّد. وكأته أشار عليّ - عليه السلام - إلى المراتب الثلاثة للمالكية وال مراتب المتقابلة لضدها - أي: الفقر واللاواجدية - بقوله: «لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ»^٣، فما ألطف هذا الكلام وأدقه.

ومن هنا نتذكر أن الكاسب الحقيقي من كابد لتحصيل العلم والعرفان وجاهد في سبيل رفع الفقر عن ذات النفس وإزاحة النقصان. وعلى هذا فإذا كان الإنسان بما هو كاسب الماديات والمحسوسات لتقوية جنبته المادية أو حفظ كينونته الجسميّة حبيب الله، فما ظنك به وهو كاسب للمعنويات والحقائق، ساع لتحصيل الكمالات والمعارف، مجاهد في سبيل تقوية جنبته الروحية الباقية ببقاء الحق الباقي سبحانه وتعالى؟

١. النجم/٣٩.

٢. النجم/٤٠.

٣. بحار الأنوار، ج ٧٥، ص ٣٧.

ولنصرف عنان القلم إلى ما كان يحول فيه، فأقول^١: وكيف كان، فمن أجل نِعَم الله وأعظم^٢ آلائه على أحقر خليقته وأفقر عباده، محمود الشهابي الخراساني^٣ توفيقه لصرف رِيعان الشباب في مطالعة كلمات الأكابر ومدارسها ومُزاولة مقالات الأساطين وممارستها. ومما حدا بي إليه المؤكّد من الشوق هو النظر في آثار السيّد الداماد - قدس سرّه - فراجعت أكثر مؤلفاته ومقالاته وشاهدت شخصيّة المؤلف الفدّة السامية ورسومه قَدَمِهِ في الحكمة العالية والفلسفة المتعالية متجلّيةً بأحسن مظاهر الفضل والكمال من خلال عباراته وصِرْتُ على رغم إعراض المعاصرين، من الأساتذة والطلّاب^٤ عن هذه المصنّفات الأنيقة مُكبّاً على استخراج معانيها الدقيقة مُقبِلاً إلى استحصال حقائقها الرشيقّة، فوجدتها مُروّج الذهب ومعادن الجواهر بالحقيقة.

وكثيراً ما كان^٥ يختلج بالبال أن أبرز ما وقفت عليه أو ذهبت إليه من سائر أحوال هذا العظيم سواء أكان في نسبه أو حسبه أو أساتذته أو تلامذته أو غير ذلك من الإضافات والأحوال والشئون والآثار والأقوال^٦ وكان الدهر يضرب شتونه بأسداد دونه وكان القضاء يقدر بطونه وكمونه. أجل! لكل عمل أجل لا يغيّره الأمل ولكل أمل أمل لا يقدر على تحويله؛ ممّا قدّر في الأزل، أحد. نعم! أمور العالم مرهونة بأوقاتها المقدّرة في الغيب المكنون و«مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ»^٧.

انسلخ شهر ذيقعدة العوائق المُتعدّدة وتصرّمت لياليها المظلمة وطلعت غُرة التوفيق وتلاّأت فاهتزت أوتار الأمانى السابقة من هذه البارقة وهتفت دواعي الشوق إلى طوف حرم المأصول بتلك السائقة^٨ فاستخرت الله تعالى وتقدّس وتفلّأت بكتابه المجيد^٩ المقدّس، فأراني دليلاً وهداني إلى قوله الحق: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»^{١٠}.

١. فحينئذٍ ما وجه الحصر... إلى ما كان يحول فيه، فأقول] هو أنّ غير العلوم لا يحصل لذات الإنسان وحقيقته بل أمور أجنبيّة عن مقام ذاته حصلت بينه وبينها إضافة اعتباريّة زمامها بيد المعتبر. وأمّا العلوم والمعارف فهي أمور حقيقة متعلّقة بحاقّ الذات فبالحقيقة ما هو للإنسان هو العلم وهو لا يحصل له لا بالتوارث ولا بغيره بل لا سبيل إلى تحصيله بغير السعي والمجهود والرياضة، فالكاسب الحقيقي من كابد لتحصيل العلم وجاهد في سبيل رفع فقر النقص عن النفس الذي قال علي عليه السلام في كلام ما أدقّه وأطفه: «لا فقر أشدّ من الجهل». وإذا كان الإنسان بما هو كاسب الماديات لتقوية جنبته المادّية أو حفظ كينونته الجسميّة حبيب الله، فماتظّن به وهو طالب للمعارف كاسب للمعنويات والحقائق، مجاهد في سبيل تقوية جنبته الروحيّة الباقية ببقاء الحقّ - تعالى شأنه - M؟.

٢. أعظم - M.

٣. محمود الشهابي الخراساني - M.

٤. من الأساتذة والطلّابين - M.

٥. كان - M.

٦. والشئون والآثار والأقوال - M.

٧. نعم - M.

٨. الحجر/٥؛ المؤمنون/٤٣.

٩. بتلك السائقة - M.

١٠. المجيد - M.

١١. آل عمران/٩٧.

فها أنا ذا لَبَّيْتُ داعي الحقِّ بالإِطاعة وَشَمَرْتُ عن ساعد المجاهدة بقدر التمكن وَالاستطاعة فاطوف حول بيت المأصول وَالْمَقْصودِ وَعلى الله اتوكل إِنَّهُ منبع كلِّ فيض وَمُشرع كلِّ جود. ثُمَّ اعتذر مَنَ نظر فيما يُزَبَّر من «بِضَاعَةِ مُزْجَاةٍ»^٣ أَهدِيها إِلَيْهِ وَأرجو من حسن سَجِيَّتِهِ وَجودة قريحته أَنْ يُصلح ما ظهر بعد التأمل الغائر وَالفحص البالغ، فساده عَلَيْهِ وَأَنْ يجبر كسره بِما ثبت وَتَحَقَّقَ لديه، فَالله من وراء أَجره وَهذا الضعيف الحَقِير رَهِين شكره.

محمود شهابي، طهران

١٨ شهر ذي الحِجَّة الحرام / ١٣٥١ ق

٢٥ فروردين / ١٣١٢ ش

-٣-

ضميمه رساله

[الفصل الأول:] أصله ونسبه

نشأ الفيلسوف المتأله في بيت كان بالشرف والمجد والعظمة والعلم والمعرفة قريباً، فَإِنَّ أَباه وَهُوَ السَّيِّدُ السَّنَدُ الْفَاضِلُ الْمُعْتَمَدُ، المير شمس الدين مُحَمَّدُ الْحُسَيْنِي الْأُسْتَرَابَادِي كان من علوِّ المقام وَمكانة القدر وَجلالة الشَّانِ فِي الْعِلْمِ وَالاعتبار بِمكانٍ عَظِيمٍ، وَاعتَبَر ذلك من كونه خْتَناً لِلشَّيْخِ الْإِمَامِ، ملاذ الْأَنَامِ، مَرْوِّجُ الْإِسْلَامِ، عَلِي بن الْحُسَيْنِ بن عَبْدِ الْعَالِي (المتوفى ٩٤٠ هـ ق) المعروف بِ«المُحَقِّقِ الثَّانِي» وَالمَدْعُوبِ «الْعَلَائِي» تَارَةً وَبِ«المُولَى المَرْوُجِ» مَرَّةً أُخْرَى وَهُوَ الَّذِي مدحه ثاني الشَّهِيدِينَ (المقتول في سنة ٩٦٦ هـ ق) - قَدَسَ سِرُّهُ - فِي إِجازَةٍ كَبِيرَةٍ لَهُ - عَلَى ما فِي الروضات - بقوله:

«الْإِمَامُ الْمُحَقِّقُ نَادِرَةُ الزَّمَانِ وَيَتِيْمَةُ الْأَوْنَانِ... [إِلَى أَنْ قَالَ:] وَكَانَ مِنْ عُلَمَاءِ دَوْلَةِ الشَّاهِ طَهْمَاسَبِ الصَّفْوِي، جَعَلَ أُمُورَ الْمَمْلَكَةِ بِيَدِهِ، وَكُتِبَ رَقْعاً إِلَى جَمِيعِ الْمَمَالِكِ بِامْتِثَالِ ما يَأْمُرُ بِهِ الشَّيْخُ الْمَزْبُورُ وَأَنَّ أَصْلَ الْمُلْكِ إِنَّمَا هُوَ لَهُ، لِأَنَّهُ نَائِبُ الْإِمَامِ، فَكَانَ الشَّيْخُ يَكْتُبُ إِلَى جَمِيعِ الْبُلْدَانِ كُتُباً بِدَسْتُورِ الْعَمَلِ فِي الْخَرِاجِ وَما يَنْبَغِي تَدْيِيرِهِ فِي أُمُورِ الرِّعْيَةِ... إلخ»^٦. وَهُوَ الَّذِي قَالَ فِي حَقِّهِ - عَلَى ما نُقِلَ فِي الرُّوضات - الْمُحَدِّثُ الْمُتَّبِعُ السَّيِّدُ نِعْمَةُ اللَّهِ الْجَزَائِرِي (المتوفى في سنة ١١١٢ هـ ق) فِي صدر شرحه عَلَى غوالي اللَّائِي لِأَبِي جَمْهُورِ الْأَحْسانِي^٧، الْمُتَكَلِّمُ الْعَارِفُ الشَّهِيرُ:

«لَمَّا قَدِمَ - أَيِ الْمُحَقِّقِ - أَصْفَهَانَ وَقَزوين فِي عَصْرِ السُّلْطَانِ شَاهِ طَهْمَاسَبِ - أُنَارَ

١. التمكن و] - M.

٢. المأصول و] - M.

٣. اقتباس من الكتاب الإلهي: «يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَلْنَا الضُّرَّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ» (يوسف/ ٨٨).

٤. يرفع نقصانه [يجبر كسره M.

٥. وَهذا الضعيف الحَقِير رَهِين شكره] - M.

٦. روضات الجنات في أحوال العلماء والسادات، ج ٤، صص ٣٦٠-٣٦١.

٧. كان معاصراً للمحقق الكركي و فرغ عن تأليف كتابه المشهور بـ«[الجامع]» في سنة ٨٩٥ الهجري القمري، وَ لَكِنَّهُ لَمْ يَتَحَقَّقْ لِي بَعْدَ سَنَةِ وَفَاتِهِ (مِنْهُ).

الله برهانه - (ثاني سلاطين الصفوية المتوفى في ٩٨٤ هـ.ق) مكّنه من الملك و السلطان، وقال له: أنت أحق بالملك، لأنك النائب عن الإمام، وإنما أكون من عمالك، أقوم بأوامرك و نواهيك... إلخ»^١.

وهو الذي صدر في حقّه، الحكم الطهماسبي المنقول عنه في رياض العلماء للميرزا عبد الله المعروف بالأفندي (تلميذ الثاني من المجلسيين في الحديث و تلميذ المحقق الشيرواني^٢ و السبزواري^٣ و الخوانساري^٤ في سائر العلوم و تعبيره عن أساتيدّه المزبورة على الترتيب المرقوم، هكذا: «الأستاذ الاستناد» و «أستاذنا العلامة» و «أستاذنا الفاضل» و «الأستاذ المحقق» و قد توفي في ١١٣٠ هـ.ق) و في غيره من الكتب و حاصله (معرباً عن الفارسية) بعد إسقاط مقدّمات تداول رسمها في الأحكام و الفرامين:

«ولاسيّما في هذا الزمان الكثير الفيضان الذي اختص فيه بربّة الأئمّة ذو الرتبة المتعالية خاتم المجتهدين، وارث علوم سيّد المرسلين، حارس دين أمير المؤمنين، قبله أتقياء المتخلصين، قدوة العلماء الراسخين، حجة الإسلام و المسلمين، هادي الخلائق إلى الطريق المبين، ناصب أعلام الشرع المتين، متبوع أعظم الولاة في الأوان، مقتدى كافة أهل الزمان، المبين للحلال و الحرام، نائب الإمام عليه السلام، لزال كاسمه العالي عليّاً و أوضح بقوّته القدسيّة مشكلات قواعد الملّة و الشرائع الحقّة؛ وهو الذي وضعت أعظم علماء الأقطار و الأمصار جباه العجز على سدّة باب علومه و افتخروا باستفادة العلوم من مقتبسات أنواره و مشكاة فيوض آثاره، فعظفنا همّة العليّة و النية العالية إلى اعتلاء شأنه و ارتقاء مكانه و زيادة مراتبه و مقامه. فقرّرنا و أمرنا بأن يُقرّروا و يعتقدوا العلويّون و السادات العظام و الأكابر و الأشراف و الأمراء و الوزراء الفخام و جميع أركان الدولة العليّة، بأن الإمام المؤمى إليه، صاحب الصفات القدسيّة، هو إمامهم و مقتداهم في جميع الأمور، فلهم فيه أسوة و عليهم له الانقياد و الاطاعة فيما أمر أو نهى و إذا عزّل واحداً من ذوي المناصب أو نصّب أحداً منهم إلى مرتبة من المراتب، فالحكم حكمه و الأمر أمره و ليس لأحدٍ تبديل ما سمع منه أو تغييره»^٥.

فظهر من هذه النبذة التي ذكرناها من جلاله مقامات الشيخ الصوريّة و المعنويّة، أنّ المصاهرة مع مثله أقوى شاهد على علو مقام الختن في الجهات الظاهريّة و العلميّة إذ لو لم يكن له شأن من الشأن عند الشيخ و عند الناس، لما اختاره الشيخ على غيره و كفاه معرفاً كونه بهذا القرب من ذلك الشيخ (مع أنّه كان - على الظاهر - صاحب تصانيف رشيقة، منها شرح الجعفرية لأستاذه و صهره و منها ترجمة كتاب النفحات اللاهوت لأستاذه المحقق أيضاً) و لهذا اشتهر عند الناس بـ«داماد» - أي: الختن - و

١. راجع: روضات الجنّات في أحوال العلماء و السادات، ج ٤، ص ٣٦١.

٢. المولى ميرزا الشيرواني صاحب التعليقة المعروفة على المعالم، المتوفى في ١٠٩٨ هـ.ق (منه).

٣. المولى محمّد باقر صاحب الذخيرة و المتوفى ١٠٩٠ هـ.ق (منه).

٤. الآقاسين صاحب التعليقة على الشفاء (ال[إلهيات])، المتوفى في ١٠٩٨ هـ.ق (منه).

٥. راجع: رياض العلماء، ج ٣، صص ٤٥٥-٤٥٦.

٦. في الروضات: «المولى الفاضل الفقيه محمّد بن أبي طالب الأسترآبادي شارح جعفرية مولانا المحض الشيخ علي...» (روضات الجنّات في أحوال العلماء و السادات، ج ٧، ص ٣٤) و على هذا، فهو غير والد المير و إن كان من المحتمل أن يكون لكل واحد من الرجلين شرحاً على الجعفرية؛ فليراجع و ليحقق (منه).

افتخر نفس الرجل بهذا الاسناد ثم تبع المير والده في هذا الافتخار فعبر تارة عن والده بالداماد كما وقع في رقه الشريف الذي رقم به و ختم الإجازة التي أجاز بها بعض تلامذته وما هو نص ذلك الرقم: «...» وكتب بيمنه الدائرة، أحوج الخلق إلى الله الحميد الغني، محمد بن محمد يدعى باقر بن داماد الحسيني - ختم الله له بالحسنى -^١.

ولقب مرة نفسه الشريفة بهذا العنوان كما يظهر مما وقع في صدر غالب كتبه أو ذيلها في القبسات بعد التحميد والتصلية، قال:

«أما بعد، فأحوج المخلوقين وأفقر المربوبين إلى الله الحميد الغني، عبده الضعيف، محمد بن محمد يدعى باقر الداماد الحسيني - ختم الله له في نشأته بالحسنى -^٢. وفي الخبسات الملكوتية بعد التحميد والتصلية، قال:

«...» و بعد، فإن أحوج المربوبين إلى الرب الغني، محمد بن محمد يلقب باقر الداماد الحسيني - ختم الله بالحسنى -^٣. وختم رسالة أخرى له بقوله:

«وكتب بيمنه الدائرة مسئولاً، أحوج المرجوين إلى الرب الغني، محمد بن محمد يدعى باقر الداماد الحسيني - ختم الله له بالحسنى -^٤. وبالجملة، هو من شجرة الشرافة بمنزلة أصلها وفي عقد السيادة والفضل واسطة قلايتها وكيف لا وينتهي نسب الشريف إلى أهل بيت النبوة وموضع الرسالة ومختلف الملائكة ومهبط الوحي ومعدن الرسالة وأصول الكرم وأولياء النعم ومعادن الحكمة ومنابع العلم والمعرفة، وكفاه فضلاً وفخراً، فهو من حيث النسب كما قال في كتابه القبسات في ذيل القبس الرابع في الوميض الذي أومضه لنقل شذمة من كلمات أجدها العاليه و افتتحه بقوله: «وميض: إن هناك أحاديث جمة صبة، بليغة الألفاظ كريمة المعاني، متواترة المتون متظافرة الأسانيد...»^٥.

إلى أن قال في أخريات هذا الوميض:

«فهذه جملة جميلة من أحاديثهم الجامعة لمكونات العلم وغامضات الحكمة. وأيم الله أئنها بعد الكتاب الكريم والذكر الحكيم، هي المحقوقة بأن تكون كلمة الله العليا وحكمة الله الكبرى وعروة الله الوثقى وصبغة الله الحسنى، صلوات الله التامات عليهم، فإتهم حجج الله بعلم الكتاب وفصل الخطاب في الآخرة والأولى. والحمد لله رب العالمين.

١. قريب منه ما يوجد في: مصنفات ميرداماد، ج ١، ص ٥٤٧، أما النص فلم أعثر عليه.

٢. القبسات، ص ١.

٣. مصنفات ميرداماد، ج ١، ص ٢٨٣.

٤. مصنفات ميرداماد، ج ١، صص ٥١٩-٥٢٠.

٥. اقتباس من الزيارة الجامعة الكبيرة: «السَّلامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَمَوْضِعِ الرِّسَالَةِ وَخُتْلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَمُهَيْطِ الْوَحْيِ وَمُعَدِنِ الرَّحْمَةِ وَخُزَّانِ الْعِلْمِ وَمُنْتَهَى الْحِلْمِ وَأُصُولِ الْكَرَمِ وَقَادَةَ الْأُمَمِ وَأَوْلِيَاءِ النَّعَمِ» (من لاجزئه الفقيه، ج ٢، ص ٦١).

٦. القبسات، ص ١٢٨.

أولئك آبائي فجئني بمثله إذا جمعتنا يا جرير المجامع»^١.

و في كتابه الرواشح السماوية بعد ما أفاد:

«إنَّ المعجزة القولية في العقول الصريحة أوقع، وأنَّ القرآن الحكيم مع كونه أفضل المعجزات وأجلها وأعظم الآيات وأجزؤها لبقائه من دونها أديم البقاء مدى الأبد وثباته أقصى الثبات بلا أمد ومع أنه حقائق الحكم و دقائق البلاغة وراء ما يتناهى بل ما لا يتناهى بما لا يتناهى أبلغ ناطق وأصدق شاهد لنفسه بنبالة الأمر وجلالة القدر» إلى أن قال: «وكذلك فيما ورد عن سادتنا الطاهرين، أمناء سرِّ الله وتراجمة وحيه وسفراء غيبه وألسنة أمره ونهيه - صلوات الله وتسليماته على أرواحهم القادسة وأجسادهم الطاهرة - في دقائق الحكمة و حقائق التوحيد، ولاسيما ما سبيله ذلك عن باب الله الصافق^٢ و كتابه الناطق أمين الرحمن وشريك القرآن، مثابته من العقلاء والأصفياء مثابة الأحداق من الرؤوس ونسبته إلى العلماء والحكماء نسبة المعقول إلى المحسوس، أمير المؤمنين وسيد المسلمين، باب أبواب المقاصد والمطالب، أبي السبطين، علي بن أبي طالب - عليه من الصلوات نواميا ومن التسليمات أناميا - في خطبه وأثنيته وأحاديثه وأدعيته على أساليب وحيانية وموازن فرقانية، في بلاغة تحار فيها الأفهام وبراعة تدهش منها الأحلام ألمع المعجزات وأبهر الدلائل على الرسالة والسفارة وأسطع الحجج وأنور البراهين على الوصاية والوراثية لما فيها من غامضات العلوم ومحارات العلماء وأمهات الحكمة واصطلاحات الحكماء مع أنهم - عليهم السلام - لم يختلفوا إلى محتشد أريب ولا احتشدوا في محتفل الأخذ عن أديب ولا كانت العلوم في عصرهم مدونة ولا كتب الحكمة في زمنهم مترجمة»^٣، غرّد ورقاء نفسه القدسية الشريفة على أغصان شجرة المفاخرة وترّم متمثلاً بمقالة الفرزدقية السائرة: «أولئك آبائي فجئني بمثلهم»^٤.

-٤-

تقريظ محمود شهابي برترجمة رسالته «شرح حديث التمثيل بسورة التوحيد»

[بسم الله الرحمن الرحيم]

[در روز] شنبه، ۱۷ تیرماه ۱۳۴۶، [مصادف با] ۲۹ ربیع الأول ۱۳۸۷، در باغ ییلاقی قریه میگون به خاطر و خواهش دوست صمیمی عزیز، جناب سید جمال الدین میردامادی، به ترجمه این رساله جد بزرگوار ایشان شروع شد.

محمود شهابی

- غفر له ولوالديه وللمؤمنين والمؤمنات -

۱. المصدر نفسه، ص ۱۴۲.

۲. أي: المفتوح، وهو كناية عن كثرة تردد الناس إليه (منه).

۳. الرواشح السماوية، صص ۲۲-۲۳.

۴. راجع: ديوان الفرزدق، ص ۳۰۶.

ترجمه رساله «شرح حدیث التمثیل بسورة التوحید»

بسم الله الرحمن الرحيم
و الاعتصام بالعزیز العلیم

همه سپاس آفریدگار همه را است و برترین درود، برترین پیمبران و تبار پاک او را شایسته و سزا است. پس از آن، هان ای دوست پاک و ای یار سرفراز! همانا نیازمندترین پروردگان به پروردگار بی نیاز، خوانده شده به باقر، محمد بن محمد داماد حسینی - خدا نیکی را فرجام او کند - بر دلت می افشاند و برگوشت می خواند؛ پس بشنو و نگهدار و آنچه را دریابی، بر طاق نسیان منه و آنچه را نگه داری، به دست سهو مده.

شیخ ما در حدیث، راویة، صدوق، عروة الإسلام، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی - خدایش به رحمت خود محفوف و به رضوان خویش خرسند و مشعوف دارد - در کتاب توحید به اسناد از ابی بصیر، از مولای ما صادق، ابی عبدالله جعفر بن محمد باقر - علیهما السلام - چنین روایت کرده است که:

«من قرأ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ مرة واحدة، فكأنما قرأ ثلث القرآن و ثلث التوراة و ثلث الإنجیل»^۱.

(هرکس یک بار سورة ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را بخواند، چنان است که یک سیم قرآن و یک سیم تورات و یک سیم انجیل را خوانده باشد.)

و به اسناد از اسماعیل بن ابی زیاد، از مولای ما جعفر بن محمد، از پدرش - علیهما السلام - روایت کرده است که:

«إِنَّ النبي - صَلَّى الله عليه و آله و سلم - صَلَّى على سعد بن معاذ، فقال: لقد وافى^۲ من الملائكة للصلاة عليه سبعون ألف ملك و فيهم جبرئيل - عليه السلام - يصلون عليه. فقلت: يا جبرئيل، بما استحق صلاتكم عليه؟ فقال: لقراءة^۳ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ قائماً و قاعداً، و راکباً و ماشياً، و ذاهباً و جائئاً»^۴.

(همانا پیغمبر - صَلَّى الله عليه و آله و سلم - بر سعد بن معاذ نماز گزارد، پس گفت: هفتاد هزار فرشته که جبرائیل - علیه السلام - هم در آن میان بود، بر سعد نماز گزاردند و من به جبرئیل گفتم: به چه کاری سعد این مقام را یافت که شما بر او نماز بگزارید؟ گفت: چون او همیشه ایستاده و نشسته، سواره و پیاده، رونده و آینده ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را می خواند.)

۱. التوحید، ص ۹۵ (باب «تفسیر ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾»)، ح ۱۵؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۲۲۵ (ح ۷۷۹۳)؛ بحار الأنوار الجامعة لدرر الأخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۸۹، ص ۳۴۸. عبارت «و ثلث الزبور» که در ذیل حدیث آمده، در متن رساله میرداماد، موجود نیست.

۲. و أتى [خل] M.

۳. در متن رساله میرداماد، به جای کلمه «لقراءة»، کلمه «بقراءة» آمده است.

۴. التوحید، ص ۹۵ (باب «تفسیر ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾»)، ح ۱۵؛ الأمالی (للشیخ الطوسی)، ص ۴۳۷ (المجلس الخامس عشر)؛ إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۸۴ (باب الحادي والعشرون).

هو الله أَحَدٌ را قرائت می کرد.)

و به اسناد از عیسی بن عبدالله، از مولای ما ابی عبدالله، از پدرش، از جدش - علیهم السلام - که پیغمبر خدا - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم - گفت:

«مَنْ قَرَأَ ﴿قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ﴾ حِينَ يَأْخُذُ مَضْجَعَهُ، غَفَرَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - لَهُ ذُنُوبَ خَمْسِينَ سَنَةً»^۱.

(هرکس هنگامی که به بستر خود می رود، ﴿قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ﴾ بخواند، خدای - عَزَّوَجَلَّ - گناه های پنجاه سال او را می آمرزد.)

همو (شیخ صدوق) - رضوان الله تعالی علیه - در کتاب عیون أخبار الرضا به اسناد خود روایت کرده که سیّد و مولای ما، امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب - علیه السلام - گفت:

«صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ [وَاٰلِهٖ] وَسَلَّم - صَلَاةَ السَّفَرِ، فَقَرَأَ فِي الْأَوَّلَى الْمَجْدُ، وَفِي الثَّانِيَةِ التَّوْحِيدَ؛ ثُمَّ قَالَ: قَرَأْتُ لَكُمْ ثُلُثَ الْقُرْآنِ وَرُبْعَهُ»^۲.

(پیغمبر خدا - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم - با ما نماز سفر بگزارد؛ پس در رکعت نخست، سوره «جحد» و در رکعت دوم سوره «توحید» را خواند؛ آنگاه گفت: من برای شما یک سیم و یک چهارم قرآن را خواندم.)

و شیخ ما، ثَبِتَ عَلَمٍ اَقْدَمَ افْخَمٍ، رئیس محدّثان، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی - رضوان الله تعالی علیه - در کتاب توحید از کتاب کافی خود روایت کرده که از مولای ما علی بن موسی الرضا - علیه السلام - از توحید پرسیده شد؛ پس چنین پاسخ داد:

«مَنْ قَرَأَ ﴿قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ﴾ وَآمَنَ بِهَا، فَقَدْ عَرَفَ التَّوْحِيدَ».

(کسی که ﴿قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ﴾ را بخواند و به آن ایمان داشته باشد، همانا توحید را شناخته است.)

پس به حضرت گفته شده است: چگونه باید آن را بخواند؟ حضرت گفته است:

«كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ؛ وَزَادَ فِيهَا: كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي، كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي»^۳.

(به همان گونه که مردم می خوانند، بخواند و دو بار «كَذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي» بعد از آن بگوید.)
کوتاه گفتار آنکه روایات از طرق عامّه و خاصّه درباره اینکه سوره توحید را یک سوم قرآن معادل است، زیاد وارد شده است؛ و در تفسیر کبیر - تألیف علامه علماء عامّه و امام ایشان،

۱. التوحید، ص ۹۵ (باب «تفسیر ﴿قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ﴾ إِلَى آخِرِهَا»، ح ۱۲)؛ الْأَمَالِي (لِلشَّيْخِ الصَّدُوقِ)، ص ۱۴ (المجلس الرابع)؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۲۲۷ (باب «استحباب قراءة التوحید عند النوم مائة مرة أو خمسين أو إحدى عشرة»)، ح ۷۷۹۶.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۳۷ (باب «فیما جاء عن الرضا علیه السلام من الأخبار المجموعة»)، ح ۱۰۱؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۸۲ (باب «استحباب القراءة في الفرائض بالمجحد والتوحيد وكرهه ترك قراءة التوحيد في الصلاة»)، ح ۷۴۰۵.

در متن رساله میرداماد، به جای «صلاة السفر»، عبارت «صلاة الفجر» آمده است.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۹۱ (کتاب «التوحيد»، باب «النسبة»)، ح ۴؛ مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ص ۱۰؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۷۰ (باب «ما يستحب أن يقال بعد قراءة الإخلاص و في مواضع مخصوصة من القرآن»)، ح ۷۳۷۳.

فخرالدین رازی - چنین آمده است که:

«همانا سوره اخلاص برای قرآن، مانند حدقه است برای انسان؛ و همانا همه قرآن صدف است و ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ﴾ در آن میان، دُر»^۱.

و احادیث درخشان از سید ما، پیغمبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - به روایاتی بسیار و اخباری پیاپی از طرق معتبره عامیه و اسانید مختبره خاصیه رسیده و ما در شرح تقدّمه کتاب تقویم ایمان خود، روایت و بیان آن‌ها را متصدی شدیم که گفته است:

«مثل علی بن ابی طالب فی هذه الأمة مثل ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ فی القرآن»^۲.
و در پاره‌ای از روایات مشیخه پیشینیان ما - نور الله ضرائحهم - و هم از طرق شیوخ عامه روایت است:

«مثل علی بن ابی طالب فی الناس کمثل ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ فی القرآن»^۳.
(علی بن ابی طالب در میان مردم، مانند ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ است در قرآن).
و در آمالی صدوق به اسنادش به پیغمبر - صلی الله علیه و آله - که به علی - علیه السلام - می‌گفته است:

«مَمْلُوكٌ فِي أُمَّتِي مِثْلُ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾، فَمَنْ قَرَأَهَا مَرَّةً، فَقَدْ قَرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ، وَ مَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ فَقَدْ قَرَأَ ثُلَاثِي الْقُرْآنِ، وَ مَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثًا فَقَدْ خَتَمَ الْقُرْآنَ؛ فَمَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ، فَقَدْ كَمَلَ لَهُ ثُلُثُ الْإِيمَانِ، وَ مَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ فَقَدْ كَمَلَ ثُلَاثِي الْإِيمَانِ وَ مَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ نَصَرَكَ بِيَدِهِ فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ. وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ، يَا عَلِيُّ! لَوْ أَحَبَّكَ أَهْلُ الْأَرْضِ كَمَحَبَّةِ أَهْلِ السَّمَاءِ لَكَ، لَمَا عَذَّبَ أَحَدٌ بِالنَّارِ»^۴.

(همانا تو در میان امت من، همچون ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ هستی که هرکس یک بار آن را بخواند، یک سیم قرآن را خوانده و هرکس دوبار آن را بخواند، دو سیم آن را خوانده و هرکس سه بار آن را بخواند، همه قرآن را خوانده است؛ پس هرکس هم تو را به زبان دوست بدارد، یک سیم ایمان برایش کامل است و هرکس تو را به زبان و دل دوست بدارد، دو سیم ایمان را کامل دارد و هرکس به زبان و دل بخواند و به دست یاری کند، ایمان را به کمال رسانده است. سوگند به خدایی که مرا به حق برانگیخته، اگر اهل زمین تو را چنان دوست می‌داشتند که اهل آسمان دوست دارند، هیچ‌کس به آتش عذاب نمی‌شد).

۱. این عبارت نقل به مضمون است. نگر: التفسیر الکبیر، ج ۳۲، ص ۳۵۸.
۲. بحار الأنوار الجامعة لدرر الأخبار الأئمة الأطهار عليه السلام، ج ۳۹، ص ۲۵۸؛ ص ۲۷۰؛ ص ۲۷۲. این مطلب، با اندکی تفاوت در الفاظ، در صفحات مذکور از بحار الأنوار نقل شده است.
۳. کشف الیقین فی فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، ص ۲۹۷ (المبحث الخامس عشر فی تشبیهه بسورة الإخلاص و الکعبة)؛ فهرس ملحقات إحقاق الحق، ص ۵۱۴.
۴. الأمالی (للشيخ الصدوق)، صص ۳۳-۳۴ (المجلس التاسع، ح ۵)؛ معانی الأخبار، صص ۲۳۴-۲۳۵ (باب «معنی قول سلمان - رضي الله عنه - : لما قال رسول الله ﷺ أيكم يصوم الدهر و أيكم يحيي الليل و أيكم يختم القرآن في كل يوم، فقال في كل ذلك: أنا»؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۳ (باب «من أحبنا بقلبه»، ح ۷۷).

این است آنچه می‌خواستیم روایت آن را در اینجا بیاوریم.

و ما در کتب عقلیه و صحف حکمیه خود - به ویژه در کتاب تصحیحات و تقویات - که به نام «تقویم الایمان» نامیده شده - بر گوش‌های متعلمان و دل‌های متبصران فرو خوانده و روشن داشته‌ایم که جمله ممکنات یعنی «نظام جملی» عوالم وجود که در زبان بزرگان از فرزنانگان از آن به «انسان کبیر» تعبیر می‌گردد، کتاب مبین الهی است که خُرد و کلانی نیست مگر اینکه در آن احصاء شده است.^۱

پس اگر اعم بودن «صنف» نسبت به شخص - که در زیر آن اندراج یافته و صنف بر آن اشمال دارد - رعایت گردد و همچنین «نوع» نسبت به صنف و همین‌طور «جنس» نسبت به نوع، گفته می‌شود: «اشخاص» و تشخصات به منزله «حروف» و «کلمات مفرده» است؛ و «اصناف» به منزله «افراد کلام»؛ و «جمله‌ها» و «انواع» به منزله «آیات»؛ و «اجناس» به منزله «سوره‌ها» و «قوی» و «لوازم»؛ و «اوصاف» به منزله «تشدید» و «مد» و «اعراب» می‌باشد؛ و اگر مرکب بودن «نوع» از «جنس» و «فصل» و مرکب بودن «صنف» از نوع و «لواحق مصنفه» و مرکب بودن «شخص» از حقیقت صنفیه و عوارض مشخصه ملحوظ شود، کار به عکس است. پس گفته می‌شود:

«اجناس عالیّه» و «فصول» به منزله «حروف مبانی» است؛ و «انواع اضافیه متوسطه» به منزله «کلمات»؛ و «انواع حقیقیّه سافله» به منزله «جمله‌ها»؛ و «اصناف» به منزله «آیات»؛ و «اشخاص» به منزله «سوره‌ها» می‌باشد.

بنابراین، نفس ناطقه بشری که در علم و عمل به حسب اقصی مراتب «عقل مستفاد» به نهایت درجه استکمال رسیده، کتابی است مبین و جامع که در جامع بودن همچون مجموع «کتاب جملی» می‌باشد؛ چه آنکه این نفس به تنهایی، به حسب آن مرتبه و در آن حدّ، عالمی است عقلی که نسخه همه عالم هستی است و مانند آن است از لحاظ استجماع و استیعاب که همان نظام عوالم وجود است به تمام و کمال؛ از کوچک و بزرگ و سره و ناسره و به طور اطلاق، همه آن‌ها؛ و از اینجاست که به عارف عالم، «انسان صغیر» و به مجموع عالم «انسان کبیر» گفته می‌شود؛ بلکه به حقیقت، عارف عالم، «انسان کبیر» و مجموع عالم، «انسان صغیر» است.

اکنون که دوراه آشکار متعکس را در آنچه عالم به آن انتظام می‌یابد و کتاب از آن تألیف می‌شود، نمایانیم، بدان که هر یک از دو اعتبار و لحاظ یاد شده را درجه‌ای است از تحقیق و بهره‌ای است از استدلال و تحصیل.

پس به اعتبار نخست دانسته می‌شود که از چه راه بر کسانی معلوم لفظ «کلمه» اطلاق شده است؛ و از آن قبیل است آنچه خداوند در قرآن کریم به این بیان گفته است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾.^۲

و به اعتبار دوم، راز گفته پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - نمایان می‌گردد:

۱. نگر: تقویم الایمان و شرحه کشف الحقائق، ص ۳۵۵.

۲. آل عمران/۴۵.

«مَثَلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِيكُمْ، مَثَلُ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» فِي الْقُرْآنِ»^۱.

و در مطاوی این گفته، رازی است بزرگ که گفته دیگر پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - که عامّه و خاصّه از طرق مختلفه آن را روایت کرده‌اند، «مَثَلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۲، از آن پرده برمی‌گیرد.

این نیز باید دانسته شود که از تخصیص تشبیه علی - علیه السلام - به «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، علاوه بر آنچه فهماندن آن از نهایت درجه جلالت و بالاترین مرتبه مقام و منزلت او منظور بوده است، رعایت انطباقش از لحاظ درجه اخلاص برای خدا و معرفت حقائق توحید بر حال علی بن ابی طالب نیز مورد عنایت واقع شده است؛ چه علی - علیه السلام - به زبان حال خود، گویا است به آنچه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» به زبان الفاظش بدان گویا می‌باشد؛ و زبان حال شیواتر و بیانش رساتر است و از این رو، خودش - صلوات الله علیه - گفته است:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ^۳ الصَّامِتُ وَأَنَا الْكِتَابُ الْنَاطِقُ»^۴.

(قرآن، کتابی است خاموش؛ و من کتابی هستم گویا)

پس علی - صلوات الله علیه - در کتاب عالم، سوره «اخلاص» و «توحید» است و او نیز کتابی است عقلی و مبین و همانند کتاب نظام وجود؛ و مفاتیح اسرار آیات نزد خدای علیم حکیم است و مصابیح رموز احادیث در مشکات کمال پیغمبر کریم او است و فضل جز در دست خدا نیست و فوز و رستگاری جز پیروی از پیغمبر خدا و گرفتن دامن پاکان از خاندان و تبار او - صلوات الله و تسلیماته علیه و علیهم أجمعین - نمی‌باشد.

نیازمندترین نیازمندان به رحمت خدای بی‌نیاز، محمد بن محمد مدعو به باقر داماد حسینی - خدای عاقبتش را به نیکی فرجام دهد - در سال یک هزار و بیست از هجرت مبارکه مقدسه نبویه، این رساله را به درخواست نوشت؛ حامداً مصلیاً ثائباً مستغفراً؛ و الحمد لله وحده حق حمده.

در صبح یکشنبه، ۱۸ تیرماه ۱۳۴۶، ترجمه به پایان رسید.

محمود شهابی خراسانی

۱. فردوس الأخبار بمأثور الخطاب، ج ۴، ص ۱۳۴ (ح ۶۴۱۷)؛ كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين (ع)، ص ۲۹۷ (المبحث الخامس عشر: في تشبيهه بسورة الإخلاص والكعبة)؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۳ (باب «من أحبنا بقلبه»)، ح ۷۷.

۲. تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ۵۵۲. حاكم حَسَكَانِي نیز شبیه این حدیث را از پیامبر (ص) نقل کرده است. نگر: شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ۲، ص ۲۲۷.

۳. القرآن [خل] T.

۴. وسائل الشيعة، ج ۲۷، ص ۳۴ (باب «تحريم الحكم بغير الكتاب والسنة ووجوب نقض الحكم مع ظهور الخطأ»)، ح ۳۳۱۴۷؛ بحار الأنوار الجامعة لدرر الأخبار الأئمة الأطهار (ع)، ج ۳۰، ص ۳۵۸.

تصویر نسخ خطی

[تصویر شماره ۱]

بِسْمِ اللَّهِ الْمَغْبُضِ وَلَهُ الْمَجْدُ عَلَى مَا يُغْبِضُ وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كُلِّهَا
وَعَلَى آلِهِ أُولَى الْأُمُورِ أَنْصَبُهَا لِلتَّفَضُّلِ .
وبعد، الفلاسفة، بمعنیها الأعم، ظهرت في عالم الإنسانية
من بدء ظهور الإنسان وتطورت باطوارها المختلفة في أعصارها-
التمادية وفقاً لتطورات الإنسان في مناعه التامية .
فالفلسفة ظاهرة من ظواهر الحياة البشرية نشأت بفنوع البشر
ونمت بنموه وهي فطرة الله التي فطر الناس عليها والغريزة التي رُبِرَ
على ناصية الإنسان في حفظ كيانه، الاحتياج اليها .
ولا غرو: فإن الإنسان مؤلف من الجسم والروح كما يحتاج الجسم قوام
جسمه من الأغذية المناسبة للمادية فكذلك يحتاج إلى ما يقوم به روحه
من الأغذية الطبية المعنوية وهي التي تسمى في مجالها الواسع بالفلسفة .
فالفلسفة هي أقدم مظاهر الحياة ولوازمها ومن أطرافها الخلق والخلقها
أخرج الإنسان بولادته في هذه النشأة من ظلمات منكمه بعضها فوق
بعض إلى عالم النور وفتح الوجود وقد حاطت به من كل ناحية، الطبيعة
مظاهرها المدهشة وظواهرها المكشوفة واما طلت له الحياة عن وجه الكون
فقاب مجايرها المنعشة فتجلت له الحياة في اجن مجايرها وتدلّت انوار الطبيعة
له، واعا اليها .
حينئذ ينظر إلى السماء المزينة بزينة الكواكب فيمتدأ بصره نوراً وقلبه
سوراً ويُطأ طأ راسه إلى الأرض ويتوجه إلى البسيطة في الطول والعرض
فيندهش مما يرى فيسمع ويستعش ما يذوق ويلس وحينئذ

صفحه آغازین مقدمه رساله «مَسْرَحُ الْفُؤَادِ فِي تَرْجَمَةِ السَّيِّدِ الدَّامَادِ»

نسخه شماره ۳۴۲۴۳، کتابخانه ملی (M)

[تصویر شماره ۲]

وطلعت غرة التوفيق ونبأ الأت فاهتزت اوتار الأمان السابقة
من هذه البارقة وهتفت دواعي الشوق الى طوف حرم المأمول
بنلك السائقة فاستحرت الله تعالى متفدس وتقاتلت بكاء بهيجة
فاداني دليلاً وهداني الى قوله الحق : « والله على اليأس حجب البين من استطاع اليه سبيلاً »
فها انا البين داعي الحق بلا طاعة وشمرت عن ساعد الجاهدة
بغنى التمكن والاستطاعة فاطوف حول بيت المأمول والمقصود
وعلى الله اتوكل انه منيع كل فيض وشرع كل جود
ثم اعنذرت من نظري ما يترتب من بضاعة منجاة اهلاً
وارجو من حسن بجمته وجودة فرجته أن يصلح ما ظهر ، بعد الباطل
المكتم الغائر والفحص البالغ ، فانه عليه وان يجبر كسر ما ثبت وتحقق
لديه فانه من وراء اجره وهذا الضعيف الحقير رهين شكره مظهر
طهران ۱۸ ترميز بمكة المحرم ۱۳۵۱ ق. هـ
۲۵ ذوالحجّة ۱۳۱۲ ش. هـ

[تصویر شماره ۳]

۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الفلسفة بعينها الأعم، ظهرت في عالم الإنسانية من بدء ظهور
الإنسان وتطورت بأطوارها المختلفة في أعصرها المادية وفقاً
لتطورات الإنسان في مشاعره السامية. فالفلسفة ظاهرة من ظواهر الحياة البشرية
نشئت بنشوء البشر وتمت بنموه وهي ^{فطرة} فطرة الله التي فطر الناس عليها والغيرية
التي رُبِّطَتْ عَلَى نَاصِيَةِ الْإِنْسَانِ فِي حَقِّ كَيْانِهِ، الْأَصْتِيَاغُ إِلَيْهَا .
ولا غرو: فإن الإنسان، باهو مركب من الجسم والروح، كما يحتاج
إلى ما به قوام جسمه من الأغذية المناسبة للمادية، فكذلك يحتاج إلى ما يقو
به روحه من الأغذية المعنوية، وهي التي تسمى بالفلسفة: فالفلسفة ^{طبيعية} طبيعية
الفطر من أقدم مظاهر الحياة ولوارثها ومن أعظم طرائف الخلقة وكراماتها .
أخرج الإنسان المولود من ظلمات ^{مساكنة} المظلمة بعضاً من بعض إلى عالم
النور وحيات الموجودات وأحاطت به من كل جانب الطبيعة بظواهرها الدالة ^{هشة} هشة
وأما طرفة الحياة عن وجه الكون نقاب سائره المنعشة، فتجدت للحياة

صفحة آغازین مقدمه رساله «مَسْرَحُ الْفُؤَادِ فِي تَرْجَمَةِ السَّيِّدِ الدَّامَادِ»

میکروفيلم شماره ۲۴۵، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (T)

[تصویر شماره ۴]

ومن التلهات ^{والتلهات} انامیها فی خطبه واثنیته واحادیثه وادعیته ^{۱۱}
 علی السلب وکیانیة وموازیة فرقانیة، فی بلاغة تحارر فیها-
 الأنفهام وبراعیه تدهش منها الأحلام، المع المعجزات واکتبر الدلائل علی-
 المعجزات الرسالة والسفارة واسطع الحج واکتبر البراهین علی الوصایة
 والوراثة، لما فیها من خامصات العلوم وخدمات العلماء وأمرات
 الحکمة واهطلاحات الحکماء مع انهم، علیهم السلام، لم یخلفوا الی
 تحتشد آریب ولا اشدوا فی تحتل الأخذ عن آریب ولا كانت ^{العلی}
 فی عصرهم مدونة ولا کتب الحکمة فی زمنهم مترجمة «
 غرد عنه ^{ورقاه} لیب نفسه القدسیة الشریفیة علی اقصاه شجرة المفاخرة
 وقرن مثلاً بمآله الفرزدقیة السائرة: أولک آبائی فجنی بثلهم».

صفحه پایانی مقدمه رساله «مشرح الفؤاد فی ترجمه السید الداماد»
 میکروفیلم شماره ۳۴۵، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (T)

[تصویر شماره ۵]

بسم الله الرحمن الرحيم والاعتصام بالله العظيم

همز سپاس آفریدگار هر را است و برترین درود برترین
 پیمبر خدا صلوات الله و نبارک و تعالی و شایسته و سزاوارست .
 پس از آن هان ای دست یارک داری یار سرافراز هانا بنار مذتربین
 پروردگان بیوردگار بنیاد محمد بن محمد که باقر خوانده میشود اما حدیثی
 خدا را میفرماید که جام و کلاه بردارست عیاناً و بر گوشته میخواند پیش خود نگه دارد
 و آنچه را در بابی بر طاق نیاید منه و آنچه را نگه داری بدست سه میبرد ؛
 منجی مادی حدیث ، راوی ، صدوق ، عروه اسلام ابو جعفر
 محمد بن علی بن حسین بن موسی ^{علیه السلام} ، حدیث بر حمت خود محفوظ
 و برضوان خویش خرسند و متعوف خود دارد ، در کتاب توفیقه
 با سناد از ابی بصیر از موای ما صادق ، ابی عبدالله جعفر بن
 محمد باقر علیهما السلام چنین روایت کرده است که :
 « عن قرء قل هو الله احد مرة واحدة تكملها قوة
 تكمل الفوان وتكمل التورية وتكمل الخيل »
 (هر کس یک بار سوره قل هو الله احد را بخواند چنانست که یک سیم
 قرآن و یک سیم توره و یک سیم الخیل را خوانده باشد)
 و با سناد از اسماعیل بن ابی زیاد از موای ما جعفر بن محمد از پدر
 علیهما السلام روایت کرده است که :
 « ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم صلى على سعد بن
 « معاذ فقال :
 « لقد وافى (واتی فله) من الملائكة

صفحه آغازین ترجمه رساله «شرح حدیث التمثیل بسورة التوحید»
 میکروفیلم شماره ۲۴۵، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (T)

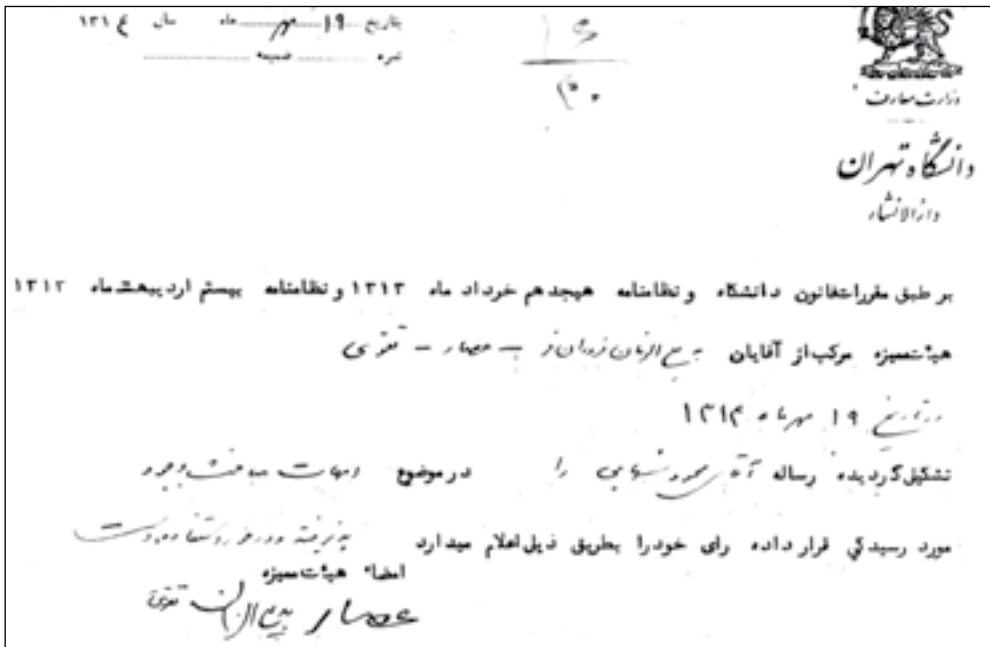
[تصویر شماره ۶]

اطباعتی از لحاظ درجه اخلاص برای خدا و معرفت حقانیت
توحید بر حال علی بن ابیطالب نیز مورد عنایت واقع شد
چون علی علیه السلام بزبان حال خود گویا است: ^{یا خدایا} یا خدایا قل هو الله
بزبان الفاظش بدان گویا می‌شود: و زبان حال ^{فصلی} فصلی و بیاض
بلند است و از این و خود ^{علیه السلام} نشانه است
«ذلك الكتاب (القرآن فیه) الصامت»
«وانا الكتاب الناطق»
(قرآن، کتابی است خوارش و منزه که به ستم گویا است)
پس علی صلوات الله علیه ^{کتابی} استوره اخلاص «و«توحید» است
در کتاب عالم و او نیز کتابی است عقلی و مبین و هادی
کتاب نظام وجود و پدیدار آیات نزد خدای علیم حکیم
و رموز احادیث در مقام کمال پیغمبر کریم او است
مصابیح و فضل جز در دست خداست و فوز و صلاح
جز پیروی از پیغمبر خدا و چنگ گرفتن در امان اهل بیت
پایان از خاندان و سبب و صلوات الله و تسلیما علیه و علیهم
نمیباشد
نیازمندترین نیازمندان بر رحمت خدای بی‌پایان محمد
مدعو بیاورد مادحینی خدای عاقبت را بسببکی هر جام دهد
در سال یک هزار و بیست از هجرت مبارکه مقدسه نبویه
این رساله را بدخواست نوشت. حامداً مصلياً آمین، نابا، مستغفراً
والحمد لله وحده حق حمده
در صبح یکشنبه ۱۸ آبرنا ۱۳۴۶ ترجمه پایا رسیده محمود باغراخی

صفحه پایانی ترجمه رساله «شرح حدیث التمثیل بسورة التوحید»

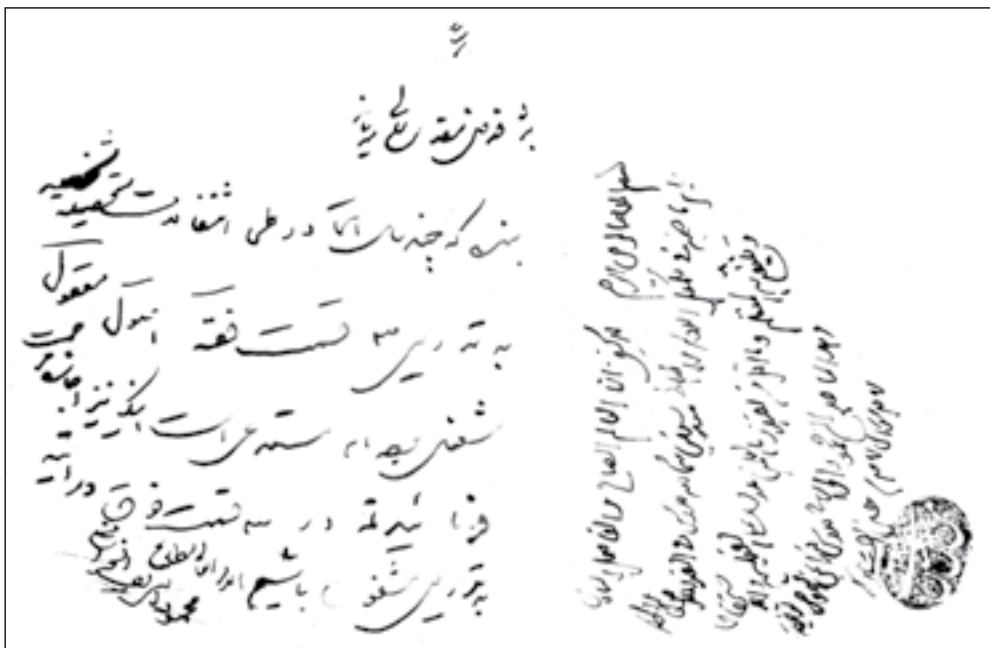
میکروفیلم شماره ۲۴۵، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (T)

[تصویر شماره ۸]



تأییدنامه رساله استادی محمود شهبابی خراسانی
از مجموعه اسناد شخصی فرزند ایشان، منصور شهبابی خراسانی

[تصویر شماره ۹]



تأییدنامه صلاحیت محمود شهبابی خراسانی برای تدریس علوم اسلامی، به خط آخوند فشارکی
از مجموعه اسناد شخصی منصور شهبابی خراسانی

[تصویر شماره ۱۰]

توانا بود که دانا بود

دانشگاه تهران

نظریات آقاي - محمود شهبازی - در سال تحصیلی ۱۳۱۳-۱۳۱۴
در رشته حقوق و حقوق مدنی و حقوق جزا و بر طبق
اول ماده ششم قانون تأسیس دانشگاه دانشیه علمیه
رساله تازیه تألیف نموده که در جلسه هیئت مدیره در تاریخ ۱۳۱۴/۴/۱۸
شورای دانشگاه تهران واقع گردیده است این تصدیق که معتبر
درجه دکتری در رشته - علم حقوق - باشد بمشارع
اعطا میشود تا از مزایای قانونی آن بهره مند گردد. بدینجهت
رئیس شورای دانشگاه
محمد حسنعلی

رئیس دانشگاه تهران
۱۹/۴/۲۰
۱۳۱۴

تصدیق نامه دکتری محمود شهبازی خراسانی
از مجموعه اسناد شخصی فرزند ایشان، منصور شهبازی خراسانی

[تصویر شماره ۱۱]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين وصلى الله على أشرف الأنبياء والمرسلين محمد وآله
وعلى آله الطهارين المعصومين وبعد فان حجاب العالم ^{الفاضل} ^{الفاضل}
الكامل المذهب الكامل الصفي افاضنا مجموع الخراسان ^{الفاضل} ^{الفاضل}
من أعين نفسه في تحصيل العلوم الشرعية وسمع مبانها النظرية وجد
فله العمل بالفتنة من ان كلام على التزج لما لوف بين الاملا
وله التصديقات من الحجة والوظائف الشرعية ومجاز
في تدريس على الفقه والاصول وسائر العلوم الدارسية
وله ان يردى عنى صاحب رعايته بطرق المقررة المنتهية
الى اهل بيت العصمة حرره الحقير ابو الحسن الميرزا
الاصدق



اجازه نامه آية الله سيّد ابوالحسن اصفهانی و آية الله محمد جعفر گزی اصفهانی ^{رحمتهما الله} به محمود شهابی خراسانی
از مجموعه اسناد شخصي منصور شهابی خراسانی

[تصویر شماره ۱۳]



لوح اعطاء نشان علمی به محمود شهبابی خراسانی
از مجموعه اسناد شخصی منصور شهبابی خراسانی

فهرست منابع و مآخذ

کتاب‌ها:

- قرآن کریم.
- إرشاد القلوب إلى الصواب، محمد بن حسن ديلمی، چ ۱، قم: منشورات الشريف الرضي، ۱۴۱۳ق.
- الأمالي، محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)، تصحیح: مؤسسه البعثة، چ ۱، قم: دارالثقافة، ۱۴۱۴ق.
- الأمالي، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، چ ۶، تهران: نشر کتابچی، ۱۳۷۶ش.
- بحار الأنوار الجامعة لدرر الأخبار الأئمة الأطهار عليه السلام، محمدباقر بن محمدتقی مجلسی، چ ۲، بیروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۰۳ق.
- تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، سيدشرف الدين استرآبادی نجفی، تصحیح: حسين استادولی، چ ۱، قم: مؤسسه النشر الإسلامي، ۱۴۰۹ق.
- التفسير الكبير (مفاتيح الغيب)، فخرالدين محمد بن عمر رازی، چ ۳، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۰ق.
- تقويم الإيمان و شرحه كشف الحقائق، سيد محمدباقر بن محمد حسينی استرآبادی (میرداماد)؛ سيداحمد بن زين العابدين علوی عاملی، تصحیح: علی اوجبی، چ ۱، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامي دانشگاه تهران [و] مؤسسه بین المللی اندیشه و تمدن اسلامی [و] مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۷۶ش.
- التوحيد، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، تصحیح: سيدهاشم حسينی طهرانی، چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرّسين حوزه علمیه قم)، ۱۳۹۸ق.
- دیوان أبي فراس الحمداني، أبو فراس حارث بن سعيد حمدانی، تصحیح: علی العسيلي، چ ۱، بیروت: منشورات الأعلمي للمطبوعات، ۱۴۱۸ق.
- دیوان الفرزدق، همام بن غالب دارمی تمیمی (فرزدق)، تصحیح و شرح: علي خريس، چ ۱، بیروت: مؤسسه الأعلمي للمطبوعات، ۱۴۱۶ق.
- رساله بود و نمود (مشمتمل بر چند مبحث از مباحث ماهیت و وجود)، محمود شهابی خراسانی، تصحیح: محمدامین شاهجویی، چ ۲، تهران: انتشارات مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۰ش.
- الرواشح السماویة، سيد محمدباقر بن محمد حسينی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: غلامحسين قيصريّه ها [و] نعمت الله جلیلی، چ ۱، قم: مؤسسه دارالحديث، ۱۳۸۰ش.
- روضات الجنّات في أحوال العلماء و السادات، محمدباقر بن زين العابدين خوانساری، تصحیح: اسدالله اسماعيلیان، چ ۱، تهران [و] قم: مکتبه اسماعيلیان، ۱۳۹۰ق.
- روضة الواعظين و بصيرة المتعظين، محمد بن احمد فتال نیشابوری، چ ۱، قم: انتشارات رضى، ۱۳۷۵ش.
- رياض العلماء و حياض الفضلاء، عبدالله بن عيسى ييگ افندى اصفهاني، تصحیح: سيد محمود مرعشى نجفی [و] سيداحمد حسينی اشکوری؛ چ ۱، قم: منشورات مکتبه آية الله

- المرعشي النجفي، ۱۴۰۱ق.
- زنده عشق، محمود شهابی خراسانی، چ ۱، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی (شرکت سهامی)، ۱۳۷۱ش.
- شذرات، محمود شهابی خراسانی، چ ۱، مشهد: انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۹۴ش.
- شرح أصول الکافی، محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی (ملاصدرا)، تصحیح: محمد خواجه‌ای، چ ۱، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۶ش.
- شرح تقدمة تقویم الإیمان، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی، تصحیح: غلامعلی نجفی [و] حامد ناجی اصفهانی، مقدمه: سید محمود میردامادی، چ ۱، اصفهان: انتشارات مهدیه میرداماد، ۱۴۱۳ق.
- شرح المنظومة، ملاهادی بن مهدی سبزواری، تصحیح و تعلیق: حسن حسن‌زاده آملی، تحقیق و تقدیم: مسعود طالبی، چ ۱، تهران: نشر ناب، ۱۳۶۹ش.
- الشفاء (الإلهیات / الرياضیات / الطبيعیات / المنطق)، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، تصحیح: جورج قنوتی [و] سعید زاید [و] عبد الحمید صبرة [و] عبد الحمید لطفي مظهر [و] محمد رضا مدور [و] إمام إبراهيم أحمد [و] محمود قاسم [و] عبد الحليم منتصر [و] عبدالله اسماعیل [و] محمود الخضيری [و] أحمد فؤاد الأهواني [و] أبو العلا عفيفي، تصدير و مراجعه: ابراهیم بیومي مدکور، چ ۱ (افست از: چاپ قاهره، ۱۳۹۵ق)، قم: منشورات مکتبه آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۴-۱۴۰۵ق.
- شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، عبيدالله بن عبدالله حسكاني، تصحیح: محمدباقر محمودی، چ ۱، تهران: مجمع إحياء الثقافة الإسلامية (التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي)، ۱۴۱۱ق.
- عيون أخبار الرضا عليه السلام، محمد بن علی بن باويه (شيخ صدوق)، تصحیح: مهدی لاجوردی، چ ۱، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
- فردوس الأخبار بمأثور الخطاب، شیرویه بن شهردار بن شیرویه دیلمی، تحقیق: سعید بن بسیونی زغلول، چ ۱، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۶ق.
- فهرس ملحقات إحقاق الحق، سید محمود مرعشی نجفی، قم: منشورات مکتبه آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۲۱ق.
- القبسات، سید محمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: مهدی محقق [و] سیدعلی موسوی بهبهانی [و] توشی هیکو ایزوتسو [و] ابراهیم دیباجی، چ ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ش.
- قصص العلماء، محمد بن سلیمان تنکابنی، تصحیح: محمدرضا برزگر خالقی [و] عفت عباسی، چ ۱، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ش.
- الکافی، ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی، تصحیح: علی اکبر غفاری [و] محمد آخوندی، چ ۴، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
- كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، علامه حسن بن يوسف بن مطهر حلي، تصحیح:

- حسین درگاهی، چ ۱، تهران: انتشارات وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی، ۱۴۱۱ق.
- گلزار معانی (نگارش بزرگان ادب و هنر ایران در دوران جنگ جهانی دوم)، گروه نویسندگان، گردآوری: احمد گلچین معانی، چ ۲، تهران: نشر ما، ۱۳۶۳ش.
- گنجینه بهارستان (مجموعه ۱۷ رساله در علوم قرآنی و روایی)، ج ۱، تصحیح: گروه محققان، گردآوری: سیدمهدی جهرمی، چ ۱، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی [و] انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۰ش.
- مبدأ و معاد، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، ترجمه: محمود شهابی خراسانی، چ ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۲ش.
- المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، تصحیح: جلال الدین محدث ارموی، چ ۲، قم: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۷۱ق.
- مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، علی بن حسن طبرسی، چ ۱، نجف: المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۵ق.
- مصنفات میرداماد، ج ۱، سیدمحمدباقر بن محمد حسینی استرآبادی (میرداماد)، تصحیح: عبدالله نورانی، چ ۱، تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ش.
- معانی الأخبار، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، تصحیح: علی اکبر غفاری، چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، ۱۴۰۳ق.
- معلّم ثالث (زندگی نامه میرداماد به همراه رساله تصحیفات وی)، جویا جهانبخش، چ ۱، تهران: نشر اساطیر، ۱۳۸۹ش.
- من لایحضره الفقیه، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، تصحیح: علی اکبر غفاری، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، ۱۴۱۳ق.
- نصوص و رسائل (من تراث أصفهان العلمي الخالد)، تصحیح: گروه محققان، زیر نظر: مجید هادی زاده، چ ۱، تهران: انتشارات هستی نما، ۱۴۲۸ق.
- النظرة الدقیقة فی قاعدة البسیطة الحقیقة، محمود شهابی خراسانی، تصحیح: محمّدامین شاهجویی، چ ۲، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۷ش.
- وسائل الشیعة، شیخ محمد بن حسن حرّعاملی، تصحیح: گروه محققان، چ ۱، قم: مؤسسه آل البيت (علیه السلام)، ۱۴۰۹ق.
- یاد آن کیمیاگر تنها (مجموعه گفت و گوهایی درباره استاد فقید، محمود شهابی خراسانی)، محسن دریاییگی، چ ۱، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل (وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی)، ۱۳۹۵ش.

منابع الکترونیک:

- «زندگی نامه میرزا محمود شهابی خراسانی»، محمود شهابی خراسانی، تنظیم متن: رسول جعفریان، منتشر شده در: کانال تلگرامی کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، ۵ مردادماه/ ۱۳۹۸ش، موجود در پیوند زیر:

<https://t.me/Historylibrary/3510>



قطعه چلیپای نستعلیق، رقم علی‌رضا عباسی
خوشنویس معاصر با میرامیر، میرداماد



قطعه ممتاز نستعلیق، رقم جواهر رقم، ۱۰۳۴ هجری قمری
مرقع اهدایی به داراشکوه و ممتاز محل، موزه هنر والترز (مربند)